

**مجموعه آثار (۲۱)**

**مهندس مهدی بازرگان**

**پا به پای وحی**

**(تفسیر تدبری قرآن بر حسب نزول)**

**بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان**







مراسم جشن عید فطر انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران، در گلشهر کرج - سال ۱۳۳۷  
(مرحوم آیت الله طالقانی، مرحوم مهندس بازرگان، شهید استاد مطهری)



## فهرست مطالب

### جلد اول

پیش‌گفتار مؤلف در معرفی جلد اول کتاب «پایه‌پای وحی»	۹
نخستین گروه تنزیل، آیات ۱ تا ۵ سوره‌ی علق (۹۶) (الف)	۱۹
دومین گروه تنزیل، آیات ۱ تا ۷ سوره‌ی مدثر (۷۴) (الف)	۳۵
سومین گروه تنزیل، آیات ۱ و ۲ سوره‌ی عصر (۱۰۳) (الف)	۴۱
چهارمین گروه تنزیل، آیات ۱ و ۲ سوره‌ی تکاثر (۱۰۲) (الف)	۴۹
پنجمین گروه تنزیل، آیات ۱ تا ۸ سوره‌ی طور (۵۲)	۵۳
ششمین گروه تنزیل، آیات ۱ تا ۶ سوره‌ی ذاریات (۵۱) (الف)	۵۷
هفتمین گروه تنزیل، آیات ۱ تا ۴، تمام سوره‌ی توحید (۱۱۲)	۶۳
هشتمین گروه تنزیل آیات ۱ تا ۸ (منهای ۶) سوره‌ی تین (۹۵)	۷۱
نهمین گروه تنزیل، آیات ۱ تا ۵ و ۸ تا ۱۶ سوره‌ی غاشیه (۸۸) (الف)	۸۱
دهمین گروه تنزیل، آیات ۱ تا ۴ و ۱۱ تا ۱۷ سوره‌ی طارق (۸۶) (الف)	۸۷
یازدهمین گروه تنزیل، آیات ۱ تا ۵ سوره‌ی انفطار (۸۲) (الف)	۱۰۹
دوازدهمین گروه تنزیل، آیات ۱ تا ۱۰ سوره‌ی شمس (۹۱) (الف)	۱۱۵
سیزدهمین گروه تنزیل، آیات ۱ تا ۳، تمام سوره‌ی کوثر (۱۰۸)	۱۲۷
چهاردهمین گروه تنزیل، آیات ۱ تا ۱۹ (منهای ۷) سوره‌ی اعلی (۸۷)	۱۳۳
پانزدهمین گروه تنزیل، آیات ۱ تا ۷ و ۱۲ تا ۲۲ سوره‌ی بروج (۸۵) (الف)	۱۴۳
شانزدهمین گروه تنزیل، آیات ۱ تا ۲۹، تمام سوره‌ی تکویر (۸۱)	۱۵۵
بخش الحاقی، خلاصه‌ای از کتاب «صوری در سپهر لاجوردی»	۱۷۳
بخش نخست (عالم را سرگذشتی است)	۱۷۹
بخش دوم (طبیعت باردار)	۱۸۵

۶ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن بر حسب نزول)  
بخش سوم (در پشت صحنه) ..... ۱۹۵

### جلد دوم

پیش گفتار جلد دوم.....	۲۰۵
هفدهمین گروه تنزیل، آیات ۱ تا ۱۱، تمام سوره ی ضحی (۹۳).....	۲۰۷
هیجدهمین گروه تنزیل، آیات ۱ تا ۸، تمام سوره ی شرح (۹۴).....	۲۲۳
نوزدهمین گروه تنزیل، آیات ۱ تا ۶، تمام سوره ی ناس (۱۱۴).....	۲۳۱
بیستیمین گروه تنزیل، آیات ۱ تا ۲۶ سوره ی نازعات (۷۹) (الف).....	۲۴۷
بیست و یکمین گروه تنزیل، آیات ۸ تا ۱۰ سوره ی مدثر (۷۴) (ب).....	۲۶۹
بیست و دومین گروه تنزیل، آیات ۱ تا ۲۱، تمام سوره ی لیل (۹۲).....	۲۷۷
بیست و سومین گروه تنزیل، آیات ۱ تا ۷ تمام سوره ی ماعون (۱۰۷).....	۲۹۹
بیست و چهارمین گروه تنزیل، آیات ۱ تا ۱۸ (منهای ۴) سوره ی معارج (۷۰) (ب).....	۳۰۹
بیست و پنجمین گروه تنزیل، آیات ۱۱ تا ۱۶ سوره ی شمس (۹۱) (ب).....	۳۲۹
بیست و ششمین گروه تنزیل، آیات ۱ تا ۵۰، تمام سوره ی مرسلات (۷۷).....	۳۳۷
بیست و هفتمین گروه تنزیل، آیات ۱ تا ۳۶ سوره ی نباء (۷۸) (الف).....	۳۷۳
بیست و هشتمین گروه تنزیل، آیات ۱۱ تا ۳۰ و ۳۴ تا ۵۵ سوره ی مدثر (۷۴) (ج).....	۴۰۹
بیست و نهمین گروه تنزیل، آیات ۱ تا ۲۲ سوره ی نجم (۵۳) (الف).....	۴۳۷
سی امین گروه تنزیل، آیات ۱ تا ۱۴ و ۲۷ تا ۳۰ سوره ی فجر (۸۹) (الف).....	۴۷۵
سی و یکمین گروه تنزیل، آیات ۱ تا ۲۵، تمام سوره ی انشقاق (۸۴).....	۵۰۱
سی و یکم (الف) گروه تنزیل، آیه ۳ سوره ی عصر (۱۰۳) (ب).....	۵۲۷
سی و دومین گروه تنزیل، آیات ۱ تا ۴۲، تمام سوره ی عبس (۸۰).....	۵۳۳
سی و سومین گروه تنزیل، آیات ۵ تا ۱۰ سوره ی طارق (۸۶) (ب).....	۵۵۵
سی و چهارمین گروه تنزیل، آیات ۱ تا ۹، تمام سوره ی همزه (۱۰۴).....	۵۵۷
سی و پنجمین گروه تنزیل، آیات ۱ تا ۶، تمام سوره ی کافرون (۱۰۹).....	۵۶۵

### پیوست‌ها

نمایه آیات.....	۵۷۵
نمایه احادیث، دعاها و روایات.....	۵۹۵
نمایه فارسی.....	۵۹۷
نمایه انگلیسی و فرانسه.....	۶۲۳

# پایه‌پای وحی

(تفسیر تدبری قرآن بر حسب نزول)

## جلد اول

گروه‌های تنزیل یک تا شانزده

مهندس مهدی بازرگان





## پیش‌گفتار مؤلف در معرفی کتاب

بسم الله الرحمن الرحيم

«كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ.»<sup>۱</sup>  
(ص ۳۸ / ۲۹)

(کتاب مبارک و فزاینده‌ای که برای تو (یا به سوی تو) فرو فرستادیم تا در آیات آن تدبر و تأمل نمایند و برای صاحبان عقل و خرد تذکر و آگاهی باشد.)

شورای انجمن اسلامی مهندسين در جلسه مورخ ۱۳۷۰/۹/۶، با توکل به خدا و توسل به کتاب و آورنده آن و بنا به درخواست اینجانب، تصمیمی گرفته تصویب نمود که به همت و کوشش اعضاء انجمن و علاقه‌مندان، تدوین و تألیف یک مجموعه تفسیری برای استفاده فارسی‌زبانان به عمل آید؛ مجموعه و محصول باقیات الصالحاتی از انجمن به نام:

### پا به پای وحی

#### (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول)

این مجموعه‌ی تفسیری تازه، یک جمع‌آوری و جمع‌بندی خواهد بود:

۱. قال علی علیه السلام

«أَلَا لَاحِیْرٌ فِی قِرَاءَةِ لَیْسَ فِیْهَا تَدْبِیْرٌ - أَلَا لَاحِیْرٌ فِی عِبَادَةِ لَیْسَ فِیْهَا تَفَقُّهُ»  
آگاه باشید! نیست خیری و سودی در خواندنی (خواندن قرآن) که در آن اندیشیدن (بررسی و اندیشه در جوانب موضوع) نباشد. توجه کنید! نیست خیری و فایده‌ای در عبادتی که در آن تحقیق و تحصیل نباشد.  
(بحار، ج ۹۲، ص ۲۱۱ - بحار، ج ۲، ص ۴۹ - معانی الاخبار - میزان الحکمه، ج ۸)

۱۰ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه‌پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول)  
اولاً از حاصل شنیده‌ها، خواننده‌ها و آموخته‌هایی از استادان و از تفسیرهای  
پیشینیان،

ثانیاً از گفته‌ها و نوشته‌ها و کارهای اعضای انجمن و علاقه‌مندان، که به قصتد  
«بازگشت به قرآن»، از زمان تأسیس انجمن اسلامی دانشجویان و انجمن اسلامی  
مهندسين به سال‌های ۱۳۲۳ و ۱۳۳۶ تا زمان حاضر، در جلسات انجمن و در مساجد  
و مجالس مربوطه، به صورت درس و سخنرانی یا بحث و اظهارنظر انجام شده است  
و،

ثالثاً استنباط‌ها و تکمیل‌هایی که بعداً به عمل آید.

منظور از مجموعه، پاسخ‌گویی به مسائل و مشکلات ایمانی - اعتقادی و احکام  
دینی است که از دیدگاه‌های عبادی، علمی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی برای مردم  
ایران، خصوصاً درس‌خوانده‌ها و روشنفکران، در طی سنوات بعد از انقلاب  
مشروطیت و تجددخواهی تا انقلاب فراگیر ۱۳۵۷ و جمهوری اسلامی (یا روحانی)  
ایران مطرح گردیده است و محتاج به بازگشت به قرآن و کسب هدایت از خداوند  
عزیز حکیم می‌باشد.

به بیان دیگر این تفسیر و تدبر در قرآن منتهاالیه و محصول ۷۰ سال تعلیم و تعلم  
قرآن و مطالعات و تجربیاتی است که در آموزش و عمل به قرآن و پیاده کردن  
نسبی آن در جامعه ایران به دست آمده است و انقلاب عظیم ۱۳۵۷ و تجربه  
جمهوری اسلامی ایران آزمایشگاه و اسباب کار مساعدی برای آن بوده است. ضمن  
آنکه محصول تفکر و تلاش نه یک فرد بلکه افراد و گروه‌های متعددی است که در  
حول انجمن‌های اسلامی قبل از پیروزی انقلاب و در فعالیت‌های گوناگون اجتماعی  
و مذهبی گرد هم آمده، در خانه و کلاس و مسجد و زندان و دولت، به گونه‌هایی  
سر و کار با قرآن کریم داشته‌اند و می‌خواند این کار با فرسودگی و فوت نگارنده  
خاتمه نیابد. بلکه به صورت گروهی و به مصداق:

«وَأَخْرَيْنَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»<sup>۱</sup>

راه اصلاح و کمال در پیش گرفته پا به پای تحولات جهان و پیشرفت علوم و  
افکار ادامه یافته زنده بماند و زنده کننده باشد.

---

۱. جمعه (۶۲) / ۳: و نیز بر گروه‌های دیگری [مبعوث شده] که هنوز به [آئین جدید] اینان نیوسته‌اند؛ و  
اوست فرادست و فرزانه.

پیش‌گفتار مؤلف در معرفی جلد اول کتاب «پایه‌پای وحی» \_\_\_\_\_ ۱۱

جا دارد که در پایه‌گذاری این مجموعه ذکری و درود رحمتی نثار اساتیدی مانند میرزا ابوالحسن خان فروغی مدیر دارالمعلمین مرکزی در سال‌های ۱۳۰۰ تا ۱۳۰۶، شریعت سنگلجی بانی دارالقرآن، سید محمود طالقانی، حاج میرزا خلیل کمره‌ای، علامه طباطبایی و محمدتقی شریعتی بنماییم. کسانی که در تهران و قم و مشهد به تدریس و تفهیم و تفسیر قرآن (و تا حدودی تدبیر در آن) در قشر درس‌خوانده‌ها و دانش‌آموزان و دانشجویان کمر همت بستند.

\* \* \*

تفسیرهای شفاهی یا کتابی متداول و موجود، معمولاً از اول قرآن و گاهی از آخر آن آغاز شده به‌انتها می‌رسد، یا در اواسط متوقف می‌گردد. گاهی نیز سوره‌های مخصوصی را به‌صورت متفرق مطرح می‌نمایند. در سال‌های اخیر تفسیرهای موضوعی نیز، از جمله در خود انجمن و چند ماهی در تلویزیون اجر گردید که از جهاتی آموزنده‌تر از تفسیر سر تاسری کلاسیک درمی‌آید و می‌تواند با روش علمی باشد.

تدوین مجموعه حاضر، برای فرار از تکرار و تقلید، دیدگاه تازه‌ای را در نظر گرفته می‌خواهیم بنا به توصیه خود قرآن، علاوه بر ترجمه متن و تفسیر آیات، در قرآن نیز تدبری بنماییم که چرا و چگونه این آیات و تعلیمات تدوین و تنزیل یافته و رسالت خدا به دست فرستاده‌اش به چه ترتیب و با چه روش انجام گرفته است.

برای این کار بهتر دیده شد ترتیب ترجمه و تفسیر معمول را که بر مبنای جمع‌آوری و ارائه صورت حاضر قرآن است کنارگذاشته کتاب خدا را آن‌طور که تدریجاً و عملاً بر پیامبر بزرگوار نازل گردیده و در دل و جان او ثابت شده است مورد بررسی قرار دهیم. آن‌گونه که به مقتضای نیاز و پیشرفت دعوت و دریافت آدمیان از یک طرف، و رشد و توان پیام رسان از طرف دیگر، متحول شده، طی ۲۳ سال دوران رسالت، پیگیر اجرا گردیده و به مرحله «اکمال و اتمام» رسیده، از راه‌های دشوار گذشته، مشکلات و مخالفت‌های بی‌شمار را پشت سر گذارده، کاخی از دانش و دین و امت را پی‌ریزی کرده است و بالاخره تاج قهرمانی «يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا»<sup>۱</sup> را به سرگذاشته است، مشاهده نماییم. یعنی «پایه‌پای وحی»،

۱. نصر (۱۱۰) / ۲: ... فوج فوج به دین خدا درآیند.

۱۲ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول) تدبری در قرآن بنماییم.

این کار سابقاً امکان پذیر نبود. زیرا معدود جداولی که برحسب ترتیب نزول سوره‌ها وجود داشت با هم مطابقت نمی کرد و از جهت اصالت و سند مورد اعتماد و استفاده عموم نبود. خصوصاً که ترتیب تقدم و تأخر سوره‌ها کافی به مقصود و نشان‌دهنده‌ی ترتیب نزول واقعی آیات نبود، و می دانستند که بسیاری از سوره‌ها به صورت یکپارچه و دفعتاً نازل نگردیده است و بعضی از آیات یا گروه‌هایی از آنها در فواصل زمانی مختلف وارد سوره‌ها شده‌اند. خوشبختانه این مشکل با تحقیق و تألیف کتاب «سیر تحول قرآن» برطرف شده است. جدول شماره ۱۴ کتاب، ترتیب تدریجی و سال نزول آیات را، نه به صورت سوره بلکه به صورت گروه‌های معاصر تشکیل‌دهنده‌ی سوره‌ها نشان می‌دهد و جدول شماره ۱۵ تقسیم سوره‌ها به گروه‌های معاصر و سال و شماره نزول آنها را معین می‌کند. این جداول چون بر مبنای محاسبات آماری و قانون احتمالات تنظیم شده نمی‌توانسته است تقریبی نباشد و لی با تجدید نظرهای مختصر بعدی و تصحیح‌های لازم و به طوری که در طی مجموعه حاضر نیز عمل خواهد گشت به درجه دقت قابل قبولی رسیده است.

قرآن به صورت متداول موجود، حالت یک ساختمان یا خانه‌ی در حال بهره‌برداری را دارد که اتاق‌ها و اجزای مختلف به منظور اقامت و استفاده در کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند و خریدار یا صاحب‌خانه کاری به ترتیب زمانی ایجاد و ارتباط قطعات و قسمت‌های آن ندارد. از دری وارد خانه می‌شوند که در اواخر کار نصب شده است و از آنجا به هال و اتاق خواب یا پذیرایی می‌روند که سفیدکاری و فرش آن پیش از نصب در و قفل خانه انجام گردیده است. بدون آنکه پیرسند یا بدانند که پی بنا و پایه‌ها کجاست و چه موقع با چه مصالحی درست شده است.

قرائت کلام الله مجید نیز با سوره کوتاه «حمد» (۱) یا «فاتحه‌الکتاب» (۱) که به معنای در ورودی است آغاز می‌شود در حالی که چهل و یکمین گروه تنزیل بوده در سومین سال رسالت بعد از گروه الف سوره‌ی «رحمن» (۵۵) نازل شده است و تنها گروه یا سوره‌ای می‌باشد که گوینده یا اداکننده‌ی کلمات و اعلام‌کننده‌ی مطالب آن، انسان می‌باشد، نه خدا، نه پیغمبر و نه فرشته وحی. پس از «فاتحه‌الکتاب» (۱) سوره بلند بقره (۲) می‌آید. بقره (۲) در ظرف ۱۷ سال از سال هفتم رسالت تا سال رحلت نازل گردیده، با اشاره به شرایط هدایت قرآن و تقسیم مردم به سه دسته مؤمن

پیش‌گفتار مؤلف در معرفی جلد اول کتاب «پایه‌پای وحی» \_\_\_\_\_ ۱۳  
و کافر و منافق آغاز می‌شود و سپس به هشدار و مژده جهنم و بهشت، خلقت آدم و دعوت انبیاء، معرفی بنی‌اسرائیل و مطالب و موضوعات دیگری می‌پردازد که هر کدام به گونه‌ای مورد احتیاج و استفاده گروندگان آن زمان و خوانندگان آینده قرآن بوده و هست.

اما تدوین و تنظیم قرآن برحسب زمان نزول گروه‌های تشکیل‌دهنده و آیات مربوطه به صورتی که مورد استفاده مجموعه حاضر قرار می‌گیرد شباهت به فیلمی دارد که روز به روز از جریان انجام و پیشرفت یک ساختمان برداشته و خواسته باشند طرز کار بنایی و طرح و ترتیب اجرای پروژه ساختمانی را به شاگردان دانشکده معماری نشان دهند، یا برنامه‌ریزی و درجه استحکام و درستی عملیات را کنترل نمایند و یا اطلاعی از فوت و فن معماری در زمان احداث آن بنا را به دست آورند.

مفسرین قرآن و علمای متبّع در کلام و معانی بیان یا در فصاحت و بلاغت و تاریخ قرآن، قسمت عمده هدف و هم‌میشان معطوف به بهتر و عمیق‌تر فهمیدن کلمات و کلام خدا و درست دریافت کردن دستورها و رهنمودها، یا احکام و تعلیمات قرآن بوده است و در این راه به نتایج ارزنده‌ای رسیده‌اند و می‌رسند؛ قرآن را ترجمه و تفسیر می‌نمایند. ما در این مجموعه کتاب وحی را به مصداق آیات:

«وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا»<sup>۱</sup>

و

«كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا»<sup>۲</sup>

ورق می‌زنیم، به گونه روشن‌تر و راحت‌تری، هم معانی و منظوره‌های آیات و ترجمه و تفسیر آنها فهمیده خواهد شد و هم آگاهی بیشتر به چگونگی تنزیل و ترتیل قرآن در هماهنگی با رشد یا تعلیم و تربیت آورنده آن پیدا کرده، با شیوه دعوت و روش رسالت آشنا می‌شویم و برایمان رمز موفقیت و اعجاز قرآن، در اختلاف با شیوه‌ها و روش‌های خودمان، تا حدود زیادی آشکار می‌گردد. درحقیقت درس قرآن‌شناسی

۱. اعراف (۷) / ۱۰۶: بگو؛ قرآن را چه باور کنید و چه باور نکنید، چون بر کسانی که از قبل اهل دانش بوده‌اند، تلاوت شود، سجده کنان سر به خاک می‌سایند.

۲. فرقان (۲۵) / ۳۲: ... این گونه [تدریجاً بر تو فرستادیم]، تا دست را بدان استواری [و آرامش] دهیم و به آرامی تمام خواندیم.

۱۴ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول) خواهیم خواند و راه جدیدی برای رسیدن به ایمان و تعلیم اسلام خواهیم آموخت که زمین تا آسمان با روش‌های کلامی و فلسفی و منطقی متداول فرق داشته، چیزی جز پیروی از راه و رهنمود الهی در پرورش و آموزش رسول مکرم و دعوت و هدایت مردم نیست.

اتخاذ چنین ترتیب و تدبیر جز آنکه بررسی هر دسته از آیات نازل شده و دریافت معانی و منظوره‌های مربوطه چون با توجه به زمان و ضرورت نزول آنها صورت می‌گیرد صحیح‌تر و کامل‌تر خواهد بود. ضمناً معنی و مراد هر آیه و کلمه یا گروه آیات را نه با استمداد و استفاده از آیات و سوره‌های نازل شده‌ی بعدی، بلکه با تعمق در خود آیه در شرایط نزول مربوطه و با توجه به مراحل طی شده در زنجیره‌ی گروه‌های پیشین و آیات ابلاغ شده‌ی قبلی به دست می‌آوریم، اگر به ابهام و اشکالی در تشخیص دقیق و منظور از آیه برخوردیم، از جریان وحی جلو نروده تعجیل نمی‌کنیم و به سراغ سوره‌ها و آیات آینده نمی‌رویم. امیدوار و منتظر می‌مانیم تا تنزیل‌های بعدی - همان‌گونه که برای رسول مکرم و معاصرینش پیش آمده است - روشنگری و راهنمایی لازم را بنماید.

روش یا سبک اتخاذ شده برای تدبر و تفسیر، تعلیم و تحقیق است نه تعبد و تحمیل. تکیه ما بر طبیعت مشهود و علوم تجربی و عینی بوده، پیرامون فلسفه و ذهنیات یا عواطف و احساسات غیر قابل اثبات نمی‌گردیم و نه الزام و اجبار به کار می‌بریم. همچنان که سبک قرآن چنین بوده است. قرآن تذکر و تعلیم و هشدار داده دعوت به تفکر و به تفقه و تدبر می‌نماید و دعوت‌شوندگان را آزاد می‌گذارد که بپذیرند یا نپذیرند و خودشان نتایج خوب یا بد آن را بچشند:

«فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ»<sup>۱</sup>

آنچه از مردم خواسته است در مرحله اول توجه نمودن و تکذیب و پشت نکردن است. از قیامت به عنوان یک واقعیتی که بینش و دانش بشر به آن نمی‌رسد خبر می‌دهد نه آنکه بگوید چون من خدای خالق شما و قادر قهار منتقمی هستم باید باورم دارید و اطاعت‌نمایید، و الا به دوزخ سوزانتان خواهم انداخت. نشانه‌ها و اطلاعات از چگونگی و زمان وقوع قیامت به عنوان یک پدیده انفجاری فراگیر و طبیعی - و نه دادگاه ویژه گنه‌کاران و خدمت‌گزاران آدمی - به مقیاس کیهانی

۱. کهف (۱۸) / ۲۹: ... هر که خواهد، ایمان آورد و هر که خواهد، کفر ورزد؛ ...

پیش‌گفتار مؤلف در معرفی جلد اول کتاب «پابه‌پای وحی» \_\_\_\_\_ ۱۵  
می‌دهد که همانند پرتوافکنی خورشید و گردش ماه در توالی شب و روز بوده، شدت و ضربه آن کوه‌های ثابت سخت را ذره ذره و غبار می‌نماید و دریاها مشتعل می‌شوند. در چنان روزی، انسان‌ها که ظاهراً مرده یا خفته و متلاشی شده‌اند، ذرات وجودشان زنده و جمع‌آوری گردیده نخستین احساسشان هوشیاری و حسرت است و آگاهی یافتن به تمام کرده‌ها و گذشته‌ها! ...

برای اینکه داستان، قابل درک و پذیرش شنوندگان باشد نمونه‌ها و نظایری از جریان‌های دنیا و قدرت خلاقه خدا می‌آورد، و رفع احتمالات و اشکالات ایرادگیرندگان را می‌نماید و مخصوصاً شاهد‌ها از جدی بودن کلام و سطح بالای پیام آورده، صداقت و امانت پیامبران و واقعیت یافتن هشدارهایشان را توجیه می‌کند. مع‌ذلک با همه پیگیری و استواری، هیچ‌گونه اصرار نورزیده نمی‌خواهد پیام‌رسان برگزیده‌اش خود را مسئول کفر و ایمان کسان و مأمور مسلط بر انسان‌ها بداند. یا طریقه‌های تحمیلی تبلیغ و تطمیع و تهدید را به کار برد، بلکه تأکیدش «كَلَّا إِنَّهُ تَذَكَّرٌ. فَمَنْ شَاءَ ذَكَّرَهُ»<sup>۱</sup> می‌باشد.

برای صاحبان ادراک و اهل انصاف، «آفتاب آمد دلیل آفتاب» است.  
اگر چه مجموعه در مرحله اول برای گروندگان به خدا و پیروان قرآن تدوین شده است، تا بر درجه معرفت و ایمان و تقوایشان افزوده شود ولی غیر مؤمنین و غیر عاملین به دین نیز می‌توانند در آن نظر نموده بر بینش و دانش خود بیفزایند. قرآن و آورنده آن را با پیش‌فرض اینکه شامل و حامل کلام خدا بوده‌اند و احترام به آنان واجب بوده، تردیدکننده گرفتار عذاب سخت خواهد شد، مطرح نمی‌سازیم. کوشش داریم بی‌طرفانه و واقع‌بینانه به تأمل و تدبر و فهم گفته‌ها پردازیم. بنابراین فشار بر ذهن خواننده و پژوهنده وارد نیامده، می‌تواند پیامبر و قرآن را به عنوان کتاب تاریخی اصالت‌دار و گفتار و نوشتار واقعیت‌دار نگاه کرده، عادلانه قضاوت نماید. و آزادانه و مصلحت‌اندیشانه تصمیم بگیرد. کردار و گفتار و نوشتاری که مشحون از مطالب و موضوعات بنیادی طرح‌شده در سرگذشت و سرنوشت انسان‌ها، در ارتباط با سایر ادیان و مکاتب است و هم‌منشأ آثار مهم در تاریخ ملت‌ها و جوامع بشریت بوده آشنایی با آنان قسمتی از گنجینه علوم انسانی و اجتماعی را تشکیل می‌دهد.  
مفسرین قرآن با خوانندگانی حرف می‌زنند که معتقد به قرآن و به آورنده‌ی آن

۱. مدثر (۷۴) / ۵۴ و ۵۵: حاشا، قرآن اندرز و تذکر است؛ پس هر که خواهد، از آن پند گیرد.

۱۶ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن بر حسب نزول) بوده، متعبد در اسلام هستند، در حالی که ما قرار بر فهم آزادانه قرآن و تحقیق بی طرفانه داشته می‌خواهیم ضمناً به تشخیص بشری بودن یا از خدا بودن قرآن برسیم. یعنی «تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ»<sup>۱</sup> شناختن قرآن. نکته‌ای که خود کتاب آن را پایه ایمان و گام اول مسلمان شدن دانسته، علاقه‌مند است که قبل از هر چیز که دعوت‌شوندگان و ایمان‌آوردگان و به‌ویژه شخص رسول (ص) مسئله رسول خدا بودن محمد بن عبدالله (ص) و از خدا بودن قرآن، یعنی نبوت و رسالت را به علم‌الیقین پذیرفته و نصب‌العین افکار و اعمال خود قرار دهند. این معنی با تعبیرهای مختلف بیش از نه بار در قرآن آمده است و چند سوره از ۱۱۴ سوره‌ی قرآن با اعلام و تذکار آن آغاز می‌شود. تدبر در قرآن اگر ما را به اینجا برساند مصداق «آفتاب آمد دلیل آفتاب» برایمان تحقق پیدا کرده است.

طرح مصوب شورا [ی انجمن اسلامی مهندسين] و درخواست ما از درگاه خدا این است که مجموعه حاضر به کامل‌ترین وجه ممکن آن‌طور که مقبول خداوند حکیم، منطبق و منبعث از خود قرآن و مؤثر و مفید به حال همکاران و هموطنان باشد، در طی ۲۳ جزوه یا ۲۳ جلد منطبق با سال‌های رسالت - اگرچه تدریجاً و در درازمدت - تدوین و منتشر گردد. آن هم نه به صورت تمام شده راکد، بلکه به حالت پویای مستمری که با مسئولیت یک هیأت با صلاحیت، در معرض تکمیل و تصحیح دائمی برای پاسخ‌گویی به مسائل زمان و استفاده از اندیشه‌ها و دست‌آوردهای دانشمندان و متفکرین جهان قرار گیرد و زنده و بالنده باشد. از همه علاقه‌مندان و صاحب‌نظران انتظار داریم در این عمل - ان‌شاءالله خداپسندانه و خلق خواهانه - با ما همکاری داوطلبانه نموده، مجموعه را که به نام شخص و خاص انجمن مهندسين نیست از مطالعات و تتبعات خودشان، چه به لحاظ معارف قرآنی مأخوذ از کارهای گذشتگان و چه به لحاظ اکتشافات و تجربیات تازه‌ای که کمک به استنباط صحیح‌تر و اثبات روشن‌تر گفته‌های وحی در حرکت به سوی حق نماید؛ غنی و نو بسازند.

روش تدریس و تحریر مجموعه‌ی تدبر و تفسیر قرآن «پا به پای وحی»، فعلاً چنین در نظر گرفته شده است که هر یک از گروه‌های تنزیل پس از یک ترجمه ساده آیات، و مختصر توضیح مقدماتی در دو بخش جداگانه بررسی گردد: بخش تدبر و بخش تفسیر. به این ترتیب تفسیرها با توجه به استنباط‌های دریافتی از بحث‌های

۱. واقعه (۵۶) / ۸۰: نازل شده است از جانب صاحب اختیار جهانیان.



پیش‌گفتار مؤلف در معرفی جلد اول کتاب «پایه‌پای وحی» \_\_\_\_\_ ۱۷  
تدبیر انجام خواهد گردید.

روش فوق‌پس از چند گروه عملی شده است و بهتر دیده شد که گروه‌های اولیه  
حالت تفکیک نداشته باشد.

و من الله التوفیق و علیه التکلان

مهدی بازرگان

تهران - مردادماه ۱۳۷۳



## نخستین گروه تنزیل

### آیات ۱ تا ۵ سوره‌ی علق (۹۶)(الف)

بسم الله الرحمن الرحيم

شماره	آیات	ترجمه (با مختصر توضیح)
۱	اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ.	بخوان به نام خداوندگارت که آفریده است (آفریدگار است).
۲	خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ.	انسان را از علق آفرید (یا ابتدا از علق آفرید).
۳	اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ.	بخوان و (بدان که) خداوندگار تو ارجمندترین و باکرامت‌ترین (ارباب‌ها) است.
۴	الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ.	آن کس که به وسیله قلم (و با نوشتن و خواندن به آدمی) تعلیم داد.
۵	عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمُ.	آنچه را که انسان نمی‌دانست (یا نمی‌توانست بداند) به او آموخت.

### بیان تاریخی بر مبنای روایات و کتب سیره

به عقیده‌ی اکثر مفسرین و مورخین و بر طبق محاسبات آماری مندرج در جدول ۱۴ کتاب «سیر تحول قرآن»، پنج آیه فوق اولین آیات نازل شده بر رسول خدا یا آغاز قرآن و ابتدای وحی است که در خطاب مستقیم به پیغمبر و مخصوص او می‌باشد. داستان دریافت کلام خدا در آیات بالا و برخورد پیامبر گرامی با فرشته وحی در غار حرا را همه کم و بیش می‌دانند. تفصیل داستان و رویداد بنا به کتب سیره و احادیث به شرح ذیل است<sup>۱</sup>:

۱. به نقل از تفسیر «المیزان»، تألیف مرحوم علامه سیدمحمدحسین طباطبایی، جلد ۴۰ فارسی، صفحه ۳۱۶:

۲۰ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول)

اولین روزنه‌ای که از وحی به روی رسول خدا (ص) باز شد این بود که در عالم رؤیا در خواب چیزهایی می‌دید که چون صبح روشن در خارج واقع می‌شد. سپس علاقه و محبت به تنهایی را در دلش انداختند و (غالباً) تک و تنها در غار «حِرا»<sup>۱</sup> به سر می‌برد و در هر سال برای اینکه مدتی در آنجا به تهجد و عبادت بپردازد، خود را آماده می‌ساخت و آب و طعام تهیه می‌کرد و آن مدت را یک‌سره به عبادت می‌پرداخت و به خانه نمی‌رفت، سال بعد نیز چنین می‌کرد. و باز برای آن مدت توقف در حِرا خود را آماده می‌ساخت، تا آنکه شبی که در غار حِرا بود فرشته حق این آیات را بر او نازل کرد و بدو گفت «إِقْرَأْ» رسول خدا پاسخ داد «من خواندن نمی‌توانم». رسول خدا فرمود آن فرشته مرا گفت و فشاری بر من وارد آورد به طوری که تاب و توانم از دست برفت. آنگاه رهایم کرد. دوباره گفت «إِقْرَأْ» گفتم من خواندن نتوانم. باز مرا گرفت و همان فشار را وارد آورد به طوری که توانم از دست بشد. برای بار سوم مرا گرفت و رها کرد و گفت «بخوان به نام پروردگارت»:

«إِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ.

خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ.»<sup>۲</sup>

الی آخر.

پس رسول خدا این سوره را گرفت و به طرف مکه برگشت در حالی که قلبش به شدت می‌تپید. تا به خانه خدیجه دختر خویند رسید. گفت مرا بیچید، مرا بیچید. اهل خانه او را روپوشی پیچیدند تا آن حالت ترس و اضطرابش آرام گرت. آنگاه به خدیجه رو کرد و داستان را برای او باز گفت و در آخر گفت بر جانم می‌ترسم. خدیجه گفت ابداً چیزی نیست، خدا هرگز تو را خوار نمی‌کند، برای اینکه تو شخصی نیکوکار هستی، صله‌رحم می‌کنی، زحمت دیگران را تحمل می‌نمایی و برهنگان را می‌پوشانی، تو مهمان‌نواز و یاور مبتلایانی.

→ «در دُرُّ منشور است که عبدالرزاق و احمد و عبدابن حمید و بخاری و مسلم و ابن جریر و ابن انباری (در کتاب مصاحف) و ابن مردویه و بیهقی از طریق ابن شهاب از عرو بن زبیر از عایشه ام‌المؤمنین روایت کرده‌اند که گفت اولین روزنه‌ای که از وحی به روی رسول خدا...»

۱. غار «حِرا» در ۱۸ کیلومتری مکه است.

۲. علق (۹۶) / ۱ و ۲: بخوان به نام صاحب‌اختیارت که آفرید.

انسان را از جنین ابتدایی آفرید.

آن گاه خدیجه آن حضرت را نزد پسر عمش ورقه بن نوفل بن اسد بن عبدالعزی که در جاهلیت از کیش بت پرستی به کیش نصرانیت درآمده بود برد. ورقه، زبان عبرانی را می دانست و انجیل را به طور کامل به عبرانی می نوشت و مردی سالخورده و نابینا بود. خدیجه گفت: ای پسر عم، کمی به سخنان محمد گوش کن.

ورقه گفت ای محمد چه می بینی؟ رسول خدا آنچه دیده بود به او خبر داد. ورقه گفت این همان ناموسی است که خدا بر موسایش نازل می کرد و ای کاش من در آن درخت، شاخه ای بودم و ای کاش زنده می ماندم تا آن روزی که قوم تو از مکه بیرون می کنند. رسول خدا پرسید بیرون کنندگان من قوم من خواهند بود؟ گفت بلی هیچ پیامبری نیاورده مثل آنچه تو آورده ای مگر آنکه مورد حمله و دشمنی قومش قرار گرفت و من اگر آن روز تو را دریابم یاریت خواهم کرد، یاری صمیمانه. لکن چیزی نگذشت که ورقه از دنیا رفت و مدتی وحی تعطیل شد.

ابن شهاب گوید ابو مسلمة بن عبدالرحمن برایم حدیث کرد که جابر بن عبدالله انصاری روزی از مسئله وحی سخن می گفت، گفت رسول خدا فرمود در حالی که داشتم قدم می زدم ناگهان صوتی از طرف آسمان شنیدم. سر بلند کردم ناگهان همان کسی را دیدم که در غار حرا دیده بودمش. دیدم که بین زمین و آسمان برکرسی نشسته من از دیدنش دچار رعب شده به خانه برگشتم. گفتم مرا بیچید، مرا بیچید. در همین حال این آیه نازل شد:

«يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ.

قُمْ فَأَنْذِرْ.

وَرَبِّكَ فَكَبِّرْ.

وَتَبَّأَبْكَ فَطَهِّرْ.

وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ.»<sup>۱</sup>

۱. مدثر (۷۴) / ۱ تا ۵: ای جامه ی خواب بر خود بسته.

برخیز و [مردم را] هشدار بده.

و صاحب اختیارت را به بزرگی یاد کن.

و جامه های خویش را پاکیزه دار.

و از اضطراب دوری کن.

۲۲ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول)  
از آن به بعد وحی خدا پی در پی رسید ...<sup>۱</sup>

## واژه‌شناسی

قبل از ورود به بررسی تفسیری و تدبری گروه، خوب است روی معانی و موارد استعمال واژه‌ها و بعضی از کلمات به کار رفته در آیات پنجگانه تأملی بنماییم.

### ۱- دستورِ اِقرأ و واژه قرائت

به طور ساده و سراسر، امر به خواندن است. در مرحله اول برای خود و احیاناً بر خواندن به دیگران، بدون آنکه گفته شده باشد چه چیز را بخوان، و چرا و چگونه بخوان، یا برای چه کسی بخوان. پاسخ این ابهام‌ها یا پرسش‌ها را باید در گروه‌های آینده و وحی بعدی به دست آوریم. در هر حال مادام که برای کلمه یا عبارتی مفهوم مانوس و متداول میان مردم در زمان و مکان نزول وحی باشد نباید به سراغ تعبیرهای مَعَوَّج و مرموز و توجیه‌های «مِن عِنْدِي» رفت. آن‌طور که از سیره‌ها و

---

۱. صاحب‌المیزان پس از نقل روایات فوق (روایات دیگر از عبدالله بن شداد) به تردید و انتقاد حدیث پرداخته به نظرش غیرقابل قبول می‌آید که رسول خدا درباره‌ی نبوت خود و قطعیت و اصالت وحی شک کرده آن را از القانات شیطان دانسته علوم یقین یا بصیرت او احتیاج به تأیید یک «نصرانی» که «خود را به رهبانیت زده» پیدا کرده باشد.

به عقیده ما این طرز تفکر و توجیه فرقه‌ای از آنجا ناشی می‌شود که فرط علاقه و احترام و ارادت بسیاری از مؤمنین و مخصوصاً متقدمین آنها باعث شده است که برای شخص پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و اولیای دین، همان‌طور که مسیحیان در باره حضرت مسیح غلو کرده‌اند و می‌کنند تمایزها و فضایل و استثنای فوق انسانی، علی‌رغم تأکید قرآن «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ»، قائل گردند و علاوه بر آن درک درست و اعتقاد به تدریجی بودن پدیده‌های طبیعی و آفرینش و مشیت الهی (از آن جمله رسالت و رشد و تربیت پیغمبر) نداشته تصور نموده‌اند نبوت و حکمت یا تعلیم و تربیت پیغمبر و علم و ایقان و ایمان و عصمت او «دَفَعَةً وَاحِدَةً»، حتی قبل از ولادت، تحقق یافته است. با وجود صراحت آیات فراوان (که در گروه‌های آینده به آنها خواهیم خورد) نمی‌توانند بپذیرند که قرآن برای اثبات اصالت و حقانیت خود تأیید از علمای بنی اسرائیل و دانش و دانشمندان می‌گیرد، از انصاف و ایمان و از شهادت رهبان‌ها و قسب‌سین صحبت می‌کند. برای رفع شک پیغمبر نسبت به تنزیل وحی صریحاً دستور مراجعه به اهل کتاب می‌دهد یا مراقبت و حفظ خدا از لغزش‌های او ذکر می‌کند. از جمله در آیه زیر:

«فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِّمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَاسْأَلِ الَّذِينَ يُقْرَأُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ.» (یونس / ۹۴)

(اگر در آنچه بر تو نازل کردیم تردید داری، از آنان که قبل از تو کتاب آسمانی می‌خوانده‌اند بپرس [دلایل حقانیت قرآن در کتابشان هست]؛ حق از جانب صاحب اختیار توست، پس هرگز در زمره‌ی تردیدکنندگان مباش.)

بعضی روایات برمی آید فرشته وحی لوح ای را در برابر حضرت نگاه داشته امر به خواند آن می کرده است. بنابراین مفعول امر «اقرأ» می تواند به طور کلی قرآن و آیاتی باشد که پنج تای آن در حال نزول بوده و بقیه به تدریج باید برسد. اینکه بعضی به اعتبار واجب بودن نماز و اهمیت بنیادی آن گفته اند غرض از دستور قرائت به رسول گرامی، خواندن نماز و به ویژه سوره ی حمد (۱) است، درست نمی باشد. کلمه قلم (و کتابت و کاغذ) هم که در آیه ۴ آمده است تناسب با خواندن و استفاده از مطالب نوشته شده در لوحه ها و کتابها دارد.

## ۲- ربّ و ربوبیت

در فارسی معمولاً ربّ را پروردگار ترجمه می نمایند و مترادف با خدا و الله می گیرند. مرحوم طالقانی اصرار در استنتاج از ریشه کلمه که تربیت و پرورش را می رساند داشت. بنابراین معنی و منبع ربّ و ربوبیت از این نظر، پرورش دهندگی انسانها و موجودات عالم است که به ید قدرت و علم و حکمت الهی تحقق عینی یافته است. در ترجمه های معتبر قرآن به زبانهای فرانسه و انگلیسی رب را Lord و Seigneur نوشته اند که یادآور مقام و حاکمیت اشراف و نجای مالک الرقاب ایالات اروپا در قرون وسطی بوده بعداً مفهوم سروری و بزرگی و صاحب اختیار بودن را پیدا کرده و در عناوین و القاب به کار برده می شده است. معادل آن در فارسی خداوند یا خداوندگار است که در همین مقام و معنی به کار برده می شده بعدها گرایش ساده و خالص به مفهوم دینی خدای خالق و الله پیدا کرده است. در گلستان سعدی مکرر به این واژه و تعبیر برمی خوریم. از جمله در داستان:

یکی بر سر شاخ و بن می برید خداوند بستان نظر کرد و دید

که خداوند به جای مالک و صاحب باغ استعمال شده است و همچنین در شعر:

نه بر اشتری سوارم نه چو خر به زیر بارم

نه خداوند رعیت نه غلام شهریارم

مفهوم بالاتر این کلمه ارباب ملک و فرمانروای رعایا می باشد که مقابله با غلامی

و بندگی دارد. برای حافظ نیز آنجا که می گوید:

جلوه بر من مفروش ای مالک الحاج که تو

خانه می بینی و من خانه خدا می بینم

خانه خدا یعنی صاحب‌خانه و بزرگ و صاحب‌اختیار خانه. حتی تا شصت هفتاد سال پیش در آداب متداول و در نامه‌ها و انشایی که می‌نوشتیم عنوان خداوند گار و خداوند گارا یا قبله‌گاها را برای پدرانمان به کار می‌بردیم. واژه‌ی کدخدا و دهخدا هم در همین معنی و منظور به کار برده شده است.

در زبان فارسی فعلی مفهوم و معنای رب را در لغت عربی و به صیغه جمع به کار برده مالک، صاحب اختیار و فرمانروای یک ده یا کارخانه و مؤسسه و مجتمع افراد را «ارباب» می‌نامند. «ارباب» می‌تواند بهترین ترجمه و همطراز با خداوندگار یا ربّ باشد و بعد از این، همه جا، ما این دو کلمه را به کار خواهیم برد.

در زمان ظهور اسلام و طلوع وحی و در دوران‌های قدیم تمدن، وجود و اداره یک کشور، شهر و قریه یا ملک مزروعی و مؤسسات و اجتماعات انسانی بدون حضور و حاکمیت یک پادشاه، ملک، مالک، سنور یا لرد و الامقام و ارباب‌های صاحب اختیار و قدرت، قابل تصور نبوده و غالباً احترام و اطاعت از آنها را امر بدیهی و ضروری می‌دانسته‌اند. انسان‌ها با احساس نیاز و علاقه، به‌طور طبیعی و بدیهی زیر بار فرمانبری و بندگی یک فرد از خود بزرگ‌تر یا برتر و نیرومندتری می‌رفته‌اند تا برخوردار از امنیت و مدیریت باشند. به بیان دیگر هر کس، در هر جا و در هر کار برای خود یک آقا بالاسر، سرور، ارباب یا «رب» داشته است. و این «رب»‌ها گاهی از نوع خودشان و بزرگان انتخاب می‌شده‌اند یا تحمیلی بوده‌اند و گاهی «رب‌النوع»‌هایی به شکل بت‌های مجسم یا اوهام و ارزش‌های تصویری را می‌پذیرفتند و می‌پرستیده‌اند.

در دعای کمیل ضمن برشمردن مترادف‌ها و مشابه‌ها و جلوه‌های مختلف خدا، برای انسان تعریف جامعی از «رب» قرآن به دست می‌آوریم:

«يَا إِلَهِي وَ رَبِّي وَ سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ وَ مَالِكِ رَبِّي يَا مَنْ بَيَّدَهُ نَاصِيَتِي.»<sup>۱</sup>

استعمال کلمات «رب» و «ربوبیت» برای خدا خالق جهان و نامزد معبودی انسان‌ها، از طرف پیامبران و پیام‌آور آنان مناسب‌ترین واژه و نزدیک‌ترین تعبیر ذهنی از طریق تشابه و توصیف بوده است و بسیار طبیعی و منطقی می‌آید که در اولین برخورد وحی با کاندیدای نبوت، عنوان دیگری برای القاء مقصود به کار برده نشده

۱. بخشی از دعای کمیل: ... معبودا و پروردگارا و سرورا و صاحبا و ای مالک من، ای آنکه اختیارم به دست اوست، ...



باشد. رسول اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) و شنوندگان بعدی قرآن در آن حال و زمان می توانسته اند به راحتی منظور از آن را دریافت دارند و تا حدود لازم درک نمایند. ضمیر یا صفت ملکی «ک» احساس تعلق و اختصاصیتی می کند که معمول و مأنوس بشر است و اولین پل را مابین خدا و فرستاده اش برپا می دارد. فرشته وحی در اینجا تنها از «رب» و «ارباب» شخص پیغمبر صحبت کرده فعلاً نمی خواهد کاری به سایر مردم و موجودات داشته باشد. در واقع جمله ی امریه ی «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ» اولین تعلیم و تلقین توحید است که از واژه و مفهوم مأنوس ربوبیت آغاز می شود. ربوبیت به معنای سروری و فرمانروایی یا ارباب و آمر دانستن.

ضمناً «رب» و «رَبُّوْیَّت» که اینک به عنوان اولین نام و نشان الوهیت با آن روبه رو می شویم نخستین پل ارتباطی میان دین و سیاست و عامل درگیری های بعدی اربابان قدرت و دنیاداران با دین آوران و دین داران به شمار می رود. و همچنین راه بهره برداری آسان برای شیادان مدعی دیانت.

### ۳- عَلَق

روی خَلَقَ و خلقت به معنای آفرینش حرفی نمی زنیم زیرا که اختلاف و ابهام وجود ندارد. اما درباره ی «عَلَق» ترجمه و تعبیرهای زیاد به عمل آمده است. در قرآن ها و تفاسیر قدیم و به طوری که از فرهنگ های «راغب» و «مجمع» و «قاموس قرآن» برمی آید «عَلَق» هم جمع «عَلَقَه» است به معنای خون بسته یا منعقد شده که از آن تفسیر به نطفه آدمی و مرحله ی قبلی آن کرده اند و هم به صورت مفرد و به معنای زالو، که بعد از آشنایی اخیر مسلمانان با علوم و اکتشافات اروپایی چون شکل ذره بینی اسپرمتوزوئید بی شباهت به آن نیست تعبیر به سلول جنسی نر نموده اند. آقای دکتر سحابی در کتاب «قرآن و خلقت انسان» عَلَق را به اعتبار ریشه ی لغوی آن که وابستگی و آویختگی است و جنین آدمی نیز برای بقاء و نشو و نما ی خود وابستگی به مادر داشته و آویخته به جدار رحم می باشد علق را در این آیه تعبیر به جنین انسان نموده اند.

آنچه مشترک مابین ترجمه و تعبیرهای فوق می شود بیان حالت ناچیز آغازین خلقت آدمی در رحم مادر است که ضمن اشاره به قدرت و تدبیر خالق، تدریجی بودن خلقت را می رساند.

## ترجمه و تفسیر آیات

### اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ:

«اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ.» امر به خواندن است ولی نه هر خواندنی، خواندن به نام خداوند گارت. ممکن است اصل کلام و تکیه جمله امریه، هم روی «اقْرَأْ» باشد و هم روی «باسم ربِّک»، یا روی هر دوی آنها. در آن زمان نیز مثل حالا معمول بوده است که فرمان‌ها، اعلام‌ها، سخنرانی‌ها، خطبه‌ها و افتتاحیه‌ها و غیره را با نام و به نام سلطان وقت، امیر، امپراتور، بزرگان یا رب‌های دیگر آغاز نمایند تا توجه مردم و تشکر و خواسته‌ی بزرگان جلب شود. در اینجا انحصار داده می‌شود که خواندن پیغمبر (در هر چیز و برای هر کس که بعداً گفته می‌شود) به سوی خداوندگار و ارباب خودش باشد.

از دستور کلی و فعلاً مبهم «اقْرَأْ» نیز می‌توان این احتمال را داد که کار پیغمبر دریافت کننده‌ی وحی و مأموریت او خواندن است، خواندن صرف. نه چیز دیگر و نه آنکه روی فکر و عقل خود یا به خاطر میل و منافع خویش مطالب و احکام و اندیشه‌هایی را استنباط و انشاء و ابلاغ نماید. و همچنین غیر از خواندن برای خودش (یا برای دیگران) اصرار و الزام یا تبلیغ و تشویقی نیز به کار برد. درستی یا نادرستی این احتمال را نزول آیات آینده تعیین خواهد کرد.

### الَّذِي خَلَقَ:

به نام آن رب یا خداوندگار و سرور و اربابی بخوان که آفریده است، یا می‌آفریند. نشانه و تعریف از این کلی‌تر و در عین حال جامع‌تر، قاطع‌تر، گویاتر و ساده‌تر نمی‌شود! برای معرفی رب انتخابی، از صفتی یا عملی نام برده می‌شود که محسوس و مسلم و مشترک همگان است. خلقت خود آنها، یا آفرینش که نه می‌توانند آن را انکار کنند و توجیه به تلقین و توهم نمایند و نه می‌توانند به کسی یا چیزی نسبت دهند. حتی به خودشان و به پدر و مادرشان یا به عناصر نیرومندی چون خورشید و غیره. اسم از خدا و الله یا بت و از هیچ چیزی برده نمی‌شود. فقط گفته می‌شود همان کس یا همان عامل یا موجودی که کار آفرینش را انجام داده و می‌دهد. اگر کسی بتواند در نفس و ضمیر خویش موجود بودن و مخلوق بودن خود را نادیده بگیرد، وجود خالقش را هم می‌تواند انکار کند.

ملاحظه می‌شود که قرآن در نخستین گام راه خود را از راه فلاسفه و اهل کلام و راه‌های عرفان و اشراق جدا کرده، خدا را به عنوان ذات واجب‌الوجود و دلایل ذهنی و لفظی یا از طریق عشق و شهود معرفی نمی‌نماید، ربوبیت و ارباب و سرور داشتن یک رسم متداول انسانی و جامعه‌شناسی است و خالقیت یک امر محسوس طبیعی غیرقابل انکار که علوم تجربی و عینی نیز بر آن پایه قرار دارند.

### خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ:

در توصیف دو کلمه‌ای «الَّذِي خَلَقَ»، «رَبِّ» مورد نظر، در نهایت اختصار و سادگی، معرفی یا تعریف شده بود. تعریفی که توأم با ذکر بزرگترین نعمت ارزانی شده‌ی او به ما بود. یعنی خلقت و حیات. در آیات بعدی اشاره کوتاه به قدرت و هنرمندی او در آفرینش آدمی می‌شود که انسان را از ذره ناچیز علق یا نطفه و سلول زالوصفت به وجود آورده است و هم می‌تواند چگونگی آفرینش و عملکرد خداوند آفریدگار را برساند که تدریجی است و هم پایه و مایه دارد.

:

بعد از آنکه معرفی کوتاه و کافی از ربّ انتخابی رسول و نعمت و قدرت عظیم بی‌نظیر و در عین حال محسوس و مسلم او به عمل آمد، عطف مجدد ولی در سطر بالاتر به «رَبُّكَ» به عمل می‌آید. ربی که در مقایسه و در برابر سایر خداوندان و ارباب‌ها و فرمانروایان انتخابی یا تحمیلی انسان‌ها، به دلیل چنان قدرت و نعمت انحصاری، برتر و گرامی‌تر است. ضمناً در جمله‌ی «رَبُّكَ الْأَكْرَمُ» که به دنبال «الَّذِي»، «خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ» آمده است، القاء شناخت و بزرگداشت نیز می‌تواند وجود داشته باشد که اولین بند عبادت است.

ملاحظه می‌کنید که چه نکات مهم بنیادی و بلند، با چه سرعت و سهولت و بدون آنکه فشاری بر ذهن و فکر وارد گردد در خطاب به نامزد رسالت (و از طریق او به منکرین و مؤمنین) در زبان وحی جاری شده است.

جهش و تابش برق نیز در چشم به هم‌زدنی تاریکی‌ها را روشن و نادیده‌ها را آشکار می‌کند و غرش رعدی همراه دارد که طنین انداز گرکننده و ترساننده است. پیامبر گرامی حق داشته است مات و مبهوت، وحشت‌زده و «کوبیده» شود. جسم و جان بشریش تاب و توان چنین سرعت و قدرت و درک فوری مطلب را نداشته، راه

۲۸ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول) فرار اختیار می کند و جویای پوشش و پناه می شود. اگر غیر از این می بود قابل توجه به الهامات نفسانی و القائنات ذهنی و روانی می شد...

### الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ :

به عنوان نشانه و نمونه‌ی کرامت یا سخاوت و بزرگواری رب، برای رسول (و گروندگان آینده‌اش) از تعلیم و سوادآموزی نام برده می شود. و از آموزش دانش و علم به وسیله قلم، عملی که مانند خلقت آدمی از علق، هم قدرت است و هم نعمت. از توضیح و توسل به قلم که یادآور کاغذ و کتابت است، می توانیم، به شرط تأیید توضیح و تنزیل‌های بعدی، مفهوم و منظور از «علم» را که برای اولین بار و به طور کلی در زبان وحی آمده است، استنباط نماییم. تعلیم با قلم و آن هم به انسان به صورت عام و نه به انبیاء و اولیاء و افراد خاص، نمی تواند چیزی جز همان درس در مکتب و مدرسه باشد که با قلم و کاغذ و در کلاس صورت می گیرد و شامل همه‌ی درس‌ها و روش‌ها و آموزش‌های بشری می گردد. به نظر می آید که در اینجا منظور نه اختصاصاً علوم دینی باشد که بعضی از متکلمین و مفسرین اصرار دارند علوم دنیایی را خارج از آن بگیرند و نه اشراقیات و عرفان عرفاست که مکتب و مدرسه و آموزش‌های معمولی را وسایل گمراهی می دانند. تعلیم و تعلمی که هم تدریجی است و هم با واسطه و وسیله‌ی مسلم و محسوس همگان می باشد. ضمن آنکه به قدرت و دستور خداوندگار پیامبر صورت می گیرد.

### عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ :

این جمله توضیح تکمیلی قدرت و نعمت ربوبیت است و امیدوار ساختن انسان به امکانات او و رسیدن به مراتب مجهول و بالای علم. از سیاق آیه، هم استنباط وساطت و دخالت قلم و مکتب، تا مرحله‌ی «مَا لَمْ يَعْلَمْ»، به عمل می آید و هم ممکن است مراد یک وسیله دیگر و مرحله‌ی بالاتر باشد. به احتمال قوی، منظور باید تعلیم‌های مستقیم، مانند وحی پیغمبران باشد که خارج از عقل و علم و توان بشر است و در مقابل تعلیمات دریافتی از راه قلم و کتاب و درس قرار دارد. آیه می خواهد دو نوع تعلیم از ناحیه‌ی خداوند را بیان نماید:

(۱) تعلیم از راه قلم و کتابت و مکتب یا مدرسه که تعلیم کلاسیک است.

(۲) تعلیم بیش از حدود قلم و توان عادی انسان، از راه وحی الهی که پیغمبران

مشمول آن بوده‌اند، مانند آخرت و خود خدا که مشاهدات و تجربیات دنیایی بشر هیچ‌گاه اجازه و امکان درک درست آن را نمی‌دهد.

### پیام‌های دریافتنی و تدبیر در آیات

تدبیر در آیات فوق، با توجه به نخستین و آغازین بودن آنها می‌تواند شامل و حامل پیام‌هایی باشد. اینکه وحی قرآن با چه گفته‌ها و خواسته‌ها شروع گردیده است و اولین فرمان و برخورد با رسول چگونه و چه چیز بوده است، به خودی خود معنی‌دار و الهام‌بخش است. البته طبیعی است که پیامبر و پیام‌رسان، قبل از دعوت دیگران و عمل روی قوم و امت، شخصاً آگاه و آشنا به موضوع گردد. بنابراین مخاطب پنج آیه آغاز وحی کسی جز شخص نامزد رسالت (یا انتخاب شده برای رسالت) نمی‌توانست باشد، و چنین هم بود. اولین گروه وحی خطاب به پیغمبر است و اختصاصی او می‌باشد.

علاوه بر نکته بدیهی و اصول فوق نکات ظریف یا پیام‌هایی که در متن آیات وجود دارد نیز قابل توجه است.

نکات یا اندیشه‌های دست‌چین شده در ۵ آیه یا ۱۹ کلمه گروه یکم را اگر خواسته باشیم دسته‌بندی و خلاصه کنیم به پنج موضوع زیر برمی‌خوریم:

(۱) قرائت و علم و قلم و کتابت،

(۲) ربّ و ربوبیت،

(۳) خلقت،

(۴) انسان و انسانیت، و بالاخره

(۵) معرفت و عبادت.

هیچ‌یک از این اندیشه‌ها و موضوعات از مقوله مسائل روزمره‌ی زندگی و مباحث و اشتغالات افراد عادی و احکامات اقوام آن زمان نبوده است. خصوصاً در حجاز و در میان اعراب جاهلیت و خاندان شخص محمد بن عبدالله (ص). گفتارها و پندارها در وسعت عام قرار دارد و نگرش‌هایی است در سطوح اعلای انسانیت و رشد و معرفت. حتی احساسات بشردوستانه و نیاز اجتماعی و قبیلگی اصلاح‌طلبانه، در آیات پنجگانه‌ی حاضر انعکاس و حضور نداشته، استعلا و استقلال آن آشکار

۳۰ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول) است و برای یک فرد بی سوادِ مکتب نرفته‌ی خط‌نوشته و قلم به دست نگرفته که در محیط جهل نشو و نما کرده است و جاهل و بیگانه با قرائت و تعلیم می‌باشد بیشتر احتمال داده می‌شد که نسبت به سواد و علم و اکتشاف که خود فاقد و عاجز از آن است، ابراز نفرت و خصومت نماید یا لااقل بی‌نیازی و بی‌اعتقادی نشان دهد، نه تقدیر و تجلیل. مسلماً نه اصراری به خواندن صورت می‌گرفت و نه استنکاف و تکرار اینکه من خواندن نمی‌دانم.

وقتی از علم و قلم به عنوان یگانه نمونه‌های قدرت و نعمت خداوندی سخن می‌رود و برای علم و آموزش و رفع نادانی‌های بشری مقام اعلی و ارزش والا قائل می‌شود به نظر قابل توجه‌تر می‌شد که این کلمات برای دوران‌ها و امت‌های دیگر بوده باشد و از تمدن و فرهنگ‌های آینده‌ای خبر دهد که بیش از هر چیز اعتراف و علاقه به دانش و دانستن و به پژوهش و کشف اسرار آفرینش دارند!

نام «انسان» بردن (یا شنیدن)، آن هم دو بار (مانند خود رب) و کمترین عنایت و توجه به شخص و قبیله و به قریش و قوم عرب نداشتن، و پای طبقات و طوایف دوست و دشمن یا نژادها و ملت‌ها را به میان نیاوردن، آن هم در ذهن و زبان یک یتیم فقیر فرزند صحرای عربستان، آیا یک امر کوچک ساده و تصادفی باید تلقی شود؟ جهانی دیدن و جهانی شنیدن و فکر کردن و وحدت و اشتراک برای افراد قائل شدن نکته مهم دیگری است.

در زمان حاضر هم که این همه آشنایی و ارتباطات یا تأثیر و تداخل مسائل و منافع اقوام جزء بدیهیات شده است، اغلب مردم خودبین و خودگرا هستند. وقتی کشورهای پیشرفته‌ای بازار مشترک و پارلمان مشترک تشکیل داده می‌گویند، یا می‌خواهند که «اروپایی فکر کنند» این تحول را یک پیشرفت امیدوارکننده مهم می‌شمارند، آیا نباید پیام نخستین وحی یک امر فوق‌العاده تلقی گردد؟

پای خلقت و واقعیات ملموس و محسوس زندگی و آدمی را به میان آوردن و از آنها به عنوان شاهد و مدرک برای بیان مطلب یا ارائه و اثبات مدعا استفاده کردن، ویژگی ممتاز دیگر این مجموعه را می‌رساند. ویژگی و تازگی که مبایت آشکار، نه تنها با منطق و روش‌های استدلال و آموزش ممالک و ملت‌های متمدن آن زمان دارد، بلکه با منطق و طرز تفکری هم که دانشمندان و فقیهان مسلمان، تا قرن‌ها بعد از طلوع اسلام، به تبعیت از فلاسفه یونان، در پیش گرفتند تعارض نشان می‌دهد.

درست است که ذکر کلمه رب و دم از ربوبیت زدن، با قبول سروری و سلطه صاحبان زور و زر تناسب داشته احترام و ارادت ورزیدن به دیگران و اطاعت و اسارت بزرگان یا برگزیدگان را به یاد می آورد و در هر حال انگشت روی احتیاج آدمی به آقا و ارباب و سالار و به بت و رب النوع می گذارد و یک نوع تأثیرپذیری از محیط گذشته و تبعیت از فرهنگ متداول ملت‌ها به نظر می آید، ولی قرآن یا وحی نخستین همه‌ی آن ارباب‌ها را پس زده، مأمور رسالت را دعوت به سوی ارباب واحد برتری می‌نماید، متمایز و مافوق همه آنها، که این خود یک حرکت انقلابی بوده و مبتنی بر ارزش و اصالت علم و انسان و احسان است.

اگر خواسته باشیم نکات و اندیشه‌های فوق و پیام اولین ندای وحی را خلاصه‌تر بنماییم باید بگوییم مطالب و موضوعات مندرج در پنج آیه گروه، به دور چهار محور زیر دور می‌زند:

(۱) هدف و حرکت به سوی خداوند است،

(۲) توجه به انسان است،

(۳) تکیه بر خلقت و واقعیات محسوس است، یعنی بر طبیعت است و

(۴) تجلیل بر علم و تعلیم است.

علاوه بر اصول بالا چند حقیقت یا درس از آیات گروه دستگیرمان می‌شود:

(۱) با گفتن «خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ» و «عَلَّمَ بِالْقَلَمِ» چنین استنباط می‌شود که کارهای خدا با واسطه و وسیله و مقدمه صورت می‌گیرد، یا به تعبیر حدیث نبوی معروف بعدی «أَبَى اللَّهُ أَنْ يَجْزِيَ الْأُمُورَ إِلَّا بِسَبَابِهَا»<sup>۱</sup>

بدون اسباب انجام نمی‌شود. اما اینکه آیا همیشه در همه حال چنین است و هیچ عمل و امری را خداوند به صورت مستقیم انجام نمی‌دهد، باید منتظر نزول‌های بعدی باشیم.

(۲) در «عَلَّمَ بِالْقَلَمِ. عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ.» این معنی نیز نهفته است که آنچه را ما از طریق نوشتن و کاغذ و معلم و در مکتب و مدرسه یاد می‌گیریم یا با توجه و تلاش و تفکر خودمان می‌یابیم همه اینها و در مرحله‌ی ابتدایی و نهایی از خداست. در قرآن یک فعل یا یک رویداد، می‌تواند هم به خدا نسبت داده شود و هم به کنندگان و دست‌اندرکاران انسانی یا طبیعی واسطه و ظاهری.

۱. حدیث نبوی: امتناع کرده است خدا از اینکه امور را بدون اسباب‌های آن جاری سازد.

۳۲ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول)

۳) در «خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ»، با توجه به اینکه به لحاظ مدت و زمان بیش از نه ماه مابین انعقاد نطفه و به دنیا آمدن نوزاد فاصله نیست و به لحاظ تشکیل و ترکیب، اختلاف مبهوت کننده‌ای میان نطفه و نوزاد دیده می‌شود، هم مفهوم پرورش و تربیت را که در ریشه‌ی رب و ربوبیت وجود دارد تداعی معانی می‌کند و هم تدریجی و گام به گام بودن یا حالت جریان و تحول داشتن و تکامل را بیان می‌نماید.

ضرب‌المثلی در عربی هست که می‌گوید:

«الْدِّيْكَ الْفَصِيْحُ مِنَ الْبَيْضَةِ يَصِيْحُ»<sup>۱</sup>

در اینجا هم می‌بینیم خروس وحی یا خروس ندای خداوند از همان غار حرا و از همان ابتدا عظمت و صلابت و اصالت خود را، با رسایی و فصاحت، به آواز بلند سر می‌دهد.

چنین به نظر می‌آید که رعب و تزلزل محمد(ص) نه از وحشتناک بودن ندا و دیدن جهنم و سختی‌ها بوده باشد، بلکه عظمت و عجیب بودن کلام و ندا او را به شهر و خانه و به پناه خانواده رانده است. چه بسا در آن حال و موقع درک تمام معنی و محتوای این آیات برایش آسان و عملی نبوده، مدتی تلاش و تمرین و تلقین برده باشد. اگر بنا بود نخستین گروه تنزیل، آن‌طور که بعضی از منکرین و محققین توجیه و تحلیل می‌نمایند و این آیات را پاسخی به تفکر و تفحص‌های چندین ماه اعتکاف در غار حرا و چکیده خوداندیشی در خلوت و صفای محمد بن عبدالله گرفته، نتیجه‌ی تجربه و تلاش‌های چهل سال زندگی یتیمانه در عربستان و قبایل حجاز یا در خانه‌ی جدّ و عمّ و چند سفر تجارتنی شام و یمن می‌دانند و آن را زبان حال آگاهانه یا ناآگاهانه شخص رسول و از تراوشات ذهنی و عاطفی و فکری او می‌شناسند، می‌بایستی کلام و ندای محمد بنا به قیاس با سایر برجستگان بشریت، در یکی از حالات و چهره‌های ذیل جلوه‌گر شده باشد:

۱) غوطه‌وری فلسفی یا ذوقی و عرفانی در مسائل بغرنج هستی و ابدی ماوراءالطبیعه و رسیدن به یک سلسله ذهنیات پیچیده یا الهامات عشقی مبهم مرموز و مسجع، همانند آنچه در مکاتب و آیین‌های خاور دور و در ادبیات بودایی و هندو و مرتاضان غیب‌گو یا بعضی از شعرای وحدت‌پسند خودمان می‌بینیم. از نوع فرآورده‌هایی که نه تنها پیروان

۱. ضرب‌المثل: خروس فصیح یا خوش الحان و خوش خوان، به محض خروج از تخم صیحه می‌زند و آواز می‌خواند.



پروپاقرص دارد بلکه ستایشگران پراخلاصی نیز آنها را توصیف و تعبیر می‌نمایند.

۲) در صورتی که پیغمبر فی الجمله اطلاعات و مأخوذات، به زعم بعضی از خاورشناسان، از عقاید و آداب و ادعیه دیرنشینان مسیحی و مقدسین یهودی در خاطره‌اش بوده باشد، سرودها و آیینی می‌آورد تلفیقی از آنچه از آنها شنیده یا خود یافته و بافته است و دست آخر نیایش و درخواستی به درگاه خدای خودساخته می‌کرد. خدایی که نه یهوه بود نه مسیح و مریم، نه یزدان و اهریمن و نه لات و عزای جاهلیت، بلکه تابلویی از زیبایی‌ها و خرافات بشر دوستانه، در نقش و نگار آمال و اندیشه‌های شخصی و عربی.

۳) اگر او را فرد انسان‌دوست رقیق‌القلب سراسر مهر و عطوفت تصور نماییم که شاهد سختی‌ها و بدبختی‌های یتیمان و مسکینان و زیردستان مکه و حجاز بوده و طالب رهایی و خوشی آنان شده است، کلام و پیامش مشحون یا نشانه‌ای از محبت و عدالت و از احسان و حمایت، در حق محرومان و بردگان می‌شد و از ابتدا در عالم، آرزو و امید بهشت و جهنم آن دنیا یا مدینه‌ی فاضله‌ی این دنیا را تصویر می‌کرد.

۴) در صورت احتمال اینکه نامزد نبوت شخص مصلح واقع‌گرا و مرد عمل و مدیریت برای رهبری جامعه بشریت یا قوم عرب و پرورش یافته در محیط‌های پیشرفته و متمدن می‌بود، در حدود درک شخصی و شرایط آن زمان و مکان به دنبال مسائل و مشکلات اقتصادی و اجتماعی و سیاسی می‌رفت. مانند همورابی آشوری، خواجه نظام‌الملک طوسی یا ماکیاولی ایتالیایی، قانونی، سیاستنامه‌ای یا ولعهدنامه‌ای پدید می‌آورد که راه‌گشای دولت‌ها و ملت‌ها باشد. و یا به سبک امروز دنیا ایدئولوژی و منشور حقوق بشری تدوین نموده رنگ و لعاب مذهبی و معنوی بر آن مزید می‌کرد. و اگر خصلت و خوی ریاست و فرماندهی داشت، دست به تجهیز و تجمع نیرو می‌زد و آغاز حرکت و حمله می‌نمود...

۵) می‌دانیم که در فطرت بشریت آدمی، همان‌طور که نظریات جدید روان‌شناسی و جامعه‌شناسی گواهی می‌دهد، حس دینی و سائق پرستش و تعالی‌طلب (transcendance) وجود دارد و این امکان قابل طرح است که ثمره‌ی اعتکاف و تفکرات (méditations) غار حرا، پرستش خدا و پناه بردن به الله بوده و دین اسلام، آیین محمدساخته‌ای باشد. ولی وقتی به تاریخ ادیان و پرستش‌های اقوام بدوی و تمدن‌های باستانی نگاه می‌کنیم می‌بینیم آنچه بشر به اندیشه و احساس خود آفریده،

آیین‌های شرک و تعدد خدایان بوده است؛ خدایانی همانند رب‌النوع‌های آفریقایی ماقبل تاریخ و کلدی و آشور و مصر و یونان و هند. خدایان مجسم متعدد و مظاهر عوامل و آثار بزرگ طبیعت یا خصال و خواسته‌های انسانی، بر مبنای قیاس به نفس و نه خدای یکتای نادیدنی برتر از قیاس و گمان و وهم که سایه بر سراسر جهان و انسان‌ها افکنده و از هر جهت نامتشابه و نامأنوس با مشاهدات و تجربیات و تصورات بشری باشد.

می‌بینیم هیچ یک از این حالات و حرکات در مورد فرزند یتیم عبدالله رخ نداده است. ضمن آنکه شرایط شخصی و محیطی موجود نیز مساعد با تحقق آن احتمالات نبوده شبه جزیره عربستان و مردم آن سامان در مقایسه با جهان متمدن آن زمان، عقب‌افتاده‌ترین وضع و امکانات و مقتضیات را داشته اجازه‌ی چنین تولیدات و اکتسابات را نمی‌داده است.

آنچه در نخستین گروه تنزیل یا تولید دیده می‌شود نه اظهار نظرها و اندیشه‌های فلسفی و عرفانی یا نوحه‌گری‌های اسطوره‌ای و باستانی نظیر هُمِر و گیلگامش و شانسون دورلان می‌باشد، نه ارائه و تدوین آیین و دین است، نه ناله‌های دلسوختگان و بینوایان و معلمین اخلاق و انسانیت از آنها شنیده می‌شود، نه جهان‌بینی و رهنمودهای مصلحین اجتماعی و سیاسی را نشان می‌دهد و نه پیدایش و پیشنهاد یک پرستش تازه بشرساخته است. همان‌گونه که گفتیم ضمن آنکه براندیشه‌های رب و انسان و طبیعت و علم دور می‌زند دو دستور «اقْرَأْ» در آن آمده است (یکی «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ.» و دیگر «اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ.») و مشخصاً حالت دریافت آموریت و مأموریت را دارد. مأموریت و دستوری که از خارج به او دیکته شده است، نه آنکه از تراوشات و تلقینات او به دیگران باشد. به طور آشکار حرف و حرکت از خدا و به سوی خداست و نه از او به سوی خلق و کارهای دنیا.

ممکن است باز هم به نظر افرادی، علی‌رغم شواهد و دلایل بالا، دریافت چنین مأموریت و دستور، ناشی از القاء ناخودآگاه نفس و توهم پیامبر بوده باشد و خدا نگوید که خود او اطمینان و احساس داشته و باور کرده است مستقل از درک و دانش او و حاکم و وارد بر او بوده است.

امیدوارم در تنزیل‌های بعدی راهنمایی‌های بیشتری در این زمینه به دست آوریم.

والله اعلم

## دومین گروه تنزیل

### آیات ۱ تا ۷ سوره‌ی مدثر (۷۴) (الف)

بسم الله الرحمن الرحيم

شماره	آیات	ترجمه (با مختصر توضیح)
۱	يَا أَيُّهَا الْمَدَّثِرُ.	ای کسی که به خود پلاس (یا روانداز و پتو) پیچیده‌ای! (یا در پلاس خسیبده‌ای).
۲	قُمْ فَأَنْذِرْ.	برخیز تا (مردم را) انذار کنی و هشدار دهی.
۳	وَرَبِّكَ فَكَبِّرْ.	و خداوندگارت را بزرگ بشمار (یا به بزرگی و عظمت یاد نما).
۴	وَيَا بَكَ فَطَهِّرْ.	و جامه‌ات را، پس پاکیزه بدار.
۵	وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ.	همچنین، از کار بد (یا زشت کاری) دوری کن.
۶	وَلَا تَمُنَّ بِمَا يَكْفُرُ.	و (در آنچه خواهی کرد به کسی) منت مگذار و فزونی مجوی (یا خدمت خود را بزرگ و زیاد ندان).
۷	وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ.	و (بالاخره) به خاطر خداوندگارت، صبر پیشه نما.

بعضی از مفسرین سوره مدثر (۷۴) را اولین سوره نازل شده بر رسول خدا و قبل از سوره علق (۹۶) دانسته‌اند ولی اکثریت نظر مخالف داشته آن را دومین سوره می‌دانند. البته در هر دو مورد منظور پنج آیه آغاز سوره علق (۹۶) و هفت آیه ابتدای سوره مدثر (۷۴) می‌باشد. مختلط بودن سوره‌ها و متوالی و متفاوت بودن زمان نزول قسمت‌هایی از آنها چیزی نیست که علی‌الاصول مورد انکار و اشکال مورخین و مفسرین باشد. در این گروه باز هم مخاطب وحی شخص پیغمبر است. در گروه اول بدون خطاب صریح و نام بردن از مخاطب، تنها دستور «اقْرَأْ» داده شده بود. اینجا پس از

تصریح توصیفی گیرنده‌ی وحی، شش دستور یا توصیه صادر می‌شود. دستور اصلی «فَأَنْذِرْ» است، که باید با برخاستن و قیام پیامبر درباره‌ی مردم و امت انجام شود. پس از آن دستورها یا توصیه‌هایی می‌آید که همراه یا به دنبال دستور اصلی «فَأَنْذِرْ» بوده، رسول مکرم درباره‌ی خود انجام می‌دهد یا رعایت می‌نماید. در رأس آنها تکبیر یا بزرگ شمردن خداوندگار قرار دارد که در گروه نخست دو بار توصیه یا توصیف شده بود. پنج دستور دیگر حالت آماده‌ساختن و مجهز کردن و رو به راه قرار دادن رسول برای انجام مأموریت را دارد، و طبیعی است که چنین باشد: جامه (و ظاهر و وضع خارجی) خود را پاکیزه و آراسته بدار، با دوری و احتراز از کارهای ناشایسته آلودگی‌ها را از خود بزدای و پاک باش<sup>۱</sup>. علاوه بر اینها مرام و منظورت منت‌گذاری و سپاس خواهی نبوده خدمتی را که می‌کنی زیاد مهم نشمار<sup>۲</sup>، و بالاخره- با توجه ضمنی و پیش‌بینی اینکه مأموریت انذار خالی از تلاش و خستگی و احتمالاً رنج و آزار نخواهد بود- به خاطر و در راه خداوندگارت در برابر سختی‌ها بردباری بنما و پایداری به خرج بده.

هر شش آیه (مانند آیات ۱ و ۳ گروه نخست) حالت امر و القاء از خارج یا انفعالی داشته سیاق آیات حکایت از استنباط و استدلال شخص پیامبر نمی‌نماید و در هیچ یک از فرضیات برشمرده در باره گروه اول نمی‌گنجد. تعلیماتی است صریح و روشن برای انجام یک مأموریت در قبال مردم. گروه اول بیشتر جنبه آموزشی و ایمانی داشت در حالی که در گروه دوم جنبه‌های تربیتی و عملی غلبه دارد.

مانند گروه ۱ دو بار نام از «رَبِّ» و «رَبِّكَ» برده می‌شود و تحرک به سوی او منظور می‌باشد. با آنکه دستورالعمل‌های واضح تری رسیده است ولی باز در فرمان «أَنْذِرْ» ابهام و اجمال وجود دارد. معلوم نیست که انذار از چه چیز، به چه کس، برای چه کار و چگونه باید باشد. همین قدر هست که مأموریت اصلی و مقدم پیامبر (ص) - اگر نگوییم یگانه ماده رسالت او - انذار و اخطار کردن و هشدار دادن است. دستور

۱. تا بتواند - به طوری که بعداً خواهیم دید - الگو شود و صداقتش ثابت گردد.

۲. «وَلَا تَمُنُّ» را که از فعل «مَنَّ» به معنای بریدن و قطع کردن است نیز ترجمه کرده و گفته‌اند خیر و خدمت خود را در اثر زیادنگاری یا اشکالات و آزارها قطع مکن.

این ترجمه ممکن است درست باشد، ولی مادام که معنای متداول در سایر جاهای قرآن و دعاها و ترجمه‌ی سر راست و ساده منت‌گذاری در پیش است دلیل ندارد راه دور و دراز یا معوج را انتخاب نماییم که با سیاق و منظور آیات نیز کمتر تناسب دارد.

دومین گروه تنزیل، مدثر (۷۴) الف / ۱ تا ۷ \_\_\_\_\_ ۳۷  
«إِقْرَأْ» و «قُمْ» وسیله و مقدمه بود.<sup>۱</sup>

خطاب توصیفی «يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ» که تمرکز و توجه خطاب را قطعیت و شدت بخشیده، پیامبر گرامی را از تردید و توهم بیرون آورده است و تا حدودی، ایجاد صمیمیت و نزدیکی می‌نماید و داستان نقل شده از سیره و روایت را تأیید می‌کند، ضمن آنکه این فرمان «برپا» پس از ضربه و کوفتگی آغازین، در جهت خلاف تمایل و نیاز بشری بوده با خواسته نفس پیغمبر (ص) و برخاسته از شخص او منافات آشکار دارد.

بعضی از مفسرین و مترجمین که ارادت و غیرت دینیشان قبول نمی‌کرده است رسول اکرم پلاس پیچ باشد یا از ابتدای نبوت، و بلکه ولادت، از کمترین آلودگی و کثافت، در لباس و صورت و در عمل و طینت، پاک و منزّه نباشد، بدون آنکه به زمان نزول آیات و به تعلیم و تربیت تدریجی پیغمبر (ص) یا ساخته شدن مجری وحی برای امر خطیر رسالت توجه نمایند، به دنبال تأویل و تعبیرها و به کار گرفتن استعاره و کنایه رفته‌اند.

مثلاً مراد از کلمه «مُدَّثِّرٌ» را «شب خفته در رختخواب» دانسته‌اند و منظور از «وَيَأْتِيكَ فَطَهْرٌ» را گفته‌اند بالا گرفتن دامن، شلوار یا پیراهن، در عبور از کوزه‌های کثیف مدینه برای احتراز از نجس شدن بوده است. یا به معنای مستعار دامن همت به کمر زدن و خود را برای کار مهمی جمع و جور نمودن گرفته‌اند.

در آیهی «وَالرُّجُزَ فَاهْجُرْ» از این جهت که یکی از معانی رُجُز ممکن است بت و صنم باشد، دستور احتراز از بت پرستی و شرک مسلمانان را یافته‌اند. و از این قبیل تعبیر و تأویل‌ها و کاسه‌های داغ‌تر از آتش شدن‌ها. بعضی از حضرات و مفسرین تبحر یافته در احکام شریعت و آداب فقهی نیز مقدمات و مقارنات نماز را در دومین گروه تنزیل سراغ داده‌اند. یا در کلمات «امریه»، «قُمْ»، «کَبِّرْ» و «طَهَّرْ» قیام در رکعات نماز، تکبیرة الاحرام و مبطل بودن نجاسات را دیده‌اند، و دستور آخری «وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ» را به جانشینی و مترادف با «وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ»<sup>۲</sup> که در مدینه و ضمن آیات

۱. مرحوم میرزا حسینعلی راشد واعظ روشنفکر و شهیر سال‌های اخیر با نقل حدیث «أَنَا النَّذِيرُ الْغَرِيَانُ» از پیامبر گرامی، عقیده داشت که منظور هشدار دادن بدون پروا و پوشش، هشدار دادن به صورت کلام روشن و پوست‌کنده است.

۲. بقره (۲) / ۴۵: و [به هنگام مشکلات] از شکیبایی و نماز یاری جوئید؛ ...

۳۸ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول) جهاد نازل شده است پذیرفته اند<sup>۱</sup>. ولی دستور «وَرَبِّكَ فَكَبِّرُ» را می توان به عنوان اولین عنصر نماز که ذکرهای الله اکبر است دانست.

\* \* \*

با مقدمات و تدارکات بالا باید منتظر باشیم که گروه بعدی تنزیل ما را از ابهام و اجمال «انذار» که گام اصلی یا اول دعوت است بیرون آورده موضوع و منظور از آن را تا حدودی آشکار سازد. البته احتمال دارد که ابهام و اجمال و ایجاد حالت انتظار در پیغمبر عمدی بوده، خواسته شده باشد که برجستگی مطلب و عطش بیشتر در او به وجود آید یا آنکه به تدریج و تأنی مطالب و وظایف در دل و دیده ی پیغمبر جا گرفته، مرکز ذهن و ضمیر حضرتش گردد.

نکته ای که می توانیم مجدداً متذکر شویم حالت خطاب به خود داشتن آیات و جدایی آورنده و گوینده کلام از یکدیگر است. ظاهر کلمات و عبارات دلالت بر این دارد که شخص پیغمبر شنونده و گیرنده است، نه سازنده و گوینده. در کلام نویسندگان و مخصوصاً شاعران گاهی دیده می شود که نام خودشان را به زبان یا به قلم می آورند و شخص خود را مخاطب قرار می دهند. مثلاً غزل معروف «مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو» را حافظ با بیت زیر ختم می کند:

آتش زرق و ریا خرمن دین خواهد سوخت

حافظ این خرقه پشمینه بینداز و برو

در این غزل شاعر با خودش صحبت می کند و شخص خویش را مورد ملامت یا نصیحت قرار می دهد ولی ملامت و خطابی که به خود می نماید به دنبال مشاهده آسمان لاجوردی و هلال ماه است و مشابهتی که با مزرعه سبز بهاری و انتظار فصل خرمن پیدا کرده به یاد کم کاری و خفتگی ایام سال می افتد و حالت تأسف و توبه به او دست داده با مقدمات فوق در مقام حدیث نفس برمی آید و سرزنش و نصیحتی به خود می نماید. ولی در هفت آیه گروه مدثر (الف) چنین مشاهده و مقایسه یا مکاشفه و استنباط را که منتهی به نتیجه گیری و اظهار نظر و اعلام به نفس شده باشد نمی بینیم. سراسر امر و دستور است، بدون آنکه استنباط و استنتاجی در میان باشد، حالت

---

۱. تعبیر و ترجمه های فوق در تفسیر المیزان آمده است، بدون آنکه مرحوم علامه طباطبایی تأیید چندانی از آنها کرده باشد.

### مسئله انذار

اینک که صحبت از انذار، به عنوان اولین وظیفه پیغمبر یا مهم‌ترین برنامه رسالت به میان آمد و به نظر می‌آید محتوای اصلی قرآن را تشکیل دهد، جا دارد تأمل بیشتر و تدبر مختصری روی آن بنماییم.

انذار پیامبر ما در حقیقت همان «انباء» یا «خبر دادن» است که کار همه پیغمبران سامی بوده و نام نبی و جمع انبیاء که از ماده‌ی «نبأ» گرفته شده است از همان جا مشتق می‌شود. بنابراین علی‌الاصول تازگی و اختصاصی ندارد، جز آنکه ممکن است برحسب زمان و مکان یا شرایط شخصی و قومی و آینده جهان اختلافاتی به لحاظ برخورد و بیان، با سایر پیغمبران و با گذشتگان داشته باشد.

معمولاً انذار کردن و انباء، هشدار دادن بی‌خبران از یک پیش‌آمد مهم روی آورنده به آنان است که انذارکننده زودتر از دیگران آگاهی یافته، شخصاً دیده یا اثر و خبرش را شنیده، می‌خواهد آن را به نزدیکان و همکاران و هموعان منتقل سازد. مثلاً سوار تیزتکی است که از سرچشمه‌های کوهستانی مناطق بالادست، خبر از راه افتادن سیل به مردم شهر و ساکنین دشت می‌آورد تا اثاث و احشام خود را از مسیر سیل برچینند و چاره‌ای بیندیشند. یا در سفر خود شاهد تجمع سربازان و مهاجمینی در شهرهای مجاور بوده، فریاد می‌زند تا در و دروازه‌ها را ببندند و آماده برای حفظ جان و مال خود باشند.

پس معمولاً انذار ملازمه با اثبات و آوردن دلیل و شاهد ندارد و عمل مُنذَر به همان جا ختم می‌شود. هشدار می‌دهد و شنوندگان و گیرندگان اگر آن را جدی گرفتند و باور کردند، من باب احتیاط هم که شده باشد دست و پای خود و حواسشان را جمع کرده پیش‌بینی پیش‌آمدی را که ممکن است واقع شود و به زیانشان تمام گردد می‌نمایند.

اما پیغمبران (و خدایی که بنا به فرض بالا سر و فرستنده آنهاست) چون قید اسقاط تکلیف و «از سر باز کردن» را نداشته، نسبت به انسان‌ها و انسان، به هرگونه و به هر دلیلی علاقه‌مند هستند و ظاهراً آنها را از خودشان یا وابسته به خودشان

۴۰ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول) می دانسته اند به این حد اکتفا نکرده به شهادت تاریخ و به شهادت آیاتی که در قرآن خواهیم دید به دنبال اقناع اندارشوندگان و جلب عنایت و حتی اقدامشان نیز رفته اند. انتظار ما از گروه های آیات آینده این خواهد بود که چگونه، با چه وسیله و به چه ترتیب و برنامه، این عمل انجام خواهد گردید و واکنش اندارشوندگان و عکس العمل بعدی پیامبر یا قرآن چه بوده و به طور خلاصه «دعوت» یا رسالت کفرزدایی به چه نحو صورت خواهد گرفت و باید صورت بگیرد. از هم اکنون سه تفاوت یا سه سفارش آشکار در این دستور یا اخطار، با اندازهای مصلحین اجتماعی و رهبران سیاسی معمول مشاهده می شود. اول پاکیزگی و پاکی خود اندازکننده از آلودگی ها، دوم خدمت بی دریغ و بی منت، و سوم بردباری و پایداری در برابر مشکلات و مخالفت های احتمالی. دعوت و امر به خود و عمل خود مقدم بر دعوت و تعلیم و تربیت دیگران صورت گرفته است.

**پایان گروه دوم**



## سومین گروه تنزیل

### آیات ۱ و ۲ سوره‌ی عصر (۱۰۳)(الف)

بسم الله الرحمن الرحيم

شماره	آیات	ترجمه (با مختصر توضیح)
۱	وَالْعَصْرِ.	قسم به عصر و زمانه (یا زمانه و پایان روز و دوران).
۲	إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ.	همانا که آدمی به یقین زیانکار است (یا در زیان و خسران زندگی می‌کند).

سومین گروه تنزیل کوتاه‌ترین واحد تنزیل است و فقط از دو آیه تشکیل می‌شود. اولی قسم است و دومی جواب یا جزای قسم و این اولین بار و اولین قسم یا سوگند است که به زبان وحی می‌آید.

ابهام و انتظار بعد از گروه ۲ و فرمان «قُمْ فَأَنْذِرْ» چندان نپایید. اولین هشدار با سرعت و صراحت و ایجاز در رسید. اندازی متوجه انسان به‌طور کلی و عام و با قاطعیت تمام برای خبر دادن از زیان کاری و بازندگی آدمیزاد در گیرودار زندگی. بدون آنکه گفته شده باشد که این زیان کاری چگونه است و از چه بابت و جهت دامنگیر ایشان می‌شود.

در حالی که خطاب دو گروه قبلی به شخص پیامبر بود، مخاطب سومین تنزیل نه رسول خداست، نه خویشاوندان و قبیله او، و نه ملت عرب یا گروندگان آینده. اصلاً مخاطب مشخص ندارد، جز آنکه اعلام یک اصل کلی را می‌نماید. مشابه چنین اعلام‌ها، اظهارنظرها یا اخبارها را در گروه‌های دیگر نیز خواهیم دید که دومین نوع گروه‌های تنزیل خواهد بود.

انسان و آدمیزاد که دو بار نامش در گوه اول آمده و مورد استناد و عنایت قرار گرفته و در گروه دوم غایب بود، اینک به تنهایی و به عنوان بازیگر اصلی وارد صحنه می‌شود. مطلب یا پیش‌انذار، چنانکه گفته شد زیان کاری انسان است، که با زبان سوداگری بیان شده و چنین می‌رساند که آدمی در روال و عملکردهای عادی زندگی با همه تلاش‌ها و سرمایه‌گذاری‌های مالی و بدنی و فکری و زبانی در نهایت چیزی جز خسران عایدش نمی‌شود. به نظر می‌آید منظور انسانی باشد که فقط انسان بوده تربیت و توجه خاص پیدا نکرده و هدفش طبق آنچه متداول و معمول است خوشی یا خوبی زندگی باشد. مانند همان انسان‌ها یا افرادی که در موقع نزول این گروه شناخته شده پیغمبر بوده و طرف دعوت قرار گرفته‌اند.

در گروه اول، از خلقت انسان و آغاز آفرینش او یا «عَلَقٌ» صحبت شده بود و از دانش آموزی انسان به وسیله قلم، تا مراحل دور از تصور «مَالَمْ يَعْلَمْ». اینک انگشت روی عام‌ترین خصلت ذاتی انسان گذارده می‌شود که سودجویی و تکاپو برای بهره‌مندی و درآمد است. قرآن با انسان با زبان و ذات او که فرار از زیان و زحمت است و در منطق انسان‌بینی، صحبت می‌کند.

از هم اکنون، علی‌رغم اجمال و ابهام و ایجازی که در تک آیهی «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ» به کار برده شده است می‌توانیم دو استنباط مقدماتی اساسی بکنیم.

(۱) از تصریح خسران یا زیان کاری و از عنایت ضمنی به سوداگری و سودجویی برخاسته از ذات آدمی معلوم می‌شود که اصل سوداگری و تجارت و حتی سود بردن محکوم نشده است. آنچه مورد ملامت قرار گرفته، سوء مدیریت و خطای راهبری تلاش‌هاست، یا سوء استفاده در انتخاب مسیر و مقصد که منتهی به زیان و خسران می‌گردد.

(۲) با توجه خاصی که به‌طور عام در نخستین گروه وحی به انسان و تکامل تدریجی و تعلیم‌گیری آینده او به عمل آمده بود و اینکه سفارش و پیام فعلی، منحصر و متوقف در جامعه نزدیک و آن روزی پیغمبر (ص) نشده توسعه به کل زمان و مکان انسان پیدا کرده است از یک سو دید وسیع کلام و بالا بودن سطح پیام را می‌رساند و از سوی دیگر، نکته‌ای ظاهر می‌گردد که تفصیل و تصریح بیشتر آن را در سال ۷ رسالت در آیه زیر خواهیم دید :

«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا

(ما تو را نفرستادیم و مأمور نساختم، مگر برای همه مردم دنیا،  
مژده‌دهنده و بیم‌دهنده؛ و لکن بیشتر مردم نمی‌دانند.)

قبل از آنکه به آیه تک کلمه‌ای اول گروه و سوگندی که به «عصر» خورده شده است پردازیم جا دارد روی «لَفِي خُسْرٍ» و زیان‌کاری انسان بیشتر تأمل بنمائیم. اگر درست دقت کنیم. می‌بینیم که زیان‌کاری آدمیزاد و این حالت یا پدیده، انحصار و اختصاص به مردم معاصر و مواجه رسول خدا یا به زمان و مکان نزول قرآن داده نشده است. هر کس می‌تواند درستی و فراگیری آن را در زندگی و زمان خود و در تاریخ بشریت مشاهده نماید. کسانی که طالب آسایش و خوش‌گذرانی هستند و از فعالیت و زحمت فرار می‌کنند، کمتر به آرزوهای رؤیایی خود می‌رسند، و با از دست دادن نیروهای جوانی و اموال و امکانات موروثنی، معمولاً در روزگار پیری دچار بدی و پشیمانی و خسران می‌شوند.

آن عده هم که شاهد مراد را در آغوش می‌گیرند، علاوه بر آنکه غالباً پشت سر دوران کوتاه شادی و خوش‌گذرانی، شاهد پیش‌آمدهای تلخ و دشوار زندگی و احیاناً فلاکت می‌گردند و در محاسبه آنچه داشته و به کار انداخته و مصرف کرده‌اند، با مجموع آنچه گیرشان آمده است خود را شدیداً متضرر، تهی‌دست و زیان‌کار می‌یابند. به‌طور کلی یک عمر تکاپو و تلاش و تدبیر در کار دنیا و تجمع مال و مقام، حتی برای غیر فاسدها و ظالم‌ها، دست خالی رفتن از دنیا و از دست دادن سرمایه‌ها و سودهاست.

به تاریخ و به سرگذشت ملت‌ها و تمدن‌ها هم که نگاه می‌کنیم به حساب و حاصل پایدارتر و بهره‌بری بیشتر بر نمی‌خوریم. مثلاً سلسله‌های پادشاهان ایران را می‌بینیم که فرد قلدر یا ایل و قبیله‌ای در سایه نیرومندی و سرمایه‌های جنگی، با اراده و آمادگی و با عطش ثروت یا نان و نام، به شهرها و مناطق امن و آباد هجوم برده، دست به غارت و کشتار می‌زنند. پس از قلع و قمع دشمنان و استقرار بر مسند حاکمیت به آبادی و شکوهمندی و بهره‌برداری می‌پردازند. ولی دیری نمی‌گذرد که کسان و نزدیکانشان مدعی تخت و تاج گردیده همه اقتدار و امکانات و همه غنایم و ذخایر را از چنگ آنان بیرون می‌آورند و ملک و مکتب را مبدل به ویرانه‌ای از تل خاک و گورستان زندگان می‌نمایند. یا آنکه مهاجمین گرسنه و تشنه‌تر با تجهیزات وحشتناک‌تر، از خارج مرزها سرازیر دشت و جلگه‌ها و باغ و دره‌ها

۴۴ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول) گردیده، رحم بر هیچ متاع ارزنده و موجود زنده ننموده هر چه سرمایه و سود است و هر چه را که اندوخته و هنر است به خاک و خون می کشانند، تا دیر یا زود نوبت خودشان برسد.

همین گونه است وضع تمدن‌ها و دولت‌های غربی قرون گذشته و کشورهای صنعتی توسعه‌یافته که صاحب فنون و فرهنگ‌های درخشان‌اند و برای خود ایدئولوژی‌های علمی و اجتماعی و فلسفی پیشرفته تدوین نموده، ادعای حل تمام مشکلات و تأمین آبادی و امنیت و ترقی همه‌ی بلاد را دارند (یا داشتند). با عشق و اخلاق و کار موفق به تولیدات انبوه و به عمران و عملیات معجزآسا گردیدند، با علم و تکنیک و تحقیق به اکتشافات و اختراعات و ابداعات خارج از اندازه و شمار رسیدند و در جنگ با موانع و مشکلات و در رفع بیماری‌ها و بلاها یا در تأمین نظم و رفاه و عدالت و امنیت جوامع خودشان و به‌طور کلی حل مسائل فردی و اجتماعی زندگی پیروزی‌های عظیم به دست آوردند، اما به اعتراف خودشان هر قدر علم و ماشین پیش رفت، انسانیت و معنویت تنزل کرد. زندگی‌ها از معنی و از ارزش و لذت خالی شد. در اثر سلطه‌جویی و درنده‌جویی یا فزون‌خواهی و برتری‌طلبی، علوم و فنون را در خدمت جنگ و دشمنی برای تجاوز به همسایگان و هموعان و تخریب و کشتارهای بی‌حد و حساب دیگران و بیچارگی و نابودشدن نهایی خودشان به‌کار گرفتند. وقتی تراز سود و زیان را می‌نگرند، ضایعات و ضرر چندین برابر عایدات و منافع می‌شود. تلاش و تدبیرها به کار برده، تحصیل و تحقیق و ترقی درخشان کرده، اصلاحات و چاره‌جویی‌های معقول انجام داده، چه بسا حسن‌نیت و خدمت هم داشته‌اند و در مجموع بسیار دویده‌اند ولی به جایی و به آنچه مطلوب و منظورشان بوده نرسیده‌اند.

گواه گویا و زنده‌ترین نمونه حیرت و حسرت یا شکست و خسران، پدیده‌ای است نوظهور که گوری‌چف پرده از آن برداشت، یعنی فروپاشی بنیادی امپراتوری پراقتدار شوروی در نظام و مکتب مارکسیسم جهانی. هفتاد سال جنجال و جنگ، با بزرگ‌ترین سرمایه‌گذاری‌های جانی، مالی، فکری و علمی کردند و پس از نیل به پیروزی‌های فلسفی، سیاسی، انقلابی، نظامی، فنی، اداری و اعتقادی به‌دنبال مبارزه‌طلبی همه‌جانبه، با داعیه فرو ریزی همه نظام‌ها و آیین‌ها و مکتب‌ها و با وعده‌ی پاکسازی جهان از رنج و بیدادگری و بندگی و نابرابری و فتنه. چه تعداد کثیر افراد و احزاب و

افکار برای قبول و تبلیغ بسیج شدند، چه شورش‌ها و انقلاب‌ها و چه تشکیلات و تأسیسات که به‌راه انداختند، چه ثروت‌ها و سرها و جان‌ها که در خارج و داخل قربانی شدند تا بهشت کمونیسم در دنیا برقرار گردد! آمدند و رفتند، گفتند و نوشتند، خواستند و ساختند، زدند و کشتند اما نتیجه نهایی: از بیرون کاخی و کوهی و از درون کاهی و دودی در پشت درهای بسته درماندگی اقتصادی و از هم گسیختگی اجتماعی و سیاسی یا خسران سراسری! خلاصه‌اش پریشانی و پشیمانی و جاره‌اش اعتراف و استغفار. اگر هر یک از ایدئولوژی‌ها و ایسم‌های قرون معاصر را که اندیشه‌ها و آیین‌های بشر ساخته هستند بگیریم، هر کدام در زمان و ظهور خود جواب‌گوی یک نیاز و ضرورت اجتماعی و راه‌گشا به سوی حق و عدالت و بهبود نسبی بودند و برای مدتی جلوه و جلالی پیدا کرده، کاروان بشریت را پیش برده‌اند. اما دیری نمی‌گذشت که اگر چاله یا چاله‌هایی را می‌بستند چاهی را می‌گشودند. افراد و نسل‌های دیگر، نقاط ضعف و نارسایی و زیان‌های آنها را عنوان کرده، به قول خودشان ایسم و ایدئولوژی برتری را برای میدان‌داری و رهبری عرضه می‌کردند...

آنچه مسلم است اینکه هیچ‌یک از این داروها و نسخه‌ها نتوانستند شفافبخش کامل و همیشگی و همه‌جانبه باشند. در کنار مزایا و خدمات، زیان‌ها و خسران‌هایی به‌بار آورده، بشریت را کم‌ویش مایوس از خود و جویا و مشتاق ارمغان دیگری کرده‌اند. شاعران و تفنن و تفرج‌پردازان نیز با آگاهی و اشعار به ارزش زمان و خسران از دست‌دادن‌ها، هر کدام به گونه‌ای درصدد جلوگیری از حسرت و حرکت انسان‌ها و دلخوش داشتن خوش‌گذرانی‌ها برآمده‌اند.

اینها نمونه‌ها و شاهد‌های زیان‌کاری انسان‌هاست که در مجموع و متوسط و در طول عمر یک فرد یا یک خاندان سلطنتی و نظام سیاسی به‌طور کلی درست درمی‌آید و عمومیت دارد.

قرآن در آغاز تنزیل اکتفا به همین صورت کلی کرده است که در مورد معاصرین پیغمبر در آن زمان و درک خاطره‌ای که عادتاً از افراد و اقوام متعارف داشتند صدق می‌کرده است و می‌کند. ولی همان‌طور که در سوره «وَالْعَصْرِ» (۱۰۳) می‌خوانیم و می‌دانیم آیه‌ی آخر سوره استثنائی بر این اصل زده گفته شده است:

«إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَّصَوْا بِالصَّبْرِ.»  
ممکن است خوانندگان تعجب کرده باشند که چگونه ممکن است آیات یک سوره

۴۶ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول) جدای از هم نازل شده و قرآن به طور ناقص و احياناً مطلبی را نادرست اعلام کرده باشد. جواب سؤال این است که اولاً وحی قرآن با تأنی و تدریج صورت گرفته است تا مرکوز ذهن یا قلب پیامبر گرامی بشود. ثانیاً آیه سوم دو سه سال بعد در زمانی نازل گشته و استثناً بر اعلام اولیه زده است که ایمان و عمل صالح به مردم (و به شخص رسول) عرضه گردیده و تا حدودی روشن شده مشمولینی برای آن استثناء پیدا شده یا در شرف پیدا شدن بوده‌اند.

به طوری که مشاهده می‌شود ما برای ارائه مطلب ذکر شده در آیه و اثبات زیان کاری آدمی ناچار شدیم چند صفحه شواهد مثال و دلایل عینی و تاریخی بیاوریم. به نظر می‌آید مصلحینی انسان دوست یا فلاسفه و جامعه‌شناسان نیز برای نصیحت مردم و کشف و اعلام حقایق علمی راهی جز چنین تفصیل و تتبع‌ها را نداشته‌اند. ولی می‌بینیم آورنده‌ی قرآن در کوتاه‌ترین کلام و بدون کمترین تفحص و مقدمه مبادرت به اظهار نظر قطعی «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ» کرده حالت انفعالی بودن آیات و دریافت از غیر خود را نشان داده است.

\* \* \*

اما قَسَمِ «وَالْعَصْرِ» که در آیه نخست آمده، سوگندی است که خدا به عصر و زمان می‌خورد یا به پایان روز و عمر و دوران که از پدیده‌های محسوس خلقت و طبیعت است.

برای قبولانندن هشدار زیان کاری و مقدمه‌ی انذار که در آیه دوم آمده بود، برهان و بینه‌ای ابراز نشده است. همان‌طور که بحث کردیم، قبول یا رد آن به عهده خودمان گذارده شده تا روی مشاهدات و تجربیات و مسموعات شخصی بررسی و سنجیده شود. قرآن تنها پشتوانه‌ای که برای اثبات یا ارائه مطلب یا اقناع انذارشوندگان و آیندگان آورده و توسل جسته است، یک کلمه سوگند یا قسم است، با معنی و مفهوم ساده و روشن. شاید بتوانیم بگوییم، با مناسب‌ترین انتخاب. زیرا زمان و عمر و وقت، عام‌ترین و مهم‌ترین سرمایه خدادادی انسان است و فرارترین و از دست رونده‌ترین آنها که بازگرداندن و نگاهداری کردنش غیر ممکن می‌باشد. ضمناً حسرت‌آورترین و محسوس‌ترین زیانی است که همه افراد و اقوام، خصوصاً در عصر، یعنی در ساعات پایانی روز یا عمر و دوران، آن را لمس می‌کنند. شاهدی بهتر از عصر و زمان برای زیانکاری انسان و قبول خسران ممکن نبود آورده شود.

زمان و وقت از این جهت مهم ترین سرمایه و وسیله استفاده است که در فرصت و وسعت آن هر کاری را می توان انجام داد و به خیر و خوشی رسید و در ظرف زمان است که سرمایه های جوانی و مالی و مکانی و اکتسابی و غیره به فعلیت و بهره گیری گذارده شده، در صورت غفلت و بیکاری یا پرداختن به سرگرمی ها و کارهای بیهوده و بی هدف یا خطا، انسان حسرت زده و زیان کار می گردد.

سوگند خوردن به وقت و به عصر، از این جهت نیز به نظر می آید مناسب ترین قسمت زمان باشد که سوداگران و دکانداران و کارگران در ساعات عصر به حساب درآمد و دستمزد می پردازند و در پایان یک دوره تخصیصی یا برنامه تعیین شده برای یک طرح و تعهد است که شخص یا مؤسسه اگر به مقصود رسیده باشند شاد می شوند و اگر توفیق استفاده از وقت و اتمام کار را پیدا نکرده، موقعیت را از دست داده باشند، شدیداً ملول و معترف به زیان و خسران می گردند. همین طور است سرنوشت قدرت ها و تسلط ها و تمدن هایی که از تجربه و تاریخ عبرت نگرفته، تصور نموده اند زندگی و برتری و برازندگی برایشان ابدی است و حق دارند قدر نعمت ها را ندانسته عمر و دورانی را به غفلت و مستی سپری نمایند.

در میان تعبیرها و احتمال های مختلف متعدد، می توانیم «عصر» را به معنای زمان و دوران حاضر یا زندگی دنیا و گذران عمرها، در همه ادوار تاریخ بگیریم. با چنین تعبیر، قرآن شاهد و گواه از واقعیت زندگی دنیایی انسان ها می آورد که از کودکی تا پیری همه ی فکر و فعالیت ها در جهت نیازها و مشکلات و خواسته های زندگی دنیا می باشد. غالباً برای شخص خود و وابستگان و استثناء برای دیگران و هموعان، ولی باز در محدوده ی نیازها و مسائل دوران دنیا از این لحاظ تمدن و فرهنگ قرون معاصر برجستگی خاص و انحصار بیشتری را نشان می دهد. ایدئولوژی های عنوان شده با وجود اختلاف نظرهای موجود در یک چیز اشتراک هدف دارند: ادعای بهبود زندگی افراد و جماعات تابعه و تأمین نیازهای واقعی دنیایی آنان و رسیدن به ارزش های والای انسانی مثبت و معقول. به این ترتیب انسانی که هدفش و تلاش و تفکرش صرفاً برای زندگی و عمر چند ساله دنیا باشد - که معمولاً مردم چنین هستند - سرمایه های خود را از دست داده و از دنیا زیان کار خواهند رفت.

مفردات راغب کلیه‌ی موارد استعمال عصر و اشتقاق‌های آن را که در قرآن به کار برده شده است معنی کرده و در مورد «وَالْعَصْرِ. إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ» می‌نویسند:

«وَالْعَصْرُ وَالْعَصْرُ الدَّهْرُ وَالْجَمْعُ الْعُصُورُ. وَالْعَصْرُ الْعَشِيُّ وَ مِنْهُ صَلَوةُ

العصر...»

نظر «قاموس قرآن» در این باره چنین است :

«عصر به معنی فشردن، روزگار و آخر روز به کار رفته ... مراد از عصر، دهر و روزگار است و در این صورت قَسَمَ یا مَقَسَمٌ به که خسران باشد کاملاً متناسب‌اند. زیرا تفکر در روزگار و تغییر و گذشت آن روشن می‌کند که انسان در کم شدن است. بعضی آن را به معنی وقت عصر گرفته‌اند که وقت رسیدگی به سود و زیان روزانه است. المیزان مناسب می‌داند که مراد عصر رسول خدا و عصر طلوع اسلام باشد ولی نگارنده به احتمال خویش دلگرم هستم. در صافی از کمال‌الدین از امام صادق (ع) نقل شده مراد از عصر، عصر ظهور المهدی (ع) است. شاید روایت از باب تطبیق باشد وَ اللهُ الْعَالِمُ.»

بعضی از مفسرین تصور کرده‌اند که چون سوگند خودرن خدا، باید مانند سوگند خوردن ما به اشخاص مقدس یا به ارزش‌های والا باشد، والعصر را عصر دوران رسالت خاتم‌الانبیاء (ص) دانسته‌اند و یا گفته‌اند اشاره به زمان ظهور امام دوازدهم علیه‌السلام شده است (که هنوز به دنیا نیامده و دعوت شوندگان نه خبر از وجود و قداستش در آن موقع داشته‌اند و نه اعتقاد و احترامی برای آن حضرت قائل بودند تا بتواند تکیه گاهی برای توجه و اقناعشان باشد).

پایان گروه سوم



## چهارمین گروه تنزیل<sup>۱</sup>

### آیات ۱ و ۲ سوره‌ی تکاثر (۱۰۲)(الف)

بسم الله الرحمن الرحيم

شماره	آیات	ترجمه (با مختصر توضیح)
۱	أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ.	شما را فزون‌طلبی و برتری‌جویی سرگرم و مفتون کرده (معبود و والای خود قرار داده) است.
۲	حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ.	تا روزی که (مرگتان در رسیده) و به دیدار گورستان می‌روید. (یا تا آنجا که برای تفاخر به یکدیگر به دیدار قبرها برای شمردن مردگانتان می‌روید).

بعد از گروه ۳ (سوره‌ی والعصر (۱۰۳)) این دومین گروه مقدماتی یا پیش توضیحی است برای انذار مردم و وظیفه‌ای که برای رسول خدا در گروه ۲ تعیین شده بود. در آیه «أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ» مخاطب کلام مستقیماً خود مردم‌اند، مردم معاصر پیامبر<sup>۲</sup>. احتمالاً اشراف رؤسای قریش منظور نظر می‌باشد، یا به‌طور کلی سران قبایل و فرهنگ‌های قبیله‌ای است که مورد ملامت قرار می‌گیرد. گاهی اوقات حرص و عشق به کثرت مال و اولاد و فزون‌خواهی در ثروت و قدرت و در عناوین و امتیازات،

---

۱. در جدول ۱۴ کتاب «سیر تحول قرآن»، چهارمین گروه تنزیل شش آیه اول سوره ذاریات (۵۱) ذکر شده است، ولی به قرینه و به دلیل تناسب و ترتیب موضوعات ترجیح دادیم شماره نزول آن را دو ردیف عقب برده سوره‌های تکاثر (۱۰۲) و طور (۵۲) را جلو بیاوریم. با توجه به تقریبی بودن اصولی حساب‌های آماری و عدم دقت و قاطعیت ردیف‌ها، چنین پس و پیش کردن‌های کوتاه اشکال ندارد.

۲. نه یهودی‌ها و نصرانی‌ها که بعضی از مفسرین تصور کرده و توجه نداشته‌اند که در این زمان هنوز ذکر یا بحث اهل کتاب مورد نداشته و زود بوده است. علامه طباطبایی نیز نظرشان را رد کرده است.

۵۰ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول) اسباب تفاخر و تلاش افراد گردیده، حالت هدف یا معشوق و معبود را پیدا می کند. مال و اولاد اصولاً و ابتداءً نیازهای طبیعی زندگی هستند، ولی فزون طلبی زاید بر احتیاج به قصد تجمع و تفاخر یک امر فوق طبیعی و نامعقول می باشد. همان گونه که کودکان سرگرم و شیفته بازی ها و اشتغالات خیالی تقلیدی می شوند، بزرگ ترها نیز تکاثر و تفاخر و تفوق بر یکدیگر را برای خود سرگرمی و اشتغال جدی قرار می دهند.

به لحاظ واژه شناسی، افعال الهی، آله و لهو کلمات هم ریشه و مشابه بوده، هر اصطلاح «لهو» که به معنای بازی و بازیچه یا سرگرمی و کارهای بیهوده است از آنجا مشتق می شود، هم «واله» به معنای شیفته و مفتون و هم «اله» (الاه) که معبود و معشوق اشخاص و منتخب افراد و اقوام می باشد، مشتق از فعل آله از باب افعال است که از لهی و لها مشتق شده، سرگرم کنندگی و فریبندگی را می رساند. از طرف دیگر، برطبق گفته مفردات راغب - به نقل از المیزان - تکاثر و مکاثره که مصدر باب تفاعل و دومی باب مفاعله است، هر دو به معنای آن است که جمعی در کثرت مال و عزت با یکدیگر مباحات و مفاخره کنند.

آیه دوم که گفته می شود «حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ»، تداوم عادت یا حالت فوق را می رساند. مردم قریش و عرب ملامت می شوند که تا واپسین روزهای عمر و دیدار گورستان دست از سرگرمی و دل بستگی به مال و اولاد و مقام، برای رقابت و تفاخر به یکدیگر، بر نمی دارند. مجمع البیان نظر بعضی از مفسرین را نقل کرده می گوید: جمله «زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ» اشاره به سنت قبایل عرب است که برای شمارش مردگان و بزرگان فوت شده خودشان به زیارت قبرستان می رفتند. در شأن نزول آیه داستان دو قبیله بنی عبد مناف بن قص و بنی سهم بن عمرو را نقل می کنند که به یکدیگر تکاثر نموده، اشراف خود را شمردند. عدد اشراف بنی عبد مناف بیشتر شد. بنی سهم بن عمرو زیر بار نرفته گفتند باید مرده هایمان را هم به شمار آوریم ... و در نتیجه عدد بنی سهم بیشتر شد.<sup>۱</sup>

اشکالی ندارد که تعبیر و توضیح بالا وقوع خارجی پیدا کرده باشد، ولی اصل و اساس همان معنای عام آیه و حالت کلی انسان بینی است که به عنوان ملامت و یک نوع انذار در چهارمین گفتار وحی آمده و در حکم مقدمه و زمینه سازی برای

۱. المیزان (فارسی)، جلد ۴۰، صفحه ۳۷۳.

چهارمین گروه تنزیل، تکاثر (۱۰۲) الف / ۱ و ۲ \_\_\_\_\_ ۵۱  
انذارهای آینده باشد. امر مسلم این است که تعلیم و توجه انذارشوندگان با اتکاء و  
توسل به زبان و روان خودشان آغاز گردیده است.

در گروه ۳ زبان سوداگری و سود و زیان به کار رفته بود که مشغله و هدف اولیه  
زندگی انسان‌هاست و اینکه عنایت به مشغله و هدفی می‌شود که جنبه‌ی ذوقی و  
هوس یا عاطفی داشته در سطح بالاتری از اهداف غریزی و انسانی قرار دارد. کسی  
که برای برتری‌جویی و مسابقه‌های اجتماعی به فکر و تلاش می‌افتد در حقیقت به  
لحاظ نیازهای مادی سیر شده ولی یک تمایل فوق حیوانی و مادی به صورت تکاثر  
و تفنن را جستجو می‌نماید.

قرآن که تعلیماتش بر مبنای انسان‌بینی است، در این آیه‌ی پیش‌انذار اشاره به  
پدیده و سنتی می‌نماید که هم با طبیعت و یا طبع انسانی سنخیت دارد و هم می‌تواند  
مقدمه برای پرستش و خداجویی باشد. علاقه به زیاد کردن بیش از نیاز دارای‌ها و  
توانایی‌ها، برای ارائه به دیگران و اثبات و احراز برتری، در عین اینکه همچون  
حسادت و رقابت یک صفت ناپسند و سرگرمی و هدف بی‌ثمر است، ولی از مایه‌ها  
و نطفه‌های ارزشمند صیانت نفس محسوب می‌شود و خصلت عام انسانی می‌باشد  
که به صورت‌های گوناگون در کلیه اقوام دیده می‌شود و در تمام سنین و اعصار  
جلوه‌گری دارد.

هم بازی‌گوشی و میل به جلو زدن و بردن، سرگرمی غریزی و لذت‌همگانی  
همیشگی بچه‌ها، حتی در حیوانات است، هم در میان بزرگسالان، خصوصاً در  
بانوان، تمایل و تلاش فوق‌العاده برای چشم‌همچشمی و به رخ یکدیگر کشیدن  
برتری‌ها و زیبایی‌های اکتسابی یا خدادادی، دیده می‌شود و هم در تاریخ ملت‌ها و  
دولت‌های قدیم و جدید روح تکاثر، در جلوه‌های وسیع تفاخر و تفوق و تسلط، از  
مهم‌ترین عوامل فعالیت‌های آنان به‌شمار می‌رود.

بسیار بجا و بلندنگرانه بوده است که در جمله‌های خطابی «الْهَآكُمُ التَّكَاثُرُ. حَتَّى  
زُرْتُمْ الْمَقَابِرَ.» و ضمیرهای «كُم» و «تُم» با عمومیت و ابهام و بدون اضافه و دنباله  
آمده، اختصاص به معاصرین عرب و به اولاد و اجداد یا به احشام آنها که یگانه  
دارایی و توانایی حیوانی و انسانی آنان را تشکیل می‌داده، پیدا نکرده است و مانند  
«خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ.» «عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ.» و «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ.» مکان و  
زمان شمولی خود را حفظ کرده است.

۵۲ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول) از طرف دیگر توقف در فزون خواهی اموال و اولاد و انحصار یافتن در مسابقه های کسب مزایا و مقامات، ضمن آنکه معمولاً باعث تجاوز و تخاصم و جنگ می گردد، مانع تفکر و توجه به آینده های نزدیک و دور ارزش ها و مدارج بالاتر نیز می شود. بعید نیست که وحی آیات گروه حاضر بیشتر ناظر بر همین معنی بوده باشد. نکته قابل ذکر اینکه در دو آیه گروه، نه داشتن مال و اولاد و متعلقات دیگر زندگی منع شده، و نه نسبت به جمع آوری و زیادی آن ایرادی به عمل آمده است. بلکه صحبت و ملامت درباره ی تکاثر می باشد، که مسابقه گذاری در افزون کردن به قصد نمایش و تفاخر است.

\* \* \*

نکته دیگری که قابل توجه و تدبر است مخاطب قرار دادن مردم یا دعوت شوندگان از طرف خداوند یا صاحب وحی می باشد که بدون مقدمه و معرفی انجام گردیده و محرز و مسلم نشده است که آنان حضور و وجود خداوند یا رسول خدا بودن گوینده قرآن را قبول داشته باشند. در اینجا فعلاً به تذکر نکته ی بالا اکتفا کرده بحث و بررسی بیشتر آن را موکول به گروه های آینده و تکرار این ویژگی می نمایم.

**پایان گروه چهارم**

## پنجمین گروه تنزیل

آیات ۱ تا ۸ سوره‌ی طور (۵۲) (الف)

بسم الله الرحمن الرحيم

شماره	آیات	ترجمه (با مختصر توضیح)
۱	وَالطُّورِ.	قسم به (کوه) طور.
۲	وَكِتَابٍ مَّسْطُورٍ.	و قسم به کتاب نوشته شده (به خط و تحریر درآمده).
۳	فِي رَقٍّ مَّنشُورٍ.	در صفحه‌ای گشوده (و انتشار یافته).
۴	وَالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ.	و قسم به خانه معمور (آباد شده).
۵	وَالسَّفِّهِ الْمَرْفُوعِ.	و قسم به سقف بالا بلند (و برافراشته).
۶	وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ.	و قسم به دریای مملو (پر).
۷	إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ.	همانا که عذاب خداوند گارت حتماً واقع می‌شود (یا واقعی و واقع شونده است).
۸	مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ.	جلوگیری کننده‌ای نیز برای آن نیست.

وظیفه انذار کردن و هشدار دادن پیغمبر که تا به حال معلوم نبود انذار از چیست و چگونه است اینک در خطاب به پیامبر تا حدودی مشخص می‌گردد: از عذاب‌ی است که وقوع پیدا خواهد کرد. اما کی و کجا و چرا، باز معلوم نیست. در این گروه، در آیات ۷ و ۸، با پشتوانه ۶ آیه‌ی قسم یا سوگند و با صراحت و قاطعیت تمام واقعیت یافتن عذاب خداوند و عدم امکان جلوگیری از آن به پیغمبر خبر داده می‌شود. اولین انذار عذاب است که فعلاً ابلاغ می‌گردد.

۵۴ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول) در گروه ۲ فرمان «فَأَنْذِرْ» صادر شده بود، در گروه ۳ اعلام زیان کاری انسان به عمل آمد، در گروه ۴ علت زیان کاری انسان‌ها را به طور ضمنی در شیفتگی و سرسپردگی آنها به تکاثر و تفاخر در زندگی می‌دیدم و اینک هشدار از عذابی داده می‌شود که از جانب خداوند گار می‌باشد.

\* \* \*

این سومین گروه از پنج گروه است که مخاطب آن شخص پیغمبر می‌باشد و طبیعی است که چنین باشد. رسول یا پیغمبری که مأمور کاری می‌شود لازم است قبلاً درباره‌ی وظیفه‌اش اطلاعات و دستورات لازم را دریافت دارد و شخص او معتقد به پیام و توضیح‌دهنده‌ی آن گردد.

برای آنکه به صرف اخطار و خبر اکتفا نشده، عنایت بیشتر و اطمینان اقلأً مختصر شنوندگان خبر، جلب شده باشد، آورنده یا فرستنده وحی قسم می‌خورد. پنج سوگند، اما نه به خودش که ارباب و سرور و خالق عالم است یا به قرآن و به آورنده آن که رسم معمول ماست ولی در نزد شنوندگان آن زمان و دعوت‌شوندگان مورد قبول و احترام نبوده است. به موضوعات یا به اشیاء همین دنیا قسم می‌خورد که تماماً مخلوق‌اند و برای انسان‌ها محسوس.

استمداد و توسل به قسم برای انذار مردم و اعلام پاره‌ای از اصول و مبانی، از ویژگی‌های قرآن است. مخصوصاً در سوره‌های ابتدایی و در مورد قیامت، به طوری که به زودی خواهیم دید و لازم است بحث و بررسی کلی روی آن بنماییم. تا به حال فقط به یک سوگند برخورد کرده‌ایم که در گروه ۳ عصر و زمان یا زمانه و تاریخ بود.

سوگندهای آیات ۱ و ۶ بنا به نظر و قول مفسرین و مترجمین، اولی به کوه است و ششمی به دریا، که هر دو از مخلوقات مادی الهی و مشهود عموم هستند. سقف مرفوع را هم غالباً تعبیر به آسمان کرده‌اند ولی روی قسمت‌های ۲ تا ۴ اختلاف نظر وجود دارد. بنا به عرف و عادت بشری و معتقدین به ادیان آسمانی که در محاورات و دعاوی خودشان، بعد از خدا به مقدسات دین، مانند کتاب‌های آسمانی و محل نزول آنها یا خانه خدا و امثال آن قسم می‌خورند، کوه طور را از آن جهت موضوع منتخب سوگند تصور کرده‌اند که گفت و گو و وحی خدا با موسی در آنجا واقع شده است. کتاب مسطور را که به معنای کتاب نوشته شده و به خط شده است بداهتاً تورات یا قرآن گرفته‌اند. به همین منوال بیت‌المعمور یا خانه آباد، خانه کعبه شده است

که بیت الله الحرام نامیده می شود.

در این زمینه و در زیر واژه «رَقٌّ» که به معنای صفحه سفید یا پوست نازک به کار برده شده، برای کتابت است، قاموس قرآن چنین می نویسد:

«به نظر می آید مراد از طور، طور سینا و محل نزول وحی به حضرت موسی و مراد از کتاب، تورات موسی است که در صفحه گسترده نوشته شده بود و منظور از بیت معمور کعبه و از سقف مرفوع آسمان است... و از بحر مسجور مطلق دریای گداخته است...»

تفسیرالمیزان نیز از همین اقوال و نظریات احتمالی استفاده می نماید. بعضی از مفسرین بیت معمور را خانه ای دانسته اند در آسمان در برابر کعبه که فرشتگان به دور آن طواف می کنند.

به نظر ما و همان طور که قبلاً اشاره شده، مبنا و منشأ این نوع استنباطها قیاس به نفس و روایات ضعیف است و تسری دادن رسوم و روش های بشری به منطق و کلام الهی. آیات سوره ی طور (۵۲) در مکه، برای جلب عنایت و اقناع مردمی و در زمانی نازل شده است که اعتقاد و احترام و حتی اطلاع چندانی درباره ی موسی و گفتار خدا با او در کوه طور نداشتند تا تکیه گاه سوگند و وسیله پذیرش و پرورش شود. مضافاً به اینکه نه تورات و نه قرآن هنوز روی صفحات سفید، مثلاً کاغذ یا پوست نازک، به صورت مدون مجلد مسطور، در نیامده بوده است. ولی مسطور بودن کتاب و کتابها می تواند در تأیید و تعقیب آینده نگری «عَلَّمَ الْإِنْسَانَ بِالْقَلَمِ» باشد که در آغازین آیات وحی برای شناساندن و قبولاندن «رَبُّكَ الَّذِي خَلَقَ» آمده بود و ناظر بر کتابها و سطور و نوشته هایی باشد که مخلوق و معلوم انسانها و وسیله تعلیم و ترقی آنهاست. خانه کعبه چون در مکه ساخته شده و مورد احترام اعراب حجاز و نگاهداری شده به دست خود آنها بوده و با الف و لام معرفه آمده است، می تواند مصداق «الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ» باشد. ولی نه به دلیل اینکه بعداً بر طبق آیات مدنی سوره های بقره (۲)، آل عمران (۳)، حج (۲۲) و غیره آنجا پرستشگاه و مآمن و مرجع خداپرستان یا قبله مسلمانان معرفی خواهد شد، بلکه به دلیل اینکه یک بنای موجود مرئی غیر قابل انکار می باشد، به عنوان شاهد و نمونه آورده شده است. ممکن است منظور از بیت معمور هر خانه ساخته شده و مسکون آدمیان به طور عام بوده، اختصاصی قوم عرب و مسلمانها نباشد.

صفت یا اسم مفعول مسجور که در قسم ۶ برای بحر، در هم وزنی با مسطور و مرفوع ذکر شده است نیز نمی تواند به معنای گداخته و برافروخته یا حکایت کننده از

۵۶ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه‌پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول) آتش جهنم باشد، جهنمی که هنوز نام و نشانش در آیات وحی شده تا این زمان برای پیغمبر و برای امت نیامده و معلوم و محسوس و مورد قبول و اعتقاد دعوت‌شوندگان نمی‌باشد. به‌علاوه مگر برای اثبات ادعا یا چیزی، قسم به‌خود مدعی می‌خورند؟ معنای دیگر، بر طبق کتاب‌های لغت، مالامال و مملو بودن است، که آشکاری و برجستگی یا چشم‌پرکنی دریا را بیان نماید. این تعبیر مناسب‌تر به نظر می‌آید، همان‌طور که اسم مفعول‌ها و صفات مسطور و منشور و معمور و مرفوع تماماً اشارت و دلالت بر مشهود و معروف و مرتفع بودن و شناخته شدنشان دارد.

بنابراین و به اعتبار شواهد و تأییدهایی که در سوگندهای آینده برخورد خواهیم کرد، هر پنج سوگند این گروه، مانند سوگند گروه ۳، ناظر بر موجودات و محسوسات مادی دنیایی می‌باشد و می‌خواهد واقعیت عینی و خارجی داشتن - یا پیدا کردن - «عَذَابِ رَبِّكَ» را نشان دهد. اعم از آنچه به‌دست خدا یا به‌دست انسان‌ها به‌وجود آمده باشد. در هر حال سعی شده است شاهدها و سوگندها چیزهایی باشد که برای پیامبر (و احیاناً برای دعوت‌شوندگان اولیه) مشهود و نزدیکشان بوده و غیرقابل انکار است. متأسفانه ما دسترسی به مصادیق موردنظر و دریافتی که شخص رسول مکرم و معاصرین وحی از مفهوم سوگندها داشته‌اند نداریم تا قضاوت قطعی بنماییم. شاید هم منظورها و مفاهیم قسمت‌ها و حتی معانی بعضی از آیات و اشارات قرآن نیز برای مخاطب‌های مربوطه چندان معلوم و مشخص نبوده، حالت پیش‌گیری و گواه‌گیری آینده را داشته تدریجاً و تنزیلاً روشن شود، یا برای آیندگان و آینده‌هایی گذارده شده باشد که افق افکار و آگاهی‌ها و وسعت و عمق ادراک‌ها بازتر و بیشتر خواهد شد.

در هر حال این آیات پیش از آنچه استدلال و استنباطی باشد حالت خبررسانی و آگاهی و هشدار دادن را داشته، برای آنها به یک سلسله سوگندها و شواهد، استناد می‌شود. چنین روش در کتاب‌های علمی و پند و گزارش‌های اخلاقی و تحلیلی و اجتماعی دیده نمی‌شود.

علاوه بر انتخاب سوگندها انتظام آنها نیز قابل توجه است. اولی و دوتای آخر از آثار طبیعی و مخلوق خدا انتخاب شده است و دوتای وسط (کتاب و بیت) ساخته انسان‌هاست که تدریجاً به‌وجود آمده است.

**پایان گروه پنجم**



## ششمین گروه تنزیل

### آیات ۱ تا ۶ سوره‌ی ذاریات (۵۱) (الف)

بسم الله الرحمن الرحيم

شماره	آیات	ترجمه (با مختصر توضیح)
۱	وَالذَّارِيَاتِ ذُرُوءًا.	قسم به پراکنده‌کننده‌ها (یا بادهای افشاننده) به شکل و ترتیب خاص.
۲	فَالْحَامِلَاتِ وِقْرًا.	پس از آن بردارنده‌های بار سنگین (حامل بخار آب و ابرهای متراکم).
۳	فَالْجَارِيَاتِ يُسْرًا.	پس از آن روان‌شوندگان به آسانی (بادهای ملایم حامل ابرها).
۴	فَالْمَقْسَمَاتِ أَمْرًا.	سپس (قسم به) توزیع و تقسیم‌کنندگان بهره‌ها و حصه‌ها (یا امور دنیا).
۵	إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٍ.	به قطع و یقین آنچه وعده داده می‌شوید (یا شده‌اند) راست است.
۶	وَإِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ.	و اینکه یقیناً جزا یا کیفر و پاداش (قیامت) واقع‌شدنی است (یا واقعیت دارد و واقع شده است).

این دومین گروه است که به دلیل آیه ۵ خطاب کلام یا پیام به مردم و به دعوت شوندگانی است که هنوز «وارد باغ» نشده، ایمان و اعتقادی به رسالت و وحی یا ربوبیت خدا و نبوت محمد بن عبدالله ندارند.

پس از آیات «أَلْهَاكُمْ التَّكَاثُرُ». در گروه ۴ که قاعدتاً در توضیح و تعلیل زیان‌کاری آدمی آمده و زمینه‌سازی و مقدمه برای انذار بود، اینکه با مخاطب قرار دادن مردم یک گام جلوتر رفته به بیان روشن‌تر «وَإِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ» می‌پردازد. بدون اینکه مسئله از ابهام درآمده جایگاه و علت عذاب موعود بیان شود، خبر قطعی از درست بودن و واقعیت داشتن «دین» می‌دهد. مفسرین و مترجمین آن را به معنای جزا، پاداش یا روز

۵۸ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول) جزا گرفته‌اند. در گروه قبلی که اختصاصی شخص پیامبر بود صحبت از عذاب ربّ او و واقعیت آن را دیدیم، حالا به جای عذاب صحبت از وعده و میعاد و از صادق بودن آن کرده در آیه‌ی جداگانه‌ی نهایی روی واقعیت دین تکیه می‌کند، ضمن آنکه مانند گروه قبلی سوگندهایی را به‌عنوان شاهد و سند می‌آورد. لازم دیده شده است که پیش از اعلام و تعیین عذاب و دین خبر از راست بودن و واقعیت داشتن خبری که داده خواهد شد (و قاعدتاً باور کردنی و پذیرفتنی دعوت شوندگان نخواهد بود) داده شود و برای جلب توجه بیشتر و امکان پذیرش آن، مستقیماً به خودشان - طبعاً از طریق پیامبر - اعلام گردد.

اگر واقعه قیامت و عالم آخرت قابل ارائه و رؤیت بود یا همان‌طور که قبلاً مختصر اشاره‌ای کرده بودیم، با تجربیات فیزیکی محسوس و دلایل عقلی و علمی مبتنی بر مبانی و معلومات مردم قابل اثبات بود، قرآن از آن راه وارد می‌شد، چون چنین نیست در این گروه دست به دو وسیله زده شده است: یکی اطمینان دادن لفظی و اظهار قطعی به اینکه آنچه وعده داده می‌شود صادقانه و راست است، دوم گواه گرفتن و قسم خوردن به صورت نمونه و شاهد از جریان‌های محسوس و مسلم طبیعت و وقایع مهم و مهم مؤثر در زندگی زندگان و زمین. هر دو وسیله برای اقناع دعوت شوندگان و جلب توجه شوندگان است، بدون آنکه اظهار و ادعا شده باشد که حتماً مورد قبول قرار خواهد گرفت یا مجبور به قبول آن هستند. اگر احتمال آن را هم بدهند، باز خوب است.

در سه گروه آیاتی که بعد از دستور «قُمْ فَأَنْذِرْ» آمده بود، این دومین توسل به قسم یا سوگند است که به آن برمی‌خوریم، درحالی که اظهار نظر «أَلْهَاكُمْ التَّكَاثُرُ» چون وصف حال خود عرب‌ها (و انسان‌ها) بود احتیاج به سوگند خوردن و گواه گرفتن نداشت. در گروه ۳ یک آیه برای قسم داشتیم و در اینجا چهار آیه آمده است، درحالی که برای پیغمبر ۶ سوگند آمده بود. سوگندهای پیغمبر مظاهر طبیعی و مخلوقات یا مصنوعات را کد و ساکن مشخص بود، اما اینجا متحرک و جاری یا فعال هستند و نامشخص می‌باشند. در هر حال جا دارد روی قسم‌ها تأمل بیشتری بنماییم.

سوگندهای چهارگانه، اسم فاعل‌هایی هستند که اطلاق و اشاره به اشخاص یا اشیاء مشخص ندارند. بسیاری از مترجمین و بعضی از مفسرین اکتفا به ترجمه کلمات و توجه به معانی آنها نموده‌اند. غالب مفسرین قدیم، فرشتگان مأمور عملیات نام برده

را در نظر گرفته و گفته‌اند خداوند یا جبرئیل به آنها سوگند خورده است. لغت‌نامه‌ها و فرهنگ‌ها نیز کاری جز معنی کردن واژه‌ها نمی‌توانستند بنمایند.

علامه طباطبایی «ذاریات» و «حاملات» را به معنای باد گرفته است، بادهای پراکنده خاک و بادهای بردارنده‌ی ابرهای سنگین و بالاخره «جاریات» را کشتی‌های بادی آسان‌رونده بر دریاها و «مُقَسَّمَاتِ أُمَّرَأَ» را فرشتگان تقسیم‌کننده روزی‌ها و بهره‌مندی‌های خوب و بد انسان‌ها دانسته است. در قرآن سروش نیز آقای عبدالمحمد آیتی ترجمه مشابهی داده است.

«قاموس قرآن» از این بابت اظهار نظر صریح‌تر و مستدل داشته، در زیر کلمه «جَری» با استناد به کتاب «باد و باران در قرآن» و سوگندهای مشابهی که در سوره مرسلات (۷۷) آمده و به نتیجه‌گیری مشابه «إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٌ» منتهی شده است، از یک طرف با توجه به این نکته که بعد از «وَالذَّارِيَاتِ» سه صیغه دیگر همه با «فاء» آمده و هر چهار امر پشت سر هم و نتیجه یکدیگرند، نکته دیگری را اضافه کرده است که چهار اسم فاعل چون با الف و تاء به صورت مؤنث جمع بسته شده‌اند نمی‌توانند به معنای ملائکه باشند (زیرا ملائکه همه جا در قرآن به صیغه مذکر جمع بسته شده است) و بالاخره چنین استنباط و اظهار نظر می‌کند که مراد از چهار اسم فاعل «باد» است که با در برداشتن رطوبت تشکیل دهنده و حامل ابر و ریزنده باران می‌گردند. پس از آن توضیح می‌دهد که «بادها هستند که در اثر اختلاف حرارت خورشید خود را از وسط اقیانوس‌ها می‌پاشند «وَالذَّارِيَاتِ ذُرُوءًا». سپس در طول هزاران کیلومتر با آرامی و آسانی به مسیر خود ادامه می‌دهند «فَالْحَامِلَاتِ وِقْرًا» و آن گاه در قاره‌ها و خشکی‌ها تقسیم شده، به رحمت و خسارت مبدل می‌شوند و بهره‌ها را قسمت می‌کنند «فَالْمُقَسَّمَاتِ أُمَّرَأًا».

البته امکان این هم هست که اسم فاعل‌ها غیر از باد چیز دیگر باشند. مثلاً آب در مورد «فَالْجَارِيَاتِ يُسْرًا» به معنای جریان رودخانه‌ها. چنین تعبیر به نظر بعید می‌آید زیرا لازم است همه‌ی اسم فاعل‌ها از یک جنس باشند.

اما قسم خوردن به فرشتگان که در نزد طرف یعنی معاصرین عرب در زمان نزول گروه، مجهول و مبهم و مشکوک بوده است، چه خاصیت می‌تواند داشته باشد؟ سوگند به چیزی خورده و شهادت از کسی گرفته می‌شود که برای طرفین دعوی معلوم و مسلم و محترم بوده، پشتوانه مطلب مورد ادعا گردد.

توجه دیگری که در اینجا چه به لحاظ تدبر در آیات و چه تفسیر پیش می‌آید و باید مطالعه شود برداشتی است که در زمان نزول گروه اولاً شخص پیامبر (ص) و ثانیاً اعراب معاصر از این اسم فاعل‌های بی‌نام و از معنی و مفهوم آنها داشته‌اند. بعید است که تعبیر و تسمیه‌های فوق برای آن حضرت و برای گیرندگان و شنوندگان آیات پوشیده از ابهام بوده باشد و اگر ابهام و اشکال وجود داشته، بعید است که ایمان‌آوردندگان بعدی از پیامبر گرامی و از پیشوایان بر حق پرسش نکرده، پاسخی دریافت ننموده باشند. خصوصاً همان‌طور که صاحب قاموس متذکر شده است در سوره‌های مرسلات (۷۷) و نازعات (۷۹) همین اشارات به گونه‌ای تکرار شده است. مگر آنکه بگوییم بعضی از واژه‌ها و اصطلاحات یا آیات قرآن لزوماً و از هر جهت، در زمان وحی یا نزول روشن و مشخص نبوده است، یا شاید خواسته شده باشد که ایمان‌آوردگان و پژوهندگان به تفقه و تدبر در قرآن پرداخته به ایمان و معرفتشان بیفزایند.

قبول نظریه‌ی «قاموس قرآن» که تا حدودی در «تفسیرالمیزان» و بعضی از مفسرین آمده است چندان اشکال ندارد ولی این احتمال را هم می‌شود داد که منظور و مفهوم همان اسم فاعل‌ها بوده، قسم قرآن به هر عامل و حرکت و به جریان‌هایی باشد که در زمین و آسمان و در زندگی انسان‌ها منشأ پدیده‌ها و استفاده و آثاری بوده از علت و معلول‌های طبیعی حوادث و وقوع رویدادها به شمار می‌روند.

اشکالی ندارد که در زمان نزول گروه حاضر انتظار وحی از ردیف کردن اسم فاعل‌های ساری و جاری در طبیعت و در زندگی انسان‌ها برداشت باد و باران از ناحیه مخاطبین زمان نبوده باشد، ولی خوانندگان و تدبرکنندگان آینده با استفاده از مشاهدات و اکتشافات، تحقق عینی آنها را در بادها و ابرها ببینند. آنچه به نظر می‌آید مسلم باشد این است که قرآن خواسته است با اتکاء و استشهاد مکرر به آثار و پدیده‌های طبیعی در این گروه و در گروه‌های بعدی و با امتناع از بحث و اشارات فلسفی ذهنی و اشراق‌های مرموز خیالی یا جریانات استثنائی اعجازی، ما را به دو چیز راهنمایی کند. اولاً انذار و رویدادی را که خبر از واقعیت یا واقعیت یافتن آن داده می‌شود جریانی بدانند همانند و از نوع پدیده‌ها و وقایع و آثار طبیعی محسوس

ششمین گروه تنزیل، ذاریات (۸۱) الف / ۱ تا ۶ \_\_\_\_\_ ۶۱  
و مشهود خودشان، و ثانیاً برای درک و پذیرش یا اثبات آن به دنبال ماوراءالطبیعه  
نروند و حقیقت و واقعیت را در افکار و عوالم و اوهام خوساخته جستجو نمایند.  
تأیید یا تصحیح استنباط فوق را باید از تدبر در گروه‌های آینده به دست آوریم.  
باز هم صحبت از مظاهر و جریان‌های طبیعی و از پدیده‌های جوّی به عمل خواهد  
آمد.

آنچه فعلاً می‌توانیم به خاطر بسپاریم این است که در این دو گروه ابتدایی متوالیاً  
و قاطعاً گفته شده است عذاب و ثواب یا جریان و جهانی که به شما وعده داده  
می‌شود واقعیت دارد و واقع‌شدنی است. گفته نمی‌شود ضرورت دارد یا اقتضای  
عدالت و حکمت چنین است.

**پایان گروه ششم**



## هفتمین گروه تنزیل

آیات ۱ تا ۴ ، تمام سوره توحید(۱۱۲)

بسم الله الرحمن الرحيم

شماره	آیات	ترجمه (با مختصر توضیح)
۱	قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ.	بگو «او» (با آنکه مورد ذکر و بحث و توجه بود) «الله» است که «تک» است.
۲	اللَّهُ الصَّمَدُ.	«الله» و معبود یکتایی که شایسته‌ی هدف بودن است (یا مرجع حاجت است).
۳	لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ.	نه می‌زاید (و تولید مثل کننده است) و نه زاییده شده (و فرزند کسی است).
۴	وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ.	و اصلاً برای او هیچ همتا (و مشابهی) وجود ندارد (یا نمی‌تواند وجود داشته باشد).

معرفی و عنوان کردن «الله» در این گروه موضوع تازه‌ای بوده، نسبت به گروه‌های قبلی که در خط انذار حرکت می‌کرد یک بریدگی نشان می‌دهد.

سوره، خطاب به شخص رسول مکرم است و چهارمین گروه از این نوع می‌باشد و تنها «الله» را معرفی می‌نماید. «الله»ی که مقصد و مرجع مطلق و «خدا»ی فاقد پدر و مادر و بدون فرزند و همسر بوده، بی‌مشابه و بی‌همتاست.

الفاظ و عبارات در عین داشتن سطح اعلی و مصداق بارز مافوق درک و توان ما، بسیار روشن و ساده بوده از هرگونه ابهام و اعوجاج عاری و خالی است. هم‌نهایت «اخلاص و توحید» را می‌رساند و هم توصیفاً بر همه‌ی عقاید و مکاتب و مذاهب منحرف و متداول بشری یکباره قلم بطلان می‌کشد.

برای سوره‌ی «اخلاص» (۱۱۲) یا «توحید» (۱۱۲) شأن و مقام بالایی قائل گشته، شیعه

و سنی در فضیلت آن روایات زیادی نقل کرده‌اند :

در «دُرّ منثور» است که ابو عبید، در کتاب «فضایل»، از ابن عباس، از «رسول خدا» روایت کرده که سوره‌ی «توحید» ثلث قرآن است. بسیار تأکید شده است که در هر نمازی لا اقل یک بار خوانده شود. شاید اهمیت اصلی سوره به لحاظ تعریف و توصیف جامع و مانع، یا موجز و منحصری باشد که از خداوند سبحان بیان می‌گردد و اصولاً به طوری که می‌دانیم و در گروه‌های آینده (از اواخر سال سوم به بعد) دیده خواهد شد، مسئله توحید و اخلاص و پرستش خداوند یکتا اساس پیام و رکن اصلی قرآن را تشکیل می‌دهد. با عنایت به اهمیت و منزلت محقق سوره که در اینجا برای اولین بار نام و عنوان «الله» به زبان وحی جاری شده است، جا دارد نسبت به محتوای آن توجه خاص و دقت بیشتری معطوف داریم.

#### ۱- هُوَ :

ضمیر «هُوَ» یا «او» که در آیه اول آمده است، قهراً به شخص یا شخصیت و یا وجودی اشاره دارد که یقیناً در ذهنیت پیامبر و در کلام و پیام‌هایی که با آورنده‌ی وحی داشته است، به صورت صریح و گویا یا به صورت منحنی ضمنی و مفهومی، مطرح و مشخص بوده است و اینک در مرجع مؤخر این ضمیر، با نام و عنوان معین و مختص خویش آشکارا معرفی می‌شود.

اگر تا کنون جمله‌ی آیات و مکالمات رد و بدل شده فیما بین فرشته وحی و پیامبر گرامی، در حقیقت محدود به همان آیات تشکیل دهنده‌ی شش گروه گذشته بوده باشد که در گروه‌های یکم و دوم همه جا نام «رب» با تعلق خاص «رَبِّكَ» در میان بود، در آن صورت ضمیر «هُوَ» به «رَبِّكَ»‌های چهاربار تکرار شده‌ی گذشته برمی‌گردد، یعنی ارباب و خداوند توصیه شده به پیغمبر که باید به نام او سخن گوید، گرامی و ارجمندش بدارد، تکبیر نماید و بزرگوارش بخواند، به خاطر او یا در راه او بردباری و پایداری نشان دهد و عذاب و وعیدش واقعیت دارد، «الله» است، که در اینجا با نام خاص و صفات منحصر به ذاتش شناسانده می‌شود. الهی که در زبان عربی و در ذهن و باور اعراب وجود لا اقل لفظی و سابقه اجمالی داشته، در زمان و مکان تنزیل شناخته شده بوده است. نظر به اینکه این سوره و گروه در خطاب مستقیم و مخصوص پیامبر بزرگوار است، اشکالی ندارد که اشاره و ارجاع کلام عطف به خاطرات و افکار و به گفتارهای ذهنی رد و بدل شده با فرشته وحی بوده



هفتمین گروه تنزیل، توحید (۱۱۲) تمام سوره ۱ تا ۴ \_\_\_\_\_ ۶۵  
باشد که به صورت لفظی صریح و روشن و دستور شخصی «قُلْ» در آمده، از دل و  
از ذهن به گوش و زبان جاری می‌شود.

از آنجا که مفسرین قرآن و قاطبه‌ی ارباب لغت ادبیات عرب، به زمان نزول و  
ترتیب آیات و گروه‌های تنزیل، توجه لازم و کافی نداشته‌اند، و در آیات اول و  
آخر سوره نیز، تسمیه‌ی کسی یا توصیف چیزی را نیافته‌اند که به آن اشارتی شده  
باشد، مرجع ضمیر «هُوَ» برایشان ناشناخته و ناپیدا مانده دنبال تعبیر و توجیه‌های  
مختلف رفته‌اند، از جمله آن را «ضمیر شأن» یا کنایه و یا بیان داستان گرفته‌اند: ...  
که شأن (ماجرا) چنین است (و) داستان و مطلب از این قرار است<sup>۱</sup> ...  
در «پرتوی از قرآن» نظر دیگری ابراز گردیده و گفته شده است که:

*«مقتضای توصیف کامل خداوند و بلاغت قرآن ... این است که ضمیر  
«هو» از هر حد و قید و تعین آزاد باشد، و باری شأن یا مرجع محدود و  
ملفوظی نباشد، و باید مرجع آن «هستی» و «کمال مطلق» و مرجع همه‌ی  
هستی‌ها باشد که در حرکت ذاتی و کمالی، او را می‌جویند، و عقول  
فطری و آزاد همو را در می‌یابند. «اسماء و صورت‌ها و تصویرهای  
محدود و مختلف» را عقل‌های اکتسابی و اندیشه‌های متأثر از تقلید و  
حس، برای او می‌سازند. بنابراین ضمیر «هُوَ» مبتداء، و «الله» خبر، و  
متضمن معنی وصفی است. «او» همین هستی مطلق و مشارالیه فطرت و  
مبدأ بی‌نیاز و قائم به ذات است که «هستی»، «تماماً» و «ممکنات» نیازمند  
و قائم به او هستند.»<sup>۲</sup>*

به عقیده‌ی ما که همیشه در مرحله اول و مادام که ابهام و اشکال، یا قرینه و دلیلی  
وجود نداشته باشد، اولین معنی و مفهوم ساده سرراست و محسوس و متداولی را  
می‌گیریم که آن را عوام و خواص هر دو مشترکاً می‌فهمند، و «قرآن» را بنا به بیان و  
زبان خودش، که «کتاب مبین» (یعنی آشکار و روشن) است و «غیر ذی عوج» (یعنی  
بی‌کج و کولگی مستقیم و سرراست) می‌باشد که خداوند خواسته است به مصداق:

---

۱. طالقانی چنین نقل نموده، ولی آن را سازگار با معانی بلند و بلاغت رسای قرآن دانسته است. طباطبایی نیز  
ضمن نقل و تأیید نظریه‌ی ایشان اضافه کرده است که: ضمیر «شأن» و ضمیر «قصه» معمولاً در جایی به  
کار می‌رود که اهتمام زیادی به مضمون جمله‌ی بعد از آن داشته باشند. (پرتوی از قرآن، قسمت دوم از  
مجلد آخر، صفحه ۳۰۰ و تفسیر المیزان ترجمه فارسی، جلد ۴۰، صفحه ۴۴۵).  
۲. تفسیر «پرتوی از قرآن»، جزء سی‌ام، قسمت ۲ زیر صفحه ۳۰۰ و صدر صفحه‌ی ۳۰۱.

«وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ»<sup>۱</sup>

فهمش آسان باشد، در این آیه ضمیر «هُوَ» رایک ضمیر معمولی تلقی می‌نماییم که باید به «شخص یا یک شیء» مسبوق‌الذکر یا مسبوق‌الذهن راجع گردد. در این باره و همان‌طور که قبلاً توضیح داده شد به قرینه‌ی دو گروه (گروه ۱ و ۲) آیات نازل‌هی گذشته که در آنها تنها با خطاب «رَبِّكَ» سخن رفته است، سیاقاً ضمیر «هُوَ» را فقط اشارتی به همان «رب سابق» می‌شماریم. به علاوه آن کس که از ابتدای بعثت به طور دائم و کنجکاوی در خاطر و ذهن پیامبر گرامی حضور و وجود داشته روی آن فکر و پرسش می‌کرده، شخصی جز خدا نبوده و به این ترتیب در ضمیر غایب «هُوَ» پاسخ پرسش و کنجکاوی خود را دریافت می‌کرده است.

## ۲- أَحَدٌ:

کلمه‌ی «أَحَدٌ» که دو بار در سوره آمده است، و به معنای «تک» و «یکه» یا «یکتا» و «یگانه» می‌باشد، با کلمه‌ی «واحد» فرق دارد. «واحد» در آغاز شمارش اعداد و جمله‌ی اثباتی می‌آید و حال آنکه «احد» به معنای آغازین و اول اعداد نیست، و کمتر در کلام اثباتی به کار برده می‌شود.

در اینجا «احد» به عنوان صفت اصلی «الله» و مقدم بر سایر صفات مترادفه، به معنای «تک» و غیرقابل افزایش آمده، و این مفهوم مخالف را تفهیم می‌کند که: او تعددپذیر نبوده و همتای دومی ندارد. اگر درست دقت کنیم، حالات و صفات یکتایی، بی‌نیازی، قیام به خود... و بی‌همتایی، نیز از کلمه «أَحَدٌ» بر می‌آید که در آن گنجانده شده و مستتر است، یا قابل استنباط می‌باشد، مع ذلک، برای تفهیم بشر و محکم کاری‌های لازم، تصریح‌های جداگانه در آیات دیگر به عمل آمده است.

در بادی امر خصوصاً برای ما مسلمان‌ها، بعد از چهارده قرن، به نظر می‌آید که وحدانیت خدا یک امر بدیهی ساده بوده، تأکید و تصریح‌های فوق و سخت‌گیری‌هایی که در آیات دیگر خواهیم دید عمل غیر لازمی باشد، ولی اگر توجه کنیم که با وجود بداهت و سراسری این حقیقت، چه اندازه انحراف و اختلاف و التقاط در مذاهب توحیدی گذشته و در زمان حاضر، حتی در میان مسلمانان پیرو قرآن رخ داده و رخ می‌دهد، اهمیت و ضرورت آن سخت‌گیری و موشکافی روشن می‌شود.

۱. قمر (۵۴) / ۱۷: قرآن را برای پند گرفتن آسان ساختیم؛ آیا پندپذیری هست؟

هفتمین گروه تنزیل، توحید (۱۱۲) تمام سوره ۱ تا ۴ \_\_\_\_\_ ۶۷

از این گذشته و برخلاف تعلیمات و تصویری که سابقاً داشتیم اَحَد بودن خدا تنها به معنی و به منظور کنار گذاشتن و نپرستیدن بت‌های مصنوعی سنگی و چوبی نیست، بلکه انکار و اعراض از هر گونه اله و الله یا معبود و معشوق‌هایی است که افراد بشر به آنها دل‌بستگی و وابستگی پیدا کرده و به گونه‌ای پرستش می‌نمایند. یا ارزش‌ها و افکاری که برای آنها به گونه‌ای حاکمیت و عاملیت مطلق در طبیعت یادر جامعه بشریت قائل بوده هدف غایی خود قرار می‌دهند.

### ۳- صَمَدٌ:

برای کلمه‌ی «صَمَدٌ» معنای معروف‌تر و مقبول‌تری عنوان شده است که اجمالاً «مقصد و مقصود بودن»، «مقصد مطمئن» و در نتیجه «هدف غایی بودن» را می‌رساند. در مصداق و شاهد مثال آن شخص سید یا به‌طور کلی بزرگواری را گفته‌اند، که از هر سو، به قصد رفع حوائج، به جانبش روی آورند. و «مصمود» یعنی «ملجاء نیازمندان بودن»<sup>۱</sup>.

به عقیده ما می‌توان «صَمَدٌ» را در کاربرد تطبیقی امروزی، دقیقاً «هدف‌اعلای غایی و عمومی» ترجمه نمود.

اما معنای لغوی و ریشه‌ای «صَمَدٌ» سنگ یا جسم تو پر فشرده‌ی محکم می‌باشد که ممکن است صفات بزرگواری و تکیه‌گاه و مقصد مردم بودن از آن استخراج شده باشد.

### ۴- ولادت و افعال انکاری «لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُؤَلَدْ»:

ولادت در زبان متعارف، مصدر «زایمان»، به معنی «زاییده شده» و «زاییدن» یا تولیدمثل کردن است که در موجودات زنده، مخصوصاً انسان و پستانداران یک عمل جاری و ساری طبیعی می‌باشد. افعال «لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُؤَلَدْ» نفی قطعی و ابدی و ذاتی فرزند به وجود آوردن یا از کسی به وجود آمدن می‌باشد. بعضی از مفسرین و اهل کلام و عرفان با استدلال‌های منطقی یا ذوقی خواسته‌اند جمله‌ی «لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُؤَلَدْ» را مرتبط و ناشی از صفات ذاتی و فعلی «أَحَدٌ» و «صَمَدٌ» بگیرند. و یا به «كُفُوًّا

---

۱. از صفحه‌ی ۶۵۵ تبیین اللغات لبیان الایات یا فرهنگ لغات قرآن، تألیف دکتر محمد قریب و صفحه‌ی ۴۴۷ المیزان فارسی، جلد چهارم، و صفحه‌ی ۳۰۱ جزء سی‌ام قسمت دوم «پرتوی از قرآن» و نیز از صفحه‌ی ۴۴۹ المنجد خلاصه‌گیری شده است.

أَحَدٌ» برسانند و چنین نتیجه بگیرند که خدایان دیگر کارهای مشابه او، از قبیل آفرینش و تدبیر جهان را نمی‌توانند انجام دهند، استقلال و استغناء داشته باشند و یا آنکه نفی ولادت را به نفی ترکیب و تجزیه یا انتقال و استفاده از موجودات مخلوق تعمیم داده‌اند. این حقیقت را در آن مستتر و مذکور دیده‌اند که جهان و کائنات و ماوراء آن به اراده و علم و عنایت خداوند پدید آمده، قائم به او هستند، و خداوند در پدید آوردن آنها منزله از هرگونه ترکیب و تکوین و تأثیر و فعل و انفعال است.<sup>۱</sup>

خلاصه اینکه خواسته‌اند اعتقاد به «توحید» را با تمام وسعت و عمقش و با همه‌ی وجود و آثار گوناگون آن در این چهار آیه بگنجانند، یا به میل خود از آنها درآورند. در حالی که اگر موقع و مخاطب وحی و روال تدریجی تنزیل و سبک آموزش رسالت را در نظر بگیریم، خواهیم دید که تعلیمات و توضیحات لازم بر حسب رشد و آمادگی پیغمبر و پیش آمدهای خارجی، در گروه‌های بعدی به موقع خود خواهد آمد. گروه‌های گذشته این مطلب را تا حدودی برای ما روشن کرده است و متوجه شده‌ایم که چگونه پرده‌های ابهام تدریجاً و به نوبت برداشته می‌شود.

آنچه در این بیان و مقام، مسلم و مورد نیاز به نظر می‌آید، نفی تصورات و اوهام اعتقادی باطل ادیان دیگر، و رد افکار جاهلانه بت پرستان و خداپرستان منحرفی است که برای خداوندان خود، قائل به زن و فرزند و مادر و روابط بشری داشتن بوده، و همسران خود یا پیغمبران و فرشتگان را پسر و دختر خدا می‌دانستند، و نسبت‌های جاهلانه و ناروا به خدا و به فرستگان خدا می‌داده‌اند. قرآن خواسته است خیلی زودتر و جلوتر از آنکه پیامبر گرامی با تثلیث مسیحیان و پسر خدا دانستن مسیح و به افکار و تصورات ادیان و امت‌هایی که برای خدا زن و فرزند یا شیهه و شریک ساخته‌اند و می‌سازند رو به‌رو گردد و احیاناً تحت تأثیر آنها قرار گیرد یکتایی، بی‌نیازی، بی‌مثل و مانندی و یگانه معبود و هدف انسان‌ها بودن او را به صورت قاطع و روشن، برای کسی که رسالتش تعلیم توحید و مبارزه با شرک است، بیان نماید.

##### ۵- كُفُوٌ:

روی واژه «كُفُوٌ» که ضمّ کاف و فاء، و به ضمّ و کسر کاف و سکون فاء، و با واو آخر قرائت شده است، و به معنای همانند، همسر، همتا، یا مشابه می‌باشد، اشکال و

۱. نقل از صفحه‌ی ۳۰۱، جزء سی‌ام، قسمت دوم پرتوی از قرآن.

اختلاف عمده‌ای وجود ندارد. بعضی آن را منحصرأ به معنای همسر گرفته برای خدا نفی زوجه و زن نموده‌اند، در صورتی که سیاق کلام و آیه، انحصار و اطلاق محدود به این معنا را نداشته هرگونه هم نوعی، همانندی، و مشابهت به هر توضیح و توجیه و هر کم و کیف را که برای موجودات و مخلوقات در برابر خدا فرض یا ادعا شود، با آوردن «له» در اوایل آیه، و حسن ختام «أَحَدٌ» در آخر سوره، به طور قاطع و ساده رد می‌کند.

### موقعیت خاص سوره‌ی توحید

در ضمن واژه‌شناسی، موضوع و منظور سوره‌ی توحید تا حدودی روشن گردیده معلوم شد صرفاً معرفی خدا یا «رب» در نام و نشان تازه‌اش «الله» و با صفات و خصوصیات توحیدی و اخلاص می‌باشد. توحید و توصیفی که در مقایسه با سایر ادیان و کتاب‌ها کاملاً ممتاز است و جز توحید و تعریف «الله» چیز دیگری در این گروه نیامده است. از جمله «انذار» که از گروه ۲ آغاز گردیده و گام به گام پیش آمده بود. بعد از این گروه نیز خواهیم دید که باز هم انذار موضوع اصلی مورد تعقیب بوده طرح مسئله توحید یک حالت معترضه را نشان می‌دهد. در توجیه این استثناء و افتراق، دو جواب یا دو احتمال به ذهن می‌رسد:

یکی اینکه در شماره‌گذاری آیات و در احتساب طول متوسط گروه مربوط اشتباهی در کتاب سیر تحول قرآن رخ داده باشد. مثلاً آیه «وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ» مانند «وَلَمْ يُؤَلَّكَ» در اصل، متصل به «لَمْ يَلِدْ» بوده، مجموعه‌ی «لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُؤَلَّكَ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ» روی هم یک آیه را تشکیل بدهد و بدین ترتیب شماره‌ی نزول سوره و موقع زمانی آن جلوتر برود. توجیه دوم که به نظر موجه‌تر می‌نماید، و ترکیب و ترتیب نزول سوره‌ها را هم به هم نمی‌زند، این است که حساب آن را جدا گرفته همان‌گونه که قبلاً اشاره شد، جلوتر آمدن نزول سوره را یک امر عمده استثنائی بدانیم که برای تعلیم شخص رسول‌الله و روشن و خالص بودن رسالتش ضرورت داشته است. نزول این سوره در چنین موقعیت، ضمن آنکه برنامه‌ی اجرایی مخصوص آن حضرت است که بعداً باید به مردم منتقل شود، عمل خارج از متن برنامه‌ی اصلی نیز نباید تلقی شود.

در اینجا کلمه امریه «قُلْ» که برای نخستین بار به آن برمی‌خوریم و در خطاب به پیامبر آمده است اجرا کننده آن نیز خود پیامبر بوده، شخص اوست که فعلاً باید «هُوَ

۷۰ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن بر حسب نزول)  
اللهُ أَحَدٌ» و «اللهُ الصَّمَدُ» و آیات بعدی را به زبان آورد و اشعار و ایمان به آن داشته  
باشد. موقعیت سوره و سیاق آیات دلالت بر این ندارد که باید به دیگران انتقال دهد.

**پایان گروه هفتم**

## هشتمین گروه تنزیل

### آیات ۱ تا ۸ (منهای ۶) سوره ی تین (۹۵)<sup>۱</sup>

بسم الله الرحمن الرحيم

شماره	آیات	ترجمه (با مختصر توضیح)
۱	وَالْتَيْنِ وَالزَّيْتُونِ.	قسم به (کوه) تین (واقع در شام) و (کوه) زیتون (واقع در فلسطین) (یا سوگند به انجیر و زیتون).
۲	وَطُورِ سِينِينَ.	و (قسم به کوه) طور مبارک یا طور سینا (که موسی در آنجا با خدا صحبت می کرد و کلام خدا را می شنید).
۳	وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ.	و به این شهر ایمن (به معنای امن یا امانتدار خانه و نشانه خدا).
۴	لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَن تَقْوِيمٍ.	به یقین انسان را در بهترین استواری و نظام (یا در نیکوترین اعتدال) آفریده ایم.
۵	ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ.	و سپس (یا مع ذلک) او را به پست ترین وضع و به پستی ها گردانیدیم (یا برگردانیدیم).

۱. در جداول ۱۴ و ۱۵ چاپ اول «سیر تحول قرآن» و متمم آن، سوره ی تین (۹۵) به شماره نزول ۳۸ را پیدا کرده مابین گروه های ب و الف سوره قیامت (۷۵) و در سال دوم رسالت قرار گرفته است، در حالی که به لحاظ پیام و سخن و لحن و محتوای آیات تناسب چندان با موضوعات مطروحه در آن زمان را نداشته و بیشتر مشابه و از نوع گروه های ابتدایی می باشد. علت امر این است که در اولین بررسی و محاسبات آماری سیر تحول قرآن توجه نداشتیم که آیه ۹ کلمه ای ۶: «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ» می توانسته است مانند آیه ۹ کلمه ای دیگر سوره عصر (۱۰۳) استثنای بر اعلام اصل و وحی بعدی بوده، خارج از ردیف اولیه گرفته شود. با چنین تجدیدنظر و اصلاح جداول، هفت آیه ابتدایی سوره با طول متوسط ۳ و هموعی سوگندها و مطالب با گروه های الف سوره های عصر (۱۰۳) و طور (۵۲) و ذاریات (۵۱)، جایگاهش در حوالی همین گروه خواهد بود. ما گروه را بعد از ذاریات (۵۱) و توحید (۱۱۲) هم گذاردیم. در سوره ی توحید (۱۱۲) برای اولین بار واژه «الله» آمده بود و اینک به شناخت اصلاح شده ی آن استناد می شود.

شماره	آیات	ترجمه (با مختصر توضیح)
۷	فَمَا يَكْذِبُكَ بَعْدُ بِالذِّينِ.	بعد از این (توضیح) چه چیز یا چه کس می‌تواند تو را (در راست بودن) دین (یا گفته‌های دین از جمله قیامت و آخرت) تکذیب نماید؟
۸	أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ.	آیا خداوند یا الله (که این خبرها و احکام را می‌دهد) استوارترین و خردمندترین داوران نیست؟

### تدبیر کلی در آیات و پیام گروه

ابتدای سوره که با سوگندهای مشابه سوره طور (۵۲) (الف) آغاز شده است، حالت اعلام اصل و انسان‌شناسی [مانند گروه ۳ سوره عصر (۱۰۳) (الف)] را دارد ولی چون مخاطب آن در آیه ماقبل آخر شخص رسول مکرم است، باید آن را مانند گروه‌های ۱-۲-۵ از نوع ۱ بشناسیم و این اعلام اصل که به شخص رسول به عمل آمده است، تعلیم و تقویتی از پیغمبر بدانیم که در راستای اعلام قیامت به مردم شده است. همچنین پیش‌گویی یا پیش‌بینی اینکه تکذیبی در کار بوده و نباید تردید و ترس به خود راه دهد، در آن وجود دارد. ملاحظه می‌کنید که پیش از به دنیا آمدن فرزند و نام‌گذاری بر کتاب و مکتب چه تدارکاتی از طرف به دنیا آورنده فرزند به عمل می‌آید و بدون آنکه اعلام‌کننده خبر، از آن اطلاع داشته باشد صورت می‌گیرد.<sup>۱</sup> در هر حال این گروه و گروه‌های ماقبل و مابعد آن ادامه زمینه‌سازی برای انذار قیامت و آخرت است.

در گروه ۵ سوگندها متنوع بوده، هم اشاره به کوه و آسمان و دریا داشت و هم به دست‌نوشته‌ها و خانه‌های آباد شده انسان‌ها، یا برای انسان‌ها. ولی سوگندهای این گروه جنبه‌ی جغرافیایی یا طبیعی مورد استفاده آدمی را داشته و ارتباط با خلقت انسان پیدا کرده است. قبل از اینها فقط یک سوگند داشتیم که از آن هر دو استنباط جغرافیایی و تاریخی به عمل می‌آمد.

اولین بار است که صحبت از تکذیب کلام یا پیام رسول خدا به میان می‌آید و به احتمال قوی هنوز تکذیبی از ناحیه معاصرین و مدعیان به عمل نیامده و فقط در گروه ۶ خبر «إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٌ. وَإِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ.» را شنیده‌اند. گروه، از این جهت که به توصیف و معرفی انسان رفته و با استناد به طبیعت آدمی

۱. چنین استنباط و استدلال‌ها، با توجه به ترتیب زمانی نزول آیات امکان‌پذیر شده است.



به سراغ دین و قیامت می‌رود دنباله‌روی تحولی از گروه‌های ۱ و ۲ می‌نماید و زمینه‌سازی برای آیات: «وَتَنْفُسٍ وَمَا سَوَّاهَا. فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا»<sup>۱</sup> می‌کند که در گروه ۱۲ خواهد آمد.

در گروه ۱ عنایت محسوس به وسیله قلم و وحی شده بود. در گروه ۳ عنایت به خود انسان و زیان کاری او را دیدیم. گروه ۴ علت و منشأ این زیان کاری را نشان داد و اینکه به بیان کامل تری می‌رسیم که هم احسن تقویم بودن است و هم زیان کاری و خطا کاری او که منجر به سقوط در نازل‌ترین و پست‌ترین وضع می‌شود. ضمناً انذار هنوز حالت ابهام داشته مبدأ و منشأ آن را در این دنیا و در آفرینش انسان نشان می‌دهد.

آیه تکمیلی طولانی ۶- «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ»<sup>۲</sup> که دو سال دیگر نازل خواهد شد نشان‌دهنده راه و چاره سقوط آدمی به اسفل سافلین و نیل به پاداش و سعادت ابدی می‌باشد که هنوز موقع اعلام آن نرسیده است. باید دید چه ارتباطی مابین چهار موضوع قسم با خلقت انسان و سقوط او وجود دارد و چه شهادتی آفرینش، با بهترین تقویم آدمی و برگشتش به اسفل سافلین می‌تواند برای غیر قابل انکار و غیر قابل تکذیب بودن دین یا قیامت بدهد، مطلبی است که در بخش تفسیری باید بررسی شود.

نکته دیگری که از تدبر در این گروه به دست می‌آید و برای اولین بار به آن برمی‌خوریم، گوینده کلام یا متکلم گروه است. در گروه‌های گذشته، مخصوصاً در گروه‌های ۱- ۲- ۵- ۷، که شخص پیامبر مخاطب وحی بود از خدا (رب) به صیغه‌ی غایب یاد می‌شد و گوینده کلام یا متکلم گروه فرشته وحی، یا رسول واسطی بود که دستور «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ» را ابلاغ می‌کرد. در اینجا خود خدا یا دستگاه خلقت است که به صیغه‌ی جمع «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ. ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ» سخن می‌گوید. گروه‌های تنزیل، هم از بابت مخاطب و گیرنده‌ی کلام متمایز از یکدیگرند و هم از بابت متکلم و گوینده کلام.

نکته‌ی تدبری دیگر، انتساب دو عمل ظاهراً متضاد به خداست. یکی خلقت انسان در احسن تقویم و دیگر سوق دادن او به پست‌ترین مرتبه و مقام. چنین انتساب یا اظهار یکی از شگفت‌آورترین و بحث‌انگیزترین مطالب قرآن می‌باشد که برای اولین

۱. شمس (۹۱) / ۷ و ۸: و سوگند به نفس آدمی و آن که سامانش بخشید.

و بزه کاری و تقوایش را به او الهام کرد.

۲. تین (۹۵) / ۶: مگر مؤمنان نیکوکار که پاداشی بی‌پایان دارند.

۷۴ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول) بار و در اوایل نخستین سال رسالت از طرف خود خدا اعلام می گردد و ان شاء الله در گروه‌های آینده که با تفصیل و توضیح بیشتری مطرح خواهد گشت، به بحث و بررسی آن خواهیم پرداخت.

## واژه‌شناسی و بررسی تفسیری

### ۱- سه آیه سوگند

تین و زیتون در برخورد اول درخت یا میوه انجیر و زیتون است. مفسرین توجهات و قرائن زیادی برای قسم خوردن خدا یا قرآن به آنها آورده، در پی قداست یا خواص و فوائد آنها، به لحاظ زندگی انسان‌ها رفته‌اند تا در خور سوگند خوردن خدا یا قرآن قرار گیرد. از جمله ویژگی‌ها یا امتیازات انجیر و زیتون را، علاوه بر خوش خوراکی و به کار بردن و دوام، رویدن در سرزمین‌های سوریه و قدس و ارتباط داشتن با محل‌های الهام و زندگی و دعوت پیغمبران بنی‌اسرائیل مخصوصاً حضرت موسی (ع) و حضرت عیسی (ع) ذکر کرده‌اند. حتی بیان داشته‌اند که در آنجا دو کوه با این دو نام وجود داشته. تین و زیتون می‌تواند نام‌های مخفف شده دو کوه مهبط وحی پیامبران باشد. به همان اعتبار که دو قسم بعدی صراحت و ارتباط بیشتری با طور سینای موسی و با شهر مکه پیدا کرده است.

«تفسیر کبیر فخر رازی» به نقل قول و نظر از ابن عباس انواع محاسن و «فضایل» مخصوصاً برای انجیر ذکر کرده می‌نویسد، انجیر همت خود را مصروف به غیر خودش می‌کند و مانند محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم که نمونه ایثار بوده شجره‌ای است که ابتدا به غیر می‌پردازد و اگر از غیر خودش چیزی زیاد آمد مصرف می‌کند. به نظر ما به طوری که قبلاً هم اشاره شد سوگندهای قرآن را نباید از قبیل قسم‌های خودمان گرفته در پی قداست و حرمت یا استفاده آنها از دیدگاه انسان برویم، بلکه در آنها به‌طور ساده و سر راست آثار و جریان‌های مهم و محسوس طبیعت و واقعیاتی را ببینیم که بتواند شاهد و الگویی برای اثبات یا دلالت بر مدعای اعلام شده در آیات باشد که در مقام جزای قسم است و چون سوگندهای سوم و چهارم به طور آشکار نام کوه‌ها و مکان‌هایی را می‌برد که ضمن معبر یا مسیر و مسکن بودن پیامبران دریافت‌کننده‌ی وحی و رسالت، مشهود دعوت شونندگان و

محسوس آدمیان می‌باشد، صلاحیت این را پیدا کرده است که تکیه‌گاه و معرف برای دعاوی رسالت، از جمله قیامت گردد. عرب‌ها می‌توانند آنجاها را ببینند و موجودی‌شان را بشنوند و یهود و نصاری هم آنجاها را قبول دارند و قسم می‌خورند. موضوع قسم‌ها ضمن آنکه موجودات و مظاهر و آثار طبیعی مادی و مشهود می‌باشند، مشمول تحول و ارتقاء از سطحی به سطح دیگر نیز شده است.

طالقانی در «پرتوی از قرآن» و به نقل از کتاب هاکس، طور سینین را که در لغت به معنای کوه دارای درخت و میوه است ولی در اصطلاح همان کوه محل مناجات و نزول وحی و شریعت موسی می‌باشد، کوهی می‌داند که در وسط شبه جزیره سینا قرار دارد ولی در تورات به این نام نیامده، گاه به سینا و گاه به حوریب تعبیر شده است. اگر جزا و جواب قسم‌ها را که به طور وضوح بیان نشده است در دو آیه‌ی ۴ و ۵ بدانیم ارتباط سوگند با جزای سوگند به گونه دیگر خواهد شد. باید به سراغ این رفت که انجیر و زیتون (به صورت میوه و محصول یا به صورت سرزمین و تپه و ماهور) و سپس کوه طوری که پرورش‌دهنده گیاهان و موجودات زنده است، تا نوبت به شهر امن مکه برسد.

#### چهار آیه جزای قسم و صداقت دین

«لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ» امری است روشن مانند وجود کوه‌ها و سرزمین‌های عمل آمده بلاد معروف که با پیشرفت دانایی و دانش آدمی مسلم‌تر، آگاه‌تر، و اعجاب‌انگیزتر می‌شود.

ضد آن یعنی «ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ»، به آن بداهت و وفور نیست ولی قابل تصور و تجربه و غیرقابل انکار بوده حکایت از اختیار آدمی و امکان سقوط و بدبختی‌های گوناگون او می‌نماید، در مجموع می‌تواند تأیید و تفصیلی بر اصل اعلام شده در گروه ۳ (سوره العصر (۱۰۳)) برای تأیید مسئله عذاب و ثواب آخرت باشد.

کلمه‌ی «تَقْوِيمٍ»، مصدر فعل «قَوَّمَ» است که «پرتوی از قرآن» معانی متعدد زیر را برای آن کرده است:

چیزی را تعدیل کردن و آراستن،

از کجی به راستی و استقامت در آوردن،

اندک اندک به پا داشتن و امثال آن.

یک معنای اصطلاحی بعدی آن نیز آدرس کالایی را معین نمودن یا ارزیابی

۷۶ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول) کردن است.

گیاهان و جانوران نه آن تقویم و تفصیل و کمال آدمی را دارند و نه مانند ما از جاده و جایگاه راست و اعلی، به راحتی خارج می‌شوند که به «ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ» برسند و طبعاً گرفتار و مشمول عواقب پشیمانی آور و عذاب دردناکی گردند که ناشی از عدول و خروجشان از شاهراه اعتدال و اطاعت باشد.

«اسفل» به معنای وصفی مانند اعمی و اعرج پست و پایین را معنی می‌دهد و به معنای تفضیلی پست‌تر و پایین‌تر را می‌رساند.

اگر فاعل انداخته شدن آدمی به اسفل سافلین آدمی را خدا، مانند آفرینش او به خود نسبت داده است نباید باعث تعجب و انصراف و انحراف گردد. قرآن آنچه را هم که انسان انجام می‌دهد چون خدا سازنده و سوق‌دهنده اوست گاهی به خدا نسبت می‌دهد: اگر خدا نمی‌کرد یا نمی‌خواست چنین نمی‌شد.

در هر حال این دو آیه ضمن آنکه اراده‌ی خداوندی و اختیار بشری را بیان می‌کند پیش‌بینی و رفع این اشکال و اعجاب را هم می‌نماید که ممکن است آدمی با همه محاسن و مظلومیت‌ها دچار سخت‌ترین گرفتاری‌ها و درد و بلاها نیز بشود که دنیا و آخرت او را تباہ و سوزناک بنماید.

مفسرین برای آیات «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ» و «ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ» (که در وصف انسان آمده است و بعد از گروه‌های ۳ و ۴ و گروه نخستین، عنایت خاص قرآن به آدمی و انسان‌بینی قرآن را نشان می‌دهد) تفسیر و تعبیرهای مختلف قائل شده‌اند. یکی برای در احسن تقویم بودن خلقت انسان، و دیگری به اسفل سافلین انداختن او.

احسن تقویم بودن آدمی در برخورد اول همان استواری و کمال نظم و تعدیلی است که در شکل و اندام و اعمال آدمی در مقایسه با سایر جانداران دیده می‌شود. یا امتیازی که به لحاظ عقل و ادراک و آداب و همچنین علم و بیان مشهود می‌باشد... امام بعضی از مفسرین مانند مروان صالح، احسن تقویم اعطایی خدا به انسان را در این دنیا احسن اشکال داشتن او دانسته‌اند و در آن دنیا احسن افعال از طرف خدا، مانند بخشش گناه‌ها.

در مورد «أَسْفَلَ سَافِلِينَ» از ابن عباس نقل شده است که مقصود ارذل العمر است و به عقیده ابن قتیبه سافلین ناس، ضعف و ناتوانان هستند که راه به جایی نمی‌برند.

بعضی دیگر پیر و فرسودگی پایان عمر، به لحاظ قوای بدنی و قوای عقلانی و عاطفی را نشانه «أَسْفَلَ سَافِلِينَ» گرفته‌اند. به نظر ما این توجیه و تعبیرها<sup>۱</sup> کمتر قابل قبول است تا انحطاط ارزشی اعمال و اخلاقی که شخص با اراده و تصمیم خود، در اثر گمراهی و مخالفت با فطرت الهی، اتخاذ می‌نماید.

از سیاق آیات چنین برمی‌آید که سوگندها و نتیجه‌گیری نهایی در جهت آگاهی دادن قیامت و انذار آخرت باشد نه یک امر بدیهی مشهود مانند ناتوانی‌های بدنی و ضعف و فرتوتی دوران پیری که نیازی به قسم خوردن ندارد. اما تعبیری که مجاهد و حسن کرده و گفته‌اند «ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ». به معنای «ثُمَّ رَدَدْنَاهُ إِلَى النَّارِ» است می‌تواند معقول‌تر و جواب یا جزای سوگندهای چهارگانه باشد. فعل «رَدَدْنَاهُ» که به صیغه ماضی آمده لازم نیست گویا و ناظر بر آنچه در آن دنیا رخ خواهد داد باشد. بلکه مضمولین آیه از همین دنیا، با افکار و اعمال و حالات خود به طرف سقوط و پرتگاه سرازیر شده‌اند یا می‌شوند. سوره می‌خواهد بگوید که به شهادت سوگندهای محسوس حاضر موجود و با توجه به قدرت و مشیت پروردگار که آدمی را در «أَحْسَنَ تَقْوِيمٍ» می‌آفریند می‌تواند او را به «أَسْفَلَ سَافِلِينَ» هم بیندازد. در حقیقت خبر «رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ» در تعقیب «إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ»<sup>۲</sup> گروه پنجم و «إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٌ»<sup>۳</sup> گروه ششم صادر یا نازل شده است.

آیه‌ی دیگری که مورد بحث و اختلاف در میان مفسرین شده است، همین آیه ۷: «فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالذِّينِ». می‌باشد که لازم است هم با آیات ماقبل ارتباط داشته از آنها ناشی شده باشد و هم آیه‌ی بعدی ۸: «أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ». پاسخ تأیید به آن باشد. اختلافات هم از جهت مخاطب جمله است که انسان باشد یا رسول خدا. حرف «مَا» نیز در اینجا به معنای چه کسی است یا چه چیزی؟ تکذیب برای دین است یا برای «يَوْمِ الدِّينِ»، و اصلاً جمله استفهامیه است یا جمله نافی و بالاخره زمان این سؤال یا تکذیب چه موقع است؟ دنیا و در جریان رسالات و دعوت پیغمبر یا در آخرت؟

تعبیر طالقانی که کلمه‌ی دین را چون بدون پیش کلمه‌ی یوم آمده است به معنای آیین و مذهب و شریعت گرفته است؛ خالی از اشکال نمی‌باشد. چون اولاً در

۱. که از تفسیر فخر رازی نقل شده است همچنین تعبیر بعدی مجاهد.

۲. ذاریات (۵۱) / ۵.

۳. طور (۵۲) / ۷.

۷۸ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول) گروه ۶ هم دیدیم که بدون پیش کلمه‌ی «یوم»، «وَإِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ» گفته شده بود و ثانیاً آنچه در این سال و دوره‌ی رسالت در گروه‌های تنزیل مطرح می‌باشد انداز و قیامت است، نه آیین و شریعت.

آنچه را که مفسرین ظاهراً متوجه و متعرض نشده‌اند کلمه «بَعْدُ» می‌باشد: بعد از چه چیز و در چه موقع؟

البته مفسرین به همه‌ی این سؤال‌ها جواب داده و هر کدام تعبیر و توجیهی را عنوان کرده و ترجیح داده‌اند. توجیه و توضیح‌هایی که نمی‌تواند برای دیگران قانع‌کننده باشد.

حال اگر تعبیر مجاهد درباره‌ی آیه ۵: «ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ» را درست بدانیم که گفته است، معنای «ثُمَّ رَدَدْنَاهُ إِلَى النَّارِ» بسیاری از ابهام‌ها و سؤال‌ها جواب داده می‌شود:

(۱) عمل «رَدَدْنَاهُ إِلَى النَّارِ» از همین دنیا و به دست خود شخص که از قبول نبوت اعراض کرده و مرتکب خطا و خلاف‌هایی شده است آغاز می‌گردد.  
(۲) عمل و قدم از ناحیه‌ی شخص است ولی فرمان خدا و ساختار انسان طوری تحقق و تکامل یافته است که آدمی اختیار داشته باشد و بتواند بر طبق خواسته‌های خلافتش عمل نماید.

(۳) کلمه‌ی بعد ناظر به مراحل بعد از ارتکاب گناه و سقوط در «أَسْفَلَ سَافِلِينَ» و حضور در برابر نار یا جهنم می‌باشد که شخص با مشاهده آن و چشیدن عذاب و سوختن، دیگر نمی‌تواند آنچه را که وعده داده و گفته شده بود صادق است، تکذیب نماید.

(۴) آیه ۷: «فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالذِّينِ» جمله نافیه است و مخاطب آن پیغمبر می‌باشد.

(۵) جواب یا جزای قسم‌های چهارگانه مجموعه‌ی آیات ۵ و ۶ می‌باشد که بلافاصله آمده است و آیه عدم تکذیب یک نوع توضیح و تأیید جواب قسم و اعلام اصل «أَحْسَنَ تَقْوِيمٍ» بودن انسان است و ملازمه‌ی آن با اختیار و امکان سقوط و هلاک.

(۶) آیه ۸: «أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمَ الْحَاكِمِينَ»، پرسش اقراری از پیامبر گرامی است که اگر زمان عدم تکذیب دین را در آخرت بگیریم اعتراف و مشاهده‌ای خواهد بود که از حقانیت رفتارهای اعمال شده در مورد انسان‌های شایسته و خطاکار به رسول خدا دست خواهد داد و اگر آیه ۷: «فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالذِّينِ» که به گفته غالب مفسرین تذکر استفهامی بوده باشد که بعد از این سوگندها و دو خلق و خو داشتن انسان‌ها چه

هشتمین گروه تنزیل، تین (۹۵) / ۱ تا ۵ و ۷ و ۸ \_\_\_\_\_ ۷۹

عاملی می‌تواند اعلام و اعتقاد تو به روز جزا را تکذیب نماید، در این صورت پرسش اقراری «أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ.» و تذکر اینکه قضاوت و حکم خدا مهم‌ترین و استوارترین و حکیمانه‌ترین حکم‌ها و تصمیم‌هاست، تأیید و تحکیمی بر راست بودن و درستی اعلام روز جزا خواهد بود. در هر حال، سراسر سوره با توجه به ترتیب زمانی نزول آن بر محور عذاب و جزای آن روزی که باید انذار داده شود دور می‌زند، نه آنکه بر طبق نظر مجمع البیان طبرسی تعمیم به کلیه افعال و اقوال خدا داشته باشد.

**پایان گروه هشتم**





## نهمین گروه تنزیل

آیات ۱ تا ۵ و ۸ تا ۱۶ سوره‌ی غاشیه (۸۸) (الف)

بسم الله الرحمن الرحيم

شماره	آیات	ترجمه (با مختصر توضیح)
۱	هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ.	آیا داستان غاشیه به تو رسیده است؟ (یا خبر از داستان غاشیه داری؟).
۲	وَجْوهٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ.	چهره‌هایی در آن روز شرمنده و سرافکننده‌اند، (متواضع‌اند).
۳	عَامِلَةٌ نَّاصِبَةٌ.	زحمت و رنج دیده و خسته‌اند.
۴	تَصَلَّى نَارًا حَامِيَةً.	و وارد می‌شوند به آتش سوزانی.
۵	تُسْقَى مِنْ عَيْنٍ آتِيَةٍ.	از چشمه‌ی داغی می‌آشامند (آب داده می‌شوند).
۸	وَجْوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاعِمَةٌ.	(و) چهره‌هایی در آن روز با طراوت و شاداب هستند.
۹	لِسَعْيِهَا رَاضِيَةٌ.	از کوشش و کار خود خشنودند.
۱۰	فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ.	در بهشت و باغی بلند آشیان منزل دارند.
۱۱	لَّا تَسْمَعُ فِيهَا لِأَعْيُنٍ.	در آنجا سخن بیهوده و لغو نمی‌شنوند.
۱۲	فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ.	در آنجا چشمه‌هایی روان است.
۱۳	فِيهَا سُرُرٌ مَّرْفُوعَةٌ.	در آنجا تخت‌هایی بلندپایه زده شده است.
۱۴	وَأَكْوَابُ مَوْضُوعَةٌ.	و تنگ‌هایی چیده شده (یا جاسازی شده).
۱۵	وَتَمَارِقٌ مَّصْفُوفَةٌ.	و بالش‌ها (یا مخده‌هایی) ردیف شده (یا بر روی هم چیده شده).
۱۶	وَزَرَابِيٌّ مَبْنُوتَةٌ.	و فرش‌هایی گسترده.

باز هم مخاطب آیات شخص پیغمبر است و گروه از نوع ۱ می باشد. با این تفاوت که تعداد آیات یا طول گروه از ۵ و ۷ و ۲ و ۲ تا ۸ و ۶ و ۴ آیه در هفت گروه گذشته، یک مرتبه به ۱۴ آیه ترقی کرده است.

این چهارده آیه طولانی ترین گروهی است که تا به حال داشته ایم. معلوم می شود مخاطب آن که رسول اکرم (ص) است برای درک و حفظ آیات رشد یافته و ظرفیت و پذیرش بیشتر پیدا کرده است. آیات ۶: «لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيعٍ»<sup>۱</sup> و ۷- «لَا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ»<sup>۲</sup> که جنبه‌ی توضیحی تکمیلی دارد و با قافیه متفاوت است بر طبق جدول ۱۴ کتاب «سیر تحول قرآن» تنزیل بعدی بوده و همراه با آیات ۱۷ تا ۲۶، در سال دوم و با شماره نزول ۳۶ وحی شده است. مضمون و مقصد آیات، انذار و بشارت است که خالی از سوگند بوده اولین بار برای شخص پیغمبر پرده از ابهام برداشته می شود. وصف حال از دو دسته از افراد و از آینده موعودی است که در گروه‌های ۵ و ۶، راست بودن آن اعلام شده بود. ضمن آنکه هنوز اسم از جهنم و بهشت و از مشمولین مربوطه برده نشده ابهام برطرف نگردیده است.

تعبیر و توصیف‌ها کاملاً تازگی داشته پس از هفت مواجهه و دریافت وحی، بر رسول خدا خبر از حال و وضع و زندگی دو دسته از انسان‌ها داده می شود: دسته‌ای معذب که گرفتار در سختی‌های فوق‌الطاقة هستند و دسته دیگری که خوشبخت و خوشحالند، ولی در کجا و چه موقع هستند و چرا چنین وضعی دارند هنوز معلوم نیست. خبری است که بدون مقدمه و ابهام و استدلال به ذهن و زبان رسول جاری می شود. حتی سوگند هم خورده نشده است. سوگندهای گروه‌های ۵ و ۶ برای پیامبر گرامی که اعتماد به صداقت و اصالت وحی داشته، کافی تشخیص داده شده است.

وصف حال نیک‌بختان به جای انذار حالت مزده و بشارت را داشته، انذار منفی حساب می شود. ضمن آنکه به لحاظ تعداد آیات، تکیه بیشتری روی بشارت و خوشی‌های موعود به عمل آمده، داستان غاشیه را بیش از آنکه ناراحت کننده و یأس آور باشد خوشحال کننده و امیدآور کرده است.

علاوه بر اینکه در گروه آیات مورد بحث استدلال و استشهادی به عمل نمی آید، قضیه برای پیامبر گرامی به صورت داستان حکایت شده و چنین عنوان گردیده که

۱. غاشیه (۸۸) / ۶: غذایشان منحصر به گیاه خاردار خشک است.

۲. غاشیه (۸۸) / ۷: که نه فریه و نه رفع گرسنگی.

گویی آن را شنیده و مطلع شده است و یا می‌بایستی شنیده باشد. در حقیقت جمله «هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ.» یک پرسش عادی نبوده برای جلب توجه شنونده و رساندن عظمت و اهمیت قضیه می‌باشد. همان‌طور که در فارسی مثلاً مسافری که اتومبیلش دچار تصادف شدید و تلفات شده است وقتی به کسان خود می‌رسد می‌گوید «فهمیدید چه بلایی به سر ما آمد؟» با این سؤال می‌خواهد آنان را برای شنیدن فاجعه و چاره آماده نماید. خود این تعبیر و پرسش، که نظیر آن را در گروه‌های آینده هم خواهیم دید به گونه‌ای اعلام بی‌اطلاعی پیغمبر و عدم آگاهی قبلی و امکان استنباط شخصی او می‌باشد.

ما که مسلمانیم و هزاربار عواقب آخرت و اوصاف بهشت و جهنم را در قرآن و درس و در مجالس و مباحث خوانده و شنیده و کم و بیش پذیرفته‌ایم، چنین اوصاف و بیانات به نظرمان عادی و بدیهی می‌آید، ولی وقتی خودمان را پا به پای تنزیل در زمان و مکان نزول آیات و در حال و وضع پیغمبر و شنوندگان قرار می‌دهیم که کمترین آگاهی و آمادگی برای درک و پذیرش دنیای آینده‌ای که کوچک‌ترین شباهت با مشاهدات و مشغولیات این دنیا نداشته و قرآن باید انذار و توصیف و اقناع نماید ندارند، می‌بینیم به احتمال قوی عنایتی بوده است که مطالب یا اطلاعات و استدلال‌ها، پرده به پرده و خرده خرده، قطره چکان‌وار وارد اذهان گردیده تا آنجا که ممکن است، هم جلو سنگینی و غیرقابل تحمل شدن دریافت و ضبط مسائل و معضلات تازه از ناحیه رسول مکرم گرفته شود و هم معاصرین و دعوت‌شوندگان کمتر به طرف اعجاب و امتناع و انکار کشانده شوند.

نخستین توصیف یا تعریف که در گروه آمده است فراگیر بودن یا همگانی بودن رویداد است و اختصاص نداشتن آن اولاً به بعضی از انسان‌ها، ثانیاً به خود انسان و کنار گذاشتن موجودات و مخلوق‌های دیگر و ثالثاً به کره خاکی منزلگاه فعلی انسان در فضای بی‌نهایت آسمان.<sup>۱</sup>

توصیف‌هایی که در این گروه آمده است به دنبال «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ»<sup>۲</sup> گروه ۳ بوده می‌خواهد حالت و کیفیت زیان‌کار شدن انسان‌های شیفته‌ی تکاثر و تفاخر را

۱. ما که می‌خواهیم یک موضوع یا شخص و شیئی را برای دیگران بیان کنیم اول اسمش را می‌بریم و بعد به وصفش یا به سود و زیان و آثارش می‌پردازیم. مفسرین نیز که گفته‌اند غاشیه نامی از نام‌های قیامت است، همین روش را در ذهن و عادت خود داشته‌اند.

اعلام دارد، ولی برای اینکه مطلب و واقعیت ناظر به آینده و به همگان است به طور ناقص و مایوس کننده غلط ادا نشده باشد در بیان مفصل تر جلب کننده تری خبر از سودبری و نیک بختی انسان هایی می دهد که می خواهد بسازد. اگر اسم از جهنم و بهشت نمی برد و حرفی از زمان و مکان وقوع آن و از مشمولین مربوطه نمی زند، تعقیب از روش برنامه ریزی شده ای می نماید که خود رسول از آن بی خبر است و روی آن بی اثر می باشد. گروه فعلاً حالت اخبار و انباء تنها را دارد.

به لحاظ واژه شناسی و معانی و منظور از کلمات به کاررفته بحثی نمی کنیم، چون اشکال و اختلاف چندان (جز در مورد غاشیه) میان مفسرین و مترجمین وجود ندارد و آنچه در ستون ترجمه و توضیح مختصر جدول گروه آمده حاوی نظریاتشان هست. نکته ای که از هر دو جنبه ی تفسیر و تدبر باید متذکر شویم و ویژگی توصیف هایی از دو دسته انسان های می باشد. یکی چهره نگاری و انعکاس دادن صورت هاست، صورت هایی که ناراحتی ها و نارضایتی های احساسی را ابراز می دارند و دیگر اکل و شرب مادی و احساسات از نوع درد یا ناراحتی های جسمانی است. بحث و بررسی بیشتر این نکته حساس را برای گروه های آینده می گذاریم.

دسته اول انسان ها قاعداً به دلیل شرمندگی از گذشته خود و ادعاها و مواضعی که داشته اند سرافکننده و خاشعند، در حالی که در وضع و چهره شان هم آثار کوشش و کار نمایان است و هم خستگی و کوفتگی، فعالیت و سرمایه گذاری که کرده اند، ولی همان طور که در سوره والعصر (۱۰۳) (الف) (گروه ۳) اشاره کلی شده بود، حاصلی جز پشیمانی و پریشانی همراه نداشته، نتیجه ای که عایدشان شده است و منزل و مأوایی که تحویلشان داده اند، آتش و آتشگاه است! یعنی حرارت و سوزندگی! و برای چاره و فرار از آن به جای آب گوارای خنک از چشمه هایی رفع عطش می نمایند که خود در نهایت داغی است.

آیات بعدی که با توصیف های مشابه ولی معکوس مژده بهره مندی و لذت از زندگی دلخواه را می رساند و شاید به این دلیل با تفصیل و تعداد بیشتر آمده که سائق صیانت نفس در انسان قوی تر از سائق لذت و بهره وری بوده، لازم شده است توجه و تأمل روی آن زیادتر باشد.

در هر حال، در این اولین معرفی آخرت هر دو قسمت توصیف ها همان طور که گفتیم جنبه های احساسی و فیزیکی دارد و بسیار بعید است که چنین انداز و وصف حال را شخص پیامبر و مردم عرب قبلاً شنیده یا دانسته باشند.

نکته‌ی قابل ذکر دیگر، اشاراتی است که در هر دو مورد به کارکرد و تلاش خود اشخاص به عمل آمده است. این معنی، هم از آیه «عَامِلَةٌ تَأْتِيَةٌ» با ترجمه و توصیفی که مفسرین کرده‌اند برمی‌آید و هم از «لِسَعْيِهَا رَاضِيَةٌ».

نخستین برداشت و خاصه‌ای که از آیات وصف حال بهشتیان در ذهن خواننده نقش می‌بندد، دنیایی بودن یا عادی و معمولی بودن زندگی آنان است، منتها با کیفیت و مطبوعیت خیلی بالاتر. در چهار آیه‌ی وصف حال دوزخیان نیز، هم صحبت از چهره و حواس است و هم از رنج و آتش و عطشی که با آب جوشان ارضاء می‌گردد! یعنی کاملاً حالت دنیایی و جسمانی داشته و در حد اعلا‌ی خارج از تحمل تصور بشری قرار دارد.

پیشاپیش این توصیف و ترسیم‌های تکان‌دهنده و دل‌انگیز عجیب لازم بوده است که قبلاً اطمینان‌های «إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ»<sup>۱</sup> در گروه ۵ و «إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٌ»<sup>۲</sup> و «وَإِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ»<sup>۳</sup> در گروه ۶ داده شده باشد تا آمادگی فراهم گردد. بدون اینکه دلیل و پشتوانه و قرینه‌ای آورده شده باشد. اتفاقاً در همین دوره در آیات متصل و مرتب‌ی که در شماره‌های ۱۷ تا ۲۶ آمده است استدلال و استشهاد به پدیده‌های موجود در طبیعت به عمل می‌آید ولی در سال ۳ بعثت، که ان‌شاءالله بعداً خواهیم دید.

### پایان گروه نهم

۳. ذاریات (۵۱) / ۶.

۲. ذاریات (۵۱) / ۵.

۱. طور (۵۲) / ۷.



## دهمین گروه تنزیل

### آیات ۱ تا ۴ و ۱۱ تا ۱۷ سوره‌ی طارق (۸۶) (الف)<sup>۱</sup>

بسم الله الرحمن الرحيم

شماره	آیات	ترجمه (با مختصر توضیح)
۱	وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ.	قسم به آسمان و (قسم به) طارق.
۲	وَمَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ.	و چه چیز تو را دانا کرد (یا چگونه می توانی بدانی) که طارق چیست؟
۳	النَّجْمُ الثَّاقِبُ.	ستاره‌ای است پرتوافکن نفوذ کننده.
۴	إِنْ كُلُّ نَفْسٍ لَّمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ.	به درستی که هر نفس (یا هر فرد) حافظ و مراقبی براو گمارده شده است.
۱۱	وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ.	و قسم به آسمان دارنده‌ی «رجع».
۱۲	وَالْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ.	و قسم به زمین دارنده‌ی «صدع».

۱. این گروه در جداول ۱۴ و ۱۵ کتاب «سیر تحول قرآن» فقط شامل آیات ۱۱ تا ۱۷ و گروه دیگر سوره‌ی طارق (۸۶) آیات ۱ تا ۱۰ را در بر می گرفته است. در بررسی بعدی، موقع تدوین تدبری در قرآن معلوم گردید که با توجه به طول آیات جا داشته است که سوره به سه قسمت زیر تقسیم شود که اولی و سومی گروه الف را تشکیل دهد و دومی گروه ب باشد:

(۱) آیات ۱ تا ۴	با طول متوسط ۲/۷۵	گروه الف
(۲) آیات ۵ تا ۱۰	با طول متوسط ۴/۰۰	گروه ب
(۳) آیات ۱۱ تا ۱۷	با طول متوسط ۲/۸۵	گروه الف

آیات وسط ۵ تا ۱۰، هم به لحاظ طول‌های مربوطه متمایز از آیات ابتدا و انتهای سوره هستند و هم به لحاظ محتوی و مضمون حالت استدلالی برای قیامت داشته، مشابه آیات گروه‌های آینده می‌باشند - (آیات ۱۸ و ۱۹ (۸۰ / عبس) و آیات ۱ تا ۴ و ۳۶ تا ۴۰ (۷۵ / قیامت) گروه‌های الف و ب) - و شماره نزولش می تواند حوالی ۳۶ باشد.

شماره	آیات	ترجمه (با مختصر توضیح)
۱۳	إِنَّهُ لَقَوْلُ فَصْلٍ.	به درستی که آن (وعده‌ها و کلام و آیات) به یقین گفتار جدی و جدا کننده (حق از باطل) است (یا ممتاز و متفاوت با سخنان دیگر است).
۱۴	وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ.	و (به هیچ وجه) شوخی و بیهوده نیست.
۱۵	إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا.	به درستی که آنان نقشه و نیرنگ‌های خاص (علیه تو یا دعوت تو) تهیه می‌نمایند.
۱۶	وَأَكِيدُ كَيْدًا.	و من هم نقشه و کیدهای خودم را دارم.
۱۷	فَمَهَلَّ الْكَافِرِينَ أَهْمُ لَهُمْ رُؤْيَا.	بنابراین کافران را مهلت بده، مهلتی کوتاه.

### کلیات تدبّری

اگر ترتیب نزول آیات برای انجام مأموریتی که عرضه‌کننده آنها از کم و کیف آن آگاهی درستی ندارد، بر طبق آنچه کتاب «سیر تحول قرآن» نشان داده است درست باشد، باید گفت که قرآن با احتیاط لازم و با متانت و منطق به سبک خاص خودش پیش می‌رود. سبک خاص اینکه از چیزی صحبت می‌کند و برای واقعه‌ای زمینه‌سازی نموده، خبرهایی می‌دهد که هنوز نامش را به زبان (یا به قلم) نیاورده است؛ نه نامش و نه عامل و فاعش را. پس از آنکه در گروه ۹ اجمالاً خبر از حدیث ناشنیده‌ی «غاشیة» و دوگونه وضع و حال انسان‌ها، به رسول خود داد، افشا کردن خبر و اعلام آن به مردم ناگرویده و بیگانه را زود دانسته و کوشش دارد با تذکر اینکه خبرهای تازه از مقوله‌ی بیهوده‌گویی‌های نقال‌ها و سخنوران سرگرم‌کننده یا شیادان نیست و باید جدی گرفته شود، پیغمبر را برای مواجهه با واکنش‌های ناخواسته و نقشه‌های خائنانه‌ی مدعیان آماده سازد و از هم اکنون بگوید که باید بردباری و امیدواری داشته، تعجیل و تلافی‌گری به خرج ندهد. این ماحصل ۷ آیه بند دوم گروه است. شاید اگر کسی در آن زمان از خود پیامبر هم می‌پرسید منظور از تذکر «إِنَّهُ لَقَوْلُ فَصْلٍ. وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ.» و پیش‌بینی «إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا. وَأَكِيدُ كَيْدًا. فَمَهَلَّ الْكَافِرِينَ أَهْمُ لَهُمْ رُؤْيَا.» چیست، جواب درستی نداشت. جز آنکه چنین تذکرات به پیامبر یا چنین توجهات بلامقدمه و توجیه شده، می‌تواند نشانه‌ای از بی‌خبری و بی‌دخالتی شخص رسول و دریافت مطالب و دستورها از خارج خود او باشد.

بند چهار آیه‌ای اول گروه نیز که مانند بند دوم با سوگند آغاز می‌شود، برای اعلام خبر و گفتن مطلبی است که در نه گروه قبلی سابقه نداشته و مؤثر در قبولاندن



یا آماده ساختن دعوت شونندگان برای مسئولیت داشتن و جدی گرفتن زندگی و اعمال انسان در دنیا باشد، که خود آن مانند «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِفِي خُسْرٍ»<sup>۱</sup> گروه سوم به گونه‌ای مقدمه برای حساب و کتاب آخرت شود.

مخاطب این گروه بنا به صراحت آیات ۱۷: «فَمَهَّلَ الْكَافِرِينَ أَمَهُلَهُمْ رُوَيْدًا.» و ۲: «وَمَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ.» شخص رسول مکرم است و گروه از نوع ۱ بوده فعلاً با رسول صحبت می‌شود ولی نه برای تقویت روحی و دستورالعمل یا اطلاع شخصی او و عدم انتقال بعدی به مردم.

قرآن با این گروه، به دنبال گروه‌های ۵ و ۶ در تعقیب خط جدیدی شده علاوه بر اعلام راست و صادقانه بودن وعده‌های اعلام شده می‌خواهد روی جدی بودن گفتار و جدی گرفتن آیه آن از طرف اشخاص تکیه کند. یا به بیان دیگر قرآن می‌خواهد خودش را معرفی نموده پیشاپیش اعتبار و اعتماد برای گفته‌هایش ایجاد نماید. ضمن آنکه تمام این تذکرات و گفتارها بیش از آنکه همراه با دلیل و برهان و قرینه باشد، حالت ادعا و انباء یا خبری را دارد که شنونده یا خواننده خود تشخیص می‌دهد یا نشانه‌های آن را بالبداهه یا به قرینه، از هم اکنون یا بعداً، در خواهد یافت. در هر حال، می‌خواهد بگوید که نه تنها این گفتار از مقوله‌ی سرگرمی و یاوه‌سرایی نبوده جدی و ممتاز از کلام‌های عادی است، بلکه تو هم که یک فرد بشری، تصور مکن رها شده به حال خود بوده اعمال و افکارت پوشیده و بدون آثار و حساب خواهد بود. خودِ خبر قابل توجه است و می‌تواند بیدار کننده باشد.

تنها قرینه یا شاهد و گواهی که عرضه می‌شود - که آن هم از ویژگی‌های سبک قرآن است - سوگند می‌باشد. آغاز سوگندها را در واژه «عصر» در گروه ۳ دیدیم. پس از آن در گروه‌های ۵ و ۶ تکرار و تفضیل یافته در گروه‌های ۷ تا ۱۰ یک در میان شد. سوگند خوردن به صورتی که در پنج گروه گذشته دیده‌ایم و تا گروه ۵۸ (صافات (۳۷)) تعویض رنگ داده ولی تعطیل نخواهد شد، هم از ویژگی‌های قرآن است و هم از معماهای آن. معمای حتی برای رسول خدا، به طوری که در جمله‌ی «وَمَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ.» همین گروه می‌بینیم. در آخر این گروه ان شاء الله به بحث روی آن خواهیم پرداخت. آنچه فعلاً مشهود است اینکه گروه دهم برخلاف گروه‌های دیگر حاوی دو ردیف قسم است و قسم‌ها از آسمان و زمین و کرات و پاره‌ای از

۹۰ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول) پدیده‌ها یا صفات آنها اخذ شده است و نام آسمان قبلاً در گروه ۵ (طور (۵۲)/الف)، آن هم نه به صراحت بلکه با کنایه و تشبیه سقف مرفوع آمده بود و بیشتر نظر به زمین و زمان و زندگی انسان داشت. حالا هم که به سوی آسمان و افلاک اوج گرفته است، اصرار دارد که از عالم طبیعت و دنیای مشهود یا مخلوقات فراتر نرفته کاری به خالق و خدا نداشته باشد. اما اینکه «طارق» و «نجم ثاقب» چیست یا «رجع» آسمان و «صدع» زمین چه و چگونه می‌باشد و همه این شاهد و مشهودها چه ارتباط با جواب‌های قسم‌ها دارد، مطالبی است که در بخش تفسیری باید مورد بحث و بررسی قرار گیرد.

## واژه‌شناسی

### طارق و نجم ثاقب<sup>۱</sup>

طارق: اسم فاعل به معنای مختلف کوبنده، شبگرد، راه‌پیمای، از طَرَق (به فتح راء) آهن را با پتک (مطرقة) بکوفت، هموار کرد، پهن نمود.

نَجْم: ستاره، ستاره‌ی خاص. از ماضی نَجَم، سر بر آورد، طلوع کرد، تیر را به هدف رساند. آنچه در این سوره می‌تواند مناسبت داشته باشد، چون صحبت از آسمان و ستارگان و زمین است و با توضیحاتی که در خود سوره داده شده است باید «طارق» را یک نوع ستاره خاص و غیر مأنوس بدانیم که فوق‌العاده نافذ و کوبنده و شکافنده بوده، در تاریکی ظاهر می‌شود و در بحث تفسیری تعبیر و تفصیل آن داده خواهد شد.

### سما و ارض

برای این واژه‌ها که اولین بار در قسم‌های قرآن می‌آید و مکرر به آنها استشهاد خواهد شد، نباید به دنبال ریشه‌یابی لغات، تعبیرهای فلسفی و عرفانی یا نظریات جدید علمی رفت و مقاصد بیگانه با سبک و سیاق قرآن را به خدا و رسولش نسبت بدهیم. پیغمبران به گفته قرآن با زبان فطری و متداول قوم خود و مردم معاصر سخن می‌گفته‌اند.

از کلمه «سما» همان معنی و منظور را باید بفهمیم که از کلمه آسمان خودمان دریافت می‌کنیم و پدران و نیاکانمان استنباط می‌کرده‌اند. یعنی گنبد نیلگونی که شب‌های صاف پر ستاره در بالا سرمان دیده می‌شود، گاهی مهتاب است و روزها

۱. به نقل از پرتوی از قرآن، قسمت ۳ و ۴ صفحات ۳۲۳ و ۳۳۲.

خورشید در آن جولان دارد و گاهی اوقات با ابر است. باد در آن می‌وزد، باران از آن می‌بارد و محل پرواز پرندگان و حشرات است. فرانسوی‌ها هم واژه ciel را به همین معنی و مفهوم از قدیم‌الایام شنیده بودند و می‌گویند. همچنین است واژه sky برای انگلیسی زبان‌ها. بر این کلمات در طول زمان یک سلسله اطلاعات یا نظریات به صورت و خصوصیات، اضافه یا کسر شده است که بر حسب زمان و مکان متفاوت می‌باشد ولی منظور و مصداق یکی است.

همین گونه است مفهوم و معنای ارض که به دنبال سماء آمده و مسکن و محیط زندگی خودمان و جانوران و گیاهان را، با همه موجودات و خصوصیات که درست یا غلط و کامل یا ناقص از آن مجموعه می‌شناسیم، بیان می‌نماید.

### رجع

«رجع» را برگشتن و برگشت معنی کرده‌اند. مانده جواب نامه و سودی که از یک معامله به شخص برمی‌گردد، یا عاید می‌شود. باران پی‌درپی هم «رجع» است. طباطبایی می‌گوید:

«مراد از آسمان صاحب رجع همین تحولاتی است که در آسمان برای ما محسوس است، ستارگان و اجرامی در یک طرف آن غروب و از طرف دیگر دوباره طلوع می‌کند.»

سپس اضافه می‌نماید که:

«بعضی گفته‌اند منظور از «رجع» آسمان باریدن آن است.»

به نظر می‌آید منظور و معنای مناسب «رجع» همان صفت برگشت و حرکات دوری و تناوبی باشد که به صورت طلوع و غروب ستاره‌ها، رفت و آمدها، توالی جلوه‌ها و پدیده‌ها یا مظاهر و موجودات آسمان باشد که همیشه به یک شکل و ثابت نبوده دائماً در تجدید و تحول است. شاید این معنی و مشابهت را می‌خواهد برساند که دنیای فعلی زندگی انسان‌ها نیز به یک حالت و وضع نمانده متغیر است و دگرگون می‌شود. یا بعد از مرگ بازگشت به حیات وجود دارد.

اگر مراد از «رجع» باریدن بوده باشد، باریدن هم تحول و دگرگونی یا عدم تداوم خشکی بوده، برگشت رطوبت و طراوت را می‌رساند.

### صدع

«صدع» را شکاف و پراکنندگی معنی کرده‌اند. شکفته شدن زمین و رویدن گیاهان در

۹۲ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول) اثر باران نیز «صدع» است. معانی دیگری نیز برای آن آمده است که در این مورد بی تناسب به نظر می آید؛ از قبیل کشف کردن چیزی، بیان آشکار حق، سوء قصد به شخص، از چیزی خودداری کردن، در شب راه رفتن، و به درد سر مبتلا شدن. در برابر صفت یا حالت «رجع» که به آسمان نسبت داده شده است و عدم ثبات آن و حرکت مداری و متناوب داشتن را می رساند، صدع زمین نیز می تواند به قرینه، شکاف ها و فرورفتگی ها و پستی و بلندی سطح زمین و عدم یک نواختی و ناهمواری آن را بیان کند. در این صورت با سقوط و صعودهای زندگی و ناهمواری ها و دگرگونی های دنیا تناسب پیدا می کند. و الله علم.

### فصل و هزل

«فصل»، خط فاصل و جدار مانع بین دو چیز است. جدایی و متمایز و جدا بودن را می رساند. همچنان که فصل بهار دوران جدا و متمایز از زمستان و تابستان است. گفتاری هم که تشخیص دهنده و جدا کننده حق و حقیقت از باطل و دروغ باشد فصل است. فیصله دادن و حل کردن یک مشکل یا اختلاف نیز از همین معنی گرفته شده است. «هزل»، یاوه گویی و شوخی است، یا گفتار پوچ و بی مغز.

### کید

کید، نقشه و نیرنگ به قصد به دام انداختن و فریب دادن است. در مورد جنگ یا خدعه جنگی نیز به کار می رود. در زبان متعارف و فارسی عامیانه دوز و کلک زدن است که بیشتر در مورد فریب کاران و بدانندیشان استعمال می شود، ولی قرآن آن را در مورد خدا و دستگاه آفرینش او نیز به کار می برد. بنابراین بهتر است آن را به معنای نقشه و طراحی یا برنامه ریزی های خلقت و مشیت عام تلقی نماییم. نقشه ها و برنامه ریزی هایی که زندگی انسان ها و جریان روزگار بر آن اساس بنا شده است و پیش می رود. در تنزیل های بعدی به آیهی «إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ»<sup>۱</sup> خواهیم رسید. یعنی کید و نقشه های من متین و حکیمانه است.

### مَهْلٌ، اَمْهَلٌ و رُوَيْدٌ

«مَهْلٌ» از مهلت دادن و امهال است و به صیغه امر از باب تفعیل آمده است. شاید تکرار و تجدید را می رساند. در صورتی که «اَمْهَلٌ» صیغه امر از باب افعال است و چون پشت

۱. قلم (۶۸) / ۴۵: ... که تدبیر من محکم [و حساب شده] است.

دهمین گروه تنزیل، طارق (۸۶) الف / ۱ تا ۴ و ۱۱ تا ۱۷ \_\_\_\_\_ ۹۳  
سرش «رُوِّدًا» به معنای اندک و مختصر آمده است، کوتاهی مدت (مطلق، نسبی) را  
افاده می‌کند. «رُوِّد» اسم فاعل به معنای امر است. یعنی آهسته رو و آرام باش.

## تفسیر آیات گروه ده

شروع و تجدید گروه، مانند شماره‌های ۳ و ۵ و ۷، قَسَم است. دو ردیف قسم داریم که در هردو برای اولین بار نام از آسمان برده می‌شود. اگر خواسته باشند اشاره و استشهاد به مشهودات جهان و موجودات محسوس طبیعی بنمایند چیزی از آسمان واضح‌تر و مسلم‌تر و عظیم‌تر وجود ندارد و به لحاظ روابط زندگی و تماس با خود ما چیزی از زمین، نزدیک‌تر و مسلم‌تر و احاطه‌کننده‌تر به ما وجود ندارد. ضمن اینکه مجموعه آن دو تا، اگر آسمان را همان‌گونه که در گروه‌های آینده فراوان خواهیم دید، بدون حد و انتها و در برگیرنده تمام کرات و فضا و اشیاء مابین آنها در نظر بگیریم، جهان خلقت یعنی طبیعت را تشکیل می‌دهند. به نظر می‌آید اصرار قرآن در پیام‌های اولیه و اتکاء قرآن در این نوع سوگندها نیز همین معنی و منظور بوده باشد.

جواب دو سوگند اول (سما و طارق)، پس از اعجاب و توضیح آیات ۲ و ۳ در آیه ۴ آمده است و جواب دو سوگند دوم (آسمان «ذَاتِ الرَّجْعِ» و زمین «ذَاتِ الصَّدْعِ») در آیات ۱۳ و ۱۴ دیده می‌شود. در حالی که آیات ۱۵ و ۱۶ افتتاح مطلب جدید و عنوان جداگانه‌ای می‌باشد که ارتباط آن با قول فصل بودن و قول هزل نبودن قرآن از جهت واکنش دعوت‌شوندگان و معاصرین (و شاید آیندگان) است، و بالاخره آیه آخری جهت واکنش دعوت‌شوندگان و معاصرین (و شاید آیندگان) است، و بالاخره آیه آخری ۱۷- «فَمَهَلَّ الْكَافِرِينَ أَهْمَهُمْ رُوِّدًا.» دستورالعملی است که پیامبر گرامی باید در برابر واکنش مخالفین و مدعیان نشان دهد.

اما خود طارق که در باره‌اش «وَمَا أَذْرَاكَ مَا الطَّارِقُ.» به پیغمبر گفته می‌شود و توضیح مختصر «النَّجْمُ الثَّاقِبُ.» آمده است ایجاب می‌نماید که بررسی و بحث مفصل‌تری به عمل آید!

---

۱. با استفاده از پژوهش آقای مهندس عبدالعلی بازرگان درباره‌ی سوره‌ی طارق (۸۶) و یادداشت‌های منتشر شده از ایشان در سال ۱۳۶۷.

۹۴ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول) از استفهام انکاری «وَمَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ.» معلوم می‌شود ماهیت این پدیده علی‌رغم آنکه لفظ و لغتش برای اعراب زمان نزول قرآن مجهول نبوده، مبهم و ناشناخته بوده است. به طوری که نه تنها مردم عامی، بلکه پیامبر عظیم‌الشانی که مخاطب و حامل وحی بوده، با استفهام «وَمَا أَدْرَاكَ؟» نا‌آشنای به این پدیده نشان داده می‌شود که «طَارِق» ستاره‌ای پرتوافکن (نافذ و دارای تشعشعات رسوخ‌کننده) است.

گر چه چنین پدیده‌ای، بس شگفت و دور از درک و دید علمی بشر معرفی شده است، ولی به مدد همین چند ویژگی که در آیات فوق توضیح داده شده و با استفاده از دست‌آوردهای جدید فیزیک نجومی که مطلقاً قابل مقایسه با دانش بشری (در این زمینه) نسبت به زمان نزول قرآن نمی‌باشد، شاید بتوانیم به توفیق الهی به فهم کیفیت این پدیده شگفت نزدیک شویم. اولاً همان‌طور که در بحث واژه‌شناسی گفته شد در کلمه «طَارِق» دو مفهوم مستفاد می‌شود:

۱- کوبندگی، فشردگی، ضربات هموارکننده،

۲- حرکت در شب (تاریکی).

بنابراین باید در آسمان دنبال پدیده‌ای بگردیم که این دو خصلت - یعنی کوبندگی و حرکت در تاریکی - را داشته باشد.

ثانیاً از آیه «النَّجْمُ الثَّاقِبُ.» می‌فهمیم که:

۱- پدیده مورد نظر ستاره (نجم) است،

۲- ستاره‌ای نه خاموش و بدون پرتو، بلکه مشخصاً دارای تشعشع نافذ و رسوخ‌کننده، که این صفت به عنوان حالتی ویژه و ممتاز معرفی شده است!

اکنون با راهنمایی‌های چهارگانه فوق به سراغ آخرین دست‌آوردهای علم کیهان‌شناسی (COSMOLOGY) و فیزیک نجومی (ASTRO PHYSICS) می‌رویم تا ببینیم آیا ستاره‌ای با مشخصات فوق قابل مشاهده هست یا خیر؟ مشخصات فوق را عیناً در ستارگان فوق سنگینی که وجود آنها از دو قرن قبل

---

۱. البته همه ستاره‌های فروزان (خورشیدها) ثاقب هستند ولی گویا ثاقب بودن «طَارِق» مشخصه ممتاز آن است که به دلیل شدت یا کیفیت آن، متمایز از دیگر ستاره‌ها شده است.

دهمین گروه تنزیل، طارق (۸۶) الف / ۱ تا ۴ و ۱۱ تا ۱۷ \_\_\_\_\_ ۹۵  
پیش‌بینی<sup>۱</sup> و در ۲۰ سال قبل توسط تلسکوپ‌های رادیویی دیده شده<sup>۲</sup> ملاحظه  
می‌نماییم<sup>۳</sup>.

اولاً این ستاره‌ها دارای حالت کوبندگی و فشردگی هستند. کوبندگی هر ستاره  
تابعی از جرم آن است. وقتی جرم یک ستاره زیاد می‌شود، نیروی جاذبه وارده بر  
اتم‌های آن، آن قدر زیاد می‌شود که در مرحله‌ای حتی الکترون‌های اتم‌ها را نیز شکسته  
و در هم می‌ریزد و آن را به هسته می‌چسباند. این مرحله معمولاً در پایان عمر ستاره‌ها  
اتفاق می‌افتد. وقتی ستاره‌ای می‌میرد و منفجر می‌شود، لایه‌های خارجی ستاره با  
درخششی میلیون‌ها برابر خورشید منفجر و به صورت گاز درمی‌آیند و هسته آن  
به حد باور نکردنی به دلیل جاذبه عظیمی که بر آن وارد می‌شود، فشرده می‌گردد،  
طی این فشردگی که قطر ستاره‌ای بزرگ‌تر از خورشید را به حدود ۲۰ کیلومتر تقلیل  
می‌دهد الکترون‌ها همانند تعدادی توپ پینگ‌پنگ که فشرده شده باشد، با پروتون‌ها  
ترکیب شده و در نوترون فرو می‌روند. در این حالت ماده دچار به هم‌ریختگی و استحاله  
می‌شود و تمامی جرم ستاره نوترون می‌گردد (ستارگان نوترونی). چگالی ستاره‌های  
نوترونی آنچنان است که سر سوزنی از آن یک میلیون تن وزن دارد. این ستاره‌های  
کوئیده و فشرده شده (طارق) به دلیل سنگینی فوق‌العاده و قطر محدود (حدود ۲۰  
کیلومتر) به سرعتی باور نکردنی که حتی به صدها دور در ثانیه می‌رسد<sup>۴</sup> می‌چرخند  
و امواج بسیار نافذ و رسوخ‌کننده‌ای (ثاقب) از اشعه‌های مختلف صادر می‌نمایند.

۱. برای نخستین بار «لاپلاس» از طریق مکانیک نیوتونی به این نتیجه رسیده بود که باید ستارگان بسیار  
سنگینی وجود داشته باشند که حتی نور هم نتواند از جاذبه آنها بگریزد. تا اینکه در سال ۱۹۱۵ «شوارتز  
چایلد» این قضیه را که مورد تأیید قانون تکامل ستارگان نیز بود براساس معادلات فرضیه نسبیت عام  
اینشتین ثابت کرد و بالاخره در سال ۱۹۳۰ اوپنهایمر (پدر بمب اتمی) از طریق ریاضیات وجود قطعی  
آنها را ثابت کرد. از همه اینها مهم‌تر کشفیات یک دانشمند فلج انگلیسی به نام استیفن‌ها کینگ است که  
علی‌رغم محرومیت از امکان نوشتن و حرکت، از طریق فرمول‌های «کوانتوم مکانیک»، بعد از اینشتین،  
به بزرگ‌ترین دست‌آوردهای علمی در این زمینه نائل شده است.

۲. برای نخستین بار در سال ۱۹۶۷ دانشمندی که با تلسکوپ‌های رادیویی کار می‌کردند در کمبریج موفق  
شدند پرتوهای تابشی یکی از ستاره‌های فوق سنگین نوترونی را که لمعان‌هایی از پرتوهای ایکس و گاما  
و درخشش‌های محدود از نور ساطع می‌کرد بگیرند. از این ستاره‌ها که به ستاره‌های نوترونی یا تپنده  
معروف شده‌اند، تا کنون بیش از ۳۰۰ نمونه دیده شده است.

۳. این ستاره‌ها انواع متعددی دارند که برحسب جرم آنها به کوازارها، ستارگان نوترونی، حفره سیاه و ...  
معروف هستند.

۴. یکی از ستاره‌های تپنده که در سال ۱۹۸۲ کشف شده با سرعت ۶۴۲ بار در ثانیه می‌گردد.

به طور کلی تغییر حالت ستارگان هنگام مرگ آنها بستگی به جرمشان دارد. اگر وزن ستاره‌ای کمتر از  $1/4$  برابر وزن خورشید باشد، هنگام انفجار نهایی، هسته آن به جرم کوچک بسیار فشرده و کوبیده‌ای تبدیل می‌گردد که «کوتوله سفید» نامیده می‌شود. این هسته که بیش از یک میلیون برابر فشرده شده در کره‌ای تنها به حجم زمین تراکم می‌یابد. در این ستاره الکترون‌ها آنچنان کوبیده شده و تراکم می‌یابند که موجودیت ماده تغییر می‌کند و ستاره بدون اینکه انرژی نورانی یا واکنش هسته‌ای داشته باشد به زندگی سرد خود، تا موقعی که کاملاً خاموش و تبدیل به «کوتوله سفید» گردید، ادامه می‌دهد.

اگر جرم ستاره بین  $1/4$  تا  $3/2$  برابر خورشید ما باشد، هسته ستاره پس از انفجار از ستاره‌های فوق‌الذکر نیز کوبیده و فشرده‌تر می‌شود. در این حالت علی‌رغم جرم بیشتر، قطر آن فقط حدود ۲۰ کیلومتر (در مقایسه با قطر مشابه قطر زمین برای کوتوله‌های سفید) می‌شود. و اختلاف فشار جاذبه به نقطه بالا و پایین اتم به آنجا می‌رسد که مانند فلز چکش کاری شده (مطرق) اتم‌ها پهن و شکسته می‌شوند و فقط نوترون می‌ماند. این حالت پیدایش ستاره‌های نوترونی است. اگر قرار بود خورشید ما به چنین سرنوشتی دچار شود قطر آن تنها ۱۴ کیلومتر می‌شد!

و بالاخره اگر جرم ستاره‌ای بیشتر از  $3/2$  برابر خورشید باشد، تغییر حالت هسته‌ای آن هنگام انفجار شگفت‌انگیزتر است. در این حالت نوترون‌ها نیز کوبیده و متلاشی می‌شوند و ماده به کلی تغییر حالت پیدا می‌کند. وزن چنین ستاره‌ای آنچنان سنگین می‌شود که تنها یک هسته نوترون آن بیش از یک میلیارد تن وزن پیدا می‌کند (اگر قرار بود زمین به این مرحله می‌رسید قطر آن  $8/7$  میلیمتر می‌شد!) چنین حالتی را دانشمندان «حفره سیاه» نامیده‌اند که تنها چند کیلومتر قطر دارد! حفره است به این دلیل که همه چیز را با نیروی جاذبه عظیم در خود می‌بلعد، سیاه است به این دلیل که حتی نور نیز با سرعت ۳۰۰ هزار کیلومتر در ثانیه نمی‌تواند از جاذبه آن بگریزد!

اگر چه از حفره سیاه به دلیل جاذبه عظیم آن هیچ‌گونه پرتوی صادر نمی‌گردد، اما از طریق ستاره‌های قرینه و هم‌نشین این ستاره‌ها که به نوعی با آنها پیوند دارند، پرتوهای اشعه ایکس را با ماهواره‌هایی که از سال ۱۹۶۵ به بعد فرستاده‌اند کشف

---

۱. نیروی الکترو مغناطیسی که ۱۰ برابر نیروی جاذبه است در این حالت مغلوب نیروی جاذبه می‌شود و نمی‌تواند از فضای ستاره خارج شود.



کرده، و موقعیت برخی از این ستاره‌ها را (درحالی که هرگز دیده نمی‌شوند) مشخص نموده‌اند.

آنچه در نمونه‌های ذکر شده (هر سه حالت) به وضوح آشکار است کوبیدگی و فشردگی بیش از حد تصور آنهاست که مفهوم «طارق» را تداعی می‌نماید. در زبان عرب نیز به چکش «مطرق» می‌گویند.

ثانیاً مفهوم «حرکت در تاریکی» که از کلمه طارق فهمیده می‌شود، کاملاً در مورد ستاره‌های سنگین صدق می‌کند. این نوع ستارگان که برحسب نسبت جرم آنها در خورشید ما به سه دسته تقسیم می‌شوند<sup>۱</sup>، در تاریکی نسبی تا مطلق حرکت نمی‌کنند. دسته اول که به ستارگان کوتوله سفید نام گذاری شده‌اند، به دلیل اینکه هیچ منبع انرژی و واکنش هسته‌ای ندارند، فاقد تابش نوری فعال هستند و فقط گرمای باقی مانده از روزگاری را که هسته یک ستاره فروزان بودند، به صورت تشعشع نوری مختصر از خود ساطع می‌نمایند. دسته دوم که به ستارگان نوترونی معروف شده‌اند، اصلاً دیده نمی‌شوند بلکه هنگام گردش به دور خود که با سرعت سرسام‌آوری انجام می‌شود، تابش‌هایی از قطبین مغناطیسی خود می‌پراکنند که عموماً پرتوهایی از اشعه‌های ایکس و گاما و در موارد معدودی درخشش‌هایی از نور می‌باشد. این پرتوها همانند چراغ قرمز متحرک ماشین پلیس یا فانوس‌های دریایی و چراغ‌های راهنمایی کننده فرود هواپیما که به دلیل گردش حول یک محور متناوباً نورافشانی می‌کنند، از زمین توسط تلسکوپ‌های رادیویی گرفته می‌شوند و از آنجایی که در فواصل زمانی منظم به سرعت از کنار ما می‌گذرند آنها را به صورت درخشش‌هایی از نور «احساس» می‌کنیم ولی در واقع نوری ندارند و با چشم غیر مسلح هرگز دیده نمی‌شوند. و بالاخره سومین دسته ستارگان فوق سنگین که «حفره سیاه» نامیده شده‌اند، در تاریکی مطلق حرکت می‌کنند و هیچ‌گونه نور و تابشی ندارد و هیچ پرتوی از محیط آن به دلیل جاذبه عظیم نمی‌تواند خارج شود.<sup>۲</sup>

۱. ستاره‌های تا ۱/۴ برابر خورشید، ستاره‌های از ۱/۴ تا ۳/۲ برابر خورشید و ستاره‌های بزرگ‌تر از ۳/۲ برابر خورشید تا به مراتب بزرگ‌تر.

۲. علاوه بر سه دسته ذکر شده، ستاره‌های دیگری به نام «کوازار» شناخته شده‌اند که مشابهت‌هایی با ستاره‌های نوترونی دارند ولی فوق‌العاده پرا انرژی و دارای منبع رادیویی نیرومندی هستند. آنها علی‌رغم بعد مسافتی که با زمین دارند (نزدیک‌ترین آنها ۱۲ میلیارد سال نوری با زمین فاصله دارد) پرتوشان به زمین می‌رسد، احتمال هم دارد که منظور از «طارق»، «کوازار»ها باشد. (والله اعلم)

ثانیاً «ثاقب» بودن این ستارگان از نظر علمی بسیار روشن است. باید توجه داشت ثاقب بودن با نورانی بودن تفاوت دارد. در این سوره «طَارِق» (۸۶) را با جمله «النَّجْمُ الثَّاقِبُ» توصیف کرده است. اگر قرار بر وصف روشنی و فروزش آن بود کلمه «ضیاء» یا «وہاج» و... مناسب تر بود. پس مشخصه ستاره‌ای که «طارق» نامیده شده کیفیت ثاقب بودن آن است. معنای ثاقب را کتاب قاموس قرآن نافذ و پاره‌کننده گرفته است. اشعه خورشید، تابش‌های مغناطیسی ستارگان و پرتوهای کیهانی را به دلیل آنکه فضا را می‌شکافند و در فواصلی به درازای میلیون‌ها سال نوری نفوذ می‌کنند ثاقب می‌گویند. هر سه دسته ستاره‌های سنگینی که فوقاً به اجمال توضیح داده شد، اشعه‌های مختلفی ساطع می‌کنند که به شدت نافذ و خارق پرده‌های فضایی بوده و در عمق کیهان نفوذ می‌نمایند<sup>۱</sup>.

ارتباط این مسئله را با سوگندهای ابتدایی سوره باید مورد تدبر قرار داد. چرا که منطقی نیست به چیزی قسم خورده شود که ارتباطی با جواب و نتیجه جواب نداشته باشد. گر چه ارتباط بسیاری از سوگندهای قرآن را با جواب آنها درک نمی‌کنیم ولی از همان مقداری که می‌فهمیم روشن می‌گردد که همواره رابطه ظریفی میان آن دو وجود دارد. اینک می‌خواهیم بینیم با توضیحاتی که در مورد ستاره‌های سنگین و ماهیت آنها دادیم چه ارتباطی میان «طارق» و حفاظت از انسان برقرار است؟

چنین به نظر می‌رسد (و الله اعلم) که ستاره‌های فوق سنگین، به خصوص «حفره سیاه» به دلیل نیروی جاذبه عظیم خود نقش حفاظتی اصلی را در مجموعه‌های کهکشانی یا خوشه‌هایی از آنها به عهده دارند و بقیه ستاره‌ها را در مدارهای حساب شده‌ای به طور متعادل حفظ می‌نمایند. مطابق فرضیات و مشاهدات اخترشناسان، توده‌های بی‌شماری از ستارگان پیرامون برخی از این نوع ستارگان که فوق‌العاده کوچک و فوق‌العاده سنگین هستند حرکت می‌نمایند. بنابراین ممکن است پدیده‌ای با حجم فوق‌العاده کوچک به دلیل ماهیت متفاوت خود (جرم فوق‌العاده سنگین) روی پدیده‌هایی با حجم میلیاردها برابر خود تأثیر گذاشته، آنها را در مدار جاذبه‌ای خود حفظ نماید. چنین است حفاظت انسان توسط نیروهای (فرشتگان) معینی که خداوند گمارده است. (الله اکبر)

۱. در مورد ستاره‌های حفره سیاه، گرچه خود اشعه‌ای ساطع نمی‌کنند ولی همان‌طور که اشاره شده از طریق قرینه و همنشین خود (ستاره آبی - غول آبی) که نمونه کشف شده آن ۳۰ برابر خورشید ما وزن دارد، به وسیله دیسک مشخصی که از گازهای فشرده تشکیل شده، اشعه ایکس ساطع می‌کند.

مسئله حفاظت انسان که برای اولین بار در این گروه آمده است و با توجه به گمارده شدن حافظه‌هایی بر کلیه افراد انسانی، به نظر می‌آید بیشتر مراقبت و نظارت بر آنها باشد تا حفاظت به معنای جلوگیری از خطرات و آسیب‌ها، که در این صورت با حرف ربط «لَهُمْ» (به جای «عَلَيْهِمْ») می‌آید.<sup>۱</sup> آنچه از آن استفاده می‌شود انذار و اخطار این نکته است که در سیستم آفرینش و گردش آسمان و زمین و انسان‌ها یک مراقبت و کنترل دقیق دائمی روی فرد فرد انسان‌ها صورت می‌گیرد و نباید تصور کنند که آزاد و بی‌حساب و کتاب بوده، هر چه کردند و هرگونه که بودند و شدند فراموش و محو خواهد شد و کسی یا دستگاهی وجود ندارد که آنها را در کلیه احوال و اعمال نبیند. استفاده‌ای که از این تذکر در مسئله قیامت و آخرت به عمل خواهد آمد در گروه‌های آخر این سال و سال دوم خواهیم دید.

اما سوگندهای ردیف دوم مقسوم‌به آنها یکی آسمان یا فلک دوار است که رفت و آمدها، جریان‌ها و پدیده‌های آن حالت بازگشت و تکرار ظهور و مستوری را داشته، نوسانی و موجی می‌باشد و دیگر زمین است که شکاف برمی‌دارد و بارش باران و رویش گیاهان را داشته تأثیرپذیر است و محصول‌آور. نتیجه‌ای که از سوگندها در نظر است و جواب آنها در آیات ۱۳ و ۱۴ می‌آید، القای جدی بودن و جدی گرفتن خبرهای نوظهور و باورنکردنی است که راجع به جهان دیگر و وعده‌های عذاب و ثواب داده خواهد شد و یا آیتی که خوانده می‌شود، قبلاً در قسم‌های گروه ۵ صحبت از «سقف مرفوع» بود که محسوس‌ترین و رساترین صفت قابل ذکر آسمان برای شنوندگان آن محیط و زمان است، بدون آنکه صراحتاً نام آسمان برده شده باشد. رسم قرآن چنین است که با صفات و آثار یا اعمال معرفی را آغاز کند و بعد اسم ببرد. البته اسم با مسمی. سوگند به آسمان و زمینی خورده می‌شود که راکد و هموار نبود حرکت اولی به صورت مدار است و برگشت دارد و دومی شکاف‌ها و پستی بلندی‌ها داشته از آن گیاه و زندگی سردر می‌آورد. مقسوم‌له یا موضوعی که به خاطر آن قسم خورده و اعلام می‌شود، جدی بودن کلام یا آیات و خبرهای مربوط به قیامت و آخرت است، یا باطل و شوخی نبودن آنها. نه تنها باطل نبودن بلکه قاطعیت و جداکننده حق از باطل بودن آن. این مطلب که برای اولین بار

۱. این تعبیر را با وفور خیلی بیشتر در گروه‌های آینده‌ای که به رسول مکرم ما گفته خواهد شد: «جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا»، «كُنْتُ عَلَيْكُمْ بِوَكِيلًا»، خواهیم دید.

اعلام گردیده از نظر انداز و پیشرفت دعوت و جلب ایمان اهمیت اساسی دارد. فعلاً بدون دلیل و قرینه ارائه شده به دو فقره سوگند اکتفا می‌گردد تا جلوی تصورات ذهنی و واکنش انحرافی دعوت‌شدگان گرفته شده، آنان را وادار به تفکر و تأمل نماید. چه بسا که خودشان با توجه بیشتر در نفس اخبار و چگونگی موضوعات تفاوت آشکار و اصولی آنها را با وقایع و گفتارهای متداول درک کرده، انصاف دهند که شباهت و سنخیت با اخبار عادی و پرت و پلاها یا گفتارهای هزل و شوخی نداشته، نمی‌تواند جدی و اندیشمندانه نباشد. کما آنکه در گروه‌های گذشته نیز می‌بینیم هیچ یک از گفتارها و مطالب آنها پرت و پلاگویی و پیش پا افتاده نبود. اما ارتباطی مابین «وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ.» و «وَالْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ.» با «إِنَّهُ لَقَوْلُ فَصْلٍ.» و «وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ.» درک می‌کرده‌اند؟ و چه تأثیری در ذهن و دل آنها داشته است، نکات جالب و مهمی است که در خور بررسی بوده باید از منابع قابل اعتماد و سیره و روایات قدیم استخراج و استنباط شود. البته شناخته بودن واژه‌ها در نزد شنوندگان معاصر و توقع کنکاش در کشف برداشتها و تأثیرهایی که این مضامین و سوگندها در زمان نزول آیات، روی مشرکین و ایمان آوردگان به وجود می‌آورده است مانع از آن نیست که بگوییم توجه فرستنده وحی و مخاطب آیات صرفاً یک مشت عرب‌های قریش و بادیه نبوده‌اند، بلکه عنایت و ادامه به غیر آنها، به نسل‌های آینده، و به آدم‌های با دانش و دید برتر نیز داشته است. اگر این آیات و تعلیمات از ناحیه آفریدگار کل جهان و صاحب عصر و زمان است که برای کل انسان‌ها نازل شده است، طبعاً می‌بایستی برای نسل‌های آینده نیز سهم بهره‌ای در معانی و مقاصد آیات وجود داشته باشد.

برای مردم و معاصرین پیغمبر امر محتمل و شاید مسلم، نوظهوری سوگندها و بدیع بودن ترکیب و تعبیرها و ارتباطات به کاررفته است، و چون نمی‌توانستند نه شخصاً از عهده آوردن مشابه آنها برآیند و نه تحلیل و توجیهی برای انشاء ترکیب آنها پیدا کنند، تعجب و توجهشان را برمی‌انگیخته است. غالباً بنا به خصلت بشری خودخواهی و حسادت، ناراحت و خشمناک می‌شدند و کسانی که مغرور و مرفه نبوده انصاف و احساسات پاک و شعور بیشتری داشتند آماده برای تحسین و تصدیق و تسلیم می‌شدند. گزارش‌ها و روایاتی که در سیره و تاریخ صدر اسلام آمده است بیشتر چنین حالتی را نشان می‌دهد.

دهمین گروه تنزیل، طارق (۸۶) الف / ۱ تا ۴ و ۱۱ تا ۱۷ \_\_\_\_\_ ۱۰۱  
احتمال دارد که در خبر رجعت و برگشت و دوری بودن آسمان (یعنی جهان) و شکفتگی و شکاف برداشتن زمین قصد ارتباط و تناسب با پدیده‌ی قیامت وجود داشته باشد. قیامتی که در گروه‌های آینده گفته خواهد شد یک پدیده‌ی انفجاری غافل‌گیری به دنباله تحولات و جریان‌های همین دنیا است.

\* \* \*

آیات ۱۵ تا ۱۷ در زمینه‌های دیگر بوده، دو آگهی یا اطلاع یک تعلیم یا توصیه تازه به رسول مکرم می‌دهد: اطلاع از اینکه اولاً آنها (یعنی دعوت‌شوندگان و مخاطبین امت، مثلاً مخاطبین «أَلْهَاكُمْ التَّكَاثُرُ» در گروه ۴ یا مخاطبین «إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٌ» در گروه ۶) برای تو نقشه می‌کشند و خواب دیده‌اند. ثانیاً من هم برای آنها نقشه و ترفندها دارم. بنابراین واکنش نشان نداده ناراحت نباشد. مهلتشان دهد تا کار خود را انجام دهند، یا ایمان آورند و منصرف شوند. مهلتی کوتاه.

برای اولین بار با کلمات کفر و کفرین رو به رو می‌شویم، کافران به عنوان نوبیر تلخی که از درخت رسالت به دامن رسول مکرم می‌افتد. خداوند به پیام‌رسان محبوبش خبر می‌دهد که واکنش مردم و ثمره چند ماه دعوت و زحمت، نه تنها کفرورزی است، بلکه برای مزاحمت و مقابله با او توطئه و نقشه یا تجمع دارند.

چنین آگاهی دادن‌ها و تعلیم و دستورها، هم برای اطلاع و آمادگی پیغمبر بزرگوار و به‌منظور پایداری او عمل به‌جا لازم بوده است و هم عین تکلیف و روش دعوت را، بعد از دستور کلی «وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ» که در گروه ۲ آمده بود روشن می‌کند: نه ناراحت و نگران و خشمگین شدن و نه جلوگیری و ستیزه‌گری کردن، بلکه ایستادگی و خونسردی به خرج دادن، همراه با مهلت و آزادی و به بیان دیگر خودداری از اصرار و فشار یا از انتظار اینکه خداوند به محض مشاهده انکار و کفرورزی یا توطئه و کارشکنی از ناحیه دعوت‌شوندگان اقدام به عذاب یا هلاکت آنان بنماید و دستوری در این باره به فرستاده خود بدهد. اگر ترتیب شأن نزول گروه‌ها درست باشد این غیب‌گویی و پیش‌بینی می‌تواند به عنوان نشانه‌ی از خدا بودن قرآن تلقی شود. اگر بنا بود این آیات و الهامات تراوشات ذهنی و القائات نفسانی پیغمبر باشد می‌دانیم که در چنین فاصله‌ی کوتاه نزول چند گروه ابتدایی هیچ عکس‌العملی از ناحیه مشرکین ظاهر نشده بوده است.

۱۰۲ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول) در اینجا ممکن است اقرار «وَأَكِيدُ كَيْدًا» از ناحیه خداوند، ایجاد شکفتی نموده، پرسند فریب کاری و توطئه گری چه سنخیت با کار خدا دارد؟ به همین دلیل بسیاری از مفسرین و مؤمنین در صدد توجیه برآمده سعی نموده‌اند با کندوکاو در ریشه لغات یا انحراف عبارات و کلمات، اقرار و انتساب کید و تزویر را از دامن ربوبیت بزدايند و آن را که در مورد کفار به معنای حيله و تزویر است و مذموم می‌باشد در مورد خدا به معنای تدبیر بگیرند که ممدوح است<sup>۱</sup>. به این ترتیب خوبی و بدی عمل واحدی را تابع شخصیت یا خوبی و بدی فاعل آن دانسته‌اند و بنابراین خوبی و بدی مطلق وجود ندارد. به نظر ما صحیح‌تر آن است که برای کید معنای واحد قائل شده، آن را تدارک دیدن و ترتیب دادن کار از روی نقشه و تدبیر بدانیم. در این صورت خوبی و بدی کید مانند هر عمل یا اقدام مباح تابع هدف و برنامه‌ای می‌شود که فاعل کار در نظر دارد و تعقیب می‌نماید.

تنزیل‌های بعدی چگونگی کید و نقشه خداوند در مورد کفار و قضاوت در باره آن را برایمان روشن خواهد کرد.

مفسرین و مترجمین - تا آنجا که اطلاع داریم - از این بابت اتفاق نظر دارند که دو آیه آخر «وَأَكِيدُ كَيْدًا. فَمَهْلُ الْكَافِرِينَ أَمْهَلُهُمْ رُؤْيَا» ضمن آنکه شامل دستور مدارا و مهلت است خبر از نقشه داشته و تلافی گری خداوند، تا سرحد هلاکت، را می‌دهد ولی نمی‌گویند که این تلافی و هلاکت به دست خدا خواهد بود، به دست پیغمبر و مؤمنین یا به دست و عمل خودشان. این احتمال و تعبیر به هیچ وجه رد نشده است که دستور مهلت و فرصت و کید و نقشه‌ی خداوندی در جهت عکس بوده و به صورت تنبیه و توبه و ایمان آوردن صورت گرفته باشد.

---

۱. قاموس قرآن، جلد ۶، صفحه ۱۷۲، تهران ۱۳۴۵ همین معنی را در مورد یوسف و ابراهیم انتخاب کرده است. طباطبایی چنین توجیه می‌کند:

«کفار با کفرشان و افکار معاندشان همه در این فکرند که با حيله‌هایی نور خدا را خاموش و دعوت تو را باطل سازند و من هم علیه ایشان حيله می‌کنم، و حيله خدای تعالی همین است که ایشان را به دشمنی با سعادت خود وا می‌دارد، استدراج می‌کند، می‌فرماید مال و اولاد بیشتری می‌دهیم، بر دل‌هایشان مهر می‌زنیم، و گمراهشان می‌کنیم، و بر گوش و چشمشان پرده می‌افکنیم، این چنین حيله می‌کنیم، تا در آخر به سوی عذاب روز قیامتش بکشانیم.»

«المیزان فارسی، جلد ۴۰، صفحه ۱۷۶، تهران ۱۳۶۱»

## تدبری در سوگندهای قرآن

اینک که به پنجمین دسته آیات با سوگند قرآن رسیده‌ایم جا دارد از خود پرسیم این قسم‌ها یا سوگندها به چه منظور است. چگونه است و چه فایده‌ای دارد؟ همان طور که می‌دانیم اگر خبرها و تعلیمات قرآن در مورد آخرت و وحی و توصیف خدا برای انسان‌ها بدیهی و سهل‌القبول بود یا با دلیل و آزمایش قابل ارائه و اثبات می‌شد و یا خداوند می‌توانست و مصلحت بود که شخصاً یا فرشتگان او در میان مردم حاضر شوند، توسل جستن به قسم مورد پیدا نمی‌کرد. قوم موسی به طوری که در تورات و قرآن می‌خوانیم با خدا بودن موسی را باور می‌کردند و از موسی می‌خواستند که مطالبی را از خدای خود سؤال کند. معجزاتی چون اژدها شدن عصا و خونین گشتن آب نیل نیز ارائه می‌داد. همین‌طور حضرت عیسی به گفته انجیل و قرآن، آن معجزات عظیم عجیب، مانند معالجه فوری بیماران و زنده کردن مردگان را انجام می‌داد، کسانی که ضیعی در دل نداشتند ایمان می‌آوردند. اما در مورد خاتم‌النبین، به هر دلیل و مصلحتی که فرض کنیم، به طوری که در اولین گروه وحی دیدیم و در تنزیل‌های بعدی باز خواهیم دید خداوند خواسته است مأموریت و دعوت آخرین فرستاده‌اش متکی بر آیات طبیعت و بر منطق و معلومات بوده، استشهاد به خلقت و استمداد از علم و قرائت شود. اعم از آنکه پذیرش انسان‌ها و اثر قسم‌ها در اولین برخورد و تنزیل، از طرف اولین شنوندگان قرآن صورت بگیرد یا به تدریج، با توسعه دیده‌ها و دانش‌ها و با تفقه و تدبر انسان‌ها، امکان‌پذیر گردد<sup>۱</sup>.

---

۱. حتی نخواست است آن‌طور که پیروان تصوف و امثال آنان، در مورد طریقت یا مرشد و مرادهای خود اتکا و ادعا می‌نمایند و در تأیید و تبلیغ مکاتبشان برای جلب و حفظ مریدان و جدال و دفاع حریفان به کار می‌برند، از خرق عادات و از مکاشفات استفاده به عمل آید. خرق عادت و مکاشفه یا خبر از باطن و آینده دادن، به فرض درست بودن و درست درآمدن، می‌تواند حاکی از دانایی و توانایی‌های ذاتی و از استعدادهای اکتسابی یا خدایی اشخاص باشد که در حواس و امکانات و ساختار انسان‌ها به صورت بالقوه وجود دارد و استثناء در بعضی از افراد یا حالات به گونه‌ای بروز و ظهور پیدا می‌کند، ولی هیچ‌گاه نمی‌تواند دلیل بر صحت ادعا یا ارتباط با خدا باشد. چنین شیوه‌ها یا حیل‌ها که خارج از روش قرآن می‌باشد وسایلی هستند برای فرار از تعقل و علم و کورکردن چشمه‌های روشنایی و آزادی.

۱۰۴ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول) به آسمان و زمین و به آثار و پدیده‌های طبیعت قسم خورده می‌شود که مشهود و محسوس انسان‌ها، اعم از بدوی بیابانی و متمدن‌های پیشرفته بوده، وجود و حضور آنها، با پیدایش و تحول و فرجامشان، می‌تواند دلالت بر خالقیت و حاکمیت خداوند هستی آفرین نماید و قرینه و نمونه‌ای برای قانون‌مندی جهان و حرکت به سوی مرگ و رستاخیز باشد. یا اصولاً سنخیت و مشابهت و هماهنگی با اسلام و کلام خدا را برساند. شاید خدا با این نوع سوگندها خواسته است این معنی و اصل را به ما تلقین نماید که تنزیل وحی و طبیعت هر دو مخلوق و منبعث از یک مبدأ هستند و هر دو را کلام خدا باید بدانیم. کما آنکه در نخستین وحی دیدیم که تکیه کلام خدا بر ربّ بود و بر انسان و طبیعت. برای توجیه و تأکید مطالب قرآن در سوره‌های اولیه، برخلاف روش‌های ادبی و فلسفی و کلامی، استمداد و استناد به آثار و پدیده‌های طبیعت به عمل آمده است. گویی قرآن می‌خواهد بگوید همان‌گونه که ابر و باد یا آسمان و زمین واقعیت و حقیقت و حرکت دارند و تبعیت از قانون‌مندی و نظام متقن و از اوامر خدا می‌نمایند، شما انسان‌ها نیز موجودات خودزای رهاشده به حال خویش نیستید که هر چه بخواهید و بکنید همان بشود. بلکه زندگی جدی بوده و حساب و کتاب و تبعاتی در کار است و شما گرفتار عواقب و آثار اعمال یا عقاید و افکارتان خواهید گشت.

در هر حال برای خواننده و شنونده قسم‌های، حصول اعتماد و پذیرش موضوعات قسم خورده منطقاً الزام‌آور نیست و ایجاد یقین علمی یا غریزی فراهم نمی‌شود، بلکه توجه و تمایلی ممکن است پیش آید که لااقل من باب احتیاط و احتمال. جدی بودن و تحقق یافتن آن را بپذیرند. امید است پا به پای وحی که پیش می‌رویم و با تدبر در سوگندهای بعدی قرآن، پاسخ پرسش بالا را بهتر بیابیم.

\* \* \*

امیل درمنگام (Emile Dermengham) نویسنده‌ی محقق و مصنف فرانسوی در کتاب «زندگی محمد» (La vie de Mahomet) تألیف شده در سال ۱۹۲۹ مطالبی بیان می‌نماید که ارتباط با بررسی سوگندهای قرآن و جستجوی منشأ و مبانی آن دارد. مؤلف فرانسوی که ضمناً مدافع رسالت پیامبر گرامی و اصالت وحی است در



فصل سوم کتاب خود با مروری که به وقایع سال‌های قبل از بعثت می‌نماید، به نقل از منابع اسلامی اشاره به دیداری می‌کند که محمد جوان به اتفاق ابوبکر، در بازار عکاظ از اسقف نجران به نام قُس بن ساعده داشته و اشعاری از او شنیده است که بر سبیل موعظه و پند از بالای شتر خرمایی رنگ بدون جهاز خود برای جماعات ازدحام کرده در بازار می‌سروده است. به عقیده درمنگام این اشعار موزون گوشنواز شباهت به آیات و سوگندهای ابتدای وحی دارد و اولین تأثیری به شمار می‌رود که مسیحیت مستقر شده در عربستان (حیره و نجران) روی پیغمبر اسلام گذاشته، احتمالاً الگو برای قسم‌های قرآن و آیات کوتاه و مسجع ابتدای وحی شده است.

نویسنده‌ی فرانسوی که خواسته است با بیان و بررسی خود اختصاصی بودن و امتیاز سوگندهای قرآن را برساند، معذک اشاره به وجود مشابهت و سابقه‌ای در ادبیات مسیحیت می‌نماید. آوردن نمونه نادری که ذیلاً ترجمه فارسی آن را نقل می‌نمایم مفید بوده است ولی به نظر ما مشابهت اشعار قُس بن ساعده با آیات سوگنددار قرآن بسیار ضعیف می‌باشد و چیزی از اصالت و ابتکاری بودن قسم‌های قرآن نمی‌کاهد. ترجمه‌ی اشعار چنین است:

«ای مردم بشنوید و بفهمید.

هر کس زنده است می‌میرد و آن کس که می‌میرد رفته است.

آنچه باید بشود می‌شود.

شب‌های ظلمات، آسمان پر از افلاک،

موج‌های برخاسته، ستاره‌های درخشنده،

شکوه و ظلمات، عدالت و بی‌عدالتی،

خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها، جامه‌ها و چهارپایان،

چه می‌بینم؟ انسان‌ها می‌روند و بر نمی‌گردند.

آیا خفتگی و خوابشان چنان شیرین است که نمی‌خواهند از آن برخیزند؟

یا آنکه رها شده و تنها، هیچ کس را ندارند که بیدارشان کند.»

کلمات و ابیات بالا موزون و زیباست و جمله‌ها مقطع و کوتاه. نام از مردم و از مرگ و حیات برده شده و شب‌های تاریک، آسمان روشن، امواج دریا و ستارگان چشمک‌زن را به عنوان مناظری از طبیعت ردیف کرده به دنبالش به یاد انصاف و بی‌عدالتی‌ها افتاده نیازهای خوراک و پوشاک و مرکب سواری را اشتغال‌های همیشگی

۱۰۶ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول) و همگانی زندگی شمرده است و بالاخره به بی‌وفایی دنیا و خواب ابدی انسان‌ها برگشته، مجموعه زیبایی را رنگ آمیزی کرده و حالت هنری و عرفانی به آن داده است. ولی در آنها کمترین عنایت به رستاخیز بعد از مرگ، به قیامت و آخرت و به عذاب و ثواب آن دیار و دوران، که اساس و هدف اصلی آیات و سوگندهای آغاز وحی است، نمی‌بینیم. بلکه از مرگ و نیستی صحبت کرده عکس قیامت و آخرت در آن دیده نمی‌شود. علاوه بر آن، آثار طبیعت و مناظر حیات و خلقت به صورت ساکن و ثابت رژه داده شده اشاره و استشهادی به تحول آنها و به درس و تعلیمی که از آنها گرفته می‌شود. به عمل نیامده است. تنها وجه اشتراک، در بعضی اسامی و الفاظ به کار برده شده و پهلوی هم قرار دادنشان است که البته جالب بوده در نظر خواننده یا شنونده القای تأثیر و تقلید می‌نماید. در حالی که استفاده‌ها و استعمال‌ها در دو جهت مختلف و مغایر و مستقل از یکدیگر می‌باشند.

در مراجعه‌ای که به کتاب سیره و مآخذ خودمان به عمل آمد وجود همین داستان، با مختصر اختلاف‌هایی محرز گردید. قس بن ساعده اسقف نجران و خطیب سخندانی بوده است که در بلاغت به وی مثل می‌زده‌اند و درباره او از رسول مکرم سؤال نموده‌اند. حضرت فرموده است:

«يُحْشِرُ أُمَّةً وَاحِدَةً»

(نقل از منتهی الارب، اعلام زر کلی، اقرب الموارد).

شرف النبی ابوسعید خرگوشی هم در صفحه ۲۶۳ می‌نویسد:

إِنَّ وَقَدَ بَكْرِينَ وَائِلَ قَدُمُوا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ فَلَمَّا فَرَغَ  
مَنْ حَوَائِجِهِمْ قَالَ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ يَعْرِفُ قُسَّ بْنَ سَاعِدَةَ الْإِيَادِي؟  
قَالُوا كُلُّنَا نَعْرِفُهُ. قَالَ فَمَا فَعَلَ قَالُوا مَلِكًا. قَالَ كَأَنِّي أَرَاهُ عَلَى جَمَلٍ  
أَحْمَرَ بَعَكَاظٍ قَائِمٍ يَقُولُ أَيُّهَا النَّاسُ اجْتَمِعُوا وَاسْتَمِعُوا ...

مسعودی سخن قس در بازار عکاظ را به نقل از رسول مکرم چنین نقل می‌کند:  
«ای مردم فراهم شوید و بشنوید و به خاطر بسپارید. هر که زنده است  
خواهد مرد و هر که بمیرد از دست می‌رود و هر چه آمدنی است زود  
بیاید. اما بعد در آسمان خبرهاست و در زمین عبرت‌هاست. دریاها که  
موج می‌زند و ستارگان که نهان می‌شود. آسمانی بلند و زمینی پست. به

خدا قسم می خورم، قسمی که در آن نه شکست است و نه گناه که خدا را به جز دین شما دینی است که آن را می پسندد. چرا چنین است که کسانی می روند و باز نمی گردند. آیا از جای خود خشنودند و مانده اند یا آسوده شده و خفته اند؟ راه یکی است و عمل ها پراکنده ...»

ابن اثیر در جلد ۱ کامل زیر نام و نسب پیغمبر اکرم از کاهنی چنین نقل می نماید:  
«سوگند به ماه تابنده و ستاره رخشنده و ابر بارنده و به هر پرنده رهنمای هر نماینده و از هر اثری برجسته یا فرومانده که هاشم بر امیه پیروز خواهد شد.»

اگر روایات فوق به طور کلی صحیح و قابل اعتماد باشد، آنچه می توان استنباط کرد این است که در میان اعراب جاهلیت سوگند خوردن به آثار و مظاهر طبیعت بی سابقه نبوده است ولی قرآن، خصوصاً در سال های اول رسالت آن را به وفور مورد استفاده قرار داده است. سوگندهای قرآن برای منظوره های مشکل و معینی بوده است. مانند قیامت و همچنین صداقت وحی و نبوت رسول مکرم. ضمناً ما بین موضوع سوگند و محصول و منظور از سوگند تناسب و تشابه دیده می شود و یک نوع دلالت و راهنمایی برای فهم و قبول مطلب.

قرآن می خواهد انسان ها با مشاده و تجربه و تفکر در آثار مشهود و مسلم و در جریان های محسوس طبیعت راه به رویداد رستاخیز و زندگی آخرت ببرند. و همچنین آیات قرآن را از نوع آیات و آثار طبیعت و خلقت، مخلوق خداوند و از ناحیه خدا بدانند. بدون آنکه الزام و اجبار یا تهدید و تطمیع در کار باشد یا با ارائه معجزه و ادعای شهود و شعبده تن به پذیرش عاجزانه این اخبار و ادعاها بدهند.

**پایان گروه دهم**



## یازدهمین گروه تنزیل

### آیات ۱ تا ۵ سوره‌ی انفطار (۸۲) (الف)

بسم الله الرحمن الرحيم

شماره	آیات	ترجمه (با مختصر توضیح)
۱	إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ.	زمانی که آسمان شکافته و پاره پاره شد (یا بشود).
۲	وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انشَرتْ.	و زمانی که ستارگان پراکنده گردند (یا شدند).
۳	وَإِذَا الْبِحَارُ فُجرتْ.	و زمانی که دریاها به هم بیوندند (دراثر لبریز شدن و سیل یا هموار شدن زمین).
۴	وَإِذَا الْقُبُورُ بُعِثرتْ.	و زمانی که قبرها (یا خفتگان در قبرها) زیر و رو و برانگیخته شوند (یا شدند).
۵	عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ.	(در آن وقت و در چنان رویداد عظیم) هر کس خواهد دانست که چه پیش فرستاده و چه کارهایی بعداً انجام داده است (یا چه کارهایی قبلاً انجام داده و چه نفرستاده و واپس گذارده است (یا انجام نداده است).

### تدبر در آیات گروه

در این پنج آیه کوتاه و کوبنده، نه قَسَم وجود دارد و نه مخاطب مخصوص. گروه از نوع دوم است که در خطاب به عموم و به صورت کلی اعلام آگاهی و اصل یا واقعیت و آینده را می‌نماید و دومین گروه از این نوع محسوب می‌شود. واقعیت و آینده‌ای که به احتمال قریب به یقین همان رستاخیز و قیامت است که هنوز نامش برده نمی‌شود. آنچه اعلام گردیده است اولاً زمان و مکان حدوث واقعه است، و ثانیاً نخستین واکنش آدم‌ها. آنچه اعلام می‌شود همین آگاهی و اشعار یا حتی نفوس

۱۱۰ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول) نسبت به تدارکات و واگذاشته‌های خودشان است. بدون اینکه هنوز اسمی از قیامت و وقوع حادثه‌ای برده شود. در هر حال برانگیخته شدن قبور و محتویات آنها را مقارن پاره پاره شدن آسمان و پراکنده گشتن ستارگان و به هم پیوستن دریاها اعلام می‌دارد. اعلام یا پیش‌گویی پیش‌آمدهایی که کمترین سابقه در تصورات و در اطلاعات و اذهان شنوندگان و حتی مردم آن زمان نداشته، شبیه به اوهام و تخیلات انسان‌ها نبوده است. اوهام و تخیلاتی که معمولاً مأخوذ و مشابه مشهودات و تجربیات است. قرآن، اگر کارش فقط اخطار و انذار یا اجبار بود، و انتظار پذیرش بی‌چون و چرا و کورکورانه را می‌داشت، اکتفا به سوره غاشیه (۸۸) (گروه ۸) می‌کرد که جهنم و بهشت را معرفی نموده بود. ولی از این حد جلوتر رفته می‌خواهد انسان‌ها را نسبت به قیامت و آخرت تا آنجا که ممکن است از جهات لازم آگاه و آشنا بسازد. نشانی زمانی دادن از قیامت، شناختی است که آغاز آن را در این گروه می‌بینیم. ضمن آنکه زمان‌شناسی رستاخیز نه با تعیین سن و سال برای مدت مشخصی می‌باشد که معمولاً پیش‌گویان و پرسش‌کنندگان توضیح داده، فاصله‌اش را آن قدر دور می‌گیرند که تصدیق یا تکذیب آن خارج از دسترس معاصرین و نسل‌های نزدیک باشد، و نه در ارتباط با مسائل و موضوعات شخصی و قومی است، نه به صورت مبهم و کشدار پیش‌بینی نموده. در اینجا وقوع حادثه یا جریان مورد اعلام اختصاص به زمین مسکونی خودمان و به ساکنین انسانی آن نداشته صحبت از یک دگرگونی فراگیر است که فعلاً از اعضاء برجسته و چشم‌گیر آن مانند آسمان، ستارگان و دریاها، اسم برده می‌شود و همراه با آنها اشاره به برانگیخته شدن قبرها و آگاهی یافتن افراد از گذشته‌های خود می‌نماید.

اصلاً خودداری قرآن از نام گذاردن و نام بردن قیامت در گروه‌های گذشته و گروه‌های دیگری که تا پایان سال اول بعثت و پس از آن خواهد آمد نکته قابل تدبر و توجهی بوده، چنین می‌نماید که قرآن خواسته است نه به صورت مبلّغ و معلّم دین بلکه به صورت منذر و معلم تاریخ طبیعی یا جهان و زمان‌بینی، درس طبیعیات بدهد و واقعیاتی را اعلام و اظهار نماید که عقل و علم بشر و انفعالات و انتظاراتش ارتباطی با آن نداشته و کمترین احتیاج را احساس نمی‌کرده است.

اعلام ناگهانی این مطلب که برای ما در حال حاضر در اثر شنیدن مکرر و عادی گرفتن آن، به صورت امر ساده و بدیهی درآمده است، مسلماً در آن زمان غیرعادی

و منظره‌ی عظیم و عجیب به نظر می‌آمده و نمی‌توانسته است قابل درک و باور کردنی باشد. همان‌طور که اشاره شده بود سنخیت و مشابهت با افکار و اشتغالات و اطلاعات محیط و مردم و خود پیغمبر نیز نداشته مأخوذ از کسی و از جایی هم نبوده است. نه مردم معمولی و نه دانشمندان دنیا تصور این را نمی‌کرده‌اند که آسمان ترک بخورد و شکافته شود، ستاره‌ها بریزند و دریاها به هم برسند. خیلی آسان‌تر و بشر فهم‌تر بود که بگویند خداوند به ناگاه فرمان احضار نفوس و برپایی قیامت را برای حسابرسی خواهد داد. ولی چنین نکرده و قیامت را مخصوص انسان‌ها ندانسته، نشانه‌های آن را در آسمان و دریاها جستجو کرده است.

اولین برخورد و رویداد برای نفوس آدمی در رستاخیز آخرت آگاهی یافتن و زنده شدن حافظه و شعورهای خفته است. یعنی یک مسئله اطلاعاتی یا انفورماتیک، بدون کمترین عنایت و اشاره به جهات غیرمادی و روحی و به عوالم خارج از موجودات و مشهودات فعلی. ضمناً گفته نشده است که آسمان و زمین از بین می‌روند، بلکه صحبت از هم پاشیدگی و به هم خوردن نظام قبلی است.

تعبیر و توصیف قیامت به واقع‌ای به ابعاد آسمان و زمین و پیش‌گویی دگرگونی و فروپاشی کلی آنها مطلبی است که از نظر جهان‌بینی فیزیکی و علوم کیهانی در زمان نزول قرآن تازگی داشته و نمی‌توانسته است قابل قبول مردم و حتی دانشمندان باشد. بلکه از دنبال هم قرار گرفتن بلاواسطه چهار واقعه‌ی خبردهنده از زمان و مکان قیامت، چنین استنباط می‌شود، یا قابل حدس زدن است که آن رویدادها مقارن و مرتبط با یکدیگر بوده و معلول علت یا عامل مشترکی هستند، همان‌طور که متلاشی شدن تمام یا قسمتی از آسمان، پراکندگی ستارگان و پیوستن یا لبریز شدن اقیانوس‌ها، حوادث ناشی از تحولات یا تأثیرات درونی خود آنها یا اثر انفجارها و تحریکات پدیده‌های عوالم کیهانی می‌تواند باشد. اینها یک سلسله پرسش‌ها و بررسی‌هایی است که به ذهن مردم خطور نمی‌کرده، شاید علاقه‌ای هم به دانستن و بحث روی آن نداشته‌اند. مسلماً برای پیغمبر هم نه جزء اشتغالات زندگی او بوده، سود و زیانی برایش داشته است و نه با توجه و تفکر به کشف یا به حدس آنها رسیده است. بلکه کاملاً حالت اعلام و القاء از خارج ذهن و حواس و از بالا سر او بوده است.

موضوع دیگری که در تدبیر این گروه و پنج گروه از نه گروه گذشته در ذهن خواننده خطور کرده باشد یا در گروه‌های آینده بیاید و از هم اکنون قابل طرح باشد

۱۱۲ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول) این است که چرا قرآن و رسالت پیغمبر، که اساس آن بر خداپرستی و توحید است، با آخرت و قیامت آغاز گردیده است؟ و چرا به طوری که در تنزیل‌های بعدی خواهیم دید چنین تأکید و تفصیل به آن داده می‌شود، در حالی که پذیرش یا قبول زنده‌شدن مردگان و خبرهای دیگر قیامت یا بهشت و جهنم برای اذهان بشری، مخصوصاً معاصرین رسول اکرم و دعوت‌شوندگان و مؤمنین، خیلی مشکل‌تر از وجود و وحدانیت خدا یا اخلاقیات و احکام بوده است. تورات و انجیل نیز که در دسترس می‌باشد با انداز قیامت و آخرت آغاز نشده است، حتی در نزد مسلمانان و اهل کلام و در تعلیم اصول دین و شرعیات مسئله قیامت و آخرت که به «معاد» تغییر نام پیدا کرده است در مرحله آخر بعد از توحید و نبوت، عدل و امامت برای شیعیان مطرح می‌شود. به نظر متکلمین و فلاسفه و فقهای اسلامی منطقی‌تر آمده است که نبوت و ارسال رسل را به‌عنوان وظیفه خدا ثابت نمایند و پس از آن به سراغ معاد روز قیامت و مسئله پاداش نیکوکاران و عذاب بدکاران بروند که ملازمه با عدل و حکمت دارد.

ما این مطلب را قبلاً در اینجا عنوان کردیم تا در گروه‌های آینده با مفروضات و دریافت‌های بیشتری به سراغ آن برویم و چه بهتر که خوانندگان قبلاً روی آن فکر کرده جوابش را بیابند.

## واژه‌شناسی

### انْفِطَار

«انْفِطَار»، از باب انفعال است و شکافتن و گسیختن و باز شدن به صورت انفعالی رویدادی را بیان می‌نماید. ثلاثی مجرد آن فَطَرَ است که آغاز کردن، پدید آوردن و اختراع را می‌سازند. بنابراین، معنای «إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ»، شکاف خوردن و گشوده‌شدن انفعالی آسمان یا منظومه شمسی بوده آغاز و افتتاح دوران جدیدی را نشان می‌دهد.

### کَوَاكِبُ

«کواکب»، جمع کوکب به معنای ستاره است که برافروختگی و داغی و درخشندگی دارد، و می‌تواند به ستارگان ثابت اطلاق داشته باشد که در حال فروزندگی و اشتعال



یازدهمین گروه تنزیل، انفطار (۸۲) الف ۱ تا ۵ \_\_\_\_\_ ۱۱۳  
و پرتوافکنی هستند.

### اِنْتِثَارٌ

«اِنْتِثَارٌ»، از باب افتعال است و پراکنده شدن و از هم گسیختن و فرو ریختن، یا درهم برهمی و از مدار خارج شدن اجرام سماوی را می‌رساند.

### فَجْرٌ وَ تَفْجِيرٌ

«فُجِّرَتْ»، از باب تفعیل و صیغه‌ی مجهول است. راه باز کردن و از میان رفتن بندهای نگاه دارنده و موانع را می‌رساند. «مجمع‌البیان» می‌گوید شکسته شدن نهر آب و آب بردن بند را معنی می‌دهد. یعنی دریاها از سواحل خود بیرون رفته و به یکدیگر متصل می‌شوند.

### بُعْثِرَتْ

«بُعْثِرَتْ»، صیغه مجهول است. زیر و زبر شدن قبور یا آشکار شدن باطن‌ها و پنهانی‌ها و برانگیخته گردیدن مردگان را می‌تواند معنی دهد.

### عَلِمَ

«عَلِمَ»، یعنی دانست و آگاه شد. علم در اینجا به معنای ریشه‌ای و عام و اصلی آن است که آگاهی و داناشدن شخص را می‌رساند و مقابل جهل و بی‌خبری و نادانی است.

«عَلِمَتْ نَفْسٌ» یعنی علم و اطلاعی که از نفوس و ذات اشخاص بجوشد و یک نوع آگاهی درونی و شخصی را می‌رساند.

به صیغه مجهول آمدن رویدادها و نشانه‌ها در این گروه نکته قابل تدبر دیگری است که اگر در گروه‌های آینده تکرار شد باید روی آن بحث کنیم.

در پایان سخن این پرسش برای خواننده گرامی قابل طرح است که آیا از نظم و محتوای آیات و از انشاء عنوان شدن مطالب، هیچ استشمام و احتمال داده می‌شود که این آیات و اعلام‌ها از تراوشات ذهن و فکر پیغمبر و از خود او به خود اوست و آگاهی‌ها و جستجوها و ابتکار شخصی او می‌باشد یا القانات محیط و معلمین است؟

...

پایان گروه یازدهم



## دوازدهمین گروه تنزیل

### آیات ۱ تا ۱۰ سوره‌ی شمس (۹۱) (الف)

بسم الله الرحمن الرحيم

شماره	آیات	ترجمه (با مختصر توضیح)
۱	وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا.	قسم به خورشید و نورافشانی آن (یا پرتوافکنی و درخشش گسترده و تابندگی آن).
۲	وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَّهَا.	و قسم به ماه، آن گاه که از واپس آفتاب درآید (و جهت کسب نور، به دنباله‌روی مداومش ادامه دهد).
۳	وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّهَا.	و قسم به (هنگام) روز، آنگاه که آن را (خورشید) متجلی (درخشان و نمایان) سازد.
۴	وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا.	و قسم به شبانگاه، آنگاه که آن را می‌پوشاند.
۵	وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَاهَا.	و قسم به آسمان (که چرخشگاه مهر و ماه است)، و به آنچه یا آن کس (و یا آن گونه) که آن را بنا نهاد (برپایش ساخت).
۶	وَالْأَرْضِ وَمَا طَبَّاهَا.	و قسم به زمین، و به آن کس (و یا آن گونه) که آن را بگسترانید.
۷	وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا.	و قسم به نفس (آدمی یا خود انسان) و به آنچه یا آن کس (و یا آن گونه) که او را منظم و کامل نمود (هماهنگ و ساخته و پرداخته‌اش کرد).
۸	فَالهَمَّهَا فَجُورَهَا وَتَقْوَاهَا.	و سپس فجور (ناروایی‌ها)، و تقوی (پرهیزکاری و پرواداری) او را به او الهام و القا نمود.
۹	فَدَأْفَلَحَ مَن زَكَّاهَا.	یقیناً هر کس (یا کسانی که) نفس (یا خود) را تزکیه و پاکیزه گردانید (یا پاک کردند) رستگار شد (یا رستگار شدند).
۱۰	وَقَدْ خَابَ مَن دَسَّاهَا.	و محققاً هر کس (یا کسانی که) خود را آلوده و ضایع کرد (یا تباه کردند) زیانکار و محروم گردید (یا زیان دیدند).

## کلیات و تدبیر در آیات

گروه ۱۲، مانند گروه ۳ والعصر (۱۰۳) مخاطب مشخصی ندارد، و به ترتیب ویژه‌ای پس از استشهاد یا استناد به هفت فقره سوگندهای مأخوذ از آثار و پدیده‌های طبیعی و انسانی، اصولی را که ارتباط محتوایی با انذار و سرنوشت انسان‌ها دارد اعلام می‌نماید یا مطرح می‌سازد.

همچنان که ملاحظه می‌شود به لحاظ «سوگند»ها در مقایسه با گروه‌های گذشته پیشروی و برجستگی خاصی مشاهده می‌شود. پس از پنج بار قسم خوردن به سقف مرفوع و آسمان و طارق در گروه‌های ۵ و ۱۰ و ۱۱ اینک پای خورشید در میان می‌آید که برای ساکنین زمین درخشنده‌ترین و حیات‌بخش‌ترین ستاره می‌باشد و پس از آن برای آخرین بار آسمان مرجع سوگند می‌گردد، تا نوبت به پایه‌های دیگر سوگند که در آسمان و زمین فعالیت دارند برسد.

در این گروه پس از هفت فقره سوگند و یک آگاهی مربوط به نفس آدمی، برای اولین بار هشدار یا انذار از رستگاری و تباهی انسان می‌دهد، که در تأیید و تفصیل سومین گروه (إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ)<sup>۱</sup> می‌باشد و هنوز صحبت از زمان و مکان وقوع آن نیست. در ترتیب و ترادف مضامین سوگندها (یا مقسوم‌به‌ها) نیز، انتظام و انسجام خاصی به کار رفته است. از خورشید و پرتوافکنی آن شروع می‌شود که برای ما از میان همه‌ی پدیده‌های طبیعی محسوس‌تر، نمایان‌تر، و درخشنده‌تر است. بعد از آن به سراغ ماه می‌رود که ضمن وارستگی و تبعیت و تغذی از آفتاب جهانتاب، همه‌ی ستارگان دیگر را در جلا و جلوه‌گری تحت الشعاع خود دارد. از دو منبع گرمی و روشنی که می‌گذریم توجه ما را به زمان طلوع و غروب آنها، یعنی بر روز و شب، معطوف می‌دارد. مخصوصاً به آفتاب، که فی الواقع تکیه‌گاه «قسم»های این سوره بوده، و نام آن برای اولین بار در این ردیف به میان آمده است. از آن پس نوبت به آسمان می‌رسد، که در حقیقت برمدار و مسیر آن دو کوکب منیر و مستنیر اشارت می‌رود. آنگاه به زمین عنایت می‌شود، زمینی که دریافت‌کننده پرتوهای زندگی‌ساز و برکات حیات‌بخش آنهاست و منزلگاه ساکنان این خاکدان. مرجع و

موضوع سوگندها علاوه بر خود خورشید و ماه و سایر آثار و پدیده‌های طبیعی محسوس مادی، در چهارتای اول، به عملی یا اعمالی که انجام می‌دهند اشاره شده است و در سه سوگند بعدی به عملی که روی آنها صورت گرفته است یا عاملی که روی آنها عمل کرده است نیز قسم خورده می‌شود، بدون آنکه از عامل یا از شخصی که باعث و فاعل بوده است نام برده شود.

با چنین مقدمات و اشارات منظم فهرست‌وار، زمینه‌ی مساعدی برای سخن گفتن از انسان فراهم می‌شود، که اساسی‌ترین مشخصه‌ی او، اختیار و دو جهتی بودن او در زندگی است. و بالاخره در پایان، جواب قسم‌ها یا نتیجه‌گیری از آنها اعلام می‌گردد که هدف غایی آیات مؤکد به سوگندهاست:

«قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا.

وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا.»

بی‌آنکه نامی از خدا و دین برده شود، اظهارنظر و اعلام مطلب از دریچه‌ی انسان‌شناسی، و جهان‌بینی، به صورت پیش‌گویی سرنوشت آدمی، بیان شده است. آیات هموزن و همطول آن همچون یک صف منظم، با نظام واحدی دو به دو پیش رفته حلقه‌وار به همدیگر اتصال یافته‌اند. رستگاری یا هلاکت آدمی به دنبال «فَاللَّهُمَّهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا»، در ارتباط با نظام و ساختار «نَفْسٍ أَمَّارَةٌ» پیش آمده است. این نفس و نظام شگفت‌انگیزش به نوبه‌ی خود در ظرف فراگیر آسمان و زمین و تابش اشعه‌ی و انرژی‌های صادره از خورشید جهان‌افروز، با گردش تکراری شب و روز، ساخته و پرداخته شده است.

در نتیجه‌گیری نهایی، فکری که به‌طور محسوس و منطقی بر خاطر انسان خطوط می‌کند این است که: آدمی با بهره‌گیری از سرمایه‌ها و سازمان‌های جسمی و روانی و عقلی که در اختیارش گذارده شده است، دو راه یا دو سرنوشت در پیش دارد: رستگاری و نیک‌بختی یا تباهی و از دست دادن سرمایه‌ها و زیان‌کاری.

شاهد گرفتن‌ها و قسم خوردن‌های این گروه به‌مظاهر بزرگ طبیعت و موجودات مشهود و مؤثر خلقت، از یک طرف، و نام نبردن از خدای خالق و گرداننده آنها از طرف دیگر، می‌تواند حکایت از آن بنماید که قرآن عنایت داشته است در آغاز دعوت، انداز آخرت و اعلام قیامت را مستقل از ایمان به خدا و دستور او، به عنوان یک حادثه یا رویداد طبیعی حتمی خود انسان معرفی و مربوط نماید و رستگاری

۱۱۸ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول) پاکان و تباهی آلودگان را سرنوشت‌های قهری مربوط به انتخاب و عمل خودمان بدانند، همان‌گونه که تابش آفتاب در روز و پوشیدگی آن در شب، با دنباله‌روی ماه یا برپا شدن آسمان و گسترش زمین، حرکات و حالات محسوس و مسلمی است که ظاهراً خود به خود صورت می‌گیرد. در گروه‌های گذشته ۳، ۴، ۶ و ۱۱ نیز بدون اشاره به خدا و مشیت او اشارات و اندازهایی به عمل آمده، و به‌طور مطلق خبر از راست بودن وعده یا واقعیت داشتن دین داده شده بود. ولی در گروه‌های ۵، ۸، ۹ و ۱۰ که مخاطب آنها پیامبر بود صریحاً ذکر و ربّ و وحدت الله به میان می‌آمد:

«إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ»<sup>۱</sup>

«قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ»<sup>۲</sup>

«الَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ»<sup>۳</sup>

«هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْعَاشِيَةِ»<sup>۴</sup>

تا آخر

«إِنَّهُ هُوَ يُبَدِّئُ وَيُعِيدُ»

«وَهُوَ الْعَفُورُ الْوَدُودُ»<sup>۵</sup>

«إِنَّهُ لَقَوْلُ فَصْلٍ»

«وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ»<sup>۶</sup>

در این مرحله، مسئله اساسی، تشخیص ارتباطی است که فیما بین «قسم» ها و نتیجه‌گیری نهایی وجود دارد، و نیز تأیید و تأکیدی که در جهت بیداری دعوت شدگان به کاررفته است. البته موزون و مرتبط بودن آهنگ و مضمون آیات، و بدیع و نوظهور بودن تعبیرات و همچنین ترکیبی که اجزاء آن محسوس و مفهوم عوام و خواص بوده اما با سخنان معمولی و متداول بشری تفاوت‌های بسیار آشکاری داشته باشد، یقیناً در جلب توجه و برانگیختن تعجب و تحسین‌های آنان تأثیر به‌سزایی داشته است.

۱. طور (۵۲) / ۷. ۲. اخلاص (۱۱۲) / ۱. ۳. تین (۹۵) / ۸. ۴. غاشیه (۸۸) / ۱. ۵. بروج (۸۵) / ۱۳ و ۱۴. ۶. طارق (۸۶) / ۱۳ و ۱۴.

مفسرین و مترجمینی که به زمان و ترتیب نزول آیات توجه کمتری داشته، بر چگونگی و چرای انتخاب سوگندها و بررسی ارتباطشان با مقسوم‌له وارد نمی‌شوند، فحوص و بحث‌های خود را بیشتر روی معانی کلمات و تشخیص فعل‌ها و فاعل‌ها و ضمیرهای آیات برده، تبیین قضایا را تا حدودی دشوار ساخته‌اند. ولی در مجموع، اشاره و استشهاد به آثار طبیعت، همچون مهر و ماه و روز و شب یا زمین و آسمان، و همین‌طور صفات خلقی و خلقی انسان را انکار نکرده‌اند. اما وقتی به اعلام «فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» می‌رسند بعضی از آنان جرأت نکرده‌اند فاعل الهام را خدا بدانند و کلاً آیه را نشانه‌ای از اختیار و آزادی آدمیزاد بگیرند.

از نظر تدبری و تفحصی که باید لابه‌لای آیات و بین سطرهای سوره بنماییم (به جای توجه و تعمق که مفسرین و مترجمین در خود آیات و کلمات و سطرهای سوره می‌کنند به این مطلب اساسی نیز برمی‌خوریم که در بشارت و انذار مقدماتی اعلام شده در آیات ۹ و ۱۰ عنایتی بوده است که حالت انشاء و اخطار از جانب خدا را نداشته، مسئله از دید خود انسان نگریسته شود. بدون آنکه نام از ربّ و خالق و خدا آورده شود، به آدمیان گفته می‌شود هر کدامتان که خود را از عیب و خطا یا آلودگی‌ها پاک کردید، رستگار خواهید بود و به آرزویان می‌رسید و آنها که وجود خود را ضایع و تباه نمایند، ضرر می‌بینند. فرض کلام بر این است که خواسته و هدف انسان‌ها در دنیا رستگاری و رسیدن به آرزوهایی می‌باشد و نفس او فراری از زیان و تباهی است. در واقع این گروه به استقبال و به دنبال گروه ۳ رفته و زیان‌کاری عمومی انسان را که در آنجا خبر داده شده و در گروه ۴ عامل و علت این زیان‌کاری را در آزمندی انسان‌ها و فزون‌طلبی مال و مقام نشان داده بود اینک توضیح می‌دهد که منشأ آن عامل در ذات آدمی بوده، می‌تواند با تزکیه و تصفیه خود در جهت فطرت و خلقتش، نیک‌بخت و نیک‌فرجام گردد و اگر چنین نکرده به خویشتن خود اجازه دهد که هوای نفس او را آلوده و ضایع سازد، زیان‌کار خواهد گشت. و چون اکثریت با دسته دوم است و میل باطنی مردم چنین است خبر «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ»<sup>۱</sup> درست است.

این گروه نیز مانند گروه ۳ از نوع ۲ بوده به اتکاء سوگندهایی اعلام اصل یا اصول می‌نماید. در آنجا به عصر و زمان قسم خورده شد که توسعه عام دارد و

۱۲۰ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول) گذرش، وقتی توأم با بی حاصلی و پوچی و بیکارگی باشد، زیان بردن و از دست دادن سرمایه است. ولی در اینجا سوگندهای ۱، ۲، ۵، ۶ و ۷ مادی و محسوس آدمی بوده و هفتمی خود آدمی است که با نظر کردن در خود می تواند شاهد دو عامل یا دو سائق درونی تسلیم و تقوا در برابر کنش های ویرانگر نفس باشد. در نفس خود و از نفس خود عوامل سود و زیانش را احساس نماید.

منطق از این عینی تر، مثبت تر (positif - objectif) و آزادمنشانه تر نمی شود. نه زوری پشت سر آن آمده است و نه حتی نام و نشان از خدا و دین آورده می شود که حالت تحمیل و تهدید را داشته باشد.

## واژه شناسی و دلالت کلمات

### ضُحی

«ضُحی»، پرتو آفتاب یا اشعه آن است، و تابندگی و درخشندگی گسترده ی خورشید را می رساند. «مفردات راغب» کلمه ی «ضُحی» را گستردگی نور آفتاب دانسته، که معنی و مورد استعمال زمانی هم پیدا کرده است. او صبحگاه را که خورشید به قدر کافی بالا آمده، گرمی و روشنی را به همه جا می گستراند، «ضُحی» می نامد. ضمیر مؤنث «ها» نیز بدون تردید به کلمه ی شمس برمی گردد<sup>۱</sup>.

### قَمَر

«قمر» همان ماه است و چون به صورت معرفه آمده باید مراد از آن قرص کامل ماه شب بدر باشد که بیشترین روشنایی و تمامیت رؤیت را دارد و طلوع آن به دنبال غروب خورشید صورت می گیرد. ضمیر «ها» در «تَلِيهَا» را عموماً به شمس برمی گردانند.

### تَلِي

«تَلِي»، دنباله روی است، و راندن ماه بعد از غروب خورشید را می رساند. بعضی از مفسرین، کسب روشنایی ماه از خورشید را دنباله روی آن دانسته اند که در این صورت سوگند یاد شده حالت مستمر پیدا می کند و به نظر مفسرین دیگر، ظهور اول ماه - هلال - که مقارن با مغرب آفتاب می باشد، می تواند دنباله روی ماه از خورشید را

۱. نقل از صفحه ی ۲۴۹، جلد چهارم تفسیر المیزان، با اندک تغییر در جمله ها.



### جلی

«جلی» به مفهوم تجلی و جلوه‌گری است، که روشن ساختن و تابان و نمایان‌بودن را می‌رساند. فاعل «جلی»، «نهار» یا روز است که در اثر حرکت وضعی زمین به وجود آمده و در مواجهه با ساکنین قسمتی از کره‌ی زمین، به نور آفتاب اجازه تابش و تجلی می‌دهد. پس نباید گفت که روز خورشید را روشن و پرتوافکن می‌سازد، چرا که خورشید خود یک کره‌ی نورانی و نورافشان است، لیکن تجلی و پرتورسانی آن به ما ساکنان زمین می‌رسد. بنابراین ضمیر مؤنث «ها» در جمله‌ی «وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا.» به «شمس» برمی‌گردد.

### یغشی

«یغشی»، که به صیغه‌ی مضارع آمده و هم‌ریشه با «غاشیه» گروه ۹ می‌باشد، پوشاندن خورشید است که شبانگاهان در اثر گردش زمین روی می‌دهد و به این ترتیب ضمیر «ها» باز هم به «شمس» برمی‌گردد. مع‌ذلک بعضی از مفسرین که طباطبایی نیز نظرشان را پسندیده است، ضمائر «ها» در آیه‌ی ۳ و ۴ را به جای خورشید به زمین برگردانده‌اند که می‌بینیم اسم آن تازه در آیه‌ی بعدی آمده است، حال آنکه از نظر نحو یون عود «ضمیر» بر «متأخر» جایز نیست. مفسرین دیگری که نظرشان مورد تأیید طباطبایی قرار نگرفته است، فاعل آیات ۳ و ۴ را خدا دانسته و ضمائر را به خورشید نسبت داده‌اند. در این باره نظر طباطبایی صحیح است.

### طحی

«طحی»، از مصدر «طَحُوْ» به معنای «دَهْو» و گستردن و در زمین به راه افتادن است. «قاموس قرآن» «طَحُوْ» و «دَهْو» را بنا به نظر طبرسی، بسط و گستردن معنی کرده است، که گستردن و غلطاندن هم نوشته‌اند. «قاموس» و «اقراب‌الموارد» نیز، غلطاندن، گستردن، و بزرگ شدن شکم، و آویختگی آن به پایین را نیز آورده‌اند، درحالی که راغب معنای آن را «از جا کندن» دانسته است. اگر در معانی اخیر دقت کنیم، بی‌گمان نظر طباطبایی و استادش به کتاب «آغاز و انجام جهان» به شرح زیر قابل توجه خواهد بود:

«و زمین از پهلوی خورشید مانند شکمی که بزرگ شود و به پایین آویزان گردد، بیرون آمد و اندک اندک بزرگ شد و از خورشید آویخته گردید و بالاخره از آن جدا و پرتاب شد و مانند سنگریزه‌ای که از بالای کوه بغلطد، با حرکت وضعی و انتقالی به چرخش درآمد.»

ولی به نظر می‌آید که این توجیه و تعبیرها بیشتر تکلف باشد تا بیان ساده و سراسر مطالب در سطح دانش و درک مردم زمان.

«طحی»، تسطیح را هم می‌رساند که با این فرض به مرحله نهایی زمین‌شناسی و هموار شدن پستی و بلندی‌ها و گستردگی زمین اشاراتی دارد و بدین گونه ضمیر «ها» در جمله‌ی «وَمَا طَحَّاهَا.» به زمین راجع می‌شود.

## ما

«ما»، حرف موصول، که در آیات ۵ و ۶ و ۷ تکرار شده است و معنای سراسر است و بدیهی آن «آنچه» و «آن چیز» یا «آن چیزها» می‌باشد، می‌تواند کنایه از علل و عوامل خواسته‌ها یا قوانین و کیفیت‌هایی باشد که آسمان را برپا داشته، زمین را گسترانده و فراخ نموده، و نفس یا وجود آدمی را به صورت مستوی و منظم یا کامل شده رسانده و هموار و موزون ساخته است. و اینکه نفس به صورت نکره آمده، عمومیت و نامشخص بودنش را می‌رساند. بدین ترتیب ممکن است در عمومیت و نامشخص بودنش شامل افراد محترم نیز بشود، ولی همان‌طور که در بالا گفتیم ترجیح داده شده است که تنها پای آثار و مظاهر طبیعی از قبیل خورشید و ماه و آسمان و زمین یا شب و روز که مشهود و غیر قابل انکار هستند به میان آید.

## نفس

مترجمین و مفسرین در باب مفهوم «نفس» مندرج در آیه‌ی ۷ ظاهراً تردید یا اختلافی نداشته آن را به معنای وجود، جسم و جان فرد آدمی یا انسان نوعی دانسته‌اند. طباطبایی می‌گوید:

«مراد از نفس، انسانیت و جان همه انسان‌هاست. ولی بعضی گفته‌اند مراد از آن جان آدم ابوالبشر (ع) است.<sup>۱</sup> ولی این سخن با سیاق آیات و مخصوصاً با آیات:

«قَدْ أَفْلَحَ مَنْ رَزَّاهَا. وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا.»، نمی‌سازد و اگر کلمه‌ی نفس

۱. این، همان انحراف و اشتباه ناشی از قیاس به نفس است که در گروه‌های قبل به آن اشاره کرده بودیم.

دوازدهمین گروه تنزیل، شمس (۹۱) الف / ۱ تا ۱۰ \_\_\_\_\_ ۱۲۳

را نکره آورده به نظر بعضی جلوه دادن آن بوده، ولی به نظر ما بعید نیست برای این بوده باشد که اشاره کند به اینکه آن قدر این خلقت اهمیت دارد که قابل تعریف و توصیف نبوده و نیست و اینکه این خلقت را خبری هست.<sup>۱</sup>

طالقانی می گوید:

«مقصود نفس انسانی است که کامل ترین نفوس و صورت جامعی از قوا و استعدادها می باشد.»<sup>۲</sup>

به نظر ما در اینجا منظور آیه و معنای صحیح آن وجود فرد یا نوع انسان در ساختار کلی و جامع جسم و جان آن است که هم شامل بدن و اعضاء و جوارح فیزیکی ظاهری است (خَلَقَ فَسَوَّى). و هم بر مجموعه‌ی صفات و استعدادها و همچنین بر کلیه‌ی خصوصیات ذهنی و عقلی و روانی یا روحی تمامی افراد بشری اشمال دارد (فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا).

### سَوَّى

«سَوَّى»، فعل ماضی از مصدر «تسویه» است که با تساوی و مستوی (مستوی الخلقه) و مساوات هم‌ریشه است و مکرر در قرآن می آید. در مجموع، انسجام و انتظام یا متناسب و کامل شدن را می‌رساند، که همراه با اعتدال و تناسب اعضاء و نهایت رشد و کمال بوده باشد. در گروه‌های آینده خواهیم دید که منظور از آن به مرحله‌ی نهایی کمال رسیدن یا رساندن است.

### أَلْهَمَ

«أَلْهَمَ»، از مصدر الهام به معنای افکندن بی‌سابقه رازی بر قلب کسی است. همچون وحی نمودن، موفق ساختن و چیزی را به خورد کسی دادن (از لَهَمَ به معنای چیزی را بلعید) از معانی آن است.

### فجور و تقوی

برای اولین بار در اینجا به این دو کلمه یا دو مضمون متقابل برمی‌خوریم «مفردات راغب» گفته:

۱. جلد چهارم المیزان، صفحه‌ی ۲۵۲، ترجمه‌ی فارسی، چاپ تهران، ۱۳۶۱.

۲. قسمت دوم از جزء سی‌ام، پرتوی از قرآن، صفحه‌ی ۱۱۱.

«فجور به معنای دریدن پرده‌ی حرمت دین است»

و سپس چنین افزوده است که:

«در حقیقت وقتی شریعت الهی از عمل و یا ترک عمل نهی می‌کند،

این نهی پرده‌ای است که بین آن عمل و ترک عمل و بین انسان زده

شده و ارتکاب آن عمل و ترک این عمل دریدن آن پرده است.»

کلمه‌ی تقوا به معنای آن است که انسان خود را از آنچه می‌ترسد در محفظه‌ای قرار دهد و چون به گفته‌ی طباطبایی تقوا در مقابل فجور قرار گرفته، اجتناب از فجور و دوری از هر عملی است که با کمال یافتن نفس منافات داشته باشد<sup>۱</sup>.

تصور می‌رود نظر «مفردات راغب» و توجهی که به حرمت دین و احکام شریعت نموده است، از جنبه‌ی تاریخی معنای ثانوی کلمات فوق‌الذکر باشد که در محیط و عرف و فرهنگ خاص متدینین، معمول و متداول شده است. در صورتی که می‌دانیم در زمان نزول این آیات هنوز در میان مردم معاصر، مؤمن و متدینی وجود خارجی پیدا نکرده، دین و آیینی تا آن روز در جامعه‌ی اسلامی شکل نگرفته و شریعتی وضع نگردیده بوده است. احکام دین و دستورهای شرعی یا فقهی نیز تا آن موقع به وجود نیامده و شناخته نشده بوده است که به آنها اشاراتی رفته باشد.

جا دارد برای کلمات «فُجُور» و «تَقْوَا» مفهوم کلی غیر اصطلاحی شرعی و معانی معروف و مرسوم زمان قبل از بعثت را در نظر بگیریم.

با همچو نگرشی «فُجُور» می‌تواند پرده‌داری و بی‌حیایی و بی‌اعتنایی به دستورات معقول و منطقی، و تجاوز نسبت به آنچه اقتضای ادب و عرف و اخلاق است معنی شود؛ و منظور از تقوا، که از «وقایه» به معنای خویش‌داری و ترمز کردن و «كَفِّ نَفْس» است نیز همان پرهیزکاری و پروا پیشگی باشد یا خودداری شخص از هر عمل ناروا.

مناسب‌تر از هر تعبیر، همان‌طور که در بحث کلیات و تدبر در آیات گفته شد، آن است که خود نفس و دستگاه خلقت را در نظر بگیریم با ضمیر «ها» در «وَتَنَفَسَ وَمَا سَوَّاهَا.» و در «فَالْهَمَّهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا.»، فجور و تقوا را مربوط به نفس و ساختار آن در نظام خلقت بگیریم که شامل خورشید و ماه و روز و شب و آسمان و زمین بوده، نفوس را پرورانده است. به این ترتیب فجور و تقوا به معنای مخالفت‌ها و

دوازدهمین گروه تنزیل، شمس (۹۱) الف / ۱ تا ۱۰ \_\_\_\_\_ ۱۲۵  
رعایت‌هایی می‌شود که نسبت به نفس انسان و ساختار آن به عمل می‌آید و آنچه  
نباید یا باید انجام گیرد.

### نظریات راجع به «الهام فجور و تقوا» و مسئله «اختیار»

در مورد آیه‌ی کامل «فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» نظر طباطبایی این است که:

«الهام فجور و تقوی همان عقل عملی است که از نتایج تسویه‌ی نفس  
است.» پس الهام نامبرده از صفحات و خصوصیات خلقت آدمی است.  
همچنان که جای دیگر فرمود:

«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ  
لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ»<sup>۱</sup>

(وجهه‌ی عبادی خود را متوجه دین حنیف کن، دینی که مطابق فطرت  
است، فطرتی که خدای تعالی همه‌ی انسان‌ها را بر آن اساس آفریده...)<sup>۲</sup>

طالقانی با جرأت و روشن‌بینی بیشتری با مسئله برخورد کرده، از جمله چنین

توضیح می‌دهد:

«وحدت فاعل «ما» اشعار به وحدت مبدأ هر دو گونه الهام دارد. شاید  
که از جهت اشتراک در الهام، مبدأ فجور و تقوا با یک فعل و فاعل  
آمده، تقدم فجور بر تقوا گویا برای این باشد که فجور و انگیزه‌های آن  
به طبیعت اولی نفس نزدیک‌تر است. اگرچه «فَأَلْهَمَهَا» ظاهراً تفریع بر «مَا  
سَوَّاهَا» می‌باشد ولی اگر در این آیات «ما» اشاره به یک حقیقت باشد که  
منشأ پدیده‌های مختلف گردیده‌است، در واقع «فَأَلْهَمَهَا» تفریع بر همه  
است. پس از سوگند به آیات بزرگ و مشهود و معروف (با الف و لام)  
الشمس، القمر، النهار، اللیل، السماء، الارض، سوگند به پدیده‌ی  
والاگهر و ناشناخته‌ی «نکره»، این حقیقت را می‌رساند که گویا این  
جهان با مظاهر و تحولات عظیمش، نیروها و قشرهایی است برای  
تکوین و تسویه چنین موجودی که نفس نامیده شده، تا پس از الهام  
گرفتن، با اختیار خود راهش را تشخیص دهد.<sup>۳</sup> این الهام، نخستین  
دریافت نفس تسویه شده است که با آن فجور و تقوا و تا حدی عواقب

۱. روم (۳۰) / ۳۰.

۲. زیر صفحه‌ی ۲۵۳ و صدر صفحه‌ی ۲۵۴، جلد چهارم المیزان.

۳. یعنی انتخاب کند.

هر یک را می‌شناسد. پس از چنین شناختی می‌تواند با اختیار خود، طریق صعود به سوی تقوا، یا هبوط به طرف فجور را در پیش گیرد. بعضی از مفسرین «الْهَمَّهَا» را به معنای «الزَمَّهَا» گرفته‌اند، با آنکه معنای الهام غیر از الزام است، و پس از الهام هر دو که از او عطف فهمیده می‌شود، مرحله‌ی اختیار یکی از آن دو پیش می‌آید.<sup>۱</sup>

به‌طور خلاصه و به نظر ما، همان عامل، جریان، قانون‌مندی، مشیت، خلقت یا خدا را که مورد اشاره در حرف موصول «ما» می‌باشد، باید فاعل مشترک تابندگی آسمان، گسترش زمین، تسویه و تنظیم انسان، و الهام‌کننده‌ی فجور و تقوای آدمی بگیریم. دو محرک سائق «خوبی‌گرایی» و «بدگرایی» را، یگانه‌سازنده و گرداننده آسمان و زمین و انسان، در نهاد ما پدید آورده و به ودیعت نهاده است. به بیان دیگر، آفریدگار یکتا انسان را برخلاف آسمان و زمین یا خورشید و ماه و سایر موجودات بی‌شمار، مختار خواسته و مختار آفریده است. با دو آیه یا دو پیش‌گویی و اخطار قبلی «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا. وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا.» صریحاً اعلام می‌دارد که تصمیم‌گیری در انتخاب هر یک از آن دو راه سعادت یا هلاکت، تنها به خود انسان‌ها واگذار شده است و خط‌مشی زندگی و سرنوشتشان نیز به دست خود آنها ترسیم می‌شود. خلاصه با پیام سه آیه آخر این است که در خلقت ما جاذبه و محرک، هم برای بدی و بدکاری وجود دارد و هم برای خوبی و خدمت و خیر، ولی حق انتخاب و وظیفه فعالیت در جهت پاک کردن و اصلاح نفس از بذرهای بدی و رستگارشدن یا آلوده و ضایع کردن آن و هلاک شدن با خودمان است. این پیام یا اعلام اصل کلی اساسی دین و پایه بهشت و دوزخ می‌باشد.

اصل و حقیقت اخیر همان مسئله مشهور اختیار و جبر و تفویض دامن‌دار و دقیق و مهمی است که به خواست خدا در تنزیل‌های بعدی، با توضیح و تفصیلات بیشتری، به تحقیق نکات باریک آن خواهیم پرداخت.

### پایان گروه دوازدهم

---

۱. پرتوی از قرآن، قسمت دوم، جزء سی‌ام (مجلد آخر) صفحه‌ی ۱۱۱، تهران، شرکت سهامی انتشار.

## سیزدهمین گروه تنزیل

آیات ۱ تا ۳ ، تمام سوره‌ی کوثر (۱۰۸)

بسم الله الرحمن الرحيم

شماره	آیات	ترجمه (با مختصر توضیح)
۱	إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ.	ما به تو کوثر (یا خیر کثیر زیاده از اندازه) را عطا کرده‌ایم.
۲	فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَأَنحِرْ.	بنابراین برای خداوندگار خود نماز بخوان (ارتباط و اتصال برقرار ساز) و نحر بنما (شتر قربانی کن).
۳	إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ.	همانا که دشمن کینه‌توز توست که ابتر می‌باشد یا می‌شود (اجاق کور یا بریده نسل).

مخاطب این گروه که کوتاه‌ترین سوره‌های قرآن است در هر سه آیه شخص رسول اکرم می‌باشد. اجراکننده و گیرنده دستور نیز خود آن حضرت بود، مانند گروه‌های ۱ و ۲ و ۷ اختصاصی پیغمبر محسوب می‌شود. سیاق عبارات و شأن نزول حکایت از این دارد که خداوند خواسته است به رسول خود تقویت روحی داده او را از یک نگرانی یا ناراحتی زخم‌زبان دیگران بیرون آورد تا برای ادامه مأموریت دلگرم و پایدار شود. در شأن نزول سوره که مشترک<sup>۱</sup> فیهِ بین فریقین است و مختصر اختلاف‌هایی در سلسله‌ی روایت و در تفصیل خبر وجود دارد، چنین نقل شده است که نخستین فرزند پسری که پیغمبر گرامی در مکه پیدا کرد و نامش را قاسم گذارده بودند به زودی فوت می‌کند.<sup>۱</sup>

۱. بعضی گفته‌اند که قاسم و عبدالله اولادان ذکور رسول خدا فوت کردند و برای آن حضرت پسر دیگری باقی نمانده بوده است. چون ولادت و فوت عبدالله در مدینه صورت گرفته است احتمال دارد که داستان به گونه‌ای یک بار دیگر تکرار شده باشد. طباطبایی در المیزان اظهار می‌دارد شاید به این دلیل باشد که بعضی از مفسرین گفته‌اند سوره کوثر (۱۰۸) دوبار نازل شده است؛ در مکه و در مدینه.

۱۲۸ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول) این واقعه طبعاً باعث اندود شدید پدر می شود. خصوصاً که بنا به رسم زمان و فرهنگ محیط صاحب پسر شدن ارزش و عنوان خاص داشته، باعث افتخار و شهرت شخص می شده است. دشمنان و مدعیان حضرت از دست رفتن قاسم را بهانه برای طعنه و زخم زبان بر پیغمبر و خوشحالی خودشان گرفتند. از عاص بن وائل سهمی نام برده شده است که در خروج از یک مجلس اجتماع مشرکین با شنیدن این خبر می گوید محمد ابتر است. در بعضی از تاریخها اسامی ولید بن مغیره، ابوجهل، عقبه بن ابی معیط و کعب بن اشرف را ذکر کرده اند.

قرآن عمداً نخواست است نام مدعی بدانندیش را ببرد و رسم اسم بردن را ندارد. شخص شماتت کننده هر کس باشد یا هر چند کس بوده باشند اهمیت ندارد، اصل خود شماتت و خود پیش آمد است. آنچه مهم بوده رفع تأثر و تضعیف روحیه ای بوده است که تأثیر به سزا بر رسول مکرم و در پیشبرد مأموریت او داشته است. و همچنین در روحیه و برداشت گروندگان دعوت، تا نه دشمنان و تردید کنندگان شاد و تشویق شوند و نه فرستاده خدا و پیروان او متأثر گردیده بگویند حاصل ایمان و رسالت، توقف و محرومیت است.

در مفهوم و مصداق کوثر نظریات متعدد نقل شده است. ضمن آنکه همگی کوثر را صفت مبالغه از کلمه کثرت دانسته اند که به معنای خیر بسیار یا سرچشمه خودجوش فزاینده است و با عمل اعطا کاملاً می خوانند، مفسرین در مصداق آن اختلاف داشته اند و تا ۲۶ مورد ذکر کرده اند. طباطبایی پانزده تای آنها را فهرست وار چنین آورده و مراد از کوثر را خیر کثیر و کثرت ذریه هر دو می داند:

- ۱- نهری در بهشت
- ۲- حوض خاص رسول خدا در بهشت یا در صحرای محشر
- ۳- اولاد رسول خدا
- ۴- اصحاب و پیروان تا روز قیامت
- ۵- علمای امت
- ۶- قرآن و فضایل بی شمار آن
- ۷- مقام نبوت
- ۸- تفسیر قرآن
- ۹- تخفیف یا تسهیل شرایع و احکام



۱۰- خود اسلام

۱۱- توحید

۱۲- علم و حکمت

۱۳- فضایل پیغمبر

۱۴- مقام محمود

۱۵- نور قلب آن حضرت.

طالقانی می گوید «الکوثر» چون به معنای منبع و ماده جوشان و افزایشنده است و در ظاهر آیه قرینه‌ای برای تجدید آن وجود ندارد، هر چیزی را شامل می‌شود که از روح مخاطب گرامی سرچشمه گرفته... و آنچه مفسرین ذکر کرده‌اند از قرآن و حکمت و علم و کثرت ذریه، علماء امت، کثرت پیروان و شفاعت، مبین بیان آثار و موارد وحی و نبوت است.

مراد و معنایی که بیشتر به نظر منطقی و متناسب با رویداد و مفهوم سر راست و ساده گفتار الهی «إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ» می‌آید عطاشدن ذریه فراوان از طریق حضرت فاطمه (علیها السلام) به پیغمبر است که هم واقعیت تاریخی مشهود داشته و هم جبران بدبینی و بداندیشی زخم‌زبان زننده را کرده و دلخواه مستقیم و تسلی‌دهنده شخص پیغمبر بوده است. البته اشکالی ندارد. که به گفته طالقانی و عده‌ای از مفسرین کثرت و برکت ذریه زهرا یکی از مصادیق بارز و مهم کوثر بوده باشد.

نکته جالب توجه و استفاده‌ای که از این آیه می‌شود کرد و ممکن است عمدی بوده باشد، عنایت خاصی است که به‌طور ضمنی، علی‌رغم رسوم و فرهنگ جاهلیت در حق طبقه‌ی زنان یا دختران به عمل آمده، مقام معادل مردان و پسران به آنها داده شده است. به‌طور ضمنی و برای اولین بار در جاهلیت عرب اعلام می‌شود که نسل حاصل از دختر و داماد، مانند نسل تولید شده از فرزندان ذکور می‌باشد. بیانی که به لحاظ علم ژنتیک و وراثت نیز واقعیت دارد.

در این سوره در برابر اعلام اعطای کوثر، از رسول مکرم خواسته می‌شود که ارتباط و صلوة با خداوند گارش را برقرار سازد و شتر قربانی کند که در نزد اعراب گران‌ترین دارایی به‌شمار می‌رفته است. دو عملی که اگر بنا به تعبیر و توجیه بعضی از مفسرین فقهی مشرب، اختصاصاً نماز و زکات یا انفاق به صورت تشریحی آنها نباشد، می‌تواند سمبل یا مقدمه و پیش درآمدی برای آن دو فریضه بنیادی تلقی

۱۳۰ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول) گردد که قبلاً به خود پیامبر تکلیف شده است. چون در سال اول بعثت هستیم و هنوز نماز و زکات - که به طور صریح و متصل به هم در آیات زیادی در سال‌های بعد خواهد آمد - تشریح تفصیلی نشده است، شاید خداوند خواسته باشد که به جای اسم بردن و حکم صادر کردن اشاره و ذکر کلی از عملی و نیتی بنماید که بعداً شکل خواهد گرفت. همان‌طور که در گروه ۲ به دنبال فرمان «فَأَنْذِرْ» توصیه‌های عبادی و فقهی و اخلاقی «وَرَبِّكَ فَكَبِّرْ. وَتَبَارَكَ فَطَهِّرْ. وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ. وَلَا تَمُنْ بِتَسْتَكْبِرُ»<sup>۱</sup> آمده بود.

برخی از مفسرین به استناد روایاتی، منظور از «وَأَنْحَرْ» را دست بلند کردن به طرف گردن تا بناگوش در هنگام تکبیر گفتن برای نماز دانسته‌اند به این ترتیب هر دو دستور ناظر بر یک امر یعنی صلوات می‌شود، درحالی که می‌دانیم شکل و ترتیب نماز با قرائت و اذکار و ارکان رسمی آن در سال‌های بعد تشریح شده است. بنابراین دست بالا بردن تا بناگوش برای ادای «تَكْبِيرَةُ الْإِحْرَامِ» که می‌تواند یک عمل مستحب باشد، چندان فوریت و اهمیت نداشته است که به عنوان شکرانه‌ی نعمت عظیم کوثر، تأکید و تصریحی روی آن به عمل آید.

دستور «فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَأَنْحَرْ» را عموماً به منظور شکرگزاری از «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكُوثَرَ» گرفته‌اند، یا وسیله برای جاری و ساری کردن بیشتر فیوضات و برکات کوثر (به عقیده طالقانی). اما اگر منظور از این آیات و عطایا را دل‌داری و تقویت روحی رسول مکرم برای مقاومت و تداوم در امر خطیر دعوت و عبادت بدانیم، که قرار است با وسعت و قوت و سرعت هر چه بیشتر در ظرف ۲۳ سال دوران رسالت انجام گردد، دستورهای صادره می‌تواند حالت تداوم دادن و از سر گرفتن مأموریت را پیدا کند. مأموریتی که در اثر حادثه و ضربه دچار کندی و تردید شده است.<sup>۲</sup>

آیه «إِنَّ شَأْنِكَ هُوَ الْأَثَرُ» که برخی از مفسرین به منزله‌ی اعلام انتقام و طعنه و کینه‌جویی گرفته‌آن، به نظر می‌آید بیشتر برای آگاهی و اسکات دشمنان بدخواه و زخم‌زبان‌زننده و یاران همدل آنها بوده باشد، تا برای خوشحالی رسول مکرم و ارضای حس انتقام‌جویی یا تلخ‌زبانی که نه در حضرتش وجود داشته است و نه خواسته خدا می‌باشد. بعضی از مفسرین نیز تحقق بعدی این آیه را به‌عنوان

۱. مدثر (۷۴) / ۳ تا ۶.

۲. این معنی و کیفیت را در سوره‌های ضحی (۹۳) و انشراح (۹۴) ابتدای سال دوم بعثت باز خواهیم دید.

سیزدهمین گروه تنزیل، کوثر (۱۰۸) تمام سوره / تا ۳ \_\_\_\_\_ ۱۳۱  
پیش‌گویی و از معجزات قرآن تلقی کرده‌اند، درحالی‌که برای مقام و مقاصد قرآن  
امر کوچکی به نظر می‌آید.

آنچه از نظر قرآن‌شناسی و روش رسالت یا دعوت مهم می‌باشد، عنایت خاصی  
است که فرستنده رسول به سازندگی و آمادگی او از جهات مختلف ابراز می‌دارد.  
در سیزده گروه تنزیل که تا به حال دیدیم هفت گروه آن متوجه یا مخصوص  
شخص پیامبر، از جنبه‌های مختلف دستور، تلقین، تعلیم، تقویت و تربیت بود و  
همچنین پیش‌بینی چیزهایی که بعداً با آن مواجه خواهد شد و دنباله‌اش را در  
گروه‌های آینده خواهیم دید.

**پایان گروه سیزدهم**



## چهاردهمین گروه تنزیل<sup>۱</sup>

آیات ۱ تا ۱۹ (منهای ۷) سوره‌ی اعلیٰ (۸۷)

بسم الله الرحمن الرحيم

شماره	آیات	ترجمه (با مختصر توضیح)
۱	سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى.	نام خداوند گار و ارباب والا و برترت را تسبیح نما (پاک و منزّه بدان).
۲	الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى.	کسی (یا خداوند گاری) که آفرید و پس از آن منظم و متعادل و کامل نمود (یا سازمان داد).
۳	وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى.	و همان کسی که (در آفرینش و اداره‌ی جهان) اندازه گذارد و میزان و برنامه قرار داد، پس بر طبق آن رهبری نموده است (یا می‌نماید).
۴	وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى.	و آن کس که چراگاه‌ها را رویانید (یا از خاک بیرون آورد).
۵	فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَى.	سپس خشک و سیاهش گردانید.
۶	سُنُقَرُوكَ فَلَا تَنْسَى.	زود باشد (که آیات و تعلیمات) را بر تو بخوانیم آن‌طور که (پس از آن) فراموش نکنی.

۱. در جدول ۱۴ کتاب «بازگشت به قرآن» این سوره به دو گروه الف (آیات تذکر و تقویت ۱ تا ۶ و ۸ و ۹ با شماره نزول ۱۳ در سال اول بعثت) و ب (آیات مردم‌شناسی ۷ و ۱۰ تا ۱۴) با شماره نزول ۱-۴۲ در انتهای سال دوم بعثت و آیات ۱۵ تا ۱۹ با شماره نزول ۲-۴۲ در ابتدای سال سوم بعثت تقسیم شده بود. در بررسی مجددی که ضمن تدبر آیات به عمل آمد معلوم شد دو گروه الف و ب تقطیع شده علاوه بر انسجام و اتصال در عبارت و محتوی ارتباط با برنامه و فصل معینی از دعوت داشته، همزمان با یکدیگر هستند و آنچه باعث اختلاف می‌شود آیه هشت کلمه ای ۷: «إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَى» است که مانند بسیاری از آیات مشابه حالت توضیحی یا تأیید و انزال بعدی را دارد. بنابراین مجموعه منسجم و معاصر سوره اعلیٰ (۸۷) را، با حذف موقت آیه هفتم و با توجه به طول متوسط آیات، یکجا قرار دادیم.

شماره	آیات	ترجمه (با مختصر توضیح)
۷	إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَى.	مگر آنچه را که خدا بخوهد. همانا که او دانای برنهان و آشکار است. (خارج از گروه ۱۴ و تنزیل توضیحی بعدی است).
۸	وَتُسِّرُّكَ لِلْيُسْرَى.	و تو را در جهت آسان شدن (کارها و مشکلات رسالت) کمک خواهیم کرد.
۹	فَذَكِّرْ إِن نَّفَعَتِ الذُّكْرَى.	بنابراین به تذکر دادن (و متوجه ساختن مردم) پرداز، همانا که تذکر و یادآوری سودمند است.
۱۰	سَيَذَكَّرُ مَنْ يَخْشَى.	زود باشد (یا چندان طول نخواهد کشید) که هر کس اهل ترس (و نگران از آینده و اندازها) باشد تذکر و پند بپذیرد.
۱۱	وَيَتَجَنَّبُهَا الْأَشْقَى.	و بدبخت (و بد فرجام‌ها) از تذکرات تو فاصله و دوری خواهند گرفت.
۱۲	لَذِي يَصْنَعُ النَّارَ الْكُبْرَى.	شقی و بدبختی که آتش بزرگ را خواهد چشید.
۱۳	ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى.	و بعد از آن در آنجا نه می‌میرد (که راحت شود) و نه زنده می‌شود (یا مجدد) به زندگی گذشته بر نمی‌گردد).
۱۴	قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى.	به تحقیق و یقین هر کس (یا کسانی که) خود را از آلودگی و خطا پاک و منزّه کردند رستگار شدند. (یا می‌شوند).
۱۵	وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى.	و به یاد خداوند گار (و ارباب واقعی) خود بوده نماز گزارند (یا می‌گزارند).
۱۶	بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا.	بلکه (واقعیت و علت این است که) شما زندگی دنیا را برگزیده‌اید (و ترجیح می‌دهید).
۱۷	وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى.	در حالی که (زندگی و دنیای) آخرت بهتر است و باقی و پاینده می‌باشد.
۱۸	إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى.	همان‌که این (گفتار و انداز و خبرها) در نوشتارهای پیشینان نیز بوده است (یا هست).
۱۹	صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى.	صحیفه‌های (یا کتیبه‌ها و نوشتارهای) ابراهیم و موسی.

### کلیات و استنباط‌های تدبری

بعد از سیزده گروه تنزیل آماده‌سازی و مقدماتی مسجع و کوتاه گذشته (که بلندترین آنها گروه نهم ۱۴ آیه‌ای بود)، اینک به یک گروه مختلط ۱۸ آیه‌ای می‌رسیم که ضمن دنباله‌روی و ارتباط با گروه‌های ۱، ۲، ۴، ۹، ۱۲ و ۱۳ موضوعات متعددی را اشاره‌وار مطرح می‌سازد. موضوعاتی که هر یک جنبه‌ی اساسی داشته سرفصل تعلیمات آینده و مواد گوناگون برنامه‌ی رسالت است. ضروری تشخیص داده شده است که مأمور رسالت نسبت به آنچه در وظیفه دارد و باید به خلاقیت برساند، پیشاپیش آگاهی و آشنایی پیدا کند.

مخاطب گروه، به دلیل آیات ۱، ۶، ۸ و ۹ شخص پیامبر بوده و گروه را تا آیه ۱۵: «وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى» باید از نوع یکم بدانیم. نوع یکمی که مانند گروه‌های ۱، ۲، ۷ و ۱۰ و مخصوصاً ۱۳ اختصاصی پیغمبر نبوده، ایرادی ندارد و بجا خواهد بود که به موقع خود برای آشنایی و راهنمایی دعوت شوندگان به مردم نیز انتقال داده شود (و از نوع فرعی ۱/۲ باشد).

پس از آنکه طبق آیات ۱۰ تا ۱۳ جهت تعلیم و پیام از آشنایی با طبیعت و روش عمومی خلقت متوجه به انسان‌ها و هشدار آنان گردید، روی سخن در آیات ۱۶ و ۱۷ از شخص پیامبر برگشته با یک صنعت ادبی سریع و زیبا، مردم هستند که مورد خطاب قرار می‌گیرند و در این قسمت، گروه از نوع ۳ می‌شود. همان‌گونه که گروه ۴ (تکاثر (۱۰۲) الف) چنین بود. خطاب سرزنشی «الْهَآكُمُ التَّكَاثُرُ»<sup>۱</sup>، با گفتن «بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا» توضیح و تعمیم پیدا می‌کند. بلافاصله پس از آن، تذکر فوق مقدمه و پیش‌آگهی برای «وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى» می‌گردد که اساس مطلب است و به گونه‌ای هدف اصلی و برنامه قرآن و در آغازین دعوت می‌باشد.

ممکن است در مخاطب فعل مضارع «بَلْ تُؤْثِرُونَ»، شخص رسول مکرم نیز منظور وحی بوده و پیام و خطاب به همه انسان‌ها (از جمله خود پیغمبر) کلیت و عمومیت پیدا کرده باشد.

برای آیات ۱۸ و ۱۹ که حالت اعلام و خبر دارد، شخص مخاطب معلوم نشده است ولی بنا به سیاق آیات و تداوم کلام باید باز هم رسول خدا باشد. خصوصاً که سابقه داشتن رسالت و دعوت مطلبی است که در آن وقت، بیشتر از دیگران در خور اشتغال و احتیاج پیامبر می‌باشد.

اما به لحاظ پیام گروه و محتوای آیات و همان‌طور که در بالا گفته شد، سر و کار با چند موضوع اساسی داریم که ضمن تعقیب و گلچینی از گروه‌های گذشته، تازگی دارد.

\* \* \*

اینکه که فرستاده‌ی خدا باید رسماً و سریع‌تر وارد مرحله‌ی دعوت و ابلاغ به مردم گردد، می‌بینیم که به دنبال دستورهای اجمالی و کلی صادر شده در گروه‌های

۱. تکاثر (۱۰۲) / ۱.

۱۳۶ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول) ۱، ۲، ۷ و ۱۳ گذشته در چند موضوع زیر آگاهی و توضیحاتی داده می شود که لازم است راه و روش او را اجمالاً روشن نماید :

- (۱) جریان کلی خلقت و حرکت مخلوقات به سوی فرسودگی و فنای ظاهری؛
- (۲) اطمینان و خاطر جمعی رسول بر کمک خدا در ضبط و انتقال پیامها؛
- (۳) چگونگی انذار و طرز ابلاغ به مردم و برخورد و واکنش آنان؛
- (۴) سرنوشت روگردانان و پذیرندگان دعوت؛
- (۵) عامل و مانعی که باعث عدم استقبال مردم از دعوت می شود؛
- (۶) سابقه رسالت خدا در گذشته امت ها ...

و قبل از همه ی اینها دستور تسبیح ربّ اعلی، به دنبال ذکر تکریم و تکبیر و توحید او که در گروه های ۱ و ۲ و ۷ (علق (۹۶)، مدثر (۷۴)، اخلاص (۱۱۲) ) آمده بود و اینکه «رَبُّكَ الَّذِي خَلَقَ»<sup>۱</sup> و «وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ»<sup>۲</sup> گروه نخست که با مضاف الیه اختصاصی «رَبُّكَ» در گروه های ۲، ۵ و ۱۳ تکرار شده بود صفت اعلی بر آن مزید گردیده، می بایستی آورنده ی قرآن پیشاپیش گروندگان گویای به آن شده باشد. در گروه ۱ ذکر از خالق بودن «رب» و آغاز خلقت انسان از «علق» شده بود، در اینجا از کیفیت خلقت و از مراحل بعد آن نیز صحبت می شود.

**موضوع بند ۱** را در آیات ۲ تا ۵ می بینیم. برای اولین بار، به طور خیلی خلاصه و جمع بندی، مراحل تدریجی پیدایش و تکوین عالم به مأمور رسالت ارائه می گردد: آغاز خلقت از ذرات یا نطفه های تکوین موجودات، تسویه یا تحول تدریجی برای رسیدن به تکامل یا مرحله ی نهایی، اندازه گذاری و قانون مندی عمومی و بالاخره رهبری به سوی مراحل آینده که به طور نمونه و شاهد مثال از جهان گیاهان آورده می شود که پایین ترین درجه حیات محسوس را دارند، حیاتی که پایدار و برقرار نبوده قوت و طراوت آن مبدل به زردی و خشکی و فرسودگی می گردد.

**موضوع بند ۲** را که تقویت و دفع نگرانی از رسول می باشد در آیات ۶ تا ۸ مشاهده می نماییم. کاملاً طبیعی بوده است که دریافت و درک یا ضبط و تفهیم چنین موضوعات بدیع عجیب دقیق و در سطح اعلی که در چند جمله کوتاه فشرده بر او وارد شده است و باید به دیگران انتقال و تعلیم داده شود، چقدر برای یک فرد عامی، تنها و تازه وارد در مکتب رسالت، بلکه دانشگاه رسالت، سنگین و مأیوس

۱. علق (۹۶) / ۱.

۲. علق (۹۶) / ۳.



کننده بوده باشد، چقدر لازم بوده است که به او وعده‌ی «سُنْفَرُوكَ فَلَآ تَنْسَى.» و «وَيْسَّرُكَ لِيُسْرَى.» داده شود و چقدر استعداد و توان همراه با توکل او، در طی این مدت کوتاه و تعداد قلیل گروه‌های تنزیل، رشد سریع داشته است که سرحال بیاید و آمادگی برای دریافت و اجرای دستوری که در بند ۳ خواهد آمد پیدا نماید!

در حقیقت خدا به رسول خود در این چند جمله کوچک، بزرگ‌درس جهان‌شناسی و جهان‌سازی می‌دهد تا با آگاهی و آشنایی ابتدایی در باره جریان‌های حاکم و عوالم خلقت و آدم‌ها، وظیفه رسالت و هدایت را انجام دهد.

پیروی موجودات و پدیده‌های جهان از قوانین و اصول ثابتی که دانشمندانی امثال گالیله و نیوتون کشف و اعلام می‌نمایند، یا تحول تدریجی زنجیری و تکاملی را که امثال لامارک و ... اعلام نموده‌اند، به صورت خلاصه شده و فشرده در اینجا مشاهده می‌نماییم. با این تفاوت که متفکرین و محققین از مشاهده و بررسی جزئیات پی به کلیات و اصول برده، جهان طبیعت را به صورتی که ما امروز می‌بینیم ارائه داده و می‌دهند ولی اعلام و ابلاغ این کتاب، عصاره و خلاصه بلامقدمه‌ای است که جهت کلی به جزئی را دارد و از بالا به پایین است.

موضوع بند ۳ که با آیه ۹: «فَذَكِّرْ إِنْ نَفَعَتِ الذُّكْرَى.» آغاز گردیده و زمینه‌سازی آن در بند ۲ صورت گرفته، تعیین‌کننده برنامه رسالت و روش اجرای انذار می‌باشد که در گروه ۲ برمی‌خوریم و به این دستور یا رهنمود الهی که انذار ناس باید از طریق تذکر و یادآوری و پند انجام شود. و از هم اکنون و بلافاصله به مأمور رسالت گوشزد می‌نماید که تذکر دادن به این مردم، اگر چه ممکن است به نظر بیهوده و بی‌حاصل بیاید یا لاقل راه بس طولانی کم حاصلی باشد که حوصله و پایداری و امیدواری فوق‌العاده و بردباری در برابر مشکلات و ناهمواری‌های زیاد را بخواهد، بالاخره مفید و مؤثر واقع خواهد گشت؛ دستور و آماده‌سازی قبلی رسول که پیش‌بینی آن را در آیه «وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ»<sup>۱</sup> گروه ۲ (مدثر (۷۴) الف) دیده بودیم.

بعضی از مفسرین یا مترجمین جمله «إِنْ نَفَعَتِ الذُّكْرَى.» را جمله شرطیه و به معنای اینکه «اگر تذکر و پند را مفید و مؤثر دیدی» گرفته‌اند، درحالی که سیاق آیه و آیات ماقبل و مابعد آن چنین دلالتی را ننموده اصرار یا لاقل تمایل و تشویق خدا را به عمل «فَذَكِّرْ»، با پیش‌گویی دو نوع واکنش مردم یا دو دسته از مردم روبه‌رو

۱۳۸ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول) می‌شویم که به منظور آشنایی و آگاهی قبلی رسول مکرم نسبت به برخورد دعوت شوندگان با رسالت او می‌باشد. یک دسته‌ای از مردم کسانی هستند که حساسیت فطری یا بعد زمانی آنها رشد لازم را پیدا کرده تأثیرپذیر و ترسنده‌ی در برابر خبرها و خطرهای آینده هستند و واکنش مساعد یا مثبت نشان می‌دهند، دسته دیگر واماندگان و بیچارگانی هستند که حاضر به شنیدن و اندیشیدن خبرهای درازمدت ناگوار نیستند، دوری و بیزاری می‌گزینند و باید منتظر تحقق بند ۴ باشند.

**موضوع بندهای ۴ و ۵** پیش فشرده‌ای از کل برنامه‌ی دو جانبه‌ی انذار و بشارت است که برای اولین بار در چهار آیه‌ی ۱۲ تا ۱۵ بر پیامبر خوانده می‌شود. انذار و بشارتی که در گروه ۱۲ (شمس (۹۱) الف) در دو آیه‌ی ۹ و ۱۰: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا. وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا.» بدون توضیح و توصیفی به آن اشاره شده بود.

ولی در اینجا با اختصار، تمام سرنوشت دو دسته از مردم اعلام می‌گردد: دسته‌ای به آتش افکنده می‌شوند؛ نه آتش ساده‌ی زودگذر کوچک که موقتاً اندکی گرمشان نماید و مرخص بکند، بلکه بزرگ و ابدی. در آن آتش نه می‌میرند که خلاصی یابند، و نه به زندگی و آسایش قبلی خود برمی‌گردند! دسته دیگر رستگارانند؛ رستگاران و نیک‌بختانی که دو کار انجام می‌دهند:

(۱) تزکیه وجود خود، همچنان که در آیه ۹ گروه ۱۲ آمده بود؛

(۲) برپا داشتن نماز.

**موضوع بند ۵** توضیح و تعلیل برای موضع‌گیری منفی و تقریباً عمومی مردم بوده در تعقیب «أَلْهَأَكُمُ التَّكَاثُرُ»<sup>۱</sup> گروه ۴ آمده است. در سه کلمه‌ی «بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا.» و سه کلمه بعدی «وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى.»، رمز گرفتاری‌ها و عاقبت به شری انسان‌ها از یک سو و راه نجات و عاقبت به خیری آنها از سوی دیگر بیان می‌شود. یعنی همان پیام کلیدی رسولان به امت‌ها و خارج کردن آنها از چسبیدن انحصاری به دنیا و در نظر نداشتن آخرت و خدا.

**موضوع بند ۶** حسن ختام کلام و اطلاع این مطلب به رسول مکرم است که مأموریت پیامبری برای انذار مردم و دعوت به سوی ارباب واقعی خودشان امر تازه و اختصاصی او نبوده سابقه‌ی طولانی در گذشته بشریت دارد. از میان پیغمبران فعلاً و برای اولین بار به دو اولوالعزم آنان اکتفا شده است، بدون آنکه ذکر از کلام و کارشان به میان

۱. تکاثر (۱۰۲) / ۱.

\* \* \*

روی کلیه این آیات و تک تک کلمات، جای بحث و بررسی مفصل وجود دارد ولی بهتر است در گروه‌های آینده به آنها پرداخته شود. همین قدر جا دارد توجه کنیم که این سوره از نظر قرآن‌شناسی و شناخت روش رسالت حائز اهمیت می‌باشد. تدبر دیگر ارتباط و تعقیبی است که این گروه با گروه ۱۲ شمس (۹۱) داشته، دم از منفعت و سودرساندن به آدمی می‌زند، مژده رستگاری می‌دهد و عده‌ی زیادی را که اکثریت‌اند، زندگی دنیا را گزیده و بر آخرت ترجیح داده‌اند انذار می‌نماید، با تفصیل و تعلیمات بیشتر و با این تفاوت که در اینجا اشاره و ارتباط با رب دارد و آنجا عمداً ساکت بوده، چون خطاب گروه به رسول است این اشاره و ارتباط با رب دارد. و آنچه عمداً ساکت بوده، چون خطاب گروه به رسول است این اشاره خالی از اشکال و بلکه برای آگاهی مقدماتی او لازم بوده است. مع‌ذلک، نام بردن از خدا و رب صرفاً برای آگاهی پیامبر بوده و هنوز گفته نمی‌شود که سقوط و وصول انسان‌ها به آتش بزرگ در اثر انکار و نافرمانی خداست، بلکه تأکید می‌شود که رستگاری به دلیل تزکیه نفس است و عملی که شخص در خودش به وجود می‌آورد. چیزی که اضافه می‌شود، غیر از آتش بزرگ و زندگی نه زنده و نه مرده که در گروه ۱۲ آمده بود، توأم شدن یا جهت یافتن تزکیه نفس با تذکر نام و نماز خداست. در گروه ۱۲ که مانند گروه ۳ اعلام اصلی به عمل آمده بود و درباره‌ی «الْهَآكُمُ التَّكَاثُرُ»<sup>۱</sup> گروه ۴ نیز توضیح و تصریح جدید آمده بود، اینک ۱۶- «بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا» ۱۷- «وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى» انگشت روی حب دنیا، به جای آخرت و روی باقی و ابدی بودن حیات پا به پای عصر و زمان، گذاشته شده است. قسم خوردن به عصر و زمان در گروه ۳ ممکن است اشاره و استشهاد به بی‌پایانی زمان برای پیدایش آخرت نیز باشد.

#### واژه‌شناسی و بررسی آیه به آیه سوره

راجع به فعل امر «سَبَّحْ» و عمل تسبیح فعلاً اکتفا به ترجمه متداول آن می‌نماید که پاک و منزّه دانستن و تقدیس کردن رب یا خداوندگار است. منزّه دانستن خدا از عیب و

۱. تکاثر (۱۰۲) / ۱.

۱۴۰ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول) نقص و خطا، یا از تصور و توصیف‌هایی که ما پیش خود، از راه قیاس به نفس یا ذهنیات و استدلال‌های خود برای او می‌کنیم. و بدتر از همه‌ی آن تصورات و تهمت‌ها، شریک و مشابه گرفتن برای خدا و محتاج دانستن او به همکار و مددکار است. بررسی و بینش بیشتر را موکول به تنزیل‌های بعدی می‌نماییم که ما را بهتر روشن خواهد ساخت. آنچه در اینجا می‌توانیم که بگوییم توجه به جنبه‌ی منفی تسبیح است و احتراز از بزرگ‌ترین آفت توحید، یعنی تعریف و توصیف‌های گمراهی‌آوری که خواسته باشیم به ذهن خودمان از خدای لاشریک و لاشبیه بنماییم. همان‌طور که اریک فروم می‌گوید:

«در عقیده یکتاپرستی، خدا یعنی آنچه بالقوه هست، آن یگانه بی‌نام و غیرقابل توصیف، و اساس همه هستی‌ها. انسان واقعاً متدین و یکتاپرست این فروتنی را دارد که بداند چیزی در باره‌ی خدا نمی‌داند.»

اریک فروم اضافه می‌کند که:

«برای او عشق خدا یعنی تحقق بخشیدن در نفس خود، به چیزهایی که خدا مظهر آنهاست.»

این نکته نیز قابل ذکر است که در شکل‌گیری نماز آیه «سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى.» را که در ذکر سجده و در تسبیحات اربعه خواهد آمد دومین عنصر تشریح نماز بگیریم. در مورد امر «فَدَكِّرْ» نیز که یادآوری و نصیحت کردن یا به یاد آوردن و تذکر دادن است فعلاً همین قدر جلو می‌رویم که آن را به عنوان شیوه یا متد انذار و طرز هشدار دادن و دعوت پیغمبر تلقی نماییم. به نظر می‌آید ابلاغ یا تذکر این نکته در آغاز دعوت جنبه پیش‌بینی را داشته، خداوند خواسته است عکس‌العمل‌های بعدی دریافت‌کنندگان دعوت را که اعراض و بی‌اعتنایی و حتی دشمنی و ستیزه‌گری خواهد بود و بی‌فایده‌گی تذکر تنها و نارسایی آن را در خاطر پیغمبر و مؤمنین ایجاد خواهد کرد، پیش‌گیری نموده شیوه‌ی دعوت و خط رسالت را از هم اکنون مشخص و متمایز از شیوه‌های بشری نماید. تنزیل‌های بعدی درستی یا نادرستی این برداشت را معلوم خواهد کرد.

چهار آیه ۲ تا ۵ را همان‌گونه که در بخش کلیات گفته شد می‌توانیم در تعقیب و تفصیل «رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ.»<sup>۱</sup> بگیریم که در آیات اول وحی

۱. علق (۹۶) / ۱ و ۲.

آمده بود و اینک برای رسول مکرم به طور کلی و ابتدایی روش خلقت الهی و سیستم آفرینش زندگی جانداران تعلیم داده می‌شود. نکات قابل توجهی که در آنها اعلام شده است. یکی تدریجی بودن و تحول تکاملی داشتن آفرینش است که در «خَلَقَ فَسَوَّى.» و تا حدودی در «قَدَّرَ فَهَدَى.» بیان شده است<sup>۱</sup> و دیگر قرار و قاعده داشتن، و با برنامه و اندازه بودن آفرینش است. نکته سوم دخالت و عاملیت خود مخلوق‌ها و موجودات و انسان‌ها بر طبق قانونمندی و یا قرار و قواعدی می‌باشد که مقدرشده از طرف خالق است، درحالی که دست و دستور خدا مخفی بوده، به صورت ظاهر، خود مخلوقات هستند که عمل می‌نمایند.

ممکن است این مطالب و مراحل، به نظر خوانندگان خیلی بدیهی و روشن نیاید و لازم باشد انتظار تفصیل و تأیید تنزیل‌های بعدی را داشته باشیم. آنچه از هم اکنون قابل استنباط می‌باشد کیفیت خاص خلقت است و غیر دفعی بودن و ترتیب و روال تدریجی داشتن آن، که بر طبق قرار و نظام مقدر شده از ناحیه خداوند، صورت می‌گیرد.

به عنوان نمونه و شاهد، از نوع ساده جانداران و رویدن چراگاه‌ها مثال زده می‌شود که به مشیت آفریدگار، به زودی سرسبزی و خرمی بهاران جای خود را به زردی و سیاهی زمستان داده، حیات جلوه و جلال بهاران را از دست می‌دهد.

دو آیه ۶ و ۸ (سَنُقْرِؤُكَ فَلَا تَنْسَى. وَنُيَسِّرُكَ لِلْيُسْرَى.) که در وسط آنها دو سال بعد آیه ۷ تکمیل (إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَى.)<sup>۲</sup> آمده است، همان‌طور که گفتیم به خاطر قوت قلب دادن پیامبر گرامی و اطمینان یافتن اوست به اینکه آیات وحی شده را فراموش نخواهد کرد و به لطف پروردگار مشکلات از سر راه او برداشته شده یکی بعد از دیگری آسان خواهد گشت<sup>۳</sup>. پس از آیات و بلافاصله بعد

۱. اولاً در فاهای تفریع و توالی زمانی و ثانیاً در خود کلمه‌ی «سَوَّى» نشانه تدریجی و سازماندهی نهفته است. همچنان که هدایت به معنای راهنمایی و رهبری خیر از حرکت و طی مراحل و صرف مدت می‌دهد و در مجموعه، سیر به سوی کمال و هدف‌داری دیده می‌شود.

۲. کلمه‌ی الله که در آیه الحاق بعدی دیده می‌شود از ردیف گروه ۱۴ خارج بوده، و نازل شده در سال چهارم است.

۳. باید در نظر داشت که اگر امروز ما آیات قرآن را به سرعت و راحت می‌خوانیم و رد می‌شویم درک و نفوذ و حضور آن همه معانی و مطالب تازه عمیق و اعلیٰ در دیده و دل پیغمبر و با چنان سرعت، کار آسان ساده‌ای نبوده است که بدون صرف انرژی و قدرت فوق‌العاده امکان‌پذیر باشد و خستگی و نگرانی نیاورد.

۱۴۲ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول)  
از تقویت و حصول اطمینان شخصی پیامبر دستور جدید «فَذَكِّرْ إِن نَّفَعَتِ الذُّكْرَى.»  
صادر شده است.

ملاطفت‌ها و مراقبت‌های از بالاسر، با تعلیم و تذکرهاى تربیتی و تقویتی که  
منظماً به شخص پیغمبر داده می‌شود و همچنین تأکید و توییح‌های گاه تند که  
بعداً خواهیم دید مجموعاً انسان را به یاد شعری می‌اندازد که شاعر از زبان کودک  
در باره مادر گفته است :

دستم بگرفت و پا به پا برد      تا شیوه راه رفتن آموخت  
یک حرف و دو حرف بر دهانم      الفاظ نهاد و گفتن آموخت  
آنچه کاملاً احساس می‌شود این است که شخص پیامبر، سازنده و پردازنده‌ی  
رسالت و تدوین‌کننده و گوینده قرآن نبوده است، بلکه با پیش‌بینی‌های لازم و بر  
طبق برنامه‌ی منظمی دریافت‌کننده تعلیمات و دستورات بوده است.

**پایان گروه چهاردهم**

## پانزدهمین گروه تنزیل

آیات ۱ تا ۷ و ۱۲ تا ۲۲ سوره‌ی بروج (۸۵) (الف)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شماره	آیات	ترجمه (با مختصر توضیح)
۱	وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ.	قسم به آسمان دارنده‌ی برج‌ها (برج‌های دیده‌بانی و مراقبت یا قله‌های محافظت).
۲	وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ.	و قسم به روز موعود (وعده داده شده).
۳	وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ.	و قسم به بینندگان (شاهد و ناظر وقایع) و به وقایع و اشخاص دیده شده.
۴	قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُحْدُودِ.	کشته شدند (یا کشته شوند) یاران اخدود (یا خندق‌هایی کنده شده برای انداختن و سوزاندن آنها).
۵	الثَّارِ ذَاتِ الْوَقُودِ.	آن آتش گیرانه‌دار.
۶	إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ.	آن زمان و هنگامه‌ای که (آتش افروزان قاتل) بر لب آن (خندق) نشسته بودند.
۷	وَهُمْ عَلَيَّ مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ.	و آنان به هر ناپهنجاری که در باره‌ی مؤمنان به کار می‌بردند، شاهد و ناظر بودند.
۱۲	إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ.	(به حق و به شهادت آن سوگندها) به راستی که خشم و انتقام خداوندگار تو، بسیار شدیدتر است.
۱۳	إِنَّهُ هُوَ يُبَدِّلُ وَيُبَدِّلُ.	همانا خود اوست که آغاز (آفرینش) می‌کند و باز می‌گرداند.
۱۴	وَهُوَ الْعَفُورُ الْوَدُودُ.	درحالی که (با وجود این قدرت ابداء و اعاده، یا درطول حیات انسان‌ها) بسیار آمرزنده و دوستدار (انسان‌ها) است.
۱۵	ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ.	صاحب تخت پادشاهی شکوهمندی است.
۱۶	فَعَالَ لَمَّا يُرِيدُ.	(با قدرت کامله‌اش) به انجام رساننده‌ی اراده‌ی خویش است (به هر چه که اراده نماید با قدرت تمام به انجام می‌رساند).

شماره	آیات	ترجمه (با مختصر توضیح)
۱۷	هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْجُنُودِ.	آیا داستان سپاهیان بر تو رسیده است؟
۱۸	فِرْعَوْنَ وَتَمُودَ.	(ماجرای لشکریان) فرعون و ثمود؟
۱۹	بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي تَكْذِيبٍ.	بلی کافرشدگان (کفوروزان)، حالشان همچون تکذیب کنندگان است. (یا در مقام تکذیب کردن هستند).
۲۰	وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ.	حال آنکه خدای (توانا) از پشت سر آنها (بر همه چیز و همه کس) احاطه دارد.
۲۱	بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ.	بلکه (یا آری) آن (گفتار یا نوشتار)، قرآن با عظمت و شکوه مندی است.
۲۲	فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ.	(نگاشته) در یک لوحه‌ی (یا صفحه) محفوظی.

### کلیات و استنباط‌های عمومی

آیات ۸ تا ۱۱ «وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ...»<sup>۱</sup> که لفظ و مضمون طولانی و توضیحی داشته، خارج از متن اولیه بوده و در ردیف آیات بالا درج نگردیده است و طبق جدول ۱۵ کتاب «سیر تحول قرآن»، به پنج سال بعد مربوط می‌شود، تمامی سوره، حالت یکپارچه و همزمان دارد، آیات و مطالب به‌طور طبیعی و به دنبال قسم‌های سه‌گانه ابتدای سوره آمده است و به دلیل ضمیرهای خطاب «ک» در آیات ۱۲ و ۱۷، مخاطب آیات، باز شخص پیامبر گرامی است و سوره از نوع اول به شمار می‌آید.

فعلاً برای تعلیم و تذکر به خود پیغمبر و بعداً برای توجه و تنبه دعوت‌شوندگان و بنابراین از نوع ۱/۲ باید آن را محسوب داشت، در واقع درس یا دروسی است که خدای عالم علی‌الاطلاق در خلال آنها به شاگرد برگزیده و مأمور رسالت خود داده راه اعتقاد، انذار و دعوت برای قبول قیامت و آخرت را برایش ترسیم می‌نماید. سوگند اول مشابهت و پیروی از سوگندهای گروه ماقبل و مخصوصاً از «وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ»<sup>۲</sup> دارد به جای «ذَاتِ الرَّجْعِ» که معرف حرکات و تحول‌هاست «ذَاتِ الْبُرُوجِ» آمده است که معرف تشکلهای و منزلگاه‌ها یا ایستگاه‌های آسمان و جهان می‌باشد.

۲. طارق (۸۶) / ۱۱.

۱. بروج (۸۵) / ۸.



پانزدهمین گروه تنزیل، بروج (۸۵) الف ۱ تا ۷ و ۱۲ تا ۲۲ \_\_\_\_\_ ۱۴۵

با اتکاء بر یک سلسله سوگندهایی که موضوعات مشهودی دارند، و با اشاره به دو داستان از امت‌های پیشین، که فعلاً برای ما مبهم و مقدماتی است، خداوند می‌خواهد با ارائه نمونه‌ای، رسول خود را اجمالاً با پیش‌آمدها و مصیبت‌هایی که ممکن است خود و پیروانش دچار شوند، آشنا سازد و برای مقابله با مشکلات آماده‌اش گرداند. متقابلاً مواردی را جهت اطمینان خاطر و نوید موفقیت بر وی گوشزد می‌کند:

(۱) یادآوری بینایی و آگاهی روزگار نسبت به جریان‌ها و اعمال انسان‌ها، به دنبال چهار آیه‌ی اول گروه ۱۰ (طارق (۸۶) / الف).

(۲) بلا تعقیب و بدون کیفر نماندن ستمگری‌های دشمنان در حق مؤمنین.

(۳) تأکید بر شدت داشتن غضب و عذاب الهی و بر حاکمیت علی‌الاطلاق، و سلطنت مطلقه‌ی خدا، توأم با گذشت و محبت نسبت به بندگان.

(۴) خصلت انکار و تکذیب‌گویی کافران.

(۵) جایگاه والای قرآن و مکتوب و محفوظ ماندن آن به دنبال معرف مقدماتی که در آیات ۱۳ و ۱۴ گروه ۱۰ (طارق (۸۶) / الف) آمده بود.

از آنجا که طرف صحبت در این آیات شخص پیامبر است و همان‌طور که می‌دانیم آهنگ گروه، روال ویژه‌ی خود را داشته، لحن کلام و چگونگی بیان، با گروه‌های نوع دوم و مخصوصاً سوم فرق دارد. به‌طور کلی برنامه زمینه‌سازی و مقدمه‌چینی برای انذار آخرت و جدیت قیامت است، درحالی که صریحاً نام آن را نبرده نمونه‌های مشابهی ذکر می‌نماید. از جهت دیگر این گروه حالت اختصاصی داشته به دنبال گروه‌های ۵، ۸، ۹، ۱۰ و ۱۴، اطلاعاتی در اختیار مأمور رسالت و در ارتباط با رسالت می‌گذارد.

محتوی و مضمون آیات ۱۲ و ۱۶، با جنبه‌ی جدی، توأم با استدلال آنها، تازگی دارد و از آن تازه‌تر طرح سرگذشت دو دسته از زورمندان یا لشکرداران گذشته معاصر با پیامبران است که برای اولین بار به صورت اشاره کوتاه در این گروه می‌آید، درحالی که پشت سر آن چهار نکته‌ی تکذیب‌گری کفرورزان، احاطه داشتن خداوند از پشت سر، نام بردن از قرآن و بالاخره مجید و محفوظ بودن آن.

نکته‌ی دیگری که از تدبر در این مجموعه آیات انذار و خبر به ذهن می‌آید عدم استنتاج و ارتباط منطقی یا ذهنی آنها با آیات و اعلام‌های قبلی است. در فاصله‌ی مابین گروه‌های گذشته و گروه حاضر هیچ توجه، تجزیه یا تذکری دیده نمی‌شود

۱۴۶ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول) که آوردنده‌ی قرآن را به استنتاج یا اکتشاف مطالب و موضوعات جدید رهنمون شده باشد. برخلاف کتاب‌ها و گفتارها و کارهای نویسندگان و دانشمندان و پژوهندگان که همیشه یک رابطه‌ی طبیعی احساسی، فکری یا تجربی مابین نظریات و اظهارات یا مواضع گذشته و حال یا حال و آینده آنان وجود دارد. رابطه‌ای که ممکن است کاملاً آشکار باشد یا حالت کم و بیش مکتوم و غیر مستقیم را داشته قابل استنباط باشد.

مثلاً اگر قرار می‌بوده است که در فاصله‌ی گروه‌های گذشته و گروه حاضر، گفته‌های مردم یا مشاهدات و مطالعات پیامبر، او را متوجه به آسمان و بروج آسمان نموده، قرینه و دلیلی برای «وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ» و برای «وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ» از رویدادها و اشخاص به دست آورده، مواضع گذشته او را به این سمت کشانده، تجزیه و تحلیل از «أَصْحَابُ الْأَخْدُودِ» و «النَّارِ ذَاتِ الْوَقُودِ» برایش فراهم کنند، اطلاع قبلی و دیدار شدید بودن «بَطْشٍ» صفات الهی «يُبْدِيُّ وَيُعِيدُ» بودن یا «عَقُورُ الْوُدُودِ» بودن را به او القاء نموده باشد می‌توانستیم بگوییم که تدوین و تنظیم قرآن مانند تصنیف یا تألیف کتاب‌های متداول صورت گرفته است.

همچنین است داستان لشکریان فرعون و ثمود که با سؤال انکاری «هَلْ أَتَاكَ» (مانند «هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْعَاشِيَةِ».) گروه ۹ آغاز گردیده، عدم آگاهی قبلی و بررسی شخصی پیامبر را می‌رساند. «فی تکذیب» بودن کافران به صورت رسم و روش ذاتی آنان، نیز موقعی با چنین قاطعیت اعلام می‌شود که هنوز بحث و دعوت یا مجادله صورت نگرفته است جز آنکه یک سلسله خبرها و اعلام نظرهای کلی یا اصولی در گروه‌های ۳، ۴، ۶ و ۱۲ آمده باشد...

خلاصه آنکه خبرها و ابراز نظرها و بیان موضوعات حالت تراوشات شخصی را که از درون به برون و به سوی مردم صورت گرفته باشد نداشته بیشتر از برون و از خارج به درون و داخل می‌باشد.

### بررسی آیه به آیه‌ی گروه

سوره‌ی بروج (۸۵) با سه آیه‌ی سوگند مخصوصی که اِشْرَاف بر آیات بعدی دارد، آغاز می‌شود. سوگند اول همانند خیلی از قسم‌های گذشته به «آسمان» است

پانزدهمین گروه تنزیل، بروج (۸۵) الف ۱ تا ۷ و ۱۲ تا ۲۲ \_\_\_\_\_ ۱۴۷  
که از آثار یا آیات مشهود و منظم طبیعت بوده، صفت «ذَاتِ الْبُرُوجِ» بر آن اضافه شده است. سوگند دوم به روز وعده داده شده‌ی مشخصی اختصاص دارد و سوگند سوم به شاهد و مشهودی است که به صورت نکره و عام یاد شده است.

«بروج» را بعضی از مفسرین به مواضع فلکی دوازده گانه‌ی خورشید در گردش یک ساله، بر طبق هیأت بطلمیوسی یونانیان تعبیر کرده‌اند. درحالی که در زمان نزول قرآن، چنین عنوان و اعتقادی در بین اعراب و مسلمانان اولیه وجود نداشته بعدها در دوران خلفای عباسی، با ترجمه‌ی کتاب‌های یونانی و سریانی وارد جهان اسلام گردیده است. بسیار بعید می‌نماید که زبان وحی در خطاب به پیغمبر، و به قصد انتقال به معاصرین ایشان، به موضوع و پدیده‌ی ناشناخته‌ی نامعلومی (که نادرست و خیالی هم هست) استشهد و استناد نموده باشد.<sup>۱</sup>

علامه طباطبایی، کلمه‌ی «بُرُوج» را جمع «بُرَج» دانسته است که به معنای هر چیز ظاهر و نمایان در کاخ‌های عالی و قلعه شهرها بنا می‌شود و معمولاً برای رؤیت و دفاع از آنهاست. بنابراین در آیه‌ی مورد بحث به آسمان سوگند یاد شده است که به وسیله‌ی برج‌ها حفظ می‌شود.<sup>۲</sup>

طالقانی نظر به بعضی از مفسرین - مانند حسن و مجاهد و قتاده - را پذیرفته «الْبُرُوج» را به معنای ستاره بزرگ و کواکب خاص دانسته است که به صورت «منظومه شمسی» درآمده یا درمی‌آیند و دارای چراغ فروزان و ماه تابان می‌گردند... و در نهایت دوره‌ی تکامل نسبی در آنها حیات پدید آید. و در درون برج‌ها (کاخ‌های با شکوه و محل سکونت اشراف دیده‌بانی، دیده‌بانان) اشرف مخلوقات ساکن می‌شود.<sup>۳</sup>

آنچه به نظر سراسر است و بی‌تکلف‌تر می‌آید، و با واقعیات تجربی و نظریات علمی نیز مبیانت ندارد<sup>۴</sup>، منظور از بروج آسمان می‌تواند پوشش‌های چند لایه‌ی حصارمانند

۱. المیزان و پرتوی از قرآن نیز همین ایراد را متذکر شده‌اند.

۲. صفحه‌ی ۱۵۲، جلد چهارم، ترجمه‌ی فارسی، المیزان.

۳. تلخیصی از صفحه‌ی ۳۰۴، قسمت اول از مجلد آخر (جزء سی‌ام)، پرتوی از قرآن.

۴. همان‌طور که در کتاب «هفت آسمان» (دفتر دوم «دین ارکان طبیعت» صفحات ۱۱۱ تا ۱۲۰، چاپ تهران، سال ۱۳۵۹) توضیح داده شده است و در کتاب «پدیده‌های جوئی» (چاپ تهران، فصل دوم، صفحات ۴۷ تا ۴۹) نیز درباره‌ی طبقات مختلف جو یا آسمان زمین، نقش حفاظتی آن قشرها در برابر تشعشعات ضد حیات، و احتمال اینکه با هفت آسمان مذکور در قرآن انطباق داشته باشد صحبت شده است. ←

۱۴۸ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول) دور زمین و بالای جو باشد. همچون برج قلعه‌های نظامی و کاخ‌های سلطنتی، که با دیوارها و استحکامات تو در توی خود، هم عمل مراقبت و دیده‌بانی را انجام می‌داده‌اند، و هم برای حفظ جان و امنیت ساکنین قلعه یا شهر و یا کاخ، ساخته می‌شدند.

ظاهراً - بنا به تحقیق و نظر مؤلفین کتاب «هفت آسمان» - کلمه‌ی عربی «بُروج» مأخوذ از واژه لاتینی «Bourg» می‌باشد که رومی‌ها به پست‌های دیده‌بانی و نگهبانی سرحدی و همچنین به قلاع نظامی حافظ شهرها و کاخ‌ها می‌گفتند. این بروج، معماری مدور و دیوارهای مستحکم متوالی داشته، در کشورهای باستانی روم و ایران، و قبل از آنها در بابل و آشور، معمولاً وجود داشته، و نزد اعراب جاهلیت معروف بوده است. به این ترتیب آیه‌ی مذکور هم به این موضوع خبر می‌دهد و هم از حمایت اصولی که بر ساکنین زمین و انسان‌ها به عمل می‌آید.

چنین تعبیر و توضیح - با دو داستانی که برای اولین بار آمده است - و با نتیجه‌گیری نهایی «وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ»، «فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ» و «ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ»، تناسب آشکار و معنای رساتری دارد.

منظور از آیه‌ی «وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ»، بنا به اتفاق مفسرین، روز قیامت است و در تأیید نظر خودشان آیه‌ی «بِلِ السَّاعَةِ مَوْعِدُهُمْ»<sup>۱</sup> را که در سوره‌ی قمر (۵۴) آمده است، قرینه گرفته‌اند که به لحاظ زمان وحی مؤخر می‌باشد.<sup>۲</sup> بهتر از آن، می‌توان صراحت‌های گروه‌های قبلی - از جمله گروه ۶- را ذکر نمود، که صریحاً صحبت از «إِنَّمَا تُوعَدُونَ»<sup>۳</sup> می‌نماید و در این زمان که هنوز اطلاعات یا مشخصات و مسماهایی برای قیامت داده نشده است بهترین نشانه و نام‌گذاری آن می‌تواند موعود بودن آن باشد موعود بودنی که برای دعوت شوندگان، از طرف پیغمبران، مسموع و مسلم است و برای خود رسول که مؤمن و موقن می‌باشد، یک واقعیت و حقیقت قابل اتکاء و استشهاد و استناد است. در هر حال چون طرف مکالمه و خطاب این آیات

→ کتاب «پدیده‌های جوی» از تألیفات زنده‌یاد مهندس بازرگان است که در ساعات فراغت در زندان قصر طی سال‌های ۱۳۴۲ تا ۱۳۴۴ به اتمام رسانده و در ۱۳۴۴/۵/۲۱ پاک‌نویس آن را برای اقدامات چاپ، به منزل فرستاده‌اند. این کتاب اکنون بخشی از جلد چهاردهم مجموعه‌ی آثار است که با نام «آثار صنعتی و علمی» در سال ۱۳۸۷ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).

۱. قمر (۵۴) / ۴۶: وعده‌گاهشان رستاخیز (قیامت) است...

۲. در جدول ۱۴ کتاب «سیر تحول قرآن»، سوره‌ی قمر (۵۴)، با شماره‌ی نزول ۰۷۱ مربوط به سال چهارم بعثت است.

۳. ذاریات (۵۱) / ۵.

شخص حضرت رسول (ص) می‌باشند که مطلع و معتقد به روز حسابرسی و کیفر قیامت است، قسم خوردن و استشهاد کردن قرآن در این زمان به قیامت، اشکالی نداشته و خداوند خواسته است برگردان و کیفر اعمال ستمگران در حق مؤمنین را به آن روز، حواله دهد.

در آیه: «وَشَاهِدِ وَمَشْهُودٍ»، برخلاف «وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ»، اتفاق نظر در میان مفسرین و مترجمین دیده نمی‌شود. به گفته‌ی «المیزان»، تاسی وجه هم شمرده‌اند. از قبیل: جمعه یا عیدقربان (و روز عرفه)، فرشته‌ای که علیه انسان‌ها شهادت می‌دهد (و انسان)، امت اسلام (و سایر امت‌ها)، حجرالاسود (و حاجیان)، شب‌ها و روزها (و بنی آدم)، انبیاء (و حضرت خاتم النبیین)، خدای سبحان (و کلمه لا اله الا الله)، خلق (و حق)، خدا (و روز جزا)، دوشنبه (و جمعه)، مقریین (و علیین)، طفل داستان اخدود که به مادرش گفت صبر کن، (و واقعه‌ی اخدود)، فرشتگان مراقب انسان‌ها (و قرآن مجید) ...

صاحب المیزان اضافه می‌کند که اکثر این اقوال مبتنی بر این است که شهادت را به معنای اداء شهادت بگیریم. و قول بعضی مبنی بر این است که برای شاهد و مشهود دو معنی قائل شویم. ولی مناسب‌تر با سیاق آیات این است که این دو کلمه را به معنای «مشاهده» بگیریم.<sup>۱</sup>

به این ترتیب و بدون آنکه شخصی یا شیء خاص منظور نظر باشد «شاهد و مشهود» به خود «شهادت» و به ثبت و ضبط وقایع، عمومیت پیدا می‌کند. در حقیقت به نفس گواهی و حصول آگاهی از وقایع و جریان‌های دنیا، قسم خورده می‌شود. به احتمال قوی می‌خواهد این نکته را برساند که مردم و مخصوصاً ستمگران و بدکاران چنین تصور نمایند که اعمال و جنایاتشان پوشیده و پنهان مانده یا فراموش خواهد گردید، بلکه در دنیا همیشه شاهد‌ها و ناظرهایی وجود دارند و رفتارها و کردارها به گونه‌ای دیده می‌شوند و ثبت و ضبط می‌گردند. کما آنکه عمل اصحاب اخدود با اینکه محل وقوع آن به لحاظ زمان و مکان، بسیار دور از دیدگاه یا از مان و زادگاه پیغمبر بوده و مربوط به امت‌های دیگر می‌شود در تاریخ ثبت گردیده است، و اکنون بر پیامبر گرامی بازگو می‌شود.<sup>۲</sup>

۱. صفحه ۱۵۴ و ۱۵۵ ترجمه‌ی فارسی جلد چهارم المیزان.

۲. در عرف عامیانه و داستان‌های جنایی نیز ضرب‌المثلی وجود دارد که می‌گوید خون هیچ‌گاه گم نمی‌شود و قاتل خود را پیدا می‌کند.

نظر به اینکه در اینجا خدا برای اطلاع و اطمینان رسول خود خبر از یوم موعود و روز قیامت می دهد، اشکالی ندارد که «شاهد و مشهود» هم، وسایط و عوامل فیزیکی و طبیعی باشد که در اجسام اجرام دور و بر ما، وجود دارند و همان طوری که در کتاب «راه طی شده» - فصل سوم - ذکر شده بود، این ابزار موجود مانند فونوگراف، صدا و امواج را ضبط کنند و تحویل دهند. یا آن طور که از اکتشافات و نظریات جدیدتر و دقیق تر فیزیک و ژنتیک برمی آید، در درون سلول ها و حتی در مولکول ها و اتم ها و هسته های آن ها، تا برسد به الکترون ها و به ذرات بنیادی ذره تر از ذره ها به نام «کوآرک» و غیره، امواج پدیده ها و رویدادها، به صورت اطلاعات حافظه ای دقیقاً ضبط و برای ابد ذخیره می شوند، تا در نسل های بعدی یا در ترکیبات شیمیایی و غیره، به کار آیند. و هر زمان که لازم باشد، بی کم و کاست از حافظه ای این میکرو کامپوترهای خدا ساخته، بریا شهادت و گواهی دادن، استخراج و ارائه گردد و در هر حال از اسباب های قیامت و اسنادی که باید در روز مفروض و موعود حسابرسی اشخاص - چه به وسیله خدا و فرشتگان مأمور و چه به وسیله خود انسان ها - مورد استفاده و استناد قرار گیرد همین شاهد و مشهودها یا مشاهده های این گروه است و طارق و نجم ثاقب گروه پیشین که کارش مراقبت و محافظت به معنای دیده بانی و بایگانی، بر سراسر نفوس و افراد انسانی.

حال ببینیم: «قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ». بر چه چیز دلالت دارد؟ و خدا به رسول گرامیش چه درسی می خواهد بدهد؟ مفسرین گفته اند «أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ». ظاهراً گروهی از مؤمنین تازه گرویده به حضرت عیسی بوده اند که برای تنبیه و توبه، یا اعتراف و اقرارگیری، مورد جست و جو و آزار مشرکین و حکام وقت قرار گرفته به مصداق آیات ۵ و ۶ آنها را به آتش می انداختند. سرگذشت دردناکی که در مقایسه با شکنجه های مسیحیان اولیه، قابل قبول به نظر می آید. بعضی از مفسرین، همان ایمان آوردگان به آتش در افتاده و سوخته را «أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ» دانسته و گفته اند این آیه خبر از کشته شدن آنها می دهد. ولی به دلیل آوردن دو بار ضمیر اشاره ای جمع غایب «هُم» که در آیات ۶ و ۷ تکرار شده است، در اینجا اشارت آشکار به آتش افروزان و عاملین فاجعه شده است و همان طور که طباطبایی در «المیزان» استدلال کرده است، اصحاب اخدود جز در آتش افکنان مؤمنین و تماشاگران بی رحم صحنه ای آدم سوزی کذایی، کسان دیگری نمی توانند باشند.

علامه طباطبایی از فعل مجهول «قُتِلَ» مفهوم نفرین و ابزار نفرت و یا به اصطلاح شعار «مرده باد» دادن و «مرگ بر اصحاب اخدود» اعلام کردن را نیز استنباط می‌نماید.<sup>۱</sup> به هر حال با توجه به دو سوگند «وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ.» و «وَشَاهِدِ وَمَشْهُودِ.»، و همچنین «ذَاتِ الْبُرُوجِ.» و شدیدبودن مؤاخذه خداوندی «إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ.» هیچ استبعاد ندارد که خداوند توانمند انتقام‌دار تو، با نقل این سرگذشت پرشرر، خواسته است خبر از عذاب آخرت، و به کیفر رسیدن آدم‌سوزان سنگدل را بدهد، و پس از مرگشان حضور حتمی آنان در عرصه‌ی حساب و جزای قیامت را اعلام نماید.

با تمهید این مقدمات احتمال می‌رود که سوگندهای سه گانه‌ی ابتدای سوره، به منظور خبر دادن از قبل محقق و مسلم اصحاب اخدود بوده باشد، و الا ابراز نفرت و نفرین یا شعار مرده باد بی‌هیچ عینی و عملی، احتیاج به قسم ندارد.

همچنان که خیلی از سلاطین و امراء و دیکتاتورها و جلادها، در دوران سرکردگی و سرکشی، و حکومت بلامنازع خود، در این نوع کشتارهای دسته‌جمعی و حشیانه بساط بزم و طرب ترتیب داده و باده‌ی پیروزی سرکشیده‌اند، اما دیری نپاییده، در دست یک مهاجم وحشی‌تر و خونخوارتر، با خواری و خفت کشته یا سوخته شده‌اند. اینک با توجه به حتمیت سرنوشت شوم و دامنگیر آنان، و با در نظر گرفتن نسبت زمان از دید قرآن، فعل واقعی شدنی آن دینا، به جای مضارع، به صیغه‌ی ماضی بیان می‌شود.<sup>۲</sup>

آیات ۱۲ تا ۱۶ نیم گروه دوم و آیات بعدی در عین آنکه به آیات هفتگانه‌ی پیشین مرتبط و متصل بوده و در آن از سوگندهای قبلی نتیجه‌گیری به عمل می‌آید، مطالب متنوع و نکات تازه‌تری را، هم برای رسول خدا و هم برای پرورش یافتگان او به ارمغان آورده است.

در آیه‌ی «إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ.» که به تنهایی یک انداز کوتاه و کوبنده است، کلمه «بَطْشٌ» را گرفتن با خشونت و به چنگ انداختنی ناگهانی، ترجمه کرده‌اند که صفت شدید به آن افزوده شده است تا منکرها و غافل‌ها و کسانی که خُلُق و خوی اصحاب اخدود را دارند هشدار دهد و بترساند.

آیه‌ی «إِنَّهُ هُوَ يُبَدِّئُ وَيُعِيدُ.»، توجیه و توضیحی است برای یادآوری قدرت خداوندی و روش کیفردهی یا پاداش بخشی او. پروردگار آفریدگاری که آغازکننده‌ی

۱. طبق معمول، رسم الکلام قرآن همین است و نظایر متعددی دارد.

۲. طبق معمول، و رسم الکلام قرآن که نظایر متعددی دارد.

۱۵۲ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول)

خلقت است، قهراً از بایان دادن و بازگرداندن آن ناتوان نیست. مضافاً به اینکه کار او به وجود آوردن ابتدایی و اعاده دادن انتهایی بوده در فاصله‌ی این دو مرحله، به خود آفریدگان اختیار و امکان داده شده است تا همان‌طور که در گروه ۱۲ و آیات ۷ و ۸ آن (وَتَفْسُ وَمَا سَوَّاهَا. فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا). دیدم، و آیات ۲ و ۳ گروه ۱۴ (الَّذِي خَلَقَ فَسْوَىٰ. وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَىٰ). دلالت بر آن دانست، هرگونه که مایلند آزادانه عمل کنند، ولی بدانند که در پایان کار، با «إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ.» مواجه خواهند شد.

برای آنکه خبر از بطش خداوندی و شدید آن، در پیامبر رحمت و در ما، نه ناامیدی و بدبینی ایجاد نماید و نه تأیید و تشویقی برای صفات کینه‌توزی و انتقام‌جویی و دشمن‌ستیزی گردد، بلافاصله آیه‌ی ۱۴: «وَهُوَ الْعَفُوُّ الرَّحِيمُ» آمده است. یعنی خداوند نه تنها بخشایشگر و درگذرنده و پوشاننده خطاهای بندگان است، بلکه دوستدار صمیمی آنان بوده و اهل مودت و محبت می‌باشد. سپس برای آنکه تصور نشود که گذشت و محبت خداوندی، از سر عجز و درماندگی است، به داشتن رفعت و عرش مجید خدا و «فَعَالٌ مَّا يَشَاءُ» بودن او اشاره می‌شود! عرش مجید، کنایه از قدرت پادشاهی و سلطنت مطلقه‌ی خداوند است، که بر خلاف سبعیت و لثامت شاهنشاهان و امپراتوران و زمامداران مستکبر بشری، توأم با بزرگواری و برومندی بوده، صرف اراده کردن یا اراده داشتن کفایت برای پیروزی و اجرای اوامر می‌باشد. به تعبیر دیگر، آنچه می‌بینیم، و انجام می‌شود ناشی از اراده و خواست خود اوست، نه توصیه یا تحمیل دیگران.

با دو آیه‌ی «هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْجُنُودِ. فِرْعَوْنَ وَثَمُودَ.» که با حداکثر فشردگی و ابهام اعلام شده است، فصل نوین پر دامنه و پر باری افتتاح می‌شود که هم انذار است - انذار اخروی و دنیوی - و هم آموزش و پرورش. در مرحله‌ی اول برای رسول مکرم که مخاطب آیات می‌باشد و در مرحله‌ی بعدی برای ایمان‌آوردگان مسلمان، و ایمان‌آوردگان اهل کتاب. می‌دانیم که کمی کمتر از یک سوم قرآن را داستان پیغمبران گذشته و موضع‌گیری پیروان آنان تشکیل می‌دهد که در گروه‌های تنزیل بعدی، خواهیم دید.

در اینجا ذکر لشکریان «فِرْعَوْنَ وَثَمُودَ.» می‌تواند ارتباط با «اصحاب اخدود» و اعمال شقاوت‌مندان‌ه‌ی مشابهی داشته باشد که قبلاً در این گروه پیش‌آگهی کوتاهی داده می‌شود.



درس دیگر و پیش آگهی دیگر برای آشنا ساختن پیغمبر، با خلق و خوی کفورزان گذشته و حال را در آیه‌ی باز هم کوتاه ۱۹: «بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي تَكْذِيبٍ.» می‌بینیم، و برای اولین بار، واژه و اندیشه‌ی «تکذیب» مطرح شده است. اندیشه و مسئله‌ای که مشکل بزرگ رسالت بوده و مضمون آیات و سوره‌های زیادی از قرآن خواهد شد.

کار قرآن و سبک رسالت، به‌قراری که در بحث انسان‌بینی قرآن (در تفسیر موضوعی بازگشت به قرآن)، تشریح شده است، تحمیل و تعبد نبوده با شناخت و شناساندن موضوعات و صفات، و با تحلیل تیره‌های دعوت شوندگان به عمل می‌آید. در این تک آیه هم می‌خواهد بگوید، اگر مشرکین و افرادی از مردم پذیرای دعوت تو و پیغمبران گذشته نشوند و نشده‌اند، مانع ایمان آوردن و عامل انکار و مخالفت آنان، ناشی از رسم عمومی و خواسته درونشان می‌باشد که نوعاً تکذیب‌گری و خودداری از تصدیق و تفکر است. به پیامبر بزرگوار توصیه می‌شود که از این بابت متعجب و نگران نگردیده، عجله به خرج ندهد، و انکار و اتهام دروغ‌پردازی آنان را نشانه‌ی ناتوانی خدا یا نارسایی پیام خدا که قرآن است نگیرد. بداند که؛

۲۰: «وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ.»

۲۱: «بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ.»

۲۲: «فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ.»

یعنی آنها هر جا که باشند و هر کاری که بکنند، در مشت و مشیت خدا قرار دارند و قرآن نیز همچون عرش خدا مجید شکوهمند و مسلط بوده، مکتوب ثبت شده‌ی محفوظی است که در برابر تکذیب‌ها و انکارها، کوچک‌ترین تغییر و تغییری پیدا نخواهد کرد و هیچ‌گاه مطرود و منکوب نخواهد گشت.

مولانا در دفتر سوم مثنوی این زبان وحی را چه نیکو به رشته‌ی نظم در کشیده است! آنجا که می‌گوید:

مصطفی را وعده کرد الطاف حق      گر بمیری تو، نمیرد این سبق  
من کتب و معجزت را حافظم      بیش و کم کن را از قرآن رافضم

\* \* \*

پایان گروه پانزدهم



## شانزدهمین گروه تنزیل

### تمام سوره‌ی تکویر (۸۱)

بسم الله الرحمن الرحيم

شماره	آیات	ترجمه (با مختصر توضیح)
نیم گروه الف		
۱	إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ.	آن زمان (یا هر وقت) که خورشید درهم پیچیده و فشرده شود. (یا در سیاهی و تاریکی فرو رود).
۲	وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ.	و آن زمان که ستارگان تیره و تار شوند (یا سقوط کنند).
۳	وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ.	و آن زمان که کوه‌ها به حرکت درآمده به راه افتند (یا جریان و لغزشی بیابند).
۴	وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ.	و همان زمان که شتران (با ارزش) ده ماهه‌ی آبستن، رها گردیده و بی صاحب شوند.
۵	وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ.	و آن زمان که حیوانات وحشی محشور گردند (یا جمع شوند).
۶	وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ.	و همان زمان که دریاها افروخته و فروزان شوند (یا پر از آتش گردند).
۷	وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ.	و آن زمان که نفوس (یا مردم و انسان‌ها) جفت و جور شوند.
۸	وَإِذَا الْمَوْؤُودَةُ سُئِلَتْ.	و آن زمان که در باره دختران زنده به گور شده پرسش به عمل آید.
۹	بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ.	(که) به چه گناهی کشته شدند.
۱۰	وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ.	و آن زمان که نامه‌ها (ی اعمال) گشوده شوند.
۱۱	وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ.	و آن زمان که آسمان پراکنده گردد (رویه‌ی خارجی یا پیوستگی آن درهم ریخته شود).
۱۲	وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ.	و آن زمان که دوزخ افروخته و شعله‌ور گردد.
۱۳	وَإِذَا الْجَنَّةُ أُنزِلَتْ.	و آن زمان که بهشت به نزدیک آورده شود.
۱۴	عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا أُحْضِرَتْ.	(در چنین زمان و نشانه‌هایی و نه قبل از آن، به طوری که در گروه ۱۰ نیز اعلام شده بود) هر کس به آنچه حاضر و آماده کرده است، آگاه می‌گردد.

شماره	آیات	ترجمه (با مختصر توضیح)
نیم گروه ب		
۱۵	فَلَا أَقْسِمُ بِالْخَنَسِ.	پس نه چنین است (یا لازم نیست) سوگند به خنس (یا ستارگان بازگردانده) بخورم.
۱۶	الْجَوَارِ الْكُنَسِ.	(خنس یا ستارگان) سیر کننده و پنهان شونده.
۱۷	وَاللَّيْلِ إِذَا عَسَسَ.	و سوگند به شب، هنگامی که تاریک شود.
۱۸	وَالصَّحِيحِ إِذَا تَنَفَّسَ.	و به صبحگاهان چون بدمد.
۱۹	إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ.	همانا که این (اظهارات و اخبار یا کتاب) گفتار رسول بزرگوار است.
۲۰	ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ.	نیرومند صاحب قدرتی که در نزد (خداوند) صاحب عرش (یا تخت بلند و فراگیر)، مقام و مکان دارد.
۲۱	مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ.	مطاع (فرمانروای اطاعت شده) است و امین (در نزد خداوند).
۲۲	وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ.	و یار و رفیق شما (یعنی پیامبر) دیوانه نیست.
۲۳	وَلَقَدْ رَآهُ بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ.	و به یقین و قطع (پیامبر گرامی) آن (وحی و خبر یا رسول) را در افق روشنی دیده است.
۲۴	وَمَا هُوَ عَلَى الْعَيْبِ بِضَنِينٍ.	و او نسبت به غیب (و آنچه بر شما پنهان و بر او آشکار است) دریغ نمی ورزد.
۲۵	وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ.	و آن (سخن وحی) کلام شیطان رانده شده (از درگاه) نیست.
نیم گروه ج		
۲۶	فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ.	پس به کجا می روید؟
۲۷	إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ.	این (گفتار یا آیات و کتاب) صرفاً یادآوری و تذکری است برای (کل) جهانیان.
۲۸	لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ.	برای هر کس از شما که خواسته باشید به راه راست رود.
۲۹	وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ.	و شما نمی خواهید (یا نمی توانید بخواهید) مگر آنچه را که خداوند گار جهانیان خواسته باشد (یا بخواهد).

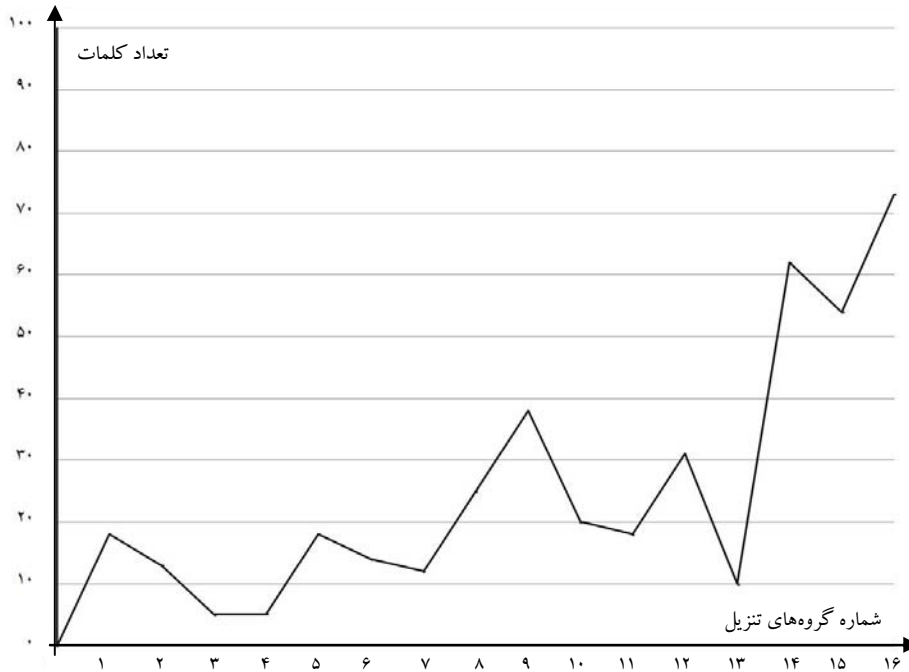
## نیم گروه الف

### کلیات و استنباطهای عمومی

آنچه در مرحله اول، به لحاظ شکل و صورت گروه جلب توجه می نماید، تعداد آیات یا کلمات گروه، و تنوع موضوعات آن است. حجم و محتوای تنزیل، حکایت از رشد سریع پذیرش وحی و افزایش ظرفیت رسول مکرم می نماید. شکل ۱

شانزدهمین گروه تنزیل، تکویر (۸۱) تمام سوره ۱ / تا ۲۹ \_\_\_\_\_ ۱۵۷  
 منحنی این رشد و نوسان‌های پیشرفت آن را بر مبنای تعداد کلمات نازل شده در  
 گروه‌های سال اول نشان می‌دهد.

شکل ۱- منحنی تعداد کلمات نازل شده در گروه‌های تنزیل سال اول رسالت



به طوری که دیده می‌شود منحنی نمایش تعداد کلمات گروه‌ها حالت طبیعی  
 توسعه و تحول‌های نوسانی پدیده‌های جوّی را دارد. مثل نزول تدریجی درجه  
 حرارت هوا در زمستان یا ترقی آن در تابستان.

این سوره، در عین آنکه یکپارچه و با آیات معاصر شناخته شده است متشکل از  
 هر دو یا سه جزء یا بند می‌باشد، بندهایی که به لحاظ آغاز مطلب، و مخاطب و  
 محتوی، و مضمون، متفاوتند: اولی (آیات ۱ تا ۱۴) مربوط به قیامت بوده، مخاطب  
 مشخصی ندارد و از نوع ۲ می‌باشد و به‌جای سوگند به موجودات طبیعت و مخلوقات  
 خدا، نشانه‌های زمانی از وقوع قیامت را می‌دهد. دومی مربوط به خود وحی و  
 رساننده آن بوده مانند بسیاری از گروه‌های قبل با سوگند شروع می‌شود<sup>۱</sup>.

۱. مخاطب آن مردم‌اند، و متکلم نه پیامبر و نه جبرئیل، بلکه خود خداست. و بالاخره آیات ۲۶ تا ۲۹ که  
 دارای طول متوسط بیشتر از دو جزء قبل است (۴/۵-۱۸ به‌جای ۳/۵-۳۹ در نیم گروه ب و ۳/۰-۴۲ ←

۱۵۸ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول)  
 متکلم نیم گروه الف جبرئیل است و اعلام اصل نموده باید از نوع دوم محسوب  
 شود به لحاظ محتوا در تعقیب و تأیید و تفصیل گروه ۱۰ (انفطار (۸۲) آیات ۱ تا ۵)  
 نازل شده است که برای دومین بار و بدون قسم و سوگند به ذکر نشانه‌هایی از زمان  
 وقوع قیامت یا حدوث رستاخیز پرداخته نخستین برخورد انسان با قیامت را که  
 آگاهی یافتن از عملکردهای گذشته و بیداری وجدان آدمی است اعلام می‌نماید.  
 وقتی کسی خبر از یک پیش‌آمد مهم وحشتناک، مانند سیل، زلزله، طاعون و  
 غیره می‌دهد اگر قضیه مورد توجه قرار گرفته و جدی تلقی شود، اولین پرسش که  
 به ذهن یا به زبان شنوندگان می‌آید نزدیکی و دوری یا زمان حدوث رویداد است.  
 همراه با آن یا پیش از آن، شدت و کیفیت پیدایش پیش‌آمد مورد سؤال یا  
 کنجکاوی قرار می‌گیرد. قرآن با مختصر خبرهایی که تدریجاً در این مدت به مردم  
 و به پیامبر داده است، منتظر پرسش شنوندگان نشده پیشاپیش در گروه یازدهم  
 (انفطار (۸۲) / الف) با چهار نشانی به پاسخ سؤال مقدر پرداخته است و در این گروه  
 با ذکر ۱۲ رویداد همزمان، نشانه‌های بیشتری از زمان یا دوران وقوع حادثه به  
 شنوندگان و گیرندگان پیام می‌دهد. هم از رویدادهای منظومه‌ی شمسی و آسمان  
 صحبت می‌کند، هم از حوادث زمین و هم از وحوش جاندار و نفوس انسانی. اگر با  
 عدد و تقویم، یک فاصله زمانی و سال و هزاره‌ی مشخصی را، آن‌طور که رسم  
 غیب‌گویان و مدعیان پیامبری و رازدانی روزگار است، تحویل نمی‌دهد ولی به زمان  
 حرکت و سررسید تحول دسته‌جمعی یا مشترک، تعیین زمان پیش‌آمد را می‌نماید.  
 از هم اکنون قیامت به صورت نقطه‌ی پایانی یک پدیده فراگیر و حرکت هماهنگ  
 موجودات زمین و آسمان، اعم از بی‌جان و جاندار، معرفی می‌شود. گویی که قیامت

---

→ در نیم گروه الف) و مطالب آن نیز حالت پیشرفته‌تری دارد، به احتمال قوی در سال دوم و سوم در  
 فاصله گروه‌های ۲۸ تا ۳۹ (مثلاً گروه ۳۷) نازل شده در مضمون و محتوا به لحاظ توجه به قرآن و ذکر  
 بودن و از ناحیه رب‌العالمین بودن آن، آزادی تذکر و ایمان و سؤال‌های سلامت و تکبر آن طرف و  
 تکذیب قرآن مشابعت دارد، که در جلد دوم «سیر تحول قرآن» اشتباهاً در سال اول بعثت حساب شده  
 است. به هر حال در اینجا، بحث و بررسی خود درباره‌ی دو نیم گروه الف و ب را به صورت جداگانه  
 می‌آوریم، و جزو سوم را هم به سال دوم موقوف می‌کنیم.

در مدثر (۷۴) ج/ ۴۹ و ۵۵ و ۵۶: «فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذِكْرِ مُغْرَضِينَ. فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ. وَمَا يَدْرُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ.»  
 در واقعه (۵۶) / ۷۷ و ۸۰ و ۸۱: «إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ.» (مشابه «إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ.» در تکویر (۸۱) / ۱۹)  
 «تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ.» واقعه (۵۶) / ۸۱: «أَفِيْهِذَا الْحَدِيثِ أَنْتُمْ مُدْهِنُونَ.»

در عبس (۸۰) / ۱۲: «فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ.»

در کافرون (۱۰۹) / ۶: «لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ.»

شانزدهمین گروه تنزیل، تکویر (۸۱) تمام سوره / ۱ تا ۲۹ \_\_\_\_\_ ۱۵۹  
از خود خلقت یا طبیعت باید بجوشد.

این گونه معرفی قیامت و آخرت، به صورت پدیده‌ی فیزیکی به مقیاس جهانی، با اتکاء صد درصد به طبیعت، ضمن مابینت با برداشت‌ها و تعلیل و توصیف‌های معمول بشری گذشتگان و حتی مسلمانان، از ویژگی‌های قابل توجه و قابل تدبر قرآن می‌باشد. در این دو گروه وحی، سراغ قیامت در طبیعت و تحولات آینده‌ی آن داده می‌شود. و بر همین قرار، تأیید و توصیف‌های بیشتری که در گروه‌های تنزیل بعدی خواهد آمد. ضمناً چنین نشانه دادن‌های تحول زمانی، عقیده کسانی را که می‌گویند قیامت و آخرت در همین دنیا و در زندگی و به وجدان خود انسان‌ها می‌باشد، زماناً و مکاناً، تکذیب می‌نماید.

هفتاد، هشتاد سال قبل کتابی در تهران تحت عنوان «خدا در طبیعت»، منتشر گردید که ترجمه «Dieu dans la nature»<sup>۱</sup> نوشته‌ی پروفیسور «فلاماریون» منجم و دانشمند فرانسوی بود. این ترجمه در میان درس خوانده‌های متدین آن روز سر و صدای زیادی پیدا کرد. در خود فرانسه و اروپا نیز به عنوان یک اثر ابتکاری و بدیع، شهرت یافته بود. زیرا که تا آن زمان دین و ایمان اصولاً یک امر تعبّدی و روحانی خارج از علم و احساس یا اشتغالات زندگی تلقی می‌گردید و اگر می‌خواستند استدلال و اثبات مطلبی را بنمایند، از فلسفه‌ی یونان و اصطلاحات نامأنوس یا ذهنیات کلامی دور از واقعیت و بیگانه با انجیل و مخصوصاً قرآن استمداد می‌شد. بنابراین کتاب «خدا در طبیعت» فلاماریون تازگی و برجستگی خاصی پیدا کرده، به زودی به عربی و فارسی ترجمه شد.

این مطلب برای قرآن و قرآن‌شناسان تازگی نداشت. همان‌طور که می‌دانیم قرآن، خدا و حقایق هستنی را از طریق آیات خداوندی که در آفاق و انفس، یعنی در طبیعت و خلقت هستند، و محسوس و مأنوس ما می‌باشند، معرفی می‌نماید. از نخستین ندای وحی که در پنج آیه‌ی کوتاه گروه اول تنزیل بیان شده بود، چنین استنباط گردید که قرآن بر سه محور یا سه معیار دور می‌زند:

ربوبیت یا ارباب و سرور بودن خدا،

خلقت و طبیعت،

انسان و انسانیت.

---

۱. ظاهراً به قلم مرحوم خالصی زاده که از ترجمه‌ی عربی کتاب نقل کرده بود.

۱۶۰ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول) اینک در پایان نخستین سال رسالت می‌بینیم که از دیدگاه قرآن، جای قیامت و آخرت نیز در طبیعت است. در طبیعت مادی و محسوس و دگرگونی‌های فیزیکی، منتها به صورت بدیع و به مقیاس عظیم جهانی .

علاوه بر آنکه قرآن، بر طبق آیات گروه‌های ۱۰ و ۱۵ «الف»، مسئله رستاخیز و آخرت را از حدود انسانی به منطقه و مقیاس آسمانی کشانده، آن را به عنوان پدیده و تحولی در نظام کهن کیهانی معرفی می‌نماید، از خاموشی و فروپاشی یا مرگ جهان (در مقیاس و منطقه کیهانی و شاید منظومه شمسی) صحبت می‌کند.

برای انسان تصور اینکه روزی این مظاهر عظیم و قهار طبیعت همچون خورشید و ماه یا کوه‌ها و دریاها که مایه و پایه‌های زندگی او و از ارکان استوار و ثابت عالم هستند و همیشه آنها را پابرجا و نیرومند و فروزان دیده است، در شرایطی از هم فروپاشیده شود، بسیار دشوار و بلکه محال به نظر می‌آمده، نمی‌توانسته است ناشی از مشاهدات و تجربیات عادی و محصول وهم و خیالات بشری باشد. دیدگاه‌های فلسفی و اکتشافات علمی او نیز چنین احتمالی را نمی‌داده، خلاف آن را از اصول اولیه و بدیهی می‌شناخته است.

در کتاب «صبوری در سپهر لاجوردی» ترجمه آقای علی اصغر سعیدی<sup>۱</sup>

(patience dans l'azur, L'volution cosmique. Hubert Reeves, ۱۹۸۸)

که آخرین نظریات علمی امروزی راجع به جهان و ذرات و زندگی را به رشته تحریر در آورده و مورد استقبال وسیعی در اروپا و آمریکا قرار گرفته است، درباره‌ی مطلب بالا چنین می‌نویسد:

«ایده‌ی سرگذشت برای عالم، از نظر اهل علم در قرن‌های گذشته، ایده‌ای عجیب و دور از ذهن بوده است. به اعتقاد آنان، قوانین طبیعت به علت تغییر ناپذیری، بر رفتار ماده در یک زمان حال دائم حاکمند. تغییرات تولد، زندگی، مرگ، که در جریان زندگی روزمره‌ی ما هم قابل رؤیت است، در قالب عبارات یک رشته کنش و واکنش‌های اتمی ساده توجیه می‌شوند که همیشه مشابه هم نیستند، از نظر آنان، ماده فاقد هرگونه سرگذشتی است.»

---

۱. «صبوری در سپهر لاجوردی»، تألیف هوبرت ریوز، مترجم علی اصغر سعیدی، نشر گفتار، تهران، ۱۳۶۸.



مترلینک، در کتاب پرارجش راجع به زنبوران عسل، از سازمان و تشکیلات کندو، سخت به هیجان آمده است، اما شوق و شور او، گه گاه رنگ خوش بینی بیش از حد به خود می گیرد. مخصوصاً وقتی که سرانجام درباره ی مفهوم و آینده ی طبیعت این پرسش را مطرح می کند: «آیا کودکانه است که از خود بپرسیم چیزها و دنیاها به کجا می روند؟ آنها به هیچ کجا نمی روند. به اینجا رسیده اند. در صدر میلیارد قرن بعد، وضع به همان صورت خواهد بود که امروز هست، و به همان صورتی که از آغاز، که امروز دیگر وجود خارجی ندارند، بوده و تا پایدانی که قبلاً وجود نداشت، خواهد بود. و در عالم مادی یا معنوی چیزی کم یا زیاد نخواهد شد...».

هگل همین تصور واهی از اشیاء را در جمله ی معروفش چنین بیان می دارد:

«در طبیعت هیچ خبر تازه ای نیست که نیست.»

بعد انسانی، از طریق زیست شناسی به قلمرو علم وارد می شود. و با ظهور داروین، این مسئله تازه کشف می شود که جانوران همیشه به یک شکل نبوده اند... در روی زمین، چیزی به نام سرگذشت حیات وجود دارد.

در آغاز قرن ما، مشاهده ی حرکت کهکشان ها، روی مجموع عالم، سایه ای از ابعاد تاریخی انداخته است. تمامی کهکشان ها، با حرکت انبساطی در پهنه کیهانی، از هم دور می شوند. ایده ی آغاز عالم از همین جا ناشی شده است ... تصویر ماده ای تاریخی، اکنون از هر سو خود را نشان می دهد. ستارگان نیز مانند جانداران، به دنیا می آیند زندگی می کنند و سرانجام می میرند، حتی اگر عمرشان میلیون ها، یا میلیارد ها سال دوام داشته باشد. کهکشان ها برای خود دوران جوانی، سن بلوغ و رشد و سرانجام روزگار کهولت دارند.

\* \* \*

بشر و بشریت، با عمر کوتاه و لحظه ای خود، در مقایسه با مکان و زمان های نجومی، و تحولات طبیعی زمین و زندگی و با دید بسته محدود که نسبت به جهان چهار بعدی داشته، مظاهر بزرگ طبیعت مانند خورشید و ماه و ستارگان را همیشه به یک حال و با یک حرکت و نظام ثابت می دیده و نمی توانسته است جز این بیندیشد. دنیای حاکم بر خود را لایتغیر نداند و همه چیز را به فراخور و به مقیاس خود نبیند.

۱۶۲ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن بر حسب نزول) در آن روزگار که هنوز علم خدا خواسته و خدا آموخته‌ی آدمی بر طبق گروه «ا» به پایه‌ها و شناخت‌های قرن بیستم نرسیده بوده، تنها پیامی می‌توانسته است با قطعیت و صراحت خبر از دگرگونی‌های کلی و مرگ کیهان و مظاهر و موجودات عظیم زمین و آسمان بدهد که از منبع و مقام بالاتر از بشر و از آسمان سازنده‌ی انسان و دنیا، صادر یا نازل شده باشد. اتفاقاً عنوان کتاب را نگارنده‌ی آن به همین منظور انتخاب کرده و خواسته است بفهماند که درک تحولات یا سرگذشت و سرنوشت آسمان‌ها و ستارگان یا کهکشان‌ها و کیهان، حوصله و صبری بی‌نهایت (یا به اصطلاح قرآنی که در گروه ۲۳ خواهد آمد، صبر جمیل) لازم دارد.

\* \* \*

معین کردن زمان وقوع یک خبر و چگونگی یک حادثه می‌تواند قرینه و شاهدهی بر جدی بودن خبر و گفتار باشد و مسلماً خالی از گیرایی و تأثیر روی شنوندگان و جلب توجه آنان نبوده است.

آنچه قرآن بدان عنایت داشته، اول بار در گروه ۱۰ (طارق (۸۶) / ۱۳ و ۱۴) به شخص پیامبر، تذکر «إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ. وَمَا هُوَ بِالْهَزْلُ». را داده است، و در نیم گروه «ب» همین سوره، به مردم تذکری می‌دهد، که حاکی از جدی بودن خبر و نیرومندی و دانایی رساننده آن است.

قرآن می‌توانست با ابلاغ خبر قیامت از طرف خدا، و اعلام اینکه چون از طرف خدای خالق می‌باشد، پس «إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٌ»<sup>۱</sup> است، اکتفا کند و بقیه‌ی مطلب یا انذار را واگذار به ایمان و حرف شنوی آدمیان بنماید و حداکثر اینکه معجزه‌ای به دست رسولش داده و از آن راه، اتمام حجت و اثبات صحت برای دعوتش بنماید. ولی می‌بینیم که حالت تعبد و تحجر در پیش نگرفته، می‌خواهد مردم با آگاهی بیشتر، و بر مبنای اطلاعات و استدلال‌ها و با تشخیص خودشان پذیرای حقیقت شوند. این نکته که با سوگندهای گذشته (در گروه‌های ۳، ۵، ۶، ۹، ۱۱ و ۱۲) و سوگندها و اشارات و استدلال‌های آینده، واضح‌تر دیده خواهد شد، موضوع جالب دیگری بوده، و تاحدودی روش ویژه‌ی دعوت و چگونگی رسالت را نشان می‌دهد؛ همچنین نظری را که قرآن درباره‌ی انسان و انسانیت دارد، آشکار می‌سازد.

۱. ششمین گروه تنزیل، ذاریات (۵۱) / ۵.

اگر گروه ۱۱ و نیم گروه الف حاضر به جای استشهاد به سوگندهای مأخوذ از مظاهر مشهود طبیعت با نشانه‌های همزمانی آن را آغاز کرده است ولی باز هم تکیه و توجه به همان مظاهر و جریان‌های طبیعی به عمل آمده است، پس می‌توان چنین استنباط کرد که سندیت و ارتباط سوگندها و اعتبار و واقعیت داشتن داعیه‌ها، همان مشهود و طبیعی بودن است. چه آن سوگندها و چه این نشانه دادن‌های زمانی می‌خواهند بگویند که اگر خورشید و کوه و ستارگان یا خانه‌ها و کتاب‌ها واقعیت دارد و راست است، و این پدیده‌ها و تحولات امکان پذیرند، خبرایی هم که راجع به قیامت داده می‌شود واقعیت و حقیقت دارد. آنچه منظور نظر سوگندهاست به گونه‌ای اعلام هم‌نوعی و هم‌ریشه‌ای است.

عنایتی که در ترکیب نشانه‌های زمانی قیامت به کار رفته، ویژگی و تازگی دیگری را در این گروه ارائه می‌دهد. در اینجا رویدادهای سه گانه راجع به آسمان و زمین و انسان به دنبال یکدیگر و همزمان با تک اشاره‌هایی برافروخته شدن جهنم و پیش آمدن بهشت، با پرسش‌ها و پدیده‌های قیامت و با پراکنده شدن آسمان، ردیف گشته، بدون آنکه ذکر از عذاب و ثواب به میان آید. مجموعاً منتهی به «عِلْمَتْ نَفْسٌ مَّا أَحْضَرَتْ»<sup>۱</sup> شده است که به نظر می‌آید شاه‌بیت و مقصد گروه یا مقدمه و مفتاح برای خبرهای بعدی باشد. از آیه کوتاه و کوبنده‌ی نیم گروه حاضر، ضمن یک جمع‌بندی فشرده از گروه‌های گذشته مربوط به قیامت، نه تنها مقارن بودن حوادث آسمان و زمین و انسان استنباط می‌شود، بلکه مرتبط بودن آن رویدادها یا ارتباط ارگانیک میان آنها نیز استشمام می‌گردد.

### بررسی آیه به آیه

از دوازده نشانی که راجع به زمان قیامت داده شده است سه تای آن مربوط به حوادث و رویدادهای آسمانی است (آیات ۱، ۲ و ۱۱) دو تا راجع به کوه‌ها و دریاهاست (آیات ۳ و ۶) که اولی با صلابت‌ترین و ثابت و پابرجاترین قسمت زمین را تشکیل می‌دهد ولی مع‌ذلک در روز رستاخیز متحرک و متلاشی می‌شود. و دومی دریاهاست که با آنکه آب اسباب خنکی و رفع گرما و خاموش کردن آتش است،

---

۱. تکویر (۸۱) / ۱۴.

۱۶۴ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول) خود آن شعله‌ور می‌گردد. همچنین برای اولین بار دو اشاره به حیوانات اهلی و وحوش فراری دارد (آیات ۴ و ۵) که رها یا جمع می‌شوند. دو تا ناظر بر انسان و یادآوری اوست (آیات ۷ و ۸) که احضار می‌شوند و مورد سؤال قرار می‌گیرند (آیه ۹). در سه تای بقیه (۱۰ و ۱۲ و ۱۳)، به مقدمات آخرت اشارت رفته است که محل وقوع آن آسمان بوده و این صحنه با گشوده شدن صحیفه‌ها و سوابق و پرونده‌ها افتتاح می‌شود. شاید نخستین محصول و اولین احساس که به آدمی دست می‌دهد، آگاهی او و اشعارش نسبت به کرده‌های دنیایی خود باشد (آیه ۱۴) که کیفر و پاداش انسان‌ها با بیدار شدن شعور آنان و روشن شدن حافظه‌ها آغاز می‌گردد. و این همان نکته‌ای است که قبلاً نیز در گروه تنزیل کوتاه ۱۱ (انفطار (۸۲) / ۵) بلافاصله بعد از: «وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ»، به صورت: «عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ». آمده بود.<sup>۱</sup> ضمناً فاعل فعل‌های «عَلِمَتْ» (در هر آیه) خود انسان‌ها هستند.

در این نشانه‌دهی‌ها و اخبار قیامت، آنچه به خاموشی و فرو ریختن و راه افتادن خورشید و ستارگان و انفعال آنها راجع می‌شود، چون در گروه‌های دیگر هم آمده است و در مجموع خبر از مرگ و به هم ریختگی و دگرگونی‌های آنها می‌دهد، حرف و اشکالی نیست. ولی با آیات ۴ و ۵ که پای حیوانات را به میان می‌آورد، و از محشور شدن یا مشارکت آنها در قیامت صحبت می‌کند، که فقط یک بار آمده است، مسئله‌ی جدیدی را مطرح می‌نماید که مورد بحث مفسرین قرار گرفته است. کلمه‌ی «عِشَار» در لغت و قاموس‌ها به معنای شتران ده ماهه آبستن است که نزد اعراب ارزش خاصی داشته، معطل ماندن یا رها شدن آنها را نشانگر اضطراب و به خودپردازی انسان‌ها گرفته‌اند. بعضی از مفسرین «عِشَار» را از ماده معاشرت و مراوده دانسته، تعطیل شدن و توقف معاشرت‌ها و روابط را استنباط کرده‌اند. صاحب کتاب ۷ جلدی «قاموس قرآن» می‌نویسد:

«به نظر من مراد از «عِشَار»، مطلق «حامله» است. و مراد از عطلت خالی بودن است (مثل خالی شدن یک اداره از کارمندان خود در روزهای تعطیل)... علی‌هذا ظاهر آن است که مراد از «وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ». خالی شدن حامله‌ها و گسیختن ذرات موجودات از همدیگر باشد تا ذره‌ای در بطن ذره‌ای نماند.»

۱. چنین آگهی و پیام مهم یا اعلام اینکه انسان پس از مرگش روزی تجدید احساس خواهد کرد، در هیچ موردی غیر از قیامت و آخرت اشاره نشده است، از جمله در عالم برزخ.

درباره‌ی «وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ» اختلاف و ابهام چندانی ابراز نشده، غالباً وحوش را به معنای حیوانات غیر اهلی درنده و چرنده گرفته‌اند. بعضی هم کنایه از انسان‌های جنگلی و بیابانی وحشی صفت دانسته‌اند. حال با توجه به اینکه قرآن به گفته خودش کتاب روشن و رساست و خالی از کج و معوجی یا بهام و معماسازی بوده، صریح و سرراست به زبان متعارف اعراب معاصر خود حرف زده است. همان‌طوری که از واژه‌های شمس و نجوم و جبال استنباط خورشید و ستارگان و کوه‌ها را کرده‌ایم، عشار و وحوش را هم باید به معنای عربی متداول در بلاد و بیابان‌های حجاز بگیریم. بسیار هم طبیعی بوده است که بعد از مظاهر آسمان و زمین و قبل از نفوس و اعمال آدم‌ها نامی هم از حیوانات، اعم از اهلی و وحشی، برده و گفته شده باشد که آسمان و زمین با آنچه در بر دارند مشمول حادثه‌ی جهانی رستاخیز و ارتحال به دوران و دنیای دیگری می‌شوند. و آنگاه از انسان‌ها پرسش و بازخواست به عمل آمده، اطلاعات و حافظه‌هایشان را تمام و کمال به آنان برمی‌گردانند. یعنی آیات این گروه، کاملاً طبقه‌بندی شده جدا جدا از جمادات و از دو نوع از جانداران اسم برده، و در آخر برجستگی خاص به آدمی داده شده است که در بین همه کائنات مشهود، تنها او مسئول و مختار می‌باشد.

در جمله‌ی «وَإِذَا النُّفُوسُ رُؤِّجَتْ» سر راست تر و بدیهی تر آن است که نفوس را آدم‌ها و افراد (در برابر حیوانات) بگیریم که بر حسب رفتار گذشته و سوابق و افعال و اقوالشان جفت و جور می‌شوند، و از جمله درباره‌ی «زنده به گور کردن دختران» که نمونه‌ی بدیهی شاخصی از خطاهایشان می‌باشد مورد سؤال قرار می‌گیرند. در اینجا برای اولین بار کلمه‌ی «ذنب» و اندیشه گناه به میان آمده و شاهد مثالی که داده می‌شود برای گیرندگان آن روز قرآن و حتی بعدی‌ها می‌توانسته است ساده‌ترین و زنده‌ترین نمونه و تعریف غیر قابل انکار گناه باشد. در عوض بسیار بعید است که برای «رُؤِّجَتْ» و زوج، معانی و مفاهیم دیگری (از قبیل قرین شدن اشخاص با اعمال یا با ممنوعان خود، و اجساد با ارواح، مؤمنین با حورالعین، و یا کفار با شیاطین) قائل شویم. به احتمالی ممکن است مقصود از «رُؤِّجَتْ» توأم شدن و همراهی مجدد زن و شوهرها و خانواده‌ها باشد که در زنده به گور کردن دختران همکاری یا هماهنگی داشته‌اند.

آیات ۱۲ و ۱۳ به گونه‌ای افتتاح و آغاز نشئه آخرت یا به راه افتادن جحیم و جنت خبر می‌دهد. دو فعل: «سُعِّرَتْ» و «أُزْلِفَتْ» که هر دو به صیغه مجهول و بدون ذکر

۱۶۶ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن بر حسب نزول) فاعل آمده است، می تواند نشانه‌ی خود به خودی یا خودجوشی آنها بوده، پیدایش هر دو را همچون سایر تحولات و پدیده‌های خلقت اعلام نموده باشد. اسم «جنت» به معنای باغ و به منظور بهشت قبلاً در گروه ۸ (غاشیه ۸۸ / ۱۰) آمده، و صحبت از وعده و وعید شده بود، اما کلمه‌ی «جحیم» برای اولین بار است که به گوش می خورد. نکته‌ای که در اینجا به چشم می خورد و نمی دانم آیا مفسرین قدیم و جدید آن را مطرح کرده اند یا خیر، پشت سر آمدن بلاواسطه و بلافاصله‌ی زمان‌های وقوع یک سلسله حوادث عظیم است! تکرار متوالی حرف «اذا» و مشابهت جمله‌ها، همزمانی با تقارن و توأم بودن رویدادها را می رساند و این با شنیده‌ها و معتقدات ما موافقت چندانی ندارد. ضمن آنکه برای درک و تجربه‌ی ما نیز چنین سرعت و قدرت انجام پدیده‌ها به نظر محال می آید.<sup>۱</sup>

سئوالی که پیش می آید این است که آیا سه دسته جریان تحولات کیهانی، آسمان و ستارگان و زمین، تعطیل و تجمع احشام و وحوش و نفوس، افروخته شدن جهنم و پیش آمدن بهشت و بالاخره پرسش از گناهان و گسترش صحیفه‌ها و آگاه گشتن افراد از فراورده‌هایشان آیا در یک روز و یک لحظه انجام می گیرد یا به دنبال هم و در دوران‌های متوالی طولانی خواهد بود؟ برخلاف آیات گروه ۱۴ (اعلیٰ ۸۷) / ۲ و ۳ و ۵ (...)) که با آوردن فای تأخیر به دنبال هم قرار گرفته مراحل مختلف خلقت، تسویه، تقدیر و هدایت را نشان داده است در اینجا حتی «س» یا «سوف» هم وجود ندارد و سیاق آیات همزمانی را اعلام می کند. تا بینیم تنزیل‌های بعدی چه تعلیم خواهد داد...

## نیم گروه ب

### کلیات و استنباط‌های عمومی

نیم گروه «الف» صرفاً راجع به قیامت و آخرت و بدون سوگند بود، نیم گروه «ب» با سوگند است و تذکر مطلب تازه‌ای بوده، صرفاً بر محور رسالت و قرآن و رسانندگان آن، یعنی فرشته وحی و شخص پیغمبر دور می زند. می خواهد اصالت وحی، جدی بودن پیام، و ویژگی‌های رسول مکرم را بیان نماید، تا اعتماد و آمادگی بیشتری در مخاطبین

---

۱. اگر چه علوم کیهانی و فیزیک و بررسی‌های اخیر، امکان وقوع آن را شهادت داده‌اند.

ایجاد شود. این دومین استعمال یا استفاده در این زمینه است که از سوگندها به عمل می‌آید، و خطاب این نیم گروه به مردم بوده از نوع ۳ محسوب می‌شود. در جزء چهار آیه‌ی آخر (ج) که به سال‌های جلوتر می‌خورد، گفت‌وگو با شنوندگان و گیرندگان است که از حال اعراض و انکار مطلق، به تردید و تحقیق درآمده، احتیاج به معرفی بیشتر کلام و تعیین تکلیف دارند. معرفی و اطمینان ذهنی مقدماتی نسبت به «وحی» را قبلاً در گروه ۱۰ (طارق) (۸۶) / ۱ تا ۴ و ۱۱ تا ۱۷ دیده بودیم: با دو سوگند به آسمان گردنده و زمین شکافته و با دو اظهار نظر «قَوْلٌ فَصْلٌ» بودن و «هَزَلٌ» نبودن کلام، و همچنین واکنش احتمالی مشرکین و موضع‌گیری پیغمبر. در گروه قبلی ۱۵ (بروج) (۸۵) / ۲۱ و ۲۲ نیز که خطاب به پیغمبر بود، به «معجید» و «محمفوظ» بودن قرآن اشاره شده بود. بدیهی است که باید انتظار تفصیل و توضیح زیادتری را داشته باشیم.

به این ترتیب در واقع به دنبال قیامت و مسئله یا اصل آخرت، و به عنوان پشتوانه‌ی آن موضوع وحی و رسالت یا «نبوت» است که مطرح می‌گردد. منطقی و صحیح است، یعنی نه آن سبک فلسفی و کلامی کلاسیک و متداول در آموزش و تعلیمات دینی که اول از خدا و اثبات وجود و وحدانیت او شروع نموده، سپس با استناد به نادانی و ستم‌کاری آدمی از یک طرف، و قاعده‌ی لطف از طرف دیگر، وظیفه‌ی هدایت الهی به ضرورت و حتمیت زمان و مکانی به نام معاد روز قیامت و تعیین تکلیف مجدد در زمینه‌ی عدالت را، برای خدا اعلام می‌کنند. و همین رویه را در مورد عدل و امامت ادامه می‌دهند. اما قرآن که از طرف خداست، از خود خدا آغاز نمی‌کند و فشاری نمی‌آورد. می‌بینیم که روش دعوت و راه هدایت، خارج از ناموس خلقت و رسم طبیعت نبوده، قرآن می‌خواهد آشنایی و اعتقاد انسان‌ها در باره سرنوشت خودشان و آینده دنیا، با دیده و دل خودشان، به اتکاء محسوسات موجود و واقعیات محتمل، همچون سایر برخوردارها و برداشت‌ها و دانش‌ها، آزادانه و عاقلانه و بدون تحمیل و تصنع، صورت بگیرد. اگر قیامت و نبوت به نظرشان از مقوله‌ی ، وقایع و «ممکن‌ها» درآید آنها را با تصمیم و تحقیق شخصی بپذیرند. همان‌طور که قبلاً در بحث کلیات و استنباط‌های عمومی نیم گروه «الف» گفتیم، قرآن حتی نخواست است برای القاء اصول و مطالب جدی خود متوسل به معجزه شود، یا همچنان که رسم مراد و مرشدها و مرتاضان یا مکاتب تصوف و عرفان است با

۱۶۸ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول) کشف و کرامات اثبات حقانیت و فضیلت نماید.<sup>۱</sup> به طریق اولی چشم‌بندی و شعبده‌بازی هم به کار نبرده، دست به تبلیغ و تطمیع و یا تحریک و تهدید، از راه‌های مجاز و ممنوع نیز نمی‌زند. چنین طریق‌ها و تدبیرها در واقع یک نوع کورکردن بینش و تشخیص مردم یا اراده انسان‌ها می‌باشد. خودداری قرآن از دخالت دادن مستقیم خدا در امر تعلیم و تذکر تا آنجا پیش می‌رود که بعد از سوگندهای چهارگانه و همان‌طور که روال پدیده‌ها و سبک طبیعت و خلقت و اکتشافات علمی چنین است، پای واسطه‌ی وحی و رساننده‌ی پیام را در میان آورده، کلام را به او نسبت می‌دهد و به توصیف او می‌پردازد. پس از او تازه، عرضه‌کننده کلام به امت و آدم‌ها را مطرح نموده نفی انحراف مقدر و اتهام شیطان را می‌نماید.

همه‌ی اینها حالت اعلام و اظهارنظر را داشته، خالی از اجبار و حتی استدلال است. یعنی فعلاً ارزش آگاهی‌دادن و راهنمایی و هشدار را داشته، می‌تواند دعوت به احتیاط و اندیشه باشد تا شنوندگان و گیرندگان، با توجه به چگونگی گفتار، و مقایسه‌ی سطح و نوع و منطق کلام و با تجربه‌ای که معمولاً از آثار افراد به دست می‌آورند (و همچنین برای ما آیندگان، تأییدها و تطبیق‌هایی که از علوم و اکتشافات نصیبشان خواهد شد) پی به حقیقت نبوت، و حقانیت دعوت ببرند. یا لاقلاً جدی بودن و بشری نبودن آن را بپذیرند.<sup>۲</sup>

وقتی با چنین دیده‌ای متوالی نیم‌گروه‌های (الف) و (ب) را نگاه می‌کنیم آنها را غیرمرتبط و نامتناسب نمی‌بینیم. به دنبال اعلام قاطعانه یا انباء پیش‌گویانه و غیر منتظره‌ی چنان رویداد فراگیرنده‌ی جهان و هماهنگ و همزمان که ناشنیده و ناشناخته غیرقابل تصور آدمیان بوده است و دلیل و قرینه‌ای آن را پشتیبانی نمی‌کرده، ضرورت داشته است که برای جلب توجه و اعتماد دعوت شوندگان، ولو با اشاره و ادعا، از منشأ پیام و چگونگی دریافت آن اطلاع داده شود و از هم اکنون جلو احتمالات انحرافی و ادعاهای اتهامی گرفته شود. جا داشته است که بلافاصله بعد از اعلام و انباء به محکم کاری سرچشمه خبر پرداخته شود.

چاره‌ای جز این نیست، و این نیازی است که خود پیغمبر هم دارد. زیرا که او نیز آگاهی و اکتشاف و استدلالی در این زمینه‌ها نداشته است.

---

۱. گروه‌های تنزیل آینده با تصریح و تفصیل بیشتر کلام، این مطلب را توضیح خواهند داد.  
۲. در سوگندهای قرآن، این امکان و انتظار نیز هست که از طریق مشابهت و سنخیت، خواسته باشد برای تطبیق و تصدیق ارائه طریق بنماید.



نوع قسم‌ها نیز غیر عادی است که باید در بخش آیه به آیه بررسی شود. ضمناً اولین بار است که خود پیامبر، آن هم با صفت «صاحب و رفیق» به مردم معرفی می‌شود. اولین بار هم است که برای مردم نام «شیطان» همچون نام «جحیم» به میان می‌آید.

### بررسی آیه به آیه

قسم‌های چهارگانه‌ی: «خُنْس»، «کُنْس»، «لیل» و «صبح» با قید «فَلَا أُقْسِمُ» یا «قسم» نمی‌خورم» در گروه‌های گذشته بی‌سابقه است. و چون خطاب نیم‌گروه «ب» به مردم است قاعدتاً می‌بایستی همه‌ی آنها شناخته شده و قابل درک اعراب جاهلیت - و به طریق اولی شخص پیغمبر - بوده باشد، و با نتیجه‌گیری‌ها هم بی‌ارتباط نباشد. تکلیف: «وَاللَّيْلِ وَالصُّبْحِ» و آثار مترتبه بر آنها روشن است، ولی راجع به «خُنْس» و «كُنْس» تعبیر و توجیه‌های مختلف کرده‌اند. از واژه‌ی «خُنْس» و صفت «جَوَارِ الْكُنْس» که القاء‌کننده‌ی کناره‌گیری و بازگشت و ظهور با تأخیر می‌باشد، غالباً با ستاره‌های طلوع‌کننده‌ی آخر شب - که دیر وقت از پس افق در می‌آیند - تطبیق کرده‌اند. یا به عموم ستارگان تعبیر نموده و گفته‌اند که در شب آشکار می‌شوند و در روز غایب می‌گردند.

«قاموس قرآن» در ذیل کلمه‌ی «خُنْس» می‌نویسد: «الْجَوَارِ الْكُنْسِ صِفَتُ الْخُنْسِ» است و در نتیجه، هر سه به موضوعاتی دلالت دارند که دارای هر سه صفت‌اند. موضوعاتی که واپس‌شونده و دارای انقباض و نهان‌شونده‌اند، که در جریان و حرکتند و این، صفات لازم و ذاتی آنهاست نه آنی یا زمانی. ستارگان بسیار بی‌شمار آسمان چنانکه دانشمندان می‌گویند چنین‌اند. آنها پیوسته در حال تحول و انقلابند، ساخت خویش را تمام می‌کنند، بعضی در نیمه راه زندگی‌اند، بعضی در آخر عمر، و بعضی در ابتدای تشکیل. لذا آنها را به گروه‌های مختلف (تقسیم کرده‌اند) از قبیل ستارگان تپنده (که قشر ظاهر آنها مانند ضربان نبض آهسته و منظم است) غول‌های آبی، غول‌های سرخ، کوتوله‌های سرخ، کوتوله‌های سفید که مواد آنها پیوسته در حال انفعال و تبدل است. و در باره کوتوله‌های سفید گفته‌اند: که در مراحل آخر زندگی هستند. از طرف دیگر آمدن و رفتن دائمی شب و روشن شدن روز حکایت از تحول و انقلاب دائمی جهان دارد... بنابراین به نظر می‌رسد که این اوصاف در

۱۷۰ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول) باره ستارگان و خورشیدهای بی شمار جهان است که پیوسته در حال انقلابند، و حکایت از انهدام مدام عالم دارند. بنابراین معنی آیه‌ی شریفه چنین می‌شود:

«پس نه، قسم به واپس شونندگان روان و نهان شونده، و به شب که می‌آید و می‌رود و به صبح که می‌دمد و گسترش می‌یابد که این سخنان قول فرشته بزرگوار است.»

تعبیر و توجیه‌های فوق اگر چه نوگرایانه و روشن‌بینانه بوده و می‌تواند راه‌گشا باشد ولی با این ترتیب نه مصطلح و مفهوم اعراب آن زمان و نه جزو دانسته‌های رسول مکرم (ص) بوده است و نه دلالت منطقی و ارتباط روشنی با نتیجه‌گیری مورد ادعا، یعنی «إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ...» دارد.

باید به انتظار و امیدوار باشیم که تفحص و تتبع‌های آینده‌ی پژوهشگران در قرآن، یا گروه‌های تنزیل بعدی حل مشکل بنماید.

در دو سوگند (آیات ۱۷ و ۱۸) بر شب ظلمت و بامداد پرده‌بردار از تاریکی می‌توان نمونه‌ها و تشبیه‌های مربوط به دوران‌های نادانی و بی‌خبری بشر را یافت که با پیشرفت سواد و دانش و اکتشافات علمی، حقایق و واقعیات تدریجاً روشن می‌گردند. و این مجموعه را باید به‌عنوان وعده و امیدی تلقی کرد که تدریجاً برای شما معلوم و مسلم خواهد گشت که این گفتارها و خبرها خیالی و ساختگی نبوده، رسول بزرگوار را رساننده آن است. در گروه ۱۰ (طارق) (۸۶/۱۳ و ۱۴) «فصل بودن قول»، «هزل نبودن آن» بدون اشاره به گوینده و آورنده، اعلام شده بود که حالت پیش‌آگهی داشت، اینک به وجود و عمل رسول تصریح می‌شود، و بدون آنکه قبلاً دلیل و شاهدهی آورده باشد به معرفی صفات و ویژگی‌های رسول پرداخته می‌شود.

پنج صفت و خصوصیت مؤثر از رسول بیان می‌گردد: کرامت یا بزرگواری و شخصیت داشتن، صاحب قوت و نیرومند بودن، در نظام مدیریت و در نزد صاحب قدرت مقام و مکانت داشتن، مطاع بودن در فرماندهی زیردستان و بالاخره امین بودن و دخالت‌نکردن در رساندن پیام. البته برای قرآن تنها از جنبه‌ی انذار انسان، احتیاج چندانی به تعریف‌ها و توصیف‌های مذکور نبوده و شاید القاء اطمینان و آگاهی دادن و عرفان، مورد نظر وحی بوده است تا به کشف و قبول آینده کمک شود. به هر حال، آنچه باید دستگیر مخاطبین معاصر پیغمبر و گیرندگان بعدی<sup>۱</sup> بشود، جدی

۱. به مصداق یکی از آیات شریفه بعثت در سوره‌ی جمعه (جمعه) (۶۲) / ۳ که می‌فرماید:

«وَأَخْرَيْنَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ.»

بودن پدیده‌ی «وحی» از طریق شناخت مقام و موقعیت و نیز، امکاناتی است که در اختیار واسط و اجرا کننده‌ی آن گذارده شده است و تفهیم این مطلب که مسئله وحی و نبوت، یک پیام و ندایی نیست که بدون وسایل و تدارک و تولید به صدا درآمده، به گوش یا به ذهن پیغمبر رسیده باشد. بلکه رساننده‌اش، هم کرامت و ارزش‌های معنوی را دارد و هم عمل ابلاغ آیات و کلمات و القاء یا ایجاد معانی و موضوعات را عهده‌دار است. ضمن آنکه ارشاد پیغمبر و اداره‌ی او در خط صحیح دعوت، کار ساده و بی‌مایه‌ای نبوده، صرف نیرو و انتقال نیروی زیاد از یک طرف، و تحول و تلاش یا خستگی طاقت‌فرسا از طرف دیگر را ایجاب می‌کند. ضمن آنکه عوامل و ایادی فرمانبری با دقت و امانت با وی همکاری دارند.

نظریات جدید علمی که پایه و مایه همه چیز، اعم از حرکات و مواد و موجودات یا عناصر و آثار جهان و حیات و زمان و مکان را در امواج و نیروهای بنیادی - مانند جاذبه (گرانش) و الکتریسته (الکترومانیتسم) و غیره می‌بیند، پذیرش چنین توضیح و توجیه‌ها را تا حدودی از ابهام و اشکال بیرون می‌آورد.

در چهار آیه‌ی بعدی ۲۲ تا ۲۵ نوبت به معرفی رسول دوم و پیامبر گرامی اسلام می‌رسد که خود بشری از نوع ما و دریافت‌کننده و رساننده‌ی پیام به انسان‌هاست، صفت صمیمانه‌ی «صَاحِبُكُمْ» که در آغاز معرفی او به کار رفته، بسیار معنی‌دار و جالب و مؤثر می‌باشد. عنایتی بوده است که او را مردم و معاصرین، از خودشان بدانند و به عنوان یار و رفیق همراز و همدرد بشناسند. نه چون فرشته و جن یا موجودات مافوق آدمی، که بیگانه‌ی واقعی یا خیالی هستند و نه از سلسله‌ی سلاطین و بزرگان صاحب زور و زر، با مدعیان برتری و رهبری عوام از راه‌های دانش و دین و تزویر. قرآن برای نبوت و دعوت مردم، از دریچه‌ی ارجحیت و آمریت و خشونت وارد نشده برنامه و نیت و نقشه‌ی خصوصیت و خدمت ارائه می‌دهد و قبل از آنکه معاندین، اتهام یا احتمال و اهانت دیوانه‌بودن را در مورد پیامبر عنوان نمایند، مبادرت به رفع و دفع آن می‌نمایند. به طوری که می‌بینیم تا این زمان هنوز آثار خصومت و درگیری ظاهر نگردیده است و تنها شاهد پیش‌بینی و پیش‌گیری‌های تکذیب یا کید و فریب مشرکین و معاصرین و تکاثرگرایی آنان بوده‌ایم. فقط در یک جا در سوره‌ی کوثر (۱۰۸) به بدخواهی و زخم‌زبان فردی از دشمن اشاره کرده است. این رد کردن پیشاپیش دوستانه یا غیر خصمانه‌ی اتهام و احتمال جنون از آن جهت لازم

۱۷۲ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول) بوده است که وقتی اشخاص، در برابر آیات قرآن و کلمات و اطلاعات شگفت‌انگیز و ناشنیده‌های غیر قابل قبول و دور از ذهن و عقل خودشان قرار می‌گرفتند، کاملاً طبیعی بوده است که احتمال و انتساب جنون به گوینده بدهند. به همین جهت با گفتن «وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ». جلو چنان تعبیر و توجیه گرفته شده و برای تفکر و توجه افراد بی‌نظر و علاقه‌مند آن بی‌غرض باز شده است. در هر حال، درباره آورنده و صاحب قرآن، اتمام حجت و اثبات حسن نیتی شده است.

در تأیید و توضیح مطلب و مدعی و در استقبال اینکه شناخت و یقین انسان باید با مشاهده و احساس و تجربه تأمین و حاصل گردد، آیهی «وَلَقَدْ رَأَوْهُ بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ». اعلام می‌شود که هم خیر از رؤیت و دیدار رسول مکرم می‌دهد (نه خیال و استنباط)، هم جا و مکانش را در افق باز و وسیع دوردست به یقین می‌رساند و هم تصریح به روشنی و آشکاری آن می‌نماید. پس از این اعلام یا اظهار حقیقت (که محکم و قاطع است ولی به ناچار یک طرفه و برای جلب توجه و تفکر می‌باشد) به دو توضیح انکاری اضافی پرداخته می‌شود:

یکی، بخیل نبودن و دریغ نداشتن پیغمبر از بیان رموز و حقایق و اسراری که به او رسیده است (برخلاف صاحبان هنر و مدعیان کشف و کرامات که مردم را نالایق و نامحرم می‌گیرند) و دیگری از ناحیه‌ی شیطان رجیم نبودن آیات و الهامات، و ردّ انواع احتمال و اتهامی که بعداً در خاطر و زبان تردیدکنندگان و انکارکنندگان خواهد آمد. در اینجا برای اولین بار صحبت اجمالی از شیطان و رانده درگاه بودن او به عمل آمده توضیح بیشتر، به گروه‌های آینده حواله شده است.

والله اعلم

پایان گروه شانزدهم

پایان سال اول بعثت

---

۱. همان‌طور که بعداً در سوره (اسراء (۱۷) / ۳۶) خواهد آمد می‌فرماید:

«وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا».

**خلاصه‌ای از کتاب**  
**صبوری در سپهر لاجوردی**



## بسمه تعالی

### مقدمه

نوشتاری که در پیش روی دارید خلاصه فشرده‌ای است از کتاب «صبوری در سپهر لاجوردی» به قلم هوبرت ریوز (Hubert - Reeves) نویسنده کانادایی‌الاصیل محقق و صاحب‌نظر در رشته اخترفیزیک. وی در حال حاضر مدیریت تحقیق در مرکز ملی پژوهش علمی فرانسه (CERN) را به عهده داشته، در عین حال در مؤسسه مرکز هسته‌ای ساکله نیز تحقیق می‌نماید.

این کتاب داستان شیرین و اعجاب‌انگیز سرگذشت عالم را از ابتدا (لحظه بیگ‌بنگ) تا به امروز با زبانی نسبتاً ساده بیان می‌نماید.

آقای مهندس بازرگان در جلسات تفسیر هفتگی خود و در تبیین مبانی علمی تحولاتی که در آستانه قیامت در زمین و آسمان رخ خواهد داد به کرات به این کتاب اشاره می‌نمودند. ایشان معتقد بودند بیان بسیاری از نظریات علمی که در این کتاب مطرح شده است با برخی از نظریات قرآن هماهنگی وجود دارد، و مطالعه‌ی آن برای درک بهتر برخی اشارات قرآن به انقلابات کیهانی در قیامت مفید می‌باشد و به همین دلیل اظهار علاقه و توصیه می‌کردند فشرده آن به عنوان ضمیمه‌ی جلد اول کتاب «پا به پای وحی» تهیه و مورد استفاده قرار گیرد. این امر پس از درگذشت ایشان به همت آقای مهندس نوربخش که از دوستان و اعضای کلاس تفسیر بودند انجام شد و پس از دو بار تلخیص به صورتی که ملاحظه می‌فرمائید تقدیم خوانندگان گردید. پیشاپیش گفته باشیم نواقص و ابهاماتی در این متن وجود دارد که برخی از آنها ناشی از خلاصه کردن متن و برخی نیز به دلیل پیچیدگی مطالب می‌باشد. مراجعه‌ی به اصل کتاب رافع هر دو مشکل خواهد بود.

۱۷۶ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن بر حسب نزول)  
برای سهولت در امر مراجعه‌ی به‌عنوانین مورد نظر در اصل کتاب، مقابل هر یک  
از عنوانین مندرج در متن خلاصه شده، شماره صفحه کتاب آورده شده است.

**بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان**



## بسمه تعالی

عقیده‌ی سرگذشتی برای عالم، از نظر اهل علم در قرن‌های گذشته، عقیده‌ای دور از ذهن و عجیب بود. به اعتقاد آنان، قوانین طبیعت به طور ثابت و دائم بر رفتار ماده حاکم بوده، و ماده فاقد هرگونه سرگذشتی می‌باشد. اما بُعد داستانی عالم، از طریق زیست‌شناسی به خصوص از زمان داروین وارد قلمرو علم می‌گردد. انسان‌ها در حدود سه میلیون سال، و ماهی‌ها متجاوز از پانصد میلیون سال قبل در عرصه‌ی حیات پدیدار شده‌اند. پس، روی زمین، داستانی به نام سرگذشت حیات وجود دارد. در آغاز قرن حاضر، مشاهده گردید، کهکشان‌ها با حرکت انبساطی در پهنه‌ی کیهانی، از هم دور می‌شوند. نظریه‌ی آغاز عالم از همین جا شکل گرفت.

حدود پانزده میلیارد سال قبل، انفجار مهیب اولیه رخ داده و از آن تاریخ به بعد، انبساط و سرد شدن ماده همچنان ادامه دارد. ستارگان مانند جانوران، متولد می‌شوند، دوران‌های جوانی، بلوغ و کهولت را می‌گذرانند، و بعد هم می‌میرند. در بستر زمان، آبستنی کیهانی انجام می‌گیرد.

یک نظاره‌گر فرضی در گوشه‌ای از فضا نشسته و تولد نخستین اتم‌ها، نخستین یاخته‌ها و مسیر حرکت و حیات آنها را می‌نگرد و در نهایت از خود می‌پرسد، این راه به کجا منتهی می‌شود؟ فیزیک هسته‌ای این امکان را فراهم می‌سازد که تحول هسته‌ای را درک کنیم و به مراحل مهم تحول شیمیایی میان تسارگان و سرانجام به مرحله‌ی تحول و تکامل زیست‌شناختی، از باکتری‌ها تا پیدایش هوش و قوه ادراک در انسان برسیم.

بخش نخست این کتاب به سرگذشت عالم اختصاص دارد. و نشان خواهد داد که

۱۷۸ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول)  
چگونه مشاهده رصدی کائنات ما را به مشاهده‌ی عالمی در حال انبساط و گسترش  
رهنمون می‌گردد. با اطلاعاتی که از گذشته به دست می‌آوریم، پرسش‌هایی راجع  
به آینده عالم مطرح خواهیم کرد.  
در بخش دوم خواهیم دید که با به هم پیوستن تحولات هسته‌ای، شیمیایی و  
زیست‌شناختی، بازسازی حماسه‌ی عظیم این عالم برای ما میسر می‌شود؛ حماسه‌ای  
که از آگاهی می‌زاید.  
در بخش سوم، چند سؤال مربوط به زمان کیهانی، به نیروها و انرژی و همچنین  
راجع به ارتباط ظریف قانون‌ها و تصادف، مطرح می‌گردد.

## بخش نخست

### عالم را سرگذشتی است (صفحه ۱۵)

ستارگانی که اطراف ما را فرا گرفته‌اند، تماماً در کهکشان ما یعنی کهکشان راه شیری مجتمع شده‌اند. میلیاردها کهکشان در عالم وجود دارد که همگی آنها از هم دور می‌شوند. از تجمع کهکشان‌ها، خوشه‌ها و از تجمع خوشه‌ها، ابر خوشه‌های کهکشانی پدید می‌آیند، که دائماً به دنبال هم می‌دوند و در مسیر خود نوعی بافت نامحدود به نام «شاره‌ی جهانی» تشکیل می‌دهند.

ما این سلسله مراتب اجرام فضایی را هم در سطح اتم‌ها و هم در سطح ارگانسیم‌های زنده مشاهده می‌کنیم.

انبساط عالم از انفجار اولیه آغاز شده و پانزده میلیارد سال از آن تاریخ می‌گذرد. آثار باقیمانده از نور این انفجار در «رادیو تلسکوپها» مشاهده می‌گردد.

این احتمال وجود دارد که انبساط تا بی‌نهایت ادامه یابد و یا تا چندین ده میلیارد سال متوقف شده، حرکت انقباضی عالم آغاز گردد، که در این صورت انفجار دیگری را باید منتظر بود.

### ۱- معماری عالم (صفحه ۲۱)

#### دنیای ستارگان

شب، زمانی که روی زمین دراز کشیده و گنبد پر ستاره را نظاره می‌کنیم، خود را در فضا احساس کرده و عمیقاً لذت می‌بریم. حال اگر روی این موضوع تأمل کنیم که:

۱۸۰ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن بر حسب نزول) شب و روزی وجود دارد. مفهوم آن این است که ما در فاصله بسیار نزدیکی به یک ستاره (خورشید) ساکن، و از ستارگان (خورشیدهای) دیگر بسیار دور هستیم. این در حالی است که خورشیدهایی در عالم وجود دارد که بعضی از آنها صد برابر بزرگ تر و صد هزار برابر درخشان تر از خورشید ما هستند.

راستی چرا شب تاریک است؟ این پرسش ممکن است در وهله اول پوچ به نظر آید. اما درست برعکس، یکی از سؤالات پرمغزی است که می تواند به ذهن کسی خطور کند. پاسخ این پرسش را در صفحات بعد خواهیم داد.

توجه داریم که ستارگان بیشتر در طول نوار سفیدی به نام کهکشان متمرکز شده اند. کهکشان ما با بیش از یکصد میلیارد ستاره در یک حجم قرص ماندی قرار گرفته و در محدوده خود محبوس اند. قطر این قرص یکصد هزار سال نوری و ضخامتش پنج هزار سال نوری است. خورشید ما در نزدیکی لبه ی خارجی این قرص قرار گرفته.

تمامی ستارگان کهکشان، حول محور این قرص می گردند. خورشید در مدت دویست میلیون سال (یک سال کهکشانی) یک دور کامل به گرد آن می چرخد. در سال های اخیر، ارزیابی جدیدی از جرم کهکشان خود به دست آورده ایم. و این ارزیابی با اندازه گیری سرعت ابرهای کهکشانی که در حول و حوش مرکز کهکشان در حرکت هستند، به دست آمده است. نتیجه بسیار شگفت انگیز است: جرم کهکشان، پنج یا شش بار بیشتر از آن است که قبلاً تصور می کردیم. دانشمندان با مطالعه ی کهکشان های متعدد دیگر نیز که خارج از کهکشان ما هستند، به این نتیجه رسیده اند.

احتمالاً پاسخ های زیادی در این مورد وجود دارد: ستارگان خیلی کم سوتر، سیاره هایی شبیه به «مشتری» ما، شهاب ها و سنگ های آسمانی، یا حتی ذرات بنیادی که هنوز جنسشان به درستی شناخته نشده است.

این ترکیب اسرار آمیز در زبان اهل نظر به «ماده سیاه» یا «جرم ناقص» تعبیر می شود. و این موضوع ما را ناگزیر می سازد که بپذیریم قسمت اعظم ماده ی عالم، هنوز از حوزه ی دانش و شناسایی ما به کلی دور است.

#### سلسله مراتب در جهان (صفحه ۳۵)

از دوران کپرنیک به این طرف این را می دانیم که زمین نه مرکز عالم و نه حتی مرکز

منظومه‌ی شمسی است، بلکه سیاره‌ای است کاملاً معمولی که به دور خورشید می‌گردد و در گوشه‌ای از راه شیری قرار دارد. و باز این را می‌دانیم که کهکشان‌ها هیچ کدام به‌طور تصادفی در آسمان پراکنده نبوده و اگر بخواهیم موقعیت آنها را جستجو کنیم، باید در کنار کهکشان‌های دیگر آنها را بیابیم زیرا موجودات مشابه دور هم گرد می‌آیند تا موجودات تازه‌ای به وجود بیاورند.

گروهی از اتم‌ها به ملکول‌ها، گروهی از ستارگان به کهکشان‌ها، گروهی از کهکشان‌ها به خوشه‌ها و گروهی از خوشه‌ها به ابرخوشه‌ها. عالم بر پایه چنین سلسله مراتبی بنا شده است. منطقه‌ی مرکزی ابرخوشه‌ها؛ با کهکشان‌های گول‌آسایی اشغال می‌شود، آن‌گاه همان‌طور که سیارات به دور خورشید، یا ستارگان حول محور راه شیری می‌گردند، کهکشان‌های دیگر نیز حول آن کهکشان‌های گول‌آسا می‌گردند.

ابرخوشه‌ها تا مرزهای کیهان قابل رؤیت، به مسافت پانزده میلیارد سال نوری، از پی هم روانند. آنها، مانند ملکول‌های آب که عناصر سیال اقیانوسی را تشکیل می‌دهند، عناصر شاره‌ای هستند که نام آن عالم است.

## ۲- آیا عالم نامتناهی است؟ (صفحه ۴۹)

تجسم انبساط عالم، به نیروی تخیل، آسان نیست. بالنی را که باد می‌کند، در چهارچوب فضای آزادی که اطراف آن را احاطه کرده است؛ منبسط می‌شود. اما عالمی که خود شامل کلیه کائنات موجود است، در درون چه چیزی می‌تواند گسترش پیدا کند؟ شاید برای نیروی تخیل، تصور مرزی برای عالم آسان‌تر باشد.

مشاهدات نجومی نیز در باره بُعد عالم به علت وجود «افق کیهانی» مطلبی نخواهند گفت، این نه به خاطر نقص ابزار فنی و یا این قبیل مسائل، بلکه به خاطر مسائل حسی و طبیعی است. قبلاً گفته شد که آن کهکشان‌هایی که از هم فاصله دارند به سرعت از یکدیگر دور می‌شوند. بعضی از اخترنماها که دوازده میلیارد سال نوری از ما فاصله دارند، نسبت به ما با هشتاد درصد سرعت نور حرکت می‌کنند. حتی با تلسکوپ‌های قوی‌تر، می‌توان اجرامی را مشاهده کرد که با نود درصد، نود و پنج درصد، نود و نه درصد سرعت نور در حال حرکتند. بنابراین، بسته‌ی نور وقتی از

۱۸۲ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول) منبعی گسیل می‌شود که با آن سرعت در حال دور شدن است، عملاً تمام انرژی خود را در راه از دست می‌دهد. بنابراین از چنین نوری، دیگر نمی‌توان نه اطلاعاتی کسب کرد و نه تصاویری به دست آورد.

نتیجه: در ورای فاصله‌ای، که آن را «افق کیهانی» می‌خوانیم، انسان دیگر «نمی‌بیند». چنین افقی را در فاصله‌ای حدود پانزده میلیارد سال نوری می‌گیرند.

#### آیا از آن پیش‌تر چه بود؟ (صفحه ۷۴)

ما امروز در قدم‌های اولیه‌ی مشاهدات نجومی قرار گرفته‌ایم و همچون کودکی از خود می‌پرسیم، قبل از آغاز عالم، آن طرف‌تر چه بود؟ به این ترتیب، در مسیر زمان به عقب برگشته و عوالمی را کشف کرده‌ایم که پیوسته گرم‌تر و چگال‌تر می‌شود. وقتی خود را در میکروثانیه‌های اولیه با حرارت (خیلی خیلی گرم‌تر) فرض می‌کنیم. در این مرحله، گرما، ساختارهایی را که می‌توانستند اطلاعات لازم را جمع‌آوری و ضبط کنند در هم فرو می‌ریزد.

صفر مطلق و یا سرعت نور نیز برای ما آرمان‌هایی هستند که رسیدن به آنها امکان‌پذیر می‌باشد. با توجه به همین مسائل است که می‌گوییم پرسش «آیا از آن پیش‌تر چه بود؟» احتمالاً معنای درستی ندارد. چون هیچ وسیله‌ای نیست که با آن به آنجا برویم و ببینیم آنجا چه خبر است.

«زمان صفر» به آن لحظه‌ای اطلاق می‌شود که در ورای آن نمی‌توانیم هیچ چیزی را تأیید کنیم. و در حقیقت سرحد اطلاعات کنونی ما در فیزیک است. یا به عبارت دیگر، دیوار جهل و نادانی ماست. علم کیهان‌شناسی به ما اجازه‌ی آن را نمی‌دهد که از «آغاز» و یا از «آفرینش» عالم سخن بگوییم.

#### محدودیت‌های زبان و منطق (صفحه ۷۹)

در صفحات قبل محدودیت‌های خود را برای بازگشت به منشأ عالم، صفر مطلق و یا سرعت نور متذکر شدیم. علاوه بر آنها محدودیت‌های زبان نیز در این راه خود مانع بزرگ دیگری است.

کلمات، اصولاً براساس معیارهای خاص ما انتخاب شده و تا وقتی که با پدیده‌ها و وقایع روزمره ما، مطابقت می‌نماید، کارآیی دارند، و هرگاه سخن در باب حقایقی در معیارهای دیگر به میان آید، خود به مانع تبدیل می‌شوند. در زمینه کیهان‌شناختی

بخش اول خلاصه کتاب «صبری در سپهر لاجوردی» \_\_\_\_\_ ۱۸۳  
نیز وضع چنین است، به خصوص هنگامی که موضوع، به مسائلی مانند «پایان پذیری»  
و «مرزهای عالم در فضا و زمان» مربوط می شود.

### ۳- آینده (صفحه ۸۳)

#### آینده عالم

با اینکه نظریه انبساط عالم و بیگ بنگ را به دلایلی که قبلاً ذکر آن رفت نمی توان کنار گذاشت، و تجربیاتی که از سال ۱۹۸۰ در «سِرِن» (سازمان اروپایی برای تحقیقات هسته‌ای) به عمل آمد، در اساس نظریه‌ی مهبانگ «بیگ بنگ»، هم اصلاحاتی به عمل آورده و هم آن را تأیید نموده است، مع‌هذا به خاطر مشاهدات رصدی جدید، ممکن است وضع به سرعت و به طور غیرمنتظره‌ای دستخوش تحول شود.

امروز ما ناگزیر به قبول این واقعیت هستیم که پیچیدگی ترکیب عالم قدیم را بسیار دست کم گرفته‌ایم.

#### سرعت گریز در عالم (صفحه ۸۶)

درعالم نیرویی هست که همواره با انبساط مقابله می کند؛ آن نیروی گرانش است. ماده، ماده را جذب می کند. عالم در تکاپوی آن است که به سوی خود متمایل شود. برای روشن تر شدن وضع، فرض کنیم، در سیاره‌ای، یک پایگاه پرتاب سفینه به صورت بسیار ابتدایی نصب شده است. این سفینه را روی یک پارچه‌ی کشدار که بین دو تپه نصب شده قرار داده، و آن را محکم می کشند، سپس ناگهان رهایش می نمایند. مهندسین پرتاب در این فکرند که آیا این پرتاب مقرون با موفقیت خواهد شد؟ و سفینه برای گریز از گرانش سیاره، مسیر حرکت را با سرعت لازم خواهد پیمود؟ اگر جواب مثبت باشد، آنگاه همیشه در فضا سرگردان خواهد ماند، و اگر چنین نباشد، به تدریج سرعت آن کاسته خواهد شد و سرانجام به وسط آن پارچه سقوط خواهد کرد. در سرگذشت بالا، سفینه، نشان گر یکی از کهکشان‌ها، و نیروی جاذبه، نشانه‌ای از گرانش سرتاسر عالم است. اگر این نیروی گرانش خیلی نیرومند باشد، کهکشان‌ها روزی دور شدن از یکدیگر را متوقف نموده (حالتی که آن را عالم

۱۸۴ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول) بسته می‌نامند)، سپس با یک حرکت وسیع انقباض همگانی، به سوی یکدیگر باز خواهند گشت. دما و چگالی هم رفته‌رفته زیاد خواهد شد، و ما در جهت معکوس، مراحل گسترده بیک‌بنگ را در نظر مجسم خواهیم کرد، از خود می‌پرسیم بعد چه خواهد شد؟

مثل حرکت شش‌ها، یک سلسله انقباض‌ها و انبساط‌های نامتناهی، همچنان ادامه خواهد داشت. اگر برعکس، گرانش چندان قوی نباشد که بتواند انبساط را مهار کند، در آن حالت دوام انبساط نامحدود خواهد بود (عالم باز).

### چرا شب تاریک است؟ (صفحه ۹۹)

کیپلر، ستاره‌شناس معروف، در آغاز قرن هفدهم می‌پرسید:

«اگر ستارگان هر یک خورشیدهایی هستند، پس چرا مجموع نور همه‌ی آنها، از تابش خورشید ما تجاوز نمی‌کند؟».

این سؤال امروز مطرح می‌شود که پهنه بیکران آسمان کشف شده است.

چرا شب تاریک است؟ به این سؤال می‌توان این‌طور پاسخ داد که چون در واقع ستارگان به طور یکسان و منظم در فضا پخش نشده‌اند. اما این پاسخ دقیق نیست. پاسخ صحیح مبتنی بر دو اصل شناخته شده می‌باشد:

نخست آنکه، عالم ابدی نیست،

دوم اینکه عالم به سوی آینده شفاف ره می‌سپرد.

البته این دو اصل، ما را به سوی انبساط عالم هدایت می‌کند.

این نظریه، که «عالم عمری دارد»، همراه با نظریه‌ی انبساط، در آغاز قرن بیستم پیدا شد. حتی اگر بپذیریم که آسمان ثابت است، باز هم ستارگان چندان نورانی نیستند که نور آسمان شبانه را به‌طور محسوس افزایش دهند. ولی با قبول اینکه، آسمان در حال انبساط است. نور ستارگان در فضای بیش‌ازپیش پهناتری پخش می‌شود. پیش از انتشار نور فسیلی، ما در وضعیت عکس قرار داشتیم. فوتون‌ها فوراً دوباره جذب شده‌اند. اگر در سؤال کیپلر، جای کلمه‌ی «خورشیدها» را با «الکترون‌ها» عوض بکنیم، استدلال او، منطقی و قابل قبول و آسمان اولیه، آسمانی واقعاً تماشایی و خیره‌کننده خواهد بود. اما انبساط جهانی موجب شده است که ما آن مرحله از آسمان درخشان را پشت سر گذاشته، و به مرحله‌ی آسمان کنونی رسیده باشیم. و دقیقاً به همین علت، مسئولیت تاریکی شب هم، بر عهده‌ی این وضع جدید است.



## بخش دوم (صفحه ۱۰۳)

### طبیعت باردار

طبیعت، در حال آّبستنیِ مستمر، حیات را خواهد زائید. در حوالی نخستین ثانیه‌ی تکوین عالم، که دما به یک میلیارد درجه کاهش پیدا کرده است، به واسطه‌ی نیروی هسته‌ای، نوکلئون‌ها با یکدیگر ترکیب شده، و نخستین هسته‌ها به خصوص هلیوم ظاهر می‌شود. اما تحول هسته‌ای خیلی زود متوقف می‌شود. در این مرحله‌ی از تحول، که اولین مرحله‌ی بیداری ماده می‌باشد، هیچ‌گونه هسته‌ی سنگینی که وجودشان برای زندگی ضروری است، به وجود نمی‌آیند.

دما باز هم کاهش پیدا می‌کند، این بار، در دمای نزدیک به سه هزار درجه، الکترون‌ها با هسته‌ها، به وسیله‌ی نیروی الکترومغناطیسی (که بیدارگشته) ترکیب می‌شوند و حاصل این ترکیب، اتم‌های هیدروژن و هلیوم است. در همین حال، تابش نیز آغاز می‌شود.

بیداری بعدی مربوط به نیروی گرانش است، که چند صد میلیون سال بعد واقع می‌شود. مقدار بسیار عظیمی از ماده گرد هم جمع می‌شوند و کهکشان‌ها را به وجود می‌آورند، از کهکشان‌ها ستارگان پدیدار می‌گردند. ستارگان هم مانند خورشید، هیدروژن را به هلیوم تبدیل می‌کنند.

ستارگان در پایان حیاتشان فرو می‌پاشند و ماده‌ی خود را به فضای بین ستاره‌ای روانه می‌کنند. و در ستارگان بسیار بزرگ‌تر این فروپاشی به صورت انفجار برق‌آسا (سُپرنواختر) صورت می‌گیرد. ماده‌ی ستاره‌ای یا هسته‌های نوزاد، پوششی از الکترون

۱۸۶ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن بر حسب نزول) را همراه دارند و اتم‌های بی‌شمار تشکیل می‌دهند، این اتم‌ها و غبارهای میان ستاره‌ای به هم چسبیده، سیاره‌ها را به وجود می‌آورند. حیات در بعضی از این سیاره‌ها که دارای جو و اقیانوس هستند به وجود می‌آید.

#### **هسته‌ها از اقیانوس گرما سر بر می‌آورند (صفحه ۱۲۰)**

در این چند سال اخیر، دلایل و شواهد بارزی به دست آمده که وجود کوارک‌ها را ثابت می‌کنند، درحالی که حتی یک کوارک تا کنون به طور مستقل به دست نیامده است. کوارک‌ها جز در زمان‌های بسیار دور و بسیار گرم عالم، هیچ‌گاه تنها و جدا نبوده‌اند. آنها همیشه در حالت ترکیب با کوارک‌های دیگر بوده‌اند تا نوکلئون و یا ذرات دیگری تشکیل دهند.

عالم در ثانیه نخستین خود، از پنج نوع ذرات بنیادی، یعنی پروتون، نوترون، الکترون، فوتون، و نوترینو تشکیل یافته است. بعضی از این ذرات مانند یک پروتون و یک نوترون که دارای قدرت ترکیبی هستند، ساده‌ترین منظومه‌ی هسته‌ای به نام «دوترون» یا «هسته‌ی هیدروژن سنگین» را تشکیل می‌دهند.

در خاتمه‌ی ثانیه‌ی اول ساعت کیهانی، که دما تا یک میلیارد درجه پایین آمده است، انرژی گرمایی موجود، برابر با پایین‌تر از انرژی نوکلئونی است، در نتیجه فوتون‌ها قادر به شکستن «دوترون» نخواهند بود، و تعدادشان دائماً رو به تزاید است. منظومه‌های هسته‌ای دیگر مرکب از سه یا چهار نوکلئون پدیدار می‌شود. آنها هسته‌های هلیوم هستند. چون دقیقه‌ای نمی‌گذرد که با کاهش دما، مقدار فراوانی هسته‌های سبک پدیدار شده است. در این لحظه عالم دارای نیروی هسته‌ای می‌شود.

#### **اتم‌ها و مولکول‌ها، از اقیانوس گرما سر به بیرون می‌آورند (صفحه ۱۲۵)**

دقایق اولیه عالم که دوره‌ی پیدایش هسته‌ای هستند سپری شده و تا زمانی که انرژی گرمایی، با انرژی بستگی الکترومغناطیسی برابر نشود، واقعه‌ی تازه‌ای رخ نخواهد داد. این دوره‌ی فترت، یک میلیون سال طول خواهد کشید. اما زمانی که دمای عالم به چند هزار درجه رسید، پروتون‌ها و الکترون‌ها، نقش اصلی خود را که همان ایجاد اتم باشد ایفا می‌نمایند.

بخش دوم خلاصه کتاب «صبوری در سپهر لاجوردی» \_\_\_\_\_ ۱۸۷

اتم‌ها تعدادشان دائماً رو به افزایش می‌گذارد. در حدود دمای سه هزار درجه، هر پروتون حاوی یک الکترون و هر هسته‌ی هلیوم حاوی دو الکترون است. عالم، مرحله‌ی تازه‌ای را پشت سر گذاشته است: اتم‌ها زاده شده‌اند. اما حکایت به اینجا ختم نمی‌شود. پیوند موجود میان پروتون و الکترون در اتم هیدروژن، پیوند اشباع شده‌ای نیست.

دو اتم هیدروژن می‌توانند به هم بپیوندند و یک مولکول هیدروژن به وجود آورند. حالا دو الکترون، در مدارهای مرکب، حول دو پروتون مجاور در گردش هستند. به این ترتیب نخستین اتم‌ها، تقریباً همزمان با نخستین مولکول‌ها در صحنه حاضر شده‌اند.

#### مرحله‌ی ستاره‌ای (صفحه ۱۲۹)

کهکشان‌ها و ستاره‌ها، از اقیانوس گرما سر به بیرون می‌آورند.

گفتیم با به وجود آمدن اتم‌های هلیوم و مولکول‌های هیدروژن، باز هم شرایط برای بسط و گسترش ترکیبات پیچیده‌ی کیهانی، مطلوب نیست. آنها به علت اشباع بودن از مشارکت در بازی تن می‌زنند و ضمناً هماهنگ با انبساط، مرتباً از هم دورتر شده، انرژی خود را از دست می‌دهند. با این حال با آغاز دوران سلطه‌ی ماده بر تابش، فصل نوین گرانش در مقیاس‌های موضعی آغاز می‌گردد. جرم‌های ماده، بر اثر نیروی گرانش، متراکم می‌گردند، و به ترتیب ابرخوشه‌های کهکشان‌ها، خوشه‌های کهکشان‌ها و کهکشان‌های تک واحدی به وجود می‌آیند. معلوم نیست که این اجرام، از لحاظ ترتیب تاریخی چگونه به وجود آمده‌اند. کهکشان‌ها با کمک نیروی گرانش، هسته‌های هلیوم به وسیله نیروی هسته‌ای و مولکول‌های هیدروژن با کمک نیروی الکترومغناطیسی، منظومه‌های پیوسته‌ای را تشکیل داده‌اند. در درون آنها، تراکم‌های جدیدی از ماده‌ی در شرف تکوین است. قسمتی از انرژی این تراکم‌ها به گرمای داخلی تبدیل خواهند شد. دمای آن دائماً رو به تزاید می‌رود و نهایتاً خواهند درخشید. در این حال آنها را «ستارگان» خواهند نامید. و به همین ترتیب مجموعه‌ی عالم که به تخلیه گرمای خود ادامه می‌دهد، جزیره‌های کوچکی از ماده نیز از اینجا و آنجا در سینه‌ی کهکشان سر به بیرون در خواهند آورد. و در هر یک از آنها ترکیبات پیچیده و متکامل تری متولد خواهند شد.

### همجوشی هیدروژنی (صفحه ۱۳۵)

دمای مرکز ستارگان که به آن اشاره شد، به ده میلیون درجه خواهد رسید. در این حالت شدت برخورد ذرات آنقدر است که نیروی هسته‌های هیدروژن (پروتون‌ها) بر نیروی الکتریکی برتری پیدا می‌کنند. در نتیجه پروتون‌ها آزاد می‌گردند. در این حال ما مجدداً شاهد «سنتر هسته‌ای» که چند ثانیه پی از آغاز تکوین جهان رخ داد خواهیم بود. واکنش‌های هسته‌ای، انرژی لازم را برای درخشیدن ستاره فراهم خواهند ساخت، آنگاه ستاره در وضع جدیدی قرار می‌گیرد که می‌توان اسم آن را «ساکن» گذاشت. در این حال، منظره خارجی و رنگ ستاره در یک حالت واحد باقی می‌ماند. خورشید ما اکنون در آن مرحله است. یعنی به مرحله‌ی هسته‌ای رسیده، و شروع به تبدیل هیدروژن مرکزی‌اش به هلیوم کرده است. و در طول ۴/۶ میلیارد سال که از مرحله «سکون» خورشید می‌گذرد، مقدار انرژی آن ثابت مانده، و این ثبات و استمرار بی‌تردید در تکامل حیات زمینی مؤثر بوده است.

### همجوشی هلیوم، یا تولد اعجاز آمیز کربن (صفحه ۱۲۹)

حالا در دل ستاره جز هسته‌های هلیوم، چیز دیگری نیست، دما از صد میلیون درجه هم تجاوز کرده. هسته‌ها با هم برخورد می‌نمایند. اما ترکیبی صورت نمی‌گیرد و باز از یکدیگر جدا می‌شوند. اما لازم است حادثه‌ای جدید و تولدی نو صورت پذیرد، در یک لحظه استثنایی و کوتاه، هسته‌ی سومی از هلیوم با دو هسته‌ی اولی، منظومه‌ی پایداری را تشکیل می‌دهند. منظومه‌ی جدید که به دنیا آمده، «کربن» نامیده می‌شود. چرا این ترکیب در لحظه انفجار اولیه صورت نگرفته است؟ زیرا که چنین برخورد سه گانه‌ای بسیار نادر است. زمانی بسیار طولانی لازم است تا لحظه‌ی مناسب برای ترکیب سه هسته‌ی هلیوم پیش آید. انفجار اولیه تنها چند دقیقه طول کشید. در طول میلیون‌ها سالی که خواهد گذشت، مرکز ستاره سرشار از هسته‌های کربن خواهد شد. این مولود عزیز طبیعت، خود نیز در ترکیب کمپلکس‌ها، نقش عمده‌ای به عهده خواهد گرفت. در زمینه تحول شیمیایی و تحول زیست‌شناختی، قهرمان بلامنازع خواهد شد. هسته‌های کربن با هسته‌های هلیوم ترکیب می‌شوند تا اکسیژن تولید کنند. با ظهور اکسیژن، بزرگی از تبار عناصر سازمانی، پا به عرصه‌ی وجود می‌گذارد.

### همجوشی نهایی (صفحه ۱۴۲)

دیری نمی‌باید که موجودی هلیوم در درون ستاره ته می‌کشد، و مشکل انرژی مجدداً مطرح می‌شود. بلافاصله ستاره منقبض شده، حرارت آن تا حدود یک میلیارد درجه بالا می‌رود. اینک کربن به ماده‌ی سوختی تبدیل می‌شود. دو هسته‌ی کربن با هم ترکیب می‌شوند و انرژی آزاد می‌کنند. احتراق پیچیده‌ای، عناصر تازه‌ای را به وجود می‌آورد که در میان آنها نئون، سدیم، منیزیم و مقدار کمی فسفر و گوگرد وجود دارند.

### ستاره منفجر می‌شود (صفحه ۱۴۴)

ستاره آنگاه که می‌میرد، از محصولات پرورده‌ی درون خود، فضا را حاصل‌خیز می‌گرداند. وقتی که دما در دل ستاره‌ای به پنج میلیارد درجه نزدیک می‌شود، انرژی گرمایی از انرژی هسته‌ای تجاوز می‌کند. در این حالت هسته‌هایی که به تدریج در طول عمر ستاره فراهم آمده بودند، به نوکلئون تجزیه می‌شوند. در این شرایط ستاره با سرعت فوق‌العاده‌ای منقبض می‌شود. در مدتی کوتاه، دوره انهدام ستاره فرا می‌رسد. این انهدام، انفجار وحشتناکی ایجاد می‌کند و چنان برقی حاصل می‌شود، که گویی یکصد میلیون خورشید در آن واحد با هم می‌درخشند. و این یک «آبرنواختر» است.

### اجساد بر جای مانده از ستارگان (صفحه ۱۵۸)

در لحظه‌ی انفجار ستاره، تمامی قسمت‌های آن در فضا پخش نمی‌شود، بلکه بخش مرکزی آن در آسمان برجای می‌ماند و به روی خود تا می‌خورد و از این تا خوردن، چیز تازه‌ای با خواص کاملاً عجیب به وجود می‌آید: ستاره نوترونی. چگالی ستارگان نوترونی را صدها میلیون تن در یک سانتیمتر مکعب اندازه‌گیری کرده‌اند.

قسمت اندکی از سطح ستارگان نوترونی نور گسیل می‌کنند و در عین حال با سرعت زیاد دور خود می‌چرخند. چنین به نظر می‌رسد که روشن و خاموش می‌شوند. تا کنون متجاوز از یکصد ستاره‌ی نوترونی یا «تپ‌اختر» به ثبت رسیده است. به نظر چنین می‌رسد که در پاره‌ای از موارد، ته‌مانده ستاره‌ای از یک ستاره نوترونی چگال‌تر باشد. در این صورت وضع فوق‌العاده‌ای پیش خواهد آمد، به این معنا که نیروی گرانش آن ممکن است مانع از انتشار نورش شود، اسم چنین موجوداتی را «سیاه چاله» گذاشته‌اند.

### ۳- مرحله‌ی میان ستاره‌ای (صفحه ۱۷۳)

#### غبارهای میان ستاره‌ای

فضا مملو از دانه‌های جامدی است که آنها را «غبارهای میان ستاره‌ای» می‌نامند. این دانه‌ها از لحاظ اندازه، به ذرات دود شباهت دارند. علت وجودی آنها را، ذرات بازمانده‌ای که از «آبرنواخترها» برجای مانده‌اند، می‌دانند.

#### هیدروژن وارد بازی می‌شود (صفحه ۱۷۴)

در طول ده‌ها هزار سال، ذرات برجای مانده از آبرنواخترها، در سرتاسر فضا گسترش پیدا می‌کنند. این ذرات به شکل‌های رنگین و پیچ در پیچ دود سیگار در فضا می‌پیچند. فعالیت شیمیایی هیدروژن نیز آغاز می‌شود که با اتم‌های سنگین، مولکول‌های کاملاً جدیدی را مانند: آب، آمونیاک و هیدروکربورهای گوناگون وارد صحنه خواهد نمود. این ملکول‌ها که عموماً دارای پیوندی بی‌ثبات هستند، به «پل هیدروژن» معروف است و همین پیوندهاست که موجبات چسبیدن ملکول‌های آب مایع را با یکدیگر فراهم می‌آورد و نقطه‌ی جوش بالایی به آنها می‌دهد. اگر پل هیدروژن وجود نمی‌داشت، اقیانوس‌ها تبخیر می‌شدند و در روی زمین آثاری از حیات وجود نداشت.

#### پرتوکیهانی (صفحه ۱۷۵)

ذرات فوق‌العاده سریع‌السیری، سرتاسر فضا را می‌پیمایند. در تحول هسته‌ای، در تحول شیمیایی و در تحول زیست‌شناختی، آنها نقش و مشارکت دارند. پرتوکیهانی در اوایل قرن حاضر، توسط فیزیک‌دانانی که در باره «رادیوآکتیویته» تحقیق می‌کردند، کشف شد.

هنگام فروپاشی هسته‌ای ناپایدار، ذرات سریع‌السیری به خارج پرتاب می‌شوند. دستگاه‌هایی برای آشکارسازی این ذرات اختراع گردید. روزی دانشمندان متوجه شدند، این دستگاه‌ها هنگام فقدان منابع رادیوآکتیو نیز علایمی را ثبت می‌نمایند. تحقیقات بعدی نشان دادند، که این علایم از فضاها که کیهانشانی می‌آیند، در فضاها میان ستارگان، ذراتی با سرعت‌های نزدیک به سرعت نور در حرکتند. بعضی از آنها وارد جو زمین شده، و دستگاه‌های آشکارساز را متأثر می‌نمایند. آنها را «پرتوکیهانی» نام نهادند.

فوران‌های خورشیدی و یا انفجار ابرنواخترها، در پیدایش و سرعت این ذرات نقش مهمی دارند.

بعد از آنکه بر سرعت سیر پرتوهای کیهانی افزوده شد، آنها در کهکشان سرگردان می‌شوند، در مسیرشان با هر چیزی که روبه‌رو شوند، برخورد می‌نمایند. این برخوردها، واکنش‌های متفاوتی ایجاد خواهند نمود. پرتوهای کیهانی، عموماً دارای انرژی‌هایی هستند خیلی بیشتر از انرژی که برای شکستن پیوندهای هسته‌ای لازم است. روی این اصل بعضی از هسته‌های اتمی ماده بین ستاره‌ای، شکسته می‌شوند. هر کدام از این هسته‌های کوچک با پوششی از الکترون‌ها، اتم‌های جدید مانند: لیتیوم، بریلیوم و بور ایجاد می‌نمایند.

#### مولکول‌های میان ستاره‌ای (صفحه ۱۷۹)

اختراع رادیو تلسکوپ‌ها موجب گردید که ما به وجود این مولکول‌ها پی ببریم. تا کنون متجاوز از یکصد مولکول مختلف شناخته شده است. در سال‌های اخیر، خانواده‌ای از ملکول‌های فضایی، که به عنوان «چرخه نجومی معطر» معروفیت پیدا کرده‌اند، و مشتمل بر چهل اتم‌اند، سخن بسیار گفته شده. اما برعکس، تشخیص هویت و شناسایی «بیوملکول‌های» پر جرم‌تری، که از سوی دانشمند اخترفیزیک «فرد هویل» مورد تأیید قرار گرفته است، مبتنی بر اساس سست‌تری است. البته از مدت‌ها پیش دانشمندان در انتظار آن بودند که ملکول‌های ساده‌ای را در فضا پیدا کنند، اما با توجه به شرایط حاد آن مکان‌ها، هیچ کس پیش‌بینی آن را نکرده بود که یک گیاه بومی چنان پیچیده‌ای به وجود آمده باشد. قدیمی‌ها به تکثیر و زاد و ولد خود به خود اعتقاد داشتند. اما پاستور اساس این اعتقاد را بر هم زد و معلوم شد در هر حال حیاتی از حیات دیگر نشأت می‌گیرد. اما باید پرسید، که حیات نخستین از کجا نشأت گرفته است؟ در برابر چنین سؤالی لازم آمد، که آن را ناشی از «ماده‌ی بی‌جان‌ی تصور کنند» که ناگهان در برهه‌ای از زمان‌های بسیار بسیار دور تاریخ زمینی در جهان اتفاق افتاده است.

#### چقدر آب! چقدر آب! (صفحه ۱۹۸)

در مقیاس کیهانی، آب از طلا هم کمیاب‌تر است.

پی بردن به میزان ارزش و اهمیت آب، در باروری عالم، امر بسیار دشواری است. قدرت حلالیت آب، به‌او این امکان را می‌دهد که ملکول‌های بیگانه را در سطح وسیعی

به هم وصل کند.

آب در این راه، یار و یاور و کمک کننده نیرومند نظام آفرینش می گردد. به مناسبت ظهور آب در عالم و به نشانه‌ی احترام به این یکی از مظاهر بزرگ حیات، کلاه را از سر برداریم.

### آینده زمین، مرگ خورشید (صفحه ۲۵۳)

ذخیره‌های هیدروژن خورشید برای ما این نوید را می‌دهند که دست کم تا پنج میلیارد سال دیگر خورشید به همین وضعیت کنونی، یعنی در شکل و شمایل یک ستاره‌ی زرد باقی بماند. زمانی که هیدروژن مرکزی خورشید به آخر رسید، او به یک غول سرخ مبدل خواهد شد. اکنون ستاره‌های یدالجوزا و قلب‌العقرب در این مرحله هستند، حتی با چشمان غیر مسلح می‌توان به‌خوبی دید، آنها ستارگان غول‌پیکر سرخ هستند.

وقتی که خورشید به این مرحله می‌رسد، حجمش بزرگ‌تر می‌شود و سطح آن آرام آرام رو به خاموشی خواهد گذاشت. رنگش از زردی، ابتدا به نارنجی، و بعد به سرخی مبدل خواهد شد. آیا در آن زمان، زمین هم سرد خواهد شد؟ خیر، بلکه برعکس، افزایش سطح خورشید، کاهش دمای آن را جبران خواهد کرد.

با گرم‌تر شدن کره زمین، یخ‌های قطبی کم کم ذوب می‌شوند، و بر اثر آب شدن آنها سطح اقیانوس‌ها به تدریج بالا می‌آید و به علت تبخیر آنها، طبقات ضخیمی از ابر، جو را می‌پوشاند. زمانی می‌آید که ستارگان به کلی پشت ابرها پنهان می‌مانند. و این ابرها موجب می‌شوند که اختلاف اقلیمی میان خط استوا و قطب‌ها از میان برود. آب و هوای گرم و مرطوب «آمازونی» سرتاسر سیاره‌ی ما را فرا می‌گیرد و در همه جای آن مانند گلخانه‌ی دم‌کرده‌ای اقسام گیاهان فراوان، از زمین می‌رویند. بعد کم کم تبخیر جو در فضا آغاز می‌شود. آنگاه آسمان رو به روشنی خواهد گذاشت. بر اثر گرمای سوزان قرص پهناور سرخ، گیاهان ناگهان خشک می‌شوند و آتش می‌گیرند، و شعله‌های بی‌پایان سوختن خار و خشک خشک، تمامی مواد آلی را که در روی زمین موجود است، در کام خود فرو خواهد کشید. در چند صد هزار سال بعد، حتی سنگ‌ها هم به حالت مذاب درخواهند آمد. مواد آتشفشانی سوزان طبقه طبقه، شبیه به آبشارهای لعل‌فام، از کوه‌ها سرازیر و در اعماق گودال‌های قدیمی اقیانوس‌ها، روی هم انباشته خواهند شد.



بخش دوم خلاصه کتاب «صبری در سپهر لاجوردی» \_\_\_\_\_ ۱۹۳

شکم سرخ خورشید، دم‌به‌دم بالا خواهد آمد، و در اثر تلاطم‌هایی که در درون این شکم آغاز شده، باد وحشتناکی به راه خواهد افتاد.

با برخورد این باد به سیارات میانی، مانند عطارد، زهره، زمین و مریخ، این احتمال وجود دارد که همه‌ی آنها بلافاصله به بخار تبدیل شوند. ماده آنها به این طوفان خواهد پیوست و به شکل امواج پرخروش، به‌سوی فضا پراکنده‌شود، و روزگاری بعد، خروج و خالی شدن ماده، با حرکتی بسیار شدید و تکان‌دهنده همراه خواهد شد.

خورشید هم، زمانی که می‌خواهد بمیرد، تمام آن به غبار تبدیل نمی‌شود، بلکه به صورت یک «کوئوله سفید» باقی می‌ماند.

#### تصادف مه‌ار شده (صفحه ۲۹۵)

پیشینیان از خود می‌پرسیدند چرا سگ‌ها هیچ وقت گربه به دنیا نمی‌آورند؟ لازم است دوباره به قلب یاخته بازگردیم. جانوران و گیاهان از جهاتی با یکدیگر شبیه و قابل قیاس‌اند - هر کدام از آنها کارخانه‌ای هستند مرکب از کارگاه‌های مشخص (یاخته‌ها). هر کارگاه دارای گاو صندوق (هسته) خاصی است که حاوی نقشه‌ها و دستورالعمل‌های اجرایی ساخت (کد ژنتیک) می‌باشند کلیه دستورالعمل‌ها که کد گذاری شده، در دفترچه «کروموزم‌ها» حفظ شده است. موجودات زنده هر کدام چهل و شش عدد از آنها را در اختیار دارند. هر یک از دفترچه‌ها دارای چند صفحه (ژن‌ها) است. روی این صفحات، حروف (بازهای نوکلئیک) به ردیف نوشته شده است. الفبای ژن‌های ما فقط چهار حرف دارند (A.C.G.T). در کی ژن، تنها این چهار حرف آمده است. ترتیب این چهار حرف قانون ژنتیک را به وجود آورده است. اما علی‌رغم مراقبت‌های دقیقی که به عمل می‌آید، به دلایلی که برای ما مجهول است، گاهی فساد و تباهی، به صورت جهش‌ها یا «موتاسیون» پیش می‌آید. دانشمندان زیست‌شناس تأیید می‌کنند که، این تغییرات جهشی، در هر حال نمی‌توانند بدون برنامه‌ریزی قبلی انجام گیرند. من سخن آنان را می‌پذیریم.

اینک تصادف بار دیگر در این داستان دخالت می‌نماید. همان تصادفی که در اقیانوس اولیه، عامل اصلی تماس‌ها بود، در دل ستارگان نیز نقش وصل را بازی می‌نماید. تصادف در این مراحل اولیه، سازنده و مثبت عمل می‌نمود، اما آیا در سطح ترکیبات پیچیده‌ی ملوکول‌های [DNA] دور از دوراندیشی نیست که باز هم

۱۹۴ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن بر حسب نزول)  
به آن اعتماد بکنیم؟ اگر طرحی خوب برنامه ریزی شده باشد، دیگر جایی برای  
تصادف باقی نمی ماند.

## بخش سوم

### در پشت صحنه

#### ۱- زمان کیهانی (صفحه ۳۱۵)

روند ساختار کیهانی، در بستر زمان قرار دارد و طبیعت، آرام آرام کار خود را انجام می‌دهد. درک مفهوم زمان، از دوران اینشتین به این سو، بسی پیچیده‌تر شده است. آهنگ زمان، بسته به سرعت کسی است که آن را اندازه می‌گیرد. «زمان کیهانی» را که سرگذشت عالم در چهارچوب آن ثبت و ضبط می‌شود، چگونه می‌توان تعریف کرد؟ در این فصل از این مسائل بحث خواهیم نمود.

#### بازار مکاره‌ی دنیای سرعت (صفحه ۳۱۷)

به عنوان تماشاگران یک شهربازی به نمایش‌هایی که اجرام سماوی اجرا می‌کنند و همه چیز در گردش و حرکت هستند نظاره می‌کنیم. فرض کنیم که سرعت حرکت کلیه دستگاه‌ها یک باره تسریع شده به سرعت نور نزدیک شوند. کسانی که روی دستگاه‌های سریع‌السير نشسته‌اند، آنچه را که در روی صحنه اتفاق می‌افتد نظاره می‌کنند. دو چراغ روی صحنه روشن است. از تماشاگران سؤال می‌شود که این چراغ‌ها چه زمانی ظاهر می‌شوند. کسانی که از باغچه تماشاگر این صحنه هستند، سخنان یکی است: هر دو چراغ در یک زمان روشن می‌شوند. ولی از نظر عده‌ی دیگری که خود روی چرخ‌فلک‌ها در حرکت هستند عقاید مختلفی اظهار می‌نمایند. اینشتین فرا می‌رسد و توضیح می‌دهد که «مفاهیم زمان و مکان تحت تأثیر سرعت است» هر یک از نظاره‌گرها مطابق تصور ذهنی خود که از زمان و مکان دارند ابراز عقیده می‌نمایند و همه هم راست می‌گویند. نه زمان مطلق وجود دارد و

۱۹۶ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول) نه مکان مطلق، بلکه ترکیبی از «زمان - مکان» وجود دارد که درک آن به سرعت شخص مشاهده کننده بستگی دارد.

### سکه‌ی انرژی (صفحه ۳۲۸)

در دنیا تغییر و تبدیل وجود دارد. این تغییرات مانند نوعی مبادله‌ی پول و سکه با یکدیگر در ارتباطند. اینجا سکه‌ی ما انرژی است، فیزیکدان به وسیله‌ی آن می‌تواند حساب پدیده‌ها را نگه دارد. واحد انرژی در حال حاضر «الکترون - ولت» است. پروتونی که با سرعت پانزده کیلومتر در ثانیه جابه‌جا می‌شود، دارای یک «الکترون - ولت» انرژی جنبشی است. به‌طور کلی انرژی الکترون‌ها، انواع فوتون‌ها، پرتون‌های ایکس و گاما همه با واحد «الکترون - ولت» اندازه‌گیری می‌شوند. قانون بقای انرژی می‌گوید که کمیت انرژی پیش از رویداد، با کمیت انرژی پس از آن، باید برابر باشد.

در سال‌های ۱۹۳۰، فیزیکدانان وجود نوترون، ذره‌ی ناپایداری را که به یک الکترون و یک پروتون تبدیل می‌شود، کشف کردند. بعد از این تبدیل، نتیجه عمل، انرژی کمتری از قبل را نشان می‌داد. «پاولی» فیزیکدان که به اصل بقای انرژی اعتقاد داشت، با ملاحظه‌ی وضع موجود، به وجود ذره‌ی جدیدی فکر کرد که ظاهراً نامرئی است و در لحظه‌ی واکنش از آن رها می‌شود. این ذره جدید که «نوترینو» (نوترون کوچک) نامگذاری شد، بنا بر تعریف می‌بایستی درست به مقدار انرژی کاهیده، انرژی داشته باشد تا ترازنامه‌ی مربوط به انرژی این واکنش متعادل گردد. چند سال بعد، این ذره عملاً در آزمایشگاه آشکارسازی شد.

### پیوندهای الکترومغناطیسی (صفحه ۳۳۱)

ابتدا یک پروتون و یک الکترون را جداگانه وزن کرده، مجموع جرم‌های آنها را محاسبه می‌کنیم. آنگاه الکترون را در مداری حول پروتون قرار می‌دهیم، یک اتم هیدروژن تشکیل شده است. بعد اتم ساخته شده را وزن می‌کنیم، نتیجه شگفت‌انگیز است! جرم اتم از مجموع اجزاء تشکیل دهنده آن سبک‌تر است.

زمانی که برای ساختن یک اتم هیدروژن، یک پروتون و یک الکترون را به هم متصل می‌کنیم، تحت تأثیر نیروی الکترومغناطیسی که میان آنها برقرار می‌گردد، الکترون در مدار قرار می‌گیرد. این پدیده، با صدور یک فوتون فرابنفش همراه

بخش سوم خلاصه کتاب «صبوری در سپهر لاجوردی» \_\_\_\_\_ ۱۹۷  
می‌شود. انرژی این فوتون، دقیقاً برابر است با اختلاف جرم موجود میان اتم هیدروژن و دو ذره‌ی مورد اشاره. به عبارت دیگر، در لحظه «دام‌اندازی» دو ذره، بخشی از جرم به انرژی فوتون تبدیل شده است. این فوتون اتم را ترک گفته و معادل انرژی «جرم کاهیده» را به دوردست‌ها منتقل می‌کند. همین فوتون رها شده، اگر انرژی مورد نیاز را داشته باشد، خواهد توانست به منظومه‌ی اتم هیدروژن جذب شده، الکترون توسط پروتون از مدارش کنده شده، در فضا رها شود.

#### پیوندهای هسته‌ای (صفحه ۳۳۵)

یک پروتون و یک نوترون آزاد روی کفهی راست ترازو و یک «دوترون» (هسته‌ای مرکب از یک پروتون و یک نوترون) روی کفهی چپ ترازو قرار می‌دهیم. این بار نیز منظومه‌ی به هم پیوسته «دوترون»، سبک‌تر از اجزاء سازهای آن است. ولی این اختلاف، صدهزار مرتبه بیشتر از نسبتی است که در حالت اتم هیدروژن وجود داشت. در این آزمایش نیز، هنگام نزدیک کردن پروتون به نوترون، یک فوتون انرژی آزادی می‌گردد و این اختلاف جرم به دور دست‌ها منتقل می‌شود.

#### پیوندهای «کوارکی» (صفحه ۳۳۸)

نوکلئون‌ها سیستم‌های به هم پیوسته‌ای هستند و از سه «کوارک» تشکیل شده‌اند. انرژی‌های پیوندی میان آنها، از انرژی هسته‌ای خیلی بیشتر است.

#### پیوندهای گرانشی (صفحه ۳۳۹)

تعجب خواهید کرد اگر گفته شود که جرم منظومه‌ی «زمین - ماه» کمتر از جرم‌های ماه و زمین به طور تک تک است. اختلاف ناشی از این دو جرم، در لحظه‌ی تکوین منظومه‌ی شمسی، به صورت گرما خارج شده است.

#### بازی‌های گرما و گرانش (صفحه ۳۴۰)

خورشید ما تقریباً از  $10^{57}$  ذره جزء تشکیل یافته است. این هسته‌ها و الکترون‌ها توسط نیروی گرانش، همدیگر را نگه می‌دارند. تفاوت موجود میان جرم خورشید و مجموع جرم‌های تمامی این اجزاء، تقریباً با جرم زمین برابر است. خورشید حاوی انرژی گرمایی فراوانی است و دمای مرکزی آن متجاوز از شانزده میلیون درجه می‌باشد. چرا؟ برای پاسخ دادن به این چرا، به لحظه‌ی تولد خورشید باز

۱۹۸ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول) می‌گردیم. اجزاء تشکیل دهنده خورشید، در آغوش ابر میان ستاره‌ای پراکنده‌اند. آن ابر، آرام آرام، منقبض شده، در حجم کمتری متراکم می‌گردد. انرژی بستگی که از این انقباض آزاد شده، به گرما و نور مبدل می‌شود. نور پس از آن که از سطح خورشید گذشت، در (دیگر جای) پیدا می‌شود.

به نسبت میزانی که ابر منقبض می‌شود، نور بیشتری منتشر می‌گردد، و دمای درونی آن دائماً افزایش می‌یابد. در دماهای حدود چند صد درجه، نیروهای الکترومغناطیسی بر صحنه مسلط می‌شوند، و در دماهای چند صد میلیون، نیروهای هسته‌ای وارد عمل می‌شوند.

گرانش در میانه‌ی این تسلط و محدوده‌ی نیروها، تا حدی همان نقش «آسانسور» را ایفا می‌کند. جرمی از ماده، برحسب حالت انقباض (یا انبساطش)، ناظر استقرار لایه‌ای از دما در سطح خود خواهد بود.

#### دیگر جای، شرط لازم برای پیوندها (صفحه ۳۴۳)

دیدیم که منظومه‌های به هم پیوسته (نوکلئون‌ها، اتم‌ها و کهکشان‌ها) در لحظه‌ی تکوین، الزاماً انرژی مازادشان را به خارج گسیل می‌دارند. این انرژی، خواه ناخواه به «دیگر جای» می‌رود. اگر «دیگر جا»یی نباشد هیچ منظومه‌ی به هم پیوسته‌ای تشکیل نخواهد شد. «دیگر جای» کجاست؟

این انبساط است که «دیگر جای» را به وجود می‌آورد. قسمت اعظم تابش‌ها، از خلال کهکشان‌ها خود را به عالمی رقیق‌تر می‌رسانند. مسیر حرکت عالم به سوی آینده‌ی شفاف است.

#### دیگر جای، شرط لازم برای سازمان (صفحه ۳۴۴)

دیدیم که ذرات و پیوندها، مانند آجر و سیمان، عناصر اصلی هر سیستم سازمان یافته‌ای است. در اینجا لازم است به دو عامل «اطلاعات» و «آنتروپی» اشاره شود. کلیسای بزرگ شارتر (کلیسای قدیمی نزدیک پاریس) از تعداد زیادی سنگ ساخته شده است. این سنگ‌ها را کارگران، مطابق دستورهای گوناگون معمار در جاهای مشخصی قرار داده‌اند. می‌گوییم که این کلیسا دارای «اطلاعاتی» بیش از مجموع سنگ‌های آن است، که با تعداد دستورها نسبت مستقیم دارد. اما «آنتروپی» عبارت است از میزان اختلال و بی‌نظمی و یا «برگشت به ویرانی». تجربه‌ی روزمره به ما

می‌آموزد که اگر چیزی به حالت خود رها شود، تمایل به این دارد که از هم گسیخته شده و دوباره به حالت اولیه برگردد. کلیساها رفته رفته ویران می‌شوند. برطبق اصلی از ترمودینامیک، در جریان تحول رویدادها، «آنتروپی» افزایش می‌یابد.

با این همه، بررسی سرگذشت عالم، خلاف آن را نشان می‌دهد. ما سیر مداوم پیشرفت ماده را به سوی سازمان‌یافتگی شاهد هستیم. با این مفهوم، می‌بینیم ظهور حیات، در جهت عکس تمایلات طبیعی ماده است.

هسته‌های هلیوم در ثانیه‌های اولیه عالم، از به هم پیوستن چهار نوکلئون در یک جا به وجود آمده‌اند. قبلاً ملاحظه شد که جرم هسته‌ی هلیوم - ۴، تقریباً یک درصد از مجموع جرم تک تک آن چهار نوکلئون کمتر است. جرم مازاد به انرژی تبدیل شده و این انرژی به صورت تابش نور از درون سیستمی که در آن تولید شده، به «دیگر جای» پرتاب شده است.

این هسته هلیوم دارای ساختاری درونی است و نوکلئون‌هایی که در درون آن به هم پیوسته‌اند، در مدارهای پایدار، دور هم می‌گردند.

فوتون‌هایی که به هنگام همجوشی هسته‌ای به اطراف پخش می‌شوند، علاوه بر آنکه مازاد جرم را به دور دست‌ها منتقل می‌کنند، حاوی «آنتروپی» هم هستند.

در بخش قبلی دیدیم که بدون عامل انبساط، هیچ پیوند پایداری نمی‌تواند برقرار شود. براساس اصل بقای انرژی وجود «دیگر جای» لازم و ضروری است.

در اینجا می‌توان به این پرسش: «چرا شب تاریک است؟»، که در اوایل کتاب مطرح شد، پاسخ داده شود. دیدیم که دور شدن تدریجی کهکشان‌ها از یکدیگر، و عامل انبساط می‌تواند جواب لازم را بدهد. این جمله را هم اضافه کنیم که: «اگر شب تاریک نبود، کسی اصلاً در این جهان وجود خارجی نمی‌داشت».

### تصادف (صفحه ۳۵۱)

در سرتاسر حماسه‌ای که نقل شد، تصادف نقش اول را ایفا کرده است. آیا واقعاً تصادف وجود دارد؟ یا پوششی است روی جهل ما؟ ما دو نوع تصادف می‌شناسیم: تصادفی که در زندگی روزمره ما رخ می‌دهد (شما را اینجا می‌بینیم، چه تصادفی؟) و تصادف بنیادی‌تر، که در زندگی خصوصی اتم‌ها اتفاق می‌افتد. فیزیک جدید، وجود هر دو نوع تصادف را می‌پذیرد. آنها در کنار قوانین، تار و پود بافتی را تشکیل می‌دهند که ترکیبات مرکب در زمینه‌ی آن بافته می‌شود.

### علت و تصادف (صفحه ۳۵۲)

از دوران یونان باستان دو کلمه‌ی علت و معلول همواره ورد زبان اهل فلسفه و اهل علم بوده است. اما باید دید که ایده علیت با چه چیز قابل تطبیق بوده؟ و راجع به کنه حقیقت، چه درسی را به ما می‌آموزد؟ علیت به ما می‌آموزد که حقیقت ملاک کاملی نیست، و همه چیز به دست تصادف سپرده نشده است. آیا به این ترتیب، روزی تصادف به کلی از صحنه خارج خواهد شد؟ و در آن زمان جهان، حتی کوچک‌ترین جزئیات اسرار خود را برای ما فاش خواهد ساخت؟

فیزیک‌دانان آغاز قرن نوزدهم به موجب نظریه‌ی معروف لاپلاس عموماً به این پرسش پاسخ مثبت داده‌اند. اما امروز، می‌دانیم که نظریه‌ی لاپلاس هیچ‌گاه جامه‌ی حقیقت نخواهد پوشید. در هیچ کدام از دو زمینه‌ی مشخصی که لاپلاس به آنها اشاره کرده است، حقیقت به بیانات تحلیلی او سر تسلیم فرود نمی‌آورد. «ما وضع کنونی جهان را به عنوان معلول حالت پیش از آن و به عنوان علت حالتی که بعداً ادامه خواهد داشت، باید تلقی کنیم».

### تصادف و زندگی خصوصی اتم‌ها (صفحه ۳۵۶)

اگر سؤال شود به چه علت هسته‌ی اورانیوم ۲۳۵ با نیم عمر یک میلیارد سال ناپایدار است؟، علم فیزیک به ما خواهد گفت، که این هسته شکسته می‌شود چون که از لحاظ الکتریکی دارای بار بسیار فراوانی است.

نود و دو پروتون در حجم نهایی آن به هم متصلند. این ذرات به شدت یکدیگر را دفع می‌نمایند و این دفع موجب تنش و «سرانجام به ترکاندن» هسته می‌انجامد. معنی این جمله چیست؟

هزار هسته اورانیوم - ۲۳۵ را روی بشقابی گذاشته و مدتی صبر می‌کنیم. بعد از هزار سال، فقط پانصد هسته باقی می‌ماند و بعد از دو هزار سال، دویست و پنجاه تا و ...، اما نکته در این است که به موجب قوانین فیزیک جدید، نمی‌توان پیشاپیش دانست که کدام یک از اتم‌ها به تدریج از بین می‌روند. با آنکه همه‌ی آنها شبیه به هم بوده و دارای بار سنگینی هستند، اما هیچ کدام تاریخ مشخص جداگانه‌ای ندارند که بشود از روی آن آینده‌ی تک تکشان را حدس بزنیم. ما می‌توانیم بفهمیم در میان هزار هسته‌ی اورانیوم - ۲۳۵ بعد از یک میلیون سال، به طور متوسط، یکی منفجر خواهد شد. اگر این اولین انفجار پنج دقیقه بعد و یا ده میلیون سال دیگر اتفاق



بخش سوم خلاصه کتاب «صبوری در سپهر لاجوردی» \_\_\_\_\_ ۲۰۱

بیفتد، نباید متعجب شویم این حالت از محدوده‌ی علیت سنتی خارج است. آیا معنی این حرف جز این است که باید از دانستن تاریخ خصوصی اتم‌ها برای همیشه چشم‌پوشی کنیم؟ بسیاری از فیزیکدانان خیلی سعی کرده‌اند که به جای نظریه «مکانیک کوانتومی» نظریه‌ی دیگری را بنشانند. اما کوشش آنها بی‌فایده بوده و در روزگار ما این نظریه، یکه‌تاز میدان است. نظریه‌هایی که می‌خواهند سرگذشت انفرادی اتم‌ها را برای اهل نظر بازگو کنند، سخشان به کلی مغایر با نتایج تجربی است.

برای روشن شدن این مسئله که، رویدادها طوری اتفاق می‌افتند که گویی، قوانین دیگر قاطع و خدشه‌ناپذیر نیستند، مثالی ذکر می‌شود. یک بار الکتریکی مثبت را در جایی ثابت نکه می‌داریم، بار مثبت دیگری به سوی آن رها می‌کنیم. قانون به ما می‌گوید که این «بار» باید تا فاصله‌ی معینی به آن «بار» اول نزدیک شده، سپس در اثر نیروی رانش، در جایی متوقف شده، و آنگاه دوباره از آن دور شود. معمولاً چنین اتفاق می‌افتد، اما نه همیشه.

آیا زمین هم در مدار خود، در معرض این خطر نیست که از این‌گونه انعطاف و تخلف‌پذیری‌ها ناگهان آسیبی ببیند؟ مثلاً روزی به جای آنکه او مطابق معمول حول خورشید بگردد، راه خود را از مدار همیشگی کج کرده و از حوزه‌ی آن خارج شود؟ چرا! چنین حادثه‌ای مطلقاً ناممکن نیست.

#### **تصادف عنصر اصلی باروری کیهانی (صفحه ۳۶۸)**

در سرتاسر حماسه‌ی کائنات، ما عامل تصادف را دائماً دست‌اندرکار دیدیم، هسته‌ها در قلب سوزان ستارگان سرگردانند. ناگهان تصادفی روی می‌دهد و هسته‌ی سنگین‌تری حاصل می‌شود. در اقیانوس اولیه دو ملکول با هم تلاقی کرده، ترکیب می‌شوند و از این ترکیب نظام پیچیده‌تری به وجود می‌آید. این ذرات، به نحوی استعداد ترکیب داشته‌اند، اما یک واقعه‌ی اتفاقی لازم بود که این استعدادها به ظهور برسند. ساخت و سازمان عالم ایجاب می‌کند که ماده همواره با سازهای تصادف برقصد و بر بازی‌های او گردن نهد.



# پابه‌پای وحی

(تفسیر تدبری قرآن بر حسب نزول)

جلد دوم

گروه‌های تنزیل هفده تا سی و پنج

مهندس مهدی بازرگان



## به نام خدا

### پیش‌گفتار

نوشتاری که تقدیم خوانندگان ارجمند می‌گردد، دومین جلد از مجموعه تفسیر تدبری قرآن برحسب ترتیب نزول، موسوم به «پا به پای وحی» می‌باشد. برحسب آنچه در مقدمه مفصل جلد اول، به قلم نویسنده آمده، شورای انجمن اسلامی مهندسين نموده است مجموعه تفسیری حاضر را در طی ۲۳ جزوه یا ۲۳ جلد - منطبق با سال‌های رسالت - اگرچه تدریجاً و در درازمدت، تدوین و تقدیم هموطنان نماید، متأسفانه با رحلت مفسر و مؤلف ارجمند آن، هر چند به لطف الهی، کلاس تفسیر قرآن در سه سالی که از رحلت نویسنده می‌گذرد همچنان توسط گویندگان دیگری ادامه داشته است، ولی تنظیم و تدوین مکتوب این مجموعه به سبک و شیوه تدبری دچار وقفه گردیده است.

جلد اول این مجموعه که عمدتاً در زمان حیات نویسنده منظم و مرتب شده بود، (شامل گروه‌های نازل شده در سال اول بعثت)، یک سال پس از فوت ایشان به چاپ رسید. اینک پس از ۲ سال از انتشار نخستین جلد، جلد دوم را که شامل گروه‌های ۱۷ تا ۳۵ (نازل شده در دومین سال بعثت) می‌باشد، تقدیم علاقه‌مندان مطالعات قرآنی می‌نماید.

این جلد مجموعاً از ۲۰ گروه (اصلی و فرعی) تشکیل شده است که ۱۲ گروه ابتدای آن، در زمان حیات نویسنده به مراحل نسبتاً نهائی تنظیم و تدوین رسیده بود، اما از هشت گروه بعدی، تنها یادداشت‌های اولیه و دست‌نوشته‌های مقدماتی برای بحث شفاهی در کلاس قرآن، باقی‌مانده بود که مؤلف قصد داشته است آنها را در

---

۱. که ضرورت دارد خوانندگان محترم برای آشنائی بیشتر با این مجموعه آن را مطالعه نمایند.

۲۰۶ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول) فرصت‌های بعدی مرتب و منظم نموده و به رشته تدوین و تحریر درآورد. این نوشته‌ها خط‌خوردگی بسیاری داشته و در حواشی آنها توضیحات متفرقه‌ای آمده است. کار اصلی جمع‌آوری کنندگان این مجموعه که موجب تأخیر دو ساله انتشار جلد دوم گردید، تنظیم همین یادداشت‌ها و حواشی متفرقه آن، به گونه‌ای بوده است که به اصالت متن لطمه‌ای وارد نشود و در عین حال قابل استفاده خوانندگان باشد. بنابراین اگر ناهماهنگی و عدم انسجامی در این قسمت به چشم آید، باید به حساب وضعیت متن اصلی و محدودیت جمع‌آوری کنندگان برای دخالت در آن گذاشته شود.

به غیر از این دو جلد، یادداشت‌های اولیه دیگری مربوط به گروه‌های نازل شده در سومین سال بعثت از مؤلف به جای مانده است که به خواست خدا و با لطف و عنایت و توفیق او، امیدواریم به تدریج آنها را منظم و مدون نموده، سومین جلد را در آینده تقدیم خوانندگان نمائیم.

در اینجا ضرورت دارد از همت و تلاش صمیمانه آقای مهندس عبدالعلی بازرگان که مدیریت جمع‌آوری، تدوین و ویرایش نهائی را بر عهده داشته‌اند و آقایان مهندس دانشیان و مهندس نوربخش و خانم مهندس ژیل شریعت پناهی (اعضای انجمن اسلامی مهندسين) که از زمان حیات مؤلف و به انتخاب ایشان همکاری در تنظیم مطالب این مجموعه را آغاز کرده و همچنان برای تدارک این جلد ادامه داده‌اند، تشکر و قدردانی نموده پاداش آنها را از خداوند تقاضا نماید.

همچنین از خانم پروانه صالحی که صبر و حوصله زیادی را برای خواندن خط نویسنده در یادداشت‌های ناخوانای اولیه و تایپ و تنظیم و صفحه‌بندی با سلیقه‌ی آن به خرج داده‌اند، کمال تشکر و سپاس‌گزاری را بنمایند.

از نازل‌کننده‌ی قرآن برای نویسنده ارجمند، مغفرت و رحمت و برای همت‌کنندگان در این امر خیر، از مراحل تایپ و تنظیم تا لیتوگرافی و چاپ و صحافی و ناشر محترم، اجر جزیل از خداوند جلیل طلب می‌نمایند.

**بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان**

## هفدهمین گروه تنزیل

آیات ۱ تا ۱۱، تمام سوره ضحی (۹۳)

بسم الله الرحمن الرحيم

شماره آیات	متن آیات	ترجمه (با مختصر توضیح)
۱	وَالضُّحَىٰ.	قسم به روشنایی صبح (و بالا آمدن روز و گسترده شدن آفتاب).
۲	وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَىٰ.	و قسم به شب آنگاه که تاریکی (و آرامش) آن همه جا را فرا گیرد.
۳	مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَىٰ.	(به هیچ وجه) خداوند گارت تو را رها نکرد و خشم و خصومت (با کسی یا با تو) ندارد.
۴	وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَىٰ.	و مسلماً آینده (و فرجام) برای تو بهتر از اول (و یا آغاز کارت) خواهد بود.
۵	وَأَسْوَفُ يُعْطِيكَ رِبُّكَ فَتَرْضَىٰ.	و حتماً به زودی خداوند گارت (چنان) به تو ببخشد (و عطا کند) که راضی و خشنود شوی.
۶	أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَىٰ.	آیا (چنین نبود) که تو را یتیم یافت و پناهت داد؟
۷	وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ.	و تو را گمگشته (یا گمراه) نیافت و هدایت کرد؟
۸	وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَىٰ.	و تو را عیالمند (یا نادار) یافت و بی نیازت کرد؟
۹	فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ.	پس (حال که چنین است و مورد فراموشی و بیخبری ما قرار نگرفته‌ای) یتیم را زبون مگردان.
۱۰	وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ.	و نیازمند درخواست کننده را از پیش خود مران.
۱۱	وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ.	و (بالاخره) نعمت‌ها و داده‌های خداوند گارت را برای مردم بیان و بازگو نما.

### کلیات و استنباط‌ها

گروه از نوع یکم و دهمین آنها است. خطاب وحی یکسره به سوی رسول خدا بوده به طور وضوح قصد دل‌داری و رفع نگرانی و ناامیدی او در میان است. ولی خدا که می‌خواهد فرستاده ویژه‌اش را از گذشته دلگرم و به آینده دلخوش و امیدوار

۲۰۸ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول) نماید، به این حد اکتفا نکرده با تقویت روحی که از آن حضرت به عمل می آید، وظائف و بار جدیدی به دوشش می گذارد.

این شیوه تعلیم و تقویت را قبلاً در گروه های زیر دیده و برخورد کرده بودیم:

۲- با پیش بینی و پیش گوئی:

«وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ.» (مدثر (۷۴) / ۷)

(و به خاطر خداوند گارت، صبر پیشه نما.)

۱۰- با پیش بینی و پیش گوئی:

«إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ.»

وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ.

إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا.

وَأَكِيدُ كَيْدًا.

فَمَهْلُ الْكَافِرِينَ أَمْهَلُهُمْ رُوَيْدًا.» (طارق (۸۶) / ۱۳ تا ۱۷)

(به درستی که آن (وعده ها و کلام و آیات) به یقین گفتار جدی و جدا کننده (حق از باطل است.

و (به هیچ وجه) شوخی و بیهوده نیست.

به درستی که آنان نقشه و نیرنگ های خاص (علیه تو یا علیه دعوت تو) تهیه می نمایند.

و من هم نقشه و کیدهای خودم را دارم.

بنابراین کافران را مهلت بده، مهلتی کوتاه.)

۱۳- با امیدوارسازی و سفارش:

«إِنَّا أُعْطَيْنَاكَ الْكُوتِرَ.»

فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَأَنْحِرْ.»

إِنَّ شَانَنَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ.» (کوثر (۱۰۸) / ۱ تا ۳)

(ما به تو کوثر (یا خیر کثیر زیاده از اندازه) را عطا کرده ایم.

بنابراین برای خداوندگار خود نماز بخوان (ارتباط و اتصال برقرار ساز) و نحر بنما (شتر قربانی کن).

همانا که دشمن کینه توزت که ابتر می باشد یا (اجاق کور یا بریده نسل) می شود.)



هفدهمین گروه تنزیل، ضحی (۹۳) تمام سوره ۱/ تا ۱۱ \_\_\_\_\_ ۲۰۹

خداوند پیغمبر تازه کار خود را زیر نظر و تحت حمایت و مراقبت مستمر داشته نمی گذارد دلسرد و سرگردان شود و دستورالعمل نگیرد.  
این گروه از آیات، نسبت به گروه‌های قبلی گویاتر و باز شده‌تر و مفصل‌تر است.  
آیات گروه ۱۷ در عین منسجم و متوالی و معاصر بودن، قابل تقسیم به چهار قسمت یا چهار جزء است:

جزء الف)	دو آیه ۱ و ۲	سوگندها؛
جزء ب)	سه آیه ۳ تا ۵	جواب سوگندها برای دلداری و امیدواری؛
جزء ج)	سه آیه ۶ تا ۸	یادآوری گذشته‌ها؛
جزء د)	سه آیه ۹ تا ۱۱	سفارش‌های تازه.

تقریباً اجماع مفسرین و روایات، علت دلداری و امیدوارسازی رسول مکرّم و نزول این سوره را نگرانی و ناراحتی آن حضرت از تعطیل وحی دانسته‌اند. مدت توقف و تعطیل وحی برحسب سال‌های رسالت<sup>۱</sup>، اگر آن را درست و دقیق بگیریم، زمان تعطیل وحی را در سال اول و مدت آن را در حدود دو ماه نشان داده و وقوع آن را تأیید کرده است.<sup>۲</sup> اما مطلبی که مفسرین متعرض نشده‌اند و جای پرسش و بررسی دارد علت تعطیل وحی و توقف موقت آن است. اگر خواسته باشیم به دنبال علل طبیعی و عوامل بشری رسالت برویم، ناچار باید خستگی‌ها و کوبندگی‌های حاصله از وحی یا اثر تعلیم و تربیت و ارشادهائی را که به‌شخص پیغمبر القا می‌گردد، در نظر بگیریم. آن‌طور که در کتب سیره و در روایات و احادیث آمده است، دریافت آیات قرآن و بروز حالت وحی در پیغمبر خصوصاً در سوره‌های فشرده و کلی آغاز رسالت، همراه با احساس سنگینی و خستگی و غیبت یا از خود بی‌خودی‌های کوتاه مدت بوده و احياناً عرق به جبین آن حضرت می‌نشسته است. امروزه که ما قرآن را می‌خوانیم، مسئله تنزیل وحی یا ارتباط پیغمبر با خدا برایمان کار ساده و امر عادی و ایمانی شده است. فکر نمی‌کنیم ارائه چنان مطالب تازه و عمیق و القاء آن تعلیم و تربیت‌ها یا تغییرات و تأثیرات سازنده‌ی فکر و اخلاق و

۱. صفحه ۱۳۱ جلد اول «سیر تحول قرآن».

این مطلب هم‌اکنون در صفحه ۱۶۳ جلد دوازدهم مجموعه‌ی آثار قرار دارد که چاپ دوم آن با نام «سیر تحول قرآن (۱)» در سال ۱۳۸۶ توسط شرکت سهامی انتشار منتشر شده است (ب.ف.ب).

۲. یا بالعکس، وجود یک شکستگی یا سکو در خط مستقیم وصل‌کننده نقاط معرف سوره‌ها می‌تواند تأیید منحنی و محاسبه و مفروضات گرفته شود.

نه مدت کوتاه ۱۲ روز به نظر درست می‌آید و نام آن را می‌شود تعطیل گذاشت، و نه مدت دراز دو ماه و یازده ماه؛ شاید مدت ۴۰ روز قابل قبول‌تر باشد.

۲۱۰ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول) اعتقاد در فطرت و نهاد یک موجود بشری امی که برخاسته از محیط بدوی عربستان است، در چنان مدت و سرعت چه کیفیات و کارها و اعمال انرژی‌ها و آثار را می‌توانسته و لازم بوده است که همراه داشته باشد! اگر با خودمان و دوران جوانیمان مقایسه کرده به خاطر بیاوریم که مختصر معلومات و مهارت‌های دریافتی و مراحل دوران مدرسه و دانشگاه و تمرین تجربیات شغلی خود را با آن همه معلم و وسائل یا امکانات و اندازه‌ها در چه مدت طولانی با چه زحمات و مشکلات و با چه فعالیت و فرسودگی‌ها، و تازه به صورت سطحی و ناقص به دست آورده‌ایم، خواهیم توانست وضع و حال پیامبر گرامی را، اگر چه به صورت و کیفیت کاملاً متفاوت و با دخالت خدای خالق و وساطت فرشته‌های خاص و مجهول و مرموز حدس بزینم و شاید بتوانیم تا حدودی درک عظمت و اشکال مسئله را بنمائیم.

در گروه‌های ۱۴ و ۱۵ دیدیم که چگونه طول و وزن آنها یا تعداد آیات و تنوع موضوعات افزایش یافته است. افزایش سریع سنگینی بار وحی و آمادگی برای رسالت طبعاً خستگی آور بوده، هم استراحت و توقف مختصری را برای حرکت مجدد برای دریافت کننده آن ایجاب می‌کرده است و هم تقویت و تولیدات بیشتری از ناحیه فرستنده. در دو گروه آینده خواهیم دید که ضمن کاسته شدن طول گروه‌ها و سنگینی آیات و موضوع‌ها، عنایت بیشتر به تقویت روحی و آرامش فکری رسول مکرّم به عمل آمده است. کما اینکه آغاز تنزیل با پنج آیه فشرده و پرمحتوای سوره علق (۹۶) نیز یک جهش فوق‌العاده و کوبنده‌ای بوده است که رسول مکرّم را از غار حراً خسته و کوفته و وحشت‌زده به دشت مکه و دامن خدیجه گسیل داشته بود و در پوشش پتو و پلاس و با مراجعه به «ورقه‌بن نوفل» جستجوی پناه و آرامش و اطمینان می‌نماید!

در دروس و بحث‌های سابق انسان‌بینی قرآن و پدیده نبوت، به این نکته رسیده بودیم که به دلالت قرآن، مقارن با بعثت پیغمبران، وقایع و حوادث معجز آسائی در محدوده امت‌های آنان که به دست انبیاء یا پیرامون رسالت آنها رخ می‌داده است که علی‌الاصول و در نهایت مغایر با رویدادهای طبیعی و امور زندگی نبوده است ولی با سرعت و فوریت، بنا به خواسته پیغمبر یا امت، به دستور و دخالت خدا که خارج از متعارف و عادی مانند بلاهای آسمانی هلاک کننده‌ی اقوام معاند و منکر یا ناقه صالح و ولادت یحیی و اسحق و عیسی، و در رأس این رویدادها خود مسئله وحی و

رسالت انبیاء قرار دارد. فردی از افراد بشر که معمولاً امی و بی‌یاور و تنها است، صاحب درک و دانش و توان، با رشد فوق‌العاده کرده رهبر امت‌ها و مشکل‌گشا می‌شود. همان‌طور که گفتیم کاملاً طبیعی است که در ناموس خلقت و از جنبه‌های عادی و طبیعی، تحول و تحرک‌های وسیع و سریع این چنین، نمی‌تواند بدون صرف انرژی‌های عظیم از یک سو و فعالیت و فرسودگی‌های طاقت‌فرسا از سوی دیگر، صورت بگیرد و احتیاج مبرم به ترمیم و تجدید قوا در شخص گیرنده‌ی وحی، همراه با تعطیل‌های کوتاه، نباشد.

علاوه بر ضرورت تعطیل برای استراحت و تقویت شخص، گاهی اوقات در فعالیت‌های زندگی و در اجرای برنامه‌ها و تعهدها نیز توقف و تعطیل‌هایی برای جافتادن جریان‌ها و محکم‌کاری‌ها می‌شود.

در بازار قم تیمچه‌ای وجود دارد<sup>۱</sup> به نام تیمچه‌نو که به لحاظ هنر معماری و ابعاد و استحکام کار و همچنین دوپوشه بودن سقف و خنکی فضا در تابستان ممتاز می‌باشد. معروف است که معمار طراح و مجری بنا که ضمناً سازنده صحن بزرگ امین‌السلطان، با ایوان وسیع و گلدسته‌های بلند آن، بوده است. پس از ریختن پی‌ها و شروع دیوارها، یکی دو سالی خود را مخفی کرده از انظار غیبت می‌نماید. بانیان صحن و تیمچه هر قدر انتظار می‌کشند و جستجو می‌نمایند، معمار را نمی‌یابند. به سراغ استادان دیگر می‌روند. آنها هم سر از طرح و نقشه او در نیاورده چون جرأت چنان کارهای بزرگ و ظریفی را نداشتند، استنکاف می‌ورزیدند. پس از یک سال و چند ماه تعطیل و توقف کار، معمار پیدا می‌شود. دلیل غیبت و ایجاد بی‌تکلیفی و دردسر را می‌پرسند، می‌گویند: اگر حضور می‌داشتم به من فشار می‌آوردید که تندتند پایه‌ها و مناره‌ها را بالا ببرم، درحالی که لازم بود صبر کنیم زمین و پی‌ها برای تحمل بارهای سنگین نشست خود را بکنند. به علاوه خواستم به دیگران مراجعه کنید و عملاً ببینید کسی از عهده این طرح و کارها بر نمی‌آید تا قدم را بدانید و به دستورهایم عمل کنید.

در مورد رسالت و عمل وحی نیز چه بسا ضرورت داشته است علاوه بر استراحت و تجدید قوا بر رسول خدا آشکار گردد و «عملاً تجربه نماید» که اگر دست و وحی خدا نباشد در شخص او و در علم و عقل و ادراک او، حتی با ارشاد و استمداد از

---

۱. یا وجود داشته است.

۲۱۲ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول) دیگران، ذره‌ای توانائی این کار وجود ندارد. نزدیکان و معاصرین و آیندگان نیز بینند و بدانند که کار رسالت و وحی و پیام‌رسانی خداوند یا تدوین و تألیف قرآن فقط یک منشاء و منبع داشته، شخصیت بشری پیامبر کمترین قدرت و دخالت در آن ندارد.

از این مرحله که بگذریم، ارتباط سفارش‌ها و دستورهای سه‌گانه آیات آخر گروه با دلداری‌ها و یادآوری‌ها نیز مسئله قابل تدبیر دیگری است که به‌جای خود در تفسیر آیه به آیه باید مطرح شود.

### تفسیر آیه به آیه

الف) آیات ۱ و ۲ (سوگندها):

۱- وَالضُّحَىٰ.

۲- وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَىٰ.

در دو سوگند کوتاه و ساده آمده است. یکی دمیدن صبح و گسترش آفتاب برای تکاپوی روزانه انسان‌ها و جانوران، و دیگر برنامه‌ی رسیدن شب و فراگرفتن تاریکی آن برای تعطیل و استراحت، تا تجدید قوا و تکرار برنامه‌ها در روز بعد... برای رساندن مطالب بعدی به‌شخص پیغمبر که مخاطب مستقیم این آیات و معتقد به خدا و مطمئن به کلام او است، اگر خدا می‌خواست می‌توانست سوگند به وحدانیت و رحمانیت خود و اراده حمایت از رسولش بخورد و مسلماً مورد پذیرش و اطمینان کامل هم قرار می‌گرفت. اما چنین نخواست و نکرده و ترجیح داده است از پدیده‌های محسوس طبیعت و از مظاهر روزمره زندگی انسان‌ها و حیات موجودات، شاهد و نمونه بیاورد. ترجیح داده شده است که تفهیم مطلب و القای وحی از طریق توجه به طبیعت و تدبیر و تعقل صورت گیرد تا از طریق تعبّد یا تعلیل و توجیه‌های ذهنی فلسفی یا اشراق‌های عرفانی.

اگر این توجیه و تصور درست و قابل تعمیم به سوگندهای مشابه دیگر قرآن در این دوران از وحی و رسالت باشد، پرده از یکی از رمزهای این قسم‌های اختصاصی و عجیب قرآن برداشته خواهد شد. در دروس گذشته یادی از کتاب «خدا در طبیعت» (Dieu dans la nature) کرده و گفته بودیم به‌عقیده آن دانشمند این قبیل

هفدهمین گروه تنزیل، ضحی (۹۳) تمام سوره ۱/ تا ۱۱ \_\_\_\_\_ ۲۱۳  
سوگندها در قرآن می‌تواند بیانگر این خواسته باشد که گفتار و اوامر و آیات خدا را نیز باید در طبیعت و در زندگی دنیای خودمان جستجو کرد و از زبان مخلوقات محسوس، مشهود یا مدیریت جهان شمول او شنید<sup>۱</sup> کما اینکه در مورد جمله‌های قرآن که کلمات خدا است و آثار طبیعت در آفاق و انفس، واژه واحد «آیات» به کار برده شده است.

یافتن تناسب دو سوگند ساده و آشکار این گروه، با قطع شدن وحی و امیدواری به تداوم آن، چندان مشکل نیست: قرار طبیعت و نظام زندگی بر این است که به دنبال تاریکی شب و خواب خلاق، که تعطیل اشراق و امدادهای از بالا و فعالیت و برنامه‌ها از ناحیه زندگان است، صبحی می‌دمد و گرما و روشنایش را می‌گستراند. نباید مأیوس شد و چنین تصور کرد که اشراق خدا یا انزال وحی و امکان از سرگیری و ادامه آن بسته شده است و نباید فراگیری شب و تاریکی محیط را دلیل بر بی‌خبری خدا و رهائی خلاق بدانند.

طالقانی در ذیل این آیات نظریات و استنباط‌های خود را چنین بیان می‌کند.<sup>۲</sup>  
«این سوره پس از نگرانی سخت و جانفرسا، نازل شده و با دو سوگند، راز قطع وحی را در اولین بار و شاید بارهای دیگر بیان نموده و اندیشه‌ای که خاطر آن حضرت را مشغول و نگران می‌داشت، نفی کرد. آنگاه با خطاب‌های لطف‌آمیز و امیدانگیز و رضایت‌بخش، لطف خاصی را به او نمایاند و توافق الطاف را به بار آورد. از روایات و اشارات آیات معلوم می‌شود که از آغاز ظهور وحی و تابش ناگهانی و خیره‌کننده و سپس قطع آن، مدتی حضرت دچار اضطراب و وحشت بود. به این ترتیب که القاء کلمه ناگهانی و غیر محسوس «اقراء» با هاله و نوری که داشت، سنگینی برای حضرت وارد آورد و مدهوشش نمود. پس از آن پنج آیه اول سوره اقراء با سرعت تأیید و قطع شد. رسول اکرم با خستگی و نگرانی و دگرگونی که در خود و عالم می‌دید، به سوی مکه سرازیر شد و بعد از این با فاصله‌ای آیات اول سوره مدثر (۷۴) پرتو افکند که فرمان

۱. همان گونه که تصریح و تفصیل آن بعدها در سال ۲۲ رسالت در سوره بقره (۲) آیه ۱۶۴ خواهد آمد:

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ.»

۲. تفسیر «پرتوی از قرآن» قسمت ۳ و ۴، جزء سی‌ام، صفحات ۱۳۸ تا ۱۴۱.

قیام و انداز بود. این فرمان، فشار و نگرانی بیشتری پیش آورد. پس از آن یک سره وحی قطع شد<sup>۱</sup> و حضرتش را در حال انتظار و نگرانی و آثار انجذاب و نفوذ فرمان‌های خود گذارد. شاید تقدیر و تدبیر پروردگار این بود که باید فاصله‌ای در میان باشد و زمانی بگذرد تا سراسر قوا و مشاعرش با این جهش و تحول ناگهانی هماهنگ و آماده شود و تفصیل آینده وحی را با آرامش و آمادگی کامل دریابد. از این جهت امر وحی و نبوت باید مانند دیگر تفصیلات و تحولات حیات باشد که در آن اصل جهش و تحول ناشی از امر و اراده خاص ربوبی است و پس از آن در مجرای عمومی تاریخ و تکمیل استعداد و فعلیت پیش می‌رود. زیرا چنانکه گذشت، زمان که در تکوین صورت‌ها و مواد غذایی و تکمیل و تبدیل آنها از شرایط و علل استعدادی است، در تحقیق و تکامل معنویات مانند علوم و تجربه و کشف و همچنین دریافت کامل وحی نیز گذشت زمان دخالت دارد... از جهت دیگر این فاصله پر از نگرانی و اضطراب قطع وحی، هر گونه احتمال دخالت حس‌لاشعور و نقش اراده و اندیشه شخصی را از میان می‌برد... تابش وحی، نشان تابش آفتاب، نخست آفاق بالای روح آن حضرت را تابان کرد، آنگاه با گذشت زمان، اعماق نفس و قلب و تاروپودش را فرا گرفت تا ضمیرش را از نفوذ هر انگیزه مخالف نگه دارد و آن را ثابت بدارد: «لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ»<sup>۲</sup> و از قلب صاف و ثابت او بر دیگران بتابد... آرامش شب و تابش روز که به تقدیر حکیم رحیم و برای تربیت و تکمیل خلق است، چنان تنظیم یافته تا پی‌درپی برآیند و پیش از حد دوام نیابند. بنابراین وحی و نبوت و معارف ناشی از آنها، چون جهان محسوس، نظام و حسابی دارد و طلوع و غروب وحی چون طلوع و غروب آفتاب هر دو نمایانده‌ی رحمت و تدبیر پروردگار است و قطع وحی در زمانی کوتاه یا دراز، مانند فراگیری شب، نشانه این نیست که خداوند شخص یا خلق را رها کرده و به خود واگذارده یا به خشم آمده و دشمن شده است...»

۱. بیان اخیر اظهار نظر شخص طالقانی بوده در تفسیرها و سیره‌ها نیامده است، سوره‌ها و ردیف گروه‌هایی هم که تا پایان سال اول رسالت بر طبق جدول تنزیل، دیدیم و حالت انسجام و توالی طبیعی داشت، تعطیل وحی را در آن زمان نشان داده گروه‌های بعدی آن را تأیید می‌نماید.

۲. فرقان (۲۵) / ۳۲: ... تا دلت را بدان استواری [و آرامش] دهیم...

**(ب) آیات ۳ تا ۵ (جواب سوگندها و دلداریهای خدا):**

۳- مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَىٰ.

۴- وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَىٰ.

۵- وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ.

پنج بار عبارات و اشارات روشن و رسا و خالی از ابهام و اعوجاج: آنچه رسول مکرم را نگران و ناراحت می کرده است، در آیه ۳ اشاره شده است، آیه ۴ به طور ضمنی وجود سختی و ناراحتیها را تأیید کرده وعده بهتر شدن و جبران را در این دنیا می دهد و وقتی به آیه ۵ برسیم، هم جبران گذشته بیان شده است و هم فراوانی بخشش و رحمت الهی و هم رضایت نهائی و عملی پیغمبر. بنا به دلالت عبارتی آیات و استنباط منطقی از معانی و منظورها. وعده: «وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَىٰ.» در آیه ۴ ناظر بر دنیای دو روزه و سالهای آینده مکه و مدینه است که تفاوت و توسعهی و بهبود محسوس نسبت به سالهای آغازین یا اولیه دعوت داشته است و ترتیب و توالی گروهها گویای تحول اوضاع و توسعه توفیقهای مهم می باشد. در حالی که بعضی از مفسرین آنرا از مقوله پاداش آخرت گرفته «وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ.» را به معنای شفاعت در روز قیامت دانسته اند. البته اعطای نزدیک ولی پر برکت و خوشنود کننده از ناحیه خدا که در آیه ۵ وعده داده شده است، بسیار بعید به نظر می آید که ناظر به آخرت و بهشت بی نهایت و نزدیک شونده نباشد. چنان اعطا و رضا، نه در این دنیا دستگیر کسی شده است و می شود، و نه در قیاس با رحمت خدا و فزونی و فراوانی بی حساب و انتها، که در گروههای پیش نیز به اشاراتی برخوردار بودیم، تحقق اخروی وعده را منع می نماید. واژه «سَوْفَ» که در این آیه آمده است، مکرر در گروههای دیگر مربوط به آخرت که تا به حال دیده ایم یا خواهد آمد، به کار برده شده است. البته تفوه و توضیحی نسبت به چگونگی و چندی خیرها و عطاها به عمل نیامده و لزومی نداشته است که به عمل آید، بلکه عمداً به اجمال برگزار شده است.

به کاربردن ضمیر مخاطب که در هر سه آیه، عنایت صمیمانه و بزرگوارانهای خدا نسبت به مأمور محبوب و مخصوصش را می رساند، از دو بار استعمال کلمه «رَبُّكَ» که اولی ناظر به حال و آخری ناظر به آینده است، معلوم می شود که هنوز آشنائی و ارتباط فیما بین از طریق ربوبیت است، یا ارباب و بنده بودن متداول و مفهوم و مقبول آن

۲۱۶ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه‌پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول) زمان در زندگی فردی انسان‌ها و در فرهنگ اجتماعی مربوطه<sup>۱</sup>.

تعبیر: «وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ». به شفاعتِ اَمّت در قیامت، به نظر درست و مناسب نمی‌آید. چون هنوز اَمّتی درست نشده است که رسول گرامی غم آنها را بخورد و از بخشش گناهانشان خوشحال شود. انسان‌های رشد یافته و والامقام البته از خدمت به دیگران و خوشنودی بیچارگان خوشحال و خورسند می‌شوند، ولی وعده‌ای که از مقامات بالاتر به آنان داده می‌شود، یا مَنّی که احياناً گذارده می‌شود، منطقی و عمدتاً می‌بایستی مربوط و متعلق به خود آنها باشد. خصوصاً که شفاعت امت نمی‌توانسته است ارتباط و مناسبتی با تعطیل وحی و خلع از مقام نبوت داشته باشد. کلیه‌ی وعده‌ها و دلخوشی‌دادن‌ها می‌بایستی در رابطه و راستای عدم انصراف خدا از وحی یا هدایت و رسالت پیغمبر بوده باشد.

#### ج) آیات ۶ تا ۸ (استناد به گذشته‌ها):

۶- اَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَىٰ.

۷- وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ.

۸- وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَىٰ.

به دنبال دو سوگند گواهی از طبیعت و سه دلداری و امیدواری مستقیم الهی برای خاطر جمعی بیشتر و شاید توضیح و تعلیم بهتر، سه یادآوری و اقرارگیری از گذشته‌ی پیش از بعثت پیغمبر به عمل آمده است: یتیمی و دربه‌دوری او در دوران شیرخوارگی و سروسامان یافتن بعدی، سر در گمی و گمگشتگی در دوران کودکی و خروج از آن و بالاخره تنگی معاش دوران جوانی و گشایش و فراخی نهائی قبل از بعثت.

استدلال و استشهاد از این سراسر است تر و نزدیک تر یا ملموس تر برای شخص پیغمبر قابل تصور نیست. اما چرا چنین اصرار و تکرار؟ آیا آن دو سوگند و آن سه اعلام قاطعانه خداوند کافی برای رفع نگرانی و ناراحتی رسول گرامی و خاطر جمعی کامل او نبوده است؟ این احتمال یا امکان این استنباط وجود دارد که خداوند تعلیم‌دهنده‌ی رسولان و آدمیان خواسته است دست و حضور غائبانه خود و چگونگی دخالت و عمل خود را بنمایاند تا برای آن حضرت آگاهی بر گذشته و دانائی و امیدواری به

---

۱. با توجه به مورد استثنائی و اختصاصی گروه ۷ که «رَبُّكَ» به «الله» اتصال داده شده و معرفی پیشاپیش، با توصیف جامع اعلائی برای شخص پیغمبر انجام گردیده است.



آینده باشد. در این سه مرحله و سه نمونه شاخصی که از زندگی چهل ساله قبل از پیغمبری محمد (ص) اخذ شده است و در زمان و مکان خود قاعدتاً غیر قابل حل به نظر می آمده (مشابه و معادل های آن کم و بیش در زندگی همه قابل تجربه و وقوع است)، مع ذلک کسی و چیزی غیر از اشخاص و عوامل طبیعی و اجتماعی دیده نمی شد و فکر نمی شده است در حالی که پشت سر همه آنها خدا خودش را معرفی می نماید، قرآن علاوه بر آنکه خدا و کلام خدا را در طبیعت نشان می داد، حالا می خواهد دست او را نیز در طبیعت و در مدیریت جهان و زندگی نشان دهد. این مسئله و مخصوصاً چگونگی انتساب حوادث و امور دنیا و انسان ها به ذاتِ عالی یکتا و نفی کردن یا جدا کردن و هماهنگ ساختن نقش عوامل طبیعی و انسانی با دخالت و مشیت خداوندی، موضوع دامنه دار جالب و غامضی را تشکیل می دهد که بهتر است بررسی بیشتر و داوری صحیح تر آن را با تدبر در آیات آینده و پابه پای وحی پیش ببریم.

درباره یتیمی پیغمبر از زمان ولادت و طفولیت او و پناه و مأوی یافتن بعدی آن، چندان اشکال و اختلاف وجود ندارد. یتیمی فرستنده خدا در اثر فوت عبدالله بن عبدالمطلب پدر آن حضرت در شش ماهگی بارداری مادر، در یثرب بوده است. پس از ولادت او را به دایه سپردند و در پنج سالگی به مکه برگشت و سال بعد از مادر یتیم شد، جدش عبدالمطلب که سرپرستی او را به عهده گرفته و نهایت دلبستگی و محبت و مراقبت را مبذول می داشت، در هشت سالگی یتیم بی پدر و مادر، به درود حیات می گوید ولی ابوطالب فرزند دیگر عبدالمطلب، با وجود دست تنگی که داشت جای گزین پدر و مادر و جدّ می گردد. به این ترتیب محمد نامزد رسالت و ختم نبوت، چهار بار یتیم می شود و سه بار سرپرست و سامان یافته، دوران کودکی را به هر صورت و به سلامتی طی می کند.

درباره سختی معیشت و فقر نسبی آن حضرت که علی رغم قریشی بودن و اشرافیت قبیلگی او وجود داشته است، نیز روایات و اسناد تاریخی و جامعه شناسی شهادت می دهند، تقریباً محرز می باشد. مورخین و مفسرین نیز از این بابت ابهام و اختلالی ابراز نداشته اند و به جانی بر نمی خورد. به طور کلی استثنائی بودن و کم و بیش غیر عادی بودن زندگانی و نجات پیغمبر از دوران های بحرانی که مستلزم عنایت خاص الهی باشد بلاشکال است، اما مسئله ضلالت و هدایت پیغمبر (در آیه هفتم) نظریات و بحث های زیادی را برانگیخته است. مجمع البیان طبرسی هفت احتمال درباره «ضال» بودن پیغمبر

۲۱۸ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن بر حسب نزول) آینده ذکر کرده است که سه تایی آن داستان‌های گم‌شدن آن حضرت در بیابان‌های خارج از مکه در راه «هوازن» و «مکه» در دوران سپردگی به حلیمه و دایه‌های عرب است و چهارتایی دیگر در درون مکه یا گم‌شدن در راه شام است که با عمویش ابوطالب در کاروان «میسره» غلام خدیجه سفر می‌کرده است. فخر رازی پا فراتر گذاشته صحبت از بیست احتمال می‌کند. به عقیده طباطبائی صاحب المیزان:

«مراد به ضلال در اینجا گمراهی نیست، بلکه مراد عدم هدایت است و منظور از هدایت نداشتن رسول خدا حال خود آن جناب است و یا صرف نظر از هدایت الهی، می‌خواهد بفرماید اگر هدایت خدا نباشد تو و هیچ انسان دیگری از پیش خود هدایت ندارید، مگر به وسیله خدای سبحان. پس رسول خدا هم نفس شریفش با قطع نظر از هدایت خدا، ضاله و بی‌راه بود، هر چند که هیچ روزی از هدایت الله جدا نبود و از لحظه‌ای که خلق شده بود ملازم با آن بود...»

مفسرینی که گم‌گشتن در صحرای حجاز یا در کوچه‌های مکه را وقایع ناچیز دور از شأن و مقام رسالت و کوچک‌تر از آن دیده‌اند که شاهد مثال عنایت و منت‌گذاری خدا در حق فرستاده‌اش باشد، یادآوری ضلالت و هدایت پیغمبر را با آنکه در وسط دو آیه سرگذشت دوران کودکی و جوانی قبل از پیغمبری آمده است و قاعدتاً باید با سال‌های توجه و تدارک مقارن دریافت وحی فاصله داشته باشد، به جلو آورده، ضال بودن را به معنای کلاسیک، گمراهی از ایمان و توحید گرفته، دچار مشکل و مسئله دیگری شده‌اند که منافات با اعتقاد به عصمت مادرزادی و هدایت اجدادی پیغمبران دارد.

بعضی از مفسرین گفته‌اند: مراد به ضلالت، از دست دادن علم است. کسان دیگری آیه را چنین معنی کرده‌اند که خدا تو را در بین مردم گمشده یافت، مردم تو را نمی‌شناختند و قدر و منزلت را نمی‌دانستند و او مردم را به سوی تو و اینکه چه کسی هستی دلالت و هدایت کرد... طباطبائی اضافه می‌کند که:

«بعضی دیگر وجوه دیگری ذکر کرده‌اند که ضعفش برای هر خواننده‌ای روشن است.»

طالقانی می‌گوید:

«اصطلاح و استعمال کلمه ضال موافق با این معنی نیست... و نعمت هدایت باید برای کسانی باشد که آن حضرت را یافته‌اند و اگر آن

حضرت در طفولیت چند ساعتی راه خانه یا قبیله را گم کرده باشد و سپس یافته باشد، آیا ارزش دارد که این گونه در قرآن تذکر داده شود و در ردیف آن نعمت‌های مشهور و معروف ذکر گردد؟»

به عقیده ایشان ناشناخته بودن هم از لغت ضال در نمی آید. ضمن آنکه «هدایت در این آیه... منصرف به هدایت عام، نظیر: «رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى.»<sup>۱</sup> یا: «وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى.»<sup>۲</sup> باشد.

توضیح و تعبیر آقای مهندس تاج در جلسه انجمن [اسلامی مهندسين] این بود که معنی و مقصود از ضال و ضلالت، گمراه شدن و گمراه بودن نیست. بلکه گم کردن راه و هدایت و راهنمایی نشدن است. بنابراین رسول خدا گمراه نبوده، بلکه راه را ندیده و هنوز خدا او را هدایت نکرده است.

این بنده نیز سال‌ها چنین فکر می‌کردم که منت گذاری خداوند به فرستاده گرامی‌اش در یادآوری نعمت‌های پرارزش گذشته خیلی بالاتر از آن است که در سطح گم شدن در کوچه‌های مگه یا دشت و دره‌های بیابان حجاز باشد. مسئله و موضوع همان گمراهی و بی‌خبری و سرگردانی و وحشت جوان برومند دلباخته حق و حقیقت است که منتهی به الهام و وحی در غار حرا و به ایمان و یقین نبوت گردیده است و نباید در پذیرفتن این واقعیت دچار وسواس و تعصبات غیر اصیل گردد. اما توجه به این که طبق سیاق عبارات، مراحل ذکر شده در آیات سه‌گانه گروه به‌طور طبیعی و وضوح مربوط به دوران صباوت و جوانی می‌شود و در گروه آینده است که با رعایت همان ردیف و ترتیب، ضمن رهائی نهائی و توفیق الهی «شرح صدر» خبر از فروکش شدن سنگینی‌ها و فشارها و بلندآوازی می‌دهد، به اینجاست منتهی گردید که هیچ اشکال ندارد گم شدن در دوران‌های طفولیت و جوانی، پیش آمده‌های خطرناک و مهمی بوده باشد که سیره و تاریخ درست ضبط نکرده‌اند، ولی در ذهن و خاطرات رسول مکرم حاضر و حاکم بوده و در هر حال چیزی مشابه دربه‌دوری و بی‌سرپرستی دوران طفولیت و تنگ‌دستی و گرفتاری‌های مادی دوران جوانی و برومندی باشد که با پیدایش سرپرست‌های متوالی و پیدا شدن بانوی سوداگر رشید روشن‌دلی چون «خدیجه بنت خویلد» حسن ختام یافته است. به‌طور کلی وحی الهی

۱. طه (۲۰) / ۵۰: ... صاحب‌اختیار ما کسی است که به هر چیزی خلقت خاص آن را عطا کرده و راه را [برایش] مشخص کرده است.

۲. اعلی (۸۷) / ۳: همان خدایی که آفرید و سامان داد.

۲۲۰ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول) در مقام این است که برای دلداری و امیدواری فرستاده‌اش در برابر تعطیل وحی، نمونه و شاهد از زندگی و حوادث گذشته بیاورد، نه آنکه خود هدایت و رسالت را که موقتاً دچار وقفه و تعطیل و تردید شده است به‌رخ پیغمبر بکشد.

(د) آیات ۹ تا ۱۱ (سفارش‌های تازه):

۹- فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ.

۱۰- وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ.

۱۱- وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ.

سه سفارش یا سه دستور به‌عنوان جمع‌بندی و نتیجه‌گیری از سوگندها و دلالت‌ها و نمونه‌آوری‌های آیات گذشته آمده است. ضمن ارتباط و ادامه تعلیمات اجمالی سابق (از جمله: «وَلَا تَمُنَّ بِتَسْتَكْثِرُ.») (مدثر (۷۴) / ۶ در گروه ۲ و «فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَأَنْحَرْ.») (کوثر (۱۰۸) / ۲ در گروه ۱۳) تازگی داشته، مقدمه برای آینده است. از پیغمبر خواسته می‌شود با توجه، یا به جبران اینکه یتیم و گمشده و نیازمند بوده و سختی و تلخی این حالات را چشیده است، رفتار مساعد با یتیمان و درخواست کنندگان در پیش گیرد و بیانگر نعمت‌های خدادادی باشد. معلوم می‌شود که نه آن سوگندها یا وعده‌ها و گفتارهای بزرگوارانه و صمیمانه خدا برای ابراز لطف و عنایت خاص خدا نسبت به‌رسول محبوبش بوده است، که عادت بشری و شیوه شعراء یا مداحان و سخنوران بیکاره و بی‌هدف می‌باشد، و نه دلداری و امیدوارسازی‌های بعدی بدون دلیل و منظور برای دلخوشی و محبت صرف به‌زبان وحی جاری شده است. هدف عملی اجرائی در کار بوده و جزئی از برنامه تدارک و تداوم رسالت انجام گرفته است. قرآن نه کتاب سرگرمی و قصه است و نه هنرنمایی و شاهکار ادبی، بلکه بالارونده یا بالابرنده‌ای است که پاگردهای مناسب برای گرفتن خستگی و سردرگمی و برای موضع‌گیری و جهش بعدی دارد. نظیر این سفارش و دستورها را به‌صورت اجمالی و مقدماتی تر قبلاً دیده بودیم:

در گروه ۱۰: «فَمَهَّلِ الْكَافِرِينَ» (طارق (۸۶) / ۱۷)، بعد از «إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا. وَأَكِيدُ كَيْدًا.»

در گروه ۱۳: «فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَأَنْحَرْ.» (کوثر (۱۰۸) / ۲)، قبل از «إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ.»

هفدهمین گروه تنزیل، ضحی (۹۳) تمام سوره ۱ / تا ۱۱ \_\_\_\_\_ ۲۲۱  
در گروه ۱۴: «فَذَكِّرْ إِن نَّفَعَتِ الذِّكْرَىٰ» (اعلیٰ (۸۷) / ۹)، بعد از «سُقِّرُوا كَفَلَا  
تَنسَىٰ» و «وَيُسِّرْكَ لِلْيُسْرَىٰ»

#### به لحاظ لغوی و واژه‌شناسی:

قَهْر به گفته راعب: به معنای غلبه کردن بر کسی است که توأم با خوار کردن باشد.  
نَهْر به گفته راعب: به معنای زجر کردن و رنجاندن با غلظت و خشونت باشد.  
نعمت به گفته راعب: به معنای ذکر و یادآوری نشان دادن به زبان یا به عمل و شکر  
نعمت بجا آوردن است.

«سائل» را که در آیه: «وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ» آمده است، غالب مفسرین به قرینه:  
«أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَىٰ. وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ. وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَىٰ»، به نیازمند  
درخواست کننده‌ی مال و متاع تعبیر کرده‌اند و بعضی دیگر، از جمله طالقانی، به  
قرینه: «وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ»، پرسش کننده‌ی مسائل و مجهولات دینی گرفته که  
بعید به نظر می‌رسد. خصوصاً که در این زمان و در سال‌های مکه مثل دوران مدینه، نه  
احکام فقهی چندان مطرح و مورد سؤال بوده است و نه مؤمنینی پیدا شده بوده‌اند  
که آیات: «وَيَسْئَلُونَكَ عَن...» برایشان نازل شود.

پایان گروه هفدهم



## هجدهمین گروه تنزیل

آیات ۱ تا ۸، تمام سوره شرح (۹۴)

بسم الله الرحمن الرحيم

گروه ۱۱ از نوع ۱

شماره آیات	متن آیات	ترجمه (با مختصر توضیح)
۱	أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ.	آیا برای تو سینه‌ات را نگشودیم (سعه صدر و ظرفیت به تو ندادیم؟)
۲	وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ.	و بار سنگین تو را برداشتیم (سبکبارت نکردیم؟)
۳	الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ.	بار سنگین و مشکلاتی که پشت تو را می شکست.
۴	وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ.	و نام و آوازه‌ات را بلند نکردیم؟
۵	فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا.	پس بدان که همراه با هر مشکل و دشواری، آسانی و گشایش است.
۶	إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا.	همانا که سختی و آسانی همراه با یکدیگرند (یا به دنبال سختی فراخی می‌رسد).
۷	فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ.	پس هر زمان که (از سختی‌ها و مشکلات مأموریت) فراغت یابی خود را به کوشش (در عبادت یا انجام رسالت) وا بدار.
۸	وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ.	و به سوی خداوند گارت روی آور (به او متمایل بشو و عشق و علاقه بورز).

### کلیات و نکات

مخاطب گروه حاضر، مانند گروه‌های ماقبل و مابعد، شخص پیغمبر بوده و گروه از نوع ۱ محسوب می‌شود. به لحاظ سیاق آیات و منظور و محتوا نیز شباهت تام به گروه ۱۷ داشته همان‌طور که در بعضی روایات و تفسیرها آمده است، متصل به آن و معطوف به سوگندهای ابتدای آن می‌باشد. در هر دو سوره خداوند رسول برگزیده خود را با یادآوری شواهدی از زندگی گذشته مطمئن می‌سازد که مورد بی‌مهری و

۲۲۴ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول) فراموشی قرار نگرفته است و می‌تواند امیدوار به آینده بهتر و موفقیت‌های بیشتر باشد. پس از آن، با استفاده از تقویت روحی حاصله دستورهای تازه و توصیه‌هایی برای ادامه رسالت صادر می‌نماید. با این تفاوت که موارد یادآوری شده در سوره ضحی (۹۳) مربوط به زمان کودکی و نوجوانی پیامبر گرامی بود و در این سوره به ذکر پیش‌آمدهای بعدی مقارن بعثت و در ارتباط با مأموریت او پرداخته شده است. در اینجا ضمن آنکه وعده توفیق بیشتر و تسهیل کارها داده می‌شود، به وجود مشکلات و موانع نیز اشاره شده تلاش و تمرکز جدی‌تر و حرکت خالصانه و مشتاقانه بیشتر از او خواسته می‌شود.

آنچه از مضمون و منظور هر دو گروه برمی‌آید، عنایت مستقیم خاصی است که از یک مقام مراقب مافوق، روی شخص مأمور به عمل آمده خارج از تشخیص و توان او می‌خواهد وی را از ترس و تردید بیرون بیاورد، نگاهدارد و تقویت و هدایتش نماید. آنچه احساس می‌شود احتیاج شدیدی است که رسول مکرم در ضمن دریافت تنزیل‌های سال گذشته و انجام مقدمات رسالت و پس از تعطیل وحی، به خروج از تنهایی و تاریکی و تردید پیدا کرده لازم شده است تغذیه مجدد و نیروی تازه‌ای به او برسد، تا هم مهبیای طی مراحل سخت‌تر بعدی گردد و هم از انحراف‌ها و انصراف‌های محتمل مصونیت پیدا کند.

گروه ۱۷ قابل تقسیم به چهار بند بود که گفتیم: الف) دو سوگند اول، ب) سه دلداری و امیدواری، ج) سه یادآوری و د) سه دستور. این گروه که از همان دو سوگند استفاده می‌کند، شامل سه بند به شرح ذیل است:

- الف) چهار یادآوری امیدوارکننده از تجربیات شخص پیغمبر، در آیات ۱ تا ۴.
- ب) یک تذکر امیدوارکننده عمومی، در دو آیه تکراری ۵ و ۶؛
- ج) دو دستور تمرکز و تداوم مأموریت، در آیات ۷ و ۸.

### تفسیر آیه به آیه

الف) آیات (۱ تا ۴):

۱- أَلَمْ نُشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ.

۲- وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ.



۳- الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ.

۴- وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ.

درباره شرح صدر پیامبر گرامی و سبک شدن بار بر دوش او داستانی در سیره و بعضی تفاسیر نقل می کنند که ارتباط با ایام طفولیت و زندگی صحرائی آن حضرت در دامن دایه اش دارد و به شرح ذیل می باشد.<sup>۱</sup>

در یکی از روزهایی که پیغمبر اکرم (ص) در میان قبیله بنی سعد بسر می برد و با برادران در صحرا سرگرم بازی بود، سفیدپوشی نمایان شد و او را ربود. همبازیانش هراسان و شتابان به سوی قبیله برگشتند و به آنها خبر دادند. همین که مادر و کسانش به سوی صحرا شتافتند و طفل ربوده را یافتند و درباره این حادثه از او پرسیدند، گفت: این شخص سفیدپوش مرا ربود و در مکان دوری بر زمین نهاد. پس از آن سینه ام را شکافت و خون بسته ای از آن بیرون آورد و سینه ام را با آبی شستشو داد و آن را بست و به جایی که بودم بازگرداند.

شبهه این داستان را بخاری و مسلم و ضیائی راجع به دوران پس از بعثت و هنگام اسراء (معراج) نقل کرده اند. بعضی هم نوشته اند که این داستان سه بار واقع شده است.

این داستان را که متواتر هم نیست و به افسانه های باستانی یا سمبلیک اقوام و فرهنگ های کهن بیشتر شباهت دارد و به گفته طالقانی «اگر چنین پیش آمدی بوده است، باید آن را به صورت رمز تطهیر باطن آن حضرت از محل دستاویز و سوسه ها تأویل نمود» باید به عنوان اطلاع شنید و در پی مفهوم متعارف و مستعار اصطلاحات «شرح صدر» و «وضع وزر» رفت که در آیات دیگر قرآن نیز به کاررفته است و در زبان عربی معمول و معروف می باشد. به علاوه به فرض وقوع چنان حادثه، چون ارتباط با زمان کودکی پیغمبر دارد، جایش در سوره «ضحی» (۹۳) می بایستی بوده باشد، ضمن آنکه در روایات امامیه اثری از این داستان دیده نمی شود.

گشایش سینه یا سعه صدر، ظرفیت روانی را می رساند و نشانه تأمل و تحمل شخص یا خونسردی و متانت او در برابر رویدادها و مشکلات و در قضاوت ها می باشد. کلمات سینه و قلب که اعضاء بدن انسان است و در آیات فراوانی از قرآن

۱. به نقل از تفسیر «پرتوی از قرآن»، جزء سی ام، صفحه ۱۵۴ که خود مأخوذ از «صحیح مسلم» و «صحیح احمد» و بعضی از کتب دیگر اهل سنت است.

به کار برده شده، بیشتر جنبه اصطلاحی یا افعالی و فکری دارد تا جنبه عضوی و فعالیت‌های حیاتی حیوانی. آیات سوره چیزی راجع به چگونگی شرح صدر پیغمبر گرامی و زمان وقوع آن نگفته است. با حدس و قیاس می‌توانیم بگوئیم که اشاره وحی یادآوری افزایش تدریجی تحمل و توان رسول مکرم بعد از تنزیل‌های اولیه است که در برخورد با معاصرین و منکرین و در اثر تذکر و تلقین و تعلیمات‌القاء شده در گروه‌های نوع ۱ حاصل شده است و شخص او بهترین شاهد این تحول و آمادگی برای تحمل بیشتر و تداوم رسالت می‌باشد. جامع‌ترین بیان مفسرین از آیه «الْمُ نَشْرَحُ لَكَ صَدْرَكَ»، به گفته طالقانی<sup>۱</sup> این است که:

«آیا با نور علم سینه‌ات را باز و قلبت را وسیع نکردیم، تا به اداء رسالت قیام نمودی و بر ناسازگاری‌ها و آزارها بردبار شدی و با نیروی ایمان چنان آرامش یافتی که دچار ضیق صدر و بی‌حوصلگی نشدی.»

سعه صدر، خصلت و ضرورتی است که هر آدم مسئول یا مدیر صاحب احساس با هدف که عهده‌دار یا داوطلب انجام یک عمل عمده می‌شود، باید مجهز به آن باشد. خصوصاً در جوامع انسانی که به زحمت زیر بار تغییرات و تازگی‌ها و جابه‌جاشدن مقامات و منابع و معتقدات می‌روند و از راه‌های گوناگون القاء تردید و تضعیف یا ایجاد موانع و مشکلات و دشمنی می‌نماید. اتفاقاً کلامی از رسول مکرم (ص) روایت شده است که می‌فرماید اسباب کار ریاست سعه صدر است.<sup>۲</sup>

دو آیه بعدی «وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ. الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ». مشابهت و دنباله‌روی با آیه اول داشته می‌تواند اشاره و استناد به سبک‌شدن تدریجی بار رسالت و تقلیل یافتن نگرانی‌های اولیه‌ای بوده باشد که اینک از خود پیغمبر اعتراف و شهادت گرفته می‌شود. معنای «وزر» سنگینی و ثقل است و بیشتر به سنگینی‌ها و فشارهای فکری روانی گفته می‌شود. نقض نیز درهم‌شکستن یا صدای آن بوده هر دوی اینها به صورت استعاره آمده مفهوم همگان است. این نکته که درباره برداشتن بار سنگینی از دوش پیغمبر و شکسته شدن ستون فقرات و پشت آن حضرت، روایت و داستانی در سیره‌ها و تفاسیر نیامده است، می‌تواند نشانه‌ای بر سستی داستان شرح صدر باشد. از آنجا که اصطلاحات وزر و وبال در زبان فقهی بیشتر برای گناه و خطا به کار برده

۱. «پرتوی از قرآن»، جزء سی‌ام، صفحه ۱۵۴.

۲. حدیث نبوی: أَلَهُ الرِّيَاسَةُ سَعَةُ الصَّدْرِ.

می‌شود، بعضی از مفسرین وضع وزر از پیامبر گرامی را پوشش و بخشش گناهان او دانسته‌اند. در حالی که نه دلیل و قرینه‌ای برای آن تعبیر وجود دارد و نه تناسبی با مطلب و منظور مورد بحث دیده می‌شود.

آنچه در آیه سوم، «وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ»<sup>۱</sup> به چشم می‌خورد و بدهانه به ذهن می‌آید، مانند آیات ماقبل، یادآوری و اقرارگیری از شخص پیغمبر، برای امیدوار ساختن او و آماده کردن جهت ادامه مأموریت و استقبال از موانع و خطرات می‌باشد. نه آنکه خدا خواسته باشد، همچون آدمیان با مداحی معرفتی پیامبر را کرده باشد تا مثل پادشاهان شاد و سرمست شود. یا که ما واقف به مقام و منزلت او گردیم.<sup>۱</sup> بلندآوازی و رفعت ذکر و نام که در این آیه آمده است، به احتمال قوی و به دلیل فعل ماضی، اشاره به شهرت و شناختی است که در مدت کوتاه کمتر از دو سال نصیب نام و کلام و دعوت رسول خدا در میان مردم مکه و در قراء و قبایل حجاز گردیده است. چنین شهرت و منزلت مردمی برای پیغمبر به قیاس بزرگان و گذشتگان قریش یا شاعران و گویندگان و کاهنان آن زمان و مکان، و با توجه به امکانات ارتباطی موجود، توفیق فوق‌العاده‌ای بوده است و می‌تواند شاهد عینی از کمک‌های غیبی و نمونه‌ای از روش امدادهای الهی در صحنه‌های اجتماعی و اقدامات بشری باشد. به اصطلاح عامیانه، خدا می‌خواهد به رسولش بگوید «ما این جوری عمل می‌کنیم».

در سه یادآوری بند الف، اولی وسعت‌دادن گنجایش و ظرفیت پذیرش پیغمبر است در برابر وقایع و وظائف، یا استعداد بیشتر. دومی کم کردن (یا کم شدن) سنگینی و وزن بارهای به‌دوش کشیده او و فشارهای کمرشکن وارده است. سومی بالابردن (یا بالارفتن) نام و آوازه یا شهرت شخص و مکتب آن حضرت. هر مرتبه و هر مرحله

۱. مثلاً آنچه مولوی در اشعار ذیل سروده است البته نادرست و وقوع نیافته نیست ولی نه ضرورت زمان و زبان حال خدا و رسول می‌باشد و نه مندرج و منعکس در سوره شرح (۹۳) است:

من ترا اندر دو عالم رافعم	طاغیان را از حدیثت دافعم
رونقت را روز افزون می‌کنم	نام تو بر زر و بر نقره زنم
منبر و محراب سازم بهر تو	در محبت قهر من شد قهر تو
من مناره پر کنم آفاق را	کور گردانم دو چشم عاق را
چاکرانت شهرها گیرند و جاه	دین تو گیرد ز ماهی تا به ماه
تا قیامت باقیش داریم ما	تو مترس از نسخ دین ای مصطفی
هست قرآن مر ترا همچون عصا	کفرها را در کشد چون اژدها
تو اگر در زیر خاکی خفته‌ای	چون عصایش دان تو آنچه گفته‌ای

۲۲۸ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن بر حسب نزول) پایه و مقدمه است برای بعدی، و کل آنها سرمایه‌ها و خصال و خصوصیات را تشکیل می‌دهد که در وجود شخص و متعلق و منبعث شده از او است. در حالی که آیات ۶ و ۷ و ۸ در سوره «ضحی» (۹۳) یادآوری دریافتی‌های قبل از بعثت پیغمبر بود که به مشیت و حکمت خداوند ولی به دست و خواست دیگران، از خارج به او می‌رسید. در این گروه صحبت از خودساختگی (یا خداساختگی) پیغمبر و تأمین شرایط موقتی است که هر رهبر و صاحب برنامه و هدفی که با مردم سر و کار دارد باید داشته باشد. باز نباید تصور کرد که با تذکر «وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ»، خدا خواسته است رسول او با اطلاع از شهرت و بر سر زبان‌ها آمدن نامش، مثل همه ما که طالب چنین موقعیت هستیم، دلشاد و سرمست گردد. بلندشدن نام و مقام و در زبان خلائق درآمدن ذکر یا گفتار و پندار او همان چیزی است که در اصطلاح امروزی مکاتب و ایدئولوژی‌ها و احزاب، تبلیغات و روابط عمومی نامیده شده از وسائل اولیه اشاعه و پیشرفت آنها محسوب می‌شود. در آن زمان که مسافرت‌ها و مطبوعات و ارتباطات از همه نوع، چنین فراوان و راحت نبود، بلندشدن نام و طنین آوازه یک دعوت‌کننده به سوی خدا و آخرت، اهمیت به‌سزا داشت و اسباب کار عمده پیغمبر در رسالت، علی‌رغم تنهایی و دست‌وزبان‌بستگی او محسوب می‌شد. به این دلیل به دنبال «الْمَنْ نَشْرَحُ لَكَ صَدْرَكَ» و «وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ» آمده است و خدا می‌خواهد ضمن رفع نگرانی از پیغمبر بگوید خود ما از هم اکنون وسیله انتقال و اشاعه دعوت را فراهم کرده‌ایم.

### ب) آیات (۵ و ۶) :

تکرار شده

۵- فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا.

۶- إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا.

اعلام اینکه همراه مشقت و مشکلات یا به دنبال و در اثر آنها، گشایش و تسهیلات وجود دارد یا به وجود می‌آید، تعلیل و توضیحی بر شواهد و امدادهای گذشته، در بند الف، به‌شمار می‌رود. و بیان و تکیه مجدد بر این مطلب است که روال زندگی و قرار دنیا بنا به خواست و تقدیر خدا بر توالی و تناوب گرفتاری‌ها و گشایش‌ها است. اعم از آنکه نفس گرفتاری و مشکلات و مسائلی که برای انسان پیش می‌آید سبب افزایش ظرفیت و پیدایش استعدادها و امکانات شخص می‌شود یا نوسانات روزگار

که خاصیت موجی و شکل همه جریان‌ها و پدیده‌ها را دارد، پس از تنگی و سختی نوبت به فراخی و آسانی می‌دهد. در حالی که امدادها و رویدادهای بند الف، با شش بار تکرار ضمیر اختصاصی «ک» حالت شخصی داشت، آیات تکراری این بند حالت عمومی دارد و یک اصل کلی را بیان می‌کند که به نظر نمی‌آید به خاطر راه و خدمتی باشد که پیغمبر قبول کرده است یا به قول طالقانی «از نظام و حقیقت ثابتی خبر می‌دهد».

### ج) آیات (۷ و ۸) :

۷- فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ.

۸- وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ.

در معنی کلمات و مفهوم آیات اختلاف و اشکالی وجود ندارد: فارغ شدن و خلاص شدن از یک مأموریت یا مشکل را می‌رساند، نصب و انصباب در اینجا، خود را با تصمیم و تحمل و تلاش واداشتن به کار و وظیفه است، «ارغب» امر از «رغب» است و به سوی چیزی روی آوردن.

اما آنچه نامعلوم و مبهم می‌باشد، از چه خبری و چه کاری فراغت یافتن است و برای چه چیز و چه کاری به تلاش و تمرکز پرداختن؟ هم می‌تواند مراد فارغ شدن و به انتها رساندن کل رسالت و مأموریت و یکسره خود را وقف خدا و عبادت کردن باشد، هم تمام کردن و بیرون آمدن از نگرانی‌های گذشته و درگیری‌های حاضر برای آماده شدن با تمام قوا و به دست گرفتن دعوت و ظایف رسالت و هم تناسب و تکرار در کلیه مراحل و فرد فرد گام‌های رسالت که پیش خواهد آمد.

اگر توجیه اول درست باشد، سوره مدنی و تقریباً نزدیک سوره نصر (۱۱۰) (با شماره نزول ۱۷۹) بوده و آیه «فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا»<sup>۱</sup> را که به دنبال «وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا»<sup>۲</sup> آمده است، باید برگردان یا تأیید و تحقق آن گرفت. ولی بعید است که از حالا خدا خواسته باشد حساب و تکلیف پیغمبر را تصفیه و تمام شده تلقی نماید. مراحل زیاد، با مسائل و مشکلات گوناگون و فراوان در پیش است که پیغمبر باید برای مواجهه با همه آنها خود را آماده کند. توجیه دوم هم خیلی قابل قبول نیست. زیرا چنین می‌رساند که رسول مکرم با وجود همه یادآوری‌ها و دلداری‌ها و امیدواری‌ها متقاعد نشده و در نیمه راه است.

۱. نصر (۱۱۰) / ۳.

۲. نصر (۱۱۰) / ۲.

۲۳۰ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول) می‌ماند توجیه سوم و نیازی که خاتم‌الانبیاء در هر وحی و دستور و در هر پیش‌آمد و برخورد با موضوعات و مردم، به استماع کلام خدا و به استقامت در برابر موانع و مشکلات و مزاحمت‌ها داشته می‌بایستی موضع‌گیری و تکلیف خود را پس از خلاصی یا توفیق و عدم توفیق در هر یک از این گام‌ها و پیام‌ها بداند. انسان‌ها و حتی کسانی که با هدف‌های ارزنده و اعلی در راه خدمت به اجتماع یا فرهنگ و دانش فعالیت و فداکاری می‌نمایند پس از پیروزی و رسیدن به مقصود، یک نوع احساس غرور یا آسایش و اتمام وظیفه کرده چه بسا به بهره‌برداری و خوش‌گذرانی و منت‌گذاری، یا لاقابل به استراحت و آسایش می‌پردازند. چنین حالات بشری می‌تواند ناشی از محدود و موقت بودن هدف و کوچکی شخصیت و دید او درباره‌ی خود و جهان باشد. یا آنکه هدف و انگیزه واقعی شخص، خودخواهی و کسب شهرت و بهره‌برداری از خدمات انجام شده بوده به خود و به خواسته‌های نفسانی برگشت کرده باشد.

پیامبر مأمور رسالت از طرف خدا نباید چنین باشد و طاقت رسالت را کوتاه و کم دیده از راه خدا به سوی خود و دنیا و برخورداری از عواطف و پادشاهی خلق برگردد. اصل دین و عصاره رسالت، رسیدن خود و رساندن دیگران به خدا و حیات آخرت بوده پایان و غفلت و توقف در آن وجود ندارد. جلوگیری از نفس‌اماره و جبران اشتباهات و انحرافات در این است که هر وقت مرحله یا قسمتی از کار و برنامه به پایان رسید و فراغت فراهم گردید، شخص به توجه و تلاش بیشتر پرداخته فراموشی یا خستگی و تزلزل‌هایی را که ضمن اشتغال و اجرای برنامه داشته است، و حتی شادمانی‌ها و خورسندی‌هایی را که از پیروزی‌ها حاصل است، با بازگشت به سوی خدا و توبه و تمنا، جبران نماید. همان‌طور که در «وَلَا تَمُنُّنَ تَسْتَكْبِرُ. وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرُ»<sup>۱</sup> گروه دوم آمده است و در «فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا»<sup>۲</sup> در گروه ۱۷۹ در سوره نصر (۱۱۰) خواهد آمد. ضمناً این گونه اصرار و اخلاص می‌تواند نشانه‌ای از اصالت و الهی بودن رسالت باشد. اگر پیامبر گرامی برای خودش یا به عقل و احساس خودش کار می‌کرد، به خود اجازه‌ی استراحت و استفاده می‌داد و از کسی معذرت‌خواهی نمی‌کرد...

### پایان گروه هجدهم

۱. مدثر (۷۴) / ۶ و ۷.

۲. نصر (۱۱۰) / ۳.

## نوزدهمین گروه تنزیل

آیات ۱ تا ۶، تمام سوره ناس (۱۱۴)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شماره آیات	متن آیات	ترجمه (با مختصر توضیح)
۱	قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ.	(خود) بگو، به پروردگار مردم پناه می برم.
۲	مَلِكِ النَّاسِ.	(بانکه) پادشاه مردم است.
۳	إِلَهِ النَّاسِ.	معبود (واقعی) مردم (است).
۴	مِن شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ.	(پناه می برم) از شر و زیان (وسوسه کننده های) نهانی و آشکار.
۵	الَّذِي يُوسِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ.	(وسوسه هایی) که در سینه ها (یا در ذهن و افکار) مردم عمل می کند و اثر می گذارد.
۶	مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ.	(وسوسه گرانی) اعم از جنیان و آدمیان.

### کلیات و استنباطها (تدبیر در آیات)

این سومین گروه تنزیل متوالی است که به قصد تسلی خاطر و تقویت روحی پیامبر گرامی، برای ادامه ی وظیفه ی خطیر رسالت، مستقیماً و اختصاصاً به خود او خطاب شده است.

در اولین گروه اخیر (وَالضُّحَى). وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى. مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى). خداوند به رسول خود اطمینان و آرامش می داد تا بداند که از او ناخرسند نیست و قهر و اعراضی وجود ندارد. شواهدی هم که در تأیید آن آورده می شد، یادآوری عنایت های دوران طفولیت و جوانی قبل از بعثت بود.

در دومین گروه نیز با ذکر مواردی از دوران مقارن بعثت، از تردید بر توان و تحمل بار گران رسالت رفع نگرانی به عمل می‌آمد. ولی در سوره حاضر، نظر به آینده معطوف گشته، تقویت و حفاظت رسول خدا در برابر شرّ و زیان‌هایی صورت می‌گیرد که یا روی آورده و یا بعداً روی خواهد آورد. و این ناراحتی‌ها یا نگرانی‌ها از نوع دیگری بوده، دل‌گرمی و پناهندگی به خدا و راهنمایی‌های او در برابر تردید و تزلزل‌ها یا وحشت و واهمه‌هایی داده می‌شود که ممکن است نه از راه آزارهای جسمی یا احساسات و تأثرات روانی بلکه ذهنی و فکری، سستی و خللی در ایمان و اعتماد یا در حرکت و حالات او ایجاد نماید.

در گروه‌های پیشین، خودِ خداوند بود که پیشاپیش در حفاظت و حمایت و هدایت رسولش، آیات «الْمَ يَعِدُكُمُ يَتِيمًا فَآوَى»<sup>۱</sup> و «الْمَ نَشْرَحُ لَكَ صَدْرَكَ»<sup>۲</sup> را اعلام می‌کرد. اما در اینجا چاره‌ساز، خود رسول مکرم است که باید القاء و اعلام «أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ» بنماید.

\* \* \*

در ظاهر و آهنگ این سوره، آنچه که بیش از هر چیز جلب توجه می‌نماید، کلمه «ناس» است که پنج بار در ظرف ۶ آیه تکرار شده و صحبت از انسان‌ها و افراد تشکیل دهنده اجتماع می‌کند و به تأثیر و تلقین‌های ذهنی و روانی (یعنی غیربدنی و مالی و نظامی) انسان‌ها اشاره دارد.

اصولاً طرح این مسئله و پدیده وسوسه و شرّ شیطان (که هنوز نام آن ذکر نشده است)، ضمن آنکه در ردیف گروه‌های تنزیل تازگی دارد. و به خاطر پیغمبر (ص) عنوان گردیده است، خالی از اهمیت نمی‌باشد. مسئله ایست انسانی، اجتماعی و عمومی. تا آنجا که به شخص پیغمبر و رسالت او مربوط می‌شود، وسوسه‌ها و تردید و تزلزل‌های ناشی از عواطف و افکار درونی یا القایی، استقامت و استحکام شخص را در تحمل مشکلات برنامه‌ها و اهدافی که در پیش دارد، و در تصمیم‌گیری‌ها و تحرک‌ها ضعیف ساخته و می‌تواند از بین ببرد. اعم از آنکه وسوسه‌ها و وهم‌های تیره‌کننده‌ی ذهن و دل شخص، ناشی از تصوّر و تردیدهای درونی خودش باشد یا از خارج القاء گردیده

۱. هفدهمین گروه تنزیل، سوره ضحی (۹۳)، آیه ۶.

۲. هجدهمین گروه تنزیل، سوره انشراح (۹۴)، آیه ۱.



از ناحیه‌ی آشنایان و دوستان خالی از سوءنیت، از منشاء مقاصد و منافع آشکار و نهان مردم یا پس پرده شیطان باشد.

آنچه از مطلع و منظور این گروه استنباط می‌شود - و بعضی از تنزیل‌های بعدی هم آن را تصریح می‌نماید - این است که رسول مکرم مانند هر بشر دیگر در معرض القائات ذهنی و در خطر تحریکات ترمزکننده یا بازدارنده و منحرف‌کننده بوده احتیاج به «فرار» و فرار از دست آنها داشته است. هیچ اشکال یا تعجب هم ندارد که مقام فرستنده و مأمورکننده او خواسته باشد پیش از آنکه خود آن حضرت با چنین جریان‌هایی مواجه یا از آنها مطلع شود، پیش‌بینی و پیش‌گیری‌های لازم را به عمل آورد.<sup>۱</sup>

نکته دیگر آنکه وسوسه‌های نفسانی و منفی‌بافی‌های اشخاص اساساً، یک امر اختصاصی و استثنائی برای پیغمبر گرامی و تنها در ارتباط با وظیفه پیغمبری نبوده از ویژگی‌های کلیه اجتماعات انسانی است. و این گونه ابتلائات و آزمایش‌ها برای همه رهروان صاحب‌نظر و مجریان نقشه و برنامه که اهل مکتب و مسلک بوده‌اند یا رسم و اقدام تازه‌ای را علی‌رغم آداب و افکار حاکم در سر پرورانده و خواسته‌اند در جامعه پیاده کنند، همواره وجود داشته و دارد. تردید و تزلزل و ترس از خطا و شکست لازمه‌ی هر ابداع و اقدام مثبت انسانی است که در تفسیر آیه به آیه، به‌ذکر شواهد مثال و دامنه‌ی وسیع آن خواهیم پرداخت.

در برابر پدیده و شرّهای ناشی از انسان‌ها و از عوامل و اوهام جاری در جامعه، چاره و پناهی که ارائه شده است تازگی و ویژگی داشته با سایر چاره‌جویی‌ها و دفاع و تعرض‌های معمولی مغایرت دارد. در اینجا پناهگاه مثلی به رسول مکرم ارائه می‌شود که در سه رأس آن «ربّ» انسان‌ها و «ملک» و «اله» آنها دیده می‌شود. به‌لحاظ سیر تحول تنزیل و مراحل تدریجی تعمیم و تربیت پیامبر، نام و نشان خدا که تا به حال منحصر به «ربّک» بود.<sup>۲</sup> به «ربّ الناس» ارتقاء یافت و بعد مردمی‌تری پیدا کرد. (تا به ربّ العالمین برسد). همراه آن، صفت پادشاهی خدا آمده، و دست آخر «اله الناس» خوانده شده است که به معنای معبود و معشوق همه انسان‌ها می‌باشد. به‌طور ضمنی این معنی و این کلام می‌تواند استنباط شود که سوره می‌خواهد بگوید آنکه تا به حال ربّ و سرور و ارباب تو بود و نگهداری و رهبریت می‌کرد و هم او الله بود و احد و صمد

۱. در حالی که اگر پیغمبر، شخصاً محرک و معلّم خویش بود، طبعاً چنین توصیه و توجیهی پیش نمی‌آمد، و چنین صورت و موقعیت را نمی‌داشت.

۲. غیر از گروه ۷ (سوره توحید) که جزیره‌وار برای توجه خاص پیغمبر سر در آورده بود.

۲۳۴ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول) «لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ» بود، ارباب مردمان دیگر نیز «او» است. و از ارباب بالاتر پادشاه خلائق می‌باشد که بالاترین قدرت و مقام شناخته شده در میان انسان‌ها را به او داده‌اند. و اگر بندگی و سرسپردگی یا شیفتگی و پرستش و عشق به کسی، به چیزی یا به هر بتی می‌ورزند، آنکه شایسته پرستش و عشق است و معبود واقعی انسان‌ها می‌باشد تنها او است.<sup>۱</sup>

در سه آیه اول سوره و ارتباط مطلب با مردم یا «ناس»، یک نوع تعدد و تثلیث لفظی عنوان شده است که ظاهراً با «توحید ناب» گروه هفتم (سوره توحید) تناقض پیدا می‌کند ولی از سیاق آیات و سه بار تکرار در ارائه مأمّن و پناهگاه واحد، آنچه برمی‌آید، بیشتر «توحید» است تا تعدد و تثلیث. وقتی سه بار نفی پناهندگی از سه مقام یا سه محلّیت مردمی به عمل آمده، می‌گوید فقط به محلّ و مقام واحدی دستور یا اجازه پناه گرفتن را داری، در این صورت، این مجموعه، حالت ساده ولی کامل شده‌ی «لا إله إلا الله» و توالی نفی و اثبات یا شرک و توحید را پیدا می‌کند و شاید مقدمه برای «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» باشد که با ضمیر انحصاری «إِيَّاكَ» مفهوم توحیدی قوی‌تری دارد. حتی می‌توان گروه هجدهم حاضر را از جهتی متصل و مرتبط به گروه هفتم (سوره توحید) دانست، چرا که آنهم با «قُلْ» اختصاصی آغاز شده بود و بدین گونه می‌توان گفت که «توحید» در سه مرحله یا در سه جلوه «ربوبیت»، «ملوکیت» و «الوهیت»، بیان گردیده است.<sup>۲</sup>

۱. در هیچ جای آیات سوره تصریح نشده است که ربّ ناس یا مَلِک و إله ناس خدای واحد و ربّ پیغمبر باشد بعضی ممکن است این معنی را دریافت کنند که مقصود، ارباب‌های اختیاری خود مردم است یا پادشاهانی که از آنان فرمان می‌برند و یا «اله‌هایی که می‌پرستند. چنین تعبیراتی علاوه بر غیر منتظره بودن آنها اگر صحیح می‌بود می‌بایستی با صیغه جمع باشد چون ربّ و ملک و اله‌های منتخب و معروف در نزد مردم متعدّد و متنوع بوده نام و نشان واحدی ندارند. بنابر این بسیار بعید و بلکه محال است که خدا، رسولش را به پناه بردن بدان‌ها دعوت نموده باشد.

۲. در اینجا یک تداوی معانی با تثلیث مسیحیت (و بودایی و غیره) و مکاتب وحدت وجودی پیش می‌آید. برخلاف استدلال شاعرانه و سفسطه‌آمیز «هاتف» که از زبان دخترک کلیسا گفته است،

«سه نگردد بریشم ار او را پرنیان خوانی و پرنده و حریر»

در کلام و اعتقاد کاتولیک‌ها به تثلیث «یا» «وحدت وجود» بعضی از صوفیان و عرفا، از سه صفت یک شخص یا از سه جلوه‌ی یک شیئی واحد، اسم برده نمی‌شود، بلکه بر روی سه شخصیت یا سه شیئی متمایز «نام واحد» نهاده می‌شود: خدا- عیسی- روح القدس. هر سه آنها (و حضرت مریم) را به صفت خدا بودن پرستش یا نیایش کرده از آنان طلب حاجت می‌نمایند. تا چه رسد به «وحدت وجودی‌ها» که چون اشیاء و آثار و مظاهر را ناشی شده از یک منشاء، و از جلوه‌های یک قدرت می‌بینند، خالق و مخلوق، یا مؤلّد و مؤلّد را در هم ادغام کرده پیش خود، «اشتراک» و «وحدت وجود» به وجود آورده‌اند.

البته از این مقولات هنوز چیزی به مؤمنین و به خود «ناس» ابلاغ نشده و نوبت آنها نرسیده است. شاید هنوز قدرت درک یا صلاحیت دریافت آن را پیدا نکرده‌اند و یا به رسول مکرم آمادگی و فرصت لازمه آن داده نشده است.

\* \* \*

خود «استعاذه» و پناهندگی که در رأس این گروه آمده است، نوعی اندیشه یا نکته تازه از انواع چاره‌جوئی‌ها یا تلاش و تدبیرهایی است که بر پیامبر گرامی تعلیم داده شده است در مورد مؤمنین نیز مصداق و معرف دارد که ان شاء الله در تفسیر آیه به آیه در این باره صحبت خواهیم کرد.

### برداشت مفسرین

تعبیر و توصیف‌هایی که بسیاری از راویان و مفسرین کرده‌اند با برداشت ساده و سراسر است فوق که پایه‌ی نزول وحی و با توجه به نیازها و لوازم آن به نظر آمده است تفاوت‌های چندی دارد.

بسیاری از مفسرین نزول این سوره و شرّ و زیانی را که در رهایی از دست آن بر پیامبر گرامی دستور پناهندگی به خدا داده شده است، از مقوله جادوگری‌ها و سوءقصدهایی دانسته‌اند که از طرف یهودیان و دیگران بر علیه آن حضرت به عمل می‌آمده است. یا به کسالت و عوارض سرماخوردگی مربوط نموده‌اند که گویا آن حضرت را اسیر بستر کرده بوده است. همچنین شفابخشی سوره و استعاذه و استفاده از آن را به هر مؤمن بیمار و گرفتار هم تعمیم داده‌اند.<sup>۱</sup> کمی جدی‌تر و با امکان پذیرش بیشتر، تأکیدشان بر این است که ضرورت پناهندگی به خدا را، نه از خود «شرّ» و «وسواس» بدانند، که مانند «زلزال» اسم مصدر و به معنای وسوسه است<sup>۲</sup> بلکه ناظر بر خود پریان و آدمیان دانسته به اشرار و به دشمنان پیغمبر (و مسلمانان) نیز تسری داده‌اند. توجه به فاعل و مفعول صریح سوره و نقش و وصفی که برای وسوسه یا وسواس قائل شده است، نکرده‌اند.

۱. به این ترتیب قرآن بیک کتاب سحر و افسون یا نسخه‌نویسی معمولی تبدیل شده و جبرئیل حامل وی،

کارشناس جادوگری و پزشکی معرفی گردیده است.

۲. همان‌طور که در قرآن چهار جلدی رهنما، جلد ۴، صفحه ۶۴۴ و در «پرتوی از قرآن» طالقانی در شرح

لغات سوره ناس از (جزء سی‌ام، صفحه ۲۱۱) آمده است.

۲۳۶ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول) برای آگاهی بیشتر خوانندگان و امکان استنباط واضح تر از قرآن، چند نمونه از تفسیرها را ذیلاً نقل می‌کنیم. اولی از طبری است، به نقل از قرآن ۴ جلدی رهنما، که مورد انکار معتزله و مورد تأیید اشعریّه بوده است.<sup>۱</sup> دومی جدیدتر، سنجیده تر و قابل قبول تر از «المیزان» است و سومی در سطحی بالاتر، در «پرتوی از قرآن».

### ۱- دفع جادو و سحر

«این هر دو سوره به مگه فرود آمده است و این هر دو سوره ضد افسون است. سبب نزول این سوره چنان بود که چون پیغامبر (ص) هجرت کرد و به مدینه آمد خلقان روی به سوی او نهادند و او را به پیغامبری قبول کردند. و پیش از آنکه پیغامبر (ص) به مدینه آید همه اهل مدینه اتفاق کرده بودند و خطها باز داده بودند به مهتری عبدالله بن اُبی سلول و او را تاجی از زر کرده بودند با گوهرهای قیمتی. و گرداگرد مدینه جهودان بسیار بودند و حصارها داشتند استوار و محکم چون فدک، وادی القری و بنی قریظه، و این همه جهودان برخاستند و پیش لبید بن عاصم رفتند و این لبید هم جهود بود، از او خواستند مگر چیزی بتواند کردن که پیغامبر (ص) هلاک شود.

لبید گفت من بدو هیچ نتوانم کردن لکن شما را نشان دهم پیش کسی که شما را از او برهاند. و چون ایشان برفتند لبید برخاست پیش زنگی رفت نام او حیره. و او نیز هم جهود بود و سحر و جادوی نیک دانستی و او را صد «وُقیه» زر پذیرفت و پنج تخت جامه‌ی قیمتی و چیزی از پیش بداد<sup>۲</sup> و گفت که اگر تو این کار تمام کنی من این همه تو را سپارم گفت بگو تا خود چه کار داری؟ لبید گفت این محمّد که دعوی پیغامبری می‌کند و بجز دین ما دینی محدث آورده است می‌باید که تو او را به جادوی هلاک کنی و ما را از وی برهانی حیره گفت این کاری سهل است. این زن کیوتر بچه بیاورد و آن کیوتر بچه را به یازده بندگاه او سوزن فرو برد. و پیغامبر از آن سبب بیمار گشت و بندگاه‌های همه‌ی اندام از دست و پای و گردن همه درد برخاست چنانکه از درد آن طاقت نداشتی و دست و پای هیچ راست نتوانستی کردن... و هر چند پزشکان و طبیبان

۱. قرآن رهنما، جلد چهارم، صفحات ۶۳۹ و ۶۴۰.

۲. وقتی می‌خواهند افسانه و خرافه بسازند خوب بلدند که چگونه داستان‌سازی و عوام‌پروری نمایند!

می آوردند هیچ معالجت نمی پذیرفت و آن درد اعضاء روز به روز زیادت می بود.<sup>۱</sup> و آن چنان بمانده بود تا نه روز بگذشت و آن جهودان شادی و نشاط همی کردند.

پس روز نهم جبرئیل آمد و گفت یا رسول الله ترا جادوی کردند و آن مردی کرده است که او را لیبید بن عاصم گویند با یکی زنگی، نام او حیره، اکنون باید که تو را بردارند تا من تو را بدان جایگاه برم... پس پیغامبر را برداشتند و چاهی بود بر کناره ی مدینه «ثبیر» خواندند و ایشان را بر سر آن چاه برد و سر چاه استوار کرده بودند و به زیر آن چاه، چاه دیگر بود و سر هر دو چاه به سنگ و گچ استوار کرده بودند. پیغامبر بفرمود تا سر آن هر دو چاه باز کردند و آن کبوتر را به رشته ها استوار کرده بودند و بسته و از آنجا بر آوردند و سوزن ها و بندها بر آوردند. پس جبرئیل «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ» او را اندر آموخت و آن شش آیت است. و همچنان هر آیتی که بر خواندی سوزنی از آن کبوتر برون آمدی و بندی از پیغامبر گشاده شدی تا پیغامبر درست گشت اندر ساعت و بر پایی خاست و برفت بی آنکه او را هیچ رنجی رسید یا اندامی درد کرد و برخاست و به مدینه باز آمد و کس فرستاد و ولید بن عاصم را بر خواند و ابن حیره ی ملعونه را بر خواند و گفت شما چرا این کار را با من کردید. ایشان گفتند از بهر آنکه گروهی اندر پیغامبری تو به شک بودند. ما گفتیم که اگر تو پیغامبر خدایی این خود بر تو کار نکند و اگر پیغامبر نیستی خلقان از تو برهند و راحت بیابند (و خدا داناتر است). پیغامبر ایشان را چیزی نگفت ولیکن اهل مکه گرد آمدند و آن هر دو تن را به

۱. چنین طول و تفصیل ها از لوازم نویسندگی و رمان پردازی به شمار می رود، نشانه آوردن و به جوانب و جزئیات ماجرا پرداختن، توجه خواننده یا شنونده را جلب می کند و القاء تصویری از واقعیت در او ایجاد می نماید. بزرگترین موفقیت یا هنر یک رمان نویس و صحنه ساز سینما در همین است که خواننده یا بیننده چنان مجذوب داستان و «معتقد» به خبر یا واقعه گردد که از آن متأثر بشود. اشخاص ساده لوح و احساساتی خیلی بیشتر از اهل فکر و تعقل یا صاحبان شخصیت و اراده تحت تأثیر این گونه جاذبه ها قرار می گیرند. اتفاقاً یکی از خصوصیات قرآن در این است که غالب داستان ها و استدلال ها - جز در موارد استثنایی و نکات اصولی و حساس - غالباً از چنین تفصیل ها و نشانه ها عاریست و به طوری که در ذیل یکی از گروه های تنزیل گفتیم معمولاً از بردن نام اشخاص و اماکن و از ذکر زمان واقعه امساک می ورزد. تا هم شخصیات و علقه ها و عصیت ها وارد موضوع نشود، و هم آزادی فکر و تصمیم طرف محترم و محفوظ ماند و تحت تأثیرهای تحریک کننده مثبت و منفی خارج از عقل قرار نگیرد. و نهایتاً از مقصد و عبرت و مشاهده یا تجربه ی شیعی منحرف نشود.

۲۳۸ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول) عذاب و زاری بکشند<sup>۱</sup>. به سبب جادوی، و هر آن کس دوست پیغمبر بود از اطاعت او بیرون نرود تا به حیات ابدی پیوسته شود.»

## ۲- دفع بیماری و آلام شخصی

علامه طباطبایی سوره را به استناد روایات وارده مدنی می‌داند.<sup>۲</sup> و انواع روایاتی که نقل می‌کند- و رد نمی‌کند- غرض از نزول سوره را رفع بیماری شخصی پیغمبر قلمداد می‌نماید.<sup>۳</sup> قضیه به صورت کاملاً شخصی و اختصاصی و بدون ارتباط با رسالت و نبوت مطرح می‌شود. راجع به اینکه این وسوسه یا وسواس چیست و چه آثاری بر رسالت پیامبر داشته است، ظاهراً اشاره‌ای نمی‌شود.

۳- مصونیت اسلام و مسلمانان از شرور و تحلیل روانشناسانه و مراتب رشد و ایمان طالقانی سوره را واقع‌بینانه‌تر و بر مبنای رشد روانی و نفسانی و اجتماعی نگاه می‌کند و با توجه افراطی به لغات و ریشه‌ها، در پی تحلیل و تعمیم برمی‌آید. هر دو سوره «فلق» (۱۱۳) و «ناس» (۱۱۴) را در خطاب به رسول اکرم، یا هر مؤمن شایسته و برای حفاظت از آنها می‌داند. به عقیده طالقانی شرور نوعاً از چگونگی دریافت حوادث جهان، و کیفیت انعکاس آنها در ظرف مراتب وجود ناشی می‌شود. در نتیجه گیری نهایی می‌گوید:

«این دو سوره که در پایان قرآن واقع شده، طریق مصونیت می‌نماید. شروری که از زیر پرده نفوس نومسلمانان و از ریشه‌های اوهام جاهلیت و دسائس دشمنان و حسودان، سر برمی‌آورد و منقلب می‌شود.»<sup>۴</sup>

و در تحلیل نهایی توضیح می‌دهد که:

«چون آدمی به مرتبه کامل‌تری از عقل و اختیار رسید و میدان دید و قدرت تصرفش وسعت یافت و احساسش به مسؤولیت و تکلیفش بیشتر گردید، میدان قوه واهمه نیز که راه نفوذ شیطان و در جهت مقابل اندیشه درست و دریافت «حق» است بیشتر می‌شود و از درون قوای پیچیده نفسانی، «خناس» سر برمی‌آورد و پس و پیش می‌رود و آشکار و

۱. راوی یا ناقل فراموش کرده است که قبلاً وقوع داستان را در مدینه ذکر کرده و آن را مربوط به بعد از هجرت دانسته است!

۲. جلد چهارم المیزان، صفحه ۴۶۴.

۳. و به این ترتیب قرآن عظیم را به سطح یک نسخه طبیب برای پیامبر بیمار تنزل می‌دهند!

۴. «پرتوی از قرآن»، جزء سی‌ام، قسمت دوم، صفحه ۳۱۸.

نهان می‌گردد و با وسوسه‌های گوناگونش هر چیز را به‌خلاف آنچه هست می‌نمایاند... به فرمان این سوره باید برای جلوگیری و بستن میدان نفوذ چنین شری که از باطن آدمی سر برمی‌آورد و منشاء و انگیزه شرور دیگر است، به سه صفت خداوند یعنی «رب»، «ملک» و «آله» که اضافه به «ناس» شده، پناهنده شد، و چون انسان مظهر تجلی و تصرف این صفات گردید و تسلیم آنها شد و در سراسر قوای درونی و اراده و عقلش نفوذ نمودند... راه تصرف و نفوذ وسوسه خناس و عوامل «الجنه و الناس» بسته می‌شود.<sup>۱</sup>

### تفسیر آیه به آیه

سوره «ناس» گروه منسجم کوتاه پرباری است که بنا به سبک زبان عربی و نظام فعل و فاعل و مفعولی، بر محور «پناه‌جویی» به خدا از دست وسوسه‌ها، تنظیم گردیده است. اگر بخواهیم به سبک و نظام فارسی عمل کنیم باید «شَرُّ الْوَسْوَاسِ» را جلو بیندازیم و سپس به سراغ «صُدُّورِ النَّاسِ» و شخص پیامبر که منظور و مخاطب دستور است - برویم و آنگاه «رَبِّ النَّاسِ» و مقامات بالاتر «ناس» را در آخر بیاوریم. ولی ما آیات را به همان ترتیب موجود در سوره، مورد تدبّر و تفسیر قرار می‌دهیم، خصوصاً که «ربوبیت» و «الوهیت» در صدر آمده‌اند، که اهمیت اساسی و هدایت اصلی را دارند.

#### بند اول (آیات سه‌گانه):

۱- قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ.

۲- مَلِكِ النَّاسِ.

۳- إِلَهِ النَّاسِ.

خطاب: بگو، یا «قُلْ» که در اینجا آمده است، با خطاب‌هایی مانند:

«قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ»<sup>۲</sup>

«قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ»<sup>۳</sup>

۱. «پرتوی از قرآن»، جزء سی‌ام، قسمت دوم، صفحه ۳۱۷.

۲. کافرون (۱۰۹) / ۱: بگو: ای انکارورزان.

۳. اعراف (۷) / ۱۵۸: بگو: ای مردم...

«قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ»<sup>۱</sup>

و

«قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ»<sup>۲</sup>

...

که در تنزیل‌های بعدی زیاد خواهیم دید، فرق‌هایی دارد. در آنها پیغمبر واسط و رساننده پیام بوده کلام و گفتاری به او وحی شده است که دیگران باید بشنوند و احیاناً عمل نمایند. لیکن در اینجا مانند، «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ»<sup>۳</sup> - که به زودی خواهد آمد - خطاب و امری است خودبه‌خودی و به‌دستور خدا. اگر چه ممکن است یک مخاطب دوم یا مفعول مستتری نیز داشته و مفهومش این باشد که پیامبر خدا در پاسخ و سوسه‌هایی که مردم و شیاطین یاد می‌کنند، به آنان و به خویشان بگوید که من به «رب» و «مَلِک» و «إِلَه النَّاس» پناه می‌برم. البته چنین تعبیری بعید و معوج به نظر می‌رسد. ضمناً معلوم است که اگر پیغمبر به امر خدا به خود چیزی می‌گوید، یا توصیه و تلقینی صورت می‌گیرد، بی‌تردید عمل و اثری پشت سر آنست، و در منطق قرآن - به‌طوری که تصریح و تأکیدهای آن را در تنزیل‌های بعدی خواهیم دید - «قول» و «فعل» منفک از یکدیگر نیستند و نباید هم باشند. پناه بردن به خدا از طرف رسول، کاریست که با کلام یا القای به‌خود<sup>۴</sup> انجام می‌پذیرد، و این ساده‌ترین تعبیراتی است که خداوند به رسول خود گفته باشد که: اگر در پیشبرد امر رسالت و واقعیت یافتن و تحقق وعده‌های آن دچار خلجان‌های فکری و تلقین‌های منفی اشخاص و اجنه شدی، نگران مباش، هر آینه تو وحی ما را داری و می‌توانی به آنچه نازل شده است و می‌شود، اعتماد نمایی و خود را در پناه هدایت و حفاظت من ببینی. البته اشکالی ندارد که مؤمنین و مسلمانان نیز در اهداف و افکار و اعمالشان، خود را در سایه این آیات و مورد خطاب ضمنی آن، احساس نمایند.

در هر حال، آگاهی مؤمنین آن زمان و بعدی‌ها از جریان مهم رسالت، و مشکلات و مسائل دعوت، ای بسا بر معرفت و ایمان بیشتر آنان به قرآن و معتقدات دینی کمک نماید.

۱. فرقان (۲۵) / ۵۷: بگو از شما هیچ پاداشی بر رسالت نمی‌خواهم، ...

۲. بقره (۲) / ۹۴: بگو اگر [بهشت و] سرای آخرت ویژه‌ی شماست...

۳. فلق (۱۱۳) / ۱: بگو: به صاحب‌اختیار سپیده‌دم پناه می‌برم.

۴. auto - suggestion.



همان طوری که در کلیات گفته شد، سه آیه ابتدایی سوره معطوف به یکدیگر بوده، و در هر کدام آنها پناهندگی بر یکی از سه چهره یا سه مظهر مختلف از مقام واحد توصیه شده است. اما راجع به اینکه پناهندگی چگونه است و چه تأثیر و تحرکی ایجاد می‌نماید، دلالتی در ظاهر آیات دیده نمی‌شود. به همین دلیل مفسرین و مترجمین به سراغ تعبیر و توجیه‌های غالباً «من عندی» رفته‌اند.

در مفهوم کلمه‌ی پناهندگی چیزی جز حفاظت و کسب امنیت در سایه پناه‌دهنده وجود ندارد. گویی نام و توان آن مقام، برای دفع شر بد اندیشان و حيله‌کنندگان کفایت می‌کند. اولین اثر پناهندگی آرامش خیال و برخورداری از محیط مساعد و محفوظ برای ادامه‌ی حیات و حرکت است. و همچنین اعتناء نکردن به خطرات و ترتیب اثر ندادن به القائات یا اشکالاتی که از وسوسه‌ها برمی‌خیزد.

مسئلاً پناه‌بردن پیغمبر به خدا نوعی بست‌نشستن آن حضرت در کعبه یا در مساجد و امامزاده‌ها نبوده است و نه به‌زبان آوردن یا همراه داشتن الفاظ و عبارات مفهوم غیرمفهوم حتماً هم می‌بایستی با اراده و ایمان و با معرفت و اعتماد کامل توأم باشد. ساده‌ترین توجیه، همان است که گفتیم؛ خداوند به‌رسولش ابلاغ کرده است که با برخورداری از هدایت و حمایت او از وسوسه‌های خناسان باکی نداشته و مطمئن باشد که آیات و تعلیمات وحی به‌حق و دقیق و به‌موقع بوده، او را به بیراهه و بدی نخواهد کشاند، و دیر یا زود وعده «وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ»<sup>۱</sup> (متعلق به گروه ۱۷) و آیه «فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا»<sup>۲</sup> (ی گروه ۱۸) تحقق خواهد یافت.

آنچه از ظاهر آیات و از خالی‌بودن یا مجرد و مطلق‌بودن کلمات (در دو فعل «قُلْ» و «أَعُوذُ») برمی‌آید، صرف پناهندگی به‌خدای مردم، در چهره‌های سه‌گانه‌ی آن باید کافی به مقصود باشد و نباید به‌سراغ سایر چیزها رفت.

پناه‌بردن و پناه‌جویی در دوران‌های گذشته تاریخ، که جوامع بشری دارای سازمان‌های منظم و مطمئن نبوده و در حفاظت قانون مدوّن محکم نمی‌زیستند، بیشتر از امروزه مورد نیاز و بحث بوده بست‌نشستن در امامزاده‌ها و در خانه‌های بزرگان یا مولا‌های عربستان که افرادی را تحت ولایت و حمایت و برای خدمت قبیله قبول می‌کردند، و حتی پرچم یک دولت خارجی را به‌در خانه‌زدن که در اواخر قاجاریه در ایران معمول شده بود، همگی از این مقوله هستند و طبیعی است که پناهندگی همواره به‌زیر سایه‌ی

۱. ضحی (۹۳) / ۵.

۲. انشراح (۹۴) / ۵.

قدرتمندترین و صاحب نفوذترین اشخاص یا مقامات باشد.

در این سوره به ذکر سه نام یا سه مقام شاخص، و قلمروهای مربوطه آنان اکتفاء شده است. اولین مرجع در واحدهای کوچک اجتماع، مانند ملک و دکان یا حوزه‌های خصوصی، ارباب‌ها هستند که مالک و مدیر و حاکم بر آن واحدند. و افراد تابعه در مواقع خطر یا تجاوز و تظلم به‌نزد آنها رفته یا به زیر سایه‌ی آنان امنیت و حمایت می‌یابند. قلمرو ارباب‌ها با همین عنوان یا نام‌های دیگر، از قبیل کدخدا، خان، شیخ، حاکم، والی، امیر و غیره، تا حدودی به شهرها و ایالات کشیده می‌شود. در مرحله‌ی بالاتر سلاطین و پادشاهان یا شاهنشاهان بودند که در سلسله‌ی مراتب حاکمیت و مالکیت از نظر مردم، آخرین مرکز قدرت و ملجاء و مأمن محسوب می‌شدند. اتکائی بودن و عدم استقلال شخصیت و خودکفان بودن، افراد و واحدهای کوچکتر را به‌طرف فرمانروایان کشورها می‌کشانده است، به‌بهای اطاعت و انقیاد و پیمان خدمت و پرداخت مالیات، دریافت امنیت و حمایت می‌نمودند. اما اطاعت و احترام یا اعتقاد و انقیاد مردم، خصوصاً در باطن و قلبشان، منحصر و منتهی به پادشاهان نمی‌شده و همه مسائل مردم جانی و مالی و مادی نبوده فطراً به‌دنبال خواسته‌ها و نیازهای انسانی و لطیف‌تر عاطفی و معنوی نیز بودند و بنابراین به مقتضات و معبودهای بالاتر از ملوک می‌شدند. اعم از معبودهای موجود و واقعی یا موهوم و تصویری.

در بررسی گروه یکم تنزیل و تعبیر کلمه «رب» یا اولین نام به‌کاررفته برای خدا، گفته بودیم، که با توجه به نقش و مقامی که ارباب‌ها و امراء در روزگاران پیشین داشتند، خود مردم عنوان رب یا سرور «سینور» و لرد را برای برترین آنها ابداع کرده بودند. انتخاب این عنوان و اصطلاح از طرف پیغمبران، برای خداوند سبحان مناسب‌ترین عمل بوده است. پیامبران و کتاب‌های آسمانی چون به‌زبان مردم حرف می‌زنند و ناچارند پیام‌های خود را در لفظ و لباس بشری ادا کنند، نزدیک‌ترین مشابه و مفهوم برای معرفی خدا، می‌توانست «رب» و «ربوبیت» باشد، تا به‌تدریج با معرفی دقیق‌تر و توصیف‌های رساتر، رسوبات ذهنی توأم با اندیشه‌های ارباب و رعیتی و پادشاهی و بندگی را از دیده‌ها و دل‌ها بزدایند. و انسان‌ها را- فعلاً پیامبر را- از آستان‌بوسی و پناه‌چوئی، یا توسل و تضرع به‌ارباب‌های عاریتی و خدایان دروغین بیرون آورده ارباب و امیر و معبود حقیقی را که بالاسر آنها و در عین حال گمشده‌ی واقعی و خواسته فطری آدمیان است معرفی نمایند و بگویند که در گرفتاری‌ها و نگرانی‌ها به‌جای ارباب‌های

متفرّق، به یکتا ارباب‌ها، شاه‌شاه‌ها و خدای خداه‌ها، پناه‌بیرند و بس.  
 آنچه در این سه آیه و آیات بعدی دیده می‌شود، صرفاً مسئله پناه‌بردن است. یا پناه‌یافتن و شناختن آن کس یا آن‌جایی که شایستگی پناه‌جستن را دارد.  
 بدیهی است که پناه‌بردن به خدا، بست‌نشستن در اطاق یا چهاردیواری خانه او نیست و حالت استعاره را دارد. منظور اینست که شخصی خود را از هر جهت در حریم خدا قرار داده، در محیط فکری و عاطفی و ایمانی خارج از او منزل نگیرد و در اخلاق و صفات و اعمال غیر او زندگی نکند. در این صورت امن و امان‌هایی را که مردم در خانه‌های خان‌ها، ارباب‌ها و ملوک و معبودها جُسته و می‌جویند و در آیات بعدی روشن‌تر خواهد شد، که چیست و از دست کیست، در پناه خدا و خدائیشینی خواهند یافت.

در قرآن لغت «أَعُوذُ» و «اسْتِعَاذَهُ»، تنها به معنای پناه‌بردن و از دست کسی یا چیزی به شخص یا به‌جایی ملتجی شدن، نیامده است. تبری‌جستن و توبه کردن را هم می‌رساند، کما اینکه نوح گفته است: «قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ.»<sup>۱</sup> ولی در استعمال غالب و نزدیک‌تر به ذهن عموم، مفهوم پناه‌دگی و التجاء قابل قبول‌تر است.

#### بند دوم) آیات دوگانه :

۴- مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ.

۵- الَّذِي يُوسَسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ.

در اینجا، برخلاف تفحص و تعمیمی که مفسرین و مترجمین نشان داده، یا به این در و آن در زده‌اند، موضوع و متجاوزی که پیامبر (و مؤمنین) باید برای رهایی از شرّ آن به خدا پناه ببرند کاملاً مشخص شده و هیچ ابهامی وجود ندارد.  
 آنچه در سوره اعلام و هشدار داده شده است یک چیز بیش نیست: وسواس و شرّ یا زیان و مزاحمتش. «وسواس»ی که صفت خناس دارد و کارش وسوسه‌انگیزی در سینه‌ها و اذهان مردم است، نه تنها در ذهن و ضمیر پیغمبر که همه مردم. اما این وسواس چیست و کیست، به طوری که قبلاً گفتیم «وسواس» اسم‌مصدر است و به معنای «وسوسه» می‌باشد. یعنی آن حالت و عملی که به انسان‌ها عارض گشته، دودلی و تردید یا بددلی و سوءظن و یأس ایجاد می‌نماید.

۱. بقره (۲) / ۶۷: ... گفت: [تمسخر کار جاهلان است و] به خدا پناه می‌برم از اینکه در زمره‌ی جاهلان باشم.

۲۴۴ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول) و سوسه، یک امر اختصاصی و استثنائی رسول خدا در ارتباط با وظیفه‌ی پیغمبری نبوده، ابتلاء و آزمایشی است که برای همه رهروان صاحب‌نظر و مجریان نقشه و برنامه پیش می‌آید. ترس از خطا و شکست نیز لازمه‌ی هر ابداع و اقدام مثبت انسانی است. ملاحظه کنید محیط فکری یا تنفس خود ما ایرانی‌ها دچار چه آلودگی‌ها و القائات منفی است. هر گاه کسی بخواهد به کاری دست زند یا فکر تغییر و اصلاحی را به زبان بیاورد، از هر طرف با شعارهای یأس‌آمیز و فلج‌کننده روبه‌رو می‌شود. می‌گویند فایده ندارد، مگر می‌گذارند؟ مگر می‌شود با این مردم کار کرد یا با دولت درافتاد، همه‌ی کارها به‌دست انگلیسی‌ها (یا خارجی‌ها و حالا آمریکایی‌ها) است و تا آنها نخواهند محال است کاری انجام شود، انقلابی هم که شده و تمام جریان‌ها به‌دستور و نقشه آنها صورت گرفته است. و از این قبیل یأس‌آوری‌ها و انصراف‌ها و انحراف‌ها.

چنین طرز تفکرهای منفی قبلاً هم در میان ما وجود داشته است. منتها به‌جای سیاست خارجی و استعمار و استکبار جهانی که حالا می‌گویند، در گذشته پای بخت و اقبال، سرنوشت و تقدیر یا فلک غدار را به میان می‌آوردند. ابداً نقشی برای تقصیر و خطای خودشان یا برای تلاش و تدبیر و تربیت قائل نبودند و نمی‌شوند. به‌طور کلی در سختی‌ها و بدبختی‌هایی که بر سرشان می‌آید به‌هیچ‌وجه خود را مقصر و مسئول و حتی مؤثر نمی‌شناسند.

در فرهنگ بین‌الملل و در کشورهای پیشرفته، انواع دیگری از افکار و القائات منفی یا سوسه‌بازی را می‌بینیم. گاه‌گاه نظریات یا افکار انکاری فراگیری مد روز می‌شود. مثلاً می‌گویند که داروها و معالجات پزشکی تماماً قلابی و غلط و بی‌خاصیت است که دامی برای فروش و درآمد می‌باشد. یا آنکه در آزادی‌خواهی و در مکاتب مترقی، هیچ چیز تازه و هیچ دواى دردی وجود نداشته، سراسر دغل و دکان است. البته شک و تردید در علم و فلسفه اصولاً بجا و برای تصحیح و تجدیدنظر در استنباط‌ها و در آراء و عقاید ضروری است خصوصاً اگر به‌صورت انتقاد از خود (auto - critique) و توأم با سنجش و آزمایش عملی باشد. ولی فرق است مابین نقد از خود به‌صورت بیطرفانه و واقع‌بینانه، با بدبینی‌ها و تشکیک‌های بنیادی.

همچنین است فلسفه‌های «نیهیلیسم» یا «لا آذری» و سفسطه‌های بازیگرانه و مادّی‌گری‌های تکذیب‌گرانه که چهره‌های آب و رنگ‌زده‌ای از وسواس‌الخناس هستند

و کارشان در زمینه‌های فکری و اجتماعی «يُؤَسِّسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ» است. پیدایش فلسفه و منطق ارسطو نیز در ابتدا جز حرکت عَقْلایی و نجات انسان‌ها از شرّ سفسطه‌بازی‌های لفظی و ذهنی یا سفسطه‌های سوفسطائیان و منکرین هر حقّ و حقیقت، نبوده است. امثال ارسطو و دکارت هم می‌خواستند عقول و افکار را از بیراهه رفتن‌ها و دچار وهم و وسواس شدن‌ها یا از سردرگمی در فلسفه‌بافی نجات دهند. و به مردم درست فکر کردن و درست دیدن را بیاموزند. برای رسیدن به حقیقت و یقین لازم و سرانجام انسان را در پناه عقل و علم قرار دهند.

کلمه خَنَاس که به‌عنوان صفت وسواس آمده است حالت کسی یا چیزی را می‌رساند که ثابت و مشخص و آشکار نبوده، گاهی پنهان می‌شود و باز خود را نشان می‌دهد. چشمک می‌زند یا به‌اصطلاح کودکانه غایب موشک‌بازی می‌کند. در اینجا ظاهراً اشاره به‌این است که القائنات وسوسه‌گران و خودِ این وسوسه‌ها حالت قاطع روشن نداشته گاه‌گاه با ابهام و نیمه‌کاره چیزی می‌گویند و کنار می‌روند و همین که شخص می‌خواهد تصمیم بگیرد و قدم بردارد، جلو آمده سمپاشی می‌کند، قاموس قرآن آن را «مخفی و سخت‌نهاد» معنی کرده است. یعنی شما نمی‌دانید از کجا سرچشمه می‌گیرد.

کلمه‌ی صدر یا «صُدُورِ النَّاسِ» را که در پایان بند آمده است، بیش از آنکه به‌معنای قفسه سینه و نسوج آن باشد، باید مانند شرح صدر که در گروه قبلی به‌کار رفته بود، در قالب استعاره و در لباس ادبی «از مقوله‌ی ذهنی و فکری و ارادی بگیریم. در همین زمینه در آیات قرآن غیر از واژه صدر، نام اعضاء دیگر انسان، مانند قلب و فؤاد یا قلوب و أَقْنِدَه نیز آمده و به آنها نسبت تعَقُّل و دیدن داده شده است که چون غالباً مورد سؤال و استفهام قرار می‌گیرد بهتر است بررسی بیشتر را به تنزیل‌های بعدی موکول نماییم.»

در هر حال صدورالنّاس به‌عنوان ظرف یا محل عمل و نفوذ «وسوسه» ذکر شده است و ناس (یا مردم) حالت مفعولی را داشته، ایجاد کننده یا برانگیزاننده نبوده بلکه در معرض وسوسه و دریافت کننده‌ی آن هستند.

#### بند سوم) تک آیه :

۶- مِنَ الْجَنَّةِ وَالنَّاسِ.

این آیه منشاء وسوسه را نشان می‌دهد و به‌احتمال قوی می‌گوید: ناشی شده از طایفه

۲۴۶ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول) و دسته‌ای از جن است و از آدمیان. بدون آنکه توضیح بیشتری راجع به جنّه و جن و چگونگی انشاء یا القاء وسوسه بر قلب انسان‌ها داده باشد و یا اصلاً از مکانیسم عمل و تأثیر وسوسه و کیفیت دفع آن به وسیله پناهندگی نزد خدا صحبتی بنماید. در موقع نزول این سوره با احتمال قوی مسئله به اندازه‌ی کافی برای رسول خدا روشن بوده است. و کلمه‌ی جن هم که برای اولین بار در این گروه آمده به گونه‌ای شناخته شده، و مورد اعتقاد مردم مکه و اعراب بوده است. امیدواریم در برخوردها و تنزیل‌های آینده، اطلاعات و راهنمایی‌های بیشتری به دست آید و پرده‌های ابهام به کلی برداشته شود، و یا لا اقل کمتر گردد. اللَّهُمَّ آيَاتِنَا مِنْ غُنْدِكَ.

**پایان گروه نوزدهم**

## بیستمین گروه تنزیل

آیات ۱ تا ۲۶ (در دو بند ۱ و ۲) سوره نازعات(۷۹)(الف)

نیم گروه ۱ / ۲۰، آیات ۱ تا ۱۴

بسم الله الرحمن الرحيم

شماره آیات	متن آیات	ترجمه (با مختصر توضیح)
۱	وَالنَّازِعَاتِ غَرْقًا.	سوگند به (عوامل یا جریان‌ها و پدیده‌های) برکنندگان با شدت و سختی.
۲	وَالنَّاشِطَاتِ نَشْطًا.	سوگند به (عوامل یا) حرکات ملایم (یا حرکات سبک‌سیر و نشاط‌آور).
۳	وَالسَّابِحَاتِ سَبْحًا.	سوگند به (عوامل یا حرکات) شناوران تند و توانا.
۴	فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا.	که پیش رونندگان پیش گیرنده در حرکات‌اند.
۵	فَالْمُدْبِرَاتِ أَمْرًا.	و تدبیرکنندگان امور.
۶	يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ.	روزی (یا زمانی خواهد آمد) که (زمین یا آسمان) برکنده شوند و بلرزند (یا به تکان شدید در آیند).
۷	تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ.	(و) تکان (یا انفجار) دیگری به دنبال بیاید. (یا از پی در آینده‌ای به دنبال برسد).
۸	قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ.	(چنان روز) دل‌هایی در تاب و طپش‌اند (یا قرار خواهند گرفت).
۹	أَبْصَارُهَا خَاشِعَةٌ.	چشم‌هایشان رو به زیر و خاشع است.
۱۰	يَقُولُونَ إِنَّا لَمَرْدُودُونَ فِي الْحَافِرَةِ.	می‌گویند آیا ما به راه پیموده شده (یا به وضع قبلی) در چاله برمی‌گردیم؟
۱۱	أَئِذَا كُنَّا عِظَامًا تَّخْرَةً.	آن‌گاه که استخوان‌های پوسیده شده‌ایم آیا (چنین بازگشت به حیات و جنبش) امکان‌پذیر است؟
۱۲	قَالُوا تِلْكَ إِذًا كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ.	گویند در این صورت و این‌بار (زندگی یا بازگشت) پشیمانی و زیانکاری است.
۱۳	فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ.	پس قطعاً این رویداد یک تکان (یا رانش تنها) و واحد است!
۱۴	فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ.	آنها خود را ناگهان در صحنه وسیع بیدارکننده می‌بینند!

## بخش ۱ - تدبیر در آیات

نیم گروه دوم که شامل آیات ۱۵ تا ۲۶ می شود و موضوع متفاوتی در آن مطرح شده است در جدول بعدی خواهد آمد.

پس از سه گروه متوالی نوع ۱ اینک به گروهی رسیده ایم که مخاطب خاص نداشته از نوع ۲ است و جنبه انذار دارد. به اتکای چند قسم، به طور عام خبر از حدوث قیامت داده شمه ای از حال و قال بیدارشدگان و محشورشوندگان را بیان می نماید.

گروه را می توان به پنج جزء یا پنج پیام تقسیم کرد:

۱- آیات ۱ تا ۵: سه سوگند استشهادی به عوامل و جریان های طبیعی و با

دو نتیجه گیری.

۲- آیات ۶ و ۷: نشانه های زمانی صبح و شب قیامت.

۳- آیات ۸ و ۹: حالات و تأثرات محشورشدگان.

۴- آیات ۱۰ تا ۱۲: واکنش ها و گفتارهای محشورشدگان.

۵- آیات ۱۳ و ۱۴: برخورد و حضور انسان ها در قیامت.

به طور کلی آیات این بند ضمن آنکه سوگندهای آن به گروه ۶ ذاریات (۵۱) مشابهت دارد و شاید دنباله و تفصیل آن باشد، از یک طرف مجموعه خلاصه شده ای از گروه های قبل است که در آنها به استناد سوگندها و نشانه های خبر از حدوث یا وقوع قیامت داده شده بود (گروه ۱۱ انفطار (۸۲)، گروه ۱۲ شمس (۹۱)، گروه ۱۶ تکویر (۸۱))، و از طرف دیگر قسم ها و نشانه های نهائی و نتیجه گیری شکل دیگر دارد.

در سوگندهای سابق اشاره و استشهاد به مظاهر مشهود طبیعت و به پدیده های جاری، با نام های مشخص و مشهود آنها می شد، در اینجا با پنج اسم فاعل سروکار داریم که چون مفسرین و مترجمین تشخیص روشن و مشترک مسلم از آنها نداشته اند به تعبیر و توجیه های مختلف، از جمله فرشتگان متوسل شده نتوانسته اند، مسئله را حل کنند. قسم خوردن به فرشته های نادیده و نشناخته که مورد اعتقاد و یقین همگان نیستند، چه خاصیت می تواند برای اثبات یا ارائه طریق و قرینه، برای قیامت مجهول و مورد انکار یا تردید، داشته باشد؟ مگر آنکه به جای نام بردن از فرشته و ملائکه، این اسم فاعل ها را عوامل دست اندر کار جهان و گردانندگان امور عالم و انسان ها بگیریم که در این صورت با ملاحظات ما تطبیق کرده می تواند دلالت قابل استفاده و استشهاد برای قبول قیامت و مخصوصاً جریان علت و معلولی حاکم بر تحولات دنیا باشد. در



سوگندهای قبلی توجه به موجودات برجسته محسوس طبیعت می‌شد و اینک از جریان‌ها یا عوامل و انرژی‌ها نام برده می‌شود. ضمن آنکه انطباق با ملائکه، به‌عنوان مأمورین الهی مجری امور جهان و خلایق، نیز خالی از اشکال خواهد بود. ولی نه آنکه به گفته بعضی از مفسرین منطبق به موارد خاص معدودی مانند قبض روح دردناک کافرها و نقل مکان معمول و سریع مؤمن‌ها از زندگی دنیا به بهشت و برزخ، شود.

آنچه را که پایه‌های سوگندهای پنج‌گانه ارائه می‌دهد جلوه‌های قدرت و حرکت یا سرعت و هدایت است. اگر آیات ۴ و ۵ را با فای تفریع که بر سر دارند، به‌گونه‌ای جواب قسم‌های آیات ۱ و ۲ و ۳ و نتیجه‌گیری از آنها بدانیم، جزء اول گروه ۱۹/۱ حکایت از وجود و عمل سخت و ملایم یا حرکات تند و کندی می‌نماید که دست به‌دست هم داده گردش عمومی جهان و اداره امور موجودات بی‌جان و باجان را عهده‌دار شده‌اند. همان‌طور که در گروه ۶ از «وَالذَّارِيَاتِ ذُرُوءًا. فَأَلْحَامِلَاتِ وُقُرًا»<sup>۱</sup> به «فَالْجَارِيَاتِ يُسْرًا. فَالْمُقَسَّمَاتِ أَمْرًا»<sup>۲</sup> رسیده بودیم و نتیجه و دنباله ذاریات و حاملات را در جاریات و مقسمات دیده بودیم و احتمالاً خواسته شده بوده است که رویداد قیامت و آخرت تشبیه به پدیده‌های جوی بشود. «وَالنَّازِعَاتِ غَرْقًا»<sup>۳</sup> که آن‌را برکنندگان با شدت و سختی معنی کرده و از پیش خود گفته‌اند اشاره به قبض روح کافران و ظالمان است، کلیه عوامل و نیروهای نیرومند طبیعت یا خلقت را می‌رساند که با شدت و قوت اعمال تند و سخت جهان را انجام می‌دهند. بالعکس، جریان‌ها و کارهایی که با ملایمت و ملاحظت در طبیعت به‌دنبال این نیروها و اعمال قدرت‌ها صورت می‌گیرد (همان‌طور که در علوم مکانیک و فیزیک و زیست‌شناسی مصادیق فراوان دارد) قهراً حرکات و تحولاتی خواهد بود که یا به‌صورت شناوری منظم در محیط و فضای مربوطه رخ می‌دهد و با سرعت زیاد و سبقت‌گیری از حاضرین و از حرکات متعارف پدیدار می‌گردد، احتمالاً این معنی را می‌خواهد برساند که نتیجه نازعات و ناشطات و سابقات مذکور در سه سوگند اول، «فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا»<sup>۴</sup> (مسابقه‌گذاران و تندروان پیش‌گیرنده) هستند و محصول و نتیجه نهایی همه این نیروها و جنبش‌ها و دگرگونی‌ها «فَالْمُدْبِرَاتِ أَمْرًا»<sup>۵</sup> می‌باشد. یعنی اداره امور جهان و همگان بر طبق مشیت و امر پدیدآورنده‌ی آنها صورت می‌گیرد. پیامی که از سوگندهای اسم فاعلی فوق دریافت می‌شود همین تدبیر و مشیت امور جهان در اشکال مختلف حرکت و تحول و تدبیراتی

۳. نازعات (۷۹) / ۱.

۲. ذاریات (۵۱) / ۳ و ۴.

۱. ذاریات (۵۱) / ۱ و ۲.

۵. نازعات (۷۹) / ۵.

۴. نازعات (۷۹) / ۴.

۲۵۰ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول) است که از نیروها و عوامل شدید یا خفیف محسوس در جهان سرچشمه و دستور می‌گیرد، نیروها و عواملی که هیچ ناظر عاقل و دانشمندی نمی‌تواند منکر وجود و عمل آنها باشد.

خلاصه آنکه در پنج آیه کوتاه کوبنده‌ی کلی و مبهم آغاز سوره، جریان امور عالم و اداره کل جهان خلاصه شده است. درحالی که چیزی جز اعمال نیرو و حرکت یا سرعت وجود ندارد. قاعدتاً دو آیه ۴ و ۵ هم که فرع بر سه آیه قبل شده‌اند، جزء عاملین و مؤثرین هستند و سوگند حساب می‌شوند. اعمال نیروهائی انجام می‌گردد که گاه با شدت و برکننده و گاه با ملایمت و روان‌کننده بوده نتیجتاً حرکتی صورت می‌گیرد و اجزائی در فضاهای وسیع جهان، مسابقه‌وار به‌شناوری و هوانوردی درآمده از یکدیگر جلو می‌زنند. چنین است تدبیر امور جهان که شاید در برگیرنده‌ی حال و آینده هر دو باشد.

استفاده و استنتاجی که از سوگندهای پنج‌گانه شده است و در فاصله آیات ۵ و ۶ مستتر می‌باشد گریز به‌قیامت و بیان این حقیقت است که پیدایش قیامت و پدیده‌ی آخرت نیز از چهارچوب این قانون‌مندی و تحول و تغییرات یا بازی عوامل و اثر حرکات، خارج نبوده باید منتظر روزی باشیم که «تَرْجُفُ الرَّأِجِفَةُ»، و پس از یک تکان شدید و انفجار فراگیر سخت‌ناشی از نیروهای درونی عظیم (مانند نیروهای هسته‌ای، الکترومغناطیسی و گرانش فعال در اجسام و کرات و موجود در ذره‌ترین ذرات)، تکان و انفجار دیگر یا تکان‌ها و انفجارهای دیگر رخ خواهد داد:

«يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّأِجِفَةُ»

تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ»<sup>۱</sup>

با چنین تعبیر و توجیه و توصیف، خبرهای اعلام شده در آیات، هم قابل درک و قبول و قابل احساس و ملاحظه برای دریافت‌کننده وحی بوده است، و هم برای دعوت‌شوندگان آن زمان و مکان. و هم با بازشدن افق‌های دانش و جهان‌بینی علمی، در وسعت و عمق بیشتر مورد پذیرش و استفاده قرار می‌گیرد.

سوگندهای سابق اگر مظاهر مرئی و واقعیات مشهود را نشان می‌داد این سوگندها به عوامل مؤثر و موجه‌ی آنها اشاره می‌نماید که در نزد عوام و خواص نمونه‌های قابل احساس و مصداق‌های قابل تجربه دارد آنچه اعلام می‌نماید این است که پایان

اوضاع و احوال نسبتاً آرام حاضر جهان، تکان و تحول‌های شدید با انفجار و دگرگونی‌های عظیم خواهد بود که باید منتظر آن باشید.

پذیرش قیامت و پدیده آخرت، همان‌طور که قبلاً اشاره شده بود برای بشریت ساکن بر کره‌ی زمین و با عمر زودگذر و دید محدودی که نسبت به زمان و جهان و به‌صورت‌ها و حرکت‌های حاضر آن دارد، از جهات عدیده‌ای غیرممکن و نامأنوس و محال می‌آید. نه تنها از این جهت که اصل آنتروپی یا کهولت و فرسودگی و فنا را حاکم بر همه چیز و در همه جا دیده، زنده‌شدن بعد از مرگ و جاودانی آخرت در نظرش مسخره و محال می‌آید، بلکه با تجربه روزمره مادام‌العمری و اجدادی که از قدرت و ثبات و گردش منظم ماه و خورشید یا تکرار شب و روز و فصول سال و ملایمت و معتدل‌بودن نسبی شرایط حیات استنباط می‌کند، عادت و انتظارش و بنابراین اعتقادش آرامش و آسایش است و حداکثر گاه رعد و برق آسمان یا زلزله‌های منطقه‌ای زمین و آفت‌زدگی‌های محصولات و مواشی بوده با ادامه‌ی اوضاع و احوال موجود نمی‌تواند فروپاشی و دگرگونی یا واژگونی این نظام را که همان مقدمه‌ی قیامت و ملازم با آن است، بپذیرد. خصوصاً اگر بگویند بعد از چنین دگرگونی و متلاشی‌شدن و واژگونی همه چیز و همه جا و علی‌رغم آن، آنچه از بین نرفته و سرجایش برمی‌گردد، حیات است و حافظه. این است که می‌بینیم گروه‌های تنزیل اولیه قرآن روی همین نکات و نشانی‌های تجربه‌نشده و غیرقابل تصور تکیه کرده خبر از آنچه باور نکردنی است و بشر آنها را پایدار و محکم می‌داند، می‌دهد. مانند آتش‌گرفتن دریاها (در گروه ۵) فروپاشی آسمان و ستارگان، شکافته‌شدن دریاها و برانگیخته‌شدن قبرها، همزمان با بیدارشدن کامل حافظه‌ها (گروه ۱۰)، درهم‌پیچیدگی خورشید و فروپاشی سیارات، روانی‌کوه‌ها و برکنندگی آسمان، همزیان با محشورشدن و حوش، بهم‌پیوستن نفوس، گشوده‌شدن پرونده‌ها، افروخته‌شدن جهنم، نزدیک شدن بهشت، پرسش از گناه‌ها و آگاهی از گذشته‌ها (گروه ۱۵) و بالاخره در این گروه، به لرزه در آمدن مکرر زمین، همزمان با وحشت و سربه‌زیری انسان‌ها و پرس و جوی از عاقبت کارها.<sup>۱</sup>

۱. همچنین در گروه‌های آینده (مانند گروه ۲۱) بصدای شدید درآمدن و سپس در گروه ۲۴، سوره‌ی معارج (۷۰) گداختگی آسمان و پشم حلاجی شده کوه‌ها (در گروه ۲۶)، خاموشی ستاره‌ها و شکاف برداشتن آسمان و کوه‌ها (در گروه ۲۷)، راه افتادن کوه‌ها (در گروه ۳۱)، پاره‌پاره شدن آسمان و گسترده شدن زمین (در گروه ۳۸)، تیره‌شدن ماه و جمع شدن خورشید و ماه (در گروه ۴۱)، تکان خوردن سخت زمین و خرد و غبار شدن کوه‌ها (در گروه ۵۵)، رویداد عظیم و وحشتناک بودن زلزله قیامت.

از مجموع پیش‌گوئی‌ها و نشانه‌هایی که از آیات این گروه و گروه‌های گذشته بر می‌آید، قیامت از نظر قرآن یک پیش‌آمد طبیعی و پدیده فیزیکی است که در تداوم و تحول کلی جهان، با هم‌آهنگی زمین و آسمان و محتویات آن انجام خواهد گرفت. تحول و انقلابی فراگیر به صورت انفجار عظیم عمیق. یا دگرگونی فوق‌العاده و انفجار ناگهانی همه‌جائی که به دنبال خاموشی و سرد شدن خورشید و فروپاشی کرات آسمان روی خواهد داد. زمین و زمان و افلاک (یا قسمتی از آنها) از انسجام و نظام عادی خارج گشته در هم کوبیده می‌شوند و در اثر گداختگی و زلزله و تکان‌های شدید پراکنده و پاره‌پاره گشته یا ریزریز می‌شود و دود یا غباری از ذرات و اجزای لایتجزاً<sup>۱</sup> جای آنها را می‌گیرد. شاید همان ذرات اولیه یا بنیادی باشند که در عالم بینهایت صغیر خود حامل اجرام و انرژی‌ها و وارث اخبار یا اطلاعاتی از سرگذشت‌ها هستند. مصون از تداخل و تخریب اما آماده برای تولید و تحرک و ترکیب، برای رستاخیز یا زندگی تازه در شرایط مساعد<sup>۲</sup>. همچنان که در دهور بینهایت دور و قرون بس قدیم، کهکشان‌های آسمان و منظومه شمسی با زمین ما، از ابری از ذرات بنیادی پراکنده به وجود آمده‌اند و اکنون هم در صورت‌های فلکی، با هزاران سال نوری فاصله (از جمله صور فلکی جبار و اسب شاخدار)، اسباب‌های نجومی دقیق و تحقیقات علمی جدید شاهد جریان‌های تخریب و تشکیل یا زاینده‌گی بعد از مرگ کرات آسمانی و ذرات بنیادی شده‌اند.<sup>۳</sup> همچنین است اکتشاف و مشاهده ستارگان نامرئی سربسته و در بسته به نام کوتوله‌های سیاه که در درون آنها به جای آنتروپی یا اصل کهولت و رسم فرسودگی و فنا، که در دنیای ناقص ما حاکم است، اصل نگاتروپی (آنتروپی منفی) یا جوانی و جاودانی را حکمفرما دیده‌اند. در ذرات سازنده و تشکیل دهنده ماده نیز عناصر و آثاری (به نام اِتون) وجود دارد که هم حکایت از وجود و حضور شعور می‌نماید و هم حافظه‌های مستور کامپیوتروار که دریافت‌ها و کرده‌ها را کامل‌تر و محفوظ‌تر از خود موجود یا شخص، برای مصرف

۱. که در اصطلاح نجومی سحابی می‌گویند.

۲. در گروه‌های تنزلی بعد از هجرت، ان‌شاءالله خواهیم دید که قرآن برای تفهیم قیامت و تمثیل رستاخیز که به صورت دسته‌جمعی و در فصل مساعد صورت خواهد گرفت زنده شدن دوباره زمین مرده را شاهد مثال می‌آورد که درختان و علف‌ها و حشرات آن از جنب و جوش و آثار حیاتی افتاده‌اند.

۳. به کتاب «صبوری در سپهر لاجوردی» فصل ۸، به گورستان ساحل برف‌ها در صورت فلکی جبار مراجعه شود و به تصویرهای ۳۵ تا ۴۰ صفحات ۲۶۵ تا ۲۸۲ توجه گردد.

یا گزارش، نگاه‌داری می‌نماید.

علم ژنتیک، با اکتشافاتی که روی سازمان سلول‌های جنسی و تشکیل نطفه، تا رشد جنین و مخصوصاً مسئله‌ی وراثت، به‌عمل آمده است<sup>۱</sup> یکی از صحنه‌های همین حرکت و قیام بوده می‌تواند نشانه و قرینه‌ای برای رستاخیز زندگی با آگاهی از جهان مرده‌ی متلاشی شده باشد.

در مورد سوگندهای تا به حال قرآن، این احتمال وجود دارد که منظور استشهاد ساده به کوه و خورشید و غیره و گواه گرفتن از آسمان و زمین یا توالی شب و روز، برای اثبات پدیده‌ی قیامت نبوده، بلکه خواسته شده باشد که واقعیات و جریان‌هایی که مقارن و مترادف با قیامت است بیان گردد.

به دنبال اعلام‌ها و خبرهای عجیب و بدیع مندرج در آیات پنج‌گانه که ناظر به دنیا و جهان می‌باشد، التفات و اشاره به انسان به‌عمل آمده، در دو آیه ۸ و ۹ از آنچه از دل و دیده‌ی او می‌گذرد، صحبت می‌شود و در آیات ۱۰ تا ۱۲ اولین گفت‌وگویی گزارش شده است که در آن نشئه به‌زبان آدمی جاری می‌شود یا به ذهن و خاطر او می‌آید. دل‌ها در تب و تاب‌اند که چه خواهد شد و چشم‌ها با دیدن آنچه روی داده است از فرط پریشانی و پشیمانی خاشع و خاضع و افکنده بزیزند. با هوشیاری و آگاهی که پیدا کرده‌اند از خود یا از یکدیگر می‌پرسند ما که استخوان پوسیده‌هایی شده بودیم آیا از قبر و مرگ بیرون آمده و به‌زندگی و دنیای گذشت برگشته‌ایم؟<sup>۲</sup>

آیات اخیر می‌رساند که همان‌طور که در گروه‌های ۱۱ (انفطار) (۸۲) / ۵: «عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ» و ۱۶ (تکویر) (۸۱) / ۱۴: «عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا أَحْضَرَتْ» آمده بود و در بررسی‌های ذیل آیات ۱ تا ۸ دیدیم، اولین چیزی که روز رستاخیز در انسان زنده و بیدار و گویا می‌شود شعور و بینش او است. درک می‌کند که چه خبر است و با احساس وحشت و حسرت و انکسار اشعار و اعتراف بگذشته‌ها و بکرده‌های خود نموده پریشان و پشیمان می‌شود. یا همان‌گونه که در گروه ۹ غاشیه (۸۸) برای رسول مکرم حدیث شده است، در بعضی از محشورشندگان انبساط وجه و رضایت و

۱. که در تنزیل‌های توضیحی و تشبیهی بعد از هجرت، ان‌شاءالله خواهیم دید که چقدر قرآن برای ارائه و اثبات قیامت روی پیدایش آدمی و سیر تحول و تکامل انسان از دوران ماقبل حیات و پس از آن و از مراحل نطفه و جنین افراد، صحبت کرده، شاهد مثال می‌آورد.

۲. این احتمال هم وجود دارد که آیات ۱۰ و ۱۱ گزارش کلام مشرکین و منکرین معاصر پیغمبر باشد که با شگفتی و استهزاء چنین پرسشی را پیش کشیده‌اند.

۲۵۴ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن بر حسب نزول) نیل به مطلوب حاصل می‌گردد. گوئی همه‌ی اینها و وقایع و حالات، توأمأ و بطرفه‌العین فراهم می‌شود. یا شاید چون متوالی و مرتبط و حتمی است به صورت همزمان و قطعی بیان شده است.<sup>۱</sup>

آیه ۱۲- «قَالُوا تِلْكَ إِذًا كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ.» پاسخی است که منکرین قیامت و استهزاء کنندگان، پس از مواجهه عینی، به سؤال و اعجاب خودشان می‌دهند. حدس می‌زنند و می‌بینند که زندگی این دفعه چیزی جز خسران و تحمل زیان‌های بار اول را ندارد. گفت‌وگوهای مندرج در آیات ۱۰ تا ۱۲ می‌تواند گفت‌وگوهای با خود یا حدیث نفس و زبان حال باشد. همچنان که در آیات انفطار (۸۲) / ۵: «عَلِمْتَ نَفْسٌ مَّا قَدَّمْتَ وَأَخَّرْتَ.» (گروه ۱۱ تنزیل) تکویر (۸۱) / ۱۴: «عَلِمْتَ نَفْسٌ مَّا أَخَّرْتَ.» (گروه ۱۶ تنزیل) آمده بود ناشی از بازگشت شعور و باز شدن حافظه‌ها در روز رستاخیز است. آیات ۱۳ و ۱۴- «فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ. فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ.» خبر از آنی بودن و حالت انفجاری داشتن می‌دهد. ساهره را صحنه‌ی باز و میدان وسیع هموار معنی کرده‌اند که می‌تواند تعداد بینهایت مردگان گذشته را در بر بگیرد، یا اجزاء و ذراتی از آنان که جامع و معرفشان باشد. ضمن آنکه ریشه‌ی لغت ساهره بیداری و هشیاری را هم می‌رساند. به این ترتیب با یک یا دو ضربه و زلزال، از سر گرفتن زندگی دسته‌جمعی، با بیداری و هشیاری و پریشانی، آغاز می‌گردد.

#### برداشت مفسرین از سوگندهای پنجگانه صدر سوره

بسیار بجا بود که بدانیم برداشت معاصرین وحی و حتی خود دریافت‌کننده‌ی آن، از سوگندهای ویژه این گروه و استنتاج‌های اعلام شده چگونه بوده است، که متأسفانه مجهول مانده و سوابق منقطع است. در مجموع مفسرین، به گفته‌ی طباطبائی و طالقانی، گیج‌گیجی خورده هر یک به سوئی رفته‌اند.

ترجمه و تفسیری که غلبه و اکثریت دارد تعبیری است که به فرشتگان کرده‌اند. اما نه یک فرشته و به طور یکسان، بلکه متفرق و متشتت و غالباً استنباط‌های شخصی خالی از قرینه و دلیل آنچه گفته‌اند:

---

۱. در گروه ۱۶، تکویر (۸۱) اگر در همان گروه و بلافاصله بعد از ۱۴ آیه اندازی قیامت و آخرت، با پشتوانه سوگندهای تازه‌ی تأکید بر اصالت و استحکام و قطعیت کلام شده است. به دلیل اعجاب‌انگیز بودن و غیرقابل تصور بودن پیش‌گوئی‌های قیامت و آخرت بوده باشد.

#### درباره‌ی نازعات:

فرشته‌های قبض روح بندگان؛  
فرشته‌های قبض روح کافران؛  
سیارات آسمان که از افق کنده می‌شوند و در افق دیگر غروب  
می‌کنند؛  
تیر و کمان به‌طور کلی و تیر و کمان مجاهدین به‌طور اخص؛  
وحشی‌ها.

#### درباره‌ی ناشطات:

ملائکه بیرون آورنده ارواح به‌طور کلی؛  
ملائکه بیرون آورنده با رفق و ملایمت ارواح مؤمنین؛  
ستارگان؛  
مرگ؛  
تیر و کمان؛  
کوچ کنندگان.

#### درباره‌ی سابحات:

ملائکه‌ای که روح مؤمنین را به سرعت به بهشت می‌برند؛  
صرفاً ملائکه حامل ارواح مؤمنین؛  
فرشتگان که به سرعت از آسمان نازل می‌شوند؛  
کشتی‌های دریا؛  
ابرها؛  
ستارگان شناور در فضا (به اعتبار «وَكُلُّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ»<sup>۱</sup>).

#### درباره‌ی سابقات:

مطلق فرشتگان؛  
ملائکه مأمور قبض روح؛  
ملائکه رساننده وحی که از شیاطین سبقت می‌گیرند؛  
مرگ و میر آدم‌ها که از آرزوها سبقت می‌گیرد؛  
ارواح مؤمنین.

---

۱. یس (۳۶) / ۴۰: ... و هر یک [از کرات] در سپهری شناورند.

### درباره‌ی مدبّرات امر:

مطلق ملائکه که تدبیر امور می‌کنند؛

چهار فرشته مهم (جبرئیل - میکائیل - عزرائیل و اسرافیل).

بعضی از مفسران گفته‌اند در این سوگندها «مُضَاف در تقدیر است» و منظور رَبِّ النَّازِعَاتِ، رَبِّ النَّاشِطَاتِ یا رَبِّ الْمُدَبِّرَاتِ می‌باشد که به این ترتیب سوگند به خود خدا خورده شده است.

طنطاوی مفسّر معروف مصری نظر کاملاً متفاوتی اختیار کرده می‌گوید مقصود ارواحی است که به عشق خدا از علاقه‌ها و شهوات برکنده و مجرد گشته به‌نشاط درمی‌آیند و آنگاه در عالم دیگر شناور می‌شوند و از ارواحی که در بندِ علائق گرفتارند پیشی می‌گیرند و به اذن پروردگار به تدبیر عالم می‌پردازند.<sup>۱</sup>

المیزان نظریات مفسّرین را وارد ندانسته می‌گوید:<sup>۲</sup> «سیاق آیات پنجگانه سیاق واحدی متصل و شبیه بهم است و با بیشتر اقوالی که از نظر گذشت نمی‌سازد». اولی را مربوط به ملائکه‌ی قبض روح کفار می‌داند، دومی را مربوط به وحشیان، سومی را راجع به کشتی‌های شناور، چهارمی را مربوط به مرگ و میر که از آرزوها سبقت می‌گیرند و پنجمی را مربوط به افلاک می‌داند و اضافه می‌نماید که «بیشتر آن اقوال با سیاق آیات سوره که سخن از روز قیامت دارد و بر وقوع آن استدلال می‌کند مناسب ندارد... در سوره مرسلات دیدیم همه سوگندها با مفاد سوره که آن نیز درباره قیامت بود، سازگاری داشت و سوگند با جوابش مناسب بود...». به‌نظر طباطبائی «آنچه در این آیات بدان سوگند یاد شده با صفاتی که ملائکه در امثالشان نسبت به اوامر صادره از ساحت مقدس الهی و مربوط به تدبیر امور عالم ماده به ایشان دارند، و سپس قیامشان به تدبیر امور به‌اذن خدای تعالی، قابل انطباق است... در بین این آیات پنجگانه آن صفتی که در انطباقش با ملائکه روشن‌تر است صفت «فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا» است که... بدون قید و مطلق آمده... مراد به آن تدبیر همه‌ی عالم است... تدبیر، فرع بر سبق و سبق فرع بر سبج است... ملائکه تدبیر امر می‌کنند اما بعد از آنکه به‌سوی آن سبقت جسته باشند، و به‌سوی آن سبقت می‌جویند بعد از آنکه هنگام نزول به‌سوی آن سرعت می‌گیرند... پس مراد به سابقات و سابقات و

۱. نقل از «پرتوی از قرآن»، جزء سی‌ام، صفحه ۷۶.

۲. جلد ۴۰، صفحه ۱۴.



مدبّرات همان ملائکه است، به اعتبار نزولشان به سوی تدبیری که مأمور بدان شده‌اند... خلاصه آنکه به نظر علامه طباطبائی، خدا خواسته است در این آیات پنج گانه یک معرفی اجمالی از طرز کار فرشتگان و امثال امر آنان در اداره جهان بنماید. ضمناً استدلال و استنباط ایشان مبتنی بر سوگندهای سوره‌های مرسلات و صفات می‌باشد که می‌دانیم به لحاظ زمان نزول مؤخر بر سوره نازعات (۷۹) بوده منطقاً باید از آیات این سوره برای تفسیر آنها استفاده شود.

مرحوم طالقانی در «پرتوی از قرآن» بنا به دلالتی که قبلاً نیز نقل کرده بودیم، قسم خوردن به ملائکه یا ارواح را که نه مشهود چشمی هستند و نه شبه حسی که با توجه و تحقق علمی برای عموم مشهود گردد، عمل قابل تأیید نمی‌داند و «آنچه در تطبیق این سوگندها گفته‌اند اذهان را به «یَوْمَ تَرْجُفُ الرَّأِجِفَةُ» که مقصود (از سوگندها) است متوجه نمی‌سازد... این سوگندها ناظر به انواع یا مراحل حرکات، یا متحرکات می‌باشد و اگر گونه‌هایی از حرکات کلی محسوس یا معلوم را در نظر بگیریم شاید تا حدی به مقصود قرآن از این سوگندها آشنا شویم.» طالقانی به دنبال این بیان چند مثال می‌آورد. مانند حرکت وسائل نقلیه از جمله هواپیما که صورتی از تصرف فکر و اراده انسان در ترکیب و تنظیم عوامل طبیعی بوده با فشار نیروی دافع (نازع) از زمین که مرکز جاذب اجسام است کشیده و کنده می‌شود. پس از آن دافعه بر جاذبه غلبه کرده حرکت نزعی به حرکت نشاطی تبدیل می‌شود و در فضا شناور شده مسابقه‌وار به سوی مقصد پیش می‌رود تا تدبیر و امر حاصل گردد. حرکات عوامل طبیعی مانند هوا و ابر نظیر همین مراحل را طی می‌کنند: تابش آفتاب، هوای متراکم زمین و دریا را از جا می‌کند، با گسترش و بالارفتن آن حرکت نشاطی و شناوری حاصل می‌گردد، آنگاه در حال تصادم و مسابقه‌ی طوفان‌های جوی ابرها و باران‌ها پدید آمده با باریدن باران، رویاندن گیاهان، و به جریان انداختن بادها و نسیم‌ها، صد گونه امر تدبیر می‌شود. این سلسله تحرک و تحول در جنبش‌های حیاتی گیاه و حیوان و در انگیزه‌های ارادی انسان نیز قابل دیدار و آزمایش است: انگیزه‌های مخالف جاذب جسمانی و شهوانی از نوع علم و تقوا و دفاع از حق دیگران نازعاتی هستند که در بعضی از نفوس در همان مراحل اولیه متوقف می‌گردند و بعضی از نفوس مستعد با قدرت این انگیزه‌ها در طریق مطلوب پیش می‌روند و چون از جواذب مخالف رهائی یافتند و به نشاط و شناوری در آمدند، برای رسیدن به مراتب

۲۵۸ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبیری قرآن بر حسب نزول)  
عالی علم و فداکاری و خیر و برای تکمیل دیگران سبقت می جویند و به تدبیر و  
تکمیل امر که سامان دادن کار خلق و انجام مسئولیت انسانی است می پردازند. همه  
اختران نیز در حال حرکت دفعی از ماده اصلی عالم انتزاع شده و هر یک از آنها  
پس از رهائی از جذب شدید نخستین، با سبکی و نشاط در مدار خاص خود شناور  
گشته و همین اساس، نظام وسیع منظومه‌ها و کهکشان‌ها و تدبیر عالم را پدید آورده  
است!

## دنباله بیستمین گروه تنزیل

آیات ۱ تا ۲۶ (در دو بند ۱ و ۲) سوره نازعات (۷۹) (الف)

نیم‌گروه ۲۰/۲، آیات ۱۵ تا ۲۶

بسم الله الرحمن الرحيم

شماره آیات	متن آیات	ترجمه (با مختصر توضیح)
۱۵	هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَىٰ.	آیا داستان موسی به تو رسیده است؟
۱۶	إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى.	آن زمان که خداوند گارش او را در وادی مقدس طوی ندا داد (یا فراخواند).
۱۷	أَذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ.	به سوی فرعون رهسپار شو، همانا که طغیان و سرکشی کرده (یا یاغی شده).
۱۸	فَقُلْ هَلْ لَكَ إِلَهٌ إِلَّا أَن تَرْكَبِي.	پس به او بگو آیا تو را رغبتی هست (یا میل داری) که در راه تزکیه و پاک شدن گام برداری؟
۱۹	وَأَهْدِيكَ إِلَىٰ رَبِّكَ فَتَخْشَىٰ.	و اینکه تو را به سوی خداوند اربابت سوق بدهم (یا ببرم) تا ترس و پروا پیدا کنی؟
۲۰	فَأَرَاهُ الْآيَةَ الْكُبْرَىٰ.	پس (موسی پس از رسیدن به نزد فرعون) آیه و نشانه بزرگ را به او ارائه داد.
۲۱	فَكَذَّبَ وَعَصَىٰ.	ولی فرعون رسالت و دعوی موسی را تکذیب کرد و سرکشی نمود.
۲۲	ثُمَّ أَدْبَرَ يَسْعَىٰ.	و پس از آن (به موسی و دعوت او) پشت کرد و (در تلاش برای مقابله) شتابان شد.
۲۳	فَحَشَرَ فَنَادَىٰ.	و به گردآوری مردم (یا کسان و پیروانش) پرداخته و بانگ در داد.
۲۴	فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَىٰ.	و (به مردم) گفت من هستم ارباب اعلی (و خداوندگار بالا مرتبه) شما.
۲۵	فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْآخِرَةِ وَالْأُولَىٰ.	خداوند (بزرگ یا الله) نیز او را گرفتار (درد و بیچارگی‌های) آخرت و دنیا ساخت.
۲۶	إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَعِبْرَةً لِّمَن يَخْشَىٰ.	همانا که در این (سرگذشت و داستان) هر آینه عبرت و پند برای کسانی که اهل خشیت و ترس (از خدا) هستند وجود دارد.

### بخش اول - تدبیر در آیات

دومین مجموعه آیات انذاری است که درباره رسالت حضرت موسی در برابر فرعون و عبرت گیری از سرگذشت منکرین و تکذیب کنندگان برای پیغمبر صحبت می نماید. اولین انذار از این نوع را در گروه ۱۵ سال اول بعثت در آیات ذیل سوره بروج (۸۵) دیده بودیم که اشاره کوتاه به فرعون و ثمود و تکذیب کفرورزان داشت و با «هَلْ آتَيْكَ حَدِيثٌ» آغاز می شد:

۱۷- هَلْ آتَاكَ حَدِيثُ الْجُنُودِ.

۱۸- فِرْعَوْنَ وَثَمُودَ.

۱۹- بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي تَكْذِيبٍ.

۲۰- وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ.

۲۱- بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ.

۲۲- فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ.

مخاطب هر دو مجموعه شخص پیغمبر است و از گروه های نوع ۱ محسوب می شود.

در گروه شش آیه ای گذشته حدیث از جنود یا لشکر و نیرومندی فرعون و ثمود بود. از قدرت نظامی که ملازم یا موجب تکذیب کردن آنان شده و دو تذکر به دنبالش آمده بود. یکی احاطه داشتن خداوند از پشت سر مدعیان و ارباب قدرت و شوکت و دیگر مجید و محفوظ بودن قرآن یا کتاب خدا، علی رغم ناباوری و تکذیب آنها (و احیاناً دشمنی و قصد تخریب منکرین). عمل تکذیب و یا دروغ انگاری که در آنجا آمده چون به پیغمبران اشاره و اختصاص داده نشده و نامی از موسی و صالح برده نشده است، می تواند حالت عام و اصولی داشته منظور از آن، بقرینه آیات ۱۷ و ۲۰ و ۲۱، اولاً تکذیب ربوبیت و حاکمیت خدا باشد و ثانیاً تحقیر قرآن و تکذیب نبوت پیامبر و رسالت الهی او، مأموریتی هم که خداوند بنا به مفاد این آیات کوتاه و گویا و بدون نام بردن از موسی، به او می دهد، و به طوری که در نیم گروه ۲۰/۲ و بعداً خواهد آمد، خلع قدرت کردن و سست نشان دادن ادعای ربوبیت فرعون و نشان دادن الله به جای او می باشد. یعنی مبارزه با شرک که نیمه ای اول جمله ی کلمه طیه «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» است و رسالت اصلی و مشترک همه انبیاء الهی که پشت پرده جهل یا انکار

- بیستمین گروه تنزیل، نازعات (۷۹) الف، نیم گروه / ۱۵ تا ۲۶ \_\_\_\_\_ ۲۶۱
- گردنکشان گردن کلفت و پشت سر اعمال و افکارشان بر آنان احاطه و سلطه دارد. به نظر می آید که در آن آیات تکذیب قیامت و آخرت مطرح نگردیده اکتفا به تکذیب رسالت و ربوبیت از ناحیه کافرها شده باشد و اتکاء به ارزش و اصالت قرآن.
- در نیم گروه حاضر که به فاصله ی پنج ردیف بعد از گروه ۱۵ نازل شده است، با وجود فشردگی و موجز بودن کلام، علاوه بر اینکه افتتاح روشن پیام های دنیائی ناظر به گذشته می باشد به مطالب و نکات اساسی چندی برمی خوریم. از آن جمله است:
- ۱- داستان موسی، با ندای خدا و ارجاع مأموریت ملاقات با فرعون آغاز گردیده و به گرفتاری عبرت انگیز فرعون خاتمه می دهد.
  - ۲- موضوع مأموریت، مقابله با طغیان یا سرکشی فرعون است، بدون آنکه صحبت از اداره بنی اسرائیل یا دعوت به سوی خدا شده باشد.
  - ۳- لحن برخورد موسی با فرعون، برطبق دستور یا توصیه خدا کمترین شباهت با روال متعارف انسان ها و افکار آنها نداشته با کمال تعجب در نهایت ادب و آزادمنشی است. خداوند در این داستان خواسته است به آخرین رسول خود طرز انجام رسالت و دعوت را در برخورد با گردنکشان و به کار بردن رویه ملاطفت و آزادمنشی یا خودداری از تندى و تلخی، تعلیم دهد.
  - ۴- برای اولین بار پای معجزه به میان می آید. ارائه معجزه یا آیه برای اثبات اینکه موسی از طرف خدا است.
  - ۵- چاره طغیان و تجاوز از حدود مقبول، تزکیه شخص و حرکت به سوی خدا اعلام شده است که باعث خشیت و نگرانی گردد.
  - ۶- واکنش فرعون در مرحله ی اول، دروغ انگاری یا تکذیب ادعای موسی است و ادامه ی گناه کاری و معصیت، و در مرحله دوم اعراض از پیام و دعوت و فعالیت و تلاش برای مات و مغلوب کردن موسی در برابر افکار عمومی مردم.
  - ۷- اساس دعوا و دعوت، ادعای خدائی داشتن و برتر از خداهای دیگر دانستن یک فرد انسان است.
  - ۸- دخالت خدا و علت به دام انداختن و هلاکت فرعون نیز داعیه ربوبیت، اعلی داشتن او و تکذیب فرستاده خدا است.
  - ۹- برنامه اصلی یا اولیه رسالت انبیاء (یا حداقل حضرت موسی)، زدودن شرک از جوامع تشکل یافته ی متمدن، در صورت و شکل شخص پرستی یا استبداد و

۲۶۲ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول) استعلاجی بوده است. گوئی که معرفت و عبادت خدا و اعتقاد به قیامت و تدارک آخرت در مراحل بعدی قرار دارند یا آنکه زدودن شرک و تزکیه نفوس نیرومند از کبر و «خداانگاری خود» مقدم بر آن دو و اسباب کار آنها است.<sup>۱</sup>

### انذارهای قرآن و تقدّم قیامت و آخرت بر توحید و عبادت

فرق این انذار قرآن با انذارهای قبلیِ حدوثِ قیامت و وقوع عذاب و ثواب آخرت، به لحاظ زمان و مکان قضیه است. در انذار قیامت خبر از واقعه‌ای داده می‌شود که در آینده دور و در دنیای دیگر رخ خواهد داد، در حالی که انذار نوع جدید خبر از وقایعی می‌دهد که در گذشته و در خود دنیا روی داده است و قابل تکرار و وقوع در شرایط مشابه می‌باشد. ضمن آنکه اثبات این یکی با سهولت بیشتری، از راه حدیث و داستان و منابع تاریخی یا مشاهده و بررسی آثار، امکان‌پذیر است و چون فاصله زمانی کمتری با زمان حاضر معاصرین داشته، می‌توانسته است تأثیرپذیری و حساسیت بیشتری را در مقایسه با زمان فوق‌العاده دور قیامت موعود، ایجاد نماید. علاوه بر آن آنچه در گروه‌های مختلف تا به حال به عنوان علت عذاب و خشم خدا ذکر می‌شد و در گروه‌های بعدی ذکر خواهد شد، تکذیب و عصیان است و مقصود از تکذیب، تکذیب پیغمبران و گفتار آنان درباره آخرت است و صداقت خودشان، در معرفی که از خدا و صفات و اوامر او می‌نماید. یعنی درباره توحید و نبوت و آخرت.

به این ترتیب انذار نوع اول راجع به وقوع قیامت و آخرت بوده و انذار نوع دوم بیشتر راجع به وجود خدا و صفات و وحدانیت او می‌باشد و پس از آن نوبت نبوت میرسد. کما آنکه در نیم گروه ۲۰/۲، به دنبال «فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى.» آیه «فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْآخِرَةِ وَالْأُولَى.» آمده است. ادعای ربّ اعلی بودن از ناحیه یک فرد طغیانگر سبب اخذ و عذاب دنیا و آخرت او شده است.

نکته قابل توجه دیگر اینکه تا به حال بیشتر برنامه انذار و رسالت متوجه قیامت و اعتقاد به آخرت بود که باز هم ادامه دارد.<sup>۲</sup> در حالی که برای دعوت به سوی خدا و

۱. یا در منطق و به اصطلاح اجتماعی و سیاسی، بیان این حقیقت است که با بودن استبداد، خداپرستی و سعادت اخروی امکان‌پذیر نیست.

۲. هفت گروه ۳، ۵، ۶، ۸، ۱۱، ۱۲، ۱۶ در سال اول (۴۶ درصد گروه‌های آن سال) و نه گروه ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۴، ۲۶، ۲۸، ۳۱، ۳۴، در سال دوم (۴۷ درصد). و پس از آنها بیست و پنج گروه ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۵، ۴۷، ۴۸، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳ و ۶۴ و ۶۵ در سال سوم (۸۰ درصد آن سال).

توحید فقط به چهار گروه برخورداریم که مخاطب تمام آنها شخص پیغمبر بوده حالت دعوت و ابلاغ به مردم را ندارد<sup>۱</sup> و اینک در انذار نوع دوم در حدیث موسی و در آیه «وَأَهْدِيكَ إِلَىٰ رَبِّكَ فَتَخْشَىٰ.» شاهد دعوت به سوی خدا و خشیت از او هستیم. در حقیقت خداوند نازل کننده قرآن در اجرای مأموریت آخرین فرستاده اش که اساساً و مانند همه پیغمبران شامل دو قسمت یا دو پیام می باشد، پیام دومی (یعنی قیامت و آخرت) را بر اولی (وجود خدا و وحدانیت و حاکمیت او) مقدم داشته است.<sup>۲</sup> ترتیب تقدّم و تأخر فوق درست در جهت عکس طبیعت و روش بشری یا منطبق و معمول مقامات دنیائی می باشد و می دانیم که روش بشری و معمول مقامات دنیائی بر اصل خودخواهی و نفس پروری استوار است. حتی در معارف مذهبی و تعلیم و تقسیم اصول و فروع دین، دانشمندان ادیان و فلاسفه یا اهل کلام و عرفان و یا مفسرین کاملاً بدیهی و منطقی دیده اند که تعلیم و تبلیغ اسلام را از توحید و از صفات ثبوتی و سلبی خدا آغاز کرده پس از اثبات صانع به ضرورت نبوت پردازند و آنگاه اعتقاد و عبادت خدا و اطاعت از پروردگار و پیامبران را عنوان نموده با تکیه بر خطاکاری آدمی و عدالت و انتقام الهی مسئله معاد یا بقای روح و زنده شدن مردگان را مطرح کرده مؤمنین و ثواب کاران را به بهشت بفرستند و کافرها و گنه کاران را در جهنم نگاه دارند...

با چنین منطقی و دیدگاه و بر سبیل سنت های سلطنتی و سروری یا نظام های ارباب نوکری بشری، اصل و هدف خدا و خواسته های او بوده، کسانی که او را به عظمت و مالکیت و ربوبیت بشناسند و بندگی و خدمتش را پیشه کنند مشمول رحمت و کرامتش قرار خواهند گرفت و کاملاً بجا خواهد بود که نمک ناشناسان نافرمان و بداندیشان یا بدکرداران گرفتار شدیدترین مجازات ها گردند.

از ترتیب نزول که مسئله رستاخیز و زندگی بعد از مرگ را بیشتر و بیشتر از معرفی و بندگی خدا یا مبارزه با مشرک و سرکشی عنوان نموده است، چنین بر

۱. گروه ۲ (مدثر (۷۴) / ۳: «وَرَبِّكَ فَكَبِّرُ.»)، گروه ۷ (توحید (۱۱۲) / ۱ و ۲: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ. اللَّهُ الصَّمَدُ...»)، گروه ۱۳ (کوثر (۱۰۸) / ۲: «فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَأَنْحَرُ.») و گروه ۱۸ (انشراح (۹۴) / ۸: «وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبُ.»).  
 ۲. این مطلب که رسالت انبیاء و مأموریت اصلی آنها اولاً معرفی خدا و دعوت خلّاق به سوی او است و ثانیاً آگاهی دادن رستاخیز و تدارک زندگی جاودان آخرت بوده سایر تعلیمات و توصیه ها فرع بر آن دو است، در این مدت کم و بیش برایمان ظاهر شده است و ان شاء الله در تنزیل های آینده با تفصیل و تأیید روشن تر خواهیم دید.

۲۶۴ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول) می‌آید که قرآن شناخت و بندگی خدا را عمداً بعد از اعتقاد به قیامت و تدارک آخرت قرار داده و اهمیت ویژه‌ای برای آن قائل شده است. حال اگر در نظر بگیریم که عنایت به عالم آخرت نه به لحاظ آمریت خدا و عبادت یا اطاعت ما از خالق خودمان مطرح گردیده و به آن استدلال شده است بلکه از ابتدا انگشت روی مصلحت و منفعت خودمان و احتراز از حسرت و رنج‌های دوزخ رفته است<sup>۱</sup> و از قیامت یا رستاخیز به عنوان یک واقعیت یا پدیده طبیعی و رویداد حتمی صحبت شده است، و نه یک دستور الهی مخصوص انسان‌ها و برای به کیفر رساندن آنها، به این نتیجه می‌رسیم که انسان و نفس و مصلحت آدمی مطلقاً مورد عنایت قرآن و حائز اصالت بوده است.

اگر بر توجه و توجیه فوق این نکته را هم اضافه نمائیم که تعلیم خداشناسی از طرف پیغمبران و تأکید بر بندگی و تکبیر و توحید او نیز به طوری که می‌دانیم و در تنزیل‌های آینده تفصیل و تصریح آن را خواهیم یافت، نه به خاطر خدمت به خدا و نیاز خدا به تعظیم و عبادت ما می‌باشد بلکه برای تقرب و تعالی ما بوده، رسالت همه‌ی انبیاء و دعوت به سوی خدای یکتا چیزی جز نجات و رحمت بر بندگان نبوده و نیست. از درگاه صاحب وحی اجازه خواهیم گرفت بگوئیم که در تنزیل قرآن، انسان و مقام و سعادت او است که به عنوان اصل و هدف گرفته شده است نه خدای لاشریک ذوالجلال، و این نشانه‌ی اعلای رحمت و فضل خدا بر انسان می‌باشد. به قول مولوی:

من نکردم خلق تا سودی برم بلکه کردم خلق تا جودی کنم  
مطالب اخیر و بحثی که قبلاً در همین گروه درباره پدیده تحولی قیامت و طبیعی بودن آن کرده این حقیقت را اعلام می‌نماید که مابین قیامت قرآن و معاد مسلمانان با بهشت و جهنم، زمین تا آسمان اختلاف و تباین وجود دارد.

## بخش دوم - تفسیر در آیات

سرگذشت رسالت و حدیث موسی که در آیه ۱۵ به صورت سؤال آمده و برای اولین بار در کلام وحی جاری گشته، به‌تمامه و به تفصیل در این ۱۲ آیه ذکر نشده

---

۱. مثلاً در گروه ۳ (عصر ۱۰۳) / ۱ و ۲: «وَالْعَصْرِ. إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ.» که پیش در آمد خبرها و انداز قیامت بود.



است ولی با ایجاز و اختصار رئوس مطالب یا خلاصه و قسمتی از رسالت موسی، از دریافت وحی و مأموریت ارشاد گرفته تا تکذیب و تلاش دعوی و گرفتاری و هلاکت او، فهرست‌وار بیان شده است. آیه ۱۵ نشان می‌دهد که ارجاع مأموریت در وادی مقدس موسوم به «طُوئی» صورت گرفته است. طالقانی واژه «طُوئی» را به معنای پیچ‌درپیچ گرفته و احتمال داده است اشاره به پیچ و خم‌های دره کوهستانی محیط وحی با پیچیدگی زندگی و مشکلات افکار و الهامات موسی بوده باشد. به نظر می‌آید آنچه مهم است خود مأموریت و رفتن موسی به نزد فرعون، سلطان مقتدر و متکبر مصر باشد که در آیه ۱۷- «أَذْهَبْ إِلَيَّ فِرْعَوْنَ» آمده و به «إِنَّهُ طَعَى». منتهی شده است. آیه، هم توصیف است و هم تعلیل. عمل طغیان نیز به معنای سرکشی و تجاوز یا خروج از حد و متعارف است که برای اولین بار به آن برمی‌خوریم، معلوم می‌شود که خداوند نمی‌تواند و نمی‌خواهد (در اصطلاح عاریتی قرآن از لسان امت) تحمل سرکشی و گردن کلفتی اشخاص و رقابت با خودش را بنماید و برای جلوگیری از آن پیغمبر اولوالعزمی را مأمور می‌سازد. فرعون ظاهراً اسم عمومی همه پادشاهان یا عزیزان باشوکت و قدرت مصر بوده است و آیه فعلاً توضیح بیشتری نه راجع به وادی مقدس «طُوئی» می‌دهد که کجا و چگونه بوده است و نه از شرایط و کیفیت طغیان فرعون حرفی می‌زند. مسئله جالب‌تر و پیامدارتر طرز برخورد موسی با فرعون و لحن کلام و دعوت از فرعون می‌باشد که در سه آیه ذیل خلاصه شده است:

۱۸- فَقُلْ هَلْ لَكَ إِلَهِي أَنْ تَرَكِّي.

۱۹- وَأَهْدِيكَ إِلَيَّ رَبِّكَ فَتَحْشِي.

۲۰- فَأَرَاهُ الْآيَةَ الْكُبْرَى.

موسی با اینکه از طرف خدای قهار عزیز حکیم مأمور گردیده کارت‌های برنده و آیات کوبنده در اختیار داشته است با منتهای ادب و احترام و قائل شدن حق آزادی و اختیار برای طرف، از فرعون می‌پرسد که آیا میل و رغبت برای تزکیه خود یا پاک‌شدن از آلودگی‌ها دارد و اجازه می‌دهد که او را به سوی خداوندگارش رهبری نماید؟ یا ترس و ملاحظه‌ای از خدا در دلش ایجاد شود؟ چنین برخورد فرستاده خدا با مظهر اعلای استکبار و خودداری او از هرگونه توهین و تلخی و تندی، چنان خلاف معمول بشری و آنچه مورد قبول مفسرین بوده است که از کنار آن گذشته اکتفا به ترجمه و تفسیر لغات کرده‌اند. در حالی که نمونه برجسته از شیوه

۲۶۶ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول) کفرزدائی پیامبران و دعوت آنان به دین خدا بوده و سند محکم آزادی اندیشه و ایمان، از نظر قرآن محسوب می‌شود.<sup>۱</sup>

در آیه ۱۹ آوردن کلمه «رَبُّكَ» که تابه‌حال در اختصاص و خطاب به پیامبر گرامی بود و اینک درباره شخص دیگر به کار برده می‌شود تازگی دارد. ضمن آنکه رنگ صمیمیت و اختصاصیت به کلام خدا در دعوت فرعون می‌دهد.

آیه ۲۰ - «فَأَرَاهُ الْآيَةَ الْكُبْرَى» که به دنبال پرسش بالا آمده است افزار کار دعوت حضرت موسی و وسیله هدایت او را نشان می‌دهد که ارائه معجزه و آیت است. همان‌طور که در این نیم‌گروه توضیح و تفصیلی درباره درّه‌زار طوی، شکل طغیان و موضوع تزکیه فرعون داده نشده بود در مورد «آيَةَ الْكُبْرَى» نیز اکتفا به اشاره و اجمال شده ضرورتی به لحاظ بیان مقصود ندیده‌اند. مفسرین که پس و پیش نزول آیات را در نظر نداشته‌اند به استناد توضیحات سوره‌های دیگر در صدد تعیین آن برآمده با ازدهاشدن عصا یا آفات و ابتلاهای عمومی تطبیق کرده‌اند. آنچه قرآن در این مجموعه می‌خواهد بگوید:

(۱) توسل موسی به معجزه است

(۲) مؤثر واقع نشدن معجزه در فرعون

(۳) توسل فرعون به تکذیب و عصیان

و همچنین اقدامات متقابله ضد رسالتی فرعون برای خنثی ساختن و از اثر انداختن دعوت موسی روی خواص و عوام مصر و بالاخره اعلام سرسختانه و صریح «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى» از طرف فرعون. این مجموعه را به‌طور موجز منجز و فهرست‌وار در آیات ۲۱ تا ۲۴ می‌بینیم که مقدمه لازم و توجیه کافی برای اخذ و عذاب خدا می‌باشد.

---

۱. مرحوم طالقانی شاید یگانه مفسری بوده باشد که با دیدگاه تربیتی روان‌شناسانه توجه شایسته به این معنی کرده، در «پرتوی از قرآن» (جزء سی‌ام، صفحه ۹۲) چنین می‌نویسد:

«... این استفهام که به‌صورت پیشنهاد و درخواست است نه امریت، برای آنست که نفس طاغی را بر نیانگیزد. این آیه بیان روشن دعوت موسی و چگونگی از مواجهه با فرعون طاغی است که از خلال تعبیرات آن، مهربانی و ادب و نزاکت در بیان و توجه به اصول تربیت نمایان است، چه فرعون و همه طاغیان دارای سرشت همه انسان‌ها می‌باشند که عوامل نفسانی و خارجی و قدرت ظاهری آنها را منحرف می‌کند و به طغیان وا می‌دارد و چون رسالت الهی توجّهش به اصلاح نفوس و تربیت می‌باشد و پیغمبران اطباء نفوس اند...»

۲۱- فَكَذَّبَ وَعَصَى.

۲۲- ثُمَّ أَدْبَرَ يَسْعَى.

۲۳- فَحَشَرَ فَنَادَى.

۲۴- فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى.

۲۵- فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْآخِرَةِ وَالْأُولَى.

خوانندگان محترم که سابقه ذهنی در قرآن و داستان‌های متعدد و مفصل حضرت موسی دارند چون از دامنه و دنباله مطالب بریده و کوتاه‌تر از آنگاه بوده و حدیث مفصل از این مجمل خوانده‌اند نمی‌توانند آن‌طور که باید و شاید، در توالی و تراکم این آیات و اختصار و اجمال آنها، یکی از شاه‌کارهای فصاحت و بلاغت قرآن یا قدرت نفوذ آن را روی گیرنده وحی و شنوندگان آن‌زمان، ببینند.

پرسش «هَلْ لَّكَ إِلَىٰ أَنْ تَزَكَّىٰ». شیوه و شرط دعوت به سوی خدا را بیان می‌کرد، «فَأَرِيهِ الْآيَةَ الْكُبْرَى». اسباب کار موسی را نشان می‌داد (که اختصاص او و طرف‌های دعوتش بوده است و الزاماً ارتباط به خاتم‌الانبیاء ندارد)، آیات ۲۱ تا ۲۳ روحیه و رفتار یا واکنش فرعون را ردیف کرده است و آیه ۲۴ ماهیت و پیام اول و آخر فرعون را که مقابله مستقیم و مبارزه عام و آشکار با ربوبیت (یا ربانیت) خدا است اعلام می‌دارد. و به این ترتیب اهمیت و ضرورت هر دو عمل خدا یعنی اعزام موسی و «نَكَالَ الْآخِرَةِ وَالْأُولَى» روشن می‌گردد. و همچنین ارزش و فایده نقل این داستان برای اطلاع و انداز امت آخرالزمان برایمان واضح می‌شود. ضمناً با گفتن ۲۶- «إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَعِبْرَةً لِّمَنْ يَحْشَىٰ». پیام نهائی به کسانی می‌رسد که دل و دماغشان استعداد و استقبال برای احساس ترس از عواقب اعمال و پذیرش حقایق و نصایح را داشته باشند. مستکبرین و مستضعفین باید بدانند که تکذیب فرستادگان خدا و درافتادن با مأموریت آنها در آنچه هدایت و مصلحت انسان‌ها و ابلاغ ربوبیت و وحدانیت خدا است چه بیچارگی و هلاکت‌ها به‌بار می‌آورد.

پایان گروه بیستم



## بیست و یکمین گروه تنزیل

آیات ۸ تا ۱۰ سوره مدثر (۷۴) (ب)

ششمین گروه از نوع ۲

بسم الله الرحمن الرحيم

شماره آیات	متن آیات	ترجمه (با مختصر توضیح)
۸	فَإِذَا نُفِرَ فِي النَّاقُورِ.	و آنگاه که در صور (یا ناقور) دمیده (یا کوبیده) شود. (یا آنگاه که همچون بر طبل پُر صدا کوبیده شود)
۹	فَذَلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ.	چنان روز، روز، روز سختی خواهد بود.
۱۰	عَلَى الْكَافِرِينَ عَذَابٌ عَسِيرٌ.	بر کافرها آسان و راحت نخواهد گذشت.

آیات ۱ تا ۷، مدثر (۷۴)، بخش (الف)، شماره نزول ۲، سال اول بعثت  
آیات ۱۱ تا ۳۰ و ۳۴ تا ۵۵، مدثر (۷۴)، بخش (ج)، شماره نزول ۲۷، سال دوم

بعثت

آیات ۳۱ تا ۳۴، مدثر (۷۴)، بخش (د)، شماره نزول ۱۱۱، سال هشتم بعثت

## کلیات و تدبیر در آیات

این سه آیه با شماره نزول ۲۰ در جدول سیر تحول قرآن، حساب جداگانه‌ای از ۷ آیه ابتدای سوره مدثر (با شماره نزول ۲) پیدا کرده است و درست هم حساب شده، می‌بینیم که در میان سوره‌های اخبار قیامت و در ردیف آیاتی که نشانه‌های زمانی وقوع آن را می‌دهد قرار گرفته است.

۲۷۰ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن بر حسب نزول)

گروه ۱۱، انفطار (۸۲)، آیات ۱ تا ۵:

- ۱- إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ.
- ۲- وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ.
- ۳- وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ.
- ۴- وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ.
- ۵- عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ.

گروه ۱۶، تکویر (۸۱)، آیات ۱ تا ۳ و ۱۴:

- ۱- إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ.
- ۲- وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ.
- ۳- وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ.
- ۱۴- عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا أُخْضَرَتْ.

گروه ۲۰، نازعات (۷۹)، آیات ۱ و ۶ تا ۸:

- ۱- وَالنَّازِعَاتِ غَرْقًا.
- ۶- يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ.
- ۷- تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ.
- ۸- قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ.

در آن ردیف‌ها به ترتیب پس از ذکر دگرگونی‌های شدید در آسمان و زمین و برکنده شدن‌ها و پرتاب‌ها و تکان‌های فراگیر، خبر از آگاهی یافتن آدمی به کرده‌ها و آورده‌های خویش و به تاب و طپش افتادن دل‌ها می‌داد و اینک صدای کرکننده و کوبنده‌ی آن انفجارهای عالم‌گیر را که شکننده و خردکننده و گدازنده آسمان و زمین که همچون شیپور یا طبل لرزه‌آور، روزگار سختی را به وجود می‌آورد و تحمل آن برای کافرهای سهل و ساده نخواهد بود، اعلام می‌دارد.

اولین بار است که اشاره به مشمولین عذاب آخرت به عمل آمده و با صراحت از کافرهای اسم می‌برد که گرفتاری سخت در آن تجدید حیات آسمان و زمین خواهند داشت. بدون آنکه فعلاً گفته شده باشد که آیا صیرف کفرورزی اشخاص آن

ناراحتی و شدائد را به یاد می‌آورد یا اعمال و افکاری که کافرها در اثر بی‌خدائی مرتکب و معتقد می‌شوند آنان را گرفتار خواهد کرد.<sup>۱</sup> ضمناً هنوز تکلیف و وضع مؤمن‌ها در آخرت تعیین نشده است. از گروه بیست و یکم سوره لیل (۹۲) به بعد است که تدریجاً از مشمولین عذاب و ثواب و از عوامل و اعمالی که انسان را در آن جهات سوق می‌دهد، نام برده می‌شود.

با اعلام «عَلَى الْكَافِرِينَ غَيْرُ يَسِيرٍ» (که هنوز هم اجمالی و ملایم است) عمل «انذار» که در گروه ۳ (وَالْعَصْرِ. إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ). به صورت پیش‌آگهی کلی آمده بود و فعلاً تنها وظیفه پیامبر بزرگوار می‌باشد انجام می‌گردد.<sup>۲</sup>

آیات ۱۱ تا ۳۰ همین سوره را که تحلیل روان‌شناسانه از ناباوری و توجیحات انحرافی کافرهای می‌کند وارد مقوله کاملاً جداگانه‌ای شده و وزن و قافیه دیگری دارد، در هفت گروه بعد خواهیم دید. همانجا در پایان، تکلیف کافر ناسپاس که توجیه زیرکانه درباره‌ی وحی و قرآن کرده تعیین شده و در آیات همزمان ۳۴ تا ۵۵، به‌تکای یک سلسله سوگند، هم وضع و وظیفه قرآن مشخص گردیده و هم اشاره به عاقبت و سرنوشت مجرمین و مکذبین شده است.

به این ترتیب سوره مدثر (۷۴) با دست‌آیات متفرقی که به راهنمایی فرستنده یا آورنده وحی در آن جمع شده است به لحاظ موضوع و زمان نزول مختلف هستند. به‌طور کلی این ترتیب و توالی آیات قیامت و تانی و تناوبی که در بیان مطالب و توضیحات قرآن دیده می‌شود، نشانگر آن است که خدا (برخلاف بسیاری از تعلیم‌دهندگان و تحمیل‌کنندگان ادیان) نخواست است خبرها و باورها و رفتارها یا وقایع و حقایق و وظائف و آنچه موضوع رسالت و نبوت می‌باشد، به صورت خشک و تعبّدی اعلام و اطاعت گردد و مردم به‌صرف این‌که عقاید و احکام ابلاغ شده از جانب خدا، و بنابر این درست و بجا است. مجبور به پذیرش و انجام آنها گردند و دین و ایمان و اخلاق حالت تعبّدی و اسارت پیدا کند. رسالت پیغمبر و دعوت

۱. در گروه ۱۵، سوره بروج (۸۵) به‌طور عام و در خطاب اختصاصی به پیغمبر صحبت از شدیدبودن خشم و عذاب خدا و احاطه داشتن او بر کافرهای که در تکذیب هستند شده بود ولی صراحت به‌اینکه در تعریف تنها کافرهای دچار عذاب خواهند گشت نشده بود.

۲. در گروه ۹، سوره غاشیه (۸۸) قبلاً انذار شدیدتر و صریح‌تر و با وصف حال نسبتاً تفصیلی از دو دسته مشمولین عذاب و ثواب آمده بود ولی مخاطب آن پیش‌آگهی، شخص رسول بزرگوار (صلی‌الله‌علیه و آله وسلم) بود.

به‌دین یا ویژگی قرآن، به‌طوری که در گروه‌های آینده روشن‌تر و لطیف‌تر خواهد گشت، در این است که برای انسان ارزش و کرامت قائل بوده چون او را آزاد و مختار می‌شناسد، در دعوت و تعلیمات خود و در القای مطالب و منظورها اجبار و اصرار، یا شدت و شتاب به‌خرج نمی‌دهد. عنایت دارد که با زمینه‌سازی‌ها و مقدمات لازم و با ادای توصیف و توضیحات کافی، با ارائه تفصیل و تمثیل‌های به‌موقع، ذهن و ضمیر شنونده و خواننده‌هایی را که رشد و استعداد یا آمادگی لازم دارند تدریجاً آشنا و خواهان دریافت و پذیرش آنها بنماید.<sup>۱</sup>

نکته دیگری که بی‌مناسبت نخواهد بود، در زمینه تدبیر در قرآن و به‌دنبال مطلب فوق، درباره‌اش یک تذکر مقدماتی بدهیم، عنایت قرآن به معرفت یا شناخت در دین می‌باشد.

اگر از دیدگاه قرآن، دعوت به‌دین و دینداری یا بندگی خدا آنچنان که پیروان ادیان یا علماء و مبلغشان فهمیده‌اند و مرسوم منابر و شرعیات‌ها و رساله‌ها می‌باشد، صرفاً ایمان به توحید و نبوت و معاد می‌بود، و عمل مخلصانه معتقدانه به‌فرائض و احکام، خیلی از تعلیمات و توضیحات آیاتی که در گروه‌های تابه‌حال برخورداریم و در آینده فراوان‌تر و گسترده‌تر خواهیم دید، زائد و غیرلازم به‌نظر می‌آمد. از خود می‌پرسیدیم وقتی یک فرد مؤمن، آگاه و معتقد به‌وجود خدا و به‌رسالت و قیام قیامت گردید و ترس از حساب و کتاب یا عذاب و ثواب پیدا کرد. دیگر چه حاجت به اطلاعات تفصیلی و استدلال و اثبات‌های عقلی و علمی، یا به‌طور کلی به معرفت بیشتر، خواهد داشت؟

ولی می‌بینیم قرآن به‌اعلام یک خبر، ابلاغ یک حقیقت یا صدور ساده یک حکم و دستور، با ذکر اینکه از جانب خدا است، اکتفا نکرده، علاوه بر تفکیک و تدریج، به تفصیل و توضیح و تمثیل می‌پردازد. می‌خواهد دعوت‌شونده و دعوت‌شده را تا آنجا که ممکن است به کمّ و کیف قضایا وارد سازد. به‌طوری که در تنزیل‌های آینده دیده خواهد شد توصیه و تأکید بر مشاهده و تفکر و تعقل و کمک گرفتن از علم و تجربه نیز می‌نماید. مثلاً در مورد انذار قیامت می‌توانست به اعلام «إِنَّ عَذَابَ

---

۱. از خواننده محترم خواهش می‌شود نظریه و نکته بنیادی فوق را فعلاً به‌عنوان یک اشاره یا جلب توجه تلقی نموده، برای رد یا قبول آن چندان به خود زحمت ندهد و منتظر باشد تا در طی سال‌های آینده مگه و حتی مدینه، به اشارت‌ها و دلالت‌های گویاتر و رساتر برسیم.



رَبِّكَ لَوَاقِعٌ»، همراه با «قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ». یا «فَذَلِكِ يَوْمِئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ. عَلَى الْكَافِرِينَ غَيْرُ يَسِيرٍ». اکتفا بنماید، بدون آنکه حرفی از زمان وقوع و حوادث قیامت به زبان بیاورد یا به‌رساندن اینکه قیامت و آخرت پدیده‌ای است از پدیده‌های فیزیکی جهان لایتناهی پیوسته، اصرار بورزد. و به‌طریق اولی در صدد تقلیل تکذیب و روگرداندن کافرها و معرفی طبقات مختلف مردم برآمده، انسان‌بینی و روان‌شناسی کند.

به‌طور وضوح قرآن می‌خواهد در مرحله اول شخص پیغمبر و در مرحله بعدی و با تعلیمات او و قرآن، مردم و مؤمنین نسبت به دریافت‌های دین معرفت و شناخت پیدا کنند. دین مجموعه‌ای از خیر و انداز و ابلاغ یا درسی نیست که طوطی‌وار حفظ و اجرا گردد. معرفت و شناخت یا عرفان- در اصطلاح اصیل و عام آن- جزء لازم و لاینفک دین است. بی‌خود نبود که پیغمبر می‌فرمود «أَطُّبُوا الْعِلْمَ مِنَ الْمَهْدِ إِلَى اللَّحْدِ»<sup>۱</sup> و علی‌علیه‌السلام به‌کمیل توصیه می‌کرد که «مَعْرِفَةُ الْعِلْمِ دِينٌ يُدَانُ بِهَا»<sup>۲</sup> اصرار و استمرار قرآن بر شناخت هر چه بیشتر رسالت و موضوعات دعوت، علاوه بر آنکه رُشد و ارزش مؤمنین را بالا می‌برد و عمل به تعلیمات و دستورها را در خط مطلوب و صحیح می‌اندازد، می‌تواند اولاً نشانه از بی‌غرضی و صداقت آورنده و دعوت‌کننده باشد و ثانیاً جدی‌بودن و عقلانی‌بودن کلام، و شوخی و شیطانی‌نبودن آن را- همان‌طور که در گروه‌های ۲ و ۱۵ آمده بود- برساند و دلیل روشن بر غیربشری بودن و اصالت الهی داشتن آن باشد.

## تفسیر آیات

در این گروه، سه آیه بیشتر نیست و مفسرین اشکال و اختلاف در معنی و مفهوم آنها نداشته‌اند. «نُقِرَّ» و «نَأْقُور» از یک ماده است و کوبیدن را می‌رساند، کوبیدن پر صدا و با هیاهو. طبیعی است که وقتی برطبق تنزیل‌های قبلی، آسمان با ستارگان و سیاراتش، و زمین با کوه‌ها و دریاهايش به‌چنان دگرگونی و پراکندگی و آشفتگی

۱. حدیث نبوی: ز گهواره تا گور دانش بجوی.

۲. از دعای کمیل: شناسائی و تعمق در دانائی (یا اطلاعات دریافتی) دین است و در برابر آن پاداش داده می‌شود.

۲۷۴ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن بر حسب نزول) یا شکستن و پاره پاره شدن، به انفجارهای فراگیر در آیند، چنین حرکات و حالات بی سروصدا نخواهد گذشت! منتها چون چنین رویدادهای عظیم و عجیب در مشاهدات و تجربیات بشر و در ذهن و زبانها سابقه نداشته است و برخورد پیامبران با امتها می بایستی به زبان و عادات خودشان صورت گیرد، ناچار با توسل به تشبیه و با تنزل و تخفیف فراوان پای طبل و شیپور به میان آمده است.<sup>۱</sup> چنان کوفتگی و کوبندگی غیر قابل تصور برای ما، مقارن یا مقدمه برای قیام قیامت و حشر و حساب زنده شدگان بوده است (که هنوز به اخبار و آیات آن نرسیده ایم). شاید باین دلیل در تفسیر المیزان گفته شده است که جمله نُقِرَ در ناقور، نظیر جمله نُفِخَ فِي الصُّورِ، کنایه از زنده کردن مردگان در «قیامت و احضار آنان برای حسابرسی است» در حالی که آن دو آیه معرف دو عمل یا دو کیفیت جداگانه، با تعبیرهای مخصوص به خود می باشد.

حرف ربط فاء در ابتدای آیه ۸ به احتمال قوی عطف بعدی بر مجموعه آیات ۱ تا ۷ است که با «يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ» آغاز گردیده و با «وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ» پایان یافته است. آیه ۹ نیز به نوبه‌ی خود با فاء تفریع یا تعلیل دیگر عطف بر «نُقِرَ فِي النَّاقُورِ» شده است. بدون آنکه به صورت ظاهر تأخر و تدارکی از توالی آنها، همان طور که در گروه ۱۶ بحث شد، برآید. تا به حال نشانه دادن‌های زمانی برای وقوع قیامت با حرف «إِذْ» و «إِذَا» انجام می گردید و به کلمه «يَوْمٌ»، و نام گذاری قیامت یا آخرت به یَوْمٌ و روز برنخورده بودیم.<sup>۲</sup> به نظر نمی آید که در میان مفسرین کسی یوم قیامت یا یوم آخرت را به منطوق و معمول این دنیا به معنی و به مقدار یک شبانه روز یا یک روز آفتابی گرفته باشد.

در آیه ۹- «فَذَلِكِ يَوْمٌ عَسِيرٌ» به اجمال گفته شده است که گذران چنان روز و روزگار با هر مدت و مقارناتی که داشته باشد، با اشکال و سختی خواهد بود. واژه «عَسِيرٌ» صفتی است که مصدر آن عُسْرَتْ، به همان معنی و مفهوم متداول در

۱. در روابط خدا و انسان نیز واژه‌های رَبٌّ یا ارباب و عبادت و اطاعت به کار برده شده است که خاصه پادشاهان و غلامان آنها یا فرمانروایان و نوکران بوده است، پادشاهان به عنوان بالاترین صاحب مقام جوامع بشری که در نظر آدمها مالک و مشاء همه چیز هستند و غلامان و نوکران به عنوان محتاج‌ترین و مطیع‌ترین افراد که از خود هیچ ندارند، شناخته می شدند.

۲. و به صورت آشکاری تدریجی بودن تعلیمات قرآن و صحت فرضیه و محاسبات «سیر تحول قرآن» را می رساند.

بیست و یکمین گروه تنزیل، مدثر (۷۴) ب / ۸ تا ۱۰ \_\_\_\_\_ ۲۷۵

فارسی است. ضد «عُسْر»، «یُسْر» است که ما اسم مفعول آن («میسِر» و «میسُور») را به کار می‌بریم که در آیه ۱۰- «عَلَى الْكَافِرِينَ غَيْرُ يَسِيرٍ» آمده است. «عُسْر» و «غیر یُسْر» به لحاظ پیام و پرهیز در حد فاصل مابین «خُسْر» (در آیه: إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ، گروه ۳، عصر (۱۰۳) / ۲) و «فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى.» (گروه ۲۲، لیل (۹۲) / ۱۴) قرار دارد. اتخاذ چنین لحن و لسان، هم مهربانانه‌تر است و هم مؤثرتر.<sup>۱</sup>

### پایان گروه بیست و یکم

---

۱. و به صورت آشکاری، تدریجی بودن تعلیمات قرآن و صحت فرضیه و محاسبات «سیر تحول قرآن» را می‌رساند.



## بیست و دومین گروه تنزیل

آیات ۱ تا ۲۱ ، تمام سوره لیل (۹۲)

چهارمین گروه نوع ۲، (۲۱ آیه - ۴۹ کلمه)

بسم الله الرحمن الرحيم

شماره آیات	متن آیات	ترجمه (با مختصر توضیح)
۱	وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ.	قسم به شب وقتی که (دیدنی‌ها و مناظر را) می‌پوشاند.
۲	وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّىٰ.	قسم به روز آنگاه که تجلی و آشکارسازی می‌کند.
۳	وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ.	قسم به آن کس (یا به عواملی) که نر و ماده را آفرید (یا قسم به آنچه نر و ماده آفریده شده است).
۴	إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّىٰ.	همانا که (حاصل) کوشش و تلاش‌های شما مختلف و گوناگون است. (به صورت یکسان نتیجه نمی‌دهد).
۵	فَأَمَّا مَنْ أَعْطَىٰ وَاتَّقَىٰ.	اما آن کس که بخشندگی و پرهیزکاری پیشه کند (از خطرات و خطاها پرهیز و پروا داشته باشد).
۶	وَصَدَقَ بِالْحُسْنَىٰ.	و بهترین (گفتار یا دعوت و عمل) را تصدیق کند (پذیرای خوبی‌ها باشد).
۷	فَسَنِّيئِرُهُ لِّلْغَسْرَىٰ.	پس ما هم برای آسان شدن کار و تلاش او، تسهیلات فراهم می‌کنیم.
۸	وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَىٰ.	و اما آن کس که بخل ورزد و احساس و ابراز بی‌نیازی کند.
۹	وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَىٰ.	و بهترین (گفتار یا کردار و پندار) را تکذیب نماید.
۱۰	فَسَنِّيئِرُهُ لِّلْغَسْرَىٰ.	پس ما هم برای مشکل و سخت شدن (کار و تلاش او) کمک کرده تسهیلات لازم فراهم می‌آوریم.
۱۱	وَمَا يُعْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّىٰ.	درحالی که وقتی به هلاکت و گرفتاری افتد، مال و منال، دردهایش را دوا نمی‌کند و بی‌نیازش نمی‌سازد.
۱۲	إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ.	به درستی که آنچه به عهده ما است هدایت (یا راهنمایی و رهبری) است.

شماره آیات	متن آیات	ترجمه (با مختصر توضیح)
۱۳	وَإِن لَّنَا لِلْآخِرَةِ وَالْأُولَىٰ.	و فرجام و آغاز (کار انسان‌ها و دنیا) برای ما (یا به سوی ما) است.
۱۴	فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّىٰ.	پس شما را به آتشی هشدار می‌دهم که (فروزان و شعله‌ور است و) زبانه می‌کشد.
۱۵	لَا يَصِلُهَا إِلَّا الْإِثْمَانِي.	و گرفتار آن آتش نمی‌شود مگر آنکه بدترین یا بدبخت‌ترین مردم باشد.
۱۶	الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ.	کسی یا کسانی که (دعوت حق را) تکذیب کرد (یا می‌کند) و روگرداند (یا رومی‌گرداند).
۱۷	وَسَيَجْزِيهَا الْعُقَىٰ.	و زود باشد (یا کسانی بزودی قبول دعوت خواهند کرد) که افراد با تقوا خود را از آن آتش دور بگیرند.
۱۸	الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّىٰ.	کسی (یا کسانی که) مال خود را ببخشند تا تزکیه و پاک شوند (یا از اسارت و بندگی مال بیرون آیند).
۱۹	وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِن نِّعْمَةٍ تُجْزَىٰ.	و نزد هیچ کس نعمتی نیست که (به وسیله آن) پاداش دریافت دارد.
۲۰	إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَىٰ.	مگر آنکه به جستجو و طلب روی خداوندگار اعلایش باشد. (جهت و هدفش خدا باشد).
۲۱	وَلَسَوْفَ يَرْضَىٰ.	و حتماً بزودی خشنود خواهد شد.

## بخش اول - تدبیر در آیات

مخاطب این گروه، به دلیل آیات ۴ و ۱۴، مردم مکه و انسان‌ها هستند و از نوع سوم یا (۳-۳) بوده چهارمین آنها به شمار می‌رود. گوینده و انشاء کننده آیات نیز خود خدا است که به صیغه‌های «إِنَّ عَلَيْنَا» و «إِنَّ لَنَا» و «فَأَنْذَرْتُكُمْ» ... صحبت می‌نماید. خطاب مستقیم به مردم (در آن موقع معاصرین مکه) اولین بار در آیه «أَلْهَأَكُمُ التَّكَاثُرُ» (تکاثر (۱۰۲) / ۱، گروه ۴ تنزیل) و بعد از اعلام غائبانه «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ»، عصر (۱۰۳) / ۲، گروه ۳ تنزیل) دیده شده در آیه «إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٌ» (گروه تنزیل ۶، ذاریات (۵۱) / ۵) تجدید گردید و در گروه ۱۶ سوره تکویر (۸۱) تکرار گشت. پس از آنها مکالمه مستقیم، انحصار به شخص رسول داشت<sup>۱</sup> این نوع طرف خطاب و مکالمه قرارداد مردم از طرف خدای خالق، ضمن آنکه ویژگی قرآن به شمار رفته، می‌تواند نشانه اصالت و انشاء آن از طرف خدا تلقی شود، مسلماً خالی از تأثیر عقلی و عاطفی روی دعوت شوندگان نبوده است. مردم با احساس اینکه

۱. گروه‌های ۷-۸-۱۰-۱۳-۱۴-۱۵-۱۶-۱۷-۱۸-۱۹.

مخاطب قرار می‌گیرند و پیام برایشان می‌رسد، خود به خود احساس وجود و حضور برای فرستنده پیام می‌کردند. اعراب مکه و حجاز اعتقاد اجمالی به خدا داشتند و نام الله را به زبان می‌آوردند. وقتی در شیواترین کلام و صدا خود را مخاطب چنان مقام بالا می‌دیدند به طور موقت و زودگذر هم شده باشد تحت تأثیر و تسلیم قرار می‌گرفتند و جلب توجهشان می‌شده است.

ویژگی این گروه راه‌گشائی برای آخرت و مشخص ساختن انذار است که تا به حال به صورت کلی و مبهم بیان شده بود و همچنین تعیین تکلیف و تفکیک مردم به دو دسته آسان‌کاران و مشکل‌کاران یا موفق‌ها و ناموفق‌ها. بدون آنکه هنوز عناوین ثواب کار و گنه کار یا بهشت و جهنم و حتی الله و رب برده شود. دسته نخستین اهل بخشش هستند تقوا، و اهل تصدیق حسنی. دسته‌ی دیگر که بخل و بی‌نیازی مغرورانه می‌ورزند، تکذیب حسنی را می‌کنند. قبلاً در گروه ۱۲، شمس (۹۱) و در سال اول رسالت، با اشاره به فجور و تقوای الهام شده بر نفس انسانی، اولین راهنمائی «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا. وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا.»<sup>۱</sup> را دیده بودیم که اینک به «أَشَقَى» و «أَتَقَى» تحول یافته است. قرآن می‌خواهد از هم اکنون ثواب و عقاب یا راه‌های منتهی به بهشت و جهنم را در خط راه‌های دنیائی انداخته آغازش را در اینجا نشان دهد و بگوید که پاکی و ناپاکی سرشت و صفات اشخاص و برنامه‌ها و برخوردهای با دیگران و با ارزشها است که مقصد و مسیر آخرتی ما را تعیین می‌نماید و همان‌گونه که نتیجه و حاصل کارها و کوشش‌های این دنیای ما یکسان نیست، در دوران و دنیای آخرت نیز یکسان نبوده، سرنوشت‌ها متفاوت و متفرق خواهد گشت.

البته هنوز نه اعطا و تقوا یا حسنی که بعد از آیه ۴- «إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَى.» آمده تعریف شده است و نه احکام شریعت، به لحاظ انفاق و زکات یا بخل و امساک و استغنا، شکل گرفته است. آنچه گفته می‌شود و کلماتی که به کار می‌رود معانی کلی متعارف را دارند. واژه و تسمیه آخرت نیز که در آیه ۱۳- «وَإِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةَ وَالْأُولَى.» برای اولین بار آمده و حالت صفت را دارد، از این به بعد به جای دین و یوم‌الدین، به صورت عَلم به کار برده خواهد شد.

سوگندهای به‌کاررفته در این گروه در مقایسه با سوگندهای گذشته، حالت تحرک و زنده پیدا کرده است. تا به حال قسم به عصر و طور خورده می‌شد یا به سقف مرفوع

۲۸۰ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول) و سماء و شمس و غیره که را کداند و تنها از صفت یا حالتشان یاد می‌شد. در گروه ۱۷ ضحی (۹۳) و در این گروه شب و روزی که به آنها سوگند یاد شده است کاری انجام می‌دهند<sup>۱</sup>، و پس از آنها از خلقت نر و ماده شاهد گرفته شده است که از ازدواج و ترکیب آنها تولیدمثل صورت می‌گیرد و دو خلقت متفاوت دارند. قسم‌های مربوط به قیامت که تا به حال برخورد داشته‌ایم و تقریباً یک‌سره از مظاهر و مناظر یا موجودات بزرگ طبیعت اخذ شده بود، اینک به تناسب چهره‌های تازه‌ای که از قیامت ارائه می‌گردد تحول و تحرک پیدا کرده‌اند.

آنچه می‌توان استنباط کرد این است که قرآن می‌خواهد قیامت و قضایای آخرت را از تصور معمولی و تصویر اینکه مانند تعزیر و تنبیه یا گوشمالی‌هایی است که حکام و شاهان و دستگاه‌های قضائی دولت‌ها درباره مجرمین صادر و اجرا می‌نمایند، خارج سازد یا از نوع نمره‌های امتحانی و جوایز و تنبیه‌هایی است که در مدارس و مؤسسات به شاگردان و کارکنان داده می‌شود و در هر دو حال آثار و عوارض مستقل و منفک از اشخاص و اعمالشان بوده به‌طور تصنعی و قراردادی، به‌حق و عدالت یا به ناحق و تبعیض، به آنها تعلق می‌گیرد. می‌خواهد به ما بفهماند که دریافت‌های اشخاص در آخرت شباهت به دریافت‌ها و محصول تلاش‌های دنیائی آنان نداشته معلول و محصول کارهایی است که انجام می‌دهند و راه‌هایی که در پیش می‌گیرند. غرض، دنیائی کردن و طبیعی و منطقی جلوه‌دادن جریان‌های آخرت است و بیرون آوردن وعده‌ها و خبرهای آخرت، از اعجاب و ابهامی که قهراً پیش می‌آید. کما آنکه درباره قیامت و رستاخیز نیز به‌طوری که در گروه‌های گذشته دیدیم (و تفصیلی‌تر آن را باز خواهیم دید) نظر قرآن و نشانه‌هایی که داده می‌شود زمین تا آسمان با آنچه ما روی قیاس به نفس و عملکرد حکام و شاهان یا دستگاه‌های قضائی دولتی نسبت به مخالفین و مجرمین یا مزدوران و مطیع‌ها، تصور و تصویر می‌نمائیم، فرق دارد. قیامت قرآن این تفاوت اساسی را با معاد مسلمانان نشان می‌دهد که یک محکمه عدالت اختصاصی انسان‌ها و برانگیخته‌شدن بدن‌ها با وساطت روح‌ها، نبوده یک پدیده طبیعی و دگرگونی مادی یا فیزیکی فراگیر عظیم جهانی یا کیهانی می‌باشد که به‌صورت انفجار و به‌مقیاس ذره‌ای واقع می‌شود. کوه‌ها و دریاها را تا اعماق زمین، با مواد و ساکنین آن، از جمله انسان‌های زنده و خفته در خاک را دربر می‌گیرد، علاوه

---

۱. سوگندها به اصطلاح fonctionnel شده است



بر آن یا همراه آن، خورشید و ماه و ستارگان آسمان (یا ستارگانی از کهکشان) در این دگرگونی عظیم مشارکت داشته متلاشی و غبار می‌شوند. و پس از آن، دنیای دیگری با شرایط و کیفیاتی که تجربه و تصور آن فعلاً برای ما غیرممکن است از نو ساخته می‌شود! کما آنکه سوگندها و گواهی‌گیری‌ها یا نشانه دادن‌های مربوط به قیامت تماماً مأخوذ از طبیعت و مظاهر و عوامل آن گزیده شده است.<sup>۱</sup>

ویژگی دیگر، خودداری قرآن یا وحی، از ذکر نام خدا یا الله در آیات این گروه و گروه‌های گذشته‌ای است که به نام انسان یا برای مردم نازل شده، پای آفرینش آدمی و رفتاری که با او می‌شود به میان می‌آید. اگر خدا در اینجا الهام مطلب و اجرای مشیت یا امری را می‌نماید، به صیغه متکلم مع‌الغیر جمع «أَنَا»، «لَنَا»، «عَلَيْنَا» یا فعل «نُیَسِّرُهُ» است. خداوند با فعل خود و با صحبت از مشیت و خلقت جلو می‌آید. نه آنکه پیغمبر یا شخص دیگری او را معرفی نموده خواسته باشد وجودش را اعلام کند، و به دلیل وجود خدا و آفرینش او قیامت و آخرت را اثبات نماید. مثلاً در آیه ۳ قسم به خدائی که نر و ماده را آفریده است نمی‌خورد بلکه به آنچه (یا آنگونه که) نر و ماده آفریده شده است سوگند یاد می‌شود و شاهد گرفته می‌شود. در گروه‌های ۶، ۱۰، ۱۵، ۲۰ و ۲۱ صرفاً خبر و نشانه از زمان واقعه، وقوع آن یا وضع انسان‌ها و آگاهی یافتن آنها داده شده است و اگر سوگند خورده می‌شود به عوامل گرداننده جریان‌ها و پدیده‌ها است. در گروه ۱۲، شمس (۹۱) نیز به طوری که قبلاً دیدیم چهار سوگند اول به خورشید و ماه و روز و شب، ولی در سه آیه بعدی بجای آنکه سوگند به خدا یا خالق آسمان و زمین نفس آدمی بخورد، به خود آنها و به «آنچنان که یا آن چیزی که آنها را بنا کرده است» و گسترش داده و تسویه کرده است، قسم می‌خورد. قرآن نمی‌خواهد با یک کرشمه دو کار کرده پای دو مسئله یا دو مدعا و مشکل یعنی خدا و قیامت را توأمأً به میان بیاورد و قیامت را به صورت یک امر «ما فوق الطبیعة» خارج از موجودات محسوس طبیعی و جریانات مشهود و غیرقابل انکار خلقت جلوه داده، قبول آن را موکول به فرضیه یا عقیده خدا و توحید بنماید.

اهمیت این گروه تنزیل فتح باب وسیعی است که برای گروه‌های آینده به لحاظ زمینه‌سازی آخرت در هشت نکته یا هشت مطلب ذیل به عمل می‌آید:

۱. سوگندهای قرآن که در تنزیل‌های اولیه فراوان است برای خود سیر تحولی دارد که قابل تدبر است و ان‌شاءالله در گروه‌های آینده که دامنه مطالب و موضوعات از قیامت به آخرت کشیده می‌شود، به جمع‌بندی و نتیجه‌گیری آن خواهیم پرداخت.

- ۱) تلاش آدمی در زندگی و نتایج چندگونه آن.
- ۲) نقش بخشندگی و پرهیزکاری و نیک گرائی در رسیدن به خواسته‌ها.
- ۳) نقش بخل و غرور و دروغ انگاری در مشکل شدن کارها و سودنداشتن مال و دارائی در گرفتاری‌ها.
- ۴) تعهد خدا به هدایت انسان‌ها و در اختیار او بودن ابتدا و انتها.
- ۵) به آتش افتادن بدبخت‌های تکذیب‌گر و مغرورهای بی اعتنا به دعوت.
- ۶) نجات یافتن و رستگاری پرواگرائی که برای پاک شدن خود از مالشان مایه می گذارند.

۷) راه تزکیه یا پاک شدن انسان و رستگاری که در گروه ۱۱، در آیه شمس (۹۱) / ۹: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا.» آمده بود و مایه گذاردن از مال و دارائی‌ها است. همان مال و دارائی یا تکاثر که در گروه ۴، تکاثر (۱۰۲) / ۱: «أَلْهَأَكُمُ التَّكَاثُرُ.» هشدار داده شده بود و بعداً نام رسمی و عنوان زکات روی آن گذارده خواهد شد.

۸) اعلام اصل کلی اینکه یگانه راه بهره‌مندی از نعمت‌های دریافتی و خشنود شدن نهائی انسان جستجوی راه و رضای والاترین ارباب است. البته هنوز استدلال یا احتجاج برای اثبات قیامت و آخرت به عمل نیامده است ولی همان‌طور که گفتیم با دوگانه نشان دادن نتایج اعمال و مساعی انسان‌ها و دوراها بودن دنیا، مقدمات لازم برای طبیعی جلوه دادن عذاب و ثواب آخرت آغاز شده است. بیان کردن یا تحلیل و توصیف یک پدیده یا واقعه‌ای که شخص خبر آن را می‌دهد خود وسیله یا لااقل قرینه برای امکان آن واقعه بوده، می‌تواند شاهد صداقت گوینده نیز باشد.

### بخش دوم - تفسیر آیات

الف) قسم‌ها و جواب‌ها (آیات ۱ تا ۴) :

- ۱- وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى.
- ۲- وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى.
- ۳- وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى.

۴- إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى.

سه سوگند وجود دارد و یک نتیجه‌گیری یا جواب سوگندها. سوگندها به‌طور وضوح از اسامی و آثار مشهود طبیعت است که مفسرین قبول دارند: قسم به شب، زمانی که می‌پوشاند و سایه می‌گستراند، قسم به روز زمانی که پرتو افکنده تجلی می‌نماید و همه جا را روشن می‌کند. یعنی دو پدیده و دو حالت از زمان و گذران عمر، یا دو عملی که منظم‌اً انجام‌گردیده برنامه زندگی ما را زیر فرمان خود می‌گیرد. در چنان ظرف زمانی و توالی تاریکی و روشنایی است که فعالیت‌ها و استراحت و کارهای ما اجرا می‌شود. در آیه سوم اشاره یا استشهاد از نر و ماده خلق شدن موجودات زنده و از جمله انسان به‌عمل آمده است. نر و ماده بودن که مثل شب و روز حالت دوگانگی داشته پیدایش و آفرینش ما از آنجا ریشه گرفته است. همه این احوال و آثار، مشهود همگان بوده موجود و مسلم و غیرقابل انکار است. بدون آنکه قبول آنها موکول به قبول گرداننده و خالق یا خدا شده باشد. چیزی که همگانی و همه جایی شد و خالی از شک و استثنا بود، صلاحیت دارد که شاهد و سند گرفته شود و به آن سوگند خورده شود. حتی اگر سوگندخورنده خدا باشد. رهنما در قرآن چهار جلدی خود که سوره را مکی می‌داند، به‌نقل از تفسیرهای کبیر و ابوالفتوح و تحفة‌الاسرار سوگند و استشهاد به‌شب و روز را از آن جهت تحلیل کرده و ارجمند دانسته است که در روز و شب «آفریدگان به‌جنبش افتند و در طلب معاش ایستند» و آفرینش نر و ماده ارجمند بوده بقاء و نوع جانوران به‌وجود آنها است. برای آیه سوم می‌گوید بعضی از مفسران کلمه را مصدری دانسته و گفته‌اند سوگند به آفرینش نر و ماده خورده شده است، بعضی گفته‌اند موصول است به‌جای مَنْ و به‌معنای «وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى». جواب قسم «إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى». را هم می‌گوید «ای مختلفه فی الجزاء... برخی برای قدرت دنیا می‌کوشند و گروهی برای سعادت آخرت... یا خیر و صلاح مردم...» به‌این ترتیب سوگندها را در سطح خدا و آفریدگار برده‌اند و تشتت بودن مساعی انسان‌ها را منتقل به آخرت و عمل مؤمنین و مشرکین در این دنیا کرده، و به آن حالت موعظه‌ی منبری و ملامت و انذار مجرمین داده‌اند. طباطبائی در تفسیر المیزان سوگند خوردن قرآن را از جهت تعظیم و تجلیل آن مخلوق‌ها دانسته توجه به شنونده و گیرنده سوگندها که مردم معاصر و غیر مؤمن مگه بوده هنوز برای خدا و خلقت و عظمت‌های ناشی از مشیت او ارزش قائل

۲۸۴ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن بر حسب نزول) نبوده‌اند، ندانسته است. طالقانی موضوع قسم‌ها را طبیعی و مأخوذ از طبیعت دانسته می‌گوید این سه سوگند از آیات مشهود انسان است برای نمایاندن و اثبات مقصود نامشهود، و حرف موصول یا اسم، در آیه سوم را با شرح و تفصیل لازم به نیروی حیاتی، تعبیر می‌نماید. یعنی قرآن به نیروی حیاتی ناشی از خدا که حاضر و حاکم در طبیعت و جانداران می‌باشد قسم می‌خورد.

صحیح‌تر آن است که بگوئیم: سوگند به شب و پوشش آن، به روز و روشنگری آن و به آنچه نر و ماده وجود دارد، مساعی و تلاش‌های شما یکسان نبوده متفاوت و متفرق است. یا به همان‌گونه که شب و روز و نر و ماده با حالاتی که دارند و اعمالی که انجام می‌دهند متفاوت و متقابل باشند. چنین بیان و طرح مدعی نه احتیاج به ایمان به خدا و رسالت رسولش را دارد و نه اطلاعات و استدلال‌های علمی و فلسفی را می‌خواهد که دعوت شوندگان آن زمان و بسیاری از بعدی‌ها و آیندگان، فاقد آن بوده‌اند. ضمن آنکه دارندگان دانش آینده و کشف‌کنندگان وقایع و قوانین آفرینش، در آن اشارات و آثار شواهد و دلایل روشن‌تر و استوارتر خواهند یافت.

#### (ب) - تقسیم و تأثیر اعمال و احوال افراد (آیات ۵ تا ۱۱) :

۵- فَأَمَّا مَنْ أُعْطِيَ وَاتَّقَى.

۶- وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى.

۷- فَسَنِيسِرُهُ لِلْيُسْرَى.

۸- وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَى.

۹- وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى.

۱۰- فَسَنِيسِرُهُ لِلْعُسْرَى.

۱۱- وَمَا يُعْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى.

این جمله آیات که با تفریع «فَأَمَّا» عطف به آیات ماقبل شده و حرف «ف» در آیات ۷ و ۱۰ تکرار می‌گردد، در تعقیب و توضیح جواب قسم‌های بند الف (۴-إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى) آمده است و چندگونه‌بودن کار و کوشش‌های مردم مخاطب آیات را تشریح می‌نماید. یک طرف اعطا و تقوا است، با تصدیق حسنی، که منتهی به آسان‌شدن کار یا به آسانی رسیدن به مقاصد و منظورها می‌شود. در طرف دیگر سه حالت یا سه عمل: بخل، استغنا و تکذیب قرار داشته منتهی به تسهیل برای مشکل

شدن کار و عدم موفقیت، از طرف خدا، می‌گردد. خدائی که فرستنده آیات یا گرداننده شب و روز و سازنده نر و ماده است. فعل‌ها و مفعول‌ها و فاعل‌های به‌کاررفته در این آیات تماماً به‌صورت نکره و کلی بوده می‌خواهد واقعیت‌ها یا قانونمندی‌هایی را بیان کند که بشر روی آنها تجربه و آمادگی پذیرش دارد. نه آنکه به‌زعم بعضی از مفسرین اشاره به اشخاص یا جریان‌هایی داشته و در شأن آنها نازل شده باشد.<sup>۱</sup> از طرف دیگر برای افعال یا کلمات عام اعطاء، تقوا و تصدیق یا بخل و استغنا و تکذیب، نباید همچون مفسرین قدیمی که معانی و مصادیق فقهی و شرعی قائل شده خواسته‌اند تأیید و تأکید برای عمل به احکام دین و تحقق ایمان در جهت وصول به بهشت و نجات از دوزخ بگیرند. از آنجا که آیات در سال و روزهایی نازل شده است که نه زکات و تقوا و بهترین عبادات یا راه‌های به‌سوی خدا تعیین و تعریف گردیده بوده است و نه روی بخل و استغنا حرفی زده شده است. در این آیات که برای راهیابی و راهنمایی به‌سوی آنها و آماده کردن دعوت‌شوندگان می‌باشد باید مفاهیم کلی و متداول آن زمان را در نظر بگیریم.<sup>۲</sup> اعطاء همان بخشش مال و کمک در رفع مشکلات و خواسته‌های دیگران است. تقوا خودداری و پرهیز کردن از ناروایی و ناشایستگی‌ها را می‌رساند و حُسنی که صفت افعال التفصیل حُسن است اظهارات و اعمال و راه‌هایی را بیان می‌کند که خوب بودن و بهتر بودنش روشن و بدیهی باشد. نه احکام خدا و دستورهای پیغمبر که بجا و بهتر بودن آنها باید تدریجاً و پس از حصول ایمان، مورد قبول و مشخص شود. معانی افعال: بَخْلٌ، اسْتَعْنَى و كَذَّبَ که در مقابل اَعْطَى، اتَّقَى و صَدَّقَ آمده‌اند، روشن است و به‌قرینه معلوم می‌گردند. بخل خودداری از خرج کردن و خیررساندن به دیگران (حتی خیررسیدن به دیگران)، استغنا بی‌اعتنائی و بی‌نیاز دانستن خود از اخلاق و آداب را می‌رساند یا بی‌اعتنائی به رعایت آداب و مقررات معمول شده. تکذیب که بعد از این، به آن زیاد برمی‌خوریم، باورنداشتن و نپذیرفتن ساده یک مطلب یا خبر و مدعی نیست که صحت آن برای شخص محرز نشده باشد، بلکه دروغ انگاشتن ابتدائی و دروغ و

۱. طالقانی می‌گوید مفعول‌ها و موضوع‌هایی که در تفاسیر برای این افعال و اوصاف ذکر شده جز بیان نمونه و مصداق نباید باشد و بعضی از موضوعات مذکور در تفاسیر با صفت مؤنث الحسنى والیسری تطبیق ندارد.

۲. به‌فرض هم که توالی و ترتیب نزول گروه‌ها آن‌طور که در اینجا آمده است مورد تردید باشد ولی کلی بودن سوره لیل و تعلق آن به‌سال‌های اولیه رسالت مورد قبول همگان است.

۲۸۶ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن بر حسب نزول) نادرست اعلام کردن بالبداهه و لجوجانه چیزی است که اگر صحّت آن ثابت نشده است دلیل خلاف آن نیز اقامه نشده و قطعیت ندارد. ضمناً تصدیق یا تکذیب حُسنی، برخلاف اَعْطَى و بَخِلَ یا اِتَّقَى و اسْتَعْنَى، فعل و عمل حساب نمی‌شوند بلکه حکایت از حالت یا صفت شخص می‌نمایند.<sup>۱</sup> بی‌طرفی و در حدّ انصاف و صفای ذهن و ضمیر را می‌رساند که در برخورد با آنچه پسندیده و نیک است تردید و تأمل نداشته لجاج نورزد و با خوبی و خوبی‌ها همچون بداندیشان و بدخواهان دشمنی ذاتی نداشته باشند. به کار بردن کلمه حُسنی و معیار قراردادن نیک و نیکی، بجای خود پر معنی می‌باشد. اینکه گفته نشده است «صَدَقَ بِالْحَقِّ»، «صَدَقَ بِاللَّهِ» یا «صَدَقَ بِالرَّسُولِ»، نشان می‌دهد که منطبق قرآن و روش رسالت مبتنی بر فطرت و طبیعت مأخوذ از خواستار و ساختار خود انسان است. نمی‌خواهد مانند فلاسفه و متکلمین و معلمین دین مجردات و اصول عقلی به‌صطلاح بدیهی را مبنا قرار دهد یا از توحید و نبوت و عدل آغاز کرده به معاد و به فرائض دین برسد. در گروه ۳، عصر (۱۰۳) عنایت به خصلت سودجویی انسان و فرار از زحمت و زیان کرده بوده و در اینجا به نیک‌نیازی آدم توجه می‌دهد و توسل جسته می‌شود.

یسری و عسری، اولی به‌معنای آسانی و سهولت است و عدم اشکال و دشواری. یسر مصدر آن است و تهیه کردن و آماده‌نمودن را می‌رساند. دومی که عکس اولی است عسرت و گرفتگی یا اشکال و دشواری را معنی می‌دهد. بعضی از مفسرین «فَسْتَيْسِرُهُ لِلْيُسْرَى» را آسان کردن راه و آماده‌سازی شرایط و امکانات، از طرف خداوند برای دریافت پاداش اعمال نیک و رسیدن به بهشت موعود دانسته‌اند و در مقابل «فَسْتَيْسِرُهُ لِلْعُسْرَى» را فراهم کردن تسهیلات برای ارتکاب گناه و گرفتار شدن به آتش جهنم گرفته‌اند. اگر قرآن می‌خواست چنین بگوید، صریح و بی‌اعوجاج آن را می‌گفت. یا لا اقل بجای حرف سین در ابتدای فعل که برای آینده نزدیک است کلمه سوف را به کار می‌برد که در مورد دیدارها یا ثواب و عقاب‌های آخرت استعمال می‌شود. بنابراین افعال یا وعده‌های «فَسْتَيْسِرُهُ» راجع به کارها و اقدامات عادی و عمومی همین دنیا می‌باشد. نه آنکه به‌زعم برخی از مفسرین مقصود اولی فراهم آوردن امکانات و تسهیلات برای توفیق در عبادات باشد و دومی افتادن راحت در معاصی و سرکشی‌ها، اعم از آنکه توفیق و تسهیل در عملیات و خواسته‌های این دنیا به‌منظور آخرت و

۱. که طالقانی می‌گوید در اثر تمرین و تمسک به عطا و تقوا یا بخل و استغنا در شخص به‌وجود می‌آید.

رضای خدا باشد که هنوز تعریف و تشریح نشده است یا برای برنامه‌ها و وظائف مشروع زندگی و امور دنیائی. غرض اصلی از تعلیم این آیات به نظر ما شاهد و نمونه گرفتن از جریانات و قانونمندی‌های قابل تجربه زندگی مشهود و ملموس این دنیا، برای تصور و پذیرش رستگاری و زیان‌کاری‌های آخرت است. یا ارائه و ابلاغ مشیّت و روش خدا در جزادادن انسان‌ها، از طریق اعتقادات و انتخاب و اعمال خود آنها، چه در آخرت. در مدیریت امور دنیا و پیشبرد مقاصد مورد نظر نیز می‌بینیم که اگر شخص راه خیررساندن و خرج کردن را در پیش گرفته از آزار زبردستان و همکاران و از بی‌عدالتی و خلاف‌کاری‌ها پرهیز نماید و با صفا و سعه‌صدر خالی از غرور و لجاج ارزش‌ها و بهترها را تصدیق و تبعیّت نماید خیلی از گره‌ها و مشکلات از سر راهش برداشته شده شانس موفقیت بیشتری را خواهد داشت و بالعکس.

نکته دیگری که همراه آیات ۷ و ۱۰ خودنمائی می‌کند و در آیات ۱۲ و ۱۳ ردیف بعدی نیز آمده و در بخش تدبر در آیات تذکر و توضیحاتی داده و اینک به تکرار و تکمیل آنها می‌پردازیم، به کاربردن ضمیر جمع متکلم مع‌الغیر است. خداوند آسان‌شدن و مشکل‌گشتن کارها و راه‌های ما را به خودش نسبت می‌دهد. آن هم نه به‌صیغه‌ی مفرد بلکه به‌صیغه جمع و با مشارکت دادن دیگران. چنین تعبیر در گروه‌هایی که مخاطب آن مردم می‌باشد نیامده بود درحالی که امر و فاعل وقایع و رویدادهای مربوط به قیامت، احیای زندگان، دگرگونی‌های عظیم زمین و آسمان، حشر و نشر و بازخواست از گذشته افروخته‌شدن جهنم و پیش‌آمدن بهشت، کوبیدن در ناقور و غیره، افعال همه جا به‌صورت غایب و به‌صیغه‌های مجهول بی‌نام و نشان ذکر شده است:

گروه ۶، ذاریات (۵۱)، آیه ۵:

۵- إِمَّا تُوعَدُونَ لَصَادِقٌ.

گروه ۱۱، انفطار (۸۲) آیه ۴:

۴- وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ.

گروه ۱۵، تکویر (۸۱)، آیات ۱ تا ۳ و ۵، ۸، ۱۰، ۱۲ و ۱۳:

۱- إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ.

۲- وَإِذَا التُّجُومُ انْكَدَرَتْ.

۳- وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ.

۵- وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ.

۸- وَإِذَا الْمَوْؤُودَةُ سُئِلَتْ.

۱۰- وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ.

۱۲- وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ.

۱۳-

۱۴- عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا أَحْضَرَتْ. (که فاعل آن مشخص و فعل به صیغه

معلوم است)

گروه ۲۱، مدثر (۷۴)، آیه ۸:

۸- فَإِذَا تُقَرَأُ فِي التَّائِقُورِ.

ولی در گروه‌های خطاب شده به شخص پیغمبر که برای تعلیم یا تقویت آن حضرت

آمده بوده است فرستنده وحی به صورت مشخص و به صیغه معلوم صحبت می‌نماید:

گروه ۵، طور (۵۲)، آیه ۷:

۷- إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ.

گروه ۷، توحید (۱۱۲)، آیات ۱ و ۲:

۱- قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ.

۲- اللَّهُ الصَّمَدُ.

گروه ۱۰، طارق (۸۶)، آیه ۱۶:

۱۶- وَأَكِيدُ كَيْدًا.

گروه ۱۲، کوثر (۱۰۸)، آیه ۱:

۱- إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ.

(متکلم مع الغير و به صیغه جمع برای اولین بار)



گروه ۱۴، اعلیٰ (۸۷)، آیات ۱ و ۲ و ۵ و ۶ و ۸:

۱- سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى.

۲- الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى.

۵- فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَى.

۶- سَنُقَرِّؤُكَ فَلَا تَنْسَى. (و متکلم مع الغیر به صیغه جمع برای دومین

بار در خطاب به رسول مکرم...)

۸- وَیُسِّرُكَ لِلْيُسْرَى. (وعده به پیامبر در اجرای وظیفه رسالت در دنیا).

گروه ۱۵ بروج (۸۵)، آیه ۱۲:

۱۲- إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ.

گروه ۱۷ ضحیٰ (۹۳)، آیات ۴ و ۵:

۴- وَلِلْآخِرَةِ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَى.

۵- وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى.

گروه ۱۸ انشراح (۹۴)، آیات ۱، ۵ و ۶:

۱- أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ.

(به کاربردن صیغه جمع از طرف خدا برای پیغمبر)

۵- فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا. (باز هم عسر و یسر در انجام کارها و

رسیدن به مقاصد دوران دنیا است).

۶- إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا.

گروه ۲۰ نازعات (۷۹)، آیه ۲۵:

۲۵- فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْآخِرَةِ وَالْأُولَى.

مفسرین معمولاً تکلم خدا به صیغه جمع را از باب تجلیل و تکبیر نفس و ابراز عظمت و احاطه بر کائنات دانسته‌اند.<sup>۱</sup> مرحوم طالقانی عقیده داشت که در تعبیر «أَنَا»

۱. همان‌طور که پادشاهان و بزرگان و مستکبرین با گفتن کلمه «من» راضی نشده فرد واحد خود را مساوی و برتر از جمع دیگران گرفته کلمه «ما» را به کار می‌برده‌اند.

۲۹۰ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن بر حسب نزول) و در افعال جمع، خداوند خواسته است اجزاء و عوامل اجرائی دستگاه خلقت، مانند فرشتگان و نیروها و عناصر طبیعی و غیره را مشارکت دهد.<sup>۱</sup> در حقیقت خداوند خالق جهان که مؤثر در کل وجود و مسبب الاسباب است و درباره مشیت و مدیریتش روایت با جمله: «أَبَى اللَّهُ أَنْ يَجْزِيَ الْأُمُورَ إِلَّا بِأَسْبَابِهَا»<sup>۲</sup> نقل شده است، می خواهد در جلوه جمعی و تجربی برای انسان‌ها، صحبت کرده نام و نشان خود را فعلاً مسکوت بگذارد تا مطلب قابل احساس و غیر قابل انکار باشد.

\* \* \*

در تاریخنامه طبری (ترجمه بلعمی) در تفسیر و تأیید آیات ۶ و ۷: «وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى. فَسَنِّيَرُهُ لِلْيُسْرَى.» اشاره به چند داستان یا واقعه مأخوذ از درگیری‌های دوران مدینه شده است که اختصاراً نقل می‌کنیم.

(۱) آمدن ابی‌بصیر به مدینه برای مسلمان شدن و پس فرستادن او به دلیل پیمان با قریش، به همراه دو نفر که یکی را کشت و دیگری فرار کرد. خود او به مدینه برگشت و چون گفت یا رسول الله من از حد تو بیرون شده بودم، دیگر نمی‌خواستم برگردم. بخشیده شد به دلیل اینکه رسول خدا نیت او را نیت خوب و قابل تصدیق دیده تعهد کرد ده نفر مثل خود را برای یاری پیامبر به مدینه بیاورد.

(۲) در جنگ بدر ابوالعباس شوهر زینب دختر پیامبر اسیر شد ولی آزاد گشت و زینب بر او حرام شد. کالاهای ابوالعباس را مسلمانان در سفر او به شام غارت کردند. ابوالعباس با وساطت زوجه سابقش زنهار خواست. رسول خدا به مسلمانان پیشنهاد کردند چون از ابوالعباس رنجی به کسی نرسیده است در حق او نیکوئی کنند. با پس دادن کالاهایش تصدیق حُسنی از بی‌آزاری او کردند. در نتیجه ابوالعباس مسلمان شد و زینب به زوجیت مجدد او درآمد.

(۳) مسلمان شدن ابوسفیان در فتح مکه که عباس ابن‌ابیطالب او را نزد پیغمبر برد. عمر مرتباً اجازه می‌خواست این دشمن خدا را بکشد. عباس گفت یا رسول الله ابوسفیان مهتر قوم است. پیغمبر تصدیق حُسنی کرده فرمود ابوسفیان و هر کس

---

۱. همان‌طور که در نظام‌های دموکراتیک و مدیریت‌های اجتماعی صحیح و انسان‌شناسانه وقتی یک وزیر یا متصدی و مسئول گزارش می‌دهد کلمه ما یا اشارات جمعی را به کار می‌برد و تصریحاً یا تلویحاً از مجریان زیردست و از همکاران و کارکنان یا کمک‌کنندگان، نام برده آنان را شریک در پیشبرد برنامه می‌شناسد.  
۲. حدیث نبوی: خداوند ابا دارد (امتناع کرده است) از اینکه امور را جز با اسباب‌های آن جاری سازد.

بیست و دومین گروه تنزیل، لیل (۹۲) تمام سوره ۱ / تا ۲۱ \_\_\_\_\_ ۲۹۱  
به سرای او برود در امان است. تاریخ نشان داد که این تصدیقِ حُسنی مقدمه فتح مکه  
و پیشرفت سریع اسلام شد.

۴) حاجب ابن ابی بلیععه به مکیان خبر داد که محمد قصد جنگ با آنان را دارد.  
نامه به دست حضرت امیر و زبیر بن عوام کشف شد. حاجب عذر آورد که از وقتی  
مسلمان شده‌ام به کفر برنگشته‌ام و چون اهل و عیالم در مکه بودند برای حفظ آنها  
این کار را کردم و ضرری به رسول خدا نرساندم. عمر اصرار به قتل او داشت.  
حضرت فرمود او در جنگ بدر بوده و در زمره یا «أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» قرار گرفته است.  
این تصدیقِ حُسنی هم به پیشرفت اسلام کمک کرد.

\* \* \*

در این ردیف، آیه آخری ۱۱- «وَمَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى»، به طور ضمنی تذکر  
و یا سخنی است به استدلال و اتکاء و انتظاری که مالداران و مستغنی‌های دنیا درباره  
ثروت و تمکن‌های خود داشته تصور می‌نمایند «پول حلال همه مشکلات است»، در  
حالی که وقتی پای هلاکت‌های طبیعی و سقوط آدمی در گرفتاری‌های سخت دنیا  
(و همچنین در عذاب‌های آخرت) به میان آید کاری از دست مال و منال و اولاد  
بر نمی‌آید. علاوه بر آن، آیه فوق همراه با بیانی است به دنبال تکاثر (۱۰۲/۱) - «الْهٰكُمُ  
التَّكٰثُرُ» در مذمت شیفتگان و دوندگان فزون‌خواهی مال و منال یا احشام و اولاد.  
مفسرینی که «فَسُنِّيْرُهُ لِّلْيُسْرِ» و «فَسُنِّيْرُهُ لِّلْعُسْرِ» را در مورد عبادت و آخرت  
پنداشته‌اند یک مقدار به قرینه‌ی «إِذَا تَرَدَّى» است که در این آیه دیده می‌شود، در  
حالی که در جریان زندگی و گرفتاری‌ها و دیدارهای دنیا نیز پیش آمده‌های زیادی،  
نظیر ورشکستگی و دگرگونی بازار، جنگ و شورش و اعتصاب، ناخوشی و حوادث  
لا علاج دیده می‌شود که صاحبان ثروت و قدرت را نیز بیچاره و ذلیل می‌سازد و  
چون در مدت عمر خیر و خدمتشان به کسی نرسیده و عدالت و انصاف و محبت را  
در روابط با دیگران رعایت نکرده‌اند در روز مبادا کسی به دادشان نمی‌رسد.  
از این مجموعه آیات و آیات مشابهی که بعداً خواهد آمد شاید حق داشته باشیم  
چنین استنباط کنیم که روش هدایتی قرآن در رسیدن یا رساندن ما به حقیقت و  
حقایق غیر قابل تجربه و اثبات قرآن، مانند قیامت و آخرت و خدا، از طریق ارائه  
واقعیت و وقایع مشهود و مدلل می‌باشد.

۱. بسیاری از فلاسفه مدّعی آزادفکری و معتقد به اصالت علوم تجربی و مباحث تحقیقی، حاضر نبودند ←

ج) معرفی نامزدهای عذاب و ثواب آخرت (لیل (۹۲) / ۱۲ تا ۲۱):

- ۱۲- إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ.
- ۱۳- وَإِن لَّنَا لَلْآخِرَةَ وَالْأُولَىٰ.
- ۱۴- فَأَنْذَرْتُمْ كُمْ نَارًا تَلْظِي.
- ۱۵- لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى.
- ۱۶- الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّى.
- ۱۷- وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى.
- ۱۸- الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى.
- ۱۹- وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِن نِّعْمَةٍ تُجْزَى.
- ۲۰- إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى.
- ۲۱- وَلَسَوْفَ يَرْضَى.

→ برای دین که مبتنی بر ایمان یا فرضیه وجود خدا و وقوع آخرت است، از این جهت که قابل رؤیت و لمس با تقدیر و تجربه نیستند، اصالت و اعتباری قائل باشند. ولی در میان فلاسفه و دانشمندان اخیر کسانی پیدا شده‌اند که اشکالی نمی‌بینند بعضی از موضوعات و مفاهیم، حساب جداگانه داشته قابل تقدیر و تجزیه نباشند، ولی قابل تحقیق و توجه و دارای اصالت و ارزش باشند. اتفاقاً آن‌طور که از قرآن بر می‌آید و منطق اسلام و سنت رسول خدا و پیشوایان پاک ما نشان می‌دهد (از جمله «يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» که در آیات بعثت آمده است) و بعضی از اهل کلام و مفسرین و محققین گذشته نیز راهش را پیش گرفته‌اند، وجود خدا و حقانیت دین را خواسته‌اند نه به‌طور مستقیم و محسوس بلکه با تلاوت و رؤیت آیات یا نشانه‌های خدا و نتایج مکتب و احکام، به‌صورت تجربی و عقلی و علمی، اما غیرمستقیم اثبات نمایند. کما آنکه در خود علوم تجربی و معارف تحقیقی که مقبولیت عام پیدا کرده است بسیاری از مبانی و اصول یا مفروضات و نظریه‌ها (مانند فرمول‌های شیمی، خواص و حرکات و حتی وجود الکترون و نوترون یا نیروی گرانشی و قوانین نسبیت) هیچ‌گاه با چشم یا با اسباب دیده و اندازه‌گیری نشده است. آنچه دیده و سنجیده و آزموده‌اند یا شناخته و ساخته‌اند، نمونه‌ها و نشانه‌ها و نتیجه‌های حاصله از قبول آن فرمول‌ها و فرضیه‌ها یا قوانین و محاسبه‌ها بوده است. اهل کلام و مفسرین و محققین گذشته، روش فوق را که تا حدودی در مورد اثبات صانع یا عقیده و صفات خدا به‌کار برده‌اند در مورد قیامت و آخرت بی‌توجهی نشان داده‌اند. اینک می‌بینیم که قرآن از آغازین گروه‌های تنزیل بر آن مبنا جلو آمده است و نمی‌خواهد چیزی را که برای بشر قابل دیدار و آزمون نیست و خصلت و صورت علمی ندارد اجباراً و از غیر راه عقلی و تجربی بر آنها تحمیل نماید.

پس از آنکه خداوند در دو آیه ۱۲ و ۱۳ در خطاب مستقیم به مردم و به صورت متکلم جمع، در جمله‌های کوبنده و کوتاهی، راهنمایی و رهبری انسان‌ها (یا مخلوقات جهان) را به عهده گرفت و انتها و آغاز همه چیز دنیا را برای خود یا از آن خود اعلام کرد، در آیه ۱۴ مخاطبین را انداز به آتش زبانه کش می‌نماید، در آیه ۱۵ واصل شوندگان یا مشمولین آن را تعیین می‌کند و در آیه ۱۶ عیب و علت یا دلیل و عاملی که آن را به این سمت سوق می‌دهد بیان می‌کند و انگشت روی دلیل و عامل یا ایرادی می‌گذارد که چهره زمانی و مکانی دارد. در حالی که قصورها و تقصیرهای دیگری نیز از انسان‌ها سر می‌زند که برانگیزنده خشم و عقاب خدا است و گناه و جرم بزرگ محسوب شده سوق‌دهنده‌ی اشخاص به جهنم می‌گردد ولی هنوز مورد پیدا نکرده و تعریف و تشریح نشده است. به این ترتیب آیات و اظهارات قرآن را نباید در همه جا با قاطعیت انحصاری و کلیت عمومی تلقی کرد.

روی معانی و مفاهیم هدایت، آخرت، اولیت، انداز، تلطی، یا اشقی و تکذیب و تولی، ابهام چندان وجود ندارد و احتیاج به بحث و بررسی نبوده می‌توانیم به اختصار پردازیم.

هدایت را فارسی‌زبانان معمولاً راهنمایی ترجمه می‌نمایند. در حالی که پیش از راهنمایی و نشان دادن یک محل یا شیئی مورد نظر، رهبری را می‌رساند، که رساندن و سوق دادن اشخاص یا اشیاء به محل یا به مقصود مورد نظر می‌باشد.<sup>۱</sup> در این مورد نیز که برای دومین بار به آن برمی‌خوریم (و اولین استدلال آن را در گروه ۱۴، اعلیٰ (۸۷) / ۳: وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَىٰ. و در خطاب به پیغمبر (ص) دیده بودیم) جنبه عملی و رهبری یا سازندگی کلمه مشهود است: هدایت کردن انسان‌ها یا تعلیم و تربیت و تمرین‌هایی که مأمور رسالت و پدر امت در ظرف ۲۳ سال و کتاب او خواهد داد و هدایتی که «رَبُّكَ الْأَعْلَىٰ»<sup>۲</sup> پس از حفاظت از طریق تحوّل و تسویه مخلوق‌ها و با اندازه‌گذاری‌ها و قانونمندی‌ها در این دنیا و در جهان موجودات اعمال خواهد کرد. راجع به واژه‌های آخرت و اولی که در آیه ۱۳ آمده است مفسرین اقوال مختلف داشته آن را از آغاز تا پایان جهان معنی کرده‌اند، عالم عود و عالم بدء که خلقت در معاد و خلقت نخستین است دانسته‌اند یا مالکیت ازلی و عام و قاهریت خدا بر همه

۱. در قرآن‌های به زبان فرانسه یا انگلیسی هدایت را *conduir* یا *leading* ترجمه نموده‌اند. کما اینکه راننده اتومبیل را *conducteur* و رئیس و رهبر یک جمعیت و حزب را *leader* می‌گویند.

۲. اعلیٰ (۸۷) / ۱.

۲۹۴ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول)

چیز و همه کس و همه جا و امثال آنها را فهمیده‌اند. آنچه در جمع دو آیه ۱۲ و ۱۳ درست تر به نظر می‌آید اعلام این خبر و واقعیت خفته است که تصمیم‌گیری و ابتدای آفرینش جهان از جانب خدا بوده است، انتها و آخرت همه چیز نیز برای او یا به‌سوی او است. ولی در این میان در دوران دنیا به انسان‌ها اختیار داده شده و مسئول خودشان هستند. آنچه خدا به‌عهده گرفته است، راهنمایی و رهبری ما (به‌وسیله پیغمبران) است<sup>۱</sup> حرف فاء که به‌عنوان نتیجه‌گیری و ارتباط در آیه ۱۴ - «فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى.» آمده است محتوای هدایت را که به‌خاطر قیامت است می‌رساند.

انذار، قبلاً اشاره به‌همان «فَمُ فَأَنْذِرْ.»<sup>۲</sup> گروه دوم است که به‌تدریج موارد آن روشن می‌گردد و اینک به تَلَظَّى و شعله‌ور شدن و زبانه کشیدن آتشی رسیده است که نام و نمونه تاریخی آن در گروه ۱۵ (بروج (۸۵) / ۵: «النَّارُ ذَاتِ الْوَقُودِ.») آمده بود و خبر کلی آخرتی آن در گروه ۱۶ (تکویر (۸۱) / ۱۲: «وَأَذَّا الْجَحِيمِ سُعْرَتًا.») داده شده است. ضمناً انذار و بشارت موعود در این مورد مربوط به تکذیب و تصدیق هدایتی می‌شود که خداوند در آیه ۱۲ به‌عهده گرفته است و به‌وسیله فرستاده‌اش ابلاغ می‌نماید.

درباره «أَشَقَّى» که حالت افعال التفصیل دارد، طباطبائی می‌گوید:

«مطلق هر کافری است که با تکذیب آیات خدا و اعراض از آن کافر شود چون چنین کسی از هر شقی شقی‌تر است... و هر کافری که دعوت حق را تکذیب کند...»

ما می‌توانیم بر این ترجمه و توضیح نسبی بودن و رابطه با زمان و ظرف داشتن مفاهیم آیات را که در بالا اشاره کرده بودیم اضافه‌نمائیم. در زمان و ضرورت نزول این گروه از آیات و در میان دعوت‌شوندگان که هنوز اعتقاد و اطلاع نسبت به اصول و فروع دین نداشته مورد دعوت و هدایت قرار گرفته‌اند و تنها آزمایش و انتظار از آنها یا زیانشان به‌رسالت تازه آغاز شده، توجه و تصدیق یا تکذیبشان نسبت به دعوت و مکتب بوده است، شقی‌ترین آدم‌ها کسانی محسوب می‌شدند (و باید پیشاپیش اعلام گردند) که نفهمیده و نشناخته اصرار به تکذیب داشتند و بجای استماع و استقبال از خبرهای نورسیده و بررسی راهنمایی‌های مورد ادعا، بی‌اعتنائی متکبرانانه بنمایند. کلمات تکذیب و تولی و پیش‌بینی آنها در واکنش دعوت‌شدگان

۱. این معنی و برداشت فوق شاید تنها به‌قرینه و دلالت آیات سوره لیل اِقناع‌کننده نبوده احتیاج به توجه و تدبیر در آیات آینده داشته باشد مانند «كُلُّ أَلَمِنَا رَاجِعُونَ.»، «إِلَى الْمَصِيرِ.»، «مَنْ أَهْتَدَى فَأَنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَأَنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا.»، «فَأَمَّا يَا تَبِئَتِكُمْ مَنِ هُدَى فَمَنْ تَبِعَ هُدَاىَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ.»... و نظایر آنها.

۲. مدثر (۷۴) الف / ۲.

بیست و دومین گروه تنزیل، لیل (۹۲) تمام سوره ۱ / تا ۲۱ \_\_\_\_\_ ۲۹۵  
تابه حال نیامده بود و فقط خبر آن در اولین روایت داستان موسی و فرعون به گوش پیامبر گرامی رسیده بود، گروه ۲۰ نازعات (۷۹)، آیات ۱۹ تا ۲۲:

۱۹- وَأَهْدِيكَ إِلَى رَبِّكَ فَتَحْشَى.

۲۰- فَأَرَاهُ الْآيَةَ الْكُبْرَى.

۲۱- فَكَذَّبَ وَعَصَى.

۲۲- ثُمَّ أَذْبَرَ يَسْعَى.

و اینک برای اولین بار به مردم معاصر اعلام می‌شود.<sup>۱</sup>  
فعل مضارع «يَصْلَى» که در آیه ۱۵ آمده است به عقیده طالقانی وارد شدن و جای‌گزین و ملازم شدن را می‌رساند و طباطبائی درباره آن می‌گوید:  
«مراد به صَلَى النَّارِ پیروی آن و ملازم بودن است... و معنای خلود را افاده می‌کند و این خلود در آتشِ قضائی است که خدایتعالی در حق کافر رانده...»

و استفاده یکی از مفسرین را که گفته است:  
«به حکم این آیه مؤمنین گنه‌کار و فاسق و فاجر داخل آتش دوزخ نمی‌شوند برای اینکه این آیه دخول در آتش را منحصر کرده در کسی که کافر و اشقی باشد»،  
رد می‌کند. زیرا که:

«تنها خلود در آتش را منحصر در کافر اشقی کرده است»<sup>۲</sup>

به احتمال قوی فعلاً محمل و منظوری جز این نبوده است که در زمینه وظیفه انذار، اجمالاً و مقدماً خبر از آتش آخرت و سوختن مشمولین عذاب داده شده، تفصیل و توضیحات یا توجیهاات لازم بعداً ادا گردد.

واژه‌های سه آیه لیل (۹۲) / ۱۶ تا ۱۸:

۱۶- الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّى.

۱۷- وَسَيَجْزِيهَا اللَّهُتَّى.

۱. و تذکر و توضیح آنها به تدریج اوج گرفته در گروه ۲۶، (مرسلات (۷۷) به حد اکثر خواهد رسید.  
۲. این نوع اختلاف در تفسیرها و احیاناً انحراف‌ها، از عدم توجه به زمان و ضرورت‌های تنزیل ناشی می‌شود و از اینکه مفسرین غالباً خود را در حال و شرایط و نیازهای مؤمنین بعدی قرار داده می‌خواهند جواب مسائل مطروحه را بدهند یا نظریات کلامی خود و احکام فقهی را در قالب آیات قرآنی توجیه و تأیید نمایند.

۱۸- الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى.

نیز به قدر کافی در بخش تدبّر روشن شده است. راجع به عمل تکذیب چیزی که می‌توانیم اضافه کنیم اولین مانع و مشکل بودن آن بر سر راه رسالت است که اهمیت و آثار فوق‌العاده و پیوسته داشته و بدین وسیله به پیش‌بینی آن پرداخته شده است. رابطه‌ی ایتاء مال و تزکیه نفس را که مقدمتاً برای توصیه انفاق و به‌موقع زکات و صدقات است تذکر و توجه داده‌ایم. آیه ۱۹ برای توضیح و معرفی اتقی آمده است و اتقی مقابل اشقای آیه ۱۵ است که به گفته المیزان حالت افعال التفصیل و معنای مطلق متقی‌ترین انسان‌ها را ندارد بلکه به اعتبار حرف سین که جلوی فعل يَتَجَنَّبُهَا آمده است پیش‌گویی معاصرین خوشبختی را می‌نماید که صفا و سعه صدر صدقاً بِالْحُسْنَى را داشته بجای تکذیب و تولی گوش به سخنان خدا و رسول می‌دهند و با تمایل و تشخیص خودشان ایمان می‌آورند یا با مایه‌گذاردن از مالشان خود را از زیان کاری و آتشی که در انتظار همگان است برکنار می‌سازند.<sup>۱</sup>

راجع به سه آیه آخر لیل (۹۲) / ۱۹ تا ۲۱:

۱۹- وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى.

۲۰- إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى.

۲۱- وَلَسَوْفَ يَرْضَى.

شمه‌ای در بخش تدبّر صحبت کرده‌ایم و شاید توجه شده باشد که قبلاً به‌واژه‌ها یا تعبیرهای «تُجْزَى»، «ابْتِغَاءَ وَجْهِ» خدا و «يَرْضَى» برنخورده‌ایم. اصطلاحات و تعبیرهایی که بعد از این زیاد خواهد آمد و نقش اساسی در فرهنگ قرآن و در هدایت به سوی خدا دارد.

جزاً همان دستمزد و پاداشی است که در پایان کار و تحویل گرفتن خدمات به کارکنان و به خدمات‌پسندیده داده می‌شود. ضمناً عاریتی است که از زبان و رسوم متداول در میان انسان‌ها و مؤسسات و حکومت‌های آنها گرفته شده در زمان نزول این آیات تنها وسیله ارتباطی وحی با رسول و با مردم، برای آشنائی با آخرت بوده است و دستگاه‌های استخدامی و استبدادی و قضائی بشر را تداعی می‌نماید. «ابْتِغَاءَ» خواستن و جستجو کردن را می‌رساند، باب افتعال از مصدر «بَغَى» است که

۱. تَجَنَّبُ از اجتناب می‌آید که به معنای دور کردن از خود است.



بیست و دومین گروه تنزیل، لیل (۹۲) تمام سوره ۱/ تا ۲۱ \_\_\_\_\_ ۲۹۷  
در اصل به معنای طلب کردن، از حق عدول نمودن و بر کسی ستم روا داشتن است.<sup>۱</sup>  
ولی در اینجا و به قرینه موارد استعمال فراوان بعدی، خواستن و جستجو کردن چیزی  
را که شخص طالب آن باشد، معنی می دهد.

«وَجْهَ رَبِّهِ الْأَعْلَى.» همان چیزی است که مسلمان مؤمن متقی مورد نظر قرآن  
به دنبال آن می رود. وَجْه در مرحله و مفهوم ابتدائی و ساده به معنای رو و صورت یا  
چهره و جمال است. با اصطلاحات توجّه و جهت یا جهت گیری نیز ارتباط و انس  
داشته می تواند تمایل به روی و رضا و راه به خدا و حرکت انسان به سوی خدا و  
خواسته ها و صفات او را برساند. ربّ با ضمیر غایب به مردم معاصر دعوت شونده  
برمی گردد و صفت اعلی آن را از ارباب های دیگر که بر حسب نظام های متداول  
اتخاذ کرده بودند، متمایز می سازد. منظور آن خداوند بر حق است. طالقانی که با  
ریشه یابی لغات و توجه به قواعد صرف و نحوی در پی ارتباط و اتصال آیات و  
اثبات محتوای آنها، بر مبنای روان شناسی و معنویات عرفانی است، چنین می گوید:

«وجه ربّ مضاف و اعلی تا به وسیله آثار و نشانه هایش شناخته نشود  
نمی توان از آن پی جوئی نمود. شاید همان انگیزه رحمت و عاطفه خیری  
(باشد) که انسان را وادار به گذشت و روی آوردن به دیگران می نماید، و  
آثار اطمینان و دل خوشی که در بدل مال و خدمت روی می آورد و  
عواطف و روی خوشی که از خلق نمودار می شود از آثار و مقدمات  
روی آوردن وَجْه رَبّ است و همین، شخص اتقی را به پی جوئی و  
دریافت بیشتر آن برمی انگیزد... یوتی مألّه شخص اتقی را پاکیزه  
می نماید و برتر می آورد... و با ترکیه و باز شدن دید ذهن به سوی وَجْه  
ربّ روی می آورد و وجه رب برای وی رخ می نماید و یکسره از سوی  
آن می تابد... تا وجه ربّ اعلی را بیابد... و تا آن را در نیابد و به آن  
نیبوند آرام نگیرد و راضی نشود.»<sup>۲</sup>

استثناء و حرف حصر الا ضرورت اخلاص در ایمان و عمل در راه خدا را می رساند  
و می تواند اشاره و زمینه برای برنامه بعثت و رسالت انبیاء باشد.

آیه پایانی لیل (۹۲)/ ۲۱- «وَكَسُوفَ يَرْضَى.» که مژده نزدیک خشنودی و خوشحالی  
توجه کنندگان و گروندگان و عمل کنندگان به دعوت را می دهد، زمینه ساز عنوان

۱. «پرتوی از قرآن»، قسمت ۳ و ۴ جزء سی ام، صفحه ۱۲۰.

۲. «پرتوی از قرآن»، قسمت ۳ و ۴ جزء سی ام، صفحه ۱۲۴.

۲۹۸ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن بر حسب نزول)  
رضوان است که به بهشت داده شده و معرف رضایت و خورسندی دوجانبه خدا و  
بنده جوینده اش می باشد.

**پایان گروه بیست و دوم**

## بیست و سومین گروه تنزیل

آیات ۱ تا ۷، تمام سوره ماعون (۱۰۷)

سیزدهمین گروه نوع (۱)، (۷ آیه - ۲۴ کلمه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شماره آیات	متن آیات	ترجمه (با مختصر توضیح)
۱	أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالدِّينِ.	آیا دیدی (یا چه نظر داری درباره) آن کس که روز جزا را تکذیب می‌کرد؟
۲	فَذَلِكِ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ.	این همان کسی است که یتیم را (با تندی و توهین از خود) می‌راند.
۳	وَمَا يَحُضُّ عَلَىٰ طَعَامِ الْمِسْكِينِ.	و رغبت به همسفرگی با مسکین (یا انگیزه برای اطعام مسکین) نشان نمی‌دهد.
۴	فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ.	پس وای بر (آن) نمازگزاران.
۵	الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ.	که در نمازشان سهل‌انگار (و بی‌توجه) اند. (یا از نماز غافل می‌مانند).
۶	الَّذِينَ هُمْ يُرَاؤُونَ.	کسانی که ریا می‌کنند (در نماز یا در اطعام یا انفاق‌های خود قصد ریا دارند).
۷	وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ.	و از عاریه دادن (اثاثیه منزل و مایحتاج همسایگان یا نعمت‌های عمومی رایگان) ممانعت (و خودداری) می‌کنند.

### بخش اول - تدبر در آیات

گروه از نوع اول است و مخاطب سراسر آن شخص پیغمبر (ص) بوده و مانند سایر گروه‌های مشابه بدون سوگند آغاز شده است. زیرا که پیغمبر با آگاهی روشن که نسبت به دریافت آیات و اطلاعات از ناحیه خدا داشت و می‌دید و می‌دانست که از تراوشات فکر و خیال او یا تعلیم و تلقین دیگران نیست، ترس و تردید اولیه‌اش برطرف

۳۰۰ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول) گردیده و نیازی به سوگند یا شاهد و استدلال نداشت.<sup>۱</sup>

در مجموع، سوره حالت تعلیم روان‌شناسی دینی و مردم‌شناسی را دارد که خداوند می‌خواهد رسول خود را نسبت به چگونگی و علل تکذیب و انکار دین از طرف دعوت‌شوندگان و واکنش‌های آنان آگاه نموده رابطه مال‌دوستی یا دنیاپرستی را با قرار ایمان و آخرت روشن سازد و از هم اکنون خبر از «مؤمنین مشرک» یا منافقین آینده داده درس دین‌شناسی و مؤمن‌شناسی را فرا راه فرستاده خود قرار دهد. آنچه ما می‌توانیم استنباط کنیم این است که دینداری و ایمان نه تنها یک امر اجباری تحمیلی نیست بلکه نظری استدلالی ساده هم نبوده هم آهنگی طبیعی یا نفسانی

۱. در سیزده گروه از نوع ۱ که تا به حال دیده‌ایم تنها در سه مورد شروع کلام با قید قسم صورت گرفته است: گروه ۱۰ طارق (۸۶) / ۱۱ تا ۱۷:

- ۱۱- وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ.
- ۱۲- وَالْأَرْضِ ذَاتِ الصُّدُوعِ.
- ۱۳- إِنَّهُ لَقَوْلُ فَصْلٍ.
- ۱۴- وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ.
- ۱۵- إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا.
- ۱۶- وَأَكِيدُ كَيْدًا.
- ۱۷- فَمَهْلِ الْكَافِرِينَ أَمْهَلُهُمْ رُوَيْدًا.

گروه ۱۵ بروج (۸۵) / ۱ و ۲ و ۴ و ۱۲:

- ۱- وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ.
- ۲- وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ.
- ۴- قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ.
- ۱۲- إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ.

گروه ۱۷ ضحی (۹۳) / ۱ تا ۴:

- ۱- وَالضُّحَى.
- ۲- وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى.
- ۳- مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى.
- ۴- وَاللَّا خِرَّةٌ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَى.

در هر سه سوره وعده‌ها یا منظورهائی مورد تأکید قرار گرفته است که قبول یا درک آنها از طرف رسول خدا در آن شرایط با اشکال یا ابهام روبه‌رو بوده است. مانند جدتی‌بودن و عظمت خبر قیامت، هلاک صاحب‌اخدود و شدت غضب الهی یا عدم رهائی و اعراض خدا از رسول خود. خداوند با آن سوگندها می‌خواسته است استحکام و اطمینان مأمور مخصوص خود را به‌حد اکثر امکان برساند تا با قدرت و توفیق بیشتر عمل نماید.

بیست و سومین گروه تنزیل، ماعون (۱۰۷) تمام سوره ۱ تا ۷ \_\_\_\_\_ ۳۰۱  
 با خصلت‌ها و اعمال انسان دارد. آن کس که سنگ‌دل ممسک بوده هدفی جز شخص خود و مال و متاع دنیا ندارد در جزا و پاداش یا حساب و کتاب سود و ثمری نمی‌بیند و طبعاً از آن رو می‌گرداند و تکذیب می‌کند. و اگر رو به خدا و نماز یا اطعام مستمندان بیاورد، با اکراه و گاه‌به‌گاه است یا به قصد تظاهر و نمایش انجام می‌دهد. به لحاظ تداوم و تدرّج در پیشبرد رسالت و دعوت، این گروه حلقه‌ای است برای اتصال به گروه‌های بعدی در ارتباط و اتصال زنجیری به گروه‌های ماقبل که در آنها صحبت از دین و وقوع حتمی آن شده بود، انگشت روی زیان‌بخشی تکاثر و تباهی نفس گذارده شده بود، توصیه و تأکید روی تزکیه نفس از راه انفاق و نفقه یتیم و سائل به عمل آمده بود و از تکذیب پیغمبران به عنوان اولین مانع ایفای رسالت یاد شده بود:

گروه ۴ سوره تکاثر (۱۰۲)، آیات ۱ و ۲، خطاب به مردم:

۱- اَلْهٰكُمُ التَّكٰثُرُ.

۲- حَتّٰی زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ.

گروه ۵ سوره طور (۵۲)، آیات ۷ و ۸، خطاب به پیغمبر:

۷- اِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوٰقِعٌ.

۸- مَا لَهٗ مِنْ دٰفِعٍ.

گروه ۶ سوره ذاریات (۵۱)، آیات ۵ و ۶، خطاب به مردم:

۵- اِیْمًا تُوْعَدُوْنَ لَصٰدِقٌ.

۶- وَاِنَّ الدِّیْنَ لَوٰقِعٌ.

گروه ۱۲ سوره شمس (۹۱)، آیات ۷، ۸ و ۱۰، خطاب عمومی:

۷- وَنَفْسٍ وَّمَا سَوّٰهَا.

۸- فَالْهَمَّهُمْ فُجُوْرَهَا وَتَقْوٰهَا.

۱۰- وَقَدْ حَآبَ مِنْ دَسَآهَا.

گروه ۱۳ سوره کوثر (۱۰۸)، آیه ۲، خطاب به پیغمبر:

۲- فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَاَنْحَرْ.

۳۰۲ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول)

گروه ۱۴ سوره اعلی (۸۷)، آیات ۱۴ تا ۱۷، خطاب به مردم:

۱۴- قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى.

۱۵- وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى.

۱۶- بَلْ تُؤَيِّرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا.

۱۷- وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى.

گروه ۱۵ سوره بروج (۸۵)، آیه ۱۹، خطاب عمومی:

۱۹- بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي تَكْذِيبٍ. (خبر تکذیب برای اولین بار)

گروه ۱۷ سوره ضحی (۹۳)، آیات ۹ و ۱۰، خطاب به پیغمبر:

۹- فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ.

۱۰- وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ.

گروه ۲۰ سوره نازعات (۷۹)، آیات ۲۱ و ۲۲، خطاب به مردم:

۲۱- فَكَذَّبَ وَعَصَى.

۲۲- ثُمَّ أَدْبَرَ يَسْعَى.

گروه ۲۲ سوره لیل (۹۲)، آیات ۵ تا ۱۱، خطاب عمومی:

۵- فَأَمَّا مَنْ أُعْطِيَ وَاتَّقَى.

۶- وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى.

۷- فَسَنِّيْرُهُ لِلْیُسْرَى.

۸- وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَى.

۹- وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى.

۱۰- فَسَنِّيْرُهُ لِلْعُسْرَى.

۱۱- وَمَا يُعْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى.

و در گروه‌های آینده شاهد توضیح و تفصیل بیشتر نکات فوق و نکات دیگر خواهیم بود.

بیست و سومین گروه تنزیل، ماعون (۱۰۷) تمام سوره / ۱ تا ۷ \_\_\_\_\_ ۳۰۳

از هم اکنون این تفاوتِ سبک‌شناسی قابل ذکر است که هر جا مخاطب شخص پیغمبر است دستورها و تذکرها حالت شخصی و موارد جزئی پیدا کرده شاهد مثال داده شده است (گروه‌های ۵، ۱۳، ۱۷، ۲۰، ۲۳) و هر جا که خطاب به مردم است، به بیان حالت کلی و اصولی داده شده است (گروه‌های ۴، ۶، ۱۲، ۱۴ به‌اعتبار خطاب بَلْ تُؤْتِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا، و ۲۰).

به این مطلب نیز برخورده‌ایم که تعلیم و تذکراتی که به پیغمبر داده می‌شود، در مقایسه با آنچه برای مردم و دعوت‌شوندگان نازل می‌گردد یک اختلاف زمانی یا اختلاف فاز نشان می‌دهد و هم اختلاف کیفی یا بیانی دارد. از آنجا که پیغمبر به لحاظ اعتقاد و اطمینان به وحی و استعداد و رشد فوق‌العاده‌اش، حالت متفاوت ممتازی داشته و می‌توانسته است با سهولت و سرعت بیشتری دریافت تعلیمات و تدارکات لازم را بنماید. از طرف دیگر وظیفه خطیر رسالت و امکان مواجهه با مسائل و مشکلات فوق‌العاده ایجاب می‌کرده است که پیشاپیش و به‌موقع خودآگاهی‌ها و آمادگی‌ها لازم را همراه با امیدواری و استقامت دریافت دارد. بالعکس تعلیم و تذکراتی که به مردم با تأنی و تدریج بیشتر صورت می‌گیرد که روش خاص قرآن یا سبک رسالت خاتم‌الانبیاء را تشکیل می‌دهد و تا به حال شاهد مقدمات

۱. همان‌طور که قبلاً در گروه‌ها و آیات ذیل دیدیم:

گروه ۲، مدثر (۷۴)، آیه ۷:

۷- وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ.

گروه ۱۳، کوثر (۱۰۸)، آیه ۱:

۱- إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ.

گروه ۱۴، اعلیٰ (۸۷)، آیات ۶ و ۸:

۶- سُنْقَرُوكَ فَلَا تَنْسَى.

۸- وَتُيسِّرُكَ لِلْيُسْرَى.

گروه ۱۷، ضحیٰ (۹۳)، آیات ۳ و ۴:

۳- مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى.

۴- وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَى.

گروه ۱۸، انشراح (۹۴)، آیات ۵ و ۶:

۵- فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا.

۶- إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا.

## بخش دوم - تفسیر آیات

آیات سوره ماعون (۱۰۷) کاملاً منسجم و متصل به یکدیگر و معاصر هستند که باید یک جا تفسیر شوند.

### ۱- «أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالذِّينِ»

در این آیه فعل استفهامی «أَرَأَيْتَ» را صاحب تفسیر «شبر»، هل عَرَفْتَ (آیا شناختی یا می شناسی) معنی کرده است. مفسرین دیگر از جمله طالقانی و تاحدودی طباطبائی، برخلاف بعضی ها که آیات اول را در شأن امثال ابوجهل، ابوسفیان و بزرگان قریش گرفته اند به معنای دیدن با چشم و ناظر بر اشخاص معین ندانسته حالت کلی دیدنی به آن داده اند و قصد شناخت و آگاهی را استنباط کرده اند. به نظر ما استفهام «أَرَأَيْتَ» در این سوره مانند «هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْعَاشِيَةِ»<sup>۱</sup> و «هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْجُنُودِ»<sup>۲</sup> که در گروه های ۹ و ۱۵ آمده بود و در گروه های آینده زیاد خواهد آمد (در مضامین «الْم تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ»<sup>۳</sup>، «أَرَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى»<sup>۴</sup>، «أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ»<sup>۵</sup>، «أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ»<sup>۶</sup>، «أَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ»<sup>۷</sup>، «الْم تَرَ إِلَى الْمَلَإِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ»<sup>۸</sup>، «الْم تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ»<sup>۹</sup> و مانند اینها) که به عقیده غالب مفسرین مقصود جلب توجه و ایجاد تفکر در شنونده است، یک استفهام یا تعبیر اصطلاحی برای توجه و تعلیم اصول تجربی کلی می باشد. همان طور که در بخش تدبیر اشاره کردیم خداوند خواسته است پیوند نفسانی یا ذاتی مابین تکذیب قیامت و مال پرستی بیرحمانه را نشان دهد. منتها به صورت موردی محسوس و شاهد مثال های قابل دیدار و آزمایش در آورده است.

کلمه دین که آیه به آن منتهی می شود در نزد غالب مفسرین روز جزا و قیامت یا آخرت را می رساند. معدودی (مانند طالقانی) استنباط دین و اصول و احکام اسلام را

---

۱. غاشیه (۸۸) / ۱ . ۲. بروج (۸۵) / ۱۷ . ۳. فجر (۸۹) / ۶ .  
۴. علق (۹۶) / ۱۳ . ۵. واقعه (۵۶) / ۵۸ . ۶. واقعه (۵۶) / ۶۳ .  
۷. واقعه (۵۶) / ۶۸ . ۸. بقره (۲) / ۲۴۶ . ۹. فیل (۱۰۵) / ۱ .



بیست و سومین گروه تنزیل، ماعون (۱۰۷) تمام سوره / ۱ تا ۷ \_\_\_\_\_ ۳۰۵  
 از آن کرده‌اند. خصوصاً که آیات «فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ»، اشاره صریح به فرایض و شریعت دارد. نظر اول البته صحیح‌تر است و این آیات آن‌طور که طباطبائی احتمال می‌دهد نمی‌تواند مدنی و مقارن آیات فقهی و تعریف جدید دین باشد. ما در اواسط سال دوم بعثت قرار داریم که بحیثیه اعلام قیامت است و موسم تکذیب وقوع و جزاء و پاداشی که در انتظار اشخاص می‌باشد. سروکار پیغمبر و مردم در آن ایام و احوال، چندان از قیامت و از عذاب و ثواب آخرت دور نشده و مسئله دین و شریعت و خود نماز برای دعوت‌شوندگان مطرح نگردیده بوده است.

## ۲- «فَذَلِكِ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ» ۳- «وَلَا يَحْضُ عَلَى طَعَامِ الْمَسْكِينِ».

فعل مضارع يَدْعُ و ماضی دَعَّ به معنای راندن با عنف و پس‌زدن از پیش خود می‌باشد. عکس آن يَحْضُ است که تمایل شخصی و تشویق دیگران را می‌رساند. به این ترتیب معنی و مفهوم آیه ۲ روشن است. در آیه ۳ نیز گفته‌اند اسم طعام بجای مصدر متعدی اطعام به کاررفته یا کلمه مضافی حذف شده، اصل آن «وَلَا يَحْضُ عَلَى اِطْعَامِ طَعَامِ الْمَسْكِينِ» بوده است. آنچه مهم می‌باشد این است که مجموع دو آیه، شکم‌پرستی و حسّت و بی‌رحمی و بخل‌ورزی کسانی را می‌رساند که هم نسبت به یتیمان که قابل‌ترحم‌ترین افرادند نفرت دارند و هم نمی‌خواهند کسی لقمه نانی به مسکین گرسنه بدهد. یعنی نهایت لئامت و شقاوت!

بدیهی است که حرف اشاره ذَلِكِ که با «فاء» تفریع آمده است و «واو» عطف آیه ۳ این دو آیه را در مقام توضیح و جواب و متصل به آیه ۱ کرده آنها را متقابلاً در مقام علت و معلولی قرار داده است. نه آنکه در اینجا حکمی درباره یتیم‌پروری و اطعام مساکین صادر شده باشد یا عدم اعتقاد به آخرت در مال‌داری و گداکشی انحصار شده باشد.

## ۴- «فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ» ۵- «الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ».

فعل یا اسم فاعل جمع ساهون که هم‌ریشه با سهو و فراموشی است، غفلت و نادیده گرفتن و به چیز دیگر پرداختن را می‌رساند. المیزان می‌گوید:

«آنهایی که از نمازشان غافل‌اند و اهمیاتی به امر نماز ندارند. و از فوت شدنش لایب‌الیند، چه به‌اینکه بعضی اوقاتش فوت گردد... وقت فضیلتش از دست برود و چه آنکه ارکان و شرایط و احکام و مسائلس را ندانسته

۳۰۶ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول)  
نمازی باطل بخواند».

بعضی از مفسرین که به این دو آیه با دید فقهی به دوران‌های پیش‌رفته مدنی نگاه کرده‌اند سهل‌انگاری در نماز را مترادف با امتناع از احسان و اطعام و عامل تکذیب دین دانسته‌اند ولی اگر با توجه به زمان نزول آیات و وضع دعوت شونندگان خواسته باشیم تفسیر نمائیم و بدانیم که صلوات به صورت کلی، عبادت و ارتباط با خدا بوده است و بدون آنکه هنوز مقارنات و مقدمات و ترتیبات آن، آن‌طور که امروز برای ما فرض و تعریف شده است، تنها برای پیغمبر و تعداد قلیل گروندگان فهمیده می‌شده است و دعوت شونندگان و منکرین مُکذَّب از آن آگاهی درستی نداشته‌اند، به این نتیجه می‌رسیم که این دو آیه حالت فرضی و پیشینی را داشته جبرئیل می‌خواهد به رسول اکرم خبر از آینده و احتمال این را بدهد که رسالت قرین توفیق شده عده‌ای اهل ایمان و صلوة خواهند شد ولی در میانشان کسانی وجود خواهند داشت که ایمان و معرفت عمیقی ندارند و از مال دوستی و بی‌اعتنائی به بیچارگان دست برنداشته به صورت ظاهر رفع تکلیف خواهند کرد. پیغمبر و خود آنها نباید به چنین حالات دلخوش شوند و تصور کنند که صورت‌سازی و عدم تزکیه و تغییر درونی مفید فایده خواهد گشت.

#### ۶- «الَّذِينَ هُمْ يُرْأَوْنَ» ۷- «وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ»

فعل مضارع «يُرْأَوْنَ» که از ارائه و ریا می‌آید حالت استمراری و هدف گروندگان نیمه راه را بیان می‌کند. و «ماعون» که در آخر آیه ۷ آمده است بنا به تفسیر «شُبْر» و عقیده غالب مفسرین می‌تواند زکات واجبه و استقراض باشد یا نیکوکاری به مردم و عاریه‌دادن لوازم خانگی و غیره. طالقانی عنایت بیشتری به وسائل و آلات عمومی و مواد اولیه چون آب و آتش و نمک و باران پی در پی و آب جاری کرده است. در هر حال «وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ» عمل کسانی را می‌رساند که خودداری و جلوگیری از خیرات و خدمات عادی و جاری کم زحمت و کم خرج می‌نمایند.

مفسرینی که آیه ۶ را متصل به آیه ۵ و عطف توضیحی به آیه ۴- «فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ» گرفته‌اند، ریاکاری و تظاهر را در نماز دانسته‌اند ولی اگر آن را متصل و مقدمه برای آیه ۶ بگیریم و وصف حال خسیس‌ها و بخیل‌های مذکور در آیات ۲ و ۳ بدانیم که مانند نمازگزاران صوری وارد در جرگه مؤمنین می‌شوند ریاکاری آنها در سفره

بیست و سومین گروه تنزیل، ماعون (۱۰۷) تمام سوره ۱ / تا ۷ \_\_\_\_\_ ۳۰۷  
پهن کردن‌ها و بذل و بخشش‌هایی است که به قصد شهرت و کسب و جاهت یا  
منفعت و مقام انجام می‌دهند درحالی‌که از عاریه‌دادن موقت لوازم خانگی به  
همسایگان و بهره‌مندشدن دیگران از مواهب طبیعی خدادادی و نعمت‌های عمومی  
دریغ می‌ورزند.

**پایان گروه بیست و سوم**



## بیست و چهارمین گروه تنزیل

آیات ۱ تا ۱۸ (منهای ۴) سوره معارج (۷۰) (ب)

گروه از نوع (۱-ج)، (۱۷ آیه - ۶۰ کلمه)

بسم الله الرحمن الرحيم

شماره آیات	متن آیات	ترجمه (با مختصر توضیح)
۱	سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ.	پرسش کننده‌ای به «عذاب واقع» شده یا واقع شونده پرداخته سؤال کرد.
۲	لِّلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ.	(عذابی که) برای کافرها دفع کننده از آن وجود ندارد.
۳	مَنْ أَلَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ.	(آن واقعه یا عذاب) از جانب خداوند صاحب معارج و مراحل است.
۴	تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ.	(وحی بعدی در سال ۴ رسالت)
۵	فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا.	(در برابر اعجاب یا انکار و تکذیب آنها) بردباری و پایداری پیشه‌نما، صبر پسندیده و نیکو.
۶	إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا.	حقیقت این است که (کافرها یا پرسش کننده‌ها) آن واقعه را بسیار دور و بعید می‌بینند.

۱. در جدول ۱۵ کتاب «سیر تحول قرآن»، آیات نازل شده در شماره ۲۳ از ۵ تا ۱۸ ذکر شده است و آیات کوتاه ابتدای سوره که هم مضمون و مقدمه برای آیات ۵ تا ۱۸ هستند به دلیل آیه بلند ۴- «تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ»، متعلق به سال ۴ بعثت و با آیات ۳۶ تا ۴۴ آخر سوره همزمان شده است. به نظر آمد که این تفکیک و تقطیع با تعجیل و بی‌دقتی صورت گرفته و لازم باشد آیات ۱ تا ۵ را در گروه ۲۳ گذارده آیه طولانی توضیح ۴ را که وحی بعدی است به سال ۴ رسالت منتقل کنیم. آیات ۵ تا ۱۷ اتصال منطقی به ۳ آیه ابتدای سوره نداشته نمی‌تواند بلامقدمه عنوان شده باشد. ضمن آنکه اعلام‌ها و تذکرها «عَذَابٍ وَاقِعٍ» و «لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ»، گروه ۲۴ را به طور طبیعی و زنجیری به گروه‌های گذشته ۵ و ۶ متصل می‌کند.

شماره آیات	متن آیات	ترجمه (با مختصر توضیح)
۷	وَرَأَهُ قَرِيبًا.	در حالی که ما آن را نزدیک می بینیم.
۸	يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ.	روزی که آسمان همچون (فلز) گداخته (در درجات حرارت خیلی بالا) باشد.
۹	وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ.	و کوه ها مانند پشم حلاجی شده (گسیخته و پراکنده) باشند.
۱۰	وَلَا يَسْأَلُ حَمِيمٌ حَمِيمًا.	و هیچ خویشاوند (یا دوست صمیمی) از حال خویشاوندش نمی پرسد.
۱۱	يُبْصِرُونَهُمْ يَوْمَ الْمُجْرِمِ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابِ يَوْمِئذٍ بَنِيهِ.	یکدیگر را رو در رو می نگرند، خطاکار دوست دارد با فداکردن فرزندش (یا دوست صمیمی) از عذاب آن روز نجات یابد.
۱۲	وَصَاحِبَتِهِ وَأَخِيهِ.	و (با فدا کردن) زن خود و برادر خود.
۱۳	وَفَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيهِ.	و عشیره و دودمانش که او را جا و منزل داده اند.
۱۴	وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ يُنْجِيهِ.	و (حتی) تمام کسانی که روی زمین هستند (فدیه او شوند) تا بلکه نجات یابد.
۱۵	كَلَّا إِنَّهَا لَأَطْيَى.	اما هرگز و ابدأ (خواستش انجام نمی شود). آن (عذاب رویداد) شعله ای است برخاسته از آتش، (عین حرارت و داغی است!).
۱۶	نَزَاعَةً لِّلشَّوْءِ.	پوست سر را می کند!
۱۷	تَدْعُو مَنْ أَدْبَرَ وَتَوَلَّى.	کسانی را می طلبد که پشت (به دعوت) کرده و روگردانده اند.
۱۸	وَجَمْعَ فَاوْءِی.	و (کسانی که مال و منال) گردآورده و ذخیره کرده اند.

### بخش اول- تدبیر در آیات

گروه حاضر به دلیل امر مستقیم «فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا» که در آیه ۵ آمده است از نوع (۱) بوده، رسول مکرم (ص) مخاطب آن است ولی به دلیل ضمیر «هُمْ» در آیه بعدی و ضمائر و صیغه های غایب در آیات ۶-۱۱-۱۲-۱۳-۱۴ و فاعل های «أَدْبَرَ»، «تَوَلَّى» و «فَاوْءِی» در آیات آخر که تماماً در پاسخ پرسش کننده ی اول آمده و عنایت مستمر به مردم دارد، حالت شخصی تعلیم و تقویت پیغمبر را نداشته به منظور انتقال به دیگران و بحث با آنان نازل شده از نوع «۱-ب» محسوب می شود.

مطلب دیگری که از نظر تدبیر در آیات قابل ذکر است اینکه سوره یا گروه صرفاً ناظر به قیامت است. ضمن آنکه دنباله روی و اتصال اختصاری با گروه های گذشته داشته گام های تازه ای در تکمیل و توضیح و تفصیل آنها برمی دارد. در گذشته غیر از اعلام خبر قیامت و حدوث آن و واقعیت داشتن عذاب و سوگند خوردن به مناظر محسوس و مظاهر مادی طبیعت، به منظور گواه گرفتن آنها برای حدوث قیامت، رویداد

رستاخیز یا ظهور قیامت را مقارن با تکان و تحولات شدید آن مظاهر گرفته، هماهنگ و همطرف با آنها دانسته بود. به این ترتیب سراغ اجمالی از زمان وقوع قیامت می داد که در چه شرایط و احوال از جهان خواهد بود. اما در این سوره است که راجع به فاصله زمانی و دور بودن حادثه عظیم قیامت خیر تازه ولو به اجمال و حدود داده می شود و همزمان بودن آنها را تعیین می نماید. همین قدر می گوید که مدت زمان رسیدن آن قابل گنجیدن در قیاس و معقول ما انسانها نبوده انتظار و صبر فوق العاده لازم دارد. راجع به تکوّن و پیدایش پدیده قیامت قبلاً از شکاف خوردن و شکستن آسمان، پراکندگی و فروپاشی ستارگان، به لرزه در آمدن و کوبیده شدن کرات یا راه افتادن کوهها و آتش گرفتن دریاها صحبت شده بود. حالا خبر داغی و گداختگی و شعله وری آسمان و به صورت غبار و ذرات در آمدن کوهها را می شنویم. همچنین راجع به حسرت و شدت آگاه شدن ها، به آتش افتادن دوزخیان و خشم پروردگار خبرهایی شنیده بودیم و حالا بی فایده بودن آخرین چاره ای را که گرفتار شدگان و مستأصل شدگان به آن چنگ می زنند یا به دادشان می رسد می شنویم. یعنی دست به دامن خویشان شدن و یاران و یاوران را دیدن که برای نجات آدم آمده اند. به این ترتیب احساس سختی و عذاب و بیچارگی دوزخیان را در ما صد چندان می کند! علاوه بر شعله وری و زبانه کشیدن آتش که در انداز سوره لیل (۹۲) (گروه ۲۲) نیز آمده بود در اینجا به چگونگی عمل آن که همچون کندن پوست سر است اشاره دورادوری می شود!

آیه آغازین سوره را که خبر از طرح سؤال «عذاب واقع» از ناحیه یک پرسش کننده گمنام می دهد، می توانیم اعلام دوره جدیدی در دعوت و موقعیت مهمی در امر رسالت بدانیم. معلوم می شود آن تذییرها و تذکرها، مفید و مؤثر واقع گردیده لا اقل یک نفر پیدا شده است که ولو با اعجاب و انکار یا اشکال، پرسد این «عذاب واقع» چیست و چه موقع خواهد آمد؟ تکذیب و تولی ناگوارترین مانع و مصیبت در کارائی رسالت و انجام مأموریت بود. حالا این سد شکافته شده و روزنه امیدی برای موفقیت پیامبر گرامی پیدا شده است!<sup>۱</sup>

شاید مهم ترین نکته تازه اشاره زمانی مسئله و انشاء و ارتباط قیامت با خدای «ذی الْمَعَارِج» باشد و باز هم توضیح اشاره واری که چند سال بعد موقعش خواهد

۱. در سه شماره گروه بعد خواهیم دید که در آنجا فاعل سؤال مفرد نبوده و یک نفر نیست که ابراز کنجکاوی و علاقه می نماید؛ استفهام و اعجاب به صورت هیاهو و دسته جمعی در آمده است.

۳۱۲ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن بر حسب نزول) رسید. در چهار آیه ۴ تا ۷ دوگونگی و نسبیّت زمان از دید خدا و انسان و نقشی را که ملائک و روح در واقعه‌ی قیامت یا در تشخیص و تعلق عذاب و ثواب خواهند داشت بیان می‌نماید و با گفتن «فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا» بُعدِ زمانیِ بینهایتِ حاکم در این نوع وقایع، و استعدادِ تحمل و انتظار فوق‌العاده‌ی انسانی که برای درک و تأثیرپذیری از آنها لازم است، در زبان وحی آمده است.<sup>۱</sup>

۱. در کتاب: (Patience dans l'azur, L'évolution cosmique. Hubert Reeves, ۱۹۸۸) ترجمه آقای علی اصغر سعیدی (زمستان ۱۳۶۸) تحت عنوان «صبوری در سپهر لاجوردی»، که خلاصه‌ای از آن، به منظور فهم بهتر آیات قیامتی قرآن در پایان کتاب «پایه پای وحی» سال اول رسالت، الحاق شده است. نکته فوق به صورت برجسته‌ای در قلم مؤلف کتاب و در عنوان خاصی که برای آن انتخاب کرده نمایان شده است به گفته‌ی مؤلف، عنوان کتاب الهام یافته از رمان نویسنده معروف فرانسوی (Poul valéry, ۱۸۷۱-۱۹۴۵) است که «روی شن‌های داغ ساحل دریا دراز کشیده به آسمان آبی نگاه می‌کند. در میدان دید او، درختان خرما آرام آرام تاب می‌خورند تا میوه‌هاشان برسند. او به نوای زمان گوش فرا می‌دهد که چرخ‌هایش بدون کوچک‌ترین صدا در حال حرکت است» و پیش خود این اشعار را زمزمه می‌کند:

«صبوری، صبوری»

«صبوری و Patience یعنی حوصله به خرج دادن و بردباری و انتظار طولانی کشیدن»

«صبوری در سپهر لاجوردی!»

«هر ذره‌ای از ذرات سکوت را»

«میوه‌ای رسیده نصیب می‌برد!»

سپس نویسنده چنین ادامه می‌دهد:

«این نوع گوش فرادادن را در مورد عالم نیز می‌توان به کار بست. در جریان زمان آبتنی کیهانی انجام می‌گیرد. در هر ثانیه، عالم چیزی فراهم می‌کند. و آرام آرام گام روی پله‌هایی می‌گذارد که ترکیبات مختلط پایان مسیر آن را مشخص می‌کند. من در ذهنم یک «والری» کیهانی را مجسم می‌کنم که به‌عنوان تماشاگر در گوشه‌ای نشسته است و تمام این رویداد را به‌دقت نظاره می‌کند. او وظیفه‌ای برعهده گرفته است که ظهور هر موجود تازه‌ای را به‌صدای بلند اعلام می‌کند. به افتخار تولد نخستین اتم‌ها او دست خواهد زد و در مدح نخستین یاخته‌ها قصیده‌ای خواهد ساخت. اما در لحظاتی دیگر، سایه‌ای از اضطراب و نگرانی برچهره‌اش خواهد نشست. چون در این معراج عظیم کیهانی، خواه‌ناخواه، بحران‌هایی نیز وجود داشته است بعضی‌ها بسیار مهم و جدی بوده‌اند و لحظاتی پیش آمده که خطر همه چیز را تهدید می‌کرده است. اما عالم خیلی نوآور و مبتکر است. در واقع همه فن حریف است و همواره به‌خوبی توانسته است به‌موقع گلیم خود را از ورطه‌های بحرانی بیرون بکشد. گاهی، حتی، ناچار شده است برای پیدا کردن راه درست، مسافت بسیار دوری را به‌عقب برگردد.

←



عنایت به عنصر «زمان» به دنبال «ذی‌المعارج» بودن «الله» در این سوره و سال که برای اولین بار در گروه ۳ برای فتح باب مسئله قیامت به گواهی طلبیده شده بود و نسبی بودن و دراز بودن مدت آن، به احتمال قوی می‌تواند نشانه از دو نکته درباره قیامت باشد. یکی توأم بودن پدیده‌های کیهانی یا تحولات جهانی دستگاه خلقت است و دانش و درک آنها، با حضور و دخالت دادن زمان به مقیاس بسیار بلند<sup>۱</sup> و دیگر تعلیل بی‌اعتنائی و مقاومت و انکار انسان در برابر آن. یعنی همان عدم رشد و ضعف بعد زمانی در انسان.<sup>۲</sup> در توضیح بعدی هم که در آیه ۴ آمده است و باید در سال ۴ رسالت به سراغ آن رفته و در سوره و سال‌های هجرت دنبال کنیم اشاره به همکاری «فرشتگان و روح» می‌نماید که در گروه‌های قبلی به این صورت سابقه

→ این راه به کجا منتهی می‌شود؟ فیزیک هسته‌ای به ما امکان آن را می‌دهد که تحول هسته‌ای را درک بکنیم: از آغاز ذرات بنیادی، که از انفجار اولیه حاصل شده‌اند (Bang Big)، هسته‌های اتمی چگونه در دل ستارگان جا گرفته‌اند؟ این هسته‌ها که در فضای پهناور میان ستاره‌ای، پرتاب شده‌اند، جامه‌ای از الکترون بر تن دارند. پیشرفت‌های شایان توجه که تاکنون در حوزه نجوم رادیویی (Radio Astronomic) و در زمینه زیست‌شناسی یاخته‌ای حاصل شده است، توصیف شایسته‌ای مراحل مهم تحول شیمیایی میان ستارگان و روی سیارات ابتدائی را میسر می‌کند. و سرانجام پایه‌های داروین، قد برافراشتن شجره بزرگ موجودات زنده را در سیاره ما، روبه‌روی خود خواهیم دید: تحول و تکامل زیست‌شناختی از باکتری‌ها تا پیدایش هوش و قوه ادراک در انسان راهنمای ما است. آیا مسیر کمپلکسیته (complexité) و اختلاف‌های پیچیده به‌وجود بشری ختم و در وجود او متوقف می‌شود؟ هیچ دلیلی برای اثبات آن در دست نداریم [و هیچ دلیلی برای رد آن نیست]. قلب جهان با آهنگ خاص خود همچنان می‌زند. «درک و شعور» در حال تحول و پیشرفت است... آبستنی کیهانی، در هر یک از ما، چه شگفتی‌های ناشنیدنی می‌آفریند؟ انسان از میمون به‌وجود آمده است. از انسان چه موجود دیگری به‌وجود خواهد آمد؟ [یا انسان‌ها چگونه موجوداتی خواهند شد؟]...

(نقل از مقدمه کتاب «صبوری در سپهر لاجوردی»، صفحات ۶ تا ۸)

۱. که در مقدمه کتاب «صبوری در سپهر لاجوردی» به‌گونه شایسته و زیبا تشریح شده است.
۲. که در کتاب کوچک «انسان و زمان» در سال ۱۳۵۳ سخنرانی شده بود و در ابعاد پانزده‌گانه انسان‌بینی قرآن نیز در جلسات تفسیری بازگشت به قرآن در انجمن اسلامی مهندسین مطرح شده است. کتاب «انسان و زمان» از آثار مندرج در جلد یازدهم مجموعه آثار است که با نام «مباحث اعتقادی و اجتماعی» در سال ۱۳۸۵ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است. برای آگاهی بیشتر به ابعاد پانزده‌گانه انسان‌بینی قرآن، به پیش‌گفتار جلد چهارم کتاب «بازگشت به قرآن» که در سال ۱۳۶۴ توسط انتشارات قلم منتشر شده است مراجعه فرمائید. این کتاب اکنون بخشی از جلد نوزدهم مجموعه آثار است که با نام «بازگشت به قرآن (۲)» در سال ۱۳۸۹ توسط شرکت سهامی انتشار روانه بازار کتاب گردیده است (ب.ف.ب).

۳۱۴ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول) نداشته است. جز آنکه بعضی از مفسرین که اصرار دارند سوگندهای قرآن ناظر به مقدسات مذهبی باشد و آیات طبیعی و نشانه‌های خلقت را لایق قسم نمی‌دانند، سوگندهای مذکور در گروه‌های ۶ و ۲۰ و ۲۶ را به فرشتگان تعبیر کرده بودند. در هر حال چیزی از عروج ملائک و روح به سوی خداوند صاحب معارج و با تعیین مدت گفته نشده بود. در این سوره نیز توضیحی درباره معارج خداوند و وظیفه‌ای که فرشتگان و روح با صعود دراز مدت خود به سوی مقام ربوبیت به عهده دارند نمی‌بینیم ولی نمی‌تواند بی‌ارتباط با وقوع قیامت یا عذاب واقع‌شدنی کافرها باشد. اتفاقاً «هورت ریوز» نویسنده کتاب «صبوری در سپهر لاجوردی»، در مقدمه خود تعبیر «معراج عظیم کیهانی» را به کار می‌برد و از «گام گذاشتن آرام آرام آبستنی کیهانی برای ایجاد ترکیبات مختلط تشکیل‌دهنده جهانی»، از ذرات ابتدائی تا ستارگان و انسان، صحبت می‌نماید. از دید علمی آفرینش جهان و انسان و به صورت امروزی، رسیدن آن حالت، دفعی و خالی از تدارک و تحول نبوده و مسیر مشخصی داشته، گام به گام و ذره ذره<sup>۱</sup> پیش رفته است. از دید قرآن، آن‌طور که از تدبیر در آیات گروه حاضر برمی‌آید، تحقق یا تشکیل عذاب آخرت (و قاعدتاً ثواب آن) نیز به صورت عروج و صعود است که از زمین و انسان به سوی خداوند خالق جهان سیر می‌کند. البته ضرورت ندارد که این عروج به مفهوم کمی هندسی بوده حالت و معنای کیفی و تحول، مثلاً از ماده و انرژی به اراده و کلمه را نداشته باشد. در گروه‌های آینده مربوط به سال چهارم رسالت (قدر (۹۷) و دخان (۴۴)) که صحبت از وحی قرآن و حرکت معکوس نزول ملائکه و روح است شاید به استنباط‌های روشن‌تری به لحاظ نقش فرشتگان و مخصوصاً روح که برای اولین بار در این سوره آمده است و بعداً به نام روح القدس با عامل و آورنده وحی پیغمبران به کار برده خواهد شد.

توصیفی که در نیمه دوم سوره از واکنش مجرمین در برخورد با «واقعۀ رستاخیز» به عمل می‌آید نهایت بیچارگی و استیصال آدمی را نشان می‌دهد. نه تنها راه فرار و پناهی در برابر عذاب فراگیر نمی‌یابند بلکه، بنا به عادت خودخواهی بشری انتظار فداشدن دیگران، برای نجات خودشان را دارند. اگر چه فرزند و کسان باشند، و اگر لازم آید همه مردم جهان! ولی هیهات هیهات! واکنش اولیه عذاب کاران قبلاً به صورت «عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا قَدَمَتْ وَأَخَّرَتْ» (یا «مَا أَحْضَرَتْ.») و در «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ

---

۱. فرضیه کوانتا.

بیست و چهارمین گروه تنزیل، معارج (۷۰) ب / ۱ تا ۱۸ (منهای ۴) \_\_\_\_\_ ۳۱۵  
خَاشِعَةً»، «يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ. أَبْصَارُهَا خَاشِعَةٌ» (گروه‌های ۹، ۱۱، ۱۶ و ۲۰) دیده  
بودیم و اینک، از دست به‌دامن دیگران شدن و فدیة‌دادن همگان برای نجات  
خودشان را می‌بینیم.

با چنین خبرهای تکان‌دهنده و اندازهای سوزاننده، قرآن می‌خواهد با تذکر  
آزادمنشانه و تعقل منطقی، تغییر در هدف‌گیری و در برنامه زندگی مردم بدهد. حال  
اگر کسانی پیدا شدند که حتی از گوش‌دادن به کلام و روآوردن بگوینده آن و  
به‌دعوت کننده، دریغ ورزیدند آیا چنین روگردانی و پشت کردن‌ها حکایت از لجاج  
درونی آنان نمی‌نماید و یک نوع فساد و عناد ذاتی و ساختاری محسوب نمی‌شود،  
که سنخیت و خواستاری با آتش جهنم را داشته باشد؟ و آیا این بی‌اعتنائی به‌دعوت  
و هشدارهای جدی و ادامه‌دادن مال‌اندوزی (که اولین تذکر و انداز آن در گروه ۴،  
تکاثر (۱۰۲) آمده بود) می‌تواند تبعات تلخ و سوزان نداشته باشد؟

دروغ انگاشتن خبرهای قیامت (تکذیب) و روگرداندن از تذکر و هشدارها اولین  
مانع و مقابله‌ای بوده است که بر سر راه رسالت قد برافراشته و در گروه ۱۰ (طارق (۸۶)/  
۱۵- إِنْهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا). برای پیغمبر پیش‌گوئی شده و نمونه آن در «حدیث موسی  
و در برخورد فرعون» (گروه ۲/۲۰، نازعات (۷۹) / ۲۱ و ۲۲- فَكَذَّبَ وَعَصَى. ثُمَّ أَذْبَرَ  
يَسْعَى). آمده بود. در دو گروه دیگر به‌طور مستقیم یادآوری شده بود (گروه ۲۲،  
لیل (۹۲) / ۹- وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى. ۱۵ و ۱۶- لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى. الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّى، و  
گروه ۲۳ ماعون (۱۰۷) / ۱- أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالْإِنِّينِ). در این گروه پایه‌پای پیدایش  
یک نفر روآورنده‌ی به‌دعوت و پرسش‌کننده از عذاب معرفی کامل‌تری از کفرورزان  
دست اول در پایان سوره به‌عمل می‌آید. مطلب و مانع آنقدر مهم و مؤثر است که  
در گروه‌های آینده شاهد پیگیری بیشتر و اندازهای شدیدتر آن خواهیم بود.

### بخش دوم- تفسیر آیات

برای سهولت در تفسیر آیات آنها را در شش ردیف ذیل قرار می‌دهیم:

ردیف الف- پرس و جوی عذاب) آیات ۱- ۲- ۳

ردیف ب- انتظار قیامت) آیات ۵- ۶- ۷

ردیف ج- وضع و حال آسمان و زمین) آیات ۸- ۹

۳۱۶ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن بر حسب نزول)

ردیف د- فدیة طلبی محرومین) آیات ۱۰ - ۱۱ - ۱۲ - ۱۳ - ۱۴

ردیف ه- چگونگی آتش) آیات ۱۵ - ۱۶

ردیف و- مشمولین عذاب) آیات ۱۷ - ۱۸

**ردیف الف) پرس و جوی عذاب، آیات ۱ تا ۳:**

۱- سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ.

۲- لِّلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ.

۳- مِّنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ.

سَأَلَ، سَائِلٌ و سُّئُولٌ که مصدر آن است و برای اولین بار به آن برمی خوریم در

دو معنی به کار برده می شود:

(۱) پرسش کردن و

(۲) درخواست کردن.

پرسش برای کسب اطلاع و علم و رفع ابهام است و درخواست برای دریافت و رسیدن به چیزی. در قرآن (و در محاورات فارسی خودمان) از هر دو مورد زیاد دیده می شود.<sup>۱</sup> گاهی مسئولیت را هم می رساند. اما در دعاهای ماثور که از ائمه (ع) رسیده است، اولی کمتر و دومی بیشتر است.

۱. مانند:

«يَسْأَلُ أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ.» (قیامت) (۷۵) / (۶)

«يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا.» (نازعات) (۷۹) / (۴۲)

«عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ.» (نباء) (۷۸) / (۱)

«وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ» (بقره) (۲) / (۲۱۹)

«قَالَ إِنْ سَأَلْتَهُ عَن شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَاحِبْنِي» (كهف) (۱۸) / (۷۶).

در مورد دوم:

«وَأَسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ» (نساء) (۴) / (۳۲)

«قُلْ لَأَسْأَلَنَّكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا» (انعام) (۶) / (۹۰)

«قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى.» (طه) (۲۰) / (۳۶).

در تفسیر این سوره مفسرین هر دو معنی را عنوان کرده، غالباً به اولی تمایل نشان داده‌اند. المیزان با آنکه در آغاز بیان می‌گوید:

«آنچه سیاق این سوره نشان می‌دهد این است که می‌خواهد روز قیامت را توصیف کند، به آن عذاب‌هایی که در آن روز برای کفار آماده شده... و عنوان سائلی را حکایت می‌کند که از عذاب الهی پرسیده و اشاره می‌کند که این عذاب آمدنی است...»

معنای دوم را ترجیح داده می‌گوید:

«آیه شریفه درخواست عذاب را از بعضی کفار حکایت می‌کند نه خبرگیری از آن را و عذاب درخواست شده را به اوصافی وصف کرده که به نوعی تحکم و تحقیر بر اجابت دعا دلالت دارد... و معنایش این است که سائلی از کفار عذابی را از خدا درخواست کرد که مخصوص کافران است و به زودی به آنان می‌رسد و قطعاً بر آنان واقع می‌شود و دافعی برایش ندارد...»

و در جواب کسانی که گفته‌اند حرف «باء» در اینجا به معنای «عن» است (یا زیادی و برای تأکید است) همچنان که در آیه «فَأَسْأَلُ بِهِ خَبِيرًا»<sup>۱</sup> به این معنی آمده، و این وجه درست نیست... علاوه بر اینکه سیاق آیات بعدی و مخصوصاً آیه «فَأَصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا» با سؤال به معنای استفسار و خبرگیری نمی‌سازد.<sup>۲</sup>

تشخیص اینکه کدام یک از دو وجه فوق صحیح بوده و باید اتخاذ شود، چون در استنباط و استفاده از سوره مؤثر است خالی از اهمیت نمی‌باشد. اگر بخواهیم زمان و فضای نزول سوره را - که «المیزان» هم مگي و متعلق به ابتدای دعوت می‌داند - در نظر بگیریم ناچار باید وجه یا توجیهی را انتخاب نمائیم، که با سوره‌ها و گروه‌های معاصر و مشابه سازگاری داشته باشد و اگر به ترتیب نزول گروه‌ها و به تداوم و دنباله‌روی که آیات و مفاهیم آنها نسبت به قبلی‌ها دارند توجه نمائیم، کار آسان‌تر و مطمئن‌تر خواهد شد. مثلاً چهار موضوع یا نکته‌ی: عذاب، واقعیت عذاب، از ناحیه خدا بودن، و دافع نداشتن آن را که در سه آیه آغازین آمده است، ما با قید شش سوگند در گروه ۵ دیده بودیم که برای اولین بار از طرف خدا به پیغمبر اطلاع داده می‌شد. و بلافاصله پس از آن در خطاب به مردم در گروه ۶ ذاریات (۵۱)، صادق بودن این وعده و واقعیت داشتن

۱. فرقان (۲۵) / ۵۹.

۲. المیزان فارسی، جلد ۳۹، صفحات ۱۲۵ و ۱۲۸.

۳۱۸ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول)

جزا و پاداش ابلاغ شده بود. پس از آن مسئله‌ای ذکر شده است که بیش از هر چیز مطرح و مورد توضیح و تأیید (از طرف قرآن) و تعجب و تکذیب (از طرف کافران) قرار می‌گرفته و کافران به‌جای استماع و توجه، به آن پشت می‌کرده‌اند.

بنابر این بسیار طبیعی و منطقی است که اینک کلام و وعده خدا و انذار رسول، پرسش‌کننده‌ای پیدا کرده باشد که بخواهد به‌قصد استفسار یا انکار آن را مطرح سازد. و آیا غیر طبیعی و بعید نیست که کافرها و دعوت‌شدگانی که رستاخیز و اصل عذاب را قبول ندارند از کسی که خود او را هم قبول ندارند درخواست عذاب خدا را نمایند؟ توضیح و توصیف‌هایی که در آیات ۸ تا ۱۸ آمده است نیز تناسب با استفسار و پرسش دارد نه با درخواست<sup>۱</sup>. در هر حال در گروه‌های گذشته و آینده نزدیک (از جمله گروه ۲۷، نباء (۷۸)، آیات ۱ تا ۳: عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ. عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ. الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ.) همه جا صحبت از عذاب قیامت و وقوع آن تصدیق و تکذیب است. جز آنکه متعدی شدن فعل «سأل» هیچ جا با حرف «ب» نبوده است و پرسشها «از چه چیز» می‌شده است نه «به چه چیز» مگر آنکه بگوئیم پرسش و سؤال «به واقع شدن عذاب» بوده است نه از خود عذاب.

از مسائلی که در گروه‌های قبلی مورد تذکر و تأکید بود و ویژگی قیامت قرآن حساب می‌شود همین واقعه‌بودن و پدیده طبیعی به‌شمار رفتن و جریان‌های آن بود. بنابر این حق داریم سه آیه را سر هم کرده سؤال را از خدای ذی‌المعارج، به‌مناسبت یا به‌بهانه عذاب واقع‌شدنی، بدانیم عذابی که دفاع‌کننده و مانعی به‌سود کافرها در برابر آن وجود ندارد. با این تعبیر اگر پرسش از رسول به‌عمل آمده باشد در واقع از خدا شده است. یا آنکه استفسار و استعجاب از دستگاه خلقت و خالقی باشد که فرشتگان و روح پیوسته در عروج و نزول به‌سوی او و به‌سوی انسان‌ها و دنیا هستند و تحقق

۱. در گروه‌های متعلق به دو سه سال بعد یا مدنی، آیات درخواست عذاب از ناحیه کفار و مشرکین دیده می‌شود ولی همه آنها استعجال و درخواست جلو انداختن عذاب آخرت یا هلاکت‌های دنیائی است که مشرکین من باب احتجاج و انکار عنوان می‌نموده‌اند. مانند:

«سَأَرِيكُمْ آيَاتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُون» (انبیاء (۲۱) / ۳۷)

«وَقَالُوا رَبَّنَا عَجِّلْ لَنَا قِطْنَا قَبْلَ يَوْمِ الْحِسَابِ» (ص (۳۸) / ۱۶)

«قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُهُ بَيِّنَاتًا أَوْ نَهَارًا مَادَا يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ» (يونس (۱۰) / ۵۰) و پاسخ‌هایی که در این آیات به‌درخواست‌ها داده می‌شود با پاسخ‌های سوره معارج (۷۰) به‌کلی فرق دارد.

تصمیمات و دستورهای خدا به مقیاس‌های زمانی ما هر کدام هزاران سال طول کشیده به سرعت و سهولت قابل درک و رؤیت ما نیستند و نباید تعجب و استفسار انکاری کرد.<sup>۱</sup> در این آیه سؤال سائلی مطرح می‌شود که به وقوع عذاب عنایت دارد بدون آنکه حرفی از خود سائل زده شود که چه کسی و در چه زمانی بوده و چرا این سؤال را کرده، کافر بوده است یا مؤمن؟ به نظر می‌آید سؤال و مسئله برای خود پیغمبر نیز مطرح شده باشد زیرا که پاسخ‌ها به او داده می‌شود. انگار که هدف اصلی تعلیم دادن و آشنا ساختن رسول مکرم به کم و کیف عذاب و حشتناکی باشد که پیوسته به آن اشاره می‌شده است. مردم، یا سؤال کننده، که همه جا به صیغهی غایب از او نام برده می‌شود در مرحله دوم و فرعی قرار دارند.

آیه دوم می‌گوید بلی، کافران را از آن گریز و دفاع کننده‌ای نیست! ... می‌توانی به مردم هشدار و اطلاع بدهی.

آیه سوم می‌گوید زیرا که از ناحیه خداوند ذی‌المعارج است!

«معارج» جمع «عرج» و اسم آلت است که در مورد نردبام به کار برده می‌شود و از «عروج» می‌آید که به معنای بالا رفتن و صعود است. «المیزان» اضافه می‌کند که:

«مفسرین آن را... به مقامات ملکوت که فرشتگان هنگام مراجعه به خدای سبحان به آن عروج می‌کنند تفسیر کرده‌اند... و این مقامات حقایقی ملکوتی هستند، نه چون مقامات دنیا وهمی و اعتباری.»

توضیح تفصیلی را که در آیه ۴- «تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ» آمده است باید در سال چهارم بررسی نمائیم. آنچه از هم اکنون فهمیده می‌شود این است که منظور رفع ابهام و اعجاب از وقوع آینده عذاب و عدم امکان جلوگیری از آن بوده است. خداوند صاحب معارج خوانده شده است تا معلوم گردد که بالا برنده و تحوّل و تکامل دهنده‌ی رویدادها و پدیده‌ها به صورت پله‌پله یا درجه‌درجه بوده کسی و چیزی نمی‌تواند جلوی آن را بگیرد. آیه توضیحی ۴ عاملین این کار و مدت انجام یا سررسیدها را بیان می‌نماید و مطلب و محتوای

۱. قاموس قرآن در معنای «سؤال»، از قول مفردات راغب؛ چنین توضیح داده است:

«سؤال اگر راجع به دانستن چیزی باشد هم بنفسه متعدی میشود و هم با حرف جارّ و با حرف «عن». مثل «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ»، «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْآهْلِ»... و مثل «سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ» که با «باء» متعدی شده است... و چون سؤال خواستن مال باشد بنفسه و با «من» متعدی می‌شود. مثل «وَسَأَلُوا مَا أَنْفَقْتُمْ» ... سؤال به معنای خواسته است (قاموس): «وَقَالَ قَدْ أُوتِيتُ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى»...

۳۲۰ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول) آیات حالت فیزیکی و مکانیکی دارد نه ملکوتی و مقاماتی. مفسرینی هم که گفته‌اند منظور از معارج درجات بهشت مؤمنین برحسب ایمان و اعمال دنیائی آنان است نمی‌تواند قابل قبول باشد زیرا که مضمون آیات و موضوع مورد بحث و سؤال، تحقق یا حتی عذاب کافر‌ها و چگونگی آن است نه جایگاه‌های مؤمنین در بهشت. البته هیچ استدلال و استنادی برای اثبات عذاب واقع به عمل نیامده‌ است و انذار به عمل آمده، و توضیحاتی برای تصور و فهم و قبول آن داده شده است.

### ردیف ب) انتظار قیامت آیات ۵ تا ۷:

۵- فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا.

۶- إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا.

۷- وَتَرَاهُ قَرِيبًا.

معلوم است که پرسش و شکفتی یا علت انکار قیامت در مرحله اول راجع به زمان وقوع قیامت یا عذاب است که با اشاره‌ها و نشانه‌های قبلی گروه‌ها و آیات، خیلی دور و دراز خواهد بود. خدا به رسولش می‌گوید صبر جمیل باید به خرج بدهی. صبر پسندیده‌ی عالی که به قول طباطبائی خالص و خالی از شکایت و بیتابی باشد. در هر حال تناسب با عظمت و ارزش و آثار واقعه داشته باشد. صبر جمیل برای رسیدن و رساندن این مطلب یا اقتناع و پذیرفته شدن آن از ناحیه دعوت شونده‌گان و انسان‌ها. قبلاً هم در گروه ۱۴ با اعلام آیه اعلی (۸۷) / ۱۶ و ۱۷- «بَلْ تُؤْتِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ خَيْرٌ وَأَبْقَى.» به پیغمبر گفته شده بوده است که شما (انسان‌ها عزیزتاً و قهراً به دلیل کوتاهی بُعد زمانی) با آنکه آخرت بهتر و ماندگارتر (و ابدی) است زندگی دنیا و مسائل آن را مقدم شمرده تحت تأثیر آن هستید. اگر برای دعوت شونده‌گان و احساس استقبال نسبت به قیامت و آخرت و باور داشتن عذاب واقع شدنی آن مشکل و محتاج به استفسار می‌باشد، برای این است که با دید بشری خودشان «إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا.» می‌باشد. درحالی که ما با دید الهی و نسبی بودن زمان، آن واقعه را «وَتَرَاهُ قَرِيبًا.» برای ما نه تنها واقع شدنی، بلکه واقع شده است.<sup>۱</sup>

۱. همان‌طور که برای نور و در سرعت‌های نوری، بنا به قانون نسبیت، وقایع گذشته و حال و آینده‌ای که از آن نشئت می‌گیرد یا در دیدش قرار دارند حاضر و حال هستند و می‌دانیم که قرآن خداوند را تشبیه به نور آسمان‌ها و زمین می‌نماید که شرق و غرب ندارد و «نُورٌ عَلَى نُورٍ» است.



برخی از مفسرین «سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ» را درخواست ارسال عذاب از ناحیه یک درخواست کننده کافر دانسته و آن را یک نوع گستاخی درباره آیه «فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا» گرفته‌اند، چون تحمل چنین گستاخی از ناحیه یک کافر برای رسول اکرم ناراحت کننده و شاق بوده است، خداوند می‌خواهد به پیغمبر دستور بردباری بدهد، و پس از آن تسلی یا توضیح می‌دهد که عذاب ما برخلاف تصور آنها و دور و بعید دیدن آن بسیار نزدیک است و به زودی گرفتارشان خواهیم کرد. در این تفسیر، بیشتر رنگ و روح بشری و کوچک کردن قرآن غلبه دارد تا دیدگاه و افق الهی. همان‌طور که گفته شد طرح آن سؤال و سراسر گروه بهانه و وسیله‌ای بوده است برای معرفی و شناساندن تدریجی پدیده و واقعه عظیم و غیرمأنوس قیامت و آخرت، در مرحله اول به رسول مکرم و در مرحله دوم به مردم و به مؤمنین. و آنچه در این ردیف آیات اشاره و عنوان شده است بعد زمانی آن واقعیت، از دو دید بشری و الهی می‌باشد.

#### ردیف ج) وضع و حال آسمان و زمین آیات ۸ و ۹:

۸- يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ.

۹- وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ.

«مُهْل» را مس ذوب شده، قلم و غیره و به‌طور کلی فلز مذاب معنی کرده‌اند که حداکثر درجه حرارت و حالت داغی قابل تجربه بشر را دارد. آهن و فلزات مانند یخ آب می‌شود و هر چیز را که در آن فرو برند می‌سوزاند، «عِهْن» نیز به معنای پشم است. بعضی از مترجمین و مفسرین، «عِهْن» را پشم حلاجی شده که به صورت تکه‌های ریز و سبک درآمده است معنی کرده‌اند و بعضی دیگر معنای پشم رنگین قرمز را گرفته‌اند که می‌تواند حکایت از گرمی و داغی نماید. یا هر دو صفت پراکندگی و به صورت غبار در آمدن و حرارت داشتن را برساند. مقدمات این توصیف در آیات:

گروه ۱۱، انفطار (۸۲)، آیات ۲ و ۳:

۲- وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَشَرَتْ.

۳- وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ.

گروه ۱۶، تکویر (۸۱)، آیات ۳ و ۶:

۳- وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ.

۶- وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ.

آمده بود.<sup>۱</sup>

در آیات ردیف ب) در پاسخ طرح شده اشاره اجمالی که به فاصله زمانی واقعه شده بود، در این ردیف نشانه‌ی اجمالی از وضع و حال آسمان و از کوه‌های زمین داده می‌شود که پرچمداران و مُعَرَّف‌های برجسته و پرصلابت زمین هستند. به این ترتیب با تکیه به سوگندهای انتخاب شده در آسمان و زمین و انسان در گروه‌های ۵- ۶- ۱۰- ۱۲- ۱۵- ۲۰- ۲۲ و توجه به مقارنه‌های زمانی انقلابات کیهانی در گروه‌های ۱۱- ۱۶- ۲۱،<sup>۲</sup> موضع مکانی واقعه قیامت- در قیامت زمین و آسمان همین دنیا- تعیین گردیده است، علاوه بر مواضع زمانی و مکانی قیامت (یا به اصطلاح ثوری نسبت، «جایگاه» واقعه) و پایگاه مادی به صورت ذره‌ای گسترده داشتن آن، اشاره به داغی و درجه حرارت بالا یا کیفیت انرژی روز قیامت به عمل آمده است. البته چون قرآن با مردم و به لسان مردم حرف می‌زند نباید انتظار تعریف و توصیف‌های دقیق و عددی علمی را داشته باشیم. قرآن نازل نشده است که به ما درس فیزیک و ریاضی یا فلسفه و جامعه‌شناسی بدهد. غرض انذار و تذکر و اشاره است و بنا به ضرب‌المثل عربی «الْعَاقِلُ يَكْفِيهِ الْإِشَارَةُ».<sup>۳</sup>

در ردیف بعدی به وضع و حال کافرهای تکذیب‌گر و انکارکننده پرداخته می‌شود.

#### ردیف د) فدیة طلبی مجرمین آیات ۱۰ تا ۱۴ :

۱۰- وَلَا يَسْأَلُ حَمِيمٌ حَمِيمًا.

۱۱- يُبْصِرُونَهُمْ يَوْمَ الْمُجْرِمِ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابِ يَوْمِئِذٍ بَنِيهِ.

۱۲- وَصَاحِبَتِهِ وَأَخِيهِ.

۱۳- وَقَصِيْلَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيهِ.

۱۴- وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ يُنْجِيهِ.

۱. و دنباله آن در گروه ۳۶، در آیات «إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًا. وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًا. فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًا.» (واقعه) (۵۶) / ۴ تا ۶)، خواهد آمد.

۲. که دنباله‌اش در گروه‌های ۲۵- ۲۶- ۲۹- ۳۰ و ۳۶ خواهد آمد.

۳. ضمن آنکه اشارات اجمالی، در آن زمان و در آن زبان، کافی برای اثبات جدی بودن، علمی بودن و الهی بودن قرآن می‌باشد.

حمیم خویشاوند و نزدیکان صمیمی یا کسان شخص را می‌رساند. «یَسْأَلُ» فعل مضارع سؤال به معنای پرسش است که تشابه و تأیید با سَأَلَ و سَأَلَ آیه اول دارد. «يُبْصِرُونَ» از بَصَرَ و بصیرت و از مصدر تَبْصِير مشتق شده و معنای آن نشان دادن و روشنگری است. یعنی خویشاوندان و نزدیکان حاضر شده در محشر قیامت یکدیگر را می‌بینند و می‌شناسند یا بهم دیگر نشان می‌دهند و وقتی مجرمین چشمشان به فرزندان و همسر و برادر یا اقوام و افراد قبیله می‌افتد دلشان می‌خواهد آنها گام جلو گذاشته و خود را فدا کرده و از عذاب آن روز نجاتشان دهند. مفسرین به قرینه آیه «لِكُلِّ امْرِيٍّ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ» (عبس (۸۰) / ۳۷) گفته‌اند چون همه گرفتارند کسی، ولو زن و فرزند و برادر، به فکر و فداکاری دیگری نمی‌افتد. ولی آیه بیشتر عنایت به مجرمین دارد که بنا به عادت دنیائی و خصلت خودخواهی انتظار دارند دیگران جور آنان را بکشند و خود را فدای آنان بکنند، درحالی که چنین چیزی شدنی نیست.<sup>۱</sup> حتی تا آنجا می‌روند که تمام اهل زمین قربانی یک فرد آنها بشود. «فَصَلَاتِهِ أَلْتَى تُؤْوِيهِ» نیز افراد نزدیک‌تر به شخص هستند که به او مأوی می‌داده و از خودشان می‌دانسته متمایز نیز از سایرین می‌باشند.

آیات ردیف «د» ضمن آنکه روش تعلیماتی و متدولوژی قرآن بر مبنای انسان‌بینی و روان‌شناسی را نشان می‌دهد در وصف حال‌ها و داستان‌ها، نمونه‌های حداعلای افراط و تفریط را شاهد مثال می‌آورد، به گونه‌ای حکایت از نهایت بیچارگی و استیصال مجرمین و گنه کاران در برخوردشان با قیامت می‌نماید. اشاره به نخستین برخوردها و واکنش‌ها را که رفته‌رفته شدیدتر می‌شود به ترتیب ذیل در گروه‌های گذشته دیده بودیم:

گروه ۱۱، انفطار (۸۲)، آیات ۴ و ۵:

۴- وَإِذَا الْقُبُورُ بُعِثَتْ.

۵- عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ.

گروه ۱۶، تکویر (۸۱)، آیات ۱۲ تا ۱۴:

۱۲- وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ.

۱. اگر خواسته باشیم قرینه و تأیید از آیات آینده بیاوریم می‌توانیم «أَلَّا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى» را که در گروه ۲۸، سوره نجم (۵۳) / ۳۸ و در سوره‌های متعدد انعام (۶) / ۱۶۴، اسراء (۱۷) / ۱۵، فاطر (۳۵) / ۱۸، زمر (۳۹) / ۷ آمده است شاهد بیاوریم. یعنی کسی بار گناه و مُکْتَسِبَات و اعمال دیگری را نمی‌کشد.

۱۳- وَإِذَا الْجَنَّةُ أُنزِلَتْ.

۱۴- عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا أَحْضَرَتْ.

گروه ۲۰، نازعات (۷۹)، آیات ۶ تا ۹:

۶- يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ.

۷- تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ.

۸- قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ.

۹- أَبْصَارُهَا خَاشِعَةٌ.

گروه ۲۱، مدثر (۷۴)، آیات ۸ تا ۱۰:

۸- فَإِذَا تُقَرَّبُ فِي النَّاقُورِ.

۹- فَذَلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ.

۱۰- عَلَيَّ الْكَافِرِينَ غَيْرٌ يَسِيرٌ.

اینک عظمت عذاب، احساس سختی و وحشت و اجبار به چاره و نجات، به جایی رسیده است که می خواهد همه دنیا فدای او بشوند! ارائه و بیان عذاب آخرت برای جلب توجه و ایجاد وحشت در سه ردیف قبلی از طریق اعلام عدم امکان ممانعت و دفاع، از ناحیه خداوند بودن که صاحب درجات و مراحل است، حتمی بودن با وجود بُعد مدت و مسافت، گداختگی فروزان آسمان و متلاشی شدن کوهها به عمل آمده بود (یا سعی شده بود که به عمل آید)، در این ردیف طرف دیگر سگه نشان داده می شود که عکس العمل و استیصال و امدادخواهی مجرمین برخاسته از قبرها است! ...

تأثیری که یک خبر یا گفتار در مردم می تواند بنماید محصول و حاصل ضرب دو عامل می باشد. یکی ایمان، یا اعتقاد و اعتماد که شنونده نسبت به گوینده و گفتارش داشته باشد، دوم کیفیت و درجه شدت رویداد یا واقعه. قرآن در این گروهها برای

---

۱. خدا می توانست به پیغمبر دستور دهد به طور نمونه یا از طریق معجزه افرادی از مردم یا مجرمین را تحت شکنجه و آزارهای یادآور قیامت قرار دهد تا هم به کیفر رسیده و تأدیب شوند و هم عملاً مسئله معاد و آخرت تفهیم گردد. ولی خدا و قرآن این کار را نکرده اند. ترجیح داده شده است که عمل پیغمبر صرفاً انداز و تعلیم در راه تذکر و تمثیل بوده در دعوت و دین، رعایت کامل آزادی و کرامت انسانها، به عمل آید و تصمیم گیری به اختیار خودشان باشد.

بیست و چهارمین گروه تنزیل، معارج (۷۰) ب / ۱ تا ۱۸ (منهای ۴) \_\_\_\_\_ ۳۲۵

پذیراندن و وارد کردن اندیشه رستاخیز در ذهن و ضمیر معاصرین و ایجاد وحشت و نگرانی از قیامت، همین دو عامل را با تدریج و تأنی به کار می‌برد. بدون آنکه استدلال و آزمایشی صورت بگیرد. اگر ما در عمق وصف حال‌هائی برویم که در ضربه اول<sup>۱</sup> از برخورد بیدارشدگان از قبر و حاضرشدگان در محشر، با فضا و اوضاع روز قیامت حاصل شده باشد، شدیدتر از این آیات و اوصاف را نمی‌توانیم به یاد آوریم یا احساس نمائیم. مع ذلک چون ایمان و اعتماد عمیق نداریم و رشد یا بعد زمانیمان ضعیف است چندان تکان نمی‌خوریم و وحشت و خشیتی برایمان دست نمی‌دهد:

#### ردیف ۵) چگونگی آتش آیات ۱۵ و ۱۶:

۱۵- كَلَّا إِنَّهَا لَأَطْي.

۱۶- نَزَّاعَةً لِّلشَّوْي.

از انتظار کشی قیامت، تعریف و توصیف وضع و حال زمان و فضا، چگونگی و چهره مجرمین، در این ردیف دو آیه‌ای با دو اشاره‌ی کوتاه و کوبنده، به‌نوع زندگی روز قیامت یا معرفی آتش جهنم می‌پردازد. با به‌کار بردن حرف نفی و انکار و انذار کلاً هر گونه ادعا، انکار یا تصور و تصویر و تکذیبی را که در ذهن شنوندگان مشرک و مکذّب معاصر یا خواننده‌ی آینده‌ی خطور نماید، قاطعانه رد کرده می‌گوید چنان و چنین نبوده آتشی است شعله‌ور که از درون و اندرون مجرمین را می‌سوزاند! صفت «لَأَطْي» که در دو گروه قبل (گروه ۲۲، لیل (۹۲) / ۱۴- فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى.) به‌صورت فعل مضارع آمده بود. زبانه کشیدن و در فعالیت و حمله‌ور بودن شعله‌های آتش را می‌رساند. به‌گفته‌ی «مفردات راغب»، «شعله خالص بی‌دود و زبانه کشیدن» آن است. شاید منظور عین حرارت و انرژی حاصله از احتراق و ترکیب باشد.<sup>۲</sup> «نَزَّاعَةً» اسم فاعل متعدی و مبالغه‌ی «نَزَعَ» یا کندن و کشیدن است. «شوی» را اگر اسم باشد پوست سر و اطراف بدن، مثل دست و پا معنی کرده‌اند<sup>۳</sup> و اگر فعل باشد زیان کردن است.<sup>۴</sup> در هر حال، اعلام و القاء سختی و سوختگی و رنج از این رساتر و

۱. یا choc

۲. همان‌طور که در شیمی Doggne naissant هست و اکسیژن تازه تولید شده از فعل و انفعالات، نفوذ و قدرت بیشتر از اکسیژن مانده و کهنه و مخلوط را دارد.

۳. قاموس قرآن، جلد ۴، صفحه ۹۱.

۴. در آیه کف (۱۸) / ۲۹- «وَإِنْ يَسْتَعْجِلُوا بُعَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهُ»

۳۲۶ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن بر حسب نزول) تیز و تندتر نمی شود! در شکنجه های شاهان و حکام و تهدیدهای فارسی هم «پوستت را می کنم» معمول بوده است، در اینجا آتش است که این کار را می کند!

### ردیف (و) مشمولین عذاب، آیات ۱۷ و ۱۸:

۱۷- تَدْعُو مَنْ أَدْبَرَ وَتَوَلَّى.

۱۸- وَجَمَعَ فَأَوْعَى.

«ادبار»، پشت کردن است که شخص تمام بدن و هیكل و هیئتش را برای اعلام بیگانگی و بیزاری، از گوینده و خواهنده، به طرف مخالف برمی گرداند و جهت دیگری پیش می گیرد. قبلاً در گروه ۲۰، نازعات (۷۹)، آیه ۲۲: «ثُمَّ أَدْبَرَ يَسْعَى.» و در مورد فرعون آمده بود.

«تَوَلَّى» روگرداندن تنها است و عدم استماع و استقبال را می رساند. «جَمَعَ» همان جمع کردن است و فزون طلبی است که مانند «الْهَائِكُمُ التَّكَاثُرُ.» (تکاثر (۱۰۲) / ۱) گروه ۴ ناظر به مال و منال دنیا است و می تواند خدم و حشم را هم در بر گیرد. ضمن آنکه گروه ماقبل برای شناساندن تکذیب گران قیامت صفت امساک و بخل یا جنبه های منفی جمع آوری را ذکر کرده بود («يَدْعُ الْيَتِيمَ. وَلَا يَخْضُ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ.» «وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ.» (گروه ۲۳، ماعون (۱۰۷) / ۲ و ۳ و ۷)

مصدر فعل «أَوْعَى»، «ایعاء» است و وعایه از همان ریشه بوده در ظرف گذاردن و خزینه کردن، یا خود را ظرف و مخزن و نگاهدار مال و منال قراردادن را می رساند. آنچه می توان متذکر شد تناسبی است که این دو صفت یا دو حالت روگردانی از دعوت رسول و منصرف شدن و تمرکز دادن خود در خواسته های زندگی و متاع و نتایج دنیا، با مسئله و مرحله فعلی رسالت دارد و مربوط و مورد بحث گروه ها بوده به دنباله تَوَلَّى از دعوت و تمتع و تمرکز انسان ها در مال و متاع تکذیب می آید که در گروه ماقبل و گروه های گذشته ۲۲- ۲۰- ۱۵ اعلام و تکرار شده سد راه دعوت و آفت اصلی یا اولیه ی رسالت به شمار می رود که باید با آن مبارزه منطقی بشود.

\* \* \*

اینها تماماً همان طور که گفتیم تذکر و تعلیم هائی است که در مرحله اول به شخص پیامبر (ص) برای پیشبرد آگاهانه و موفقانه مأموریت و شناخت صحیح طرف های

بیست و چهارمین گروه تنزیل، معارج (۷۰) ب / ۱ تا ۱۸ (منهای ۴) \_\_\_\_\_ ۳۲۷  
دعوت، داده می‌شود و در مرحله دوم به کاربردن و ابلاغ و انتقال‌هائی است که به مردم  
و مؤمنین به عمل خواهد آمد.

\* \* \*

نکته دیگری که از تدبّر بعد از تفسیرها به دست می‌آید برنامه‌ریزی شده بودن  
گروه‌ها و حالت انفعالی داشتن رسول‌الله گوینده یا گیرنده قرآن است. به طور وضوح  
دیده می‌شود که مثلاً در مورد مسئله غامض قیامت و آخرت آنچه باید شخص پیامبر  
و دعوت‌شوندگان بدانند و به آنها آگاهی و تعلیم داده شود طبق برنامه منظم متناسب  
با استعداد و پیشرفت درکشان، تدریجاً در آیات ظاهر می‌گردد بدون آنکه پرسش و  
کاوش و پژوهشی از ناحیه آنان صورت گرفته باشد. پیامبر گرامی که آورنده و گوینده  
قرآن است صرفاً حالت گیرنده و تحویل دهنده را دارد.

**پایان گروه بیست و چهارم**





## بیست و پنجمین گروه تنزیل

### آیات ۱۱ تا ۱۶ سوره شمس (۹۱) (ب)

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

شماره آیات	متن آیات	ترجمه (با مختصر توضیح)
۱۱	كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا.	(قوم) ثمود با خوی سرکش و طغیانگری خود (صالح پیغمبر را) تکذیب کرد.
۱۲	إِذِ اتَّبَعَتْ أَشْقَاهَا.	آن زمان که شقی ترین آنها برانگیخته شد.
۱۳	فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا.	پس فرستاده خدا به آنان گفت (نسبت به) شتر خدا و آبخور آن (توجه و پروا داشته باشید).
۱۴	فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا.	ولی او را تکذیب کردند و آن (ناقه) را پی کردند (کشتند).
۱۵	فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمُ رَبُّهُمْ بِذَنبِهِمْ فَسَوَّاهَا.	خداوند کارشان به واسطه گناهشان بر آنها کوبید و (خانه‌ها و سرزمینشان را) خراب و هموار کرد.
۱۶	وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا.	و از پس آمد و فرجام کارشان باکی نداشت (یا ترس و ابا ندارد).
آیات ۱ تا ۱۰ سوره شمس را در گروه ۱۲ دیدیم.		

### بخش اول - تدبیر در آیات

گروه حاضر به لحاظ مخاطب و موضوع، مانند دو آیه اول سوره از نوع ۲ محسوب می‌شود که مخاطب خاص نداشته گزارش مطلب و داستان یا اعلام اصلی را بازگو می‌نماید. به لحاظ تحول و تازگی، به دنبال گروه ۱۵ (بروج / ۸۵ / ۱۷ تا ۲۲) است که در آن برای اولین بار ذکر از فرعون و ثمود شده، باب جدیدی در قرآن افتتاح می‌کند. پس از اشاره سه آیه‌ای گروه ۱۵، پرسش «هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى.» و داستان یازده آیه‌ای گروه ۲ / ۲۰ (نازعات / ۷۹ / ۱۵ تا ۲۶) را داشتیم که اختصاص

۳۳۰ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول) به فرعون داشت و اینک نوبت به قوم ثمود و ۶ آیه این گروه رسیده است.<sup>۱</sup> داستان‌های دعوت بعضی از پیامبران گذشته در برخورد با امت‌های خود به منظور:  
اولاً آگاهی‌دادن و آشناساختن شخص پیامبر (ص) و دعوت‌شوندگان درباره انجام رسالت پیامبران و سرگذشت پیشینیان است  
ثانیاً انذار و عبرت‌گیری از هلاکت تکذیب‌کنندگان و  
ثالثاً استشهاد و استناد به واقعیت‌های تاریخی برای جلب اطمینان دعوت‌شوندگان و ایجاد ایمان و اعتقاد در صاحبان دیده و دل.

در میان سه منظور فوق که مربوط و مشترک هستند، سوّمی آنها در برنامه‌های رسالت و آشناساختن دعوت‌شوندگان به حقانیت و اقناع آنان نسبت به عذاب آخرت است که مهم‌تر از دوتای دیگر می‌باشد. قرآن برای متوجه‌ساختن و اقناع مردم به اینکه تکذیب فرستادگان خدا و تبعیت از هوای نفس یا تمرد از امر خدا می‌تواند باعث عذاب و هلاکت گردد نمونه‌های تجربی تاریخی قابل بررسی، از امت‌های گذشته می‌آورد و هشدار دنیائی می‌دهد.

بعدها مؤمنین و مبلغین دین به‌طور طبیعی و قیاس بشری، کیفر و پاداش‌های الهی در برابر گناه و ثواب را به دوران دنیا و زندگی حاضر تسری داده و معتقد شده‌اند که اهل ایمان و عاملین به ادیان در این دنیا پیروز و خوشبخت می‌شوند و گناه‌کاران و ستمگران کیفر و سختی دیده روسیاه و بدبخت خواهند شد. در گروه حاضر، در این زمینه دلالت و اشاره‌ای وجود ندارد باید منتظر باشیم و ببینیم از تنزیل‌های بعدی چه استفاده و استنباط می‌توان کرد.

انتخاب امت‌ها و پیامبران، هم روی روابط و نزدیکی‌های جغرافیائی با حجاز بوده است و هم شهرت و آشنائی‌های تاریخی که قوم عرب می‌توانسته است با آنها داشته باشد.

قوم ثمود که برای دومین بار به نام آن برمی‌خوریم<sup>۲</sup> به گفته لغت‌نویسان و مفسرین،<sup>۳</sup> یکی از قبایل عرب ماقبل تاریخ هستند که در محلی به نام «وادی القری» مابین حجاز و شام می‌زیسته دارای اجتماع و تشکیلات و تمدن نسبتاً پیش‌رفته بوده است. آنها

۱. فاصله این گروه‌ها پنج تا پنج تا بوده است. اتفاقاً داستان بعدی هم که در آن قوم عاد بر قوم ثمود اضافه شده است در گروه ۲۹ می‌آید که پنج ردیف بعد است.

۲. جمعاً ۲۶ بار در سراسر قرآن.

۳. قاموس قرآن، صفحه ۳۱۴، به نقل از دائرةالمعارف «وجدی»، «اقرب الموارد» و «مفردات راغب».

عمران و آبادی و کشاورزی داشتند و در اثر برخورداری از مواهب طبیعی به فساد و سرکشی گرایش پیدا کرده بودند. به لحاظ مذهب نیز به شرک گرائیده، بت پرست شده بودند. پیغمبرانشان از جمله صالح را تکذیب کردند و دچار هلاکت شدند. در گروه‌های بعدی قرآن که با تفصیل بیشتری صحبت از این قوم خواهد شد ان شاء الله به اطلاعات و بررسی بیشتر خواهیم پرداخت.

در بعضی از گروه‌هایی که تا به حال دیده‌ایم و خواهیم دید، صحبت از «حدیث» شده است. حدیث یا داستان رسالت‌ها و امت‌های گذشته. توجه به قصه و داستان پیشینیان یا داستان‌سرایی، و حتی داستان‌سازی، از جاذب‌ترین اشتغالات و آثار فرهنگ‌های باستانی است. در این داستان‌های تاریخی کم و بیش واقعی یا افسانه‌ای که به نام اساطیر نیز خوانده می‌شود، می‌خواسته‌اند هم سرگذشت اجداد و پایه‌های قومیت خود را بگونه‌ای بیان کنند و هم درس عبرتی برای آیندگان بدهند. در فرهنگ و ادبیات امروزی نیز احیای افسانه‌های کهن و داستان‌سرایی و رمان‌نویسی، حتی به زبان حیوانات از شاخه‌های مهم هنر و آموزش و پرورش یا تبلیغات می‌باشد. قرآن نیز به سبک و گونه خاص خود توجه لازم به نقل داستان‌های تاریخی و واقعیت‌ها، به صورت عینی و اشاره‌ای یا سمبلیک و تمثیلی، مبذول داشته است، قرآن چون می‌خواهد برای اثبات یا ارائه دعاوی خود و اقناع مردم، به فلسفه و اشراق و اوهام تکیه نکند و خواب و کرامات و معجزه را نیز وسیله جلب و ارشاد و انذار قرار ندهد، به سبک تجربی و تحقیقی عمل کرده واقعیات و حقایق می‌پردازد. برای انذار مردم از عذاب آخرت و عواقب افکار و اعمالشان، به عنوان دومین وسیله دعوت به احادیث و داستان‌های امت‌های گذشته می‌پردازد. این داستان‌ها هم تبلیغ و تمرین و توجه برای شخص پیامبر است، هم هشدار و انذار دعوت شونندگان و منکرین و هم تذکر و تفهیم برای مؤمنین و آیندگان. یک عنایت یا قصد دیگر هم وجود دارد که در گروه‌های آخر مکه و دوران مدینه برمی‌خوریم و آن تذکر و ارشاد «اهل کتاب» است.

\* \* \*

به لحاظ موقعیت و محل این گروه داستانی که در نیمه اول سال دوم رسالت به آن برخوردیم، اولاً در رابطه با دو آیه ابتدای سوره شمس (۹۱) که گروه ۱۲ را تشکیل می‌داد در آیات ۹ و ۱۰- «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا. وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا.» اولین درس عملی و مثبت راهنمایی دینی برای برنامه دنیا- پس از اعلام برخوردهای آخرت و

۳۳۲ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول) قیامت- را دیدیم و قرآن خواسته بود شاهد مثالی از واکنش و هلاکت امت‌های تکذیب‌کننده ارائه دهد. ثانیاً در رابطه با ردیف‌بندی گروه‌های متوالی تنزیل، این داستان عبرت‌انگیز در وسط گروه‌هایی قرار گرفته است که یکسره از تکذیب‌گری دعوت شوندگان صحبت می‌نماید و کم‌کم پرسش‌هایی راجع به واقعیت‌داشتن و عذاب قیامت مطرح می‌شود. قبلاً در گروه ۲۲، لیل (۹۲) دیدیم که به دنبال گروه ۱۲، شمس (۹۱) راهنمائی‌های عملی مفصل‌تر برای نتیجه‌گیری بهتر از تلاش‌های دنیائی و برنامه‌های زندگی به لحاظ آخرت داده شده بود.

### بخش دوم- تفسیر آیات

آیات ۱۱ و ۱۲: «كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا. إِذِ انبَعَثَ أَشْقَاهَا».

راجع به کذب و ویژگی تکذیب توضیح لازم قبلاً داده‌ایم. آیه نمی‌گوید قوم ثمود چه چیز و چه کس را تکذیب کردند. ولی از سیاق آیات و سابقه ذهنی موضوعات اجمالاً قضیه روشن بوده همان‌گونه که رسم قرآن است توضیح و تفصیل‌های بعدی به موقع خود مسئله را از اجمال و ابهام در می‌آورد.

«طَغْوَى» مانند طغیان مصدر است و از فعل «طَغَى» می‌آید که اولین بار در گروه ۲۰، نازعات (۷۹) / ۱۷- «أَذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى». آمده و سرکشی و تجاوز از حد و اعتدال را می‌رساند. تکذیب قوم ثمود نسبت به نصیحت و هشدار پیغمبرشان نتیجه توجّه و تفکر یا تشخیص و استدلال نبوده ریشه نفسانی و اجتماعی داشته است که می‌تواند ناشی از تمکّن و تمدّن نسبی یا قدرت و غرور دنیائیشان بوده باشد. آدمیزاد همان‌طور که در گروه ۳۵، اعلی (۸۷) خواهد آمد) وقتی به خوشی و رفاه یا احساس استقلال و استغنا برسد به اصطلاح عامیانه «بابو برش می‌دارد» حتی لگد به بخت و آینده خود زده نسبت به خیراندیشان و بزرگان توهین و تمرد می‌نماید. پرچمدار و میدان‌دار این لجام گسیختگی یا تمرد و توهین کسی می‌شود که از دیگران گستاخ‌تر و شقی‌تر است. کلمه «انبعاث» که در آیه ۱۲ بکار رفته است جوشش اجتماعی را نشان می‌دهد و پیدایش از میان خود مردم یا مشارکت عمومی را بیان می‌کند. تنها یک فرد معین و روی حساب‌های خصوصی نبوده است که به مخالفت و تکذیب پیامبر خدا برخوایسته است. بلکه طبع بشری و طبیعت عمومی، اقتضای چنین واکنش

بیست و پنجمین گروه تنزیل، شمس (۹۱) ب / ۱۱ تا ۱۶ \_\_\_\_\_ ۳۳۳  
از ناحیه آنان را می‌نموده، و مردم و امت بوده‌اند که نمی‌خواستند تن به قبول دعوت  
و رسالت یک پیغمبر بدهند.

آیه ۱۳- «فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا.»

رسول خدا به آنان گفت شتر و آبشخور یا آب خوردن آن را رعایت کنید یا مراقب  
باشید... همان‌گونه که مقدمات و جوانب داستان و موضوع و مرجع تکذیب ذکر  
نشده است، گفت‌وگوها و بُرویهائی هم که طبعاً به دنبال داشته است حذف گردیده  
موکول به تنزیل‌های بعدی شده است. یک‌باره «رسول الله» بدون آنکه کلامش  
به‌تمامه نقل شود، رخ نمایان می‌کند. در اینجا نیازی به ذکر نام و کار او دیده نشده،  
آنچه اهمیت داشته است گفتار تذکرآمیز و اخطارانگیز او بوده و تنها اشاره به «نَاقَةَ  
اللَّهِ وَسُقْيَاهَا.» شده است.

مفسرین که معمولاً بدون توجه به زمان و ترتیب نزول آیات به ترجمه و تفهیم یا  
بررسی آیات می‌پردازند و با استفاده از سوره‌های دیگر قرآن، به مصداق حدیث  
«الْقُرْآنُ يُفَسِّرُ بَعْضُهَا بَعْضًا»<sup>۱</sup>، نام پیغمبر و اجمال داستان را ذکر می‌کنند. در حالی که  
ممکن است تعمّدی در کار بوده تعلیم دهنده قرآن نخواستند است در اولین حکایت  
داستان- تمام قضایا یا احوال و اشخاص را بیان کرده باشد. اجمالاً قصد داشته‌اش-  
و این قصد از جنبه آموزشی و تربیتی کاملاً بجا می‌باشد- فعلاً تمرکز حواس و تکیه  
کلام روی اساس داستان برود که تکذیب کردن پیام رسولان و دچار شدن  
دسته‌جمعی قوم به هلاکت الهی است.

تنها مطلبی که از آیه ۱۳ و حرف تفریع «ف» دریافت می‌شود این است که:

اولاً تکذیب قوم نمود، تکذیب گفتار یا پیام رسولشان بوده است.

ثانیاً رسول به‌عنوان شاهد و در تأیید صحت پیامی که حامل آن بوده شتری را  
به‌عنوان معجزه آورده است که می‌بایستی از آب و غذا محروم نمانده، ارائه دهنده  
قائم و دائم بر صداقت نبوت او باشد.

آیات ۱۴ تا ۱۶- «فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهُمَا. فَدَمَدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذُنُوبِهِمْ فَسَوَّاهَا. وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا.»

علی‌رغم معجزه زنده ارائه شده و شهادتی که رسول خدا آورده بود مردم قوم او را  
متهم به ادعای دروغین کردند و شتر را از بین بردند. «اعقر» به‌معنای ریشه‌کن کردن

۳۳۴ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول) است و کشتن و سربه‌نیست نمودن شتر. تعمّد و عنادی داشته‌اند که مدرک رسالت و معجزه محسوس و مؤثر پیامبر را محو کرده، برای همه وقت و همگان از اثر بیندازند. کلام وحی باز به اختصار برگزار شده ضرورتی ندیده است که بگوید چگونه و با چه اسلحه و اسباب ثمودیان دست به این کار زدند. همین قدر معلوم است که با رسالت خدا و دعوت رسول عناد و لجاج داشته‌اند.

«دَمْدَمَ» فعل است و معنای آن خراب کردن خانه و ساختمان‌های شهر یا قریه بر سر صاحب و ساکنین است. فاعل این عمل ربّ یا ارباب مردم یعنی خدا است که تابه‌حال در گروه‌های گذشته با مضاف‌الیه «ک» در خطاب به پیغمبر می‌آمده است و حالا به قوم ثمود انتساب یافته است. قبلاً در خطاب پیغمبر «رَبِّ النَّاسِ» را در گروه ۱۹ ناس (۱۱۴) / ۱ : «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ». دیده بودیم و پس از آن در گروه ۲۰ نازعات (۷۹) / ۱۹ : «وَأَهْدِيكَ إِلَى رَبِّكَ فَتَخْشَى.» گفته بود. در اینجا به ربّ قوم ثمود می‌رسیم که ظاهراً مانند کلام موسی به فرعون، منظور از آن ربّ واقعی است نه ربّ انتخابی و اعتقادی خود آنها. ربّی که صاحب اقتدار و اختیار بوده خانه‌خراب و هلاکشان می‌کند. ربّ اعلام شده از طرف فرشته وحی به پیغمبر و به عموم است.

فعل ماضی و متعدی «سواء»، صاف و هموار کردن یا تسویه است که در همین سوره در آیه، ۷- «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا.» و سپس در آیه ۲- «الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى.» از گروه ۱۳، اعلی (۸۷) دیده بودیم. در آنجاها معنای هموار و منظم کردن و به مرحله مطلوب رساندن بعد از خلقت را داشت. ضمیر مؤنث «ها» که در هماهنگی با سایر آیات سوره شمس (۹۱) و ارائه دهنده انجام و اتصال آنها، به‌عنوان مفعول «سَوَّى» آمده است، به قوم و قبیله ثمود یا به خانه و قریه آنها برمی‌گردد که با خاک یکسان شده است. خرابی آنچنان شدید بوده که همه چیز، اعم از آبادی و بنا و زیربنا و اثاث و آدم‌ها را فرا گرفته و فرو کوبیده است.

در آیه آخری سوره فاعل «لَا يَخَافُ» بنا به سیاق کلام همان «رَبُّهُمْ» است که فاعل «دَمْدَمَ» بوده. در حالی که ضمیر می‌تواند به قبیله و قریه برگردد یا به عمل دَمْدَمَ. در هر حال آیه می‌خواهد عدم واهمه و ملاحظه خداوند را بیان کند و استغنا و استقلال خدا در برابر قوم قوی و پیشرفته ثمود را برساند.

\* \* \*

مجموعه شش آیه گروه به طور فشرده و گویا یک سناریوی پنج پرده یا پنج مرحله‌ای را نشان می‌دهد که با حروف ربط اذا و فاء تفریع و اتصال سریع و مستقیم بیکدیگر دارند. آغاز داستان تکذیب است و فرجام آن نابودی و تخریب! همان‌طور که گفتیم به نظر می‌آید تعمد بوده است که از توضیح و تفصیل خودداری به عمل آید تا مقصد و منظور پیام به طور خالص و برجسته اعلام گردیده معلوم شود که هلاکت قوم، واکنش خداوند آنها- یا دستگاه خلقت- در برابر تکذیب پیغمبر بوده است. یعنی مسئله‌ای که در این فصل از پیام مورد توجه عمده می‌باشد.

داستان مشابه قبلی و حدیث موسی (گروه ۲۰ نازعات (۷۹) / ۲۱: «فَكَذَّبَ وَعَصَى»، ۲۲، ۲۳، ۲۴ و ۲۵: «فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْآخِرَةِ وَالْأُولَى»)) که با تکذیب فرعون آغاز گردید و به اخذ خدا و گرفتاری آخرت و دنیای او ختم شده بود، علاوه بر فعل كَذَّبَ، افعال عَصَى، اَدْبَرَ، يَسْعَى، حَشَرَ، نادى و بِالْآخِرَةِ «فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى» را هم داشتیم. فرعون به دنبال تکذیب پیام‌آور خدا دست به یک سلسله عملیات مقابله‌گرانه با رسالت خدا نیز زده بود که مفصل‌تر از فَعَقَرُوا هَآئِىَ قوم ثمود است. و بدتر از همه اینکه ادعای خدائی و ربوبیت اعلی را کرده است. آنچه در هر سه گروه حاوی داستان پیشینیان، مشترک و قابل استنباط می‌باشد این است که هلاکت‌های دنیائی ناشی از واکنش‌های خدائی که تا به حال برخورداریم مربوط به تکذیب پیامبران است و معاصر با حضور و رسالت آنها.

**پایان گروه بیست و پنجم**





## بیست و ششمین گروه تنزیل

آیات ۱ تا ۵۰، تمام سوره مرسلات (۷۷)

بسم الله الرحمن الرحيم

شماره آیات	متن آیات	ترجمه (با مختصر توضیح)
۱	وَالْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا.	قسم به فرستاده شده‌ها (یا بادهای) پی در پی ملایم (یا مطبوع).
۲	فَالْعَاصِفَاتِ عَصْفًا.	و پس از آن تند و زتدگان (یا بادهای) با شدت و ویرانگر.
۳	وَالنَّاثِرَاتِ تَنۢثِيرًا.	قسم به پخش کنندگان (یا بادهای) رساننده به همه جا...
۴	فَالفَارِقَاتِ فَرَقًا.	... که جدا کننده و فرق گذارنده‌اند.
۵	فَالْمُلْقِيَاتِ ذِكْرًا.	و پس از آن القا کننده (عبرت‌ها) و یادآور رویدادها می گردند.
۶	عُدْرًا أَوْ نَذْرًا.	خواه به صورت عذر (و رفع بهانه) یا هشدار (خطرات و پیش آمدها).
۷	إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَوَاقِعٍ.	همانا که آنچه وعده داده شده‌اید (یا داده می شوید) واقعیت دارد. (یا واقع شدنی و از نوع جریان‌های طبیعی و رویدادهای کیهانی است).
۸	فَإِذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ.	پس آنگاه که ستارگان خاموش (یا تاریک و سرد) شوند.
۹	وَإِذَا السَّمَاءُ فُرِجَتْ.	و آن زمان که آسمان شکافته گردد.
۱۰	وَإِذَا الْجِبَالُ سُفَّتْ.	و آن زمان که کوه‌ها ریشه کن (و متلاشی گردند).
۱۱	وَإِذَا الرُّسُلُ أُقْتَتْ.	و آن زمان که برای رسولان تعیین وقت شود (یا نوبت و میعاد وقت تحقق و عدهایشان برسد).
۱۲	لَأَيَّ يَوْمٍ أُجِّلَتْ.	(معلوم گردد که) برای چه روزی پیش گوئی و تعیین سررسید شده بود.
۱۳	لِيَوْمِ الْفَضْلِ.	برای روز فصل یا (روز جدائی افراد و افکار حق و باطل یا مشخص گشتن جریان‌ها و ذرات آمیخته و مختلط و آغشته).
۱۴	وَمَا أَذْرَاكَ مَا يَوْمُ الْفَضْلِ.	و چه می دانی (یا چگونه می توانی بدانی) که روز جدائی (یوم‌الفصل) چیست؟
۱۵	وَيَلُومُنَّ يَوْمَئِذٍ الْمُكذِبِينَ.	(همین قدر هست که) در آن روز وای بر تکذیب کنندگان (قیامت و کسانی که این وعده و رویداد را دروغ می انگارند)!
۱۶	أَلَمْ نُهَلِكِ الْأَوَّلِينَ.	آیا ما اولی‌ها یا پیشینیان را هلاک نکردیم؟

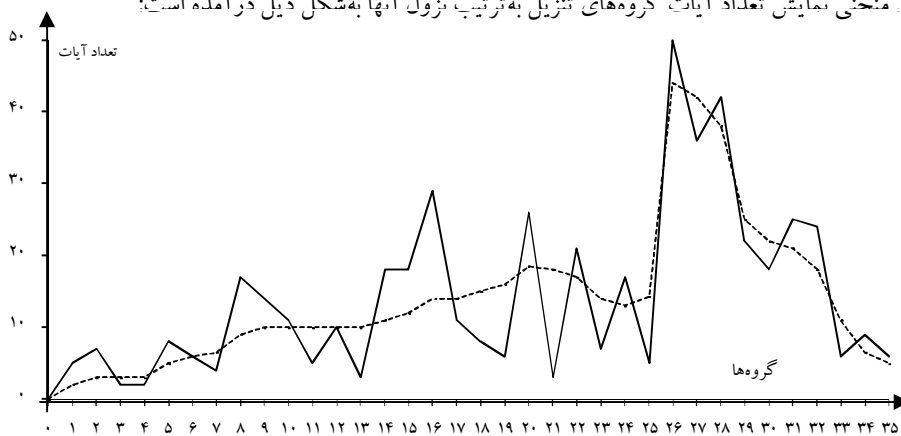
شماره آیات	متن آیات	ترجمه (با مختصر توضیح)
۱۷	ثُمَّ نُتَبِّهُهُمْ الْآخِرِينَ.	و پس از آن بعدی‌ها (و دیگران) را پشت سرشان نمی‌بریم؟
۱۸	كَذَلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ.	این چنین با بدکاران عمل می‌نمائیم.
۱۹	وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ.	وای در آن روز بر تکذیب کنندگان!
۲۰	أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِّنْ مَّاءٍ مَّهِينٍ.	آیا شما را ما از آب ناچیز سبک (بی مقداری) نیافریدیم؟
۲۱	فَجَعَلْنَاهُ فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ.	سپس آن را در جایگاه استوار و امن قرار دادیم.
۲۲	إِلَىٰ قَدَرٍ مَّعْلُومٍ.	تا مدت و میزان (یا اندازه) معین.
۲۳	فَقَدَرْنَا فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ.	پس اندازه و قرارهایی مقرر داشتیم و چه توانای خوبی هستیم.
۲۴	وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ.	وای در آن روز بر تکذیب‌گران!
۲۵	أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا.	آیا زمین را در برگیرنده و نگاه‌دارنده قرار ندادیم؟
۲۶	أَحْيَاءَ وَأَمْوَاتًا.	(خواه برای زنده‌ها و (خواه) برای مرده‌ها.
۲۷	وَجَعَلْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ شَامِخَاتٍ وَأَسْقَيْنَاكُم مَّاءً فُرَاتًا.	و در آنجا کوه‌های مرتفع برقرار ساختیم و شما را از آب گوارائی نوشانیدیم.
۲۸	وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ.	وای در آن روز (و حسرت و پشیمانی) بر تکذیب‌گران!
۲۹	انظُرُوا إِلَىٰ مَا كُنتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ.	به‌سوی آنچه دروغ می‌انگاشتید (یا تکذیب می‌کردید) روانه شوید.
۳۰	انظُرُوا إِلَىٰ ظِلِّ ذِي ثَلَاثِ شُعَبٍ.	به‌سوی (شبه) ساه (یا دودی) که سه شاخه (یا سه شعله) است.
۳۱	لَا ظَلِيلٌ وَلَا يُغْنِي مِنَ اللَّهَبِ.	(که) نه سایه می‌اندازد و نه مانع از لهیب آتش می‌شود.
۳۲	إِنَّهَا تَرْمِي بِشَرِّ رِيشٍ كَالْقَصْرِ.	به‌درستی که آن دود شعله (یا حرارت بی‌رنگ) شراره‌هایی مانند کاخ پرتاب می‌کند.
۳۳	كَأَنَّهُ جِمَاثٌ صُفْرٌ.	گوئی شراره‌های شبیه به شتران زرد رنگ.
۳۴	وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ.	بدا به حال تکذیب‌گران در آن روز!
۳۵	هَذَا يَوْمٌ لَا يَنْطِقُونَ.	اینک روزی است که سخن به‌زبان نمی‌آورند.
۳۶	وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَرُونَ.	و به آنها اجازه داده نمی‌شود که عذرخواهی (و بهانه‌تراشی) کنند.
۳۷	وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ.	در آن روز تکذیب‌گران بیچاره‌اند!
۳۸	هَذَا يَوْمُ الْفَصْلِ جَمْعًاكُمْ وَالْأُولَىٰ.	این است روز جدائی (یوم‌الفصل) که شما را و پیشینیان را گرد هم آوردیم (یا جمع کردیم).
۳۹	فَإِنْ كَانَ لَكُمْ كَيْدٌ فَكِيدُوا.	پس اگر کید و حيله یا چاره‌اندیشی دارید به کار اندازید.
۴۰	وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ.	وای بر تکذیب‌گران در چنان روز!
۴۱	إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي ظِلَالٍ وَعُيُونٍ.	همانا که پرهیزکاران در سایه‌ها و چشمه‌سارها هستند.
۴۲	وَفَوَاحِشٍ مِّمَّا يَنْتَهُونَ.	(و در میان یا برخوردار از) میوه‌جات آن‌طور که اشتها و میل دارند (یا دلشان می‌خواهد).

شماره آیات	متن آیات	ترجمه (با مختصر توضیح)
۴۳	كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ.	بخورید و بیاشامید، گوارایتان باد به سبب (یا به وسیله) آنچه انجام می دادید یا به دست خودتان ساخته بودید!
۴۴	إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ.	به درستی که ما این چنین، نیکو کرداران را (به وسیله کردهای خودشان) پاداش می دهیم.
۴۵	وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ.	وای (و حسرت) در چنان روز بر تکذیب گران!
۴۶	كُلُوا وَتَمَتَّعُوا قَلِيلًا إِنَّكُمْ مُجْرِمُونَ.	(اما شما تکذیب گران) مدت کوتاهی (در این دنیا) بخورید و تمتع ببرید، همانا که مجرم و بدکار هستید.
۴۷	وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ.	بدا به حال تکذیب گران در آن روز!
۴۸	وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ ارْكَعُوا لَا يَرْكَعُونَ.	و چون به آنان گفته شود رکوع (یا ابراز بندگی و اطاعت) کنید رکوع نمی کنند.
۴۹	وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ.	ای وای در آن روز بر تکذیب گران!
۵۰	فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ.	پس به چه گفتار و داستانی بعد از این (دلایل و بیانات) ایمان می آورند؟

### بخش اول - تدبیر در آیات

گروهی است منسجم از آیات معاصر با تعداد کثیر آیات، در مقایسه با آنچه تا به حال نازل شده بود. هنوز دو سال کامل از بعثت نگذشته توان دریافت و قدرت تعلّم و تحوّل رسول مکرم از ۵ آیه ۱۹ کلمه‌ای عَلَقٌ (۹۶) به ۵۰ آیه ۱۷۲ کلمه‌ای مرسلات (۷۷) رسیده گام بلندی برداشته شده است.<sup>۱</sup>

۱. منحنی نمایش تعداد آیات گروه‌های تنزیل به ترتیب نزول آنها به شکل ذیل در آمده است:



منحنی معادل، با وجود نوسان‌های دائم منحنی اصلی سیر صعودی نسبتاً منظم داشته نشان می‌دهد که سوره مرسلات (۷۷) اوج خاصی پیدا کرده است. پس از آن سقوط و صعود می‌نماید در حالی که نوسان‌ها در سطح بالا قرار دارند.

۳۴۰ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول) از طرف دیگر وقتی به مجموعه ردیف شده آیات نگاه می‌کنیم. سوره را یک جمع‌بندی پی‌گیر تدوین یافته صددرصد مربوط به قیامت می‌بینیم که در ارتباط و اتصال زنجیری با گروه‌های گذشته است و همراه با اتکاء و عنایت خاص نسبت به دو موضوع می‌باشد: اولاً پدیده بودن و واقعیت و وقوع طبیعی داشتن قیامت در تحوّل کلی آسمان و زمین یا جهان فیزیکی مشهود، ثانیاً چاره‌جوئی و حل مشکل بی‌اعتنائی و دروغ‌انگاری مشرکین و منکرین، یا تکذیب‌گری لجوجانه آنان نسبت به قیامت.

گروه‌های گذشته را که سوره مرسلات (۷۷) به نتیجه‌گیری و جمع‌بندی آنها پرداخته است به شرح ذیل می‌توان خلاصه نمود:

گروه ۵، طور (۵۲)، آیه ۷:

۷- إِنْ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ.

گروه ۶، ذاریات (۵۱)، آیه ۵:

۵- إِنْ مَّا تُوعَدُونَ لَصَادِقٌ.

گروه ۱۱، انفطار (۸۲) آیات ۱ و ۲ و ۵:

۱- إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ.

۲- وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ...

۵- عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ.

(اولین نشانه‌های زمانی و آسمانی قیامت).

گروه ۱۵، بروج (۸۵)، آیات ۱ تا ۳ و ۱۷ تا ۱۹:

۱- وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ.

۲- وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ.

۳- وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ.

۱۷- أَتَاكَ حَدِيثُ الْجُنُودِ.

۱۸- فِرْعَوْنَ وَثَمُودَ.

۱۹- بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي تَكْذِيبٍ.

بیست و ششمین گروه تنزیل، مرسلات (۷۷) تمام سوره ۱ / تا ۵۰ \_\_\_\_\_ ۳۴۱

(ارتباط کیهانی - زمانی - زمینی قیامت - استشهاد از پیشینیان و تکذیب کافران)

گروه ۱۶، تکویر (۸۱)، آیات ۱ تا ۳ و ۱۴ :

- ۱- إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ.
- ۲- وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ.
- ۳- وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ.
- ۱۴- عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا أَحْضَرَتْ.

گروه ۲۰، نازعات (۷۹)، آیات ۱ و ۲ و ۵ و ۶ و ۲۱ :

- ۱- وَالنَّازِعَاتِ غَرْقًا.
- ۲- وَالنَّاشِطَاتِ نَشْطًا.
- ۵- فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا.
- ۶- يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ. (مشابهت سوگندها)
- ۲۱- فَكَذَّبَ وَعَصَى. (تکذیب فرعون)

گروه ۲۲، لیل (۹۲)، آیه ۱۶ :

۱۶- الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّى. (تکذیب و روگردانی)

گروه ۲۳، ماعون (۱۰۷)، آیات ۱ و ۲ :

- ۱- أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالْإِيمَانِ.
- ۲- فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ. (معرفی تکذیب گران قیامت)

گروه ۲۴، معارج (۷۰)، آیات ۱ و ۶ و ۷ و ۸ :

- ۱- سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ.
- ۶- إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا.
- ۷- وَتَرَاهُ قَرِيبًا.
- ۸- يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ.

۳۴۲ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن بر حسب نزول)  
(پرسش از وقوع عذاب) (بعد زمانی و مقارنه کیهانی)

گروه ۲۵، شمس (۹۱)، آیه ۱۱:

۱۱- كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا... (باز هم تکذیب گری پیشینیان)

سوره به لحاظ مخاطب گروه، حالت مختلط دارد. بیشتر آیات متوجه شخص پیغمبر بوده به صیغه غایب از مردم معاصر صحبت می شود. مردمی که روگردان از دعوت و تکذیب کننده پیام و خبرها هستند. گاه گاه عنایت به خود آنها شده مستقیماً مورد خطاب و کلام قرار می گیرند. از نظر ادبی و صنایع بدیعی چنین تغییر مخاطب را «التفات» می گویند و به لحاظ بلاغت و نفوذ کلام به نظر می آید که در جلب توجه شنوندگان خالی از تأثیر نبوده یک نوع پیوند و ارتباط ناخودآگاه، بین خدا و خلق ایجاد نموده و دعوت شوندگان کم و بیش احساس هماهنگی یا همگونی با پیغمبر پیدا کرده اند. وقتی شخصی می شنود که او را مخاطب قرار داده با زبان فصیح و گیرا صدایش می کنند خواه ناخواه احساس حضور و وجود برای خود پیدا می کند. طبیعی است که اگر عمل قرآن دعوت انسانها یا بندگان به سوی خداست قهراً می بایستی با خود مردم صحبت کند و واسطه و رسول حتی المقدور کمتر به میان آید. خطاب مستقیم یا مکالمه با مردم را قبلاً در گروه های زیر دیده بودیم که رفته رفته طولانی تر گردیده و پذیرش مردم بیشتر شده است:

گروه ۴، تکاثر (۱۰۲)، آیات ۱ و ۲:

۱- اَلْهٰكُمُ التَّكٰثُرُ.

۲- حَتّٰی زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ. (بدون سوگند)

گروه ۶، ذاریات (۵۱)، آیات ۵ و ۶:

۵- اِنَّمَا تُوعَدُوْنَ لَصٰدِقٌ.

۶- وَاِنَّ الدِّیْنَ لَوَاقِعٌ. (بعد از سوگند)

گروه ۱۶، تکویر (۸۱)، آیات ۲۲ تا ۲۶:

۲۲- مُطَاعٌ ثُمَّ اَمِیْنٌ وَمَا صٰحِبُكُمْ بِمَجْنُوْنٍ.

۲۳- وَلَقَدْ رَاَهُ بِالْاُفُقِ الْمُبِیْنِ.

- ۲۴- وَمَا هُوَ عَلَيَّ الْعَيْبُ بِضَنِينٍ.  
۲۵- وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ.  
۲۶- فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ. (بعد از ۴ قسم)

گروه ۲۲، لیل (۹۲)، آیات ۴ تا ۱۵ و ۲۱:

- ۴- إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى.  
۵- فَأَمَّا مَنْ أُعْطِيَ وَاتَّقَى.  
۶- وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى.  
۷- فَسَنِّيَسْرُهُ لِلْئِسْرَى.  
۸- وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَى.  
۹- وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى.  
۱۰- فَسَنِّيَسْرُهُ لِلْعُسْرَى.  
۱۱- وَمَا يُعْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى.  
۱۲- إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى.  
۱۳- وَإِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةَ وَالْأُولَى.  
۱۴- فَأَنْذَرْتُمْ كُمْ نَارًا تَلْطَى.  
۱۵- لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى...  
۲۱- وَلَسَوْفَ يَرْضَى. (بعد از ۳ قسم)

در گروه حاضر بعد از ۵ یا ۶ قسم به خطاب وعده‌ی «إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَوَاقِعٌ» می‌رسیم و بعد از ۴ نشانه زمانی و گفتن «وَمَا أَذْرِيكُمْ مَا يَوْمُ الْفُضْلِ» به شخص پیغمبر، ترجیع‌بند اندازی «وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ» شروع می‌شود. مخاطب ترجیع‌بندها پیامبر است ولی مرجع آنها مردم یا مکذبین‌اند. همچنین است در آیات ۱۶ تا ۱۹. پس از آن در آیه ۲۰- «الَّذِينَ نَحْلُقُهُمْ مِنْ مَّاءٍ مَهِينٍ» که با ضمیر «كُم» آمده است تا آیات ۳۸- «هَذَا يَوْمُ الْفُضْلِ جَمَعْنَاكُمْ وَالْأُولَى» و ۳۹- «فَإِنْ كَانَ لَكُمْ كَيْدٌ فَكِيدُونَ» که ضمیر «كُم» به آنها صراحت داده است و ترجیع‌بند بعدی ۴۰- «وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ»، جهت کلام یکسره به سوی دعوت شوندگان، برای برگرداندن آنان از حالت تولی و پشت کردن

۳۴۴ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول)

به شنیدن و اقبال نمودن رفته است. پنج آیه ۴۱ تا ۴۵ که به صیغه‌ی غایب آغاز شده به صورت مخاطب در می‌آید و مجدداً حالت غایب پیدا می‌کند، اشاره به وضع و حال مطلوب متقین دارد. در ترجیع‌بند آخری داغ‌دل و حسرت مکذبین را تازه می‌کند. در دو ردیف کوتاه نهائی برای پنجمین بار مکذبین مورد خطاب مستقیم قرار گرفته بهره‌مندی کوتاهه دنیائی آنان به یادشان آورده می‌شود. برای ششمین بار بعد از تذکر ۴۸- «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ ارْكَعُوا لَا يَرْكَعُونَ.» و سؤال توصیفی ۵۰- «فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ.» پیامبر گرامی طرف خطاب واقع می‌شود.

از تذکر آخری چنین برمی‌آید که اگر قرار بر ایمان آوردن باشد شیوه گفت و شنود فوق و تبادل و تنوع در بیان و منطقی که شاهد آن بودیم، آخرین راه حل است. راه حلی که رسول خدا باید در پیش گیرد و اگر باز مشرکین رو نیاوردند و تحت تأثیر قرار نگرفتند حجت تمام شده اثبات عدم استعداد و آمادگی کرده‌اند. علاوه بر آنکه تعویض خطاب و تغییر لحن و کلام از عوامل مؤثر در جلب توجه شنوندگان بوده است تحوّل در محتوا و تنوع در استدلال‌ها و اشارات نیز از ویژگی‌های برجسته این سوره به‌شمار می‌رود.

سوره رسالات (۷۷) با وجود یک پارچگی و معاصر بودن آیات آن قابل تقسیم به ۱۳ ردیف متمایز متوالی الف تال است که در بخش دوم- تفسیر آیات باید مورد بررسی مجدد قرار گیرد. در هر حال، محور کلام و برنامه کلی انذار است که به موجب گروه ۲، رسالت اصلی پیامبر گرامی محسوب می‌شود و هدف مورد تعقیب گروه اعلام «إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَوَاقِعٌ.» و قبولاندن این خبر عجیب و عظیم نامأنوس و باورنکردنی، به مردمی است که کمترین آمادگی و علاقه برای شنیدن و به‌کار بستن آن ندارند. ضمن آنکه نه وسیله و نشانه و دلیل در اختیار پیغمبر است که دعوت‌شوندگان را معتقد و مجاب کند و نه خدا می‌خواهد زور و اجبار و آزار یا تطمیع و فریب و تبلیغ به کار برده شود. توسل به معجزه هم که می‌تواند راهی برای آسان کردن جلب توجه و اقناع مردم باشد، تا به حال به‌عمل نیامده است. تجربه و آزمون به‌سبک علوم تحقیقی و به شیوه‌ی دانشمندان و فلاسفه تجربی نیز امکان‌پذیر نیست. چون پدیده قیامت یا زنده شدن مردگان و از سر گرفتن حیات جاویدان، با ویژگی‌ها و علائم و وقایعی که قرآن می‌دهد در هیچ زمان و مکان رخ نداده و قابل رؤیت و آزمایش نیست... پس قرآن چه می‌بایستی بکند؟ می‌بینیم راه‌حل‌های بشری متداول در میان



فلاسفه و متکلمین و مؤمنین را نیز اتخاذ نکرده است. به کارنبردن آن روش‌ها و پیرامون آنها نگشتن، می‌تواند دلیل قاطعی بر عدم صناعت و سنخیت بشری بودن و منشاء غیربشری یا الهی داشتن باشد. مانند این استدلال که «چون انسان‌ها اکثراً کافر گناه‌کار و ستمگر هستند و در برابر خدا طاعی و یاغی بوده در این دنیا خوش می‌گذرانند و بدون تنبیه به خواب ابدی می‌روند ولی بندگان مؤمن و مطیع غالباً مورد ظلم قرار گرفته در محرومیت و سختی به سر می‌برند و پاداش ثواب‌ها و عبادت‌ها و خدمت‌ها را نمی‌بینند، بنابر این بر خداوند حکیم عادل واجب است که نشئه‌ی دیگری به وجود آورده مردگان را زنده کند، گناه‌کاران و ظالم‌ها را به کیفر رساند و به ایمان آوردگان مظلوم و عابد جزای سرشار برساند». صحرای بزرگ محکمه‌ای، با ترازو و مأموران را تصور و تصویر می‌نمایند که به نامه‌ی اعمال هر کس دقیقاً رسیدگی شده مقبولین از محاکمه را پاداش و منزلت و مکان عالی بدهند و مردود شدگان یا محکومین را برای عذاب و عقاب شدید به جهنم بفرستند.

به‌طور کلی قرآن می‌خواهد قیامت را برخلاف آنچه تلقی و تصور ما است و برخلاف استدلال‌ها و استنباط‌هایی که حتی متکلمین و متشرعین و مبلغین اسلام می‌نمایند، نه به صورت یک حکم الهی بپذیریم که برای تنبیه و کیفر گناه‌کاران یا تشویق و پاداش مؤمنین فرمانبردار اتخاذ شده است. قرآن نمی‌خواهد در این جهت نیز ما را وادار به قبول قیامت و آخرت نماید که چون خدا صاحب اقتدار و اختیار شما است باید وجود و فرمان او را بپذیرند. یا منطق ظاهراً معقول فلاسفه و متکلمین را به کاربرده بنای قیامت و آخرت یا به قول آنها معاد را بر پایه توحید و نبوت گذاشته اول اثبات صانع و صفات ثبوتیه خدا، از جمله عدالت و لطف را نموده، لزوم بعثت پیغمبران و اصل نبوت را استنتاج کند و سپس به مسئله کیفر و پاداش بندگان و اعتقاد به آخرت پردازد. تدبر در قرآن، پایه‌پای وحی نشان می‌دهد که منطق و روش قرآن، زمین تا آسمان با منطق و روش بشری مأخوذ از عوالم زندگی و روابط دنیائی فرق دارد. قرآن قیامت را مستقل از وجود و الوهیت یا ربوبیت خدا، به‌عنوان یک پدیده طبیعی و جریان فراگیر جهانی نشان می‌دهد که به صورت تحول ناگهانی فیزیکی شدید و وسیع رخ خواهد داد. عذاب و ثواب آخرت نیز به‌طوری که در تنزیل‌های بعدی روشن‌تر خواهد شد، نه به صورت دستمزد یا انفاق است که به خدمت‌گزاران داده می‌شود و نمره‌ای که شاگردان مدرسه در ذیل اوراق امتحانی

۳۴۶ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول) خود دریافت می‌کنند بلکه مُکْتَب و محصولی خواهد بود که هر کس در اثر فعل و انفعال‌های ارادی، در نسوج و اعصاب پیکر جسمانی خود و در ساختار و حافظه سلول‌ها و ذرات بینهایت کوچک خویش به میراث گذارده با حدوث قیامت و رستاخیز عمومی رشد و بروز می‌نماید...

\* \* \*

از ویژگی‌های بارز این گروه تعداد و تنوع استدلال‌ها و آگاهی‌هائی است که در زمینه قیامت ارائه شده است و کم و بیش جنبه جمع‌بندی دارد. تا به حال قرآن برای جلب توجه و اقناع دعوت شونندگان یا شنوندگان خود متوسل به راه‌ها یا شیوه‌های ذیل شده است:

۱- شاهد و گواه گرفتن از سوگندهائی که غالب آنها، مأخوذ از مظاهر و عوامل و آثار مشهود طبیعت می‌باشد. گوئی اصرار دارد قیامت را یک واقعه‌ای که مانند همه پدیده‌ها و جریان‌های خلقت وقوع خواهد یافت و واقعیت دارد معرفی نماید. نه آنکه مبتنی و مستنبط از دلائل فلسفی، عاطفی یا کلامی الهی و توحیدی باشد.

۲- قاطعیت در کلام و اتخاذ حالت یقین و اطمینان، همراه با جدی نشان دادن خبر و گفتار یعنی قرآن و وحی، از یک طرف و ذی‌نفع نبودن گوینده و آگاهی نداشتن قبلی او، از طرف دیگر.

۳- ارائه اطلاعات برای معرفی واقعه و توصیف حالات آن دنیا، اعم از دوزخیان و بهشتیان، هم به منظور تعریف و توصیف و هم به منظور هشدار و تهدید روگردانندگان و تکذیب‌کنندگان.

۴- پیش‌گوئی و تعیین زمان حدوث قیامت و مقارنات آسمانی و زمینی آن برای اینکه معلوم شود هشدار و پیش‌گوئی یک خبر، بی‌پایه و بی‌اساس نبوده همراه با آگاهی و آشنائی نسبت به زمان و مکان و چگونگی آن می‌باشد.

۵- توسل به تاریخ و تذکر هلاکت‌ها و بلاهائی که در زمان پیامبران گذشته و در همین دنیا بر امت‌های تکذیب‌گر آمده و ممکن است در مورد امت حاضر نیز تکرار گردد.

۶- ارائه نمونه‌های مشابه و شواهد محسوس از جهان فیزیکی فعلی و جریان‌های طبیعی موجود، در تأیید سوگندها و شاهدهای مورد اشاره بند ۱ بالا.

بیست و ششمین گروه تنزیل، مرسلات (۷۷) تمام سوره ۱ / تا ۵۰ \_\_\_\_\_ ۳۴۷

۷- اشاره به نظائر قابل رؤیت و بررسی در جهان آفرینش، به منظور اثبات امکان احیای مردگان برای رفع انکار یا اشکالی که از نظر انسان در قبول پدیده قیامت وجود دارد، چه در وجود و زندگی خودمان و چه در آثار و حوادث جهان.

۸- به طوری که در تنزیل‌های آینده توضیح و تفصیل داده خواهد شد و در این گروه اشاره کوتاهی به عمل آمده است، پیوند دادن ارگانیک عذاب و ثواب آخرت و حال و وضع اشخاص در آن عالم، به اعمال و زندگی این دنیا.

۹- پرسش و خطاب مستقیم با مردم.

آنچه در ردیف‌های متوالی گروه حاضر می‌بینیم به شرح ذیل با راه‌ها و شیوه‌های فوق ارتباط دارد:

ردیف الف) سوگندهائی است، در رابطه با بند ۱

ردیف ب) نشانه‌های زمانی، مندرج در بند ۲

ردیف ج) وقایع تاریخی گذشتگان، طبق بند ۵

ردیف د) نظائر و نمونه‌های موجود در آفرینش خودمان، طبق بند ۷

ردیف هـ) شواهد خلاقیت و مدیریت در زمین و مهد زندگی انسان، بر طبق بند ۷

ردیف و) انذار و تهدید توصیفی جهنم، بر طبق بند ۳

ردیف ز) توصیفی از حالت مکذبین در قیامت، بر طبق بند ۳

ردیف ح) معرفی و هشدار روز فصل، بر طبق بند ۳

ردیف ط) توصیفی از حالت متقین در آخرت، بر طبق بند ۳

ردیف ی) هشدار به مکذبین و تمتع موقت دنیائی آنان، بر طبق بند ۵

ردیف ک) توصیفی از اعراض مکذبین در دنیا، بر طبق بند ۵

ردیف ل) پرسش ایمانی، بر طبق بند ۹.

به لحاظ متکلم یا گوینده آیات، ویژگی قابل توجهی که دیده می‌شود، خطاب مستقیم و حرف زدن خدا با مردم است (در ردیف‌های د- ه- و- ح- ط- ی) در ردیف ح (و همچنین در ردیف‌های آخر «ک» و «ل» به طور خفیف)، متکلم خدا است ولی مخاطب پیامبر (ص) می‌باشد.

در گروه‌های گذشته ذیل نیز خطاب مستقیم خدا به مردم را دیده بودیم ولی در آنها خداوند نه تصریحاً و نه تلویحاً به صورت ضمیر نَحْنُ یا اَنَا نام خود را ذکر نکرده و فقط ندائی است یا اعلام اصلی است که ابراز می‌گردد:

گروه ۴، تکاثر (۱۰۲)، آیات ۱ و ۲:

۱- اَلِهَآكُمُ التَّكَاثُرُ.

۲- حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ.

گروه ۶، ذاریات (۵۱)، آیات ۵ و ۶:

۵- اِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٌ.

۶- وَاِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ.

گروه ۱۶، تکویر (۸۱)، آیات ۲۲ تا ۲۶:

۲۲- مُطَاعٌ ثُمَّ اَمِيْنٌ وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُوْنٍ.

۲۳- وَلَقَدْ رَاَهُ بِالْاُفُقِ الْمُبِيْنِ.

۲۴- وَمَا هُوَ عَلَيَّ الْعِيْبُ بِضَنِيْنٍ.

۲۵- وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَّجِيْمٍ.

۲۶- فَاَيْنَ تَذٰهَبُوْنَ.

گروه ۲۲، لیل (۹۲)، آیات ۴ تا ۱۴:

۴- اِنَّ سَعِيْكُمْ لَشَتٰى.

۵- فَاَمَّا مَنْ اَعْطِيَ وَاتَّقٰى.

۶- وَصَدَقَ بِالْحُسْنٰى.

۷- فَسَنِيْسِرُهُ لِّلْیُسْرِى.

۸- وَاَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَعْتٰى.

۹- وَكَذَّبَ بِالْحُسْنٰى.

۱۰- فَسَنِيْسِرُهُ لِّلْعُسْرِى.

۱۱- وَمَا يُعْنٰى عَنْهُ مَالُهُ اِذَا تَرَدَّدٰى.

۱۲- اِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدٰى.

۱۳- وَاِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةَ وَالْاُوْلٰى.

۱۴- فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى. (با ضمیر متلکم مع الغیر)

برجستگی عمده و تازگی دیگر این گروه توجه مکرر منظم به تکذیب است و تهدید منکرین تکذیب گر که ده بار به صورت ترجیع بند «وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ» آمده است<sup>۱</sup> ترجیع بند فوق از آخر ردیف یا بند «ب» آغاز می شود، ولی رفته رفته و فوراً ترجیع بند بیشتر شده فواصل از سه آیه و چهار آیه و کمتر از آن که تا ۵ آیه هم می رسد رو به نقصان می گذارد، به طوری که در اواخر دو آیه می شود. ترجیع بند هائی که به دنبال خبرهای وقوع قیامت، زمان واقعه، هلاکت پیشینیان، پرسش های اقراری می آید و باز هم خبرهای سختی و شدت عذاب یا راحتی و نعم اهل بهشت، که در حکم تذکرها و ضربه های فکری است و چکش وار بر ذهن و فکر مکذبین و به طور کلی شنوندگان، وارد می شود. کم و زیاد شدن فاصله ها باعث می شود که تَبَّه یا احساس وحشت و خطر در شنونده بیشتر گردد و نامنظم بودن فواصل محرک بیداری دل ها و باز کردن چشم و سینه ها بوده است. تجربه نشان داده است که افراد به یک صدای بلند و شدید، مثل ریزش آب آبشار و طوفان باد اگر ممتد یا منظم باشد زود عادت می کنند و حتی ممکن است آن صدا را احساس و استماع نکنند. ولی همین که به صورت منقطع و تکراری نامنظم در آید ناراحت و حتی عصبانی می شوند. یکی از ترفندها و شکنجه هائی که چینی ها برای آزار دستگیر شدگان و زندانیان یا اقرارگیری به کار می برده اند و دستگاه های پلیسی جدید اقتباسش نموده اند، بستن چشم زندانی و چکاندن قطرات آب بر او به صورت تکراری نامنظم بوده است.

در این سوره نیز ضربات شتابدار و ناموزون «وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ»، اثر آزاردهنده نداشته ولی اثر بیدار کننده و هشدار دهنده، حتماً داشته است. در آخرین بند ۵۰- «فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ.» که ملامت ایمان نیاوردن است ترجیع بند خاموش گردیده

۱. اولین بار است که عنوان مکذبین درباره مقاومت کنندگان از دعوت شدگان به کار برده می شود... (فعل) تکذیب نیز اولین بار در گروه ۲۲، لیل (۹۲)، آیات ۹ و ۱۶: «وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى. أَلَذِي كَذَّبَ وَتَوَكَّى.» آمده بود و پس از آن در گروه های: ۲۳، ماعون (۱۰۷)، آیه ۱: «أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالذِّينِ.» و ۲۵، شمس (۹۱)، آیه ۱۱: «كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا.» به آن برخوردیم. اسم و عنوان مشرک و مشرکین دیده نشده است اولاً از این جهت که مطلب و خیر آغازین رسالت مسئله قیامت است نه توحید و ضد آن که شرک باشد، ولی عنوان کافرین اولین عنوانی است که روی منکرین و مخالفین دعوت گذارده می شود: در گروه ۱۰، طارق (۸۶)، گروه ۲۱، مدثر (۷۴)، و بالاخره گروه ۲۴، معارج (۷۰). در سایر جاها برای اشاره و ذکر منکرین و مخالفین به ضمیرهای مخاطب یا موصول های از قبیل «مَنْ» و «الَّذِي» اکتفا گردیده است. در هر حال، لحن مکالمات و گفتارها هنوز حالت مخاصمه و درگیری را ندارد.

۳۵۰ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول)

و تکرار نشده است و در اولین بند هم وجود نداشته است.

خطاب مستقیم خدا به مردم و تکرار ملامت بار «وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ» سبک خاصی است متناسب با حضور عینی و متکلم بودن خدا (یا فرشته وحی). اگر مخاطب‌های آیات که قبلاً و بیشتر خود پیغمبر بود، حالا معطوف به مردم معاصر مکذّب است که نبوت پیغمبر و اصالت وحی و قرآن را قبول نداشته باشند. خدا که خود و کلامش را قبول دارد، صبر نمی‌کند که فرستاده‌اش و فلاسفه و اهل کلام، وجود وحی و صفات او را اظهار یا اثبات کرده پس از آن وارد صحنه شود. داستان «آفتاب آمد دلیل آفتاب» تداعی می‌شود.

برجستگی عمده این گروه توجه مکرر به تکذیب انذار پیامبر (ص) به صورت ترجیع بند «وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ» است که در آخر ردیف (ب) شروع گشته و جمعاً ده بار تکرار شده است. به کار بردن ترجیع بند به عنوان یک تدبیر خطابی قرآن برای جلب توجه انذار شونندگان یا دعوت شونندگان است، که برای نخستین بار با آن مواجه می‌شویم. ترجیع بند و تکرار یک شعار نشانگر اثر و اهمیتی است که تکذیب آیات قرآن و نبوت و صداقت آورنده آن داشته و در حقیقت اولین سنگی بوده است که دعوت شونندگان بر سر راه دعوت انداخته‌اند و می‌بایستی برداشته شود. قبلاً هم به این مسئله و مانع، به صورت اشارات و تعبیرات در گروه‌های متعدد ذیل برخوردیم و بعداً هم خواهیم دید. در این گروه شاهد حداکثر تأکید و تمرکز جمله روی آن هستیم. تمام ترجیع بندها به دنبال ۵- «إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٌ» آمده است که در گروه ۶ (ذاریات) (۵۱)، آیات ۵ و ۶: «إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٌ. وَإِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ» به آن برخوردیم. پس از آن در گروه‌های ذیل مسئله تکذیب مطرح شده بود:

گروه ۱۵، بروج (۸۵)، آیه ۱۹:

۱۹- بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي تَكْذِيبٍ

گروه ۲۲، لیل (۹۲)، آیات ۸ تا ۱۰، ۱۵ و ۱۶:

۸- وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَىٰ.

۹- وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَىٰ.

۱۰- فَسَيَسَّرُهُ لِّلْعُسْرَىٰ.

۱۵- لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَىٰ.

۱۶- الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّى.

گروه ۲۳، ماعون (۱۰۷)، آیه ۱:

۱- أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالذِّينِ.

گروه ۲۵، شمس (۹۱)، آیه ۱۱:

۱۱- كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا.

نکته قابل تذکر این است که قرآن نمی گوید اگر تصدیق نکردی و ایمان نیاوردی پدرت را در می آوریم. می گوید بی جهت و بی دلیل، اصرار و لجاج در تکذیب کردن و دروغ اعلام کردن آنچه خبرش را می دهم نوزد و راه بحث و تعقل و هدایت را به روی خود و دیگران نبند. دعوت قرآن حالت اجبار و ضد آزادی و ضد اختیار آدمی را ندارد. آنچه قرآن مخالف است و به مردم وعده زیان و اشکال و عذاب می دهد تکذیب و تولی است. اما از اقبال و سؤال و استماع، همان طور که در گروه ۲۴ (معارض (۷۰)، آیه ۱: سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ). آمده بود و در گروه ۲۷ (نبأ (۷۸)، آیه ۱: عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ). خواهد آمد، استقبال می نماید.

### بخش دوم - تفسیر آیات

ردیف الف) سوگندها و جواب قسم، آیات ۱ تا ۷:

۱- وَالْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا.

۲- فَالْعَاصِفَاتِ عَصْفًا.

۳- وَالنَّاشِرَاتِ نَشْرًا.

۴- فَالْفَارِقَاتِ فَرَقًا.

۵- فَالْمُلْقِيَاتِ ذِكْرًا.

۶- عُدْرًا أَوْ نُذْرًا.

۷- إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَوَاقِعٍ.»

سه یا پنج سوگند داریم، یک توضیح و توصیف، و دست آخر یک نتیجه گیری یا جواب قسم، که واقعیت داشتن و وقوع عینی یافتن قیامت موعود است. ضمن آنکه

۳۵۲ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول) مشابهت با سوگندهای پنج گانه گروه ۲۰، سوره نازعات (۷۹) نیز دارد که به آیات ۶- «يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّأْجِفَةَ...» تا ۱۴- «فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ.» ختم شده قسمتی از وعده‌های مربوط به قیامت را بیان می‌کرد و حدیث موسی را هم در خطاب به پیغمبر و انذار به دنبال داشت.

مفسرین در ترجمه و توصیف قسم‌ها، چندان اشکال و اختلاف نشان نداده‌اند. مرسلات یعنی فرستاده شده‌ها، «عَرَفَا» و «عَرَفَ» به معنای ملایم و مطبوع و پسندیده است و «عَاصِفَات» ضد آن بوده سختی و تندى را می‌رساند. «عُرْف» را به معنای یال اسب نیز گرفته‌اند. «و هر امری که به‌طور تعاقب و پشت سر هم واقع بشود به یال اسب تشبیه می‌کنند»<sup>۱</sup>.

«نَاشِرَات»، نشردهنده و منتشرکننده یا گشاینده است... «فَارَقَات» فرق گذارنده و جداکننده است. «مُلَقِّيَات» القاکننده، القاء کننده‌ی یک خاطره و ذکر. «عُذْر» و «نُذْر» اگر مصدر باشند به معنای اعداز (بهانه آوردن) و انذار یا بیم‌دادن و اخطار خواهد بود و اگر مفعول‌له گرفته شوند حالت و کیفیت دو نوع القاء ذکر را می‌رساند.

اما به لحاظ تعبیر و منظور ما بین مفسرین اختلاف نظر وجود دارد:

به گفته قرآن رهنما، در تفسیر کبیر و تبیان و ابوالفتح، چهار آیه اول به چهار نوع باد تعبیر شده است و مفسرین دیگر هر پنج تا را که اسم فاعل و مؤنث هستند، فرشتگان گرفته‌اند. در هر حال، چه باده‌ها باشد و چه فرشتگان، سوگند به عواملی خورده می‌شود که بروز و ظهور و آثار آنها در طبیعت و زمین می‌باشد و مشهود و قابل احساس است. علامه طباطبائی در عین آنکه دو آیه اول را «خالی از مختصر ظهوری در بادهای سخت و تند و پشت سر هم» می‌داند ولی به دلیل اینکه تعبیر آخر یعنی «فَالْمُلَقِّيَاتِ ذِكْرًا. عُذْرًا أَوْ نُذْرًا.» تقریباً صریح در این است که مراد به آن ملائکه‌ای است که حامل وحی خدای تعالی بودند و بر انبیاء و رسل نازل می‌شوند... و بقیه صفات پنجگانه هم آن‌طور نیست که قابل حمل بر معنایی مناسب با این معنی نباشد، چنین نتیجه می‌گیرد که «در همه صفات پنجگانه ملائکه وحی منظورند» و در دو آیه اول «سوگند به فرشتگان روانه شده در حالی که پشت سر هم می‌آیند» خورده می‌شود.

تفسیر صفوة التفاسیر می‌گوید مفسرین در تفسیر آیات پنجگانه سوره مرسلات (۷۷) اختلاف نظر زیاد نشان داده‌اند. بعضی هر پنج آیه را بر باده‌ها حمل کرده‌اند و برخی



دیگر بر فرشتگان، کسانی هم مختلط دانسته‌اند. این جُریر و صاحب‌التسهیل گفته‌اند ظاهر آن است که منظور از مرسلات و عاصِفات بادهای ملایم و سخت باشند اولی برای رساندن رحمت و دومی بادهای عذاب برای هلاکت ظالمین که باعث قطع اشجار و ویرانی دیار می‌گردد و مقصود از ناشرات و فارقات فرشتگان مأمور و موکل بر ابرها و کارها است که رساننده باران رحمت بر بندگان و بلاد یا وحی الهی بر پیامبران برای اعدار و انذار می‌گردند. سپس اضافه می‌نماید که:

«سوگند خوردن خدا به پنج چیز برای اعلام جلالت قدر مقسم به تعظیم شأن مقسم‌علیه است. بادهای حامل رحمت و عذاب و رساندن خیر و شر به بندگان می‌شوند و فرشتگان نیک کردار وحی خدا را برای اعدار و انذار نازل می‌نمایند تا نشان دهند که امر قیامت حق است و شک و تردید در آن راه ندارد و آنچه از عذاب بر مکذبین و از ساعت و ثواب گفته شده است ناگزیر واقع خواهد گردید.»

\* \* \*

به نظر ما که طالقانی هم مرتباً همین را می‌گوید و همان‌طور که درباره سوگندهای تنزیل‌های گذشته گفته‌ایم اولاً قسم خداوند یا قرآن و پیغمبر به خودشان یا به مقام و قداستشان برای اقناع مشرکین معاصر و کسانی که منکر وجود یا حقانیت و صداقت آنان هستند، با هیچ عقل و منطقی جور در نمی‌آید. این تصور و اصرار بعضی‌ها که سوگند خوردن خدا باید مثل سوگند خوردن ما انسان‌ها به مقدسات آسمانی یا الهی و زمینی باشد، فاقد کمترین محمل بوده ناشی از قیاس به نفس بشری است. قسم‌های قرآن یا خدا، به‌طوری که غالباً مشهود و روشن بوده حالت شاهد و گواه گرفتن از واقعیات و ارائه‌دادن جریان‌های مشابه و قابل قیاس در طبیعت است، تا خبرها و خطرهایی که اعلام می‌شود تا حدود ممکن قابل فهم و قابل قبول دعوت شوندگان قرار گیرد. چه در زمان نزول آیات و چه بعداً در اثر پیشرفت علوم و افکار. بنابر این کلیه سوگندهای پنجگانه یا ششگانه را باید مانند اولی و دومی از نوع بادهای و عواملی بگیریم که عامل یا حامل جریان‌ها و حرکات و پدیده‌های مشهود در طبیعت بوده سود و زیانی به ما می‌رسانند و آثار و تبعاتی به عمل آنها مترتب می‌شود. تعبیر فرشته و فرشتگان نیز اشکال ندارد ولی نه از جهت قداست و قرب آنها به خداوند متعال یا عظمت و حقانیت پیام با عذاب و ثوابی که حامل آن هستند بلکه به مناسبت و به‌قرینه

۳۵۴ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول) آثار و جریان‌هایی است که به وجود می‌آورند.<sup>۱</sup>

\* \* \*

در کتاب «باد و باران در قرآن»<sup>۲</sup> (منتشر شده در سال ۱۳۴۳ و تجدیدنظر شده در سال ۱۳۵۳) که پدیده‌های جوی باد و ابر و باران و طوفان، ابتدا از نظر علم هواشناسی مورد بررسی و توضیح قرار گرفته و سپس استنادها و اشارات قرآن که غالباً انطباق سیستماتیک با آنها دارد و از پدیده‌های جوی برای ارائه و استدلال‌های مربوط به پیدایش قیامت و خالقیت خدا استفاده به عمل آمده، نشان داده شده است که منظور از سوگندهای فوق و نظائر آنها در سوره‌های ذاریات (۵۱) و نازعات (۷۹) همان بادها می‌باشند. در بخش دوم کتاب در صفحات ۱۵۶ و ۱۵۷ از جمله چنین آمده است:

«ارتباط و انطباق این آیات (در سوره مرسلات) با نوع مورد نظر از کولاک‌های دریاهای حاره، از روال آیات و استنتاج و استفاده‌ای که از آنها شده، ظاهر است و مانند آیه «وَأَمَّا عَادٌ فَأَقْلَكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ» انعکاس دهنده‌ی همان مراتب و توالی حالات خاص است. در اینجا برخلاف آیات قسم سوره‌ی «ذاریات»، یک تحول سریع و شدید نشان داده می‌شود: بلافاصله بعد از آیه اول که صحبت بادهای ملایم عادی است، یک مرتبه قسم روی بادهای کوبنده می‌رود، پس از آن بادهای پخش‌کننده‌ی شکننده؛ و بالاخره یادآورنده‌ی خاطرات عبرت‌انگیز که موجب عذر و مانع می‌شوند، یا بیم‌دهنده و اخطار کننده‌اند. همه اینها همان‌طور که در تفاسیر و لغت آورده شده، باد است؛ ولی بادهایی که اولی مانند «نفس زدن اسب» منظم و متوالی و ملایم است (یا

---

۱. در ردّ فرضیه فرشتگان به جای بادها، قاموس قرآن یک ایراد ادبی یا صرف و نحوی گرفته توضیح می‌دهد که «اگر بگوئیم ملائکه با این بادها با هم‌اند و مشیت خدا را روان می‌کنند اشکالی ندارد ولی نمی‌شود گفت که از این فاعل‌ها که با الف و تاء جمع بسته شده ملائک مراد است زیرا جمعی که با الف و تاء باشد یا برای مؤنث حقیقی است مثل مؤمنات، و یا صفت مذکر غیر عاقل است مثل مرجوعات و منصوبات. ملائکه به صراحت قرآن مؤنث نیستند و آنان که ملائکه را دختران خدا می‌دانند در قرآن تکذیب شده‌اند و خدا ملائکه را با جمع مذکر اولوالعقل ذکر کرده مانند «عبادالمکرمون»، «تری الملائکه حافین من حول العرش»

۲. کتاب «باد و باران در قرآن» اکنون بخشی از جلد هفتم مجموعه‌ی آثار است که در سال ۱۳۷۹ با نام «مباحث علمی، اسلامی» توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است. متن مورد اشاره در صفحات ۳۷۹ و ۳۸۰ جلد هفتم مجموعه آثار (۷) قرار دارد (ب.ف.ب).

به تعبیری بالا رونده) و می‌توانیم آن را همان بادهای «الیزه» یا بادهای ثابت و آرام دریاهای حازه بدانیم. ولی بعدی‌ها پشت سر هم، تند و شکننده و کوبنده شده و رگبار می‌ریزند، دریاها را چون کوه می‌شکافند، و موج‌های بلند از آن جدا می‌کنند، کشتی‌ها و خانه‌ها را می‌شکنند. تا آنجا که ذکر و یادش سال‌های سال در خاطره‌ها و نوشته‌ها باقی می‌ماند، یا وقایع گذشته را به خاطر می‌آورد و بهترین بیم‌دهنده یا زنگ خطر برای قیامت می‌باشد.

شاید در تمام پدیده‌های طبیعی و صحنه‌های دنیای فعلی، حادثه‌ی انقلابی زیر و زیرکننده‌ی نیرومندتر و سریع‌التحول‌تر از این کیفیت وجود نداشته باشد تا به‌عنوان نمونه‌ای از امکانات خارق‌العاده‌ی طبیعت و شاهده‌ی برای وقوع ناگهانی قیامت، انتخاب شود. **وَاللَّهُ أَكْبَرُ بِحَقَائِقِ الْأُمُورِ**

\* \* \*

قاموس قرآن به‌طوری که در گروه ۶ استفاده شده بود در ذیل واژه‌های «جرّی» «رسل» و با تأیید استنباط‌های کتاب «باد و باران در قرآن»، سوگندهای ابتدای سوره‌های ذاریات (۵۱) و مرسلات (۷۷) را به‌ترتیب به بادهای مهاجر که از اقیانوس‌ها به‌سوی خشکی‌ها می‌وزند و بادهای روان‌شده به‌طرف قاره‌ها که شدت یافته و به‌صورت طوفان در می‌آیند، یا از قطبین سرازیر می‌کردند، تشبیه و تعبیر نموده اضافه می‌نماید که «آیات سوره‌های ذاریات (۵۱) و مرسلات (۷۷) و نازعات (۷۹) همه نزدیک به هم‌اند و مصداق آنها یکی و از همه وقوع قیامت نتیجه گرفته شده است»

\* \* \*

اما آیه آخری «إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَوَاقِعٌ» که جواب یا جزای قسم‌های ماقبل می‌باشد برای تکرار و تأکید و توضیح واقعیت داشتن و واقع شدن قیامت و یک امر و جریان طبیعی بودن آن - مستقل از ایمان به‌خدا و دین یا ضرورت کیفر و پاداش آخرت - آمده است و به‌طور منطقی به‌دنبال گروه‌های ذیل نازل گردیده است:

گروه ۵، طور (۵۲)، آیات ۷ و ۸:

۷- **إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ**.

۸- مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ. (در خطاب به پیغمبر)

گروه ۶، ذاریات (۵۱)، آیات ۵ و ۶:

۵- إِيْمًا تُوعِدُونَ لِصَادِقٍ.

۱۶- وَإِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ. (در خطاب به مردم)

گروه ۲۴، معارج (۷۰)، آیات ۱ و ۲:

۱- سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ.

۲- لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ. (در خطاب به پیغمبر)

و دنباله در گروه ۴۰ خواهد آمد:

گروه ۴۰، واقعه (۵۶)، آیات ۱ و ۲:

۱- إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ.

۲- لَيْسَ لَوْفَعَتِهَا كَازِبَةٌ. (در خطاب به مردم)

#### ردیف ب) نشانه‌های زمانی **یوم الفصل**، آیات ۸ تا ۱۵:

۸- فَإِذَا التُّجُومُ طُمِسَتْ.

۹- وَإِذَا السَّمَاءُ فُرِجَتْ.

۱۰- وَإِذَا الْجِبَالُ سُفِفَتْ.

۱۱- وَإِذَا الرَّسُلُ أُقْتِتَ.

۱۲- لِيَأْيَ يَوْمٍ أُجِّلَتْ.

۱۳- لِيَوْمِ الْفَصْلِ.

۱۴- وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ الْفَصْلِ.

۱۵- وَيَلُّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ.

حال که در ردیف (ب) به شهادت قسم‌های پنج‌گانه خبر قطعی از واقع شدن روز موعود داده شده بود طبیعی است که به دنبال استعجاب یا استفسار شنوندگان از زمان و کیفیت وقوع آن، و برای اثبات یا ارائه یک خبر اعلام شده از روی حدس و خیال و جهل نیست و بی‌پایه نمی‌باشد، بلکه موقع و مقارنه‌هایی داشته همراه و هم‌زمان با وقایع دیگر کیهان رخ خواهد داد، نشانه‌هایی از زمان وقوع آن در ارتباط با پدیده‌ها

و جریان‌های موجودات دیگر داده می‌شود تا واقعه قیامت در کادر خود قرار گرفته و معلوم شود واقعه‌ای است جهانی و نه اختصاصی، و برای محاکمه و جزای انسان‌ها. و چون این خبر را سایر پیامبران یا رسولان نیز داده و از وقت و میعاد سخن گفته‌اند از آنان نیز نام برده می‌شود. ضمن آنکه به سررسید یا اجل اشاره به عمل می‌آید تا معلوم شود وقوع قیامت بدون تدارک و مقدمات با آمادگی لازم نبوده در روز و زمان و دوران خاصی خواهد بود که جدائی کلی مواد و موجودات صورت خواهد گرفت. در حالی که برای انسان‌های فعلی (و از جمله شخص پیغمبر) غیرقابل درک و تصور می‌باشد. همین قدر هست که برای تکذیب گران واقعه‌ی مصیبت‌بار و پشیمانی آور و غیرقابل جبران خواهد بود. بنابراین جا دارد احتیاطاً هم که شده باشد، به فکر آینده بوده و حسابی برای آن روز بکنند!

اما کلمات و تعبیرهایی که به کار رفته است: طَمَسَ زوال و محو آثار چیزی است و بی نور و محو شدن ستارگان از دیدگان و سرد شدن آنها را بیان می‌کند. فعل مجهول «فُرَجَّتْ» که در آیه ۹ آمده پاره‌پاره شدن آسمان را می‌رساند و «فَرَجَّ» و «فُرَجَّه» به معنای پیدا شدن شکاف بین دو چیز است. «نُسِفَتْ» ریشه کن شدن کوه‌ها است و تفسیر «صفوة التفاسیر» آن را پراکنده و منتشر شدن در فضا معنی کرده است. «أُقْتَتْ» از مصدر «تَأْقِيت» تعیین وقت شدن و قرار میعاد است. بعضی از مفسرین گفته‌اند جدا شدن و حساب جدا پیدا کردن پیغمبران از امت‌های مربوطه است، یا شهادت دادن درباره آنها است و بعضی گفته‌اند منظور وقت و موعد معین شدن برای تحقق گفته‌ها و اثبات صداقت رسولان خدا است که دومی صحیح‌تر به نظر می‌آید. «أُجِّلَتْ» فعل مجهول متعدی از کلمه «أَجَلَ» و مصدر آن «تَأَجَّلَ» است به معنای سررسید و مدت قرار دادن برای وقوع یک امر یا آدای دین. آیات ۱۱ و ۱۲ همزمانی حضور یا عمل یا تحقق پیش‌گوئی پیغمبران است یا تحقق دگرگونی‌های کیهانی مقارن با قیامت و برپا شدن یوم‌الفصل. مفسرین، هم حضور و شهادت دادن پیامبران در روز جزا را استنباط کرده‌اند و هم وقوع و تحقق خبرهایی که قبلاً راجع به قیامت و تبعات آن داده‌اند. و همه‌ی اینها در توضیح و تأیید آیه «إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَوَاقِعٌ» می‌باشد.

فخر رازی گفته است مردم از هول و هراس آن روز در عجب باشند. کسانی تعذیب و کسان دیگری تعظیم می‌گردند و جدائی و فصل حاصل می‌شود. به نظر ما اگر مقصود از یوم‌الفصل فاصله افتادن و جدا شدن مؤمن و کافر با امت‌ها

۳۵۸ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول)

و پیامبرانشان باشد این چیزی نیست که خداوند درباره اش «وَمَا أَذْرَاكَ مَا يَوْمَ الْفُصْلِ» بگوید. به احتمال قوی بیشتر یک تحول فوق العاده به مقیاس بینهایت بزرگ جهانی و بینهایت کوچک ذره‌ای را می‌رساند که جداکننده کلیه عناصر و تشکیلات و ترکیبات است و به وجود آورنده یک صورت و سیرت تازه در خلقت.

تفسیر «المیزان» به نقل از کتاب «خصال» و به روایت از ابن عباس می‌گوید:

«روزی ابوبکر به رسول خدا (ص) عرضه داشت یا رسول الله محاسنت

زود سفید شد. فرمود سوره هود (۱۱) و سوره واقعه (۵۶) و سوره

مرسلات (۷۷) و «عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ» (نبأ (۷۸) / ۱) مرا پیر کرد.»

سه سوره آخر همان است که در آنها با قاطعیت خبر وحشت آور از واقعیت

قیامت داده می‌شود و در سوره هود (۱۱) از هلاکت‌های دنیائی وحشت آور امت‌های

پیامبران گذشته صحبت شده است که اتفاقاً در ردیف بعدی به آنها اشاره می‌شود.

**ردیف ج) استنادهای اندازی به هلاکت پیشینیان، آیات ۱۶ تا ۱۹ :**

۱۶- أَلَمْ نُهْلِكِ الْأَوَّلِينَ.

۱۷- ثُمَّ تَتَّبِعُهُمُ الْآخِرِينَ.

۱۸- كَذَلِكَ تَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ.

۱۹- وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ.

خبر از هلاکت بعضی از امت‌هایی داده می‌شود که به تکذیب یا انکار پیامبران و

عدم توجه به اخطار آنان پرداخته بودند و در گروه‌های ذیل قبلاً به آنها اشاره شده

بود:

گروه ۱۵، بروج (۸۵)، آیات ۱۷، ۱۸ و ۲۰ :

۱۷- هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْجُنُودِ.

۱۸- فِرْعَوْنَ وَثَمُودَ...

۲۰- وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ.

گروه ۲۰، نازعات (۷۹)، آیات ۱۵ و ۲۵ :

۱۵- هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى.

۲۵- فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْآخِرَةِ وَالْأُولَىٰ.

گروه ۲۵، شمس (۹۱)، آیات ۱۱ و ۱۵:

۱۱- كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا...

۱۵- فَدَمَدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذُنُوبِهِمْ فَسَوَّاهَا.

در اینجا استفاده استدلال امکانی برای آخرت و شبیه و نظیر داشتن عذاب و سنت الهی در مورد مجرمین و مکذبین به عمل آمده است. آیه اول حالت اخبار از گذشته‌های تاریخی را دارد ولی در آیه بعدی و با تأییدی که از وقوع قیامت به عمل می‌آید حالت انذار پیدا کرده به تهدید «وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ» منتهی می‌شود آیه ۱۶- «أَلَمْ نُهَلِكِ الْأُولَيْنَ؟»، چون حالت پرسش و گرفتن تصدیق از یک خبر مورد قبول را دارد، مسبوق و معطوف به آیاتی می‌شود که خبر از هلاکت اقوام عاد و ثمود و فرعونیان را می‌داد و چنین می‌رساند که شما هم ممکن است مانند گذشتگان مشمول سرنوشت و عذاب مشابهی بشوید. به این ترتیب وعده عذاب مکذبین از قیامت و آخرت به دنیا کشیده شده است و با توجه به بُعد زمانی ضعیف آدمی و حساسیت آنان نسبت به وقایع و خبرهای دُور، نتیجتاً درجه تأثیر انذار افزایش پیدا کرده است. اگر در عمل چنین قضیه اتفاق نیفتاده، مسلماً به دلیل آن بوده که انذارها و استدلال‌ها مؤثر واقع شده است. «صفوة التفسیر» متعرض این نکته شده است که در این سوره با تکرار ده بار «وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ» بیشتر به تذکر و تربیت کافرها پرداخته شده است ولی در سوره انسان (۷۶) (یا دهر) بعضی از احوال کفار ذکر می‌شود و وصف احوال مؤمنین به درازا می‌انجامد. بدون آنکه دلیل و توجیهی بیان نماید. به نظر می‌آید علتش این باشد که در این سال، مسئله مهم برای دعوت و رسالت، مسئله تکذیب کفار بوده است نه تمجید و تشویق مؤمنین و متقیان خالص. واقعاً هم اگر قرار باشد این همه اختلاط و ترکیب یا تداخل و تفرقه‌هائی که بعد از مرگ انسان‌ها در اجزاء و جوارح و اعصاب آنها رخ داده است و دگرگون و مخلوط شده‌اند، هر کس به حالت و استقلال اولیه‌اش برسد، ضرورت خواهد داشت که همه عناصر و اجزاء و احشام موجود به عمیق‌ترین و وسیع‌ترین تفکیک و تجزیه درآمده، الحاقات و اتصالات یا آمیختگی‌ها و ترکیبات به صورت ریزترین قطعات و آخرین ذرات لایتجزی و منفرد درآیند و هر ذره با ذره همجنس و هم‌ریشه خود مجتمع و متصل

۳۶۰ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول) گردد. حال چنین ویرانگری و انفکاک و سپس اجتماع و اتصال برای احیای آنها چقدر انرژی و تقدیر و تدبّر لازم خواهد داشت. خود خدا می‌داند و بس.

گام تازه‌ای که در این ردیف برداشته شده نام بردن از «مجرمین» به دنبال گروه ۲۴، (معارج (۷۰) / ۱۱: يُبْصِرُونَهُمْ يَوْمَ يُؤْتَى الْمُجْرِمُ كَوْ يُفْتَدَى مِنْ عَذَابٍ يَوْمِئِذٍ بَيِّنَةٍ). است که برای اولین بار به صورت زبان حال مشمولین عذاب‌های دنیائی پای مجرمین در بین می‌آید. بدون آنکه فعلاً تعریف و توضیحی به عمل آید و گفته شده باشد که آیا مجرم همان مکذّب است یا مرتکب خلاف‌های دیگر.

**ردیف ۵) استناد به آفرینش تدریجی انسان برای ارائه توانائی خردمندانه خداوند**  
آیات ۲۰ تا ۲۴:

۲۰- أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ مَّاءٍ مَّهِينٍ.

۲۱- فَجَعَلْنَاهُ فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ.

۲۲- إِلَى قَدَرٍ مَّعْلُومٍ.

۲۳- فَقَدَرْنَا فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ.

۲۴- وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ.

کلمات یا اطلاعات تازه‌ای که در این ردیف داریم یکی «مَاءٍ مَّهِينٍ» است و دیگر «قَرَارٍ مَّكِينٍ. إِلَى قَدَرٍ مَّعْلُومٍ.» به این ترتیب با تکرار و تکیه بر «قَدَرْنَا» که اندازه‌گذاری و قانون‌مندی همراه با تعیین مدت و اجل است به دنبال آنها آمده. مجموعه سه آیه‌ای بالا پدیده و عمل آفرینش را در موجزترین کلام خلاصه کرده نتیجه‌گیری نهائی «فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ.» را اعلام می‌دارد.

«مَاءٍ مَّهِينٍ» بالاترید مایع مخصوص تولید مثل حیوانات و منی حامل سلول‌های نرینه است که به لحاظ کمیت و کیفیت، با وزن و ابعاد و محتویات و امکاناتی که دارد در مقایسه با موجودی که به نام انسان از آن حاصل یا خارج می‌شود، زمین تا آسمان فرق دارد و احدی- حتی خود این موجود با همه دانش و توانی که پس از هزاران سال پیدا کرده است- قادر به انجام یا درک آن نیست. مفسرین قدیم و متفکرین جدید بیشتر توجه به خواربودن و بی‌ارزش و پست شناخته شدن منی یا نطفه کرده‌اند و آیه را به منزله یک نوع تحقیر آدمیزاد و پستی منشاء مادی او تلقی نموده‌اند. «المیزان» علاوه بر خواربودنِ ماء‌مهین اشاره به اینکه «خودش نمی‌تواند



خود را نگاه دارد» نیز کرده است. بدیهی است که سبک و ساده بودن منی (یا نطفه) و اختلاف بینهایت داشتن آن با نوزاد بهتر می‌تواند قدرت و مدیریت خالق آن را - که مسئله مورد استناد و احتیاج بحث حاضر است - برساند تا بی‌ارزش و بی‌احترام بودن آن. چه نتیجه و خاصیتی به لحاظ بلاغت و فصاحت می‌توانسته است قرآن از پست و بدبو بودن نطفه یا لجن مرداب‌ها و سواحل دریای زادگاه حیات ببرد؟!... قرار مکین نیز بلاشکال، اشاره به رحم و تخمدان مادر می‌نماید که محل پرورش و نگاهداری امن و آباد برای طی مراحل طولانی و سریع انعقاد نطفه و تقسیم و تکثیر سلول‌ها و جنین‌سازی، یا تشکیل و تسویه تمام اعضاء می‌باشد.

«قَدْرُنَا» به معنای قَدْر و اندازه‌گیری یا قانونمندی را قبلاً در گروه ۱۴ (سوره اعلیٰ (۸۷) / : وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى.) و در تسویه نفس دیده بودیم که اینک از آن استنتاج قدرت به عمل می‌آید، یعنی همان چیزی که سبب اعجاب و انکار دعوت شوندگان و آیندگان می‌شود.

مفسرین قدیم از این مجموعه اثبات قدرت‌های خداوند سبحان را نموده‌اند که خواسته است عظمت و مشیت خود را به رخ مکذبین و منکرین کشانده بر هیبت انداز بیفزاید. بعضی از تحلیل‌گران جدید در آن آیات استدلال برای اثبات قیامت دیده گفته‌اند خدائی که قدرت چنین کاری را دارد، از زنده کردن مردگان و آفریدن مجدد آنها عاجز نیست و حتماً خواهد کرد. نظیر این توضیح و تحلیل را درباره گروه‌هایی که دیدیم و باز هم خواهیم دید و در بادی امر به نظر منطقی می‌آید. ولی نه برای اثبات رستاخیز قیامت و حتمی نشان دادن آن بلکه برای رد کردن اعجاب و انکار شوندگان و مشرکین که مشکل و محال بودن جمع آوری مجدد و احیای اموات استخوان‌پوسیده و متلاشی و متفرق شده را دلیل بر بی‌پایه بودن داعیه قیامت می‌گرفته‌اند. اما بعید نیست که علاوه بر نظر فوق نکته و منظور دیگری هم وجود داشته و قرآن خواسته باشد - همان‌طور که در گروه ۱۴، سوره اعلیٰ (۸۷)، و حتی در اولین تنزیل که اشاره به «خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ»<sup>۱</sup> شده اجمالاً آمده است - تدریجی بودن و جریان تحول و تکاملی داشتن پدیده‌های تکوین و تسویه دستگاه آفرینش را بیان می‌کند تا علاوه بر رفع اشکال رد و انکار، آگاهی و آشنائی هم درباره چگونگی پیدایش و پدیده رستاخیز به دعوت شوندگان و گروندگان (و در مرحله اول به خود

۳۶۲ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول) پیغمبر) داده شود. تذکر قرآن یادآوری کردن واقعیات و آگاهی دادن و تعلیم خلقت و طبیعت است. در این ۴ آیه ۲۰ تا ۲۳ نشان داده می شود که جریان کلی طبیعت و برنامه جاری خلقت منتهی شدن به واقعیت ها و آثار عظیمی است که در آغاز کار امکان حدس زدن آن نیست و نباید واقعه قیامت را امر اشتباه و غیرعادی دانست. در این ردیف و ردیف بعدی، خداوند بدون ذکر نام و نشان خود و مطرح ساختن ایمان و عبادت، به صورت متکلم مع الغیر، مردم منکر و مکذّب را مخاطب قرار داده از آنها اقرار می گیرد و این یک پیش آمد تازه ای در احتجاج برای قیامت است.<sup>۱</sup>

**ردیف ۵) نمونه آوری از زمین پایگاه زندگی و مرگ آدمی، آیات ۲۵ تا ۲۸:**

۲۵- أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا.

۲۶- أَحْيَاءَ وَأَمْوَاتًا.

۲۷- وَجَعَلْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ شَامِخَاتٍ وَأَسْقَيْنَاكُمْ مَاءً فُرَاتًا

۲۸- وَيَلُوكَ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ.

ردیف قبلی راجع به مراحل آفرینش انسان در رحم مادر بود. در این ردیف که حالت پرسش اقرارگیری دارد، از زندگی در زمین و دفن شدن در آن به عنوان رحم دوم انسان صحبت می کند. اشاره به تشکیل کوه ها و آب رسانی به ما دارد که مایه اصلی حیات است. رحم مادر پایگاه امن برای ما بود و غذای لازم به ما می رساند حال سطح و درون زمین که محل تجمع و نشو و نما و فعالیت است و پس از مرگ نیز ما را دربر می گیرد و نگاهداری می کند و یک نوع رحم دیگر محسوب می شود. چون اولین بار است که برای ارائه مسیر و حرکت به سوی قیامت، از پیدایش و آفرینش آدمی و زندگی و مرگ او صحبت می شود گفتار به اختصار و با اشاره به مراحل اصلی برگزار شده است. در مجموع می خواهد به طور اجمال سرپرستی و

۱. قبلاً هم این شیوه اقرارگیری در گروه ۱۷، ضحی (۹۳)، آیات ۶ تا ۸، در مورد خود پیغمبر به کار رفته بود:

۶- أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى.

۷- وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى.

۸- وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى.

برای اطمینان یافتن رسول مکرم به وعده الهی در همین گروه ۱۷، ضحی (۹۳)، آیات ۳ و ۵ آمده بود:

۳- مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى.

۵- وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى.

بیست و ششمین گروه تنزیل، مرسلات (۷۷) تمام سوره ۱ / تا ۵۰ \_\_\_\_\_ ۳۶۳

ربوبیت یا ولایت آفریدگار را برای ما شاهد بیاورد تا ما چنین استنباط کنیم که با اختیار علم و قدرت خود به این دنیا نیامده‌ایم بلکه دیگری است که ما را در جهتی که خود انتخاب کرده است رهبری می‌نماید. تا به حال شاهد دو مرحله آن بوده‌ایم، جا دارد انتظار یا مراحل دیگری را هم اگر چه به نظرمان مجهول و مشکل یا محال بیاید، داشته باشیم و نفهمیده و نسنجیده به تکذیب آن نپردازیم.

«كَفَّتْ» و «كِفَات» به معنای جمع کردن و ضمیمه ساختن است. نهان کردن هم گفته‌اند. مرحوم حاجی میرزا خلیل کمره‌ای احاطه کردن و در برگرفتن را اضافه می‌نمود. همه این تعبیرها با اعمالی که زمین روی زنده و مرده انسان انجام می‌دهد تطبیق دارد. از قبیل اینکه ما را «مُنْضَم» و محتوای خود قرار می‌دهد. یا با خانه و دیوارهایی که می‌سازیم و با غارها و رده‌هایی که دارد ما را از طوفان و باران و از آفتاب سوزان حفاظت نموده پس از مردن هم در درون خود یا لابه‌لای خاک و خاشاک‌ها جا می‌دهد.

«رَوَاسِي» جمع «رَاسِيَه» و به معنای کوه پا بر جا و استوار است. همان کوهی که قبلاً از روان شدن و راه افتادن و غبارشدنش در روز قیامت صحبت شده بود. «شَامِخ» هم صفت است و بلندی را می‌رساند. آنچه در دید و دانش آن روز می‌توانسته است استحکام و بقای زمین و قدرت استحضاطی آن را بیان کند، وجود صخره‌های بلند کوهستانی سخت بوده است که از قله‌های برف گیر و مخازن درونی آب گیر مهم‌ترین مایه حیاتی انسان و سایر جانداران و گیاهان را (که در گروه ۱۴، اعلیٰ (۸۷)، آیه ۴: «وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى» اشاره ابتدائی شده بود) در تمام سال تأمین می‌نماید. آیه ۲۸، «وَيَلُّ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ» برای کسانی است که علی‌رغم تذکر و توجه «أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا» که مشهودشان می‌باشد باز اصرار به تکذیب داشته باشند.

**ردیف (و) انذار آخرین تکذیب کنندگان، آیات ۲۹ تا ۳۴:**

۲۹- انْطَلِقُوا إِلَىٰ مَا كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ.

۳۰- انْطَلِقُوا إِلَىٰ ظِلِّ ذِي ثَلَاثِ شُعَبٍ.

۳۱- لَا ظَلِيلٍ وَلَا يُغْنِي مِنَ اللَّهَبِ.

۳۲- إِنَّهَا تَرْمِي بِشَرَرٍ كَالْقَصْرِ.

۳۳- كَأَنَّهُ جِمَالَتٌ صُفْرٌ.

۳۴- وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ.

خطاب مستقیم به کافرهای تکذیب‌گر راجع به جایگاهشان در آخرت است که به‌طور طبیعی و پس از پرسش‌های مذکور در ردیف فوق و عدم تصدیق و تسلیم آنان از سر گرفته می‌شود. به‌صورت خاصی که با گروه‌های: ۹، غاشیه (۸۸) - ۱۱، انفطار (۸۲) / ۵ - ۱۵، تکویر (۸۱) - ۲۰، نازعات (۷۹) / ۸ و ۱۴ - ۲۱، مدثر (۷۴) / ۱۰ - ۲۲، لیل (۹۲) / ۱۴ - ۲۴، معارج (۷۰) / ۸ تا ۱۰، مشابهت چندان ندارد و برای حرکت به سوی آتش که چاره‌ای جز تمکین ندارند! بنابراین می‌تواند مؤثر باشد و بعضی‌ها که سرسخت لجوج هستند به فکر فرو روند. در هر حال، پس از آن ارائه طریق‌ها و استفسارهای انکاری، آمادگی بیشتری در شنوندگان برای پذیرش این وعده‌ها حاصل می‌شود.

«إِنطِلَاق» راه افتادن بدون معطلی و به‌سوئی روانه‌شدن است. در واقع آغاز آخرت است و اولین گام انتقال از قیامت به آخرت. پس از خود آگاهی ناگهانی و آگاهی یافتن‌ها نسبت به اوضاع و عذاب و اصرار جوئی‌های نخستین برخورد مجرمین و مکذبین که در گروه‌های ۱۱ - ۱۶ - ۲۱ - ۲۴ خبر داده شده بود اینک تکذیب‌گران به چشم و حواس خود آنجا را می‌بینند! چه وحشت و ندامتی از این بالاتر!

«ظَلٌّ» همان سایه است و «ظَلِيلٌ» که افعال التفصیل است قاعدتاً دلالت از سایه سیاه و تاریک و مهلک کننده‌ای می‌نماید که زیر درختان متراکم مانند نارون یا لیل (در جزیره خارک) به دست می‌آید. هلاک کننده و نه پناه‌دهنده از لهیب و حرارت آتش دوزخ. مفسرین معانی و تعبیرهای مختلف عنوان کرده‌اند. مثلاً ساده و یک‌پارچه نبودن و شاخه‌ها و زبانه‌های متعدد داشتن شعله‌های برخاسته از جهنم، ناظر بر سه گروه از مشمولین عذاب بودن است (به گفته آقای مهندس تاج) مانند مکذبین و منافقین و فاسقین یا از سه طرف راست و چپ و بالا (احاطه داشتن بر دوزخیان و امثال اینها). به نظر ما تعبیر اول را که ساده‌تر و دور از تکلف و سراسر است باید انتخاب کرد. قرآن قصد بازی با الفاظ و عبارات را ندارد و معما و بیست سئوالی مطرح نمی‌نماید که ما به دنبال جواب‌هایش بدویم. باید معانی و تعبیرهایی را بگیریم که سراسر است و بی‌تکلف‌تر و رساتر به مقصود باشد.

در «إِنَّهَا تَرْمِي بِشَرِّ كَالْقَصْرِ» ضمیر «ها» مسلماً به آتش محذوف یا خود جهنم برمی‌گردد که به جای سایه‌اندازی و حفاظت و حمایت از مکذبین (آن‌طور که در

رحم مادر و در دشت و کوهسارهای زمین وجود داشت) زبانه‌ها و شراره‌ها از آن برمی‌خیزد. مثل شمع و فتیله پیه‌سوز یا بریده چوب و قطعه زغال نیست که شعله باریک لرزان کوتاه داشته باشد و با یک فوت، خاموش شود. همچون کوره گذاخته از خرمن هیزم و زغال‌سنگ یا دانه‌های آتشفشان و قصرهای چند طبقه در حال حریق از تخته و فرش است که از هر سو تا ارتفاعات زیاد جرقه و شراره پرتاب می‌کند. بدون آنکه لزومی داشته باشد بگوئیم کاخ پادشاهان فرعون‌صفت یا اشراف پرثروت تکذیب‌گر پیامبران است که در آن دنیا به این صورت درآمده و بال‌گردنشان شده است. آیه می‌خواهد شدت و عظمت و داغی همه جانبه و جانسوز آتش جهنمی را برساند.

«كَأَنَّهُ جَمَالَتٌ صُفْرٌ» تشبیه دیگری است مأخوذ از چیزهایی که مشهود و مانوس خوانندگان قرآن یا شنوندگان پیام بوده، باید به بهترین وجه رسا و گویا باشد. جماله که جمع جَمَلٌ است شتر نر را می‌گویند و قاعدتاً زردرنگ، قوی هیكل تر و وحشتناک‌تر، در نزد اعراب بادیه‌نشین و قصر و کاخ و کوه ندیده بوده است.

کلام به اینجا که می‌رسد مانند بندهای دیگر، نوبت پرسش اقراری «وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ» می‌شود. ما بعد از چهارده قرن که این آیات و اندازها را می‌خوانیم با آنکه ایمان به آنها داریم، چندان در خودمان احساس تأثیر و تکان نمی‌کنیم و بی‌خیال و ساده می‌گذریم. به‌عنوان گزارش از آنچه گفته شده است و صدبار و بیشتر خوانده‌ایم و شنیده‌ایم تلقی می‌کنیم. درحالی‌که برای مردم آن زمان و مکان، تلقی و تأثیر دیگری وجود داشته است. برای تدبیر در قرآن کافی نیست که پایه پای وحی و نزول گروه‌ها جلو برویم، لازم است خود را هم جای دریافت‌کنندگان پیام و شنوندگان کلام بگذاریم. عرب‌های گیرنده این پیام‌ها زمخت و بی‌تمیز و احیاناً پرخاشگر خطرناک بوده‌اند، ولی هنوز به تمدن و تصنعات آن درنیامده در زندگی نیمه‌وحشی بیابانی و قبیله‌ای خود عادت به دروغ‌گفتن و دروغ‌شنیدن نداشته‌اند. کلام یا پیام را آن‌طور که به‌زبان و در بیان می‌آمد تحویل می‌گرفته‌اند. نه دیپلماسی و ظرافت‌های اشرافی سرشان می‌شد نه اغراق‌گوئی‌های شاعرانه را بلد بودند و نه چون درس‌خوانده‌ها و دانشمندان به‌دیده تحقیر و تحقیق به‌مردم و مسائل نگاه می‌کرده‌اند. مسلمان شده‌های با ایمان و مترقی نیز نبودند که از قرآن درس «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ»<sup>۱</sup> را گرفته باشند.

۱. اسراء (۱۷) / ۳۶: پیرو آنچه بدان علم و آگاهی نداری مباش، ...

۳۶۶ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن بر حسب نزول) بلکه در آستانه عوالم ادب و تمدن نسبت به یک چیز حساسیت داشتند. همان طور که روایات صدر اسلام و داستان‌های سیره و جاهلیت نشان می‌دهد، سخن‌سنج بودند. حساسیت و درک و تأثر فوق‌العاده نسبت به موزونی یا گیرائی کلام و فصاحت و بلاغت آن نشان می‌داده‌اند. در شأن نزول گروه ۲۸، مدثر (۷۴) و کارشناسی سخن‌سنج برگزیده قریش خواهیم دید که در اعجاب و اظهار نظر نسبت به قرآن، به گفته مفسرین و سیره‌نویسان، کاری به محتوا و مضمون‌ها و خبرها نداشته ترکیب و طنین آیات او را مفتون و متحیر می‌کرده و هیچ‌گونه همگامی برای آنها در اشعار و حماسه‌ها در نظم و نثرها و داستان‌ها نیافته و نمی‌خواست است اقرار به خدائی بودن آن بکند. اما اسیر و مسحور گشته و چاره‌ای ندیده جز آنکه بگوید:

«إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَرُ»<sup>۱</sup>

کلام قرآن علاوه بر مسئله فصاحت و بلاغت و ریزه کاری‌های ادبی که مفسرین و کلامیون به عنوان معجزه نبوت این اندازه بر آن تکیه می‌کنند، نظر به سادگی و قاطعیت و صراحتی که داشته است و وقتی گفتار مستقیم بی‌واسطه و بی‌پرده خدا را از زبان کسی می‌شنیدند که آشنائی کامل به امانت و صداقت و بی‌نظری او داشتند، خود آگاه و ناخود آگاه، جدی بودن کلام را باور می‌کردند و تحت تأثیر قرار می‌گرفتند. همه آنها از دماغ فیل افتادگان مغرور و لجوج یا دلبستگی نبودند که مقام و منفعت، کور و کرشان کرده باشد. بی‌طرف و ساده ضمیر بودند یا لاقط کنجکاوهای وارسته در میان‌شان پیدا می‌شد. موج گوش‌نواز آیات وقتی کوچه‌بازارهای مکه را از یک‌نواختی و سکوت بیرون می‌آورد یا صحراهای خالی آزاد و فضاها را از صاف حجاز را می‌پیموده است گوش‌ها و دل‌هائی، اگر چه معدود و موقت، از این خبرهای عذاب به وحشت و لرزه درمی‌آمده‌اند. به جای رو برگرداندن و در رفتن، رو می‌آوردند و پرس و جو می‌کردند. چه بسا اگر از پیغمبر نباشد، از یکدیگر می‌پرسیدند که چه خبر است. گروه حاضر، با ترکیب و ترتیب و ترجیع‌بندی که دارد، به لحاظ وحشت افزائی خبرهایش، مسلماً یکی از سوره‌های نافذ و بیدار کننده بوده است که باید بعداً اثر آن را ببینیم.

ضمناً ناگفته نماند که این جریان دعوت و تبلیغ، شگرد و شیوه خود پیغمبر نبوده است. در گروه‌های گذشته کم و بیش برخورداریم و در آینده واضح تر و مکرر

۱. مدثر (۷۴) / ۲۴: ... این [قرآن] جز جادویی نقل شده [از پیشینیان] نیست.

بیست و ششمین گروه تنزیل، مرسلات (۷۷) تمام سوره ۱ / تا ۵۰ \_\_\_\_\_ ۳۶۷

خواهیم دید که قرآن او را از خطی که از روی علاقه مندی و مصلحت اندیشی به اقتضای منطق و معمول بشری می خواسته است تعقیب کند، یا یأس و تأسف هائی که پیدا می کرده است، باز می دارد، امیدوارش می سازد و گاه ملامتش می نماید. دست غیر یا دست غیب در پیشبرد رسالت و به ثمر رساندن آن به خوبی آشکار است.

**ردیف ز) زبان بستگی دوزخیان، آیات ۳۵ تا ۳۷ :**

۳۵- هَذَا يَوْمٌ لَّا يَنْطِقُونَ.

۳۶- وَلَا يُؤَدِّنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ.

۳۷- وَيَلُّ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ.

کوتاه ترین بند یا ردیف است که از زبان بستگی و اجازه نداشتن برای معذرت خواهی گرفتاران خبر می دهد، واقعاً چه مصیبتی که شخص نه امکان درد دل و شکایت داشته باشد و نه اجازه فرصتی برای معذرت خواستن و ترمیم و تسلی تقصیرات گذشته. مثل یک شاگرد مدرسه که باید گفته شود اگر در امتحان رد شدی اخراج است و محرومیت ابدی، بدون تجدیدی و تغییر رشته... ضمناً چقدر اختلاف است مابین تهدید و توصیف های قرآن از عذاب و احوال جهنم، با آنچه در عقاید و اقوال ما از عقرب و مار گفته می شود.

**ردیف ح) تذکر «يَوْمَ الْفُصْلِ» و دست بستگی مکذبین، آیات ۳۸ تا ۴۰ :**

۳۸- هَذَا يَوْمُ الْفُصْلِ جَمَعْنَاكُمْ وَالْأُولَئِينَ.

۳۹- فَإِنْ كَانَ لَكُمْ كَيْدٌ فَكِيدُوا.

۴۰- وَيَلُّ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ.

مانند ردیف ز ترجیح بند تهدید بعد از دو آیه توصیف تکرار شده است و مخاطب، مردم اند ولی نه مردم حاضر و معاصر بلکه واردشدگان در محشر. فصل و جمع به دنبال هم آمده اند. جدائی و تفرق افراد و اشخاص یا اشکال یا به تعبیر بهتر، متلاشی و مجزاشدن کلیه اجزاء تشکیل دهنده موجودات یا مخلوقات و به صورت آخرین یا اولین ذره در آمدن عناصر موجود در زمین و فضا و آسمان، برای اولین بار به اطلاع مردم، گروه (۱۹) از ابتدای آفرینش تا قیام قیامت، می رسد و پس از آن به جمع شدگان در محشر.

۳۶۸ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول)

(نازعات) (۷۹) / ۱۴: فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ، گفته می‌شود اگر نقشه و کیدی علیه نقشه و برنامه خلقت دارید اجرا کنید... کیدِ کفار و خدا را قبلاً در گروه ۱۰، طارق (۸۶)، آیات ۱۳ و ۱۵ تا ۱۷ دیدیم:

۱۳- إِنَّهُ لَقَوْلُ فَصْلٍ.

۱۵- إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا.

۱۶- وَأَكِيدُ كَيْدًا.

۱۷- فَمَهْلُ الْكَافِرِينَ أَمَهُلُهُمْ رُؤْيَدًا.

عنوان یا خبر یوم الفصل و اشکال یا عدم امکان درک آن در ردیف (ب) اعلام شده بود و اینک مجدداً «وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ» گفته می‌شود.

در این اظهارها و خبرها که شدیدترین اظهارها و ترس آورترین خبرهائی است که در دنیا گفته یا داده شده باشد، حداکثر قدرت و اثر برای به لرزه در آوردن پشت آدمی و به حرکت در آوردن اراده و ایمان وجود دارد. معذک مقاومت و بی حسی انسان طوری است که تعداد بسیار اندکی تحت تأثیر قرار می‌گرفتند و قرار می‌گیرند، ضمن آنکه اگر خواسته باشیم با حفظ آزادی و شخصیت انسانی به منظور نرسیده باشیم، راه حلی بهتر از این و غیر از این وجود نداشته است.

ردیف ط) وصف حال متقین و محسنین، آیات ۴۱ تا ۴۵:

۴۱- إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي ظِلَالٍ وَعُيُونٍ.

۴۲- وَقَوَائِمٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ.

۴۳- كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ.

۴۴- إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ.

۴۵- وَيَلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ.

در برابر ردیف‌های (و)، (ز) و (ج) که وصف حال و بحث با مکذبین بود وصف و بحث چهار آیه حاضر به اهل تقوا و احسان اختصاص یافته است و معذک به ترجیع‌بند «وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ» منتهی می‌شود. انذار و یل از جهت حسرت و سوز دلی است که تکذیب‌گران با مشاهده و مقایسه حال خودشان با کسانی که بجای تکذیب، تصدیق نمودند و ایمان آورده و راه پروای خدا و خدمت به خلق را در پیش



گرفته‌اند، دچار آن می‌شوند.<sup>۱</sup> در گروه ۹، غاشیه (۸۸) خداوند برای اولین بار اوصافی از وضع و حال دوزخیان و بهشتیان برای رسول اکرم بیان کرده بود که در گروه‌های بعدی توضیح و تفصیل‌های بیشتری خواهد آمد. در اینجا ضمن فشرده‌ترین اشاره اجمالی که به وضع مسکن و خوردن و آشامیدن بهشتیان به عمل می‌آید دو توصیف تازه اعلام می‌گردد. یکی گوارا گفتن و گوارا بودن بر خورداری‌های آنان است و دیگر ارتباط مستقیم داشتن بر خورداری‌ها با کرده‌های دنیائی نیکان و خودساخته بودن پاداش‌ها، که قابل استنباط از تعبیر «بما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» است موصول کذلک که در آیه ۴۴- «إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ» صادره از درگاه ربوبیت دیده می‌شود، می‌تواند هم اشاره به دو آیه ۴۱ و ۴۲ بهره‌مندی‌های متقین باشد و هم به آیه آخری ۴۳ و کیفیت بهره‌مندی و دریافت پاداش آنان برگردد.

در هر حال، خبر این کیفر و پاداش‌ها و نظائری که در گروه‌های گذشته و یا در آینده خواهیم دید، و وعده‌ای که واقعیت‌داشتن آن با پشتوانه سوگندهای سه‌گانه آغاز سوره ادعا و اعلام شده بود، نمی‌توانسته است از ناحیه پیغمبر و یک گفتار بشری باشد. برای شخص پیغمبر و معاصرین او نه چنین توصیف و اطلاعاتی در آن دوران و دنیا وجود داشته است و نه از راه دانش و آزمایش می‌توانسته‌اند به کشف یا حدس آنها برسند. تورات و انجیل هم که آن زمان به‌ندرت در نزد اهل کتاب دیده یا خوانده می‌شد، و به فرض آنکه حضرت محمد(ص) به گونه‌ای کم و بیش به آنها دسترسی داشته است، می‌دانیم که در آنها راجع به قیامت و آخرت شرح و تفصیل چندانی داده نشده است. مگر آنکه پیامبر به فرض مفتری بودن خواسته باشد از پیش خود چیزهائی بیابد و بسازد که در این صورت چاره‌ای نداشته جز آنکه از روی تخیل و وهم و هوس مناظر و موضوعاتی مانند شاعرها و قصه‌سرایان و خیال‌بافان مالیخولیائی و جن و جادو شده، سر هم بکند. چیزهائی که از هیچ بابت کمترین شباهت با اوصاف و اخبار قرآن ندارد.

۱. مولای متقیان در دعای کمیل در زبان ما می‌گذارد که بگوئیم:

«فَهَيِّنِي يَا إِلَهِي وَ سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ وَ رَبِّي صَبْرْتُ عَلَى عَذَابِكَ فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَلَى فِرَاقِكَ؟ وَ هَيِّنِي صَبْرْتُ عَلَى حَرِّ نَارِكَ فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَنِ النَّظَرِ إِلَيَّ كَرَامَتِكَ.»

دیدن کرامت و نعمت و موهبت که به‌دیگران می‌رسد و شخص از آن محروم است، خود حسرت و سوزدلی می‌شود که می‌تواند شدیدتر از قرار گرفتن درد و عذاب باشد.

۳۷۰ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول)

ردیف ی) برگشت مجدد کلام به تکذیبگران، آیات ۴۶ و ۴۷:

۴۶- کُلُوا وَتَمَتُّوا قَلِيلًا إِنَّكُمْ مُجْرِمُونَ.

۴۷- وَيَلُومُنَّ يَوْمَئِذٍ الْمُكَذِّبِينَ.

پس از آن وعده و وعید واقعیت‌دار، نشانه‌هایی جهانی که در زمان وقوع و جداکنندگی آن روز داده می‌شود نشانه‌ها و نمونه‌های دنیائی قابل قیاسی که آورده می‌شود، و بالاخره توصیف‌های تکان دهنده‌ای که از طرز پذیرائی مجرم و متقی عنوان گردید. منظمأ تهدید و ترجیح‌بند «وَيَلُومُنَّ يَوْمَئِذٍ الْمُكَذِّبِينَ» تکرار می‌گردد، با چنین پشتکار و اصرار کلام و خطاب متوجه زندگی دنیائی و بهره‌مندی موقت مکذبین می‌شود: بخورید و بچرید و خوش باشید ولی بدانید که موقتی و کوتاه‌مدت بوده بالاخره مجرم هستید و مشمول پیامدهای فوق خواهید بود!

واقعاً همین پشتکار و اصرار در سوره‌های متوالی و مکرر که ذره‌ای از جاده آزادمنشانه معقول و منطقی و دلسوزانه و مصلحت‌اندیشانه خارج نگردیده، نه خستگی و شکالیت ابراز می‌شود، و نه زبان به نفرین و دشنام می‌گراید و سودجویی و خلاصی از بند و آزار هم در آن دیده نمی‌شود، آیا کمترین مشابعت و سنخیت با پندار و گفتار و کردارهای معمول بشری دارد؟ آیا می‌تواند از یک مقام و مقصد غایب ولی والا بالای ما نباشد؟...

ردیف ک و ردیف ل) تذکر اصلی و گام آینده، آیات ۴۸ تا ۵۰:

۴۸- وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ ارْكَعُوا لَا يَرْكَعُونَ.

۴۹- وَيَلُومُنَّ يَوْمَئِذٍ الْمُكَذِّبِينَ.

۵۰- فَبَأَىٰ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ.

بعد از آن ادعا و انذار و دلالت‌ها، اینک دعوت‌شوندگان از صحنه خارج گردیده خطاب خدا به رسول برمی‌گردد و گوئی دردلدلی عنوان می‌شود. پیش از آنکه دستور و بیانیه بعدی رسالت اعلام گردد، خبر از انکار و اشکال کار داده می‌شود تا رسول خدا را برای گام آینده که رکوع و خضوع مردم به‌درگاه خالق و ایمان‌آوردن به‌خدا است، آماده سازد. گروه‌های تنزیل وقتی به‌دنبال هم ردیف می‌شوند نمونه بارزی از برنامه‌ریزی و فرماندهی و مدیریت، یعنی رسالت و مأموریت را نشان می‌دهند که از بالا یا پیشاپیش رسول تنظیم و ابلاغ می‌گردد. در

بیست و ششمین گروه تنزیل، مرسلات (۷۷) تمام سوره ۱ تا ۵۰ \_\_\_\_\_ ۳۷۱  
سوره‌ها و آیات قرآن علاوه بر آنکه لحن کلام، یا به قول «المیزان» سیاق عبارات، شیوه ابلاغ و دستور را دارد، محتوا و متن جمله‌ها نیز دلالت بر صدور آیات از خارج و از غیر بشر یا غیر پیغمبر را می‌کند.

هنوز برای مردم معاصر و دعوت‌شوندگان صحبت به رکوع و یا ایمان و عبادت خدا به میان نیامده و به کسی تکلیف رکوع و سجود و نماز نشده است بلکه خبر از استنکاف آنها از رکوع می‌دهد. پیش‌بینی می‌شود که اگر به آنها چنین تکلیفی بشود، از انجام آن خودداری خواهند کرد.

در آیه ۵۰ پرسش‌های عجیبی می‌شود که اگر مردم به این نوع داستان و اخبار و با چنین منطق و بیان ایمان نیاورند، چه گفتار و بیانی خواهد توانست از عهده‌شان برآید و مؤمن و معتقدشان کند؟ یعنی حدیث‌ها و داستان‌ها و الگوهای دیگر و استدلال‌های دیگر هم نخواهد توانست موفق باشد یا نمی‌بایست به کار برده شود.

عنوان یا خبر یوم‌الفصل و اشکال یا عدم امکان درک فوق در ردیف ب اعلام شده بود و اینک مجدداً «وَيَلُومُنَّ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ» گفته می‌شود. در اخبارها و خبرهایی که شدیدترین اخبارها و ترس‌آورترین خبرهایی است که در دنیا گفته یا داده شده باشد.

**پایان گروه بیست و ششم**



## بیست و هفتمین گروه تنزیل

### آیات ۱ تا ۳۶ سوره نباء (۷۸)(الف)

بسم الله الرحمن الرحيم

شماره آیات	متن آیات	ترجمه (با مختصر توضیح)
۱	عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ.	از چه می پرسند (صحبت از چیست)؟
۲	عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ.	از آن خبر بزرگ؟ (یا از خبر بزرگ پرسش می کنند).
۳	الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ.	(خبری) که در آن (با تو یا با یکدیگر) اختلاف دارند.
۴	كَلَّا سَيَعْلَمُونَ.	نه چنین است (که در پی اطلاعی و اختلاف باقی بمانند، بلکه) به زودی آگاه خواهند شد.
۵	ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ.	بلی، به زودی خواهند دانست (یا هم اکنون آگاهشان خواهیم ساخت).
۶	أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا.	آیا ما زمین را (برای زندگی) به صورت بستر (یا گاهواره) در نیاوردیم؟
۷	وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا.	و (ما نبودیم که) کوهها را به صورت میخ‌هایی قرار دادیم؟
۸	وَخَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا.	و شما (انسان‌ها) را به صورت جفت‌ها (نر و ماده یا گروه گروه) آفریدیم؟
۹	وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا.	و خواب شما را (وسیله) آسایشتان قرار دادیم؟
۱۰	وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا.	و شب را پوشش قرار دادیم؟
۱۱	وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا.	و روز را (زمان مناسب) برای معاش (و تأمین زندگی) قرار دادیم؟
۱۲	وَبَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا.	و بالا سر شما هفت (سقف یا حفاظ) محکم بنا نهادیم؟
۱۳	وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَاجًا.	و چراغ داغ پر نور (در آنجا) قرار دادیم.
۱۴	وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً نَّجَّاجًا.	و از (ابرهای) فشرده (یا متراکم) آب قطره قطره (یا باران) به زمین ریختیم.
۱۵	لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَنَبَاتًا.	تا بدان وسیله (از خاک) دانه و گیاه بیرون بیاوریم،
۱۶	وَجَنَّاتٍ أَلْفَافًا.	و (همچنین) باغ و بستان‌های (با درختان) انبوه (بروینیم)؟

شماره آیات	متن آیات	ترجمه (با مختصر توضیح)
۱۷	إِنَّ يَوْمَ الْفُضْلِ كَانَ مِيقَاتًا.	همانا که روز فصل (یا روز جدائی و تفرق و تشخیص) سر رسید و میعاد نهائی (این جریانها و آفرینش و قرارها) است.
۱۸	يَوْمُ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَنَأْتُونَ أَفْوَاجًا.	روزی که در «صور» دمیده شود و شما فوج فوج (به آنجا) بیایید.
۱۹	وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا.	و آسمان شکافته و باز گردیده به صورت دروازه‌ها (یا ورودی‌های مختلف) باشد.
۲۰	وَسِيرَتِ الْجِبَالِ فَكَانَتْ سَرَابًا.	و کوه‌ها به حرکت و سیلان درآمده (در اثر همواری و خشکی) چون سراب جلوه کنند.
۲۱	إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا.	به درستی که (در چنان زمان و اوضاع) جهنم در کمین (و در انتظار) است.
۲۲	لِلطَّاغِيَةِ مَا يَا.	(کمین گاهی) برای منزلگاه سرکشی‌ها.
۲۳	لِأَبْيِينِ فِيهَا أَحْقَابًا.	(که در آنجا) مدت‌های دراز درنگ و سکونت خواهند کرد.
۲۴	لَا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَلَا شَرَابًا.	در آنجا (آسایش و لذت) خنکی و آشامیدنی را نمی‌چشند.
۲۵	إِلَّا حَمِيمًا وَغَسَّاقًا.	مگر آب داغ و مایع چرکین.
۲۶	جَزَاءً وَفَاءً.	کیفری و جزائی متناسب (با گروه‌ها یا چگونگی رفتار خودشان).
۲۷	إِنَّهُمْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ حِسَابًا.	اینها کسانی بودند که امید و انتظار محاسبه را نداشتند.
۲۸	وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كِذَابًا.	و آیات و نشانه‌های ما را شدیداً تکذیب می‌کردند (به قصد رد کردن، تکذیب می‌نمودند نه آنکه روی عقیده و استدلال به این نتیجه رسیده باشند).
۲۹	وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَابًا.	درحالی که ما همه چیز را ثبت شده و مکتوب، آمارگیری و شماره می‌کنیم (علی‌رغم آنکه آنها رستاخیز و حساب‌رسی را دروغ می‌انگارند و تصور می‌کنند که اعمالشان محو و فراموش می‌شود، از هر چیزی ضبط و شمارش داریم).
۳۰	فَذُوقُوا فَلَنْ نَزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَابًا.	پس بچشید! که جز بر شکنجه و عذاب شما افزون نمی‌کنیم.
۳۱	إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا.	(در مقابل) به یقین برای تقوا پیشگان موفقیت (و نیل به خواسته‌ها) وجود دارد.
۳۲	حَدَائِقَ وَأَعْنَابًا.	(از قبیل) بستان‌ها و تاکستان‌ها.
۳۳	وَكَوَاعِبَ أُنْرَابًا.	و دختران نارپستان همسن و سال (یا دوستدار شوهر).
۳۴	وَكَأْسًا دِهَاقًا.	و جام‌های لبریز (از شراب و شربت).
۳۵	لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا كِذَابًا.	در آنجا نه سخن بیهوده و پوچ می‌شنوند و نه دروغ و تکذیب (هر چه گفته و شنیده می‌شود جدی و راست است).
۳۶	جَزَاءً مِّن رَّبِّكَ عَطَاءً حِسَابًا.	پاداش و عطائی حساب شده، از سوی خداوندگار تو.

### بخش اول - تدبیر در آیات

گروه حاضر به لحاظ نوع خطاب و همچنین خطاب کننده یا گوینده‌ی کلام حالت مختلط دارد. آیات ۶ تا ۲۰ به دلیل ضمیر «کُم» در آیات ۸، ۹، ۱۲ و فعل «فَتَأْتُونَ» در

آیه ۱۸، مخاطب آنها مردم معاصر و پرسش کنندگان بوده، مجموعه از نوع ۳ محسوب می‌شود. اما آیات ۱ تا ۵ و ۲۱ تا ۳۶ را که به صیغه غایب از مردم پرسش کننده یا از طاغین و متقین مشمول جهنم و بهشت صحبت می‌شود و به آیه ۳۶، با خطاب «رَبِّكَ» ختم شده است. باید از نوع ۱ بدانیم (ردیف ۱/۲).

به لحاظ گوینده کلام، آیات ۶ تا ۳۰ به دلیل افعال و ضمائر متکلم مع الغیر که در آیات ۶ و ۸ تا ۱۵ و ۲۸ تا ۳۰ آمده است، خود خدا می‌باشد که مستقیماً با مردم صحبت کرده جواب پرسش کنندگان را می‌دهد و این چهارمین بار است که قرآن از قول خدا ابلاغ کلام می‌نماید. در آیات ۳۱ تا ۳۶، گوینده می‌تواند خدا باشد. یا جبرئیل، و همچنین است در آیات ۱ تا ۵. این گونه سخن گوئی مستقیم را در گروه قبلی ۲۶ (مرسلات (۷۷) / ۱۶ تا ۲۷) که پیام مقدم مشابهی با گروه حاضر دارد، دیده بودیم. پیش از آن در گروه ۲۲ (لیل (۹۲) / ۴ تا ۱۸) نیز خداوند مستقیماً با مردم حرف زده و مواضع و برنامه کلی خود را در زمینه دنیا و آخرت انسان‌ها بیان کرده بود (به دلیل آیات ۷، ۱۰، ۱۲، ۱۳، ۱۴). جلوتر از آن در گروه ۱۶ (تکویر (۸۱) / ۱۵ تا ۲۸) که از آورنده قرآن و ابلاغ کننده آن به صیغه غایب یاد می‌شود، خداوند برای معرفی رسولان خود مستقیماً به مردم خطاب می‌نماید. اینها غیر از گروه‌ها و آیاتی است که خدا به رسول خود مستقیماً تعلیم و تذکراتی می‌دهد.

موضوع و محتوای گروه، مانند اکثر گروه‌های سه سال ابتدائی بعثت، حدوث قیامت است و خبر از دو گونه زندگی مردم در آخرت. با این تفاوت که تا به حال خدا یا پیغمبر بود که به طور ابتداء به ساکن به مردم خبر از قیامت و آخرت می‌داد و افتتاح کلام می‌نمود ولی این بار در پاسخ به پرسش مردم است که اطلاعاتی اعلام می‌گردد.

برجستگی عمده گروه، پرسشی است که در صدر سوره آمده و بر بقیه آیات سایه افکنده است. نخستین پرسش راجع به قیامت و عذاب آخرت را در گروه ۲۴، سوره معارج (۷۰) / ۱- «سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ» دیده بودیم. در آنجا فرد استثنائی واحدی بود که علی‌رغم تکذیب‌گری‌های عمومی و روگردانی از دعوت رسول، طرح سئوالی- با نظر موافق یا مخالف- کرده بود.

در اینجا جمعی هستند که خبر رستاخیز را جدی و بزرگ گرفته به طرح پرسش می‌پردازند و پاسخ می‌طلبند. پس از یک سال انذار و هشدار پیامبر به صورت تذکر و تکرار و اصرار و مواجه شدن با بی‌اعتنائی و تکذیب و لجاج مردم، چنین توجه و

۳۷۶ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول)

پرسش دسته‌جمعی را باید یک موفقیت مهم و پیروزی امیدوارکننده برای پیغمبر بگیریم و تأییدی بر روش رسالت بدانیم.

طرح مسئله قیامت در میان افراد متعدد، اگر چه با اظهارنظرهای مختلف، همان چیزی است که فرستاده خدا و آورنده ذکر و سوگند و نشانه‌ها، انتظار داشته است و مانند هر مشتاق منتظری، آن‌طور که از آیات ۴ و ۵ برمی‌آید، برای پاسخ و توضیح وعده‌ی تعجیل و سرعت می‌دهد.

سوره‌ی حاضر که تعمداً نام «نَبَأٌ» به‌معنای خبر (چیزی که مسئله اصلی و وظیفه انبیاء است) روی آن گذارده شده است، در حکم دروازه‌ای است که به‌روی زائرین یا فاتحین یک شهر، باز می‌شود و به‌این ترتیب رسالت سفیر خدا به‌شهر دل‌ها و دیده‌ها راه پیدا می‌کند.

تفسیر «المیزان»، لحن سوره را کلام منفی و توبیخ‌گونه تلقی کرده، سؤال از نبأ عظیم را یک پرسش انکاری و نشانه گستاخی گرفته است. برای اعلام‌های ۴- «كَلَّا سَيَعْلَمُونَ.» و ۵- «ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ.»، استدلال‌های ۶- «أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا.» و غیره نیز که به آیه ۲۱- «إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا.» منتهی شده حالت ملامت و انذار قائل گردیده است. درحالی‌که در این مجموعه اگر بی‌طرفانه نگاه کنیم ملامت و تهدیدی نمی‌بینیم، حتی آیات بهشت در آنها آمده است و تماماً می‌تواند به‌سهولت برای توضیح و جواب مساعد به پرسش اول تلقی شود. «المیزان» پرسش ۱- «سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ.» آغاز سوره معارج (۷۰) و آیات پشت سر آن در سه گروه قبل را نیز پرسش انکاری و تهدیدهای اندازی تلقی کرده بود. مرحوم طالقانی نیز، کم و بیش، ولی‌باشد و خصومت ملایم‌تری، نظر منفی ابراز کرده و پرسش را همراه با استهزاء تلقی کرده است. به‌نظر نمی‌آید مفسرین دیگر عقیده مساعدتری نسبت به پرسش‌کنندگان ابراز کرده باشند (وگرنه طباطبائی متذکر می‌شد). چنین موضع‌گیری منفی از ناحیه مفسرین امر طبیعی کاملاً بشری است. افراد بشر، به‌میراث از حیوانات، در برابر حوادث و افراد، برخورد اولیّه و برداشتشان با نگرانی و احتیاط توأم بوده، عادتاً جانب خصومت و خشونت اتخاذ می‌نمایند و کمتر جانب اعتماد و محبت را می‌گیرند.

اما در واقع امر همین اختلاف پیدا کردن دعوت‌شوندگان در مورد رستاخیز و عظیم شمردن خبر، نشانه از پیشرفت عمده در امر رسالت و جلب توجه مردم بوده



به فرض که حاکی از ایمان قطعی و تصدیق کامل نباشد باز هم صرف مطرح شدن مسئله در جامعه و مطالبه‌ی توضیح و بینه، علاوه بر تشویق رسول مکرم، چیزی است که خواسته قرآن می‌باشد. قرآن با بی‌اعتنائی و پشت کردن مردم و تکذیب کردن با تصمیم قبلی آنان مخالف است. با ملاحظه آیات افتتاح و ابتدای سوره و مقایسه آن با سوره‌های گذشته می‌بینیم که هم از سوگندهای مکرر مأخوذ از خلقت و شاهدگیری از طبیعت دور شده‌ایم و هم ابلاغ و اصرارهای اولیه نظیر «إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٌ. وَإِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ»<sup>۱</sup> در گروه ۶ را نمی‌بینیم. از سوگندها و اندازهای «وَاللَّازِعَاتِ غَرْقًا»<sup>۲</sup>، «فَالْمُدْبِرَاتِ أَمْرًا. يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ»<sup>۳</sup>، «يَقُولُونَ أَيُّنَا لَمَرْدُودُونَ فِي الْحَافِرَةِ»<sup>۴</sup>، «فَأَيُّهَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ»<sup>۵</sup> گروه ۲۰ نیز خبری نیست. خود مردم هستند که در زمینه چگونگی انتقال به آخرت، طرح سؤال می‌کنند و به آنها توضیح داده می‌شود.

معلوم می‌شود که بسنده کردن رسالت به تذکر و تنذیر و تعقل و خودداری از توییح یا تندلی و خشونت، مثمر ثمر و باعث پیشرفت گردیده است و در نزد عده‌ای تولی و تکذیب مبدل به توجه و تساهل شده است.

گروه حاضر را می‌توان، هم در ارتباط و ادامه گروه ۲۴، معارج (۷۰) گرفت و هم به دلیل مشابهت مضامین و مقاصد آیات که به دنبال آیات ۱۱ تا ۱۴ سوره معارج (۷۰)، آمده و مخصوصاً نام بردن از یوم الفصل و میقات بودن آن، تعقیب کننده و توضیح دهنده‌ی گروه ۲۶ محسوب نمود:

گروه ۲۶ مرسلات (۷۷)، آیات ۱۱ تا ۱۴ و ۳۸ و ۳۹:

۱۱- وَإِذَا الرُّسُلُ أُقِتَتْ.

۱۲- لِأَيِّ يَوْمٍ أُجِّلَتْ.

۱۳- لِيَوْمِ الْفَصْلِ.

۱۴- وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ الْفَصْلِ.

۳۸- هَذَا يَوْمُ الْفَصْلِ جَمَعْنَاكُمْ وَالْأُولَىٰ.

۳۹- فَإِنْ كَانَ لَكُمْ كَيْدٌ فَكِيدُوا.

۳. نازعات (۷۹) / ۵ و ۶.

۲. نازعات (۷۹) / ۱.

۱. ذاریات (۵۱) / ۵ و ۶.

۵. نازعات (۷۹) / ۱۳.

۴. نازعات (۷۹) / ۱۰.

گروه ۲۷، نباء (۷۸)، آیات ۱۷ تا ۱۹ :

۱۷- *إِنَّ يَوْمَ الْفُضْلِ كَانَ مِيقَاتًا.*

۱۸- *يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَنَأْتُونَ أَفْوَاجًا.*

۱۹- *وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا.*

\* \* \*

به احتمال قوی ترجیح بند «وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ» سوره مرسلات (۷۷) نیز که بلافاصله بعد از اشارات مربوط به «يَوْمَ الْفُضْلِ» آمده و ۹ بار تکرار شده است تأثیر کوبنده‌ای در برانگیختن وحشت و حرکت مردم داشته، باعث توجه و طرح پرسش از خبر بزرگ گردیده است و خبر بزرگ همان «يَوْمَ الْفُضْلِ» باید باشد.

در تفسیر گروه گذشته گفته بودیم که از ویژگی‌های قرآن و از عوامل تأثیر و تحریک مردم همین ترجیح بندها است که در گروه ۲۶ برای اولین بار دیده شد. اما پاسخ «عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ» (نباء (۷۸) / ۱) و توضیحات اقرار گیرنده‌ای که با ۶- «أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا» آغاز و به ۱۷- «إِنَّ يَوْمَ الْفُضْلِ كَانَ مِيقَاتًا» ختم شده و به دنبال آیات ۲۱ تا ۲۷ گروه ماقبل آمده است، نیز در نوع خود تازگی دارد. مانند غالب سوگندهای استشهاد گذشته، استمداد از طبیعت مشهود و پدیده‌های جاری زندگی انسان‌ها می‌کند، بدون آنکه کمترین اشاره به ماوراءالطبیعه و روح و غیره شده باشد. بدیهی است که برای تفهیم یک مطلب و رفع اشکال و تعجب مردم از یک خبر، سراسرترین راه، توسل جستن و استناد به چیزهایی می‌باشد که در دسترس مردم است و مشهود و معلوم آنها می‌باشد.

در آنچه از درک و دیدارشان دور یا پنهان بوده، محتاج به صغرا و کبرا چیدن‌ها و لفاظی‌های، فلسفی باشد که به نوبه خود ایجاد ابهام و اختلاف و جدال نماید باید احتراز جست.<sup>۱</sup>

---

۱. بدیهی و طبیعی نیز چنین است. ولی تا قبل از نزول قرآن و سال‌ها یا قرن‌های بعد از آن، بدیهی بشر آن زمان نبوده است. بشر به پیروی عقل و علم، سال‌ها وقت گذارده و در قرون ۱۶ و ۱۷ میلادی به فکر افتاده است که با کنارگذاشتن استنباط‌های ذهنی و استدلال‌های عقلی - فلسفی، از مشاهده و تجربه کمک بگیرد و بر مبنای واقعیات و پدیده‌های طبیعی قضاوت کند. حتی قرن‌ها بعد از ظهور اسلام و تربیت مسلمانان می‌بینیم دانشمندان دین و خردمندان اسلام به جای تأسی به قرآن و توجه به طبیعت، به دنبال فلسفه یونان و تصویر و توجهات عرفان می‌روند.

گام تازه‌ای که گروه حاضر برای رسیدن به قیامت و آخرت برمی‌دارد و در گروه قبلی ۲۶، مرسلات (۷۷)، با اجمال و اختصار آغاز شده بود، پیوند دادن پدیده ناگهانی و عظیم قیامت و آخرت است به جریان‌های تدریجی طبیعی دنیا و برنامه‌ریزی شده‌ی آدمی، از ولادت تا هلاکت، در مهد و محیط زمین و آسمان، تا میعادگاه یوم‌الفصل. در گروه ۲۶ (مرسلات) پس از سوگندهائی که به بادهای ملایم و تندباران ریز خورده شده بود و پس از ذکر مقارنات یا نشانه‌های حدوث قیامت سر رسید و آجل آنها «يَوْمُ الْفَصْلِ» اعلام شده بود و برای اتصال دادن آن به دنیا آیات ۱۶ تا ۲۸ آمده بود.

در گروه حاضر که با همان پرسش اقراری «أَلَمْ يَجْعَلْ» آغاز می‌گردد و تفصیل و توضیح بیشتر داده می‌شود به آیات ۶ تا ۱۷ و ۱۸ تا ۳۰ در مورد طاعین و ۳۱ تا ۳۷ در مورد متقین برمی‌خوریم. در حالی که در گروه‌های گذشته صحبت از این مقوله نبوده یک‌باره وارد رستاخیز می‌شدیم و صحبت از روزی به عمل می‌آمد که چهره‌های آدمیان و خوراک و سکنایشان دو گونه است<sup>۱</sup>. روزی که آسمان و زمین چنین و چنان گشته خاموشی و فروپاشی و کوبندگی‌های شدید جهان را لرزان و دگرگون می‌سازد و در آن روز وحوش محشور می‌شوند، بهشت پیش می‌آید، دوزخ شعله‌ور می‌گردد و هر کس آگاه به گذشته‌اش می‌شود.<sup>۲</sup>

در گروه‌های گذشته ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۶، ۲۰، ۲۴ و ۲۶ که مرسلات (۷۷) باشد جمعاً ۲۷ بار حرف رابط «اِذَا» را داشتیم و ۲۰ بار کلمات «یوم» و «یومئذ» که تماماً متوقف بر زمان قیامت، و وقوع یا حدوث آن بود.

همراه با این نشانه‌ها و مقارنه‌های زمانی روز قیامت و شباهت با پدیده‌های جوئی، اشاره کوتاهی هم در گروه ۲۴، معارج (۷۱) به طولانی‌بودن فاصله زمانی تا رستاخیز به عمل آمده بود<sup>۳</sup> که می‌توان آن را مقدمه برای ربط دادن و اتصال طبیعی و تدریجی دنیا به آخرت دانست.

از سوگندهائی که در گروه‌های گذشته به زمان و زمین و آسمان و به‌طور کلی به آثار خلقت و پدیده‌ها و تحولات طبیعت خورده شده بود و قرآن آنها را شاهد

۱. گروه ۹، غاشیه (۸۸).

۲. گروه ۱۱، انفطار (۸۲)، گروه ۱۶، تکویر (۸۱) و گروه ۲۱، مدثر (۷۴)

۳. معارج (۷۰) / ۵ تا ۷: «فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا. إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا. وَتَرَاهُ قَرِيبًا.»

۳۸۰ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه‌پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول) مدعای خود می‌گرفت، چنین استنباط می‌کردیم که منظور بیان مشابهت حادثه و واقعه قیامت با پدیده‌های مشهود در طبیعت و جریان‌های فیزیکی خلقت است. از جمله وزش بادهای و تشکیل ابر و ریزش باران. اینک گروه حاضر با شاهد گرفتن خود مردم و پرسش اقراری از آنها توضیح می‌دهد که ساختار زمین و جو آن، ازدواج و تولیدمثل انسان‌ها، خواب و معاش شب و روز، روشنایی و گرمای خورشید، ریزش باران و رویش گیاهان و تغذیه و تفنن از مزرعه و بوستان، تماماً سیر و مسیری است برای رسیدن به «یَوْمُ الْفَصْلِ» که درک آن از حالا حتی برای خود پیامبر ناممکن و دشوار است! درحالی که همه حرکات و اعمال شما در این دنیا ثبت و ضبط گردیده نتایجش روی آمار و حساب به‌خودتان برخواهد گشت. یعنی همان‌طور که دنباله طبیعی و اندازه‌گیری شده جریانات این دنیا، رسیدن و شکفته شدن قیامت است. آنچه هم که از بد و خوب تحویل‌مان داده می‌شود دنباله ثبت و ضبط شده‌ی دوران زندگی دنیا است. در گروه قبلی نیز با تفصیل کمتری توجه به خلقت انسان از ماء مهین و رشد تدریجی و مرگ برنامه‌ریزی شده‌ی او به‌عمل آمده بود. احتمالاً این نکته را می‌رساند که بیدار شدن ما در قیامت و حال و وضع ما در آخرت نیز پدیده‌ای است برنامه‌ریزی شده به‌دنبال رشد تدریجی و تحولات وجودی ما که به‌ظهور و ثمر می‌رسد. نه آنکه عذاب و ثواب انسان‌ها همچون کیفر یا مزد و پاداشی باشد که پادشاهان و ارباب‌های دنیا یا دولت‌ها و دادگاه‌ها به‌صورت عارضه‌ای و جدای از خود اشخاص و اعمال آنها تحویلشان می‌دهند یا درباره‌شان اجرا می‌نمایند. ضمناً از آیه ۱۷ که متصل و محصول آیات ۶ تا ۱۶ می‌باشد چنین برمی‌آید که پدیده‌ی مدت‌دار رستاخیز و رسیدن به «یَوْمُ الْفَصْلِ» تعلق به همه زمین و زمان و انسان و موجودات دارد و یک نوع هماهنگی و همکاری مابین آنها برقرار است.

\* \* \*

در آیات ۱۸ تا ۳۶ که بعد از میقات «یَوْمُ الْفَصْلِ» آمده است توصیف‌هایی که از زندگی در جهنم و بهشت می‌شود تذکار گروه‌های گذشته است که در لابه‌لای آنها اشاراتی به نفخه‌صور پایه‌پای خودمان و فوج‌فوج به میعادگاه یا به جهنم و بهشت رفتن و اقامت طولانی داشتن در آنجا، شده است. عنوان طاغین هم تازه است. قبلاً

توصیف‌ها و اخبار به «عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا قَدَمَتْ وَأَخَّرَتْ»<sup>۱</sup>، «عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا أَحْضَرَتْ»<sup>۲</sup> یا به «فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ»<sup>۳</sup> ختم می‌گردید و از مشمولین عذاب با نام کافرین و مخصوصاً مکذبین یاد می‌شد.

تکرار و بازگرددن چندین باره گفته‌ها و دانسته‌ها از خصوصیات بارز قرآن است. اما همین تکرار و تجدید مطلع‌ها که در کتاب و کلام آدمیان ملامت‌آور و دفع‌کننده است در زندگانی روزمره و در طبیعت و محیط پرورش ما جریان عادی و دائمی دارد. ما نه از خوردن‌های تکراری صبح و ظهر و شام یا هزار بار جویدن و بلعیدن ناراحت می‌شویم و نه از خفتن شب شکایت می‌کنیم. هر روز طلوع و غروب آفتاب و هر سال تجدید بهار، در گردش تکراری زمین به دور خورشید نیز باعث اعجاب و اعتراضمان که نمی‌شود، هیچ، شاد و شادابمان هم می‌کند. از هر چیز تکراری تر نفس زدن است. «چون فرو می‌رود ممد حیات است و چون برون آید مفرح ذات...» هر جا که پای تغذیه و تربیت یا تولید به میان می‌آید قرار خلقت بر تکرار و تداوم می‌رود. پایه‌ها یا در سایه همین گردش ماه و مهر، تناوب تاریکی و روشنایی، گرما و سرما، باران و باد، و جفت و طاق‌ها- که قرآن در سوگندهای خود بر آنها تکیه می‌کند- است که سبزه و گل و بوستان دامن کوه و بیابان را پوشانده و از مردگی زمستان بیرونشان می‌آورد، نطفه ناچیز تبدیل به مردان و زنان رشید می‌گردد و گل‌های سرسبد خلقت درست می‌شود...

تکرار آیات و تجدید مطالب قرآن یادآور آیات تکراری خلقت و جریان‌های موجی و نو به‌نوی طبیعت است که در هر گام مخلوقات را ذره‌ذره جلو می‌برد. قرآن نه داستان است که برای سرگرمی یک بار بخوانند و به حافظه بسپارند، نه درس است که از بر کنند و طوطی‌وار (مثل قرآن خواندن و نمازهای ما) پس بدهند، نه فلسفه و عرفان یا علم و کمال است که به‌درد جدال با مدعی و مریدسازی بخورد یا تسخیر طبیعت و قصد شهرت کنند. تفهیم «عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ»<sup>۴</sup> است، تزکیه و رهائی از «تُوْتِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا»<sup>۵</sup> است و مخصوصاً دگرگونی و تربیت آدمی در راستای خدائی برای رسیدن به سعادت جاودانی. اینها کار ساده و سریعی نیست که بدون حوصله و تدریج عملی باشد یا احتیاج به القای تدریجی و به تکرار و تمرین

۱. گروه ۱۱، انفطار (۸۲) / ۵. ۲. گروه ۱۶، تکویر (۸۱) / ۱۴. ۳. گروه ۲۰، نازعات (۷۹) / ۱۴. ۴. گروه ۱، علق (۹۶) / ۵. ۵. گروه ۴، اعلی (۸۷) / ۱۶.

۳۸۲ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن بر حسب نزول) نداشته باشد. همان گونه است که تغییر و تربیت جانداران، چه آدم و چه حیوان، با ممارست و در اثر تکرار و تمرین انجام می‌گردد. ضمناً تجدید مطلع‌های قرآن، به طوری که در گروه‌ها تابه‌حال دیده‌ایم تکرار عینی و خشک نبوده هر بار تفصیل و تازه‌ای آن را تکمیل می‌کند.

قرآن با چنین شیوه توانسته است بدون آنکه ملالت بار و مردود شود، با صبر جمیل و خُلقِ عظیم آورنده‌اش دیوارهای تولی و تکذیب را شکافته سؤال برانگیز گردد و به تدریج بر تهمت و توهین و بر خصومت و کارشکنی چیره شده، دیده‌ها و دل‌ها را جلب کند. آیاتش دست‌به‌دست بگردد و دم‌به‌دم خوانده شود. اندک‌اندک مؤمنان آگاه بیدار و عاشقان فداکار بسازد و در ظرف ۲۳ سال که کمترین مدت رسالات و تعلیم در مقایسه با سایر رسولان خدا و تعداد امت‌ها است و به طوری که در گروه‌های تنزیل آینده ان‌شاءالله خواهیم دید دعوت شوندگان ۱۸۰ درجه از راه نخستین برگشته افواجی از ایمان و اقتدار به‌سویش رو آورند:

فتح (۴۸) / ۲۹ :

«مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا»<sup>۱</sup>

می‌دانیم که سوره نباء (۷۸) یکی از سوره‌های سفارش شده برای شب‌های جمعه است که از قدیم برادران اهل تسنن و تشیع برای آمرزش پدر و مادر و درگذشتگان -

---

۱. فتح (۴۸) / ۲۹ : محمد رسول خدا و همراهانش، در برابر کفار [جنگ طلب]، سرسخت و با یکدیگر مهربانند؛ همواره آنان را در حالت فروتنی و خضوع مشاهده می‌کنی، درحالی که افزون‌بخشی و خشنودی خدا را می‌جویند؛ نشان [شایستگی] آنان در چهره‌هایشان از اثر فروتنی پیداست؛ این توصیف‌شان است در تورات؛ و توصیف آنان در انجیل مانند کشته‌ای است که جوانه‌اش را [به فراوانی] برآورد و آن را مایه داده تا سبتر گردد و بر ساقه‌های خود استوار بایستد، به گونه‌ای که موجب شگفتی کشاورزان گردد، در نتیجه [خدا] از [رشد سریع] آنان، انکارورزان را به خشم دراندازد؛ خدا به مؤمنان نیکوکارشان وعده آمرزش و پاداشی بزرگ داده است.

و برای تذکر و توبه خودشان - می خوانده اند و به لحاظ تنزیل، مقدم بر سوره های سفارش شده ی دیگر شب های جمعه است. مانند سوره های رحمن (۵۵)، یس (۳۶)، اعلی (۸۷)، و غیره. که تماماً بر حول محور بهشت و جهنم دور می زند. یعنی به لحاظ تنبّه و توبه تکیه بر مسئله قیامت و آخرت دارد. همان چیزی که رسالت و دعوت پیغمبر با آن آغاز گردید، برای دور کردن انسان از دل بستگی و بندگی زندگی یا دنیا پرستی و رانندمان به سوی خدا و آخرت: ضروری ترین کار و مؤثرترین وسیله بوده است.

### بخش دوم - تفسیر آیات

برای تفسیر سوره که حالت منسجم و معاصر دارد می توان آیات آن را به ۴ دسته ذیل تقسیم کرد:

- دسته ۱) پرسش مردم و وعده ی پاسخ، آیات ۱ تا ۵
- دسته ۲) ارتباط و اتصال قیامت به زمین و زندگی دنیا، آیات ۶ تا ۱۷
- دسته ۳) از نفخه صور تا مزید عذاب سرکشان، آیات ۱۸ تا ۲۷
- دسته ۴) سرگذشت پرهیزکاران، آیات ۲۸ تا ۳۶

دسته ۱) پرسش مردم و وعده پاسخ، آیات ۱ تا ۵:

۱- عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ.

۲- عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ.

۳- الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ.

۴- كَلَّا سَيَعْلَمُونَ.

۵- ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ.

در جمله ها و لغات به کاررفته این دسته، اشکال و اختلافی میان مفسرین وجود ندارد. «عم» به جای «عن ما» است، یعنی از چه چیز، و حالت استفهام دارد. تسائل، پرسش جمعی یا تعداد قابل ملاحظه از پرسش کنندگان را نشان می دهد. پرسش داخلی و از یکدیگر یا جمعی و از پیغمبر. «نبأ» چیزی جز خبر، و خبر چیزی جز انذار قیامت و انتقال انسان ها به دنیای دیگر، نمی تواند باشد. معنای عظیم هم که معلوم است، اعم از

۳۸۴ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول)

آنکه خود خبر و پیش‌بینی یک جهان دیگر باشد که مردگان زنده خواهند شد یا صفت عظیم به جهان آخرت و کیفیت آن برگردد. آیه ۲ را غالباً جمله اثباتی و توضیحی از طرف قرآن گرفته‌اند درحالی که به نظر می‌آید چون بلافاصله بعد از «عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ». آمده است می‌تواند موضوع سؤال پرسش‌کنندگان و توضیحی باشد که آنها در تعقیب سؤالشان ذکر کرده‌اند یا پرسشی از ناحیه قرآن در خطاب به رسول بزرگوار باشد: آیا از خبر بزرگ می‌پرسند؟ خبر بزرگ، هم به دلیل آیاتی که در جواب پرسش آمده و به آیه «۱۷- إِنَّ يَوْمَ الْفُضْلِ كَانَ مِيقَاتًا». ختم شده است و هم به دلیل اینکه در آن ایام و احوال مطلب مهمی غیر از قیامت و آخرت مطرح نمی‌شده و مورد انکار و اعجاب و استفهام نبوده است، یا کل مسئله رستاخیز است و یا به احتمال قوی «يَوْمَ الْفُضْلِ» می‌باشد. یوم‌الفصلی که در گروه قبلی عنوان گردید و درباره‌اش «وَمَا أَذْرَاكَ مَا يَوْمَ الْفُضْلِ»<sup>۱</sup> اضافه شده بود. آیات پرسش و پاسخ این گروه نیز خواننده و شنونده را به «إِنَّ يَوْمَ الْفُضْلِ كَانَ مِيقَاتًا»<sup>۲</sup> می‌رساند.

اختلاف داشتن یا اختلاف نظر پیدا کردن پرسش‌کنندگان که در آیه سوم آمده است جز راجع به محتوای خبر، یعنی قیامت و آخرت و نشانه‌ها و توضیحاتی که تا گروه حاضر داده، و غامض بودن مسئله قیامت و توصیف‌هایی که تا به حال در گروه‌های گذشته آمده است و با امکان تعبیرها و توسعه‌ای که وجود دارد، کاملاً طبیعی به نظر می‌آید. اختلاف نظرهایی از انکار صفر تا احتمال ۵۰ درصد و ۱۰۰ درصد، برحسب درجه عناد و کج‌گرائی یا رشد و بی‌طرفی، تا انصاف و حق‌گرائی.

تکرار «سَيَعْلَمُونَ» در دو آیه متوالی ۴ و ۵ می‌تواند، آن‌طور که نظر بعضی از مفسرین است، می‌تواند من باب تأکید وعده‌ی تعظیم خبر باشد، یا حکایت از دو مرحله علم و آگاهی دادن. یکی بلافاصله در آیات بعدی همین سوره (از ۶ تا ۱۷ و پس از آن) و دیگر در گروه‌های بعدی که با توضیح و تفصیل‌های بیشتری خواهند آمد. یا در قیامت و آخرت که در نزد خدا نزدیک است.

اینکه بعضی از مفسرین انجام وعده پاسخ و دریافت آن را موکول به روز قیامت کرده‌اند به نظر قابل قبول نمی‌آید. پرسش‌کنندگان جواب سؤال و اعجاب خود را فوری می‌خواسته‌اند، نه در زمان دور و دراز آن دنیا که درباره وقوع آن تردید یا انکار داشته‌اند. طالقانی عقیده دارد که:

۱. گروه ۲۶، مرسلات (۷۷) / ۱۴.

۲. گروه ۲۷، نباء (۷۸) / ۱۷.



«با توجه به اینکه عرب در آغاز رسالت به هیچ گونه نمی توانست اعلام بقاء و معاد را تصور و درک کند، در کیفیت آن متحیر بود، بقاء انسان، بازگشت انسان، ثواب و عقاب و قیامت همه از تصور آنان دور بود... به تدریج بیشتر همان مردم تاحدی آن را تصور و درک کرده و سپس عده‌ی زیادی از آنان بدان ایمان آوردند و معتقد شدند... این عقیده در اذهان آنان نفوذ یافت که مانند معلومات بدیهی گردید.»

اما کلمه «ردع» یا نفی «کلا» که دو بار بر سر فعل یا وعده «سَيَعْلَمُونَ» آمده و دوّمین دفعه است که بدان برمی خوریم<sup>۱</sup> و به منظور نفی تصور و توجه و انتظار گذشته اشخاص و اثبات یا تأکید مطلب بعدی به کار برده می شود. در قرآن گاهی اوقات با ذکر تصور و توجهی که می خواهد ردع و رد کند می آید و غالباً بدون ذکر موضوع بوده از سیاق عبارت و زبان حال و اقتضای کلام یا اوضاع باید آن را استنباط کرد. در اینجا به نظر می آید منظور بی اطلاعی پرسش کنندگان از مسئله قیامت و نگرانی آنان از ماندن در جهل و ابهام و تردید است و یا احتمال و انکار چنین خبر غیر قابل درک و قبول، واهی و ساختگی باشد. قرآن می خواهد بگوید چنین نیست که در جهل و بی اطلاعی و در حالت تردید و تمایل و در انکار باقی بمانند بلکه به زودی (با توضیحاتی که ذیلاً یا بعداً خواهیم داد یا به قول طالقانی با اکتشافات و علمی که بشر پیدا خواهد کرد) آگاهی و دانائی کافی نسبت به قضیه پیدا خواهند کرد.

درباره‌ی نظر بعضی از مفسرین که از جمله‌های منفی «۴- کَلَّا سَيَعْلَمُونَ» استنباط طعن و تهدید و توبیخ کرده و موقع حصول آن را در قیامت و چشیدن عذاب آخرت دانسته‌اند<sup>۲</sup>، لازم است مجدداً توضیح دهیم که نمی تواند صحیح باشد. همه جا تا

۱. اولین دفعه در گروه ۲۴ معارج (۷۰) / ۱۵ تا ۱۷: «كَلَّا إِنَّهَا لَأُظِي. نَرَاغَةَ لِلشَّوِي. تَدْعُو مَنْ أَدْبَرَ وَتَوَلَّى...» بود که نفی طعنه انگیز توقع مجرمین را می کرد که انتظار داشتند فرزندان و همسر و خویشاوندان به یاری آمده جانشان را فدای آنان بکنند.

۲. در «پرتوی از قرآن» نیز با لحن ضعیف تری نظیر چنین تعبیر دیده می شود. آنجا که در ریشه یابی فعل مضارع «يَسْأَلُونَ» گفته است:

«از باب تفاعل برای مشارکت، تدریج، مطاوعه و تظاهر می آید؛ پیوسته و به تدریج و از روی استهزاء از یکدیگر می پرسند (قصد فهم ندارند).»

در مورد «كَلَّا سَيَعْلَمُونَ» هم می نویسد:

«امکان دارد برای نفی انکار و استهزاء باشد.»

البته استهزاء و اهانت به رسول خدا یکی از ده‌ها چهره‌های امتناع و اشکال و اختلاف و حتی استقامت و خصومت دعوت شدگان قریش و معاصرین عرب، اعم از مشرکین و اهل کتاب، و مؤمنین بوده است. ←

۳۸۶ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول) به حال صحبت و ملامت از توکی و تکذیب بود و «وَيْلٌ لِّلْمُكذِبِينَ» گفته می‌شد، از کسانی که حاضر نبودند حرف‌های قرآن و قیامت را بشنوند و بفهمند و نسنجیده آن را واهی و دروغ تلقی و تلقین می‌نمودند. حال که ده قدم جلو گذاشته درباره خبر رستاخیز از یکدیگر و از پیغمبر پرس و جوهای گوناگون و طلب حل اختلاف می‌نمایند، آیا باید ملامت و طرد شوند؟! گفته شود فضولی و گستاخی موقوف! وقتی در آتش و عذاب شدید جهنم افتادید جواب پرسش و کنجکاوی یا مسخره‌بازی‌های خودتان را خواهید گرفت!؟

دسته ۲) ارتباط و اتصال قیامت به زمین و زندگی دنیا، آیات ۶ تا ۱۷ :

۶- أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا.

۷- وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا.

۸- وَخَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا.

۹- وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا.

۱۰- وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِيَاسًا.

۱۱- وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا.

۱۲- وَبَيْنَنَا وَبَيْنَكُم مَّوْبِقًا.

۱۳- وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَاجًا.

۱۴- وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجًا.

۱۵- لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَنَبَاتًا.

۱۶- وَجَنَّتِ الْفُفَاةُ.

۱۷- إِنَّ يَوْمَ الْفُصْلِ كَانَ مِيقَاتًا.

اولاً استفهام تقریری «أَلَمْ» که در آیه اول آمده است به دلیل حرف عطف و به سایر آیات نیز تسری دارد. ثانیاً همان‌طور که در بخش تدبیر گفته شد این دسته دوم، با تفصیل و توضیح بیشتر و مختصر اختلاف، تشابه و تبعیت از آیات ۲۰ تا ۲۸ گروه ۲۶

---

→ ولی همه این برخوردها و واکنش‌ها حالت تدریجی تشدید داشتند قبلاً قرآن را مورد تکذیب قرار داده‌اند و نوبت تمسخر و توهین یا تسخیر و تخاصم بعداً خواهد رسید. و از کجا معلوم که متسائلین این سوره پیش‌آهنگان مصدقین و صدیقین نباشند؟

مرسلات (۷۷) دارد، منتها به ترتیب معکوس، که به منظور مقایسه ذیلاً تکرار می‌نمائیم:  
گروه ۲۶، مرسلات (۷۷)، آیات ۸ تا ۲۸:

- ۸- فَإِذَا التُّجُومُ طُمِسَتْ.
- ۹- وَإِذَا السَّمَاءُ فُرِجَتْ.
- ۱۰- وَإِذَا الْجِبَالُ سُفَّتْ.
- ۱۱- وَإِذَا الرَّسُلُ أُقْتِتْ.
- ۱۲- لِأَيِّ يَوْمٍ أُجِّلَتْ.
- ۱۳- لِيَوْمِ الْفَصْلِ.
- ۱۴- وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ الْفَصْلِ.
- ۱۵- وَيَلُوكُ يَوْمَئِذٍ الْمُكْذِبِينَ.
- ۱۶- أَلَمْ نُهْلِكِ الْأَوَّلِينَ.
- ۱۷- ثُمَّ نَتَّبِعُهُمُ الْآخِرِينَ.
- ۱۸- كَذَلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ.
- ۱۹- وَيَلُوكُ يَوْمَئِذٍ الْمُكْذِبِينَ.
- ۲۰- أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ مَّاءٍ مَّهِينٍ.
- ۲۱- فَجَعَلْنَاهُ فِي قَرَارٍ مَكِينٍ.
- ۲۲- إِلَيْنَا قَدَرٌ مَعْلُومٌ.
- ۲۳- فَقَدَرْنَا فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ.
- ۲۴- وَيَلُوكُ يَوْمَئِذٍ الْمُكْذِبِينَ.
- ۲۵- أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا.
- ۲۶- أَحْيَاءٍ وَأَمْوَاتًا.
- ۲۷- وَجَعَلْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ شَامِخَاتٍ وَأَسْقَيْنَاكُمْ مَاءً فُرَاتًا.
- ۲۸- وَيَلُوكُ يَوْمَئِذٍ الْمُكْذِبِينَ.

این نوع آیات می‌خواهد بگوید که کار ما (یعنی خدا) همان‌طور که در آفرینش خودتان و خروج از رحم مادر دیده‌اید و از ساختمان زمین و جادادن به زنده‌ها و

۳۸۸ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول) مرده‌ها برمی‌آید، یا از توالی شب و روز، طبقات جو و خورشید بالا سرتان و بالاخره ریزش باران برای روئیدن گیاهان و باغات سرسبز، می‌توانید نمونه بگیرید، همان‌گونه «یَوْمَ الْفَصْلِ»، «یَوْمَ الْقِيَامَةِ» و «یَوْمَ الدِّينِ» هم روی اجل‌ها و تقدیرها و اندازه‌گذاری‌هایی از بطن زمین و انسان و از تکرار همین جریان‌های هدف‌دار بیرون خواهد آمد. با توجه دادن و پرسیدن و اقرار گرفتن از خودمان توضیحی درباره نباء عظیم و آگاهی و دانشی به ما می‌دهد.

#### اما واژه‌ها:

«مهادا» که با «مَهْد» از یک ریشه‌اند و به معنای گاهواره یا فرش و بستر پرورش کودک می‌باشد حالت زمین را هم نشان می‌دهد که به صورت گسترده‌تر و فراگیرتر همه نژادها و نسل‌ها را اجازه داده است روی آن به دنیا بیایند، بزرگ شوند، بخورند و بخوابند.

«أوتاد» جمع «وَتَد» به معنای میخ است. مفسرین با دیدهای مختلف در صدد توضیح و تطبیق تشبیه کوه به میخ برآمده‌اند. در گروه‌های گذشته برای نگارش تابلوی روز قیامت و حوادث عظیم و عجیب آن در بیان عوارض و مناظر زمین، صحبت از روان شدن و ریزش شدن جبال، علی‌رغم استحکام و استقراری که دارند، به عمل می‌آید و در کنار کوه‌های استوار و سخت، خبر از آتش گرفتن دریاها داده می‌شود. بعید نیست که در اینجا هم با خاطره‌ای که در اذهان شنوندگان قرآن از کوه‌ها وجود دارد فقط خواسته شده باشد که به حالت میخ‌داشتن کوه‌ها و فرو رفتن در زمین، اشاره شده باشد. البته فقط نام کوه برده می‌شود تا چهره‌ها و آثار و خواص آن هم تداعی معانی بشود. در آیه ۸، «أزواجاً» را مرد و زن یا نر و ماده معنی کرده‌اند که شرط تولیدمثل و تشکیل خانواده و مظاهر دیگر حیات و اجتماع، بالذات‌ها و گرفتاری‌ها و تکاپوهای مربوطه است. به معنای گروه‌ها و فرقه‌ها هم گرفته‌اند.

در آیه بعدی، کلمه «سَبَات» به معنای آرامش و استراحتی است که از خوابیدن در شب و تعطیل فعالیت‌های روز نصیب انسان‌ها می‌گردد و مجموعه آنها یا جفت آنها حلقه‌ای یا سیکلی از زنجیره زندگی را تشکیل می‌دهد که تکرار آن کودک بیرون آمده از رحم را به رشد و بلوغ و برومندی و پیری رسانده تحویل قبرش می‌دهد.

آیات ۸ و ۹ یک رویه زندگی آدمی را که دریافت‌کننده پرتوهای حیات است نشان می‌داد و آیات ۱۰ تا ۱۶ به رویه دیگر حیات که ظروف زندگی یا فرستنده

لوازم حیات است توجه دارد، درحالی که کسی نمی‌تواند آنها را ندیده و نشناخته باشد و وجود و نقششان را قبول نداشته باشد. مخاطب کلام که مردمان مکه بوده‌اند خدا را که خالق انسان و جهان است نیز قبول داشتند و وقتی خود خدا است که به پرسششان پاسخ می‌دهد و به آنها مستقیماً خطاب می‌نماید، به‌طور ضمنی و رفته‌رفته، هم کلام را می‌پذیرفتند و هم پیام آور بودن پیغمبر، یعنی نبوت را.

در آیات ۱۰ و ۱۱ صحبت از لیل و نهار در رابطه با انسان است که شب و روز می‌باشد و لباس پوشش است. چه از جهت تاریکی فراگیر آن که خانه و کوه و بیابان را زیر استتار خود می‌برد و چه از جهت خواب انسان‌ها و زیر لحاف و ملافه رفتن آنها. در برابر استراحت و استتار شبانه، روشنائی و تلاش معاش روز را داریم که مونس انسان است و هر کدام نقش خود را ادا می‌کنند. عامی و عالم و عرب و عجم هم در حد دانش و درک خودشان عظمت و دخالت آنها را در زندگی حس کرده، و می‌دانند که نه خودشان آفریننده و گرداننده آنها هستند و نه انسان‌های دیگر.

«سَبْعًا شِدَادًا» را که در آیه ۱۲ آمده است و به‌جای کلمه آسمان که محذوف می‌باشد، صفت «شِدَادٌ» یعنی شدت و استحکام داشتن، آمده است، هفت آسمان ترجمه کرده‌اند و از هفت آسمان تصور افلاک هفتگانه قُدما را داشتند که دربرگیرنده کلیه کرات سماوی و ستارگان جهان بوده مستمراً به‌دور زمین می‌چرخند. ولی با توجه به این نکته که در آیات این دسته، تارسیدن به «يَوْمَ الْقَصْفِ» و برخلاف خیلی از گروه‌های مشابه دیگر، ذکر از آسمان نمی‌شود و عنایت معطوف به انسان و محل سکونت و نفس و تغذیه و نشو و نما یا زندگی دنیائی ما می‌باشد و از آسمان هم اسم برده نشده است، چنین به‌نظر می‌آید (و با نظریات و اکتشافات علمی نیز می‌خواند) که منظور قشرهای فضائی تشکیل دهنده جوّ زمین باشد. قشرها یا طبقاتی از هوا که با وجود حالت گازی مولکولی و اتمی و حتی الکترونی داشتن یا یونیزه شدن و متمایز و جدای از هم بودن، در اثر جاذبه‌های موجود دارای پیوستگی محکمی هستند و با جلوگیری از عبور و نفوذ بعضی ترکیبات و اشعه مزاحم و مضر به حیات موجودات، نقش اساسی در حفاظت ساکنین زمین و ممکن ساختن زندگی روی آن را ایفا می‌نمایند.<sup>۱</sup>

۱. در کتاب «پدیده‌های جوی» (چاپ تهران سال‌های ۱۳۴۶ و ۱۳۴۷، در صفحات ۷۹ تا ۸۷) شرح لازم در این باب داده شده است. نزدیک‌ترین این آسمان‌ها به‌ما قشر ده بیست کیلومتری تشکیل شده از اکسیژن و ازت است که وسیله تنفس انسان و حیوانات، نمو نباتات، پرواز طیور و طیارات، تشکیل ابر و تقطیر باران و سایر احتیاجات می‌باشد و تروپوسفر (Troposphere) یا زیرین جو نامیده می‌شود. مافوق و ←

۳۹۰ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن بر حسب نزول) منظور از «سِرَاجاً وَهَاجاً» آن طور که در قاموس‌ها گفته شده چراغ با پرتوهای نورانی و داغ است.<sup>۱</sup> می‌دانیم که روشنایی و امواج نورانی خورشید ناشی از داغی و درجه حرارت فوق‌العاده توده یا جسم آن است که تشعشع حرارتی (Rayonnement themique) نامیده می‌شود. اگر می‌خواستند توصیفی ساده‌تر از این که عوام‌فهم و عالم‌فهم در همه دوران‌ها باشد شاید بیانی مناسب‌تر از آنچه آمده است پیدا نمی‌شد. همان‌طور که می‌دانیم و علوم قرون اخیر نشان داده است، خورشید با نورافکنی و گرماافکنی خود به سطح زمین و تصفیه و تنظیمی که طبقات هفتگانه فضای دور زمین روی آنها انجام می‌دهند غیر از روشن کردن و گرماساندن به‌خانه و بدن‌های ما منشاء یک سلسله تولیدات و عملیات نیز می‌شود که تأثیر اساسی در ایجاد و امکان حیات به‌روی زمین دارد. سه‌آیه بعد به مهم‌ترین آنها یعنی پیدایش و گردش آب اشاره می‌نماید و پس از آب از پیدایش و گسترش اولین موجودات زنده یعنی گیاهان و تولید خوراک و خانه برای حیوانات و انسان‌ها صحبت می‌کند و این ترتیب اتخاذی آیات بر روال آفرینش موجودات که طالقانی به آن توجه کرده است می‌تواند طبیعی و افاده‌کننده‌ی معنی و مفاهیم خاص باشد و اینکه آیات ۸ و ۹ در آخر نیامده است، شاید از این جهت بوده باشد که چون انسان‌ها طرف پرشش و اقرار هستند و به‌خودشان پیش از هر چیز توجه دارند بلافاصله بعد از ذکر زمین و برجستگی‌های آن عنایت به آنها و به ازدواج و خواب و معاششان شده است.

---

→ دورتادور آن را که ستراتوسفر (Stratosphre) یا برین‌جو گویند بسیار رقیق است و با هواپیماهای جت می‌توان در طبقات پایین آن پرواز کرد. برین‌جو که به‌طور متوسط از ارتفاع ۳۰ کیلومتری تا ۸۰ کیلومتری ادامه دارد و فقط حاوی ۲۵ درصد هوای جو می‌باشد، از سه قشر مختلف تشکیل می‌شود که در اولی درجه حرارت ثابت است، در دومی رو به افزایش می‌رود و در سومی کاهش می‌یابد و به‌طور کلی دارای مولکول‌های اکسیژن و ازن و ازن بوده، جلوی اشعه فوق بنفش را می‌گیرد. بالاتر از برین‌جو، تابان‌جو (Yonosphère) است که جولانگاه تشعشعات کیهانی بوده ذرات فوق‌العاده رقیق گاز به‌حالت اتمی و اتم متلاشی شده درآمده‌اند. از آن به‌بعد برون‌جو (Exosphre) را داریم که دامنه‌اش تا کرات آسمانی کشیده می‌شود.

کتاب «پدیده‌های جوی» اکنون آخرین اثر مندرج در جلد چهارم مجموعه‌ی آثار است. که در سال ۱۳۸۷ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است و بحث مورد نظر مؤلف فقید در صفحات ۲۰۶ تا ۲۱۴ آن قرار دارد (ب.ف.ب.).

۱. در «پرتوی از قرآن» آمده است:

«وهَاج صیغه مبالغه از وَهَج، در گرفتن آتش، تاللو و انتشار نور و حرارت است. یعنی علاوه بر روشنایی و گرما، فروزنده و انتشار دهنده آنها نیز می‌باشد.»

«مُعْصِرَات» را که با عصاره و عصر از یک ماده لغوی است و عموماً آن را مترادف با ابرهای باران ریز گرفته‌اند و اسم فاعل از «أَعَصَرَ» است، فشارنده ترجمه کرده‌اند. طالقانی می‌گوید بدین منظور وارد باب افعال شده است که ورود در مرحله و زمان فعل را برساند. یعنی «وارد مرحله تراکم و فشردگی شد». تراکم ابر و تیرگی آسمان در اثر تقطیر است، تبدیل بخار آب گازی شکل به ذرات یا قطرات ریز آب. یک قطره آب محصول تقریباً ۷۰ برابر حجم خود بخار آب است. اتفاقاً ریزش باران و جدا شدن آن از توده ابر در اثر تقطیر و تبدیل بخار به آب صورت می‌گیرد. هر ابری «مُعْصِرَات» نیست فقط ابری که از حالت تعادل ناپایدار مافوق اشباع<sup>۱</sup> یا تأخیر تقطیر خارج شده و باران ریز شده باشد صفت یا حالت مُعْصِرَات را پیدا می‌کند. «تَجَاجَا» یعنی ریختن آب و روان شدن آن است.

راجع به آیات ۱۵ تا ۱۶ بحث زیادی نداریم. قبلاً دیدیم که دانه‌های غذائی و سبزیجات پاسفره‌ای و پختنی یا میوه‌هائی که از مزارع و باغات چیده می‌شود، چگونه محصول زمین، مدیون خورشید و مصنوع باران‌اند و در مجموع همکاری طبیعت و انسان را نشان می‌دهند.

کلمه یا صفت «الْفَأْفُ» که برای «جَنَّات» به معنای باغات آمده است انبوه بودن درختان و پر شاخ و برگ یا پُر سایه بودن آنها را بیان می‌کند.

بلافاصله آمدن آیه « ۱۷- إِنَّ يَوْمَ الْفُصْلِ كَانَ مِيقَاتًا. » و «واو» عطف یا حالت وقف نداشتن آن و منتهی شدن به «مِيقَاتًا» به صفت حال و به معنای قرارگاه موعود، گوینده‌ی این مطلب می‌تواند باشد که همه‌ی آن مقدمات و مقررات برای رسیدن به «يَوْمَ الْفُصْلِ» است. یا به بیان دیگر، در آوردن کائنات از چنین روزگار و خصوصیات و برنامه‌ریزی قیامت و بهشت جایگاه جاودان، جلوتر از آفرینش آدمی و محیط و بستر زندگی او طراحی شده است. درک این خبر یا حقیقت و چگونگی حصول آن، وقتی برای دریافت کننده وحی و گیرنده تعلیمات خدا، ناممکن و مشمول «وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمَ الْفُصْلِ.»<sup>۲</sup> باشد بدیهی است که ما از خودمان چه انتظاری می‌توانیم داشته باشیم و چه انتظاری از فهم ۱۲ آیه فوق. عنوان «يَوْمَ الْفُصْلِ» که برای بار چهارم به زبان وحی جاری شده است همان معنای روز جدائی را می‌رساند که

۱. فوق اشباع یا Sursaturation.

۲. گروه ۲۶ مرسلات (۷۷) / ۱۴.

۳۹۲ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول) مفسرین پذیرفته و تعبیرهای مختلفی از آن کرده‌اند. مانند جداشدن مستحقین عذاب و ثواب از یکدیگر، جداشدن حق از باطل و قطعیت یافتن حقانیت ادیان پیغمبران، از شیر گرفتن نوزادان، آزادشدن آدمی از بند تن و پرواز او به عالم ملکوت و امثال اینها. کمتر کسی شاید به دنبال مفهوم مادی و فیزیکی قضیه رفته مانند همه توصیف و تشریح‌ها و معرفی‌هایی که قرآن از پیدایش و پدیده قیامت کرده است (و خواهد کرد)، گفته باشد که منظور جداشدن و تجزیه و تلاش همه مواد و عناصر تشکیل دهنده‌ی زمین و آسمان و انسان، با ترکیبات و موجودات بیجان و جاندار می‌باشد و تا آخرین قطعات و ذرات حامل صفات و مشخصات یا خصوصیات آنها پیش می‌رود.

فلاسفه و متکلمین یا معلمینی که درس اصول دین می‌دهند و می‌خواهند مؤمنین را متقاعد و معتقد به رستاخیز نمایند ارتحال از دنیا به آخرت را به ولادت کودک تشبیه می‌کنند که انتقال از رَحِمِ مادر به زندگی حاضر است. می‌گویند همان‌طور که مناظر و موجودات یا رویدادهای این دنیا از هیچ بابت قابل قیاس با فضای تنگ و تاریک شکم مادر نیست و به هیچ‌رو و با هیچ بیان و تعلیم نمی‌تواند کمترین تصویری از آنچه در پیش رو دارد بنماید، مثل معاد و زنده‌شدن مردگان هم همان حال را دارد. این تشبیه برای تفهیم مطلب و به‌عنوان تقریب اول بد نیست. اما با توجه به برداشت‌هایی که از «یَوْمَ الْفَصْلِ» و از جهت کلیه قرائن و نشانه‌های قیامت در گروه‌ها، می‌شود یک اختلاف اساسی وجود دارد و آن اینکه ولادت یا ورود جنین به دنیا حالت انفرادی و انسانی دارد در صورتی که وقوع قیامت و حلول آخرت ناگهانی و همگانی است. ناگهانی از این جهت که بنا به آیات و اخبار گذشته<sup>۱</sup> حالت انفجاری عظیم غیرعادی و همزمان را داشته بدون تدریج و تدارکات نه ماهه قبل از ولادت صورت می‌گیرد. انفرادی و انسانی است از این که هر نوزاد برای خودش این دوران را می‌گذراند و دوران‌ها در افراد مختلف با یکدیگر معاصر و مشترک نیست. اما همگانی یا اجتماعی بودن از جهت دربرگیری جهان‌بینی حادثه، در یک حرکت واحد با مشارکت زمین و زمان و مکان و انسان و سایر موجودات و مخلوقات اعلام شده است. اگر تدریج و تدارک در کار بوده باشد برطبق آیات دوازده‌گانه فوق، از آغاز تشکیل زمین و در برگیرنده همه حرکات و حالات و تولیدات بوده است. روز فصل روزی خواهد بود که همه این تدارک و تولید و ترکیبات حاصل شده از

۱. خصوصاً در گروه‌های ۱۶- ۲۰- ۲۱- ۲۶ (و ۲۸ که خواهد آمد).



همکاری‌ها و همزادی‌های گذشته به انفصال و انقطاع و استقلال بکشد. حال چگونگی و به چه صورت این عمل در چنان مدت لحظه‌ای و تحت چه نیروها و چه قواعدی انجام می‌گردد، باید به سراغ همان رمز «وَمَا أَذْرَاكَ مَا يَوْمَ الْفُضْلِ» و توضیح «تَنْزِيلُ مَنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ»<sup>۱</sup> رفت!... فرستنده‌ی کلام می‌دانسته است که خِرد و توان آدمی حتی خِرد و آگاهی اکمل انسان‌ها، از درک چنین رویداد عاجز است. مابین محتوای خبر و ظاهر گفتار هماهنگی وجود دارد و با هم «می‌خوانند». گوئی کل جهان (یا منظومه شمسی و قسمتی از کهکشان) است که تغییر حالت و حیات می‌دهد و وارد قیامت می‌شود. درحالی که هم جنین است، هم مادر و هم مهد و بستر.

آیه «هَذَا يَوْمُ الْفُضْلِ جَمَعْنَاكُمْ وَالْأُولَئِينَ»<sup>۲</sup> که در گروه ماقبل آمده و جدائی و جمع شدن را یکجا آورده بود در کلام کوتاهی همین ویژگی را می‌رساند. در هر حال هر چه باشد خبر عظیم است و داعیه «إِنَّهُ لَقَوْلُ فَضْلٍ. وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ»<sup>۳</sup> که در گروه دهم اشاره شده بود نادرست نیست...

مفسرین قدیم ظاهراً متعرض این نکات نشده‌اند. طالقانی در پرتوی از قرآن بدون آنکه تصریح و تکیه‌ای بر تشبیه با رَحِم بنماید، آنجا که به تفسیر آیات ۶ تا ۱۱ می‌پردازد می‌گوید: همان‌طور که در دوران رَحِم کارهایی روی سلول‌ها و نسوج و اعضاء انسان انجام می‌شود که مورد نیاز زندگی جنین نیست و تولید و تدارک برای زندگی پس از ولادت و فعالیت‌های دنیائی می‌باشد، پس به‌قرینه باید گفت که اعضاء و حواس فعلی ما نیز متناسب جهانی برتر است. غیر از عالمی که اکنون در آن به‌سر می‌بریم.

### دسته ۳) آیات خبر دهنده از رویدادهای یوم‌الفصل، آیات ۱۸ تا ۲۷:

۱۸- يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَنَأْتُونَ أَفْوَاجًا.

۱۹- وَقُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا.

۲۰- وَسَيَّرَتِ الْجِبَالَ كَأَنَّ سَرَابًا.

۲۱- إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا.

۱. واقعه (۵۶) / ۸۰: نازل شده‌ای است از جانب صاحب‌اختیار جهانیان.

۲. گروه ۲۶ مرسلات (۷۷) / ۳۸.

۳. گروه ۱۰ طارق (۸۶) / ۱۳ و ۱۴.

۲۲- لِلطَّاعِينَ مَأْبًا.

۲۳- لَابِثِينَ فِيهَا أَحْقَابًا.

۲۴- لَّا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَلَا شَرَابًا.

۲۵- إِلَّا حَمِيمًا وَعَسَاقًا.

۲۶- جَزَاءً وَفَاءً.

۲۷- إِنَّهُمْ كَانُوا لَّا يَرْجُونَ حِسَابًا.

اگر آیات ۶ تا ۱۷ مقدمات و مراحل قبلی «يَوْمُ الْفَصْلِ» را خلاصه می‌کرد این آیات وقایع مقارن «يَوْمُ الْفَصْلِ» و آغاز آخرت را برمی‌شمارد و ادامه‌ی پاسخ به پرسش «۱- عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ» است. بعضی از این آیات تکراری و جمع‌بندی از گروه‌های پیشین است که شاید برای طرح کنندگان سؤال صدر سوره، تکراری نبوده و کسانی گفته‌های گذشته را توجه نکرده و جواب نشنیده بودند. بعضی از نکات و مطالب هم در گروه‌های آینده تکرار خواهد شد. برای درک ارتباط و انسجام آنها به یکدیگر ذیلاً فهرست‌وار جدول یا تابلوی آن وقایع را جلوی چشممان می‌گشایم.

مضمون مشابه آیه ۱۸- «يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَمَأْتُونَ أَفْوَاجًا». را در گروه ۲۱، مدثر (۷۴) / ۸: «فَإِذَا نُفِرَ فِي النَّاقُورِ». دیده بودیم. و در گروه ۴۶، حاقه (۶۹) / ۱۳: «فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ نَفْحَةً وَاحِدَةً». خواهد آمد.

مضمون مشابه آیه ۱۹- «وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا». در گروه ۱۱، انفطار (۸۲) / ۱: «إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ». آمده بود و در گروه ۴۶، حاقه (۶۹) / ۱۶: «وَأَنشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ». خواهد آمد.

مضمون مشابه آیه ۲۰- «وَسِيرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا». را در گروه ۱۶، تکویر (۸۱) / ۲: «وَإِذَا النُّجُومُ انكَدَرَتْ». آمده بود

و در گروه ۲۴، معارج (۷۰) / ۹: «وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ». خواهد آمد.

مضمون مشابه آیه ۲۱- «إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا». در گروه ۱۶، تکویر (۸۱) / ۱۲: «وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ». آمده بود.

مضمون مشابه آیه ۲۲- «لِلطَّاعِينَ مَأْبًا». در گروه ۴۴، نازعات (۷۹) / ۳۷ تا ۳۹: «فَأَمَّا مَنْ طَغَى. وَآثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا. فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى». خواهد آمد.

مضمون مشابه آیات ۲۳- «لَابِثِينَ فِيهَا أَحْقَابًا.» و ۲۴- «لَّا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَلَا شَرَابًا.»

در گروه ۴۰، واقعه (۵۶) / ۴۴: «لَا بَارِدٍ وَلَا كَرِيمٍ» خواهد آمد.

مضمون مشابه آیه ۲۵- «إِلَّا حَمِيمًا وَعَسَاقًا» در گروه ۹، غاشیه (۸۸) / ۵: «تُسْقَىٰ مِنْ عَيْنٍ آتِيَةٍ» آمده بود. و در گروه ۳۶، غاشیه (۸۸) / ۶: «لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيعٍ» خواهد آمد. همچنین در گروه ۴۰، واقعه (۵۶) / ۵۴ و ۵۵ و ۹۲: «فَشَارِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ فَشَارِبُونَ شُرْبَ الْهِيمِ. فَنَزَلَ مِنَ حَمِيمٍ»

مضمون مشابه آیه ۲۶- «جَزَاءٌ وَفَاقًا» در گروه ۲۷ همین سوره، آیه ۳۶- «جَزَاءٌ مِّن رَّبِّكَ عَطَاءٌ حِسَابًا» آمده است.

مضمون مشابه آیه ۲۷- «إِنَّهُمْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ حِسَابًا» در گروه ۳۱، انشقاق (۸۴) / ۱۴: «إِنَّهُ ظَنَّ أَنْ لَنْ يَحُورَ» خواهد آمد.

#### دسته ۴) سرگذشت پرهیزکاران، آیات ۲۸ تا ۳۶:

۲۸- وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كِذَابًا.

۲۹- وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَابًا.

۳۰- فَذُوقُوا فَلَنْ نَزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَابًا.

۳۱- إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا.

۳۲- حَدَائِقَ وَأَعْنَابًا.

۳۳- وَكَوَاعِبَ أَثْرَابًا.

۳۴- وَكَأْسًا دِهَاقًا.

۳۵- لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا كِذَابًا.

۳۶- جَزَاءٌ مِّن رَّبِّكَ عَطَاءٌ حِسَابًا.

در سه آیه ۱۸ و ۱۹ و ۲۰، اعلام وقوع قیامت و رویدادهای یوم‌الفصل است؛

در ده آیه ۲۱ تا ۳۰، اخبار جهنم و وصف حال طاغیان و مکذبین آمده است؛

در ۶ آیه ۳۱ تا ۳۶، اخبار بهشت و وصف حال متقین گفته شده است.

مندرجات ۱۳ آیه قیامت و جهنم (آیات ۱۸ تا ۳۰) بیشتر تکرار خبرهای گذشته

است و کمی تازه.

مندرجات ۶ آیه وضع و حال متقین کمی تکرار گذشته است و بیشتر تازه.

نکته قابل توجه اینکه تابه‌حال در گروه‌هایی که از عواقب بعد از قیامت و فرجام

حاضرشدگان در محشر صحبت می‌شد، قسمت اعظم آیات جنبه انذار داشته از وضع

۳۹۶ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول) و حال دوزخیان صحبت به عمل می‌آورد و کمتر حاوی بشارتِ ثواب کاران بود. (جز در گروه ۸ غاشیه (۸۸) که خطاب مستقیم به فرستاده خدا داشت و برای آگاهی شخصی او برای اولین بار خبر از دو گونه برخورد و وضع و حال مردم می‌داد. ۶ آیه آن بدون ذکر نام مربوط به دوزخیان و ۹ آیه دیگر مربوط به بهشتیان بود). جدول مقایسه ذیل تعداد دو گونه آیات انذار و بشارت را در گروه‌های گذشته که ذکر قیامت و آخرت را داشته است نشان می‌دهد:

گروه	نام و شماره سوره	تعداد و شماره آیات انذار	تعداد و شماره آیات بشارت
۱۶	تکویر (۸۱)	۳ آیه (۸، ۹ و ۱۲)	۱ آیه (۱۳)
۲۰	نازعات (۷۹)	۷ آیه (۸ تا ۱۴)	-
۲۱	مدثر (۷۴)	۲ آیه (۹ و ۱۰)	-
۲۲	لیل (۹۲)	۳ آیه (۱۴ تا ۱۶)	۳ آیه (۱۷، ۱۸ و ۲۱)
۲۴	معارض (۷۰)	۹ آیه (۲، ۱۱ تا ۱۸)	-
۲۶	مرسلات (۷۷)	۸ آیه (۱۵، ۱۸، ۲۹ تا ۳۳ و ۴۶)	۴ آیه (۴۱ تا ۴۴)
	جمع	۳۲ آیه	۸ آیه

در گروه حاضر اولاً برخلاف گروه‌های گذشته که قرآن به طور ابتداء به ساکن و رأساً مسئله قیامت را مطرح می‌کرد و خبر از عذاب و ثواب می‌داد، این بار به پرسش اشخاص است که پاسخ و توضیح می‌دهد. ثانیاً نسبت آیات انذار به بشارت به جای ۴ برابر تقلیل بیشتری یافته است.<sup>۱</sup> علت آن می‌تواند پیشرفت دعوت بوده، لازم آمده باشد که برای تشویق پرسش‌کنندگان خبر قیامت ضمن پاسخ و توضیحاتی که به آنان داده می‌شود روی نعمت‌ها و لذاتی که نصیب اهل تقوا و اجابت‌کنندگان دعوت خواهد شد تکیه به عمل آید. تا قبل از این سوره آنچه از مردم احساس می‌شد بی‌اعتنائی و اعراض و تکذیب‌گری بوده می‌بایستی عواقب موضع‌گیری آنان گوشزدشان شود. از این به بعد چون امید استماع و استقبال زیاد می‌شود، طبیعی است که روی دیگر سکه قیامت و آخرت نیز نشان داده شود.

۱. در گروه‌های آینده خواهیم دید که از این میزان نیز کمتر شده، تعداد آیات بشارت بهشتیان مساوی آیات عذاب دوزخیان در می‌آید و پس از آن فزونی محسوس پیدا می‌کند.

نکات و اطلاعات تازه‌ای که در دسته آیات خبردهنده از «یَوْمَ الْفَصْلِ» و آخرت آمده از قرار ذیل است:

در آیه ۱۸ دمیده‌شدن در صور و فوج فوج راه افتادن مردم گزارش تازه‌ای از جریان وقوع قیامت است که مانند سربازخانه‌ها برای بیدارباش سربازان، به «مشق صف جمع» رفتن فوری آنان یا برای اجرای عملیات دیگر، شیپوری یا طبل‌نواخته می‌شود. برای بسیج لشکر و احضار نیروها و مردم و همچنین اخطار یا اعلام خبرهای مهم و فرمانهای دولتی نیز وسیله معمول در اقوام متمدن و قبائل اولیه، شیپور کشیدن و طبل نواختن و به‌طور کلی ایجاد صداهای بلند و رسا بوده است. قبلاً در گروه ۲۱ (مدثر (۷۴) / ۸) اصطلاح «نُقِرَ فِي النَّاقُورِ» به کار برده شده بود که مفسرین به طبل و نقاره تشبیه کرده‌اند. در این آیه نیز به نظر می‌آید که مراد از جمله مجهول «نُفِخَ فِي الصُّورِ» در آیه ۱۸، دمیدن با دهان در شیپور یا بوق و کرنا به وسیله یک فرشته در حال پرواز، آن‌طور که در نقاشی‌ها و داستان‌ها نمایش داده می‌شود، نباشد بلکه انجام عمل شدید غیر منتظره و بیدارکننده یا حالت اعلام عام منظور بوده باشد که همگانی و همه‌جائی است و باعث توجه و حرکت ناگهانی عموم گردیده، آغاز قیام محسوب می‌شود. طالقانی «نفخه‌ی صور» را «نفخه‌ی حیات» معنی می‌کند و جدا شدن موجودات از پوسته‌ی زمان و مکان محدود و با اهداف و صورت‌های مختلف.

راجع به مشارکت آسمان در واقعه قیامت، قبلاً به تعبیرهایی مانند انفطار آسمان (شکافته شدن آسمان)، شیه مس گداخته و فلز ذوب شده بودن و شکاف برداشتن، برخوردی بودیم. اینک از مفتوح شدن و به‌صورت دروازه‌های متعدد درآمدن آسمان صحبت می‌شود که منافات با تشبیه و تعبیرهای قبل ندارد و علاوه بر آن اشاره به این است که از هر دروازه آسمان گروه‌هائی وارد یا خارج می‌گردند.

در سوره‌های دیگر نیز صحبت از درهای آسمان که برای دوزخیان یا بهشتیان باز می‌شود، به‌عمل آمده بود. بعضی از مفسرین «أَبْوَابًا» را که در اینجا آمده است ابواب بهشت دانسته‌اند، در صورتی که باید مفهوم عام و کلی داشته باشد. به‌اعتبار آیه ۳۸- «هَذَا يَوْمَ الْفَصْلِ جَمَعْنَاكُمْ وَالْأُولَئِينَ» سوره‌ی مرسلات (۷۷)، همه‌ی درگذشتگان، از ابتدای پیدایش انسان تا امروز و بعد از این یک‌باره در یک میدان جمع می‌شوند، درحالی که سطح کره زمین نمی‌تواند جواب‌گو باشد، بلکه ضرورت دارد که آسمان سراسر دهان و دروازه گشته این جمع کثیر را راهی «فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ» (گروه ۲۰

نازعات (۷۹ / ۱۴) بنماید در حالی که خود «سَاهِرَةٌ» نیز باید میدان گسترده فوق العاده وسیع یا فضای بسیار حجیم باشد. البته بستگی دارد که افراد چه اندازه و اندامی داشته باشند. آنچه از توصیف‌های این گروه و گروه‌های معرفی‌کننده‌ی قیامت و آیات مکرر مربوطه برمی‌آید، حالت جسمانی و عضوی داشتن محشورشندگان و مادی یا فیزیکی بودن پدیده قیامت مسلم است. اگر رستاخیز حالت روحی مجرد یا ملکوتی یعنی غیر جسمانی و غیر فیزیکی می‌داشت (و حتی کیفیت موجی و حالت انرژی را پیدا می‌کرد) نه چنین الفاظ و تعبیرها به کار برده می‌شد (مانند دمیده شدن صدا، باز شده درها، به‌زیر افتادن چشم‌ها، به‌صورت پشم حلاجی یا سراب و سیلاب درآمدن کوه‌ها، آگاه شدن دل‌ها، خوردن میوه‌ها، تکیه‌زدن بر بالش‌ها و امثال آنها) و نه احتیاج به چنان راه‌ها و دروازه‌ها و میدان‌ها پیش می‌آمد.

دقت در افعال و الفاظ و پیگیری آیات و عبارات می‌تواند تا حدودی رهنمون ما به چگونگی پدیده قیامت از نظر فیزیکی و دنیای آخرت بشود. از جمله صفت فصل در «يَوْمَ الْفَصْلِ» است که سه‌بار با عنایت خاصی در دو گروه اخیر استعمال شده است و گفتیم که می‌تواند حاکی از مجزاً شدن اجرام و اجسام و افراد گذشته و به‌صورت آخرین ذره لایتجزی درآمدن کلیه ترکیبات و اشخاص و آثار آنها باشد که در سراسر گیتی متفرق و ملحق به اجرام دیگر شده‌اند. و پس از آن مجذوب شدن و بهم در آمیختن کلیه ذرات متعلق به یک فرد در جهت نوسازی آن، با حفظ استقلال و شخصیت هر کدام.

مضمون آیه ۲۰- «وَسَيَّرَتِ الْجِبَالَ فَكَأَنَّهُ سَرَابٌ» در گروه‌های: ۱۶ (تکویر (۸۱) / ۳- «وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ.»، ۲۴ (معارج (۷۰) / ۹- «وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ.» و ۲۶ قبلی (مرسلات (۷۷) / ۱۰- «وَإِذَا الْجِبَالُ نُسِفَتْ.» آمده بود. در آنجاها به شکاف برداشتن و شعله‌ور شدن دریاها هم اشاره شده بود ولی چون دریا برخلاف کوه‌ها که سخت و صلب دیده می‌شود خودبه‌خود روان بوده به‌راحتی قطره‌قطره و ریزریز می‌شود، ذکر آن برای ارائه «يَوْمَ الْفَصْلِ» خاصیتی نداشته است.

کلمه «سراب» که شاید اصلاً مأخوذ از فارسی باشد پدیده‌ی ویژه صحراهای سوزان همچون کویر است، هم می‌تواند افاده مسطح و هموار شدن کوه‌ها را بنماید که برجسته و منسجم‌اند و هم حساس و سوزان شدن و حالت فریبنده پیدا کرده آنها را.

سه آیه فوق که به طور نمونه و اجمال آمده‌اند رویدادهای مقارن *يَوْمَ الْفَصْلِ* را بیان می‌کنند. از این بعد آیات ۲۱ تا ۳۰ فکر و حواس ما را به جهنم و جهنمیان می‌کشاند. از جمله آن ۲۱- «إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا.» و کلمه «مِرْصَاد» که با رصد هم‌ریشه بوده (و نظیرش را در گروه ۳۰ فجر (۸۹/۱۴) - «إِنَّ رَبِّكَ لَبِالْمِرْصَادِ.» خواهیم دید) به معنای کمین‌گاه و پُست دیده‌بانی و مراقبت سربازان دشمن را می‌دهد و چنین استنباط می‌شود که جهنم در همان روز و زمان به مصداق ۱۲- «وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِرَتْ.» (تکویر (۸۱)، گروه ۱۶) و با دمیده شدن بیدارباش یا حاضرباش صور اسرافیل، آماده برای تحویل گرفتن طاغیان و گردن‌کشان شده است یا قبلاً آماده بوده، مانند بهشت و به مصداق ۱۳- «وَإِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ.» (تکویر (۸۱)، گروه ۱۶) پیش خواهد آمد.

کلمه «مَآب» که در آیه ۲۲- «لِلطَّاعِينَ مَآبًا.» به عنوان وصف حال آمده است به معنای محل بازگشت و مراجعه است. اسم فاعل و جمع طاغین یعنی سرکش‌ها و طغیان‌گرها یا کسانی که با گردن‌کلفتی و خودبینی ساده‌لوحانه و سوءاستفاده از آزادی و امکانات موقت زمانه خواسته‌اند نسبت به جهان خلقت که سراسر قدرت و عظمت و نظم است و نسبت به قوانین و نظامات قاهره آن بی‌اعتنائی و سرکشی به خرج داده خود را فعال مایشاء و صاحب اختیار دیگران بدانند و اینک در دام سوزان جهنم افتاده‌اند. در گروه‌های گذشته به چنین اسم و صفت برنخورده بودیم. در گروه‌های: ۱۵ (بروج (۸۵) / ۱۹) - «بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي تَكْذِيبٍ.»، ۲۱ (مدثر (۷۴) / ۱۰) - «عَلَى الْكَافِرِينَ غَيْرُ يَسِيرٍ.» و ۲۴ (معارج (۷۰) / ۲) - «لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ.» با واژه «کفر» آشنا شده بودیم، واژه‌های «اشقی» و «جرم» را در گروه‌های ۲۲ و ۲۳ و «تکذیب» را در گروه‌های ۲۲-۲۳-۲۵ و ۲۶ دیدیم. اینک صفت «طاغین» به جای همه آنها به کار برده شده است.

آیه ۲۳- «لَابِئِينَ فِيهَا أَحْقَابًا.» توصیف تازه‌ای از دوزخ و آخرت می‌نماید. اسم فاعل «لَابِئٌ» از فعل «لَبَّثَ» و مصدر «لَبَّثُ» به معنای درنگ کردن و توقف است. «أَحْقَاب» جمع «حُقْب» به معنای زمان طولانی یا دوران‌های مدت‌دار تمام نشدنی است. در آیه فوق پیش از آنکه تعبیر یا اصطلاح «خُلُود» و «خالدین» به کار برده شود که مفهوم جاودانی و زمان بینهایت را دارد و برای پیامبر گرامی و دعوت شونندگان عرب ناشناخته و دور از تجربه و ذهن بشری بوده است، ترکیب دو عنصری درنگ و دوران‌ها را ملاحظه می‌کنیم. چنین روش تدریجی تفهیم و تکلم که نظائر فراوان در

۴۰۰ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول) قرآن دارد به خوبی می‌رساند که عرضه‌کننده‌ی کتاب، خود تعلیم‌گیرنده مطالب و دریافت‌کننده‌ی کلام بوده است، نه سازنده آیات و کلمات.

جاودانی بودن آخرت یا بینهایت بودن مدت و انتها نداشتن آن، توصیف مهمی است که تضاد تام با عمرهای انسانی و موجودات زنده و کلیه پدیده‌ها و حالات اشخاص و اشیاء این دنیا را دارد و از مشکلات و معماهای آخرت است. بشر اگر چه در علوم ریاضی، در شمارش اعداد و در تصویر خط مستقیم و حساب‌های نجومی یا در فلسفه و عرفان به‌ذکر و بیان این معنی رسیده است ولی موفق به احساس و ایجاد و امکان آن نشده. تجربیات فیزیکی و اصل آنروپی (یا کهولت) که پایان هر پدیده را فرسودگی و فنا می‌انگارد، نفی بینهایت و ابدیت را می‌نماید. اگر پیغمبران و مخصوصاً آخرین آنها این اندازه تکیه بر تحقیق و حتمیت آن نموده‌اند خود این مطلب می‌تواند شاهده‌ی بر غیر بشری بودن کتاب و مکتب و الهی بودن منشاء آن بنماید.

آیه ۲۴- «لَا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَلَا شَرَابًا»، برخلاف آیه قبلی پیام نوی در بر ندارد. این معنی در گروه ۹ غاشیه (۸۸) / ۴ و ۵- «تَصَلِّي نَارًا حَامِيَةً. تُسْقَى مِنْ عَيْنٍ آتِيَةٍ». به اطلاع رسول خدا رسیده بود. از آتش سوزان و داغی محیط دوزخیان نیز در گروه‌های ذیل صحبت شده بود:

گروه ۲۱، مدثر (۷۴)، آیه ۱۲: «وَجَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَمْدُودًا».

گروه ۲۴، معارج (۷۰)، آیات ۱۵ و ۱۶: «كَلَّا إِنَّهَا لَطِي. نَزَاعَةٌ لِّلشَّوَى».

گروه ۲۶، مرسلات (۷۷)، آیات ۳۰ تا ۳۲: «انطَلِقُوا إِلَى ظِلِّ ذِي ثَلَاثِ شُعَبٍ. لَا ظَلِيلٍ وَلَا يُغْنِي مِنَ اللَّهَبِ. إِنَّهَا تَرْمِي بِشَرَرٍ كَالْقَصْرِ». و اینک به‌عنوان آشامیدنی و در برابر انتظار خنک‌شدن و آب گوارا نوشیدن، گفته می‌شود:

آیات ۲۴ و ۲۵: «لَا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَلَا شَرَابًا. إِلَّا حَمِيمًا وَعَسَاقًا».

فعل منفی و مضارع «لَا يَذُوقُونَ» از ذوق و ذائقه به‌معنای چشیدن آمده است. یعنی بی‌اعتنایان و سرکشان از قانونمندی خلقت و آئین خدا، در جهنم حتی نائل به چشیدن آب خنک و رفع عطش نمی‌شوند به‌جای خنکی و سرما آب داغ بر سر و رویشان ریخته می‌شود و به‌جای آب گوارا و غذای پاکیزه، فاضل آبی از چرک و خون تحویلشان داده می‌شود. واژه «حمیم» را پرتوی از قرآن «آب جوشان تیره و سیاه» ترجمه



کرده است. «غَسَاقٌ» را هم که صفت است «بدبو، چرکین و سیاه» گفته است. آیه ۲۶- «جَزَاءٌ وَفَاقًا.» توصیف یا توضیح جدیدی را اضافه کرده می گوید وضع و حال دوزخیان یا دریافتی‌ها و جزاء و کیفر آنها با انطباق کامل صورت می گیرد و چون نگفته است با چه چیز انطباق کامل دارد، باید حدس بزنیم که انطباق کامل با عملکرد و چگونگی افکار و اندیشه‌ها یا استحقاقشان دارد، و منتظر بمانیم تا در گروه‌های تنزیل آینده رفع ابهام به عمل آید.

سه آیه ۲۷ تا ۲۹ از آخرت به دنیا برگشته توجه به گذشته‌ی مشمولین آیات ۱۲ تا ۲۶ و به پندار و گفتارهای آنان کرده است: اولاً انتظار و اعتقاد به دگرگونی جهان، با فقط حساب و کتاب‌های دنیا نداشته‌اند و ثانیاً با اصرار و لجاج و بدون آنکه دلیل و برهانی ارائه دهند نشانه‌های خدا را دروغ اعلام می کردند.

آیه ۲۸- «وَكَلِّبُوا بَأْيَاتِنَا كِذَّابًا.» تذکار و تکراری است از بدبختی و دردی که از گروه ۱۴ تا حالا مورد گرفتاری و بحث بوده در گروه ماقبل به اوج خود رسیده بوده و حالا در زبان حال آینده‌ای که نظر به گذشته دارد گذارده می شود. ممکن است از آیه چنین برداشت شود که به جرم تکذیب دچار عذاب و جهنم شده‌اند، در صورتی که سرنوشت جهنم و عذاب آنها می تواند دنباله دنیا و محرومیت آنها از هدایت و کردارهای نیک و از آثار و اعمالی باشد که در نتیجه‌ی تکذیب و عدم ایمان مرتکب شده‌اند. ولی خدا در آیه ۲۹- «وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَابًا.» می گوید «و حال آنکه هر چیزی، یعنی هر کردار و گفتار و پندار انسان‌ها و هر حرکت و وضع موجودات و مخلوقات را دستگاه خلقت با شمارش و اندازه گیری، یعنی با دقت و بی طرفی ریاضی و آمار بایگانی شده ثبت و ضبط می کرده است».

«أَحْصَا» شمارش کردن است و «أَحْصَانِيَّة» که سابقاً به جای اداره یا دفتر آمار به کار برده می شد از آن ماده می آید. «كِتَابًا»، حال است و کتابت و ثبت و ضبط مکتوب را می رساند که مطمئن ترین و ماندگارترین شیوه‌های حفظ حساب و احوال به شمار می رود. در آیه ۲۹ که تازگی دارد و راهنما برای درک ارتباط اعمال دنیائی انسان‌ها با آخرت آنها و انتقال اشیاء و اشخاص و اخبار از این عالم به آن عالم است اشاره به وسیله کتابت و عمل کتابت و همچنین به قرائت آن اخبار و ارقام شده، گروه‌های تنزیل آینده باید آن را روشن کنند که آیا منشیان و مأمورین مخصوص از روی کاغذ و دفتر کیفرخواست را می خوانند، نوشته‌ها به زبان در می آیند، کرده‌ها سخن می گویند،

۴۰۲ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول) خود شخص با زبان یا با جوارح و اعضایش اقرار و افشاگری می کند یا خداوند خلق کلام می فرماید...

آیه ۳۰- «فَذُوقُوا فَلَنْ نَزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَابًا». آخرین اعلام یا انداز مجموعه آیات ده گانه دوزخیان طاغی و یاغی است که مانند آیه ۲۳ و با تمام سادگی و کوتاهی خود بیانگر اندیشه بینهایت است. بینهایتی در حال تزیید و تصاعد!...

خدا خودش از این تداوم و تزیید عذاب به دادمان برسد!

در آیات ششگانه ۳۱ تا ۳۶- که خدا کند قسمت ما باشد- نوبت به بهشت و بهشتیان می رسد و از بهشتیان به صفتِ مشترکِ «مُتَّقِينَ» یاد شده است. قبلاً نیز برای اولین بار در مرسلات (۷۷) / ۴۱- «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي ظِلَالٍ وَعُيُونٍ»، متقین به عنوان بهره مندشوندگان از نعمات بهشتی معرفی شده اند. آنچه قبل از آن از وضع و حال بهشتیان (با ذکر نام یا بدون آن) خبر داده شده بود یکی در گروه ۹ غاشیه (۸۸)، اختصاصی رسول مکرم، و دیگری با اختصار و اشاره در گروه ۲۲ لیل (۹۲) بوده است:

گروه ۹، غاشیه (۸۸)، آیات ۸ تا ۱۶:

۸- وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاعِمَةٌ.

۹- لِسَعْيِهَا رَاضِيَةٌ.

۱۰- فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ.

۱۱- لَّا تَسْمَعُ فِيهَا لِأَغْيَةٍ.

۱۲- فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ.

۱۳- فِيهَا سُرُرٌ مَّرْفُوعَةٌ.

۱۴- وَأَكْوَابٌ مَّوْضُوعَةٌ.

۱۵- وَنَمَارِقٌ مَّصْفُوفَةٌ.

۱۶- وَزَرَابِيُّ مَبْثُوثَةٌ.

گروه ۲۲، لیل (۹۲)، آیات ۱۴ تا ۱۸:

۱۴- فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى.

۱۵- لَّا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى.

۱۶- الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّى.

۱۷- وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى.

۱۸- الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى.

و همچنین گروه ۲۵، مرسلات (۷۷)، آیات ۴۱ و ۴۲:

۴۱- إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي ظِلَالٍ وَعُيُونٍ.

۴۲- وَقَوَائِكُمْ مِمَّا يَشْتَهُونَ.

اما لغات و کلماتی که در ۶ آیه مورد بحث آمده است:

«مُتَّقِينَ» اسم فاعل جمع از مصدر «تَقَوَى» است که اهل لغت آن را از ریشه «وقایه» به معنای نگاهداری، خودداری یا اتخاذ نگاهبان گرفته‌اند. بعضی از مفسرین، با پی جوئی ریشه‌ها و شاخه‌ها و کلیه معانی و مفاهیمی که یک واژه می‌تواند داشته باشد، کلمات و آیات قرآن را تا حداکثر عمق ریشه‌ها یا موارد استعمال میدان آن کلمات رفته و تعمیم داده همه آنها را خواسته‌اند در عمق و معنی و خواسته‌های آن واژه یا جمله بگنجانند و برای پیام و موضوع آیه دلیل و سند از ریشه‌ها و منطق لغات بیاورند. درحالی که به نظر می‌آید همان‌طور که نازل کننده قرآن نخواست است به پیامبرانش و به مؤمنین و مردم درس نجوم و زیست‌شناسی یا ریاضیات و ادبیات بدهد و فرموده است که:

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ» (ابراهیم (۱۴) / ۴)

(ما هیچ پیامبری را نفرستادیم (و کتاب و کلامش را نساختم) مگر

به زبان قوم خودش...)

قرآن، کلمات و اصطلاحات و اسامی را در همان معنی و مفهومی که عرب‌های معاصر به کار می‌برده یا می‌فهمیده‌اند استعمال نموده، نه لغت تازه‌ای وضع کرده است و نه مفهوم و معنای لغتی را تغییر داده است. البته بررسی ریشه واژه‌ها و اشتقاق افعال و کلمات یا قواعد صرف و نحوی عبارات لازم و آموزنده است ولی نباید فراموش کرد که زبان هر قوم و کلمات و اصطلاحات به کاررفته، با پیشرفت فرهنگ و تمدن و تاریخ آن قوم در تحول دائمی می‌باشد و چه بسا که معانی و مفاهیم ابتدائی منسوخ و مبدل شوند. این نکته نیز قابل قبول است که کلمات و اصطلاحات به کاررفته در قرآن با آئین جدید و با عقاید و آداب و احکام اسلام همگام و همزمان شده، به تدریج توسعه و تخصیص پیدا کرده است. از این جهات، همان‌طور که معمول نیز گشته

۴۰۴ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول)

است، بهترین راه برای درک صحیح معنی و مفهوم اصطلاحات قرآنی، در مرحله اول استفاده از خود قرآن، به حکم «الْقُرْآنُ يُفَسِّرُ بَعْضُهَا بَعْضًا»، است. در مرحله دوم بررسی متون و اشعار و نامه‌ها و به‌طور کلی زبان متعارف، در زمان ظهور اسلام و در اعراب حجاز صدر اسلام، در محاورات و مکاتبات مربوطه.

اگر کلمات و تعبیرات به‌کاررفته در آیات را پایه‌پای نزول گروه‌ها و با توجه به جو و محیطی که در زمان‌های مربوطه، از یک‌طرف و شرایط و نیازهایی که حاکم بوده، از طرف دیگر، در نظر بگیریم کمک شایانی برای فهم صحیح آیات به‌دست خواهیم آورد. خوشبختانه خود قرآن نیز گاه‌گاه با آوردن الّذین، الّذی، تِلْکَ، کَلَّا و غیره به تعریف و توضیح یا تجدید عناوین و صفات به‌کار برده می‌پردازد.

در مورد اصطلاح تقوا، در همین سوره کلمه‌ی متّین در مقابل طاغین به‌کار برده شده است که به‌معنای سرکش‌ها، متکبرها و کسانی است که اعتنا و اعتقاد به‌وجود قوانین و نظامات طبیعت و خلقت و فرمان‌های الهی ندارند. در گروه قبلی مرسلات (۷۷)، متّین در مقابل مکذّبین به‌کار برده شده بود و در چهار گروه پیش از آن لیل (۹۲)، اتّقی و مصون‌شدگان از آتش و کسانی بودند که برای تزکیه نفس عطای مال می‌کردند، در آیه ۵ این گروه، دو فعل «أَعْطَى» و «اتَّقَى». پهلوی هم آمده بود و به‌دنبال آن‌ها در آیه ۶، «وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى». را، در برابر «بُخِلَ» و «اسْتَغْنَى» در آیه ۸، و «وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى». را در آیه ۹ داشتیم. در گروه ۱۱ شمس (۹۱)، در آیات ۸ و ۹ «فُجُور» و «تَقْوَى» چنان صفت یا ملکه آدمی است که ضدّ گردن‌کشی، تجاوز، تکذیب، و لجاج در برابر آنچه پسندیده و حق است بوده، خست در مال و خودداری از خیر به‌دیگران را هم می‌رساند و تسلط بر نفس انسان داشته، ما را در برابر خلاف و بدی و گناه‌ها حفاظت می‌نماید. به‌قول طالقانی عمل ترمز خودروها و موتورها را انجام داده حرکت و سرعت آنها را در برابر تندروی‌ها و لجام‌گسیختگی و خرابی تعدیل می‌نماید.

«مَفَاز» که با «فَوْز» و «فَائِزین» هم‌ریشه است، اگر مصدر باشد پیروز شدن، نجات یافتن و موفق شدن را معنی می‌دهد و اگر اسم مکان و زمان باشد محل و موقع پیروزی یا رسیدن به‌مقصود را می‌رساند. آیه «إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا». اعلام و عنوان آیات وصف حال بهشتیان محسوب می‌شود. یعنی سرنوشت خودداران پاک‌نهاد، پیروزی و رسیدن به‌سود و مقصود است و از این جهت به‌دنبال و در برابر «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ». که در گروه ۳ به‌عنوان زیان‌کاری آدمی و انذار عمومی آمده بود قرار

می‌گیرد و اعلام استثنای معدود بر آن را می‌نماید. به این ترتیب متقین می‌تواند مترادف یا شامل «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصُوا بِالحَقِّ وَتَوَّصُوا بِالصَّبْرِ»<sup>۱</sup> نیز باشد.

«حَدَائِقُ» و «أَغْنَابُ» معلوم است. حَديقَه بستان یا باغ محصور سرسبز حرم است که دور آن می‌گردند یا مانند حدقه چشم عزیز و ارزنده است. «أَغْنَابُ» هم جمع «عَنْبُ» یا انگور است که به‌طور نمونه از آن نام برده شده یکی از مطبوع‌ترین و صاف و نیروبخش‌ترین میوه‌ها به‌شمار می‌رود. در گروه‌های اولیه برای اطلاع پیامبر گرامی اشاره کلی به «فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ»<sup>۲</sup> و «فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ»<sup>۳</sup> شده بود و در گروه ماقبل مرسلات (۷۷)، از «فِي ظِلِّالٍ وَعُيُونٍ. وَفَوَاحِةٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ»<sup>۴</sup> نام برده شده بود که اینک مختصر توضیح بیشتری داده می‌شود. اگر قرار بود حالت استفاده و تشبیه ادبی یا عرفانی داشته باشد احتیاج به این همه تشریح و تصریح و به تکرار و اصرار نبود.

«كَوَاعِبُ» و «أَتْرَابُ» دو صفت جمع برای دختران یا همسران اهل تقوی در بهشت است. «كَوَاعِبُ»، جمع «كَاعِبٌ» و «كَاعِيَه» از مصدر «كَعَبٌ» به معنای برآمدن و برجسته شدن جسم یا پر شدن ظرف، مشتق شده است و مفهوم و منظور از آن آن‌طور که اهل لغت و مفسرین گفته‌اند دختران برآمده اندام و برجسته پستان (یا نارپستان) است که به سن زیبایی و برازندگی رسیده‌اند. «أَتْرَابُ» جمع «تَرَبٌ» و «تَرَبَه» (بکسر راء) به معنای دوستدار و همزاد یا هَمْسِن است که مطلوب‌ترین صفت يَكْ همسر و نجیبانه‌ترین می‌باشد. هَمْسِن بودن نیز هم‌افق و همراز بودن یا تعادل و توافق زوجین را می‌رساند.

آنچه بدون تردید و تأمل از این آیه (و نظائر آن در گروه‌های آینده) برمی‌آید حضور و همسری زنان (یا دختران) با اهل بهشت است درحالی که کلمات و عبارات قرآن جای تأمل و تردید در آن و در سایر توصیف‌های مادی یا جسمانی مطبوع دوستدار و لذت‌بخش بهشت نگذارده است. ولی فعلاً نمی‌گوییم که این دختران نجیب تُنَكِّ اندام دوستدار و همسن یا همزاد متقین برای آنان همسران فرزندآور و اداره‌کنندگان خانه و زندگی هستند یا صرفاً همنشین و همدم می‌باشند. تکلیف زنان با ایمان و تقوا

۱. عصر (۱۰۳) / ۳: مگر مؤمنان نیکوکار که یکدیگر را به رعایت حق و شکیبایی توصیه کردند.

۲. گروه ۹، غاشیه (۸۸) / ۱۰. ۳. گروه ۹، غاشیه (۸۸) / ۱۲.

۴. گروه ۲۶، مرسلات (۷۷) / ۴۱ و ۴۲.

۴۰۶ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول) نیز تعیین نشده است و قاعدتاً بنا به قاعده تغلیب باید صفت مذکر متقین (همان گونه که طاغین و مکذبین) شامل زن‌ها نیز باشد. در این صورت همسران مطبوع محجوب آنان چگونه خواهند بود؟ یا آنکه «رجولیت» و «انائیت» و مسئله زاد و ولد در آن عالم مطرح نبوده همگی، آن‌طور که خواسته امروزی خانم‌ها است، یکسان باشند... از خدا می‌خواهیم که در گروه‌های آینده دسترسی به پاسخ‌ها و روشنی‌هائی پیدا کنیم.

\* \* \*

«کاس» و «کاسه» ظاهراً از یک ماده و به یک معنی است اما نه کاسه آش و آبگوشت، بل به قرینه «وَأَكْوَابٌ مَوْضُوعَةٌ»<sup>۱</sup> (در گروه ۹) و تصویر و تشریح‌های فراوان آینده از جام شراب.

«دهاق» از «دَهَقَ»، پُر شدن و لبریز بودن ظرف است. طالقانی پیوسته پُر بودن ظرف (یا استمرار محتوای آن علی‌رغم مصرف شدن) را نیز استنباط می‌کند. عنایتی در این آیات است که حداکثر مطلوب و مطبوع بودن نعمت‌های بهشت را برساند.

\* \* \*

عدم استماع لغو و مبالغه یا یاوه‌سرائی و دروغ در مجالس و مصاحبت‌های بهشتی است، که درست برخلاف روال و معمول مجالس انس و خوش‌گذرانی‌های اصحاب دنیا می‌باشد و به‌عنوان یکی از ویژگی‌های زندگی آینده‌ی متقین ذکر شده است. چنین می‌رساند که در انزوا و تنهایی نبوده با هم اجتماع و انس و صحبت دارند و علاوه بر آن همچنان که در توصیف‌های قبلی نیز عنوان شده است، بهره‌مندی‌ها و خوشی‌های بهشت اگر به لحاظ مطبوع بودن و لذت داشتن، هم‌نوع و حدّ اعلای مطلوب‌های دنیائی است، به‌دور از نقص و عیب و زیان‌های همراه آنها می‌باشد.

\* \* \*

آیه نهائی ۳۶- «جَزَاءٌ مِّن رَّبِّكَ عَطَاءٌ حِسَابًا». مانند آیه نخستین وصف حال متقین (نبا) (۷۸) / ۳۱- «إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا»). که افتتاح داستان می‌کرد، به اختتام و جمع‌بندی

بیست و هفتمین گروه تنزیل، نباء (۷۸) الف / ۱ تا ۳۶ \_\_\_\_\_ ۴۰۷  
توصیف‌های احتمالی پرداخته، در خطاب به پیغمبر اعلام می‌نماید که همه آنچه در  
بهشت به متقین می‌رسد بخشش و لطفی است از روی حساب و عدالت و از جانب  
خداوند تو. این معنی یا خبر در گروه‌های گذشته نیامده، لازم دیده شده بود که در  
اولین توصیف کلی مستقیماً به پیام‌رسان خیر گفته شود. در تنزیل‌های بعدی ان‌شاءالله  
تعلیم و توصیف‌های بیشتری خواهیم دید.

**پایان گروه بیست و هفتم**





## بیست و هشتمین گروه تنزیل

آیات (۱۱ تا ۳۰) و (۳۴ تا ۵۵) سوره مدثر (۷۴) (ج)

بسم الله الرحمن الرحيم

شماره آیات	متن آیات	ترجمه (با مختصر توضیح)
<b>ردیف الف) آیات ۱۱ تا ۳۱</b>		
۱۱	ذُرِّي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا.	مرا و کسی را که به تنهایی (بدون مشارکت دیگران) آفریدم به حال خودم و ابگذار (خود را مسئول و مشغول به آن مدار).
۱۲	وَجَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَمْدُودًا.	و برای او مالی گسترده و فراوان (طولانی مانند قطار شتر کاروان) قرار دادم.
۱۳	وَبَيْنَ شُهُودًا.	و (همچنین) پسران حاضر (آماده به خدمت).
۱۴	وَمَهَّدْتُ لَهُ تَمْهِيدًا.	و از هر جهت برایش فراخی و آمادگی فراهم ساختم.
۱۵	ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ.	باز هم طمع دارد که (دارائی و امکاناتش را) زیادتر کنم.
۱۶	كَلَّا إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيدًا.	اما نه چنین است، او دشمن سرسخت (یا ستیزه جوی) آیات ما است!
۱۷	سَأَرْهُقُهُ صَعُودًا.	به زودی در گردنه‌های سخت (زندگی) گرفتارش می‌کنیم (یا در حال صعود و توسعه، سرنگون می‌شود).
۱۸	إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ.	همانا که (درباره آیات وحی) فکر و سنجش کرد (ارزیابی کرد).
۱۹	فَقَتَّلَ كَيْفَ قَدَرَّ.	اما از چنین ارزیابی و قضاوت سزاوار مرگ شد.
۲۰	ثُمَّ قَتَلَ كَيْفَ قَدَرَ.	پس از آن (یا باز هم) با ارزیابی و اندازه‌گیری خود را نابود ساخت (سزاوار مرگ شد).
۲۱	ثُمَّ نَظَرَ.	بار دیگر نظر انداخت (تجدید ارزیابی کرد).
۲۲	ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ.	اما رو در هم کشید و (لب و لوجه‌اش آویزان شد).
۲۳	ثُمَّ أَدْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ.	سپس پشت کرد (رو گرداند) و نخوت و تکبر نشان داد.
۲۴	فَقَالَ إِنَّ هَذَا إِلَهٌ سِحْرٌ يُؤْتِرُ.	بالاخره چنین گفت که این (آیات و سوره‌ها) چیزی جز سحر و جادوگری و یادگار قدیم نیست،
۲۵	إِنَّ هَذَا إِلَهٌ قَوْلِ الْبَشَرِ.	(نظر من این است که) اینها چیزی جز کلام و گفتار بشری نیست.
۲۶	سَأُصْلِيهِ سَقَرَ.	به زودی او را به سقر می‌اندازیم.

شماره آیات	متن آیات	ترجمه (با مختصر توضیح)
۲۷	وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَقَرٌ.	و تو چه دانی (یا چگونه توانی بفهمی که) سقر چیست!
۲۸	لَا تُبْقِي وَلَا تَذَرُ.	(سقر جایی است که گرفتار شدگان را یا جسم آنان را) نه باقی می‌گذارد و نه رها می‌کند (دست از آنها بر نمی‌دارد).
۲۹	لَوْ أَحَاطَ لِلْبَشَرِ.	گدازنده (جز غاله کننده) پوست و جلد بدن است!
۳۰	عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ.	نوزده فرد (فرشته یا چیز دیگر) موکل و مأمور آن است.
۳۱	... وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرِي لِلْبَشَرِ.	... در حالی که این (وحی و آیات) چیزی جز تذکر و آگهی برای بشر نیست.
<b>ردیف ب) آیات ۳۲ تا ۳۷</b>		
۳۲	كُلًّا وَالْقَمَرِ.	نه چنان است، قسم به ماه.
۳۳	وَاللَّيْلِ إِذَا يَدْبِرُ.	و قسم به شب آنگاه که در حال پشت کردن و زوال است.
۳۴	وَالصُّبْحِ إِذَا أَسْفَرُ.	و قسم به صبح موقعی که (پس از پایان شب و تاریکی) پرده براندازد.
۳۵	إِنِّهَا لَأَحَدِي الْكُبَرِ.	که این (خبر یا سقر و قرآن) یکی از حادثه‌های بزرگ است.
۳۶	نَذِيرًا لِلْبَشَرِ.	انذار کننده و هشدار دهنده برای آدمی.
۳۷	لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ.	برای هر کدام از شما که بخواهد پیش فرستد (یا پیشی بگیرد) یا به تأخیر اندازد (یا دیرتر ایمان بیاورد و نپذیرد).
<b>ردیف ج) آیات ۳۸ تا ۴۸</b>		
۳۸	كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ.	(سرنوشت) هر فرد در گروی چیزی است که کسب می‌کند.
۳۹	إِلَّا أَصْحَابَ الْبَيْتِ.	مگر یاران دست راست (یا اهل سعادت).
۴۰	فِي جَنَّاتٍ يَسَاءَلُونَ.	در باغ‌هایی خواهند بود و پرسش می‌کنند (یا سراغ می‌گیرند)،
۴۱	عَنِ الْمُجْرِمِينَ.	از بدکاران (یا مقصرین و اهل گناه) که،
۴۲	مَا سَأَلَكُمْ فِي سَقَرٍ.	چه چیز شما را به سقر انداخت (یا کشانید)؟
۴۳	قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ.	می‌گویند ما از نمازگزاران نبودیم.
۴۴	وَأَمْ نَكُ نُطْعِمُ الْمِسْكِينَ.	و چنان نبودیم که مستمندان را سیر کنیم (غذا به مسکین‌ها و گرسنگان بدهیم).
۴۵	وَكُنَّا نَحُوسُ مَعَ الْخَائِضِينَ.	و چنین بودیم که با غوطه‌وران (در غفلت و خوشی) هماهنگی می‌کردیم.
۴۶	وَكُنَّا نَكْذِبُ بِيَوْمِ الدِّينِ.	(همچنین) روز جزا (یا قیامت) را تکذیب می‌کردیم.
۴۷	حَتَّىٰ آتَانَا الْيَقِينَ.	تا بالاخره مرگمان فرا رسیده (تا پایان عمر چنین بودیم).
۴۸	فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ.	در حالی که شفاعت شفاعت‌کنندگان سودی به آنها نمی‌رساند.
<b>ردیف د) آیات ۴۹ تا ۵۶</b>		
۴۹	فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكَرَةِ مُعْرِضِينَ.	اینان را چه می‌شود که از ذکر (شنیدن و گوش دادن به تذکرها) اعراض می‌ورزند؟
۵۰	كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ.	همچون دراز گوشان رم کرده و وحشت‌زده هستند،
۵۱	فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ.	که از شیر می‌گریزد.

شماره آیات	متن آیات	ترجمه (با مختصر توضیح)
۵۲	بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ أَنْ يُؤْتِي صُحُفًا مُّتَنَسَّرَةً.	واقعیت این است که هر فرد از آنها می خواهد (یا می گوید که) به شخص او نوشته یا منشوری داده شود (تا خیرها را قبول کند).
۵۳	كَلَّا بَلْ لَّا يَخَافُونَ الْآخِرَةَ.	به چنین است (که اشکالشان عدم دریافت منشور باشد)، آنها از آخرت ترس ندارند.
۵۴	كَلَّا إِنَّهُ تَذَكَّرٌ.	نه چنین است این (وحی و پیام) تذکری است.
۵۵	فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ.	تا هر کس مایل باشد متذکر (یا پذیرای تذکر) بشود.
۵۶	وَمَا يَذْكُرُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ هُوَ أَهْلُ التَّقْوَىٰ وَأَهْلُ الْمَعْرِفَةِ.	و شما متذکر و متوجه نمی شوید مگر آنکه خدا خواسته باشد (زیرا که) او اهل تقوا و اهل آموزش است (یا خواهنده و پذیرنده آنها است و می خواهد شما تذکر پذیر باشید. یا چون او اهل تقوی و مغفرت است خواهان تذکر پذیری شما است).

### بخش اول - تدبیر در آیات

گروهی است متعلق به سوره مدثر (۷۴) به شماره ۲۸ که برحسب زمان نزول مدت ها بعد از بندهای «الف» و «ب» و قبل از بند «د» به پیامبر بزرگوار وحی شده است. گروه ۲ (۷ آیه اول سوره مدثر (۷۴)) تکلیف یا مأموریت اصلی پیامبر را که انذار خلق است برای او بیان کرده اجمالاً و پیشاپیش روش و وظائف «عبادی - شرعی» او را که تکبیر خدا، طهارت لباس، تقوا، خدمت گزاری بی منت و فراوان به دعوت شوندگان و پایداری به خاطر خدا خواهد بود، معین می کرد. در آن زمان هنوز کمترین تماس با مردم نگرفته و کلام و پیامی به زبان نیاورده بود که شهرت یافته و مورد ارزیابی و انکار قرار گرفته باشد. در این گروه مخاطب هر دو قسمت و تعلیم گیرنده، شخص رسول مکرم است. گروه بعدی (شماره ۲۱ سه آیه ۸ و ۹ و ۱۰) نیز که انذار اخباری برای آگاهی پیغمبر بود و اشاره به حدوث قیامت و روزگار بد کفرورزان می نمود، از جهت اندازی بودن، با گروه نخست هماهنگی و حالت توضیحی دارد ولی در آغاز سال دوم بود و باز هم هنوز آیات وحی، چندان مورد استماع و استفسار و ارزیابی مردم و مدعیان قرار نگرفته بود. گروه حاضر نیز چون حالت و کیفیت انذار را دارد که با تفصیل و توضیح بیشتر و ذکر یکی از مشمولین عذاب می باشد محل طبیعی آن سوره مدثر (۷۴) است. ولی نزول آن مقارن با سوره نباء (۷۸) (گروه ۲۷) شده است که حکایت از پرس و جوی دسته جمعی مردم می نماید. انتشار خبر رستاخیز و بهشت و جهنم باعث توجه عمومی و تمایل نسبی آنان و احساس خطر از ناحیه منکرین و

۴۱۲ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول) مخالفین آینده گردیده، به سراغ کارشناسی از جنس خودشان رفته‌اند.<sup>۱</sup> گروه ۲۷ سوره نباء (۷۸) را نفسِ خیر و توصیف‌هایی که تا به حال از قیامت و آخرت به عمل می‌آمد، به وجود آورده است ولی گروه ۲۸ متأثر از گیرائی کلام و نوظهوری پیام و بیان می‌باشد. حرکتی است در جهت منفی، به قصد مقابله و خاموش کردن شعله‌های دعوت. واکنش در برابر چنین واکنش منفی، ایجاب می‌کرده است که در مرحله‌ی اول تکلیف خود پیغمبر روشن گردد. هم از جهت کارشناسی و اظهارنظری که راجع به سحر بودن کلام و آیات شده است و هم از جهت اینکه انذار و پیام چگونه باید صورت گیرد.

ردیف «الف» گروه (آیات ۱۱ تا ۳۱) با یک دید انسان‌بینی شخص کارشناس و موضوع کارشناسی را مطرح کرده از یک سو در بن‌بست قرار گرفتن کارشناس و روحیه‌ی او را نشان می‌دهد و از سوی دیگر سرنوشتش را که «سَقَر» است و خود رسول نباید واکنشی ابراز دارد، معنی می‌نماید. جمله «وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْبَشَرِ» در آخر آیه ۳۱ به‌طور قاطعانه و خلاصه اعلام می‌دارد که انذار و پیام باید صرفاً حالت تذکر و یادآوری را داشته باشد. نه اجبار و فشار و اصرار یا تهدید و تطمیع از ناحیه رسول خدا اعمال شود و نه دعوت شوندگان احساس الزام و سلب اختیار و آزادی از خودشان بنمایند. روش تذکر یا اندرز دادن و انذار کردن از طریق مطلع ساختن مردم، برای اولین بار در گروه ۱۴ (اعلیٰ) (۸۷) / ۹ تا ۱۲: «فَذَكِّرْ إِنْ نَفَعَتِ الذُّكْرَى. سَيَذَكِّرُ مَنْ يَخْشَى. وَيَتَجَنَّبُهَا الْأَشْقَى. الَّذِي يَصْلَى النَّارَ الْكُبْرَى.» با توضیح لازم مشابه چقدر مکرر تعلیم داده شده بود. در آنجا یا در گروه‌های بعدی بیان کردیم که در میان کلیه روش‌ها و راه‌های القای یک فکر یا وظیفه و عمل به انسان‌ها، ذکر و تذکر، از دیدگاه و تجربه بشری، کم‌اثرترین و حتی بی‌خاصیت‌ترین در مورد مردم عادی است که برای خود احساس شخصیت و آزادی نمی‌نمایند و محتاج شدت عمل و اجبار هستند، ولی از همه راه‌ها آزادمنشانه‌تر بوده سبب هیچ‌گونه سلب اختیار و سلب حیثیت از انسان نمی‌شود. تذکر در حقیقت ابزار کار تعلیم و تربیت افراد صاحب شخصیت و آزاده‌ی با استقلال می‌باشد که رشد فرهنگ تعدادشان را زیاد می‌کند.

---

۱. ملاحظه می‌شود که این تفکیک سوره‌ها به گروه‌های جدا و غیر معاصر و همچنین ترتیب قرار گرفتن آنها در میان گروه‌های مشابه چقدر طبیعی است و می‌تواند تأییدکننده جدول و فرضیه «سیر تحول قرآن» باشد.

بیست و هشتمین گروه تنزیل، مدثر (۷۴) ج / ۱۱ تا ۳۰ و ۳۴ تا ۵۵ \_\_\_\_\_ ۴۱۳

در ردیف «ب» گروه ۲۸ در تأیید همان دستور و با قید چند سوگند، سه آیه تأکیدی ذیل را مشاهده می‌نمائیم که در خطاب به مردم، اعم از مُساعده‌های پرسش کننده و سرسخت‌های متکبرِ تکذیب‌گر، می‌گوید کلام و پیام رسول برای انذار دادن بشر است و افراد بشر مختاراند که برای آخرتشان پیش‌بینی و پیش‌فرستی نمایند یا تعلیل و تأخیر ورزند:

آیات ۳۵ تا ۳۷: «إِنَّهَا لِيَا حُدَىٰ الْكُفْبِرِ نَذِيرٌ لِّلْبَشْرِ. لِمَن شَاءَ مِنكُم أَن يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ.»

در این نوع آیات، قرآن نهایت احترام و کرامت را برای دعوت‌شوندگان و آیندگان بشر قائل شده است. پس از آن در ردیف ج که بیان حال مجرمین تکذیب‌گر را می‌نماید، در ردیف «د» عُلّت متذکر نشدن و بهانه‌گیری کفار را مطرح ساخته در سه آیه نهائی، هم تذکره و تذکر بودن قرآن را تکرار می‌نماید، هم آزاد بودن و به‌دلخواه خود عمل کردن مردم را و هم نکته‌ای را که تازگی دارد و در خور دقت بوده در بخش تفسیری روی آن برمی‌گردیم و در تنزیل‌های آینده باید درباره آن بحث شود، انطباق داشتن تمایل آدمیان در تذکر و تصمیم گرفتن آنان با خواستار بودن خداوند است ...

در هر حال، همان‌طور که ملاحظه می‌شود سراسر گروه ارتباط تنگاتنگ با مسئله انذار یا وظیفه اصلی پیامبر گرامی داشته چگونگی و روش انذار را معلوم می‌نماید که باید خالی از آزار و الزام یا تحمیل و تطمیع بوده از طریق تذکر انجام گردد. جای آن به‌طور طبیعی در سوره مدثر (۷۴) است، ولی با زمان نزول چند سال عقب‌تر. مخاطب کلام نیز برخلاف گروه ۲۷ که مردم پرسش‌کننده بودند، شخص رسول مکرم است<sup>۱</sup> که باید انکارکنندگان خود و عُلّت انکارشان را بشناسد و بداند که باید صبر و تحمل داشته کیفر آنان را به خدا واگذار کند و علی‌رغم خیانت ذاتی، دست از روش آزادمنشانه‌ی انذار و تذکر بردارد. قرآن نمی‌خواهد که رسول‌الله یک پیام‌رسان ساده همچون نامه‌رسان‌های پُست باشد که نامه‌ها را تحویل خانه‌ها می‌دهند و کاری به محتوای نامه و پذیرش و اجرای محتویات ندارند. می‌خواهد رسول مأمور، با آشنائی کامل به مشکلات کار و روان‌شناسی مردم، وظائف خود را انجام دهد. ضمناً متن و محتوای آیات ردیف «الف» حالت بررسی‌های عقلی و علمی را

۱. در آیه ۴۰، خطاب «مِنكُم» ظاهراً به همه انسان‌ها است که پیغمبر نیز جزء آنها است.

۴۱۴ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول) ندارد که پیغمبر از پیش خود تجزیه و تحلیل کرده با بررسی اوضاع و احوال مردم و محیط به نتایج و نظرهای رسیده باشد. بلکه حالت اعلام و القای اطلاعات و روش‌های عملی را دارد. پیغمبر خدا دریافت‌کننده آگاهی‌ها و دستورها است نه صادرکننده و کشف‌کننده آنها.

از جنبه تدبیر در آیات، این نکته نیز قابل طرح است که چرا به اظهارنظر یا ارزیابی یک معاند و منکر قرآن و با چنین شرح و بسط، ۲۰ آیه اختصاص داده شده است؟ در حقیقت آنچه در این کارشناسی یا ارزیابی زیر سؤال رفته، مسئله نبوت است، یا اصالت وحی و بشری نبودن آن. در گروه‌های گذشته گفته بودیم که گرویدن تدریجی اعراب معاصر، بیش از شیفتگی و مجذوب شدن ادبی و اعرابی آنان به آیات قرآن، آشنائی و اعتمادی بوده است که از یک طرف به صداقت و درستی محمد امین داشته‌اند و از طرف دیگر کلام و خبرها را جدی و قابل تأمل و تدبیر می‌دیده‌اند. بنابراین جا داشته است که نسبت به بررسی و اظهار نظرهای تلاشگرانه‌ی یک کارشناس کلام، و عجز و به بن‌بست افتادن او توجه لازم به عمل آید و دست آخر به انداز آنان و عذاب ویژه‌ی غیرقابل درک که در پیش دارند پرداخته شود. قبلاً اندازهای مکذیب ساده بود. حالا انداز تکذیب‌گران یا تحریف شده‌ای است که با بررسی و مقایسه کلام قرآن، به عدم شباهت و سنخیت آن با گفتارهای بشری پی برده، در دل به الهی بودن منشاء آن رسیده‌اند، ولی روی عناد و انکار و برای فرار از تصدیق و قضاوت بی‌طرفانه، نسبت سحر و جادوگری به آن داده‌اند!

ضمناً اولین بار است که از طرف دعوت‌شدگان نسبت سحر و جادوگری به پیغمبر داده می‌شود. تا به حال تکذیب بود اینک در اثر جدی شدن و اشاعه پیدا کردن دعوت، تهمت سحر اضافه می‌شود. تهمتی که حربه قوی در برابر اصالت وحی و مرددساختن مردم در قبول نبوت می‌باشد. حربه‌ای که در تنزیل‌های بعدی خواهیم دید، همیشه علیه پیغمبران پیشین به کار برده می‌شده است.

## بخش دوم - تفسیر آیات

ردیف الف)، آیات ۱۱ تا ۳۱:

۱۱- ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا. ، تا ...

۳۱- ... وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرِي لِلْبَشَرِ. (برطبق جدول ابتدای گروه).

مجموعه این آیات بیان داستان و طرز برخورد شخصی است از مشرکین قریش که وضع و زندگی مرفهی داشته متعلق به صنف دنیاداران مورد انذار و ملامت قرآن است و اظهار نظر کارشناسانه ولی خصمانه و منکرانه نسبت به آیات قرآن می نماید. از اینکه نام و نشان او برده نشده است به نظر می آید تعمد بوده است. رسم قرآن، به طوری که در تنزیل های دیگر خواهیم دید و بحث خواهد شد بر عدم عنایت های شخصی است. بالعکس، کتاب های سیره و تفسیر های قرآن به معرفی شخص مورد اشاره و شرح تفصیلی داستان پرداخته اند و با وحدت کلمه ای که تقریباً وجود دارد بعید است که شرح داستان، اصولاً ساختگی یا خیالی، بر مبنای اغراض خصوصی و سیاسی و فرقه ای باشد. خلاصه داستان، به نقل از تفسیر «المیزان» (جلد ۳۹، صفحات ۲۸۹ تا ۲۹۱) به شرح ذیل است:

رسول خدا (ص) در حجر اسماعیل می نشست و قرآن می خواند. روزی قریش مکه دور «ولید بن مغیره» پیرمردی مجرب از راهبان عرب جمع شده بودند<sup>۱</sup> از او پرسیدند ای «ابوعبد الشمس» این چیست که محمد می گوید؟ شعر است یا کهنات یا خطابه؟ ولید نزد پیغمبر رفت و گفت از اشعاری که سروده ای برایم بخوان. فرمود شعر نیست، کلامی از خدای تعالی است. رسول خدا سوره حم سجده را خواند. وقتی به آیه «فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَثَمُودَ»<sup>۲</sup> رسید ولید چنده اش گرفت و موی بدنش در سر و صورت سیخ شد و بدون اینکه به قریش خبر ببرد به خانه اش برگشت. قریش نزد ابوجهل شده گفتند ابوعبد الشمس به دین محمد گرائید... ابوجهل او را گفت تو ما را سرافکنده کردی!... ولید جواب داد به دین محمد نگرائیده ام و لکن کلامی شنیدم که از سنگینی و دشواری پوست بر بدن جمع می شود... کلام او خطابه نبود، خطابه کلام متصل و پیوسته است و کلام او بند بند می باشد. و بندها شباهت به هم ندارند. ابوجهل گفت:

۱. همان طور که «عَمَّ يَسَاءَ لُون» گروه ۲۶ نیز حالت جمعی داشته حکایت از نشر و نفوذ پیام وحی در میان عامه می نماید. با این تفاوت که در اینجا توجه روی مجموعه و ثنوع کلام و پیام رفته است.  
 ۲. روی حساب های آماری تنزیل و جداول ما بعید به نظر می آید که حضرت سوره فصلت (۴۱) را که مربوط به سال ۹ بعثت است تلاوت کرده باشند. قاعدتاً باید از آیات و سوره های نازل شده در سال سوم بوده باشد.

- آیا شعر است؟

- نه شعر هم نیست، تو می‌دانی که من اشعار عرب همه اقسامش را شنیده‌ام... کلام محمد به هیچ وجه نمی‌تواند شعر باشد.

- پس چیست؟

- باید به من مهلت بدهی درباره‌اش فکر کنم.

ولید فردای آن روز به قریش گفت شما بگوئید کلام محمد سحر است، برای اینکه دل انسان را سحر می‌کند...

در تفسیر «دُر منثور» (به نقل از حاکم و بیهقی، از طریق عکرمه، به روایت از

ابن عباس) قسمت اول داستان چنین آمده است:

«ولید بن مغیره نزد رسول خدا (ص) آمد. رسول خدا (ص) از قرآن برایش خواند،<sup>۱</sup> به طوری که گویا دلش نرم شد. جریان به اطلاع ابوجهل رسید، نزد وی شد و گفت عمو جان قوم تو می‌خواهند برایت مالی جمع‌آوری نموده در اختیارت قرار دهند. چون شنیده‌اند تو بدین او گرویده‌ای، تا از این راه مالی به دست آوری. ولید گفت مگر قریش نمی‌دانند که من ثروتمندترین ایشانم. ابوجهل گفت اگر چنین است پس درباره‌ی محمد چیزی بگو، تا قومت بفهمند که تو منکر دین اوئی و یا حداقل بی‌میل بگرویدن آنی. ولید پرسید آخر چه بگویم؟ به خدا سوگند احدی در میان‌های شما نیست که از من داناتر به شعر، به رجز آن، قصیده آن و حتی به اشعار جنیان باشد، به خدا سوگند کلام محمد هیچ شباهت به هیچ یک از این اقسام شعر ندارد. به خدا سوگند برای کلام او که به عنوان کلام خدایش می‌خواند، حلاوتی و بر آن طراوتی مخصوص است. کلام او اعلایش مثمر و اسفلش ممدق است. کلامی است برتر از هر کلام و هیچ کلامی برتر از او نمی‌شود، کلامی است که مادون خود را خرد و بی‌مقدار می‌کند. ابوجهل گفت قوم تو به این سخنان راضی نمی‌شوند تا درباره‌ی او چیزی بگوئی. ولید گفت مرا واگذار تا فکری کنم. بعد از آنکه همه فکرهايش را کرد گفت کلام او چیزی بجز سحر نیست. سحری که از دیگرانش گرفته است.»

۱. در این روایت که به نظر معتبرتر از روایت قبلی می‌آید صحبت از آیات سوره حم سجده (فصلت (۴۱)) نشده است آیاتی که در سال‌های بعدی نازل شده است.



اگر این شرح داستان‌ها درست باشد و در اثر علقه‌ی ایمانی، برای ارائه حقایق قرآن و خباثت منکرین، شاخ و برگ‌های نمایشی به آن داده نشده باشد (یا کم داده شده باشد) چنین می‌رساند که اولاً آنچه مورد توجه قرار گرفته ظواهر لفظی و ادبی کلام بوده به محتوای آیات و اخبار و مطالب عنوان شده کار نداشته‌اند یا فهم نکرده صرفاً تحت تأثیر نظام و آرایش و بدیع بودن عبارات رفته‌اند و برای آن نتوانسته‌اند توجیهی پیدا کنند. ثانیاً تحت تأثیر حسادت، غرور، حفظ جاه و مقام و موقعیت‌های شخصی و غیره قرار گرفته، نخواستند «وَصَدَقَ بِالْحُسْنَى» کنند و اقرار به غیربشری بودن و ریشه‌خدائی داشتن قرآن بنمایند. در هر حال مجموعه یک توصیف روان‌شناسانه روشنگرانه و در عین حال گیرا و بدیعی است که خود بهترین شاهد واقع‌بینی و عقلائی بودن و گزارش از جنس سحر و شعبده و چشم‌بندی نبودن می‌باشد.

مفهوم سراسر است یا متناسب و معقول آیه ۱۱- «ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا». این می‌تواند باشد که مرا در کار کسی که شخصاً و به تنهایی، یعنی بدون دخالت و نظر و کمک دیگران آفریده، و به او مال و منال فراوان یا موقعیت ممتاز رسانده‌ام، و ابگذار و نگرانی و احساس وظیفه و واکنشی از این بابت برای خود نداشته باش. شبیه این توصیه‌ها و تأکید به واگذاری و صبر در برابر منکرین و حسودان را در خطاب‌های گذشته نیز دیده بودیم. از جمله:

- ۷- «وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ»، همین سوره مدثر (۷۴)، گروه ۲
- ۱۷- «فَمَهَّلَ الْكَافِرِينَ آمَهُلَهُمْ رُوَيْدًا»، سوره طارق (۸۶)، گروه ۱۰
- ۳- «إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ»، سوره کوثر (۱۰۸)، گروه ۱۳
- ۱۱- «وَيَتَجَنَّبُهَا الْأَشْقَى»، سوره اعلی (۸۷)، گروه ۱۴
- ۱۲- «الَّذِي يَصَلِّي النَّارَ الْكُبْرَى»، سوره اعلی (۸۷)، گروه ۱۴
- ۱۹- «بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي تَكْذِيبٍ»، سوره بروج (۸۵)، گروه ۱۵
- ۲۰- «وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ»، سوره بروج (۸۵)، گروه ۱۵
- ۲۱- «بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ»، سوره بروج (۸۵)، گروه ۱۵
- ۲۲- «فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ»، سوره بروج (۸۵)، گروه ۱۵
- ۱- «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ»، سوره ناس (۱۱۴)، گروه ۱۹
- ۴- «مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ»، سوره ناس (۱۱۴)، گروه ۱۹
- ۵- «الَّذِي يُوسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ»، سوره ناس (۱۱۴)، گروه ۱۹

۸- «وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَى»، سوره لیل (۹۲)، گروه ۲۲

۹- «وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى»، سوره لیل (۹۲)، گروه ۲۲

۱۴- «فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى»، سوره لیل (۹۲)، گروه ۲۲

ترجیع بند «وَيَلُّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ»، سوره مرسلات (۷۷)، گروه ۲۶

در آیه ۱۱، «وَحِيدًا» حال از فاعل «خَلَقْتُ» است. اگر بعضی از مفسرین آن را حال از مفعول «ذَرْتِي» یا از مفعول «خَلَقْتُ» گرفته چنین تعبیر کرده‌اند که ولید در موقع ولادت تنها و عاری از مال و فرزندان بوده است و حتی تا آنجا رفته‌اند و استناد به فرمایش ائمه علیهم السلام کرده‌اند که وحید در لغت عرب به معنای فرزند پدر ناشناخته یا «وَلَدُ الزَّانَا» هم آمده و خدا خواسته است او را (در حقیقت عمل و خلقت خود را) چنین معرفی نماید، به نظر یک نوع اکل از قفا می‌آید و سنخیت با کلام و تعلیمات الهی ندارد.

مال ممدود، بنین شهود و مهد و تمهید در معیشت که در آیات ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ آمده است واژه‌های مشخصی هستند که نشانه از یک زندگی ایدآل در عُرف آن زمان و مکان می‌دهد. مال و اموال ممدود یا گسترده و پُر طول و عرض می‌تواند انعکاس از قطارهای طولانی شتران حامل کالاهای تجارتي ولید (یا شخص موردنظر دیگر) باشد. «وَبَيْنَ شُهُودًا» (آیه ۱۳)، می‌تواند اشاره به فرزندان حاضر آراسته و کمر بسته برای خدمت و حمایت باشد. «وَمَهَّدْتُ لَهُ تَمْهِيدًا» (آیه ۱۴) هم یعنی گسترش و وسعتی که در دارائی و درآمدهای او داده از هر جهت بی‌نیاز و متنعمش کرده‌ایم. این خصوصیات نیز شباهت با توصیف‌هایی دارد که هر چند گروه یک بار درباره‌ی مدعیان و روگردانان از دعوت یا دل‌بستگان و دارندگان قدرت و ثروت‌های دنیا می‌آمده و مورد انذار و ملامت قرار می‌گرفته‌اند. (گروه‌های ۴، ۱۵، ۲۲، ۲۵).

۱۵- «ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ»، در اینجا زیاده‌طلبی آنها و حرص و آزشان مزید شده است، آنچه تازگی دارد این است که خداوند همه این اعطاء و امکانات را به خودش نسبت داده دخالت مطلق و مشیت کلی خلقت را برای رسول خود بیان می‌نماید.

۱۶- «كَلَّا إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيدًا». و کلمه انکاری «كَلَّا» را که در صدر آن آمده

است، «المیزان»، و شاید تفسیرهای دیگر آن را جواب و جزا به «يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ» گرفته و تعلیلی بر آیه بعدی ۱۷- «سَأَرْهُقُهُ صَعُودًا» دانسته‌اند که می‌تواند درست باشد. اما می‌تواند در خطاب به پیامبر گرامی و ردع و ردع به تصور ذهنی و انتظار او

بیست و هشتمین گروه تنزیل، مدثر (۷۴) ج / ۱۱ تا ۳۰ و ۳۴ تا ۵۵ \_\_\_\_\_ ۴۱۹  
 نیز بوده، قصد تذکر و تعلیم رسول خدا در شناخت دعوت شونده‌گان در میان بوده  
 باشد. آیات قبلی ۱۱ تا ۱۵ که در توصیف ولید آمده است، این تصور و توقع را در  
 ذهن پیغمبر (و هر خواننده‌ی بی‌خبر) ایجاد می‌کرده است که چنین آدم باید بیش از  
 هر کس حق‌شناس و شکرگزار خدا بوده به سهولت و سرعت کلام و دعوت او را  
 تصدیق و استقبال نماید. ولی بالعکس، کسانی که بیشتر مورد لطف و فراخی قرار  
 می‌گیرند، مستی و سرکشی را به‌حد انکار و عناد می‌رسانند. در واقع یک درس  
 مردم‌شناسی است که برای پیشبرد رسالت و تحمّل مشکلات و تأخیرهای آن به  
 رسولش می‌دهد تا او هم همان‌طور که در آیه ۶- «وَلَا تَمُنُّنَ تَسْتَكْثِرُونَ»<sup>۱</sup> همین سوره  
 آمده است از خدمات و خیرخواهی‌های فراوانی که به امت خواهد کرد انتظار امتنان  
 و پاداش نداشته باشد.

آیه ۱۷- «سَأُرْهِقُهُ صَعُودًا». پاسخی است که به طمع ولید داده می‌شود یا توضیحی  
 به رسول مکرم در زمینه «أَنَّهُ كَانَ لَآيَاتِنَا عَنِيدًا»  
 فعل «سَأُرْهِقُهُ» از مصدر «ارهاق» و از ماضی «أَرَهَقَ» است که «المیزان»، «فراگیری  
 به‌زور» معنی کرده است و قرآن «رهنما» کل آیه را «به‌زودی عذابی سخت برگردن  
 او نهم» ترجمه نموده است.

کلمه «صَعُودًا» اگر حال باشد یعنی او را در حال صعود و توسعه‌ای که تا به حال  
 داشته است به‌زودی ساقط و گرفتار خواهیم کرد. ولی «المیزان» آن را «گردنه  
 صعب‌العبور» دانسته و عذاب تلخی معنی کرده است که شبیه به عبور از درّه  
 صعب‌العبور بوده و به‌زودی خواهد چشید.

آیات ۱۸ تا ۲۴ که بعد از این می‌آید تشریح قضاوت یا کارشناسی و عملی است  
 که شخص مورد بحث درباره آیات وحی نموده و این داستان و تعلیم و تصمیم‌ها را  
 به‌دنبال آورده است.

در آیه ۱۸- «إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ»، «فَكَّرَ» و «قَدَّرَ»، یعنی فکر کرده و از روی اندیشه و  
 سنجش یا اندازه‌گیری قضاوت نمود؛ نه آنکه قصد انکار و ابطال داشت و تصمیم  
 قبلی به سحر و جادو اعلام کردن آیات را داشت.

آیه ۱۹- «فَقُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ». اظهار نظر قرآن درباره قضاوتی می‌باشد که به‌عمل  
 آمده است.

۴۲۰ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن بر حسب نزول)

آیه ۲۰- «ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَرًا» تکرار و تأکیدی بر قبلی بوده، شدت و حتمیت را می‌خواهد برساند و تفسیر المیزان آن را چنین ترجمه کرده است:  
«خدایش بکشد با آن اندازه‌ای که گرفت و باز هم خدایش بکشد با آن اندازه گیریش!»

در قرآن سرورش «مرگ بر او باد» ترجمه شده که یک نوع ابراز نفرت و شعار دادن است و مناسب‌تر از نفرین کردن خدا است. خود خدا نمی‌گوید «خدایش او را بکشد».

قرآن «رهنما» هم تقریباً همین مضمون را انتخاب کرده است:  
«پس بمرید چه قیاسی بود که کرد؟ باز لعنت باد (بر او) که چگونه این قیاس کرد».

به نظر ما سراسر تر و صحیح‌تر این است که «قُتِلَ» را که فعل مجهول «قُتِلَ» است و به معنای کشته شد و خود را کُشت، یا نابود شد و خود را نابود کرد، ترجمه نماییم. به طور مجازی یا پیش‌گوئی آخرتی، ولیدبن مغیره با ارزیابی و داوری بدان‌دیشانه و اهریمنانه‌ای که کرد، ارزش و آینده خود را از دست داده، عملاً فاقد حیات و حیثیت گشت.

در هر حال آیات فوق می‌خواهد تلاش و تدبیر دشمنان و منکرین را نشان دهد که از روی جهل و غرور و سخافت بلکه دانسته و سنجیده و حساب شده به انکار و ابطال رسالت پیامبر و تکذیب و تحریف آن می‌پردازند. جبهه‌ی جدیدی است که از ناحیه اشراف قریش و دنیا داران علیه رسالت محمد (ص) باز می‌شود، یا اعلام می‌گردد. و لازم است فرستاده خدا با آگاهی از آن راه و روش خود را ادامه دهد. این حقیقت نیز روشن شود که دین‌ستیزی و کفرورزی لازم نیست یک مسئله نظری و عقلی بوده و تحت تأثیر عوامل نفسانی بشری یا اقتصادی و سیاسی نباشد. آنجا هم که تفکر و تقدیر در میان می‌آید، تشخیص و تصمیم‌ها در جهت خواسته‌ها و خصلت‌ها حرکت می‌کند.

آیات ۲۱ تا ۲۳- «ثُمَّ نَظَرَ. ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ. ثُمَّ أَدْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ.» و با چهار بار کلمه «ثُمَّ» که به کار رفته است مراحل تلاش و تدبیر مصرانه ولید را نشان می‌دهد که توانسته باشد توجیه و راه‌گزینی برای نفی نبوت رسول خدا پیدا نماید. نَظَرَ همان نگاه کردن با دقت و برانداز کردن است.

«عَبَسَ» عبوس شدن و چهره درهم کشیدن را می‌رساند که نتیجه عدم موفقیت و به

بیست و هشتمین گروه تنزیل، مدثر (۷۴) ج / ۱۱ تا ۳۰ و ۳۴ تا ۵۵ \_\_\_\_\_ ۴۲۱  
اشکال برخوردار است که منجر به حالت یأس و اندوه می‌شود، یا به اصطلاح عامیانه  
لب و لوچه شخص آویزان می‌شود.

«بَسْرَ» از مصدر «بُسُور» است که به معنای بی‌میلی و کراهت نمایان از چهره است.<sup>۱</sup>  
در پایان مراحل تفکر و نظاره و تدبیر، ادبار و استکبار آمده است که منصرف شدن در  
اثر عدم موفقیت و برگشتن است و به دنبال آن کبر و غرور نشان دادن به جای تصدیق  
و تواضع در برابر حقیقت و حق گفتن.

در آیات ۲۴ و ۲۵- «فَقَالَ إِنَّ هَذَا إِذَا سِحْرٌ يُؤْتَرُ. إِنَّ هَذَا إِذَا قَوْلُ الْبَشَرِ»، بیان  
تصمیم‌گیری بعد از تفکر و تدبیرها و صدور حکم نهائی داوری یا کارشناسی است.  
با قاطعیت حاصله از نخوت و غرور، اعلام می‌نماید که کلمات محمد و آیات انتشار  
یافته چیزی جز جادو، جادوگری‌های روایت شده از گذشته نبوده، گفتار آدمی است،  
نه گفتار وحی شده از طرف خدا. ولید نتوانسته بود شبیه و نظیری در اشعار و خطبه‌ها  
و آثار شناخته شده برای آیات قرآن پیدا کند. نسبت جنون و مالیخولیا هم نمی‌توانست  
به شخص معقول و متین و با درایتی چون محمد بن عبدالله بدهد. تنها توجیه و گریزی  
که در برابر نفوذ و تأثیر کلمات بدیع او به نظرش آمد توسل به جادوگری و سحر بود  
که به عقیده آنها در عین مرموز و مؤثر بودن منشاء بشری دارد که طبق تجربه یا قصه  
و داستان‌ها، افراد بشر دست به آن می‌زنند.

فعل مجهول «يُؤْتَرُ» را آموخته شده یا روایت شده از دیگران ترجمه کرده‌اند.  
تفسیر «کاشفی» می‌گوید سحری است که از ساحران بابل روایت کرده می‌شد.  
ظاهراً این اولین بار است که در توجیه کلام وحی و برای فرار از پذیرش آن، به  
تعبیر سحر برمی‌خوریم.

\* \* \*

آیات ۲۶ تا ۳۰ که برای اطلاع پیغمبر (و شاید انتقال به ولید و یارانش و معاصرین  
و مؤمنین آمده است) واکنش، یا به قول قرآن کید و نقشه خدا را، در برابر عمل ولید  
می‌بینیم. می‌تواند جواب و توضیحی به آیه ۱۱- «ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا»، و وعده‌ی  
۱۷- «سَأَرْهِقُهُ صَعُودًا»، باشد. به رسول مکرم گفته می‌شود که مهلت این دنیا زیاد  
طول نخواهد کشید. کار من مثل انسان‌ها تعجیل و تلافی‌گری در این دنیای کوتاه نبوده

۱. المیزان فارسی، جلد ۳۹، صفحه ۲۸۰.

۴۲۲ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول)

او را به موقع خود وارد یا واصل دوزخ خواهم کرد.

۲۶ و ۲۷- «سَأُصَلِّيهٖ سَقْرًا. وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَقْرًا»، دوزخی که تو (و دیگران)

نمی‌توانید تصور چگونگی و شدت آن را بنمائید.

۲۸- «لَا تُبْقِي وَلَا تَذَرُ». همین قدر بدان که نه چیزی از دارائی و توان و هستی وارد

شوندگان را باقی می‌گذارد و نه دست از آنها برداشته رهایشان می‌کند که راحت

شوند.

۲۹- «لَوْاحَةٌ لِّلْبَشَرِ». گدازنده آدمیان است (ترجمه تفسیر «طبری»): یا سوزاننده و

سیاه‌کننده پوست صورت و دست و پا طبق ترجمه تفسیرهای حسینی و مجمع‌البیان و

کشف‌الاسرار).

۳۰- «عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ». بر آن آتش نوزده (فرشته یا فرد) مأمور شده‌اند.

«سَقْرًا» که در این ردیف آیات آمده است مفسرین گفته‌اند منظور جهنم است و

طبقه‌ای از طبقات یا درکات جهنم می‌باشد. از ابن عباس نقل شده است که در درکه‌ی

ششم دوزخ می‌باشد. در هر حال، از توصیف «وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَقْرًا»، معلوم می‌شود که

ویژگی و سوزش و سوزندگی خاصی دارد. «قاموس قرآن» در مورد اشتقاق کلمه

«سَقْرًا» به نقل از «مفردات راغب» می‌گوید «سَقْرَةُ الشَّمْسِ» یعنی خورشید آن را ذوب

کرد و رنگش را تغییر داد. طبرسی نیز گفته است سقر تغییر رنگ است: واژه

غیرمنصرف است و شاید عجمه باشد. تصریف و تأنیث هم بر نمی‌دارد. بنابر این شاید

بتوان گفت که در سقر چنان حالت و درجه حرارتی وجود خواهد داشت که

سلول‌ها و ذرات انسان ذوب و دگرگون می‌شوند بدون آنکه بسوزند و از بین بروند

(لَا تُبْقِي وَلَا تَذَرُ). تعبیر به تغییر رنگ هم می‌تواند بیانگر درجات مختلف حرارت و

تشعشعات حرارتی باشد که از جسم ساطع می‌شود.

آیه ۳۰- «عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ». در عین سادگی و روشنی کلمات به کاررفته خالی

از ابهام و اشکال نمی‌باشد. اولاً معدود عدد ۱۹ حذف گردیده و گفته نشده چه چیز

است. مفسرین به جای آن ملائکه یا فرشتگان گذارده‌اند که به نظر نمی‌آید غیر معقول

باشد. ثانیاً مأموریتشان آیا نگرهبانی و مراقبت از دوزخیان است یا آتش‌افروزی و مایه

و انرژی رساندن به معرکه؟ ثانیاً چرا عدد ۱۹ و بچه مناسب است؟...

در تفسیر «ابوالفتح» و «امام فخر رازی» آمده است که:

«نوزده تن فرشته یا زبانیه موکل باشند که در سخت‌گیری و شکنجه بر

کافران از هیچ چیز فرونگذارند»<sup>۱</sup>

تعبیر مفسرین به ملائکه به استناد توضیحاتی است که در آیه بعدی، ۳۱- «وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً...» آمده است و ضمناً راجع به عدد ۱۹ و فتنه‌انگیزی و ابهام آن اشاراتی دارد.

آیه بلند ۳۱ را که الحاق توضیحی بعدی مربوط به سال‌های مدینه است، برطبق محاسبات آماری جلد دوم «سیر تحول قرآن» و جدول‌های ۱۴ و ۱۵، در ردیف آیات گروه حاضر نیاورده‌ایم تا در موقع خود درباره آن صحبت شود. فعلاً همین قدر اضافه می‌نمایم که عدد و رقم ۱۹ تصریحاً یا تلویحاً در جاهای دیگر قرآن آمده و در سال‌های اخیر کتاب‌هایی با استفاده از کامپیوتر از طرف استادانی مانند رشاد خلیفه منتشر گردیده است که قابل توجه می‌باشد.

بنا به آن جدول و محاسبات آماری جمله نهائی «وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْبَشَرِ» می‌تواند معاصر و به دنبال آیات قبلی بوده بلافاصله بعد از «عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ» و در رابطه با ارزیابی و داوری ولیدبن مغیره آمده باشد و این معنی را می‌رساند که قرآن نه شعر است، نه خطابه، نه سحر و جادو و نه «قَوْلُ الْبَشَرِ» بلکه «ذِكْرٌ لِلْبَشَرِ» است. اگر آن را جزو آیه بلند «وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ» و متصل به «وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ» می‌گرفتیم، توضیحی می‌شد بر آیه ۳۰ و اینکه عدد ۱۹ تذکری بیش نیست. یا آنکه «سَقَر» و سوزندگی آن یک تذکر و انداز می‌باشد. ولی صحیح‌تر و همان‌طور که در بخش تدبر گفته شد بهتر است آن را پاسخ و ردّ بر قضاوت ولیدبن مغیره و تأییدی بر ذکر و تذکر بودن قرآن بگیریم که در سوره اعلی (۸۷) آمده و در ردیف ب همین سوره و در گروه‌های آینده (از جمله گروه ۳۲ سوره عبس (۸۰) / ۱۱ و ۱۲: «كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شَاءَ ذَكَّرْهُ») خواهد آمد.

#### ردیف ب) آیات ۳۲ تا ۳۷:

۳۲- كَلَّا وَالْقَمَرَ.

۳۳- وَاللَّيْلُ إِذَا أَدْبَرَ.

۳۴- وَالصُّبْحُ إِذَا أَسْفَرَ.

۳۵- إِنَّهَا لِأَحَدِي الْكُبْرِ.

۳۶- نَذِيرًا لِلْبَشَرِ.

۳۷- لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ.

روال آیات که با سوگند آغاز می‌شود و مخاطب پیام که مردم هستند تغییر کرده است ولی به احتمال قوی پاسخ مؤکدی می‌باشد در ابطال کارشناسی ولیدبن مغیره و در پایان مشیت یا خواسته‌ی کاملاً آزادمنشانه‌ی خدا و مختار بودن انسان را اعلام نموده می‌گوید با وجود قطعیت آن قسم‌ها و حقیقت داشتن وحی و انذار که به خاطر شما نازل شده است مع ذلک اختیار و تصمیم‌گیری با خودتان است که استقبال کنید و آخرت را تدارک ببینید یا ایمان و قبولتان را به تأخیر اندازید.

با توجه به گروه‌های ۱۱ و ۱۶ گذشته (انفطار (۸۲) / ۵ : «عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا قَدَمَتْ وَأَخَّرَتْ.» و تکویر (۸۱) / ۱۴ : «عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا أَحْضَرَتْ.») که خبر از آگاهی یافتن زنده‌شدگان در قیامت به اعمال و خدمات پیش فرستاده یا نافرستاده خودشان می‌داد، در اینجا نیز منظور از تقدم و تأخر، تدارکاتی است که اشخاص با قبول یا عدم قبول دعوت برای زندگی آینده‌شان می‌نمایند. پیش افتادن یا سبقت گرفتن و پس افتادن و به عقب انداختن این کار را هم که بعضی از مفسرین عنوان کرده‌اند، می‌تواند برساند. اما کلمه‌ی «رَدْع» یا نفی «كَلَّا» و سوگندها با پاسخ آنها که در صدر ردیف یا گروه فرعی «ب» آمده است طبعاً اتصال به ردیف «الف» و انسجام کلی گروه را می‌رساند. در تأکید جمله «وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرِي لِلْبَشَرِ.»، کلمه «كَلَّا» می‌خواهد ماحصل تفکر و تقدیر و تسخیر کارشناس اعزامی قریش را رد نماید. مرجع شش آیه گروه فرعی، آیات قرآنی و پیام الهی می‌باشد و تفسیرهای «کبیر» و «ابوالفتح» و «تبیان»، «إِحْدَى الْكُبْرِ» را قرآن دانسته‌اند.<sup>۱</sup> به‌علاوه با خاتمه یافتن ردیف آیات به «لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ.» معلوم می‌شود که «لِأَحْدَى الْكُبْرِ.» و «نَذِيرًا لِلْبَشَرِ.» چیزی جز پیام دعوت و ذکر برای بشر نباشد.

موضوع قسم‌ها مانند بسیاری از سوگندهای دیگر قرآن مظاهر آشکار و محسوس و متحرک طبیعت و اختلاطی از روشنائی و تاریکی هستند. شاهد آوردن روشنائی ماه بعد از غروب خورشید که نمی‌گذارد دنیا در تاریکی فرو رود، و پشت کردن



بیست و هشتمین گروه تنزیل، مدثر (۷۴) ج / ۱۱ تا ۳۰ و ۳۴ تا ۵۵ \_\_\_\_\_ ۴۲۵

شب که عدم تداوم تاریکی است و متعاقب آن دمیدن آفتاب صبحگاهی بعد از افول و درخشندگی تمام روز آن، می‌تواند تشبیه و نشانه از آن باشد که شما مردم عرب با فوت پیامبران پیشین همچون ابراهیم که در سرزمین مکه پرچم خداپرستی برافراشت و آئین توحید او رو به فراموشی و فنا رفت، اکنون نادانی و تاریکی پشت کرده است و به‌زودی با ظهور پیامبر پایانی، حقانیت قرآن بر شما روشن خواهد شد و شاهد درخشندگی رسالت و دعوت خواهید گشت.

اتفاقاً در گروه‌های ۱۲ شمس (۹۱) و ۱۵ تکویر (۸۱) آخر سال اول که در اولی سوگند به شمس و قمر و به‌روز و شب خورده شده بود و در دومی پس از «خُنْسُ» و «كُنْسُ» و «صُبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ» آمده بود و پس از آن «وَاللَّيْلِ إِذَا عَسَسَ» را داشتیم، نتیجه‌گیری‌ها تزکیه از فجور و رستگاری از تقوا حاصل شده و به‌معرفی قرآن، «ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ» بودن آن و به «لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ» ختم گشته و زمینه‌سازی و مقدمه‌ای برای گروه حاضر و انداز بودن قرآن محسوب می‌شود.

#### ردیف ج) آیات ۳۸ تا ۴۹:

۳۸- كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ.

۳۹- إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ.

۴۰- فِي جَنَّاتٍ يَتَسَاءَلُونَ.

۴۱- عَنِ الْمُجْرِمِينَ.

۴۲- مَا سَلَكَكُمْ فِي سَفَرٍ.

۴۳- قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمَصَلِينَ.

۴۴- وَلَمْ نَكُ نُطْعِمُ الْمِسْكِينَ.

۴۵- وَكُنَّا نَحُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ.

۴۶- وَكُنَّا نَكْذِبُ يَوْمَ الدِّينِ.

۴۷- حَتَّىٰ آتَانَا الْيَقِينَ.

۴۸- فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ.

مخاطب این ردیف و ردیف بعدی، برخلاف ردیف قبلی مشخص نشده است ولی به‌احتمال قوی گفت‌وگو و گزارشی است که فرشته وحی از آخرت و از این

۴۲۶ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول) دنیا به دنبال اظهار نظرهای ولیدبن مغیره درباره‌ی مکذبین قیامت و منکرین رسالت به پیغمبر (ص) می‌دهد.

در سبک‌شناسی قرآن، این ردیف از آیات شیوه جدیدی از انتقال پیام را نشان می‌دهد. در یک گزارش از آینده به حال و از پاسخ‌گوئی دوزخیان به اصحاب یمین، هم شرح حالی از دنیای مجرمین داده می‌شود و هم تذکر و تعلیمی برای بهشتی‌شدن و نجات از کفر و کیفرهای آخرت. گزارش‌هایی که تا به حال درباره کفرورزان و تکذیب‌گران داده می‌شد، درباره هلاکت امت‌های گذشته بود که هم جنبه تذکر و انذار داشت و هم تأیید و سند تاریخی قابل اثبات بر صحت و صداقت پیام و نبوت محسوب می‌شد. اما این گزارش که قابل تجربه و آزمایش و اثبات نیست، ولی می‌تواند تردید و توجه و مقدماتی برای وحشت و تقوا ایجاد نماید، پذیرش آن موکول به ظن و اعتمادی است که دعوت‌شوندگان در اثر تنزیل‌های پیگیری، به صداقت رسول و به صحت کتاب پیدا کرده باشند.

آنچه تازگی دارد یکی ۳۸- «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ» است دوم «أَصْحَابَ الْيَمِيْنِ» یا یاران راست و پرس‌وجوئی که با همسایگان «فِي سَقَرٍ» می‌نمایند و بالاخره مسئله شفاعت در قیامت که در آخر آمده است.

در توصیف‌هایی که قبلاً درباره جهنم و بهشت یا درباره عذاب و ثواب‌های اهالی آنجاها می‌شد، صحبت از ارتباط مابین آنها نبود و عذاب و ثواب‌ها می‌توانست حالت پاداش و کیفر را داشته باشد که از مقام والا و قادری اعطا می‌شود. اینک برای اولین بار پای اکتساب و رهین بودن نفس در میان می‌آید. واژه نفس را در تنزیل‌های ذیل دیده و دانسته بودیم که منظور از آن ذات تمامیت یافته‌ی انسان از جانب خداوند و خود شخص است که دو استعداد بدی و خوبی را داشته، می‌تواند خود را اصلاح و خوشبخت سازد یا فاسد و زیان‌کار کند، و در هر حال به تنهایی مالک و مسئول خویش بوده، در قیامت خودآگاهی و حیات محدود پیدا می‌کند:

گروه ۱۱، انفطار (۸۲)، آیات ۴ و ۵: «وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ. عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ.»

گروه ۱۲، شمس (۹۱)، آیات ۷ تا ۱۰: «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا. فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا. قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا. وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا.»

بیست و هشتمین گروه تنزیل، مدثر (۷۴) ج / ۱۱ تا ۳۰ و ۳۴ تا ۵۵ \_\_\_\_\_ ۴۲۷

گروه ۱۶، تکویر (۸۱)، ۷ تا ۹ و ۱۴: «وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ. وَإِذَا الْمَوْؤُودَةُ سُئِلَتْ. بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ. عَلِمْتَ نَفْسٌ مَّا أَحْضَرْتَ.»

حال به گفته قرآن همین نفس است که عمل و فکر می کند و چیزی را اکتساب نموده، خود را در گرو و درگیر با آن قرار می دهد. آیه نمی گوید که اکتساب به دنبال ۳۷- «لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ.» آمده است و پشت سر آن «أَصْحَابَ الْيَمِينِ» استثناء از گرو بودن شده اند، می توانیم چنین استنباط کنیم که نفس خود شخص و شخصیت او است و هویت و تمامیت انسان را می رساند نه چیزی یا جوهری از جسم و جان او.

«كَسَبَتْ» را قرآن «رهنما» و قرآن «سروش»، بدانچه کرد و کاری که کرد، ترجمه نموده اند. در صورتی که اکتساب به دست آوردن و بردارائی یا بر وجود خود افزودن چیزی است که می تواند از راه کارکردن یا نکردن و افعال یا حالات و حتی از دیگران به او برسد. در تنزیل های آینده تفصیل و توضیحات بیشتری در این زمینه خواهد آمد. آنچه از هم اکنون می آموزیم و پیامی که آیه می رساند تعیین رابطه اعمال و احوال زندگی مجرمین و به طور کلی انسان ها در دنیا با عذاب و سقر رفتنشان در آن دنیا می باشد. «المیزان» می گوید آنان را در گروهی گناهانشان نگاه می دارند... «يَمِينِ» به معنای دست راست است که با «يُمْنِ» و «مِيْمُونِ» یا مبارک بودن سنخیت دارد. از آنجا که دست راست عضو اصلی برای فعالیت و تولید و تأثیر است اصحاب یمین را مردم نیکوکار و اهل خیر و برکت که با مجرمین مقابله دارد و ساکن بهشت می شوند، نیز ترجمه کرده اند.

مُصَلِّينَ نماز گزاران و اهل صلوة اند و واژه «صلوة» و «صَلَّى» دعا کردن و توجه و انعطاف داشتن است. در تنزیل های قبلی از نوع (۱) که مخاطب آن شخص پیغمبر بود دو بار به این کلمه یا کار برخوردیم:

گروه ۱۳، کوثر (۱۰۸)، آیه ۲: «فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَأَنْحَرْ.»

گروه ۲۳، ماعون (۱۰۷)، آیات ۴ و ۵: «قَوْلٍ لِّلْمُصَلِّينَ. الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ.»

در اینجا نیز مخاطب مستقیم رسول مکرم است ولی برای اولین بار به طور غیرمستقیم از زبان مردم به مردم گفته می شود که نماز نخواندن و با خدا رابطه نداشتن باعث دوزخی شدن می گردد. نماز نخواندن و اطعام به مسکینان نکردن در ردیف هم

۴۲۸ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول)

آمده است و به دنبال آنها «نَحُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ» است و «نُكَذِّبُ يَوْمَ الدِّينِ»  
«خَائِضِينَ» را قاموس قرآن مشتق از «خوض» به معنای «داخل شدن در آب و رفتن  
در آن گرفته می‌گوید به‌طور استعاره به وارد شدن در امور اطلاق می‌شود و اکثر  
موارد آن در قرآن محلی است که ورود در آن مذموم است... در قرآن کریم در  
ورود به آب اصلاً به کار نرفته و در همه جا موارد آن خوض در باطل است»  
به این ترتیب آیه ۴۵- «وَكُنَّا نَحُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ» یعنی، هم‌رنگ جماعت بودیم و  
یکسره سرگرم کارهای بیهوده و عبث گذشته بوده، و به عواقب اعمال و آخرت‌مان  
نمی‌اندیشیدیم و تکذیب «یَوْمِ الدِّينِ» را می‌کردیم.

«یَوْمِ الدِّينِ» را ظاهراً همه مترجمین و مفسرین روز پاداش و جزا دانسته‌اند. اولین  
بار کلمه دین را در گروه ۶، سوره ذاریات (۵۱) در خطاب به مردم در آیه ۶- «وَإِنَّ  
الدِّينَ لَوَاقِعٌ» دیدیم که به دنبال ۵- «إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٌ» آمده و به اعتبار آیه «إِنَّ  
عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ»<sup>۱</sup> گروه ماقبل مفهوم وعده‌های عذاب و کیفر را می‌رساند. برای  
کسانی که قیامت را یک عدل الهی برای محاکمه انسان‌ها و کیفر نافرمانان و پاداش  
فرمانبران می‌بینند، بسیار طبیعی است که «یَوْمِ الدِّينِ» را روز جزا ترجمه نمایند. ولی  
با توجه به موارد استعمال این کلمه در قرآن به نظر می‌آید مفهوم و منظور وسیع‌تری  
داشته باشد.

در آیه ۴۷- «حَتَّىٰ آتَانَا الْيَقِينَ» منظور از کلمه یقین، در ایمان نیست، بلکه به دلیل  
حتمی بودن و همگانی بودن آن، مرگ است. به گفته «أَقْرَبُ الْمَوَارِدِ» یقین علمی است  
که واضح و ثابت بوده، در اثر تحقیق و بررسی قطعیت پیدا کرده باشد و چون مرگ  
آدمی با قطعیت و یقین در می‌رسد، آن را به این نام خوانده‌اند. اقراری که مجرمین  
با بیان آیه فوق کرده و گفته‌اند که تا دم مرگ هم دست از تکذیب «یَوْمِ الدِّينِ»  
برنداشته‌اند، بسیار پرمعنی و عبرت‌انگیز است و از خصوصیات آدمی می‌باشد. به  
افراد زیادی برمی‌خوریم که در اثر اشکالات یا ایرادهائی، درباره خدا و آخرت  
تردید دارند. انسان انتظار دارد که با گذشت زمان و از دست دادن خوشی‌ها و  
لذت‌های جوانی از هوا و هوس‌ها و ادعاها بیفتند و بنا به مصلحت و نجات خودشان،  
در روزهای آخر عمر، کوره راهی به سوی خدا و راحتی آن دنیا باز کنند. ولی  
می‌بینیم حاضر نمی‌شوند خود را بشکنند و به‌خاطر احتیاط و احتمال هم که شده

۱. گروه ۵، سوره طور (۵۲) / ۷.

بیست و هشتمین گروه تنزیل، مدثر (۷۴) ج / ۱۱ تا ۳۰ و ۳۴ تا ۵۵ \_\_\_\_\_ ۴۲۹

باشد، دست از لجاج و انکار بردارند و خشوعی بنمایند. ولی غرور شخصیت و وجود موانع و عوامل درونی که گویی روزبه‌روز سخت‌تر می‌شود، نمی‌گذارد گرایش به عقل و مصلحت نشان دهند.

سرسختی و لجاج بشری و یا سرکشی در برابر خدا و دین، یک خصلت واقعی تجربی و از انسان‌بینی‌های قرآن است که همیشه در برابر پیامبران و دعوت مردم به سوی خداوند یکتا و انذار روز جزا بزور و ظهور قوی داشته است. در منطلق دین و به‌طوری که در تنزیل‌های بعدی خواهیم دید شیطان که دشمن خدا است، عامل این حالت شناخته شده است. از نظر روان‌شناسی، سرکشی و واکنش در برابر هر چیز که محل استقلال و خواسته‌های نفسانی یا آرزوها و آسایش شخص باشد، یک امر جاری و طبیعی است. از آنجا که ایمان و اطاعت از خدا منافات با حاکمیت و آزادی شخص و به‌طور کلی با خودخواهی و خودپرستی او دارد، و از سوی دیگر پیش‌بینی آخرت و رعایت لوازم آن با حال‌نگری و راحت‌طلبی و یکه‌تازی سازش ندارد (و تمام اینها خواسته‌ها و خصالی است که به شیطان نسبت داده می‌شود)، بنابراین انسان یا بشر طبعاً نمی‌تواند روگردان از خدا و آخرت و از هر قید و اطاعت و حتی احتمال وجود و وقوع آنها نباشد.

۴۶ و ۴۷- «وَكُنَّا نَكْذِبُ بِيَوْمِ الدِّينِ حَتَّىٰ آتَانَا الْيَقِينَ» که رد کردن قاطعانه احتمال و امکان قیامت تا واپسین لحظات حیات است، بازتاب خصلت فوق است. کما آنکه آیه ۱۶- «كَلَّا إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيدًا» که در مقدمه گروه آمده بود اعلام همین مطلب در شدیدترین حالت آن، در توصیف کسی است که در اثر برخورداری از حداکثر عنایات الهی، منطقاً و حقاً می‌بایستی شاکرترین و مخلص‌ترین بندگان خدا و استقبال‌کننده از پیامبر او باشد.

از آیه آخری ردیف ۴۸- «فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ» که در خطاب به پیغمبر و برای تذکر و تعلیم به او است، چنین برمی‌آید که اصطلاح شفاعت و اعتقاد به آن در میان معاصرین وجود داشته و رایج بوده است. شفاعت که معنی و ریشه‌ی لغوی آن جفت و جور شدن است و وابسته کردن سرنوشت خود با عمل و عنایت دیگری را می‌رساند، اعتقاد یا احتمال و امیدی بوده است که مؤمنین و مخصوصاً مشرکین به‌وساطت اولیاء دین یا بُت‌ها و معبودهای الحاقی در روز قیامت احتمالی داشته‌اند. حال در این آیه که از صیغه متکلم مع‌الغیر به صیغه ماضی و غایب التفات شده است

۴۳۰ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول) و رشته سخن از زبان مجرمین به فرستنده وحی برمی گردد. به رسول مکرم گفته می شود که در روز رستاخیز، شفیعان هم که نقطه امید و تکیه گاه لجاج و تکذیبشان بودند، برای آنها کاری انجام نمی دهند و در آخرت چنین راه های نجاتی وجود ندارد. شفاعت از نظر انسان بینی و روان شناسی دینی، یک بهانه یا دست آویز شیطانی است که خصلت تنبلی و طفیلی گری انسان را نوازش داده، علی رغم آیه آغازین نیم گروه (۳۸- کُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ) در جهت خاموش کردن روحیه فعالیت و خودسازی انسان قَدْ عَلَّمَ می کند. ضمن آنکه از ویژگی های بارز کیش های شرک بوده، و از آفات توحید که اتکاء به خدا و به خود است، محسوب می شود. از آنجا که این اعتقاد یا انتظار بشر پسندانه در میان اجابت کنندگان رسالت نیز راه یافته و آفتی برای رسالت شده بود در تنزیل های آینده با آن برخورد خواهیم کرد که ان شاء الله فرصت بحث و بررسی بیشتر دست خواهد داد.

#### ردیف (د) آیات ۴۹ تا ۵۶ :

۴۹- فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكَرَةِ مُعْرِضِينَ.

۵۰- كَانَهُمْ حُمْرٌ مُّسْتَنْفِرَةٌ.

۵۱- فَارَتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ.

۵۲- بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُؤْتِي صُحُفًا مُّثَشَّرَةً.

۵۳- كَلَّا بَلْ لَّا يَخَافُونَ الْآخِرَةَ.

۵۴- كَلَّا إِنَّهُ تَذَكَّرٌ.

۵۵- فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ.

۵۶- وَمَا يَذْكُرُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ هُوَ أَهْلُ التَّقْوَى وَأَهْلُ الْمَعْرِفَةِ.

مخاطب آیات شخص پیغمبر بوده از مجرمین کافر و روگردانان تکذیب گر به صیغه غایب صحبت می شود. لحن کلام نیز همان طور که در بخش تدبیر اشاره رفت، حالت تذکر و تعلیم، برای ادای دو مطلب دارد که مورد نیاز مأمور رسالت می باشد. یکی انسان بینی و شناخت دعوت شوندگان و تقلیل امتناع یا تکذیب آنان، و دیگر آشنائی و تفهیم تکراری شیوه رسالت، به شخص پیغمبر و به دعوت شوندگان، که صرفاً بر پایه تذکر و توجه دادن است.

بیست و هشتمین گروه تنزیل، مدثر (۷۴) ج / ۱۱ تا ۳۰ و ۳۴ تا ۵۵ \_\_\_\_\_ ۴۳۱

ظاهراً آیه ۴۹ این است که خدا یا فرشته وحی از پیغمبر می پرسند که بچه علت این مردم از تذکر و طرح مسئله قیامت اعراض دارند؟ در حقیقت این یک نوع محاوره و روش گفتار است که برای بیان مطلبی به استقبال طرف رفته، سئوالی را در زبان یا ذهن او بگذارند. شبیه این پرسش را قبلاً در گروه های متعدد ذیل دیده بودیم<sup>۱</sup>:

گروه ۹، غاشیه (۸۸) / ۱: «هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ.»

گروه ۱۵، بروج (۸۵) / ۱۷: «هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْجُنُودِ.»

گروه ۲۰، نازعات (۷۹) / ۱۵: «هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى.»

گروه ۲۳، ماعون (۱۰۷) / ۱: «أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالذِّينِ.»

گروه ۲۶، مرسلات (۷۷) / ۵۰: «فَبَأَىٰ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ.»

حالت پرسش و پاسخ دادن به کلام وسیله مؤثری برای جلب توجه در شنونده یا خواننده و تحریک برای تفکر و پذیرش می باشد<sup>۲</sup>.

توضیح تشبیهی یا پاسخی که در دو آیه بعدی ۵۰ و ۵۱ داده شده است برخلاف تصور و تعبیر بعضی ها که آن را از مقوله تحقیر و تمسخر گرفته اند، توهین به مشرکین و به مشتریان کارشناس ادبی شان نیست، بلکه توجیه انسان شناسانه و توضیح تحلیل گرانه ای است برای پاسخ به عنوان طرح شده و بیان علت و قرار و وحشتی که معاصرین مشرک از شنیدن کلام رسول الله و یک لحظه روبه رو شدن با واقعیت های هولناکی همچون رستاخیز و آخرت داشته اند. یک طرف حمله است و درندگی و طرف دیگر لختی و درماندگی و نشان دادن اینکه رسول خدا نباید از تکذیب گری و روگردانی مردم متعجب و مأیوس شود. واکنش ها طبیعی و قهری است و شاید مثال

۱. در گروه ۵۴ (علق (۹۶)، ب) سه تا چهار بار خواهد آمد.

۲. مفسرین قرآن و پژوهش گران قدیم، به این قبیل نکات ادبی و تدابیر کلامی یا گفتاری که تأثیر عملی در پیشبرد دعوت داشته، کمتر توجه کرده اند و این مسئله را برجسته نکرده اند که چقدر نازل کننده قرآن یا تدوین کننده آن اصرار داشته است بدون آنکه تکلف و تحمیلی به کار برده و از جاده تذکر و یادآوری خارج شود، پیام خود را در قشر اندیشه ها و دل های در بسته نفوذ داده، همچون تخم گیاهان و حشرات، بارور سازد! و چقدر خود پیغمبر نگران و ناراحت از کُندی پیشبرد رسالت بوده که لازم شده است با چنین تحلیل و تعلیل و تمثیل ها مورد تقویت و تعلیم قرار گیرد.

۴۳۲ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول) و تشبیهی از این رساتر و طبیعی تر برای مجسم کردن حالت و علت گریزان بودن کفرورزها و انسان‌ها از ایمان به آخرت و خدا نشود پیدا کرد.

پس از آن آیه، پرده از توقع و خواسته درونی قریش برداشته در آیه ۵۲- «بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ أَنْ يُؤْتِي صُحُفًا مُّثَشَّرَةً.» می گوید. بنا به ضرب المثل فارسی عقل مردم به چشمشان است، آنها هم می خواهند برای هر یک از آنها منشور اختصاصی و فرمان نوشته بر کاغذی فرستاده شود تا ایمان بیاورند. ولی چاره و درد اصلی این نیست. علت واقعی انکار آنها، اولاً عدم رشد زمانی و ضعف استعداد دورنگری آنها است که مانند سایر انسان‌ها حساسیت نسبت به وقایع دراز مدت و ترس از آخرت ندارند. ثانیاً نمی دانند که ما و تو قصدی و برنامه‌ای جز تذکر دادن و متوجه ساختن آنها نداشته، نمی خواهیم مجبورشان بکنیم.

آیات ۵۳ تا ۵۵:

۵۳- كَلَّا بَلْ لَّا يَخَافُونَ الْآخِرَةَ.

۵۴- كَلَّا إِنَّهُ تَذَكَّرٌ.

۵۵- فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ.

واژه‌های بی سابقه‌ای که در این ردیف آیات آمده «حُمُر» است و «قَسْوَرَه» و پس از آنها «صُحُفًا مُّثَشَّرَةً.» و اصطلاح «أَهْلُ التَّقْوَى وَالْمَعْرِفَةِ.» المیزان فارسی «حُمُر» را جمع به معنای گورخر که حمار وحشی است دانسته، «مُسْتَفْرَه» را از نفرت گرفته و «قَسْوَرَه» را شیر یا شکارچی ترجمه کرده است که می تواند هر دو معنی را بدهد و می گوید «این کفار در حالی (یا به گونه‌ای) از تذکره نفرت و اعراض می کنند که گوئی خران وحشی اند و از شیر یا شکارچی می گریزند: «صُحُفٍ مُّثَشَّرَه» را می گوید «منظور کتاب آسمانی بر دعوت حقه است.»

ما قبلاً در سوره اعلیٰ (۸۷) گروه ۱۴، در اولین آگهی خدا به رسول خود و معرفی پیوستگی دعوت پیغمبران، به آیات ۱۸ و ۱۹- «إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى. صُحُفٍ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى.»، بر خورده بودیم.

جمع بندی نهائی آیات د و تذکر پایانی سوره نکته بسیار مهم ۵۶- «وَمَا يَذْكُرُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ هُوَ أَهْلُ التَّقْوَى وَأَهْلُ الْمَعْرِفَةِ.» می باشد. بیان سراسر و مستقیم آیه در خطاب به پیغمبر این است که اگر کسی از دعوت شوندگان خواستار و پذیرنده



بیست و هشتمین گروه تنزیل، مدثر (۷۴) ج / ۱۱ تا ۳۰ و ۳۴ تا ۵۵ \_\_\_\_\_ ۴۳۳

تذکرات شد، این پذیرش و استقبال با مشیّت و خواست خداوند هماهنگی دارد. یعنی خدا نیز چنین می خواهد. زیرا که ذاتاً و صفتاً هم اهلّیت تقوا و تمایل به پاکی و پایداری انسان‌ها را دارد و هم آماده و مشتاق بخشیدن کسانی است که از بدی و غفلت به پاکی و پندپذیری بازگشت نمایند. راجع به اینکه چرا خدا چنین است و این تذکر چه ارتباط با منظور و محتوای آیات قبل دارد، علامه طباطبائی بنا به برداشت بدبینانه و خصمانه‌ی بشرپسندانه‌ای که معمولاً مفسرین و شارحین در لحن و پیام کلام خدا درباره‌ی مردم و مشرکین می نمایند، و غافل از بزرگواری و آزادمنشی خداوند رحمن در دعوت انسان‌ها و روش رسالت انبیاء هستند، می گوید:

«این آیه توهمی را که ممکن است از جمله «فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ» به ذهن کسی درآید و خیال کنند اختیار به دست خودشان است... و اگر نخواستند متذکر شوند بر خدا غالب گشته و او را در به کرسی نشانند اراده خود عاجز ساخته‌اند، او خواسته بود اینان متذکر بشوند و نشدند، دفع می کند.»<sup>۱</sup>

پس از آن علامه طباطبائی مطلب و موضوع را به مسئله قضا و قدر و اختیار پیوند داده برای رفع اشکال و ابهام دیرینه‌ای که جبر و اختیار از جنبه‌های فلسفی و کلامی ایجاد کرده است و می کند، چنین اضافه می نماید:

«حاصل دفع این است که حکم قدر در افعال آنان مانند همه چیز دیگر جاری است و تذکر آنان - البته اگر متذکر شوند - هر چند فعل اختیاری و صادر از ایشان است و اکراه و اجباری در کار نیست، خدای تعالی هم خواسته تا به اختیار خود متذکر شوند. به این معنی خدای تعالی هیچ وقت از هیچ انسانی با خواست تکوینش نخواسته که فلان عمل را بی اختیار انجام بدهد بلکه اراده تکوینی کرده که هر چه می کند به اختیار و اراده خود کند، پس فعل اختیاری در عین اینکه نسبت به انسان فاعل امکان دارد، در عین حال نسبت به اراده‌ی الله ضروری التحقق است، و گرنه محقق نمی شد.»

به نظر ما صرف نظر از اینکه توضیح فوق قابل فهم بوده و ابهام و تضاد دیگری را اضافه نکرده باشد، امر مسلم این است که هیچ گاه و به ویژه در آن وحی و زمان، به دنبال فلسفه‌بافی و جدال‌های کلامی برای دعوت شوندگان نبوده، و نخواسته است گیرندگان

۱. تفسیر المیزان فارسی، جلد سی و نهم، صفحه ۳۰۶.

۴۳۴ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول) پیام را نه در دست اندازهای فلسفی جبر و اختیار بیندازد و نه از سر جنگ و جدال درآید. آنچه در سراسر این سوره، به خصوص در دو ردیف اخیر جلوه‌ی غالب دارد، دل‌داری دادن و امیدوار ساختن پیامبر در پیشبرد رسالت، از طریق تذکر دادن، علی‌رغم موانع و مشکلات آن، می‌باشد. قبلاً هم در سوره‌ی اعلیٰ (۸۷) و به‌سال اول بعثت، به‌دنبال وعده‌ی «وَتُيسِّرُكَ لِلْيُسْرَىٰ»<sup>۱</sup> و دستور «فَذَكِّرْ»، هم خبر قاطعانه «إِنْ نَفَعَتِ الذُّكْرَىٰ»<sup>۲</sup> را داده و هم پیش‌گوئی امیدوارکننده «سَيَذَكِّرُ مَنْ يَخْشَىٰ»<sup>۳</sup> را کرده بود. حالا هم به‌احتمال قوی می‌خواهد او را امیدوارتر سازد که «فَمَنْ شَاءَ ذَكَّرَهُ»، یک تصور بعید و تصادف ضعیف نبوده، باید بداند که خداوند خواهان تذکرپذیری مردم و پشتوانه آن می‌باشد. به‌این دلیل که او «أَهْلُ التَّقْوَىٰ وَأَهْلُ الْمَغْفِرَةِ»<sup>۴</sup> است.

البته این آیه خودبه‌خود و به‌طور ضمنی مسئله جبر و اختیار و پیوستگی عمل و خواست انسان را با امر و مشیّت الهی مطرح می‌سازد. ولی همان‌طور در بخش تدبّر گفته شد، بهتر است بحث و بررسی آن را در تنزیل‌های آینده انجام دهیم.

### متمم بخش اول - تدبیر در آیات

#### گروه‌بندی یا ترکیب سوره مدثر (۷۴)

سوره مدثر (۷۴) که جزء یا قسمت ۷ آیه‌ای اول آن به‌اعتقاد غالب مفسّرین بلافاصله بعد از پنج آیه سوره علق (۹۶) بر رسول مکرم نازل شده و با ابلاغ آمرانه «قُمْ فَأَنْذِرْ»<sup>۵</sup>، رسالت و مأموریت پیامبر گرامی را تعیین می‌نماید تنزیل و ترکیب گسترده‌ای دارد که در طی چهار قسمت و در طول سه سال به‌شرح ذیل انجام شده است:

قسمت الف: ۷ آیه اول، ۱ تا ۷، دومین گروه تنزیل، در آغاز سال اول بعثت.

قسمت ب: ۳ آیه، ۸ تا ۱۰، بیست‌ویکمین گروه تنزیل، در اوایل سال دوم بعثت.

قسمت ج: ۲۰ آیه، ۱۱ تا ۳۰ و ۲۲ آیه، ۳۴ تا ۵۵، بیست‌وهشتمین گروه تنزیل، در نیمه دوم سال دوم بعثت.

۱. گروه ۱۴، اعلیٰ (۸۷) / ۸. ۲. گروه ۱۴، اعلیٰ (۸۷) / ۹. ۳. گروه ۱۴، اعلیٰ (۸۷) / ۱۰.

۴. و آن‌طور که در سال ۴ بعثت در سوره طه (۲۰) خواهد آمد، قبل از پیغمبر بزرگوار خودمان خداوند از پیش به موسی و هارون نیز در مقابله با فرعون مستکبر بیدادگر، سفارش «فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَیِّنًا» را کرده امکان «أَلَعَلَّہُ یَتَذَكَّرُ أَوْ یَخْشَىٰ» را از ذهن آنها دور نساخته بود.

۵. گروه ۲، مدثر (۷۴) / ۲.

بیست و هشتمین گروه تنزیل، مدثر (۷۴) ج / ۱۱ تا ۳۰ و ۳۴ تا ۵۵ \_\_\_\_\_ ۴۳۵

قسمت د: ۴ آیه، ۳۱ تا ۳۴، صدویازدهمین گروه تنزیل، در سال هشتم بعثت. سوره حالت یکپارچه و معاصر را ندارد ولی دارای ترکیب منسجم و گروه‌های مرتب می‌باشد که بر حول محور واحد برای بیان هدف مشترکی ترتیب داده شده‌اند و اگر نزول و صدور آنها در زمان واحد صورت نگرفته از آن جهت بوده است که درک پیام‌های مربوطه از طرف دعوت‌شوندگان و شخص رسول مکرم احتیاج به گذشت زمان و تدارکات و تعلیم‌های تدریجی داشته است.

محور واحد کلی سوره، مأموریت انذار است که در اولین آیه سوره به رسول مکرم ابلاغ گردیده و در شش آیه بعدی شرایط و خصوصیات ردیف شده که لازم است رسول خدا به لحاظ شخصی رعایت نماید.

هدف مشترک سوره، موضوع و مردمی هستند که باید از طرف رسول خدا انذار شوند، در حالی که موضوع انذار وقوع قیامت است و زندگی جاودان سخت یا مطبوعی که مردم گرفتار یا برخوردار از آن خواهند شد و می‌بایستی قبلاً، ولو به اجمال، اطلاعاتی از چگونگی حدوث و زمان وقوع آن و همچنین زندگی مردم در آنجا داده شود. اعلام این قسمت و قضایا، پس از گذشت کمتر از یک سال و نزول شش گروه مربوط به قیامت و آخرت، طی سه آیه کوتاه در بیستمین گروه تنزیل به شرح ذیل صورت می‌گیرد:

مدثر (۷۴)، آیات ۸ تا ۱۰ :

۸- فَإِذَا تُقَرَفُ فِي النَّاقُورِ.

۹- فَذَلِكَ يَوْمٌ مِّنْ يَّوْمٍ عَسِيرٍ.

۱۰- عَلَيَّ الْكَافِرِينَ غَيْرُ يَسِيرٍ.

برخورد انذارشوندگان و واکنشی که نشان می‌دهند و همچنین درجه تأثیر پیام در مردم و توفیق پیامبر، مطالب و نکاتی هستند که به لحاظ دعوت و رسالت دارای اهمیت به سزا بوده باید روشن گردد.

توضیحات و اطلاعات مقدماتی مربوط به قیامت و آخرت، به طوری که دیدیم تدریجاً در گروه‌های ذیل آمده بود:

گروه ۹ غاشیه (۸۸) - گروه ۱۱ انفطار (۸۲) الف - گروه ۱۶ تکویر (۸۱) -

گروه ۲۰ نازعات (۷۹) الف - گروه ۲۱ مدثر (۷۴) ب - گروه ۲۲ لیل (۹۲).

دیدیم که در برابر این انذارهای خبری، دو نوع واکنش ابراز گردید. اولین واکنش

۴۳۶ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن بر حسب نزول) آنها منفی و به صورت تکذیب گفته‌های رسول خدا بود که گزارش آن در گروه ۲۳ ماعون (۱۰۷) از ناحیه مال پرستان بی عاطفه و بی ظرفیت ظاهر گردید و این تکذیب در دو گروه بعد از آن، یعنی گروه ۲۶ مرسلات (۷۷) مورد تهدید تکراری و شدید قرار گرفت. همراه با آن یا بلافاصله پس از آن عکس‌العمل مثبت را به صورت کنجکاوی مردم بی طرف و پرس و جوهای فردی و جمعی در گروه‌های ۲۴ معارج (۷۰) و ۲۷ نباء (۷۸) مشاهده کردیم. طبیعی بود که چنین عکس‌العمل و آغاز حرکت، مردم اشراف قریش و سران شرک را که تا آن زمان به زحمت تحمل وجود محمد یتیم را کرده بودند، به وحشت انداخته چاره‌ای برای خاموش کردن یا بی‌اثر ساختن کلام او بیندیشند. ارزیابی حساب شده‌ی ولید بن مغیره و رأی کارشناسانه «إِنَّ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ»<sup>۱</sup> چنان صادر شده است که کاری‌ترین ضربه را به دعوت نوپای پیامبر وارد آورد.

این نقشه یا کید و توطئه که در نخستین ماه‌های رسالت در گروه ۱۰ طارق (۸۶)، ب آیات ۱۵ و ۱۶: «إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا. وَأَكِيدُ كَيْدًا»، به اطلاع محمد (ص) رسیده بود. پاسخ آن می‌بایستی به ثبت در کتاب و تاریخ برسد. و جای آن در سوره مدثر (۷۴) و بلندترین گروه آن باید باشد. از یک طرف کید و نقشه و جایگاه آخرتی آنها و پیروانشان اعلام گردد و از طرف دیگر حقیقت دعوت که انذار و تذکر است و علت انسان‌شناسانه اعراضشان روشن شود.

چون در این گروه برای تشریح سَقَر، «عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ» آمده و وعده ۱۹ ایجاد ابهام نموده است، امکان بروز تشنگی در میان مؤمنین و اهل کتاب به وجود آورده، لازم دیده شده است که برای تکمیل سوره توضیحاتی در سال‌های نزدیک هجرت اضافه شود.

به این ترتیب داستان انذار که یگانه وظیفه رسول خدا، یا لا اقل اولین و مهم‌ترین آنها بوده است، در طی هشت سال ابتدای بعثت، در سوره‌ی منسجم منظمی، تحت عنوان مدثر (۷۴) از ترکیب چهار قسمت مستقل تشکیل گردیده و در هفتاد و چهارمین واحد کتاب جای گرفته است.

**پایان گروه بیست و هشتم**

## بیست و نهمین گروه تنزیل<sup>۱</sup>

### آیات ۱ تا ۲۵ سوره نجم (۵۳) (الف)

بسم الله الرحمن الرحيم

شماره آیات	متن آیات	ترجمه (با مختصر توضیح)
۱	وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ.	قسم به ستاره (یا ستارگان ثابت) آن هنگام که افول (یا غروب) می کنند.
۲	مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ.	رفیق و همنشین شما نه گمراه شد (و یا نه راه عوضی رفت) و نه گول خورد و به اشتباه افتاد (یا عوضی دید).
۳	وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ.	و از روی هوا (یا نفس) حرف نمی زد.
۴	إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ.	آن (پیام یا کتاب و) چیزی جز وحی که به او وحی می شود نیست.
۵	عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ.	(وحی و کلامی که) موجود پرتوان یا دارنده نیروهای سخت به او تعلیم داده است.
۶	ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَىٰ.	(موجود یا فرشته ای که) صاحب عقل رسای کارا است و مسلط و استوار گشته است.
۷	وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَىٰ.	در حالی که او در افق بلند برتر قرار دارد.
۸	ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّىٰ.	پس از این (مرحله دریافت وحی و آموزش حاصله از نیروی استوار، به خدا، به منبع و مقصد وحی یا به جبرئیل) نزدیک شد و آویخته به آن گشت (با آن حقیقت یا خدا برخورد نزدیک کرد و با آن ارتباط و آویختگی پیدا کرد).

۱. در جداول ۱۴ و ۱۵ کتاب «سیر تحول قرآن»، بیست و هشتمین گروه تنزیل سوره قریش (۱۰۶) تعیین شده است. و نزول سوره قریش (۱۰۶) که با «إِلْيَافٍ قُرَيْشٍ» آغاز می شود، بنا به سیاق عبارت و همچنین بر طبق روایات معتبر، به دنبال سوره فیل (۱۰۵) و متصل به آن بوده است، در حالی که در جداول ۱۴ و ۱۵ شماره نزول سوره فیل (۱۰۵)، ۵۱ است. با مراجعه به جداول فوق و تقطیع های جلد دوم کتاب «سیر تحول قرآن» معلوم شد چون تعداد اولیه آیات سوره قریش به جای ۴، ۵ گرفته شده است، طول متوسط و طول مبنای آن کوچک تر از سوره فیل (۱۰۵) در آمده است. و اگر ۴ حساب کنیم پارامترهای آن مطابق سوره فیل (۱۰۵) در می آید و شماره نزول آن ۵۲ می شود. بنابر این تصمیم گرفته شد جدول را به شرح فوق تصحیح نمایم.

۲. متن این سوره از روی دست نوشته اولیه، بدون تنظیم و تدوین قبلی، با مختصری اصلاح تایپ شده و حواشی و یادداشت های متفرقه که مؤلف قصد داشته آنها را در متن وارد کند، در پاورقی آورده شده است (ب.ف.ب).

شماره آیات	متن آیات	ترجمه (با مختصر توضیح)
۹	فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ.	این (نزدیکی رسول) به اندازه دو کمان (یا دو زراع) و بلکه کمتر از آن بود.
۱۰	فَأَوْحَىٰ إِلَيَّ عَبْدِي مَا أَوْحَىٰ.	پس (از تعلیم گرفتن و نزدیک شدن و وابستگی یافتن ها، خداوند) به بنده اش آنچه را که باید وحی کند (یا آن گونه که باید) وحی کرد.
۱۱	مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ.	ذهن یا قلب پیغمبر آنچه را که دیده بود تکذیب نکرد (آنچه دل دیده بود دروغ ندانست، یا آنچه دل دیده بود دروغ و عوضی نبود)
۱۲	أَفْتَمَارُوهُ عَلَيَّ مَا بَرِي.	آیا شما با او بر سر چیزی که «دیده است» بگومگو و جدل می‌نمائید؟ (و کار تصور و توهم و تعقل نیست که جای تردید و پرسش را داشته باشد).
۱۳	وَلَقَدْ رَأَاهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ.	در حالی که به قطع و یقین (نه تنها یک بار بلکه) بار دیگر در نزول دیگر هم آن (حقیقت و واقعیت یا جبرئیل) را دیده است.
۱۴	عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَىٰ.	(در کجا دیده است؟) در «سدره‌المنتهی» - درخت سدری که در نهایت وجود دارد.
۱۵	عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ.	همان جا که «جنته‌المأوی است». (یا جایگاه بهشت و منزلگاه بهشتیان در آنجا یا در کنار آن است)
۱۶	إِذْ يَغْشَى السُّدْرَةَ مَا يَغْشَىٰ.	آن زمان که «سدره» را آنچه فرا گرفته و می‌پوشاند (یا باید بپوشاند) فرا گرفته است.
۱۷	مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَىٰ.	چشم (پیغمبر) منحرف و منصرف نشد و تجاوز (از حدود خود و حقیقت) نکرد.
۱۸	لَقَدْ رَأَىٰ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَىٰ.	حقیقت آن است که آیات و نشانه‌های بزرگی از خداوندگار یا ارباب خود را دید.
۱۹	أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ.	اما شما آیا لات و عزی را «دیدید»؟
۲۰	وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ.	و همچنین مناة (بت) سومی دیگر؟
۲۱	أَلَكُمُ الذَّكْرُ وَلَهُ الْأُنثَىٰ.	آیا برای شما نر است و برای او ماده؟!؟
۲۲	تِلْكَ إِذًا قِسْمَةٌ ضِيزَىٰ.	در این صورت چنین کار، سهم‌بندی و تقسیم جابرانه (یا غیر عادلانه) است.

## کلیات و نکات

این دسته آیات که برجستگی خاص و اهمیت بسزا دارد، یکی از گروه‌های مهم و مفصل‌گرفته‌ای است که حالت اعلامیه صادر کردن و سفیر معرفی نمودن دارد. در این گروه مسئله نبوت و قرآن و رسالت الهی، به‌طور مشروح و مبسوط برای مردم مطرح می‌شود (بعد از گروه‌های (۱۰، ۱۵، ۱۶ و ۲۸). خداوند شخصاً در خطاب مستقیم با دعوت‌شوندگان و مضمولین رسالت، با لحن صریح و ساده و صمیمی و در عین حال جامع و قاطع، فرستاده‌اش محمد بن عبدالله و کلام و پیام یا کالایش را، که آیات و خبرهای قرآن و وحی را تشکیل می‌دهد، معرفی می‌نماید و ضمن آن به شرح باطن واسطه یا قابل وحی می‌پردازد و بالاخره تا حدودی وارد معرفی و ماهیت خودِ وحی

و پیام می‌گردد. هر چند بی‌پرده و خالی از ایهام و اعوجاج است، اما به‌هیچ‌وجه قابل فهم و درک، و حتی برای مؤمنین نیست. لحنی که به‌کار برده شده است و کلمات و تعبیرات دست‌چین (selectionner's) شده‌اند. ضمن آنکه نه تهدید و تحمیل وجود دارد، نه ابراز خشونت و نفرت در برابر تکذیب محتمل.

در زمینه وحی و رسالت و نبوت، منشاء غیر بشری داشتن دعوت، و جنبه خدائی خالص و انذار داشتن قرآن، به‌لحاظ اطلاع و اقتناع دعوت‌شدگان (و آیندگان) و به‌خاطر آماده نمودن انسان‌ها برای قبول آخرت و قیامت (و نبوت) ضرورت درجه یک داشته است. بنابراین می‌بایستی حداکثر تأثیر را داشته باشد. البته این گروه اولین تنزیل از این نوع و بیسابقه و بی‌تدارک قبلی نبود، قبلاً اشارات ذیل را دیده بودیم:

در گروه دهم، طارق (۸۶)، آیات ۱۱ تا ۱۴: «وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ. وَالْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ. إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ. وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ.»

در گروه پانزدهم، بروج (۸۵)، آیات ۲۰ تا ۲۲: «وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ. بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ. فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ.»

در گروه شانزدهم، تکویر (۸۱)، آیات ۱۵ تا ۲۵: «فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنُسِ. الْجَوَارِ الْكُنُوسِ. وَاللَّيْلِ إِذَا عَسْعَسَ. وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ. إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ. ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ. مُطَاعٌ ثَمَّ أَمِينٍ. وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ. وَلَقَدْ رَآهُ بِالْأَفْقِ الْمُبِينِ. وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ. وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ.»

در گروه بیست و هشتم، مدثر (۷۴)، آیات ۱۸ تا ۲۵: «إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ. فَقَتَلَ كَيْفَ قَدَّرَ. ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ. ثُمَّ نَظَرَ. ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ. ثُمَّ أَدْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ. فَقَالَ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَرُ.»

مخاطب در گروه دهم و پانزدهم شخص پیامبر و در گروه شانزدهم مردم‌اند (پیغمبر و کلام به‌صورت غایب‌اند). در گروه ۲۸ ارزیابی یک مشرک درباره قرآن نقل شده است و از قول او صحبت می‌شود و اینکه در این گروه مانند گروه شانزدهم گوینده باز خدا است و گیرنده مردم (ولی نه به آن صراحت و شدت) و از پیام و پیام‌رسان به‌صیغه غایب با تصریح و تفصیل‌های بیشتر نسبت به گروه ۱۶ صحبت می‌شود. تا اینجا چهارمین بار است که معرفی و بحث، نه روی محتوای کلام و خبر آخرت و قیامت، بلکه روی خود کلام رفته است.

۴۴۰ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول) برنامه اندازی قرآن در آغاز رسالت، در مرحله اول روی آخرت و قیامت و هلاکت (یا انداز خالص) رفته است، ولی پس از آن و پایه پای آن لازم بوده است در درجه خفیف تر روی جدی بودن و واقعیت و اصالت داشتن خود کلام یا پیام تأکید گردد. اینجا به طور صریح و قطعی چگونگی دعوت و شیوه رسالت یا نظر و سیاست خدا درباره کفرزدائی و القاء ایمان مطرح می شود. جا دارد با کمی توقف و تأمل توجهی بنمائیم.

آن طور که تا به حال استنباط کرده ایم و بعد از این نیز روشن تر و قطعی تر خواهد شد، ما در برابر یک تضاد یا مقابله دو مشکل قرار داریم؛ از یک طرف خدا می خواهد و اصرار دارد کلام و برنامه و تعالیم و احکامش به خوبی پذیرفته و اجرا شود، از طرف دیگر نمی خواهد کمترین فشار و اجبار یا اکراه بر انسانها وارد آمده چیزی را از روی الزام و تحمیل و رودربایستی و حتی تطمیع و تهدید بپذیرند. یا کمترین خدشه و لطمه به آزادی و به حیثیت و کرامت انسانی آنها وارد آید. بلکه از روی عقل و میل و رغبت و رشد خودشان به آن برسند [که بعدها در سال آخر در جمله «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ»<sup>۱</sup> خلاصه خواهد شد]

از موضوعاتی که در تنزیل های بعدی خواهیم دید که دعوت شوندگان هم آنها را مطالبه می کنند، یکی انزال وحی و کتاب به خودشان یا حرف زدن مستقیم خدا با آنها است، که البته استعداد و امکانش را نداشتند. دیگر معجزات و فرستادن فرشتگان و غیره، که آن هم در تنزیل های بعدی جواب داده می شود. یا فرستادن بلا و هلاکت اقوام.

البته ما نمی توانیم برای خدا آئین نامه نویسی کنیم و با ذهنیات خودمان تعیین تکلیف برای او نمائیم، بالعکس آنچه را که او کرده است و واقعیت و حضور در برابر چشممان دارد، ملاک قرار داده بررسی می کنیم و می بینیم راه حل صحیح و منطقی و حکیمانه چگونه بوده است.

مسئله از این جهت هم قابل توجه است که احتیاج داریم تکلیف خودمان را در تبعیت از دین و تعلیم آن و اجرای احکام بفهمیم.

در مرحله اول صبر و حوصله و تحمل و خونسردی زیادی لازم است. از یک طرف

---

۱. بقره (۲) / ۲۵۶: در [پذیرش] دین اکراه [و اجباری] نیست؛ [فقط راه] کمال از [راه] تباهی مشخص شده است؛ ...



آزادی و مهلت دادن به مردم، از طرف دیگر عدم شتاب و عجله، که تاکنون چندین بار شنیده‌ایم و بعد از این نیز خواهیم شنید. چقدر در این باب که دلیلش «خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ»<sup>۱</sup> می‌باشد به پیامبر توصیه و تأکید و حتی ملامت‌ها خواهد شد.

در مرحله دوم متدولوژی به کاررفته است که باید مناسب باشد. اگر قرار باشد برای آدمی آزادی و اختیار و احترام قائل باشند، ناچار باید از طریق تحقیق و تشخیص و تصمیم خود او وارد شوند. از راه حواس و فکر و دل و عقل خود او. زبان باید زبان منطقی متکی به مشاهده و تجربه و تعقل باشد، خود او ببیند و بشناسد و بسنجد و بفهمد و نتیجه‌گیری کند. احساس کند که شخص او تشخیص دهنده و پذیرنده است. ایمان آوردن و عبادت کردن و اطاعت و اجرای احکام به نفع خود اوست نه به خاطر دیگری.

اما مصیبت و مشکل همین جا است! اگر موضوع محسوس و ملموس و مانوس زندگی دنیائی بود اشکالی نداشت. همان کاری که در روش‌های آموزش و پرورش امروزی و متدولوژی علمی به کار برده می‌شود به کار برده می‌شد، اما قرآن از چیزهائی صحبت می‌کند که نه تنها دور از ذهن ما، بلکه خارج از زندگی و محیط ما است. از آخرت و قیامت یا پدیده‌هائی که هنوز واقع نشده و بعداً واقع می‌شوند و مباینت ذاتی با آنها دارد. علاوه بر آنکه مقیاس و مدت و ابعاد دیگری دارد، غیرقابل ادراک مردم این دنیا هم هست. ولی بشر چاره‌ای ندارد جز اینکه در این راه وارد شود. چون با حیات و منافع و خواسته‌های او سروکار دارد. خدا از او صحبت می‌کند. از خسران و زیان او در آینده. اگر همین طوری بگوید چنین است و چنان خواهد شد، شما نمی‌فهمید، چشمتان کور، جهنم که قبول نکردید، یا اگر قبول نکنید چنین و چنان خواهید شد؛ نقض غرض می‌شود. یا اصلاً باور نمی‌کنند یا لجبازی می‌نمایند و اگر روی ترس و ملاحظه پذیرفتند، حیثیت و آزادی‌شان را از دست داده‌اند که خدا نمی‌خواهد.

پس چاره‌ای نبوده جز اینکه:

**الف):**

۱- شاهد و مثال ارائه داده، به عنوان نمونه و قسم اشاراتی بنماید و مطابقت و رؤیت آن را به آینده واگذار کند.

۲- از طریق تشبیه و تمثیل، برای اثبات آنچه باور نمی‌کنند، استدلال‌هائی بنماید و نمونه‌هائی بیاورد.

۱. انبیاء (۲۱) / ۳۷: [گویی] انسان از شتاب آفریده شده است؛ ...

۴۴۲ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن بر حسب نزول)

۳- تذکر و اختطاری بدهد که بدانید چنین خواهد شد و احتمال آن را در نظر بگیرید.

(ب):

۴- روی سرچشمه و منشاء و اساس رفته، جدی بودن خبر و کلام و عدم مشابهت آن را با حرف‌ها و خبرهای عادی بیان نموده و بفهماند که کلام از نوع دیگری است:

«إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ»

وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ»<sup>۱</sup>

می‌خواهید بدانید چگونه هزل نیست و چگونه انسجام و ارتباط دارد؟ شعرها و شعارها و سخن‌بافی‌های معمولی را که موزون و شیرین و سرگرم کننده هم هست، نگاه کنید:

«اتل مثل توتوله، گاو حسن چه جوهره، نه شیر داره نه پستون، شیرشو بردن هندستون، یک زن کردی بستون، اسمش را بذار امقندی، دور کلاش قرمزی، هاجین و واجین یک پاتو ورجین».

حرف‌های پوچ پیش پا افتاده اینست!

به عنوان مثال، به این آیه توجه کنید به‌بینید قرآن از چه موضوعات و مسائلی صحبت می‌کند: «وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ»<sup>۲</sup> پدیده صبح و دمیدن خورشید... ممکن است خود موضوع و محتوای پیام را نفهمید و درک نکنید، ولی همین قدر حس می‌کنید که از مقوله مسائل عادی و مزخرفات نبوده، مقام و موقعیت بالا و والائی دارد. جدی است... پس شایسته توجه و تا حدودی اعتماد و عنایت است. از خود کلام بفهمید که گفتار پوچ بی‌ارزشی نیست، مثل خود انسان ارزش و کرامت و مقام دارد.

## کلیات و نکات

خطاب آیات صریحاً به معاصرین و دعوت‌شوندگان بوده، گروه از نوع ۳ محسوب

۱. گروه ۱۰، طارق (۸۶) / ۱۳ و ۱۴.

۲. گروه ۱۶، تکویر (۸۱) / ۱۸.

می‌شود. در گروه‌های گذشته چنین خطاب مستقیم به مردم و با تفصیل و تأکید وجود نداشت. منهای آیه شماره ۲۳ طولانی ۲۳ کلمه‌ای که خطاب آن به پیغمبر بوده و از مشرکین به صیغه غایب صحبت می‌نماید، به احتمال قوی الحاقی بعدی توضیحی می‌باشد. ضمناً لحن کلام صمیمانه و خودمانی بوده، از شخص پیغمبر همه جا به صیغه غایب یاد شده است و عنوان «صَاحِبِکُمْ» یا رفیق و یار شما به کار برده می‌شود. نه تهدید و تحمیل وجود دارد و نه خشونت و نفرت در برابر استنکاف و تکذیب محتمل. به این ترتیب می‌بایستی حداکثر تأثیر را داشته باشد. به عنوان پشتوانه اخبار و اظهارات فوق، سوگند «وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَى» به کار برده شده است. یک تک سوگند، برخلاف تنزیل‌های انذار و اخباری قیامت که تا به حال می‌دیدیم و معمولاً به چندین سوگند توسل جسته می‌شد. ولی سوگندی از همان نوع، استشهاد به طبیعت مشهود و محسوس، نه در زمین و انسان، بلکه باز در آسمان و در پدیده‌ها و حرکات ستارگان یا نمونه‌های خلقت و حیات در مقیاس بزرگ جهان. شاید قصد نشان دادن همسنخی و هم‌ریشگی تکوین و تحرک ستارگان با صدور و نزول وحی در دل انسان بوده باشد.

همان طوری که در گروه‌های قبلی گفته بودیم، قرآن می‌توانست در برنامه دعوت و شیوه‌ی رسالت، اکتفا به انذار قاطعانه و یا اعلام خشک اخبار و اطلاعات یا احکام بنماید، ولی عنایتی بوده است که با آدمی معامله محترمانه و آزاد و اقناع‌کننده‌ی عارفانه به عمل آمده، اطلاعات و اظهارات همراه با استدلال و استشهاد بوده، حداکثر آگاهی ممکن و توضیحات لازم تحویل دعوت‌کننده و دعوت‌شوندگان داده شود. اطلاعات و توصیف‌هایی که در اینجا داده می‌شود، کاملاً تازگی داشته در سطح متمایز و ممتازی قرار دارد و هنوز هم اگر چه با تعبیرهای روشن و عادی و به دور از کجی و کاستی بیان شده است، خارج از درک و تجربه و توان ما می‌باشد. و چون مطلب بدانجا رسیده که از حدود تشخیص و توان پیغمبر هم بالاتر گشته، می‌بینیم که خود خدا گوینده و عنوان‌کننده شده است تا اگر قرار بر قبول و اثر باشد، گیراتر گردد. اگر اظهارات مندرج در آیات ۲ تا ۱۸ را خود پیغمبر، که مدعی مسئله است، یا فرشته وحی، که در نظر مردم رسمیت و معروفیت ندارد، به صیغه متکلم وحده به زبان می‌آورد، ممکن بود از مقوله لاف و گزاف و ادعاهای مالیخولیائی تلقی گردد، ولی وقتی شخص دیگری، چون خدا، که خودش و کلامش در این موقع تا

۴۴۴ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن بر حسب نزول) حدودی مورد پذیرش یا توجه بسیاری یا بعضی از معاصرین واقع شده است، اعلام کننده و نشانی دهنده آن مراتب می گردد، می تواند اعتبار و تأثیر دیگری داشته، به یک تیر دو نشان زده شود: معرفی حضوری خدا و اعلام اصالت و کیفیت پیام. ما عادت کرده ایم که قرآن را به صورت یک گزارش غایبانه و نوشته ای که روی کاغذ آمده است بخوانیم و غافل از آنیم که نزول وحی یا پیدایش کلمات بدیعی که مردم حس کرده بودند، انشاء کننده و ادا کننده آن محمد بن عبدالله نیست. چه طنین و تأثیر در گوش ها و در ذهن ها و دل ها داشته است! خیلی تدبیر و تدارک از ناحیه خدا و صبر و تبعیت از ناحیه پیامبر لازم بوده است همچنین از ناحیه مردم تا به این حد از رشد و استماع برسند و بشود چنین مطالب و عناوین را با آنها در میان گذاشت<sup>۱</sup> مطالب و عناوین صرفاً اظهار نظر و اعلام است که به صورت بدیعی و قطعی و بدون شاهد و دلیل و نشانه و حتی قسم یا سوگند ادا می شود. فقط یک قسم در اول آمده است که از نوع سوگندهای گروه های ۱۰ و ۱۶ ماقبل است (سَمَاءٌ وَّ اَرْضٌ - ستارگان خُنس و کُنس، بامدادان و شبانگاهان - مقابله آسمان با زمین، طلوع و غروب، روشنائی و تاریکی) و حالا هم باز صحبت برخاستن و برافروختگی است که به دنباله اش خاموشی می رسد، یا طلوع از یک افق و غروب در افق دیگر، آن طور که بسیاری از مفسرین و مترجمین استنباط کرده اند.

آنچه بر سراسر آیات گروه آشکارا اشراف و اِشراق دارد، عنایتی است که خداوند می خواهد در زمینه حصول روشن ترین، مسلم ترین و محکم ترین علم و یقین<sup>۲</sup> نسبت

۱. «کشف الاسرار»، (به نقل از ترجمه قرآن «رهنما» جلد ۴، صفحه ۲۰۶) چنین اشاره ای دارد: «دیگر پیامبران جواب دشمنان خود را خود می دادند. چنانکه قوم نوح به نوح گفتند «انک فی ضلال مبین» نوح جواب داد: «لیس بی ضلاله» و هود را گفتند «انک فی سفاهة». هود جواب داد: «لیس بی سفاهة»

۲. ولی جواب دشمنان محمد را خدا خودش داد (و به عقیده ما قبلاً داد) و گفت «مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى. اِنْ هُوَ اِلَّا وَحَىُّ یُوحَى». (گروه ۲۹، نجم (۵۳) / ۲ و ۴). خدا علاقه داشته است شخصاً در صحنه حضور یافته، کلام یا کالایش و عرضه کننده کالایش را به مردم و مشتریان معرفی نماید تا ابهام و اشکالی نباشد. توحید و انحصاری است. هم از خودش و هم از رسولش، ضمن اینکه کیفیت و چگونگی کلام یا کالا را هم تا حدودی بیان می نماید. علم الیقین او را محصول دیدار و برخورد نزدیک و مکرر اعلام می دارد که ویژه بینش ها و آگاهی های حسی و حضوری و تجربی مادی است (نه ذهنی و تصویری و لفظی و وهمی، یا روحانی فلاسفه و عرفا و مرتاضان و مدعیان کشف و شهود). کلمه رؤیت (یا مشاهده که اساس علوم امروزی است) بیش از هر عنوان دیگر - ۴ بار - تکرار شده است.

به وحی و کلام خود، در وجود و خاطر رسولش، در گفتار یا دعوت شوندگان، ابراز دارد. خدا که گوینده و فرستنده گفتارها است، می‌خواهد با صراحت و سادگی پیام‌هایش را مستقیماً به مردم بشناساند، می‌گوید اگر برای شما شک و شبهه، ابهام و انحراف یا احتمال و خیال و خطا وجود داشته باشد، برای او وجود ندارد. او نه گمراه شده، نه گول خورده و نه از روی هوای نفس و خواسته‌های دل سخن می‌گوید. الهام و القائی است که از خارج به او وحی می‌شود. یک موجود یا نیروی قاهره اینها را به او یاد داده که صاحب عقل و رأی محکم است و در کار خود مسلط و استوار بوده از سطح و افق بلند و برتری سخن می‌گوید.

### یادداشت‌های تدریجی بعدی

\* همان‌طور که مصداق نبوت دو چیز است که خود خدا (از طریق انبیاء و ادیان) باید (یعنی چاره‌ای نیست) معرفی و بیان نماید- الوهیت و آخرت- مکانیسم نبوت و رسالت یا کیفیت القاء کلام و آیات و سیستم وحی را هم جز خدا کسی نمی‌تواند و نباید بمردم بگوید. خواه مردم فوری و کاملاً یا جزء پذیرند و بفهمند، یا فعلاً بشنوند و خبردار شوند و روی آن تأمل کنند و تدریجاً، حتی در نسل‌های آینده پی به کم و کیف آن ببرند. فعلاً از نظر عدم اشتباه و اختلاط و ادعای مدعیان و جدا کردن بدل از اصل و خرمهره از سره لازم است و شناساندن اینکه کلام خدا از راه رؤیا و خواب و اشراق، تفکر و کشف و شهود و به‌طور کلی وسائل شخصی نیست و مستقیماً هم از خدا گرفته نمی‌شود و خدا دیده نمی‌شود. آنچه شنیده و دریافت و تعلیم داده می‌شود، از واسط است و آنچه دیده می‌شود آیات خدا است نه خود خدا.

\* آنچه آشکار است و مورد اصرار، معرفی قضایای وحی و نبوت و قیامت بزبان طبیعت (بجای آنکه بگوئیم ماده) و در دنیای فیزیک و نه متافیزیک است و همه‌اش افزارها و عوالم فیزیک است. قوه و نیرو، شدت- فاصله مکانی و اندازه‌های حسی قاب قوسین- دفعه و عدد همراه با اندازه: نزلهٔ اخری- مکان: عند- پوشش و فراگیری نور مانند: صبح و شب و پدیده نور و ظلمت.

اخباری که تا به حال داده شده، چون بیشترش راجع به قیامت و آخرت بوده است، می‌گوید آنها را دیده است، عندها جنۃ المأوی- بهشت را در زیر پوشش و سایه

۴۴۶ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول)

«سدره» می‌گذارد که سدره درخت است و از جنس و در عالم طبیعت.

\* پس پیغمبر در یک پرواز معراج هم مکان را درنوردیده و هم زمان را پشت سر گذارده است (نسبیت اینشتن).

\* و چقدر بد می‌شد اگر خود پیغمبر خودش را معرفی می‌کرد و مدعی نبوت و رسالت و دریافت وحی و ناظر به آیات شده می‌گفت: ایها الناس آنچه من می‌گویم ممتاز است، فرق دارد، عالی است، از خدا و از روح القدس گرفته‌ام و این چنین گرفته‌ام. مثل خیلی از مدعیان عرفان و قرآن‌شناسی و اسلام‌شناسی که دم از خودشان و نعمتی که خدا نصیبشان کرده و حقایق و اسرار که کشف کرده‌اند، می‌زنند و آنچه را که به نظرشان رسیده است، انحصاری و عالی و ممتاز می‌دانند. واقف به اسرار، یابنده کلید ختم قرآن، واصل به منازل اعلی و قرب جوار معرفی می‌نمایند.

### بحث راجع به چگونگی ابلاغ یا اجرای رسالت<sup>۱</sup>

\* توجه عمده گروه، روی مسئله وحی یا دریافت کلام و دعوت است به قصد اقناع مردم به اصالت و الهی بودن آن. معرفت مردم راجع به چگونگی پیام و تمیز آن از اشتباه و اغوا.

\* حکایت از اصرار حکیمانه خدا به پذیرش پیام و رسالت و اجرای اوامر و احکام.  
\* چهره دیگر محتوا و موضوع پیام به صورت انذار قیامت و آخرت که در آنجا هم اصرار فوق‌العاده برای قبولاندن و القاء واقعیت داشتن آن ورزیده می‌شد.

\* در مجموع علاوه بر منظور اصلی کلام، کیفیت و متدولوژی پیام است. یا القای ایمان و امحاء کفر و انکار: کفرزدائی و تبلیغ دعوت و دین.

\* اگر ما مطرح می‌کنیم و پرانتزی باز می‌نمائیم از دو بابت است: معرفت ما نسبت به چگونگی رسالت و انشاء و ترکیب قرآنی (تدبری در قرآن)، آشنائی و تعلیم روش تبلیغ دین یا تبلیغ اسلام به دست خودمان و مدعیان حکومتی.

---

۱. مطالب این بخش در نسخه دست‌نوشته اولیه، به صورت عناوین و عبارات مستقلی آمده است تا در فرصت بعدی توسط نویسنده به صورت منسجم تدوین و در محل‌های مناسب درج گردند که متأسفانه چنین فرصتی فراهم نشده و مؤلف فقید به دیار باقی شتافته است. ما عیناً همان یادداشت‌های را برای اصالت نوشته نقل می‌نمائیم (ب.ف.ب).

\* خدا می خواهد دو موضوع یا دو منظور را (فعالاً) به آدم‌ها برساند. «تحمیل»، «تبلیغ»، «تفهیم» کدام یک؟ چگونه این عمل که مورد علاقه و بررسی ما است، دو راه دارد:

(۱) از پیش خود به کمک ذهن و عقل و سلیقه و اندیشه تعیین طریق نمائیم و برای خدا برنامه‌ریزی و آیین‌نامه‌نویسی کنیم.

(۲) ببینیم خود خدا، پیغمبر یا قرآن چگونه عمل کرده‌اند.

(۱) اگر اختیار دست ما و دست بشر بود چه می‌کردیم؟

- ابلاغ و اخطار و اجبار؛
- استدلال فلسفی و ذهنی می‌کردیم که بر خدا واجب است؛
- معجزه پیغمبر؛
- ارائه مستقیم به خودمان، مشرکین همین را مطالبه می‌کردند؛
- نشان دادن آثار عبادت و عصیان؛
- تعجیل در عذاب؛
- یکی دیگر تسخیر است و توسل به جادوگری و تسخیر اشخاص و عقول.

(۲) خدا، پیغمبر یا قرآن چگونه عمل کرده‌اند؟

قرآن هیچ یک از این راه‌ها را انتخاب نکرده است؛ راه مشکل را در پیش گرفته است. نه تحمیل، نه تعجیل، بلکه تسهیل، تحذیر، تعلیم. ضمن آنکه به خودمان هم واگذار نکرده است.

چرا به خودمان واگذار نکرده؟ درحالی که سایر امور زندگی و فردی و اجتماعی را به خودمان واگذار کرده است که با تلاش و تدبیر و تجربه خودمان به آن برسیم. برای آنکه نمی‌توانیم. موضوعات مورد نظر چیزی است که از عهده بشر بر نمی‌آید. کار بشر در اکتشافات و اخذ معلومات و تعلیمات الگوگیری و استفاده از مشاهدات و واقعیات (کشفیات فیزیکی، زیست‌شناسی، روان‌شناسی، اقتصاد، مدیریت، حکومت، ...) است. اما خدا نظیری ندارد (چون هر چه هست مخلوق او است).

\* راه‌های بشری برای کارهای بشری و مقاصد بشری است: استفاده، استخدام، استثمار بشر برای بشر، بدون اینکه خود بشر مطرح باشد، و بیگانه کردن انسان از مبداء و مقصود خودش:

○ ارباب‌ها و حکام و امراء و پادشاهان و حتی دولت‌ها و امت‌ها که زور یا تبلیغ یا تهدید و تطمیع و تعلیم به کار می‌برند تا فرد به دردخور و مفید برای خودشان را بسازند (اریک فروم- و روان‌شناسان بزرگ و غیره).

○ پدران و مادران و مصلحین بزرگ دنیا به استعمار احساسات و عواطف می‌پردازند.

○ تبلیغات کار تاجرها، سیاستمداران و مکاتب سیاسی است.

○ هدفی دارند و نیازی. می‌خواهند انسان خودش را خدمتکار و فداکار برای آن هدف نماید. خودش هدف نباشد. خودمحوری در منطق بشری و دنیائی خود هدفی است و مذموم.

○ خدا بنابه تعریف، نه نیاز دارد، نه هدف، بی‌نیاز است و بالاتر از آنچه هست و دارد، چیزی وجود ندارد که درصدد رسیدنش باشد. خداوند منزله از نیاز و مقصد است.

\* آن‌طور که تا به حال فهمیدیم و بعد نیز بهتر خواهیم فهمید، هدف خدا خود ما نیستیم. قصد خدا از بعثت انبیاء و دعوت و اصرار، رساندن ما به خودش می‌باشد. آماده کردن و ساختن ما برای بازگشت به سوی او و احراز رضایت و رحمت و نزدیک کردن به خودش. خدا ساختن انسان. و این بزرگ‌ترین رحمت و خدمت است که به انسان می‌شود، ضدّ «الیناسیون» یا «ازخودبیگانگی» است و بازگشت واقعی به خویشتن خویش است. اماخویشتنی که نه خود است، بلکه خدا است. حال ببینیم (برحسب آنچه تا به حال از گروه‌های تنزیل دیده‌ایم) به شهادت و راهنمایی قرآن چگونه خدا این برنامه را خواسته است اجرا نماید.

آنچه استنباط می‌شود، این است که خدا اولاً تمام توجه و تمرکز رسالت را روی «رب» برده، «رب» را از طریق خلقت و تعلیم انسان و اکرام او معرفی کرده، هدفش را که انسانی در راه خداست، نشان داده. ثانیاً نخواست است نه تبلیغ کند، نه تحمیل، نه تعجیل و حتی نه تعلیم. از دریچه و از دید و خواست خود ما وارد شده، به رسول گفته است، انذار و اخطار نماید (گروه ۲). خواسته است پیغمبر انسان را از عواقب سوء افکار و اعمال خودش آگاه سازد و سودجوئی او را تحریک کند (گروه ۳ و با شاهد گرفتن زمانه و تجربه). «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ»<sup>۱</sup> گفته است و اشتباه انسان را که به دنبال تکاثر و تجمع کالاهای دنیائی می‌رود گوشزد کرده است (گروه ۴). انذار از



چه چیز؟ از عذاب آخرت (گروه ۵). نخواستہ است از توحید شروع نماید و خودخواهی نشان دهد. از آخرت و سرنوشت و سعادت یا هلاکت ما آغاز کرده است و مجدداً واقعیت داشتن آخرت و از غفلت بیرون آمدن را تأکید کرده است (گروه ۶: «إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٍ. وَإِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ»)<sup>۱</sup> قبل از معرفی خودش، سعادت ما را خواسته و آخرت را نشان داده است.

پشت سرش سه گروه متوالی ۷ و ۸ و ۹ می آید که لازم دیده است رسول را قبل از خود مردم آگاه به وجود و وحدانیت خودش نماید، به چگونگی عذاب و نعمت آخرت، به اصالت و جدی بودن کلام و به چگونگی برخورد مردم با دعوت و برخوردی که باید پیغمبر داشته باشد: مهلت دادن و تعجیل نکردن و آزادی دادن (أَمَّهُلَّهُمْ رُوَيْدًا)<sup>۲</sup> که خیلی مهم است. خدا از دل و خواست مردم حرف می زند و می خواهد مردم برای قضاوت مهلت داشته باشند. بالاخره و به موقع خود از گذشته آگاه خواهند شد: گروه ۱۱ «عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ»<sup>۳</sup>، در تمام این مراحل به عنوان پشتوانه اظهارات خود سوگند به کار می برد و شاهد می آورد. سوگند به خودش و به کتابش یا به فرستاده (و مقدساتش که بسیاری از مفسرین خیال کرده اند) و خودش و راهش را شاهد می گیرد. بلکه به مخلوقات و مشهودات و پدیده ها و طبیعت و به واقعیات، یعنی به آنچه در دید و دسترس مردم و قضاوت خودشان است که می توانند از آنها نمونه و الگو و شاهد بگیرند. فشار به ذهن و فکر و دل آدم نمی آورد. می خواهد بگوید آنچه من می گویم و خیر می دهم، واقعیتش و کیفیتش مثل زندگی و موجودات و مشهودات جهان است که خودتان می بینید. خارج و جدا و متفاوت با آنها نیست. همان احکام و قوانین و عوامل که آنها را به وجود آورده و می گرداند، اینها را هم خواهد آورد. خدا پیام خود را در عالم و در خانه و حیات آدمی قرار می دهد. آخرت و قیامت پدیده جدای از این دنیا و تحت قوانین و عوامل دیگر نیست. قیامت و رستاخیز و آخرت را شما ندیده اید و نمی بینید، ولی بدانید که بیگانه با این جهان نیست و از طریق بررسی و آگاهی اینها می توانید به آن پی ببرید. قیامت هست و خواهد آمد، نه به دلیل اینکه من هستم و من می گویم. بلکه به دلیل اینکه این خلقت و طبیعت هست و شما می توانید از آن راه به درک آن برسید. در

۱. گروه ۶، ذاریات (۵۱) / ۵ و ۶.

۲. گروه ۱۰، طارق (۸۶) / ۱۷.

۳. گروه ۱۱، انفطار (۸۲) / ۵.

۴۵۰ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول) سیستم این سوگندها هیچگونه اجبار و تحمیل نیست، ارائه و اشاره ای است. اگر خدا وجود و وحدانیت و قداست و صفات خود را به میان می آورد، تحمیل بود.

\* در گروه ۱۱ نشانه های زمانی واقعه را می دهد: «إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ. وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ.»<sup>۱</sup> به انسان احترام گذارده می شود که او را آگاه و آشنا نسبت به این پدیده و خبر می نماید و به او حق داده می شود که با آشنائی و معرفت پدیده قیامت را بپذیرد.

\* گروه ۱۲ رابطه زنجیره ای خورشید و ماه، روز و شب، آسمان و بنایش و همچنین زمین و گسترده گی اش. نفس آدمی با سازماندهی و نظامش، با الهام هائی که به او شده است. از همین جا است که رستگاری و سعادت یا پشیمانی و پریشانی شماها سر می زند. قیامت و آخرت و خوشبختی و بدبختی شما از خود شما و به دست خود شما است. نقش و اهمیت و استقلال آدمی را بیان می کند. انسان را هم مصنوع خود معرفی می نماید و هم مسئول خودش، تو مال خودت و برای خودت هستی و همه چیز باید از خودت بجوشد.

\* راهی که خدا انتخاب کرده، می خواهد انسانها بدون تحمیل و تعجیل، هدایت شوند. برای پیغمبر که یک بشر است، قابل تحمل و درک نیست. واهمه دارد، با عقل و منطق و تجربه اش جور در نمی آید. می ترسد فراموش کند و به اشکال زیادی برخورد کند.<sup>۲</sup>

---

۱. گروه ۱۱، انفطار (۸۲) / ۱ و ۲.

۲. خیلی جالب است که به بینیم خدا چگونه این مشکل را حل کرده و چه طریقه و شیوه ای در پیش گرفته. در حقیقت دیده ایم حالا می خواهیم مرور و جمع بندی کنیم.

جدی بودن کلام که در گروه ۱۰ آمده است، خبر دادن مفیدی است که چون نمی شود خود مطالب را اثبات کرد، تذکر داده می شود که فرق دارد با سایر گفتارها و خبرها و تاحدی قابل باور یا لااقل قابل توجه و تفکر است. آزاد گذاردن اینست و می توانند درباره جدی و خدائی بودن آن بررسی و قضاوت نمایند.

برای ایجاد ایمان نسبت به دو خبر یا دو عقیده فوق بشری یعنی خدا و آخرت و قرآن نمی خواهد تحمیل نماید، بلکه از راه های غیرمستقیم وارد می شود، تا اقناع و اعتقاد تدریجی ایجاد نماید. اول در وجود پیغمبر و بعد در امت.

نکته مهم و قابل توجه این است که قرآن نه تنها قیامت و آخرت را از توحید یا ایمان به خدا جلو انداخته است، بلکه آن را برخلاف متکلمین، متکی و موکول به اعتقاد و به وجود خدا نکرده و برای طبیعت و جهان و برای انسان اصالت قائل شده است، قرآن قیامت را مرتبط و تابع جریان های این دنیا دانسته است که انسان به خاطر خودش باید آن را در نظر بگیرد.

←

**مسئله مهم:**

ذکر و تذکره، آزاد منشانه‌ترین طریق تبلیغ و روش القاء، طرف را آزاد می‌گذارد و از هیچ بابت تحت فشار و تهدید و تطمیع و تحذیر قرار نمی‌دهد. تذکری و توجهی می‌دهم. خودت می‌دانی بپذیری و پیروی کنی یا نکنی. هیچ یک از سیستم‌های حکومتی (اعم از استبدادی خودکامه یا دموکراتیک مردمی و اجتماعی حاضر نیستند تبعیت و اجرای افکار و اوامرشان را آزاد گذارده به صرف تذکر اکتفا کنند (مثلاً) دستورات راهنمایی و رانندگی و بهداشتی و حتی کمر بند ایمنی بستن رانندگان که مربوط به خودشان است). مکاتب فلسفی و علمی و اخلاقی نیز اصرار می‌ورزند که آنکه مذاهب دینی هم نتوانسته‌اند آزادی عقیده و عبادت را بپذیرند و دعوا و دشمنی و نزاع و جنگ راه نیندازند.

\* چند گروه بعد، در آیات ۲۶ تا ۲۹ سوره تکویر (۸۱)، (اعم از اینکه آخر سال اول بعثت باشد یا سال دوم) مطلب را تمام کرده، بعد از معرفی کلام و پیام و منشاء و آورنده آن، چگونگی ابلاغ و انتقال آن را به مردم بیان کرده می‌فرماید: «إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ لَمَن شَاءَ مِنكُمْ أَن يَسْتَقِيمَ»، چیزی جز تذکر و توجه برای همه مردم دنیا نیست؛ ولی نه اجباری، فقط برای آنها که تصمیم گرفته باشند مستقیم (و یکسره در راه خدا) باشند. مشیت و خواست مردم اصل است. یعنی آزادی و اختیار مطلق، خالی از تعبد و اجبار. و بعد توضیح می‌دهد که این اختیار و عمل به دلخواه شما همان است که خدا خواسته و شما را فاعل ماتشاء قرار داده است.

\* تدبیر دیگری که خداوند به بنده‌اش تعلیم می‌دهد و اولین بار به خود او خطاب می‌نماید، عبرت از تاریخ و واقعیات گذشتگان است که می‌تواند تمثیل هلاک و عذاب الهی و تأییدی بر انداز آخرت باشد و نشان دادن کیفر یا نتایج اعراض و انکار امت‌های گذشته در برخورد با انذار پیغمبرانشان. اولین بار در گروه ۱۵ می‌آید پس از آن در گروه ۲۰. هر دو بار در رابطه با حضرت موسی که برای اعراب کسب اطلاعات آسان بوده است.

---

→ اگر به خودش و به مقدسات دینی قسم می‌خورد، اولاً بیهوده بود و ثانیاً یک‌نوع تعهد و رودربایستی حساب می‌شد و خلاف آزادگی و کرامت انسانی بود.

می‌بینیم چون درک مستقیم آخرت برای مردم امکان‌پذیر نبوده است، از کنار قضیه وارد شده که ایجاد اعتماد به کلام و کتاب بنماید.

۱. گروه ۱۶، سوره تکویر (۸۱) / ۲۷ و ۲۸.

۴۵۲ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول)

\* تدبیر استدلالی بعدی در زمینه انذار، عبرت از واقعیت‌های زندگی است برای اطلاع از جریان‌های الهی و احتراز از تکذیب رسول اکرم که در گروه ۲۲ لیل (۹۲) آمده است و اینکه چگونه زن و مرد انسان‌ها از تلاش‌های شبانه‌روزی خود برحسب اعمال و اخلاق و صفاتشان نتایج متضاد می‌گیرند. بدون آنکه مال و منالشان به‌دانشان برسد. زیرا هدایت با خدا است و آخرت و ابتدا از آن او. پس جا دارد از آتشی که زبانه می‌کشد بترسند و راه تقوا در پیش گیرند. نتیجه آنکه از هیچ راه آدمی به خیر و نعمت نمی‌رسد، مگر آنکه راه ارباب بلند مرتبه‌اش را در پیش گیرد که اگر چنین گردد، به‌زودی خشنود خواهد شد.

به‌این ترتیب به‌عواقب و آثار آخرت، چهره طبیعی و منطقی مشابه دنیائی داده است.

\* در گروه ۲۳ از راه غیرمستقیم رابطه روان‌شناسانه تکذیب با شخصیت و خصال انسانی، برای پیغمبر توضیح داده می‌شود که تا حدودی مانع مشخص گردیده، قبول مکتب و دعوت، یک امر فطری جوشیده از درون انسان معرفی می‌گردد.

\* در گروه ۲۴ علت عدم تعجیل الهی و لزوم صبوری و پایداری پیغمبر گوشزد می‌شود. در اینجا، هم برای رسول چگونگی و چرای طول مدت و زمان شرح داده می‌شود و هم رفته‌رفته مسئله عذاب و ثواب آخرت امر طبیعی منطقی جلوه داده می‌شود (ولی نه به‌صورت محاکمه و الزام الهی اهل کلام).

\* گروه ۲۵ که استناد و عبرت از تاریخ است، به‌دنبال بند ۲ گروه ۲۰ است.

\* در گروه‌های ۲۶ و ۲۷، اول برای شخص پیغمبر و بعد برای دعوت شوندگان باب جدیدی افتتاح می‌شود: به‌واقعیت تاریخی هلاک مکذبین گذشته استناد می‌شود و از مراحل خلقت خودمان نشانه‌های قدرت خداوند و روش خلقت و برنامه‌های او آورده می‌شود تا به «یَوْمَ الْفَصْلِ» برسد، که از چهره‌های قیامت و رستاخیز است. سعی شده است پس از آنکه پدیده قیامت امر طبیعی معرفی شد، انذار و اخبار از آن دنیا به‌عمل آید.

\* در گروه ۲۸ عجز بشر از توجیه کلام و پیام و چگونگی آن و متوسل شدن به سحر و جادوگری نشان داده می‌شود. در همین گروه (بند ۲ یا ردیف‌های ب و ج و د، آیات ۳۲ تا ۵۶) در پاسخ و در برابر نظریه عاجزانه کارشناس بشری، مجدداً پیام و کلام به‌صورت انذار و ذکر و علت اعراض مجرمین از قبول آن توضیح داده و

راه حل پیشنهادی آنان «بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ أَنْ يُؤْتِي صُحُفًا مُّنتَشَرَةً»<sup>۱</sup> بیان شده، مجدداً تکرار و تأکید می‌شود که «كَلَّا إِنَّهُ تَذَكَّرٌ. فَمَنْ شَاءَ ذَكَرَهُ. وَمَا يَدْرُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ هُوَ أَهْلُ التَّقْوَىٰ وَأَهْلُ الْمَعْرِفَةِ»<sup>۲</sup> هم اعلام آزادی می‌شود، و هم خواست خداوندی در اینکه خود آدمی خواهان ایمان و عمل صحیح بشود. در حالی که خداوند در برابر اعراض و انکار و عصیان او، هم خواهان و اهل تقوا است، و هم اهل بخشش و گذشت.

\* گروه ۲۹ مجدداً برمی‌گردد به شناساندن چگونگی ریشه‌های پیام و دعوت. زیرا بعد از گروه‌های گذشته، آمادگی بیشتری در مردم برای پذیرش و درک این حقایق و اصالت و جدی بودن آن فراهم شده است.

\* در گروه ۳۵ کافرون (۱۰۹)، آزادی عقیده و ایمان با صراحت تمام‌تری تکرار شده «لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِيَ دِينِ»<sup>۳</sup> اعلام می‌شود. در گروه‌های قبلی نیز اشارات و استنباطات مفید وجود دارد.

تا اینجا بیان آزادی و اختیار آدمی در اتخاذ عقیده و ایمان بود. قرآن از این هم جلوتر رفته، در عمل به دین و در عبادت خدا و اطاعت از احکام و اوامر او، حتی برای مؤمنین آزادی و اختیار قائل شده، نمی‌خواهد به صورت اجباری و آمرانه حکمی و دستوری بدهد و عدم اکراه در دین تسری به اعمال و اوامر هم دارد. مثلاً در آیه‌ای که اصطلاح امر در آنها به کار برده شده، بلافاصله اضافه می‌شود که «إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ»

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ»<sup>۲</sup>

یعنی در مورد احکام نیز باز خداوند تذکر می‌دهد نه دستور آمرانه. سوره یا گروهی که این مطلب در آن مکرر گوشزد می‌شود، سوره نور (۲۴) است که در مورد حرام‌ها و فسق و عصیان‌هایی آمده است که سروکار با حقوق و حیثیت و شخصیت مردم دارد و خداوند نمی‌خواهد این حقوق و حیثیات حتی از ناحیه مردم

۱. گروه ۲۸، سوره مدثر (۷۴) / ۵۲. ۲. گروه ۲۸، سوره مدثر (۷۴) / ۵۴ تا ۵۶.

۳. گروه ۳۵، سوره کافرون (۱۰۹) / ۶.

۲. نساء (۴) / ۵۸: خدا به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبانش بازپس دهید، و چون در میان مردم داوری کنید، عادلانه داوری کنید، خدا اندرز نیکوئی به شما می‌دهد؛ ...

۴۵۴ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن بر حسب نزول) مورد تجاوز قرار گیرد. مع ذلك مکرر کلمه: «لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ»<sup>۱</sup>، «لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»<sup>۲</sup>، «كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ»<sup>۳</sup> و غیره تکرار می شود.

### تفسیر آیه به آیه

در ۲۲ آیه گروه، ۱۸ تای اول آن که انسجام کاملی دارد، همچون صف نظام و حلقه های زنجیر، هماهنگ و متصل به یکدیگر هستند و هر آیه گوئی پاسخ سئوالی را می دهد که در آیه قبل به ذهن آمده است. این آیات مسلماً معاصر و متعلق به تنزیل واحدی هستند. آیات ۱۹ تا ۲۲ نیز علاوه بر هموزن و هم طول بودن، به نظر نمی آید جدای از ۱۸ آیه قبلی باشد بلکه به لحاظ محتوا، ارتباط انعکاسی با آنها دارد. بجز آیه طولانی تفصیلی و توضیحی ۲۳، که به طور آشکار به لحاظ زمان نزول، جدای از بقیه و زودرس به نظر می آید.

با وجود انسجام و اتصال، گروه را می توان به ۴ بند ذیل تقسیم کرد:

(۱) آیات ۱ تا ۴، معرفی پیام و وحی بودن کلام

(۲) آیات ۵ تا ۱۰، انتقال پیام

(۳) آیات ۱۱ تا ۱۸، دریافت و دیدار پیام

(۴) آیات ۱۹ تا ۲۵، مقابله پرسش های انسانی و الهی

تقسیم بندی طباطبائی در تفسیر «المیزان» و «رهنما» در قرآن چهارجلدی که بدون توجه به زمان و ترتیب نزول، سوره را یکپارچه گرفته اند، بگونه دیگر است.

اولی آن را در دو قطعه (۱ تا ۱۸ و ۱۹ تا ۳۲) تفسیر کرده، می گوید:

«غرض این سوره یادآوری اصول سه گانه اسلام، یعنی توحید و نبوت و

معاد است».

دومی چهار بخش ذیل را قائل شده است:

---

۱. انعام (۶) / ۱۵۲، اعراف (۷) / ۵۷، نمل (۱۶) / ۹۰، نور (۲۴) / ۱ و ۲۷، ذاریات (۵۱) / ۴۹ : ... بسا که [توجه کنید و] پند گیرید.

۲. بقره (۲) / ۷۳ و ۲۴۲، انعام (۶) / ۱۵۱، یوسف (۱۲) / ۲، نور (۲۴) / ۶۱، غافر (۴۰) / ۶۷، زخرف (۴۳) / ۳، حدید (۵۷) / ۱۷ : ... بسا که خردورزی کنید.

۳. انعام (۶) / ۵۵، اعراف (۷) / ۳۲ و ۱۷۴، توبه (۹) / ۱۱، یونس (۱۰) / ۲۴، روم (۳۰) / ۲۸ : ... آیات را این گونه و به وضوح بیان می کنیم...

- ۱- او در افق اعلی بود، آیات ۱ تا ۱۸
- ۲- آیا شما بت‌ها را دیدید، آیات ۱۹ تا ۳۲
- ۳- آن کس که از نیروی حق روگرداند، آیات ۳۳ تا ۴۱
- ۴- بازگشت نهائی، آیات ۴۲ تا ۶۲

#### ۱) آیات ۱ تا ۴، معرفی پیام و وحی بودن کلام

در آیه اول با سوگندی واحد، «وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ» و انکار اینکه گوینده‌ی پیام گمراه‌شده و فریب‌خورده نیست و خواسته‌های شخصی را منعکس نمی‌سازد، دریافت انحصاری کلام از طریق وحی را اعلام می‌دارد.

اولین درس، نبوت و قرآن‌شناسی است که (بعد از گروه ۱۶، و برای خود پیغمبر بعد از گروه ۱۱) به مردم داده می‌شود. تعلیم نبوت با عینیت و شناخت شروع شده است، نه با استدلال‌های کلامی و فلسفی.

راجع به سوگند «وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ»، به عقیده المیزان «منظور مطلق حرم‌های روشن آسمانی است... و سقوط و افتادن آن در کرانه‌های افق برای غروب» و قول بعضی از مفسرین را که گفته‌اند «منظور از نجم، شهاب‌ها و نیازک‌هائی هستند که به وسیله آنها شیاطین جن رانده می‌شوند، و عرب این نیازک‌ها را نجم می‌داند» مردود می‌شمارد.

قرآن چهارجلدی «رهنما» صورت بیشتری از اقوال مفسرین می‌دهد که به جای خود و به لحاظ طرز تفکر و برخورد مفسرین قدیم قابل توجه می‌باشد:

«در معنی «النجم» قول‌ها است. بعضی گفته‌اند اسم جنس است و مراد بدان، جمله ستارگان آسمان می‌باشد: رب العالمین قسم یاد می‌کند به جمله ستارگان آنکه که از هول قیامت و رستاخیز همه فروریزند...<sup>۱</sup> و قول دیگر اینکه مراد به النجم ثریا است که عرب به نجم مطلق، ثریا گوید. و نیز گفته‌اند وقتی که ثریا طلوع کند همه بیماری‌ها برطرف می‌شود، بیماری انسان‌ها، بیماری شترها و حیوان‌ها و بیماری گیاهان. و قول دیگر «وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ» یعنی قسم به قرآن که از آسمان فرود آمد

---

۱. معلوم نیست قسم خوردن و استناد جستن به فروریختن ستارگان برای اثبات وحی بودن قرآن، از هول و وحشت قیامتی که شنوندگان و دعوت‌شوندگان آنرا قبول ندارند، چه خاصیتی می‌تواند داشته باشد؟ آیا شبیه ضرب‌المثلی نیست که می‌گوید «به ده راهش نمی‌دادند خانه کدخدا را می‌پرسید»؟

نجم، نجم در مدت بیست و سه سال<sup>۱</sup>. قول دیگر «النجم» یعنی نمازگزار هنگامی که سجده می‌کند و مجاهد در راه خدا هنگامی که شهید می‌شود و عالم یعنی دانشمند هنگامی که فوت می‌کند. برای اینکه اینها ستارگان زمین و اختران آن هستند. مترجمان طبری در شرح این سوره نوشته‌اند و این سوره النجم به‌مکه فرود آمده است اندر آن وقت که پیغمبر (ص) مسلمانی آشکار همی‌کرد و نماز به‌مکه همی‌کردند و یاران پیغمبر (ص) همه حاضر بودند ولکن جمعیتی به حبشه رفته بودند...»

در شرح آیه ۱ می‌نویسد آن روز که این آیت فرود آمد و رسول خدا بر قریش اظهار کرد، عتبه بن ابی‌لهب گفت: «كَفَرْتُ بِرَبِّ النَّجْمِ إِذَا هَوَى»، و دختر رسول را که زن وی بود طلاق گفت. رسول خدا دعا کرد و گفت «اللَّهُمَّ سَلِّطْ عَلَيْهِ كَلْبًا مِنْ كِلَابِكَ»

روایت قمی: نجم رسول خدا است و منظور از جمله «اذا هوی»، سوار شدن آن جناب است در هنگامی که به معراج رفته بود. اما ترجمه‌ای که مؤلف آورده چنین است:

«سوگند به ستاره چون فرو شود». از قول ابوالفتوح رازی نیز نقل می‌کند: «سوگند به ستاره ثریا که این محمد (ص) که صاحب دوست شما است، گمراه نگشته و از حق عدول نکرده است و از روی هوی و هوس سخن نمی‌گوید و این نطق او که قرآن باشد عبارت از وحی است که بر او می‌شود»

در ترجمه و تفسیر ۲- «مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى». اختلاف نظر و تنوع کمتر دیده می‌شود. ضلالت را به معنای گمراه شدن یا خروج و انحراف از راه مستقیم گرفته‌اند و «غی» و «اغوا» را ضد رشد و نرسیدن به‌واقع مسائل یا کج‌روی و جهلی دانسته‌اند که ناشی از اعتقاد باشد. در هر حال، معنای ساده و منظور سراسر آیه چنین است که چون اولین احتمال عقلانی و طبیعی‌ترین توجیه منفی یا خلاف، در

۱. تعبیر آقای مهندس تاج نیز این است که چون نجم در لغت به معنای چیزی است که خود را ظاهر می‌کند (مانند ظاهر شدن ستارگان در آسمان تاریک یا سربرآوردن گیاهان از خاک) منظور از والنجم اذاهوی، خود وحی و آیات قرآن است که یکباره از پیشگاه خدا و افق اعلی نازل شده و در زمان پیغمبر برای ما ظاهر گردیده‌اند... البته اشکالی ندارد که نزول و ظهور آیات وحی شباهت یا همانندی به ستاره‌های طلوع و غروب کننده آسمان و به صبح و شام که در همین زمینه در گروه پانزدهم، تکویر (۸۱) آمده است داشته باشد.



برابر اظهارات و ادعاهای پیامبر در زمینه انذار قیامت و خبرهای آخرت، گمراهی و گول خوردن او می‌باشد، اولین تکذیب و رد اتهام یا احتمال نیز که در سوره می‌آید، خطا کردن و اشتباه آورنده‌ی پیام است. پس از آن گمراه نشدن و اشتباه نکردن است، ولی تحت تأثیر خواسته‌های خویشتن قرار گرفتن است که کاملاً طبیعی بوده از عوامل مؤثر و محرک‌های مهم انسان‌ها در دعاوی و در عقاید و افکار آنها به‌شمار می‌رود. لازم بوده است که از هم اکنون به‌خاطر اتمام حجت و احتیاط هم که باشد، راه چنین توجیه انحرافی مسدود گردد تا طالبان حقیقت و پژوهندگان بی‌طرف در خط صحیح قرار گیرند. البته مدرک و نشانه‌ای برای اثبات آن داده نشده و به اعلام قاطعانه اکتفا شده است تا همان‌طور که تاریخ نشان داده و نشان می‌دهد، خود معاصرین و آیندگان با مشاهده زندگی و اعمال و گفتارهای رسول خدا و بررسی سیره و آثار او درستی این مدعا را دریابند.

به دنبال آن دو اعلام منفی، نوبت به اعلام مثبت و انحصاری ۴- «إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ.» می‌رسد. وقتی بنا باشد شخص شناخته نشده‌ای مطلب تازه مهم و بزرگی را بر ملا سازد که به رأی‌العین و بالبداهه خارج از حدود و مافوق اطلاعات و معلومات و جریان‌های مانوس خود او و مردم و محیط بوده، نه تعلیمی باشد که کسانی با نادانی و فریب به اشتباهش انداخته باشند، و نه برخاسته از هوای نفس و هوس‌ها و منافع شخصی و خانوادگیش باشد، توجیه و چاره‌ای نمی‌ماند جز آنکه الهام و علم یا وحی و اطلاعی باشد که از خارج و از راه‌های غیربشری بر او القا یا وحی می‌گردد. با یک پشتوانه قسم و سه آیه کوتاه تمام آنچه باید راجع به بشری نبودن پیام وحی بودن قرآن گفته شود، گفته شده است! منطق کلام شباهت به استدلال‌های کوتاه مبتنی بر بدیهیات ریاضی، موسوم به خُلف و حذف، دارد که طرف را با دو نامساوی < و > در بن بست پذیرفتن = قرار می‌دهد.

## ۲) آیات ۵ تا ۱۰، انتقال پیام

اینک که غیربشری بودن پیام و وحی بودن آن اعلام گردید، منطقی و طبیعی است که به نام‌بردن و شناساندن منشاء یا تعلیم‌دهنده و واسط آن پرداخته شود. شش آیه این بند که منتهی به اعلام «۱۰- فَأَوْحَىٰ إِلَيَّ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ.» شده است، در حداکثر اختصار، و در عین حال تفصیل و رسائی، به این کار می‌پردازد: چه کسی تعلیم داده و علم او از چه منشائی است، تشخیص و درایتش و سازندگیش چگونه است، کجا

۴۵۸ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول) قرار دارد، تحرک و تمایل از کدام طرف است و تا چه حد به یکدیگر نزدیک می‌شوند تا عمل وحی و آنچه باید انتقال داده شود انجام گردد؟

در شش آیه سه کلمه‌ای موجز مختصر، به هشت سؤال اساسی پاسخ داده می‌شود. پاسخ‌های صریح و روشن در مرموزترین مسئله و مطلب می‌تواند نشانه از جدی بودن کلام و گوینده آن و درستی و جدا بودن از مطالب و موضوعات عادی و بشری باشد. کدام فیلسوف و دانشمند یا مدعیان عرفان و کشف، بدین گونه چنین سؤال‌های اساسی را مطرح ساخته و چنین پاسخ‌های روشن خالی از ابهام و اعوجاج به آنها داده‌اند؟ امر مسلم این است که اگر مطلب و مسئله برای ما مرموز و پیچیده است، برای گوینده یا آورنده آن آشکار بوده، از تولید و توانش تراوش یافته است.

در آیه ۵- «عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى». ضمیر کلمه «عَلَّمَهُ» را، هم به شخص پیامبر برگردانده آن را مفعول دوم دانسته‌اند و هم به پیام که وحی یا قرآن باشد. ولی سراسر است تر و منطقی تر تعبیر اول است. زیرا که در آیات ماقبل، صحبت از «صَاحِبِكُمْ» بوده است که شخص پیامبر می‌باشد.<sup>۱</sup> فاعل «عَلَّمَهُ» را که بی‌نام آمده است، جبرئیل یا فرشته مأمور وحی گفته‌اند، و قابل قبول می‌باشد. اما به نظر می‌آید برای آنکه توجه روی عمل القاء وحی و ساختن و برآمدن آن رفته باشد، ذکر نام عامل آن به تنزیل‌های بعدی موکول گردیده و ترجیح داده شده است که فعلاً به کار و صفت او اشاره شود. کار او آموختن است و بنابراین پیامبر گرامی طوطی‌وار چیزی را دریافت نمی‌کرده است که عیناً به سایرین انتقال دهد، بلکه قبلاً<sup>۲</sup> و البته در حد رشد و توانش - دانا و آگاه به مطلب می‌گردیده است.<sup>۳</sup> و عجیب این است که منشاء این علم و تعلیم را در نیرومندی معلم و شدت نیرو سراغ می‌دهد<sup>۳</sup> و پس از آن در خردمندی و پختگی و هنرمندی و رسائی او.

۱. کلمه «عَلَّمَنَاهُ» می‌رساند که جبرئیل گوینده آیات و واسط و تعلیم دهنده بوده است. گروه‌های قرآن که از جهت مخاطب سه نوع‌اند، از جهت متکلم و گوینده نیز چند نوع می‌شود. مثلاً در «أَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ» یا در «يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ. قُمْ فَأَنْذِرْ.» و هر جا که «رَبِّكَ» دارد، گوینده جبرئیل است. در «وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَى. مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى.» قاعدتاً خود خدا است که به وسیله جبرئیل پیام می‌دهد. همین‌طور در «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ. وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ.»

۲. جز در جاهائی که به جمله تکراری «وَمَا أَدْرَاكَ» برمی‌خوریم که به نص آیات خارج از حدود درک و دانش او بوده است.

۳. دو جمله «شَدِيدُ الْقُوَى.» (در آیه ۵) و «ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَى.» (در آیه ۶)، تداعی معانی عزیز حکیم را می‌نماید که تقریباً در کلیه آیات مربوط به بعثت و نبوت قرآن تکیه کلام قرار گرفته است.

آیه ۶- «ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَىٰ». را رهنما «که خداوند توانائی و خلقت استوار است» ترجمه کرده و توصیف جبرئیل دانسته است. «المیزان» از قول مفسرین معنای ذیل را آورده است:

«همان جبرئیلی که در راه خدا شدت به خرج می‌دهد، یا آن جبرئیلی که عقلی پخته دارد، یا آن جبرئیلی که به نوعی از رسول خدا مرور و عبور می‌کند، با اینکه خودش در هوا است.»<sup>۱</sup>

سپس اضافه می‌کند که:

«بعضی هم گفته‌اند مراد به ذُو مِرَّةٍ خود رسول خدا (ص) است. او است که در مقابل دستورات الهی شدید و سخت است و یا دارای عقل و رأی محکم است. و یا دارای نوعی مرور و عبور است که با داشتن آن می‌تواند به معراج برود.»

کلمه «فَاسْتَوَىٰ» را طباطبائی به معنای «استقامت و مسلط شدن» به کار گرفته می‌گوید: اگر فاعل آن جبرئیل باشد، یعنی جبرئیل به همین صورت اصلی که خلق شده است در آمد و اگر رسول خدا (ص) را فاعل بدانیم: «رسول خدا استقامت ورزیده بر انجام مأموریت خود مستقر شده است.»

به نظر ما اگر خواسته باشیم سوره و گروه را در سر جای خودش و زمان نزولش قرار دهیم و منظور از آن را آگاه ساختن به موقع دعوت شوندگان از کلام و چگونگی پیام بدانیم، تعبیر صحیح یا نزدیک‌تر به واقعیت این است که ضمیر «عَلَّمَهُ» در آیه ۵ را به پیامبر برگردانده و پیام یا وحی را یک پدیده فوق‌العاده پیچیده از نوع خود آفرینش، به مصداق «الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّىٰ. وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَىٰ.»<sup>۲</sup> بدانیم که بر پایه‌های علم و آگاهی - انرژی و قدرت و - عقل و مدیریت تکیه داشته و به وسیله فرشته‌های متخصص مربوط مأمور، اجرا می‌گردد. با سرعت انجام یا انزالی که احساس و عرفان ما فعلاً از درک و اشعار آن عاجز است.<sup>۳</sup>

۱. «ذومرّة» را از ماده مرور گرفته‌اند.

۲. گروه ۱۴، سوره اعلیٰ (۸۷) / ۲ و ۳.

۳. کما آنکه بعداً در سال ۴ بعثت در سوره قدر (۹۷) خبر از وقوع انزال در تاریکی شبانه، ناتوانی گیرنده از درک درست کار و مدت انزال و برتری آن بر پیام‌های دیگر، تدریجی بودن و تواتر و تعدد فرشتگان نازل کننده و جبرئیل و عوامل و کیفیات دیگر آن تا طلوع فجر داده شده:

«إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ. وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ. لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ سَهْرٍ. تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِّنْ كُلِّ أَمْرٍ. سَلَامٌ هِيَ حَتَّىٰ مَطْلَعِ الْفَجْرِ.» ←

۴۶۰ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول)

اما افق اعلی و جایگاه ابداع و انزال پیام، گفته می‌شود که برترین و بالاترین است. طباطبائی ضمیر «هُوَ» در «أَفُقِ أَعْلَى» را به جبرئیل و رسول خدا برگردانده و جمله را حالیه از «اسْتَوَى» می‌داند. به نظر ما چون آیات بند ۲ توصیف و معرفی عامل واسط و تعلیم‌دهنده است، ضمیر «هُوَ» هم به‌طور ضمنی و سراسر است به او برمی‌گردد، یعنی به جبرئیل نه به رسول خدا که در سراسر گروه در خارج از صحنه یا کنار صحنه گذارده شده است. خصوصاً که پیغمبر به‌طور مستمر افق اعلی قرار ندارد، بلکه روی زمین در پیش مردم و از جنس مردم بوده، به‌سوی او آیات نازل می‌شوند و نزول پیدا می‌کنند. آیه می‌خواهد تمایز و تعالی فرشته وحی و مکانیسم نزول قرآن را نشان دهد. انتخاب کلمه «أَفُق» هم جالب است. «أَفُق» لبه و نشانه خطی از یک عالم و حجم بزرگ است که چون در زیر یا در کناره آن هستیم، ما فقط کناره و نوک آن را می‌بینیم و بر درون و حجم و بالای آن احاطه و اشراف، و وقوف به محتویات و کیفیات آن نداریم. یعنی آن عامل ساخت و نوردهنده وحی و آیات در وضع و مرحله متمایز و ممتازتر از بشر قرار دارد که می‌تواند این کار را بکند. از عالم و افق بالاتر از عالم و افق ما قرار دارد. در آیه ۸- «ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى»، فاعل «دَنَا» و «تَدَلَّى» باز جبرئیل است (چون هنوز از او صحبت می‌شود) و لازمه منزل داشتن در افق اعلی و دور بودن از بشریت و آدم‌ها، نزدیک شدن و سرازیر شدن به‌سوی طرف است. مانند

→ و عجیب است که در منطق و زبان بشری آنجا که از اکتشافات و اظهارنظرها و اعلام خبرهای دانشمندان صحبت می‌کنند درست عکس این جریان را نشان می‌دهد:

آنانکه محیط فضل و آداب شدند در جمع کمال شمع اصحاب شدند  
ره زین شب تاریک نبردند برون گفتند فسانه‌ای و در خواب شدند

برجستگان بشری برخلاف رسول خدا، در تاریکی اسرار و حقایق جهان حرف زده، علی‌رغم فضل و ادب و کمالشان راهی به‌روشنائی و بینش و درستی پیدا نمی‌کنند، افسانه‌وار حرفی می‌زنند و نظری می‌دهند و به خواب می‌روند. اما الهام و وحی خدا روی اندازه و دقت بوده، علی‌رغم تاریکی شب بیداری دارند و در معرض نزول و ملاقات و دیدار با فرشتگان مخصوص هستند و این بیداری و دیدار و بینائی آنقدر ادامه دارد تا فجر صادق و روشنائی روز بدمد. با غروب کردن «وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَى» و پایان یافتن «وَاللَّيْلِ إِذَا عَسَسَ» به «وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ» پیوند خورده در شبی که کار روی اندازه و تقدیر الهی باشد، بیش از هزار شب که آدم‌ها در محیط خودشان به تفکر و تفحص یا تحقیق و تعلیم شبانه بپردازند.

نزول ملائکه و روح برطبق قانونمندی و قرار ارباب خودشان، درباره امور و موضوعات مختلف، سلام گو و سلامتی آور می‌شود. سوره قدر (۹۷) مکمل و مرحله بعدی «وَالنَّجْمِ» است. در سوره نجم (۵۳) خدا شخصاً واسط را به مردم و دعوت‌شوندگان معرفی می‌نماید. در اینجا خودش را که دستوردهنده و نازل‌کننده از بالا به پایین است، معرفی می‌نماید و می‌گوید مائیم که این کار را کرده‌ایم یا می‌کنیم.

دلوی که از بالای چاه آویخته می‌شود.<sup>۱</sup> یعنی از یک طرف متصل و اعزام شده از مقام ربوبیت است، بدون اینکه ارتباط و اتصالش را قطع کرده باشد، و از طرف دیگر متوجه و محرک به سوی بشریت. لازمه القا و تفهیم کلام خدا نیز کلام در خور و توان بشر می‌باشد، پس باید الهام و القای او مناسبت و نزدیکی به‌افق و دید و دریافت رسول دوم داشته باشد. آیه می‌خواهد حداکثر نزدیک شدن و نزول و تنزل را بیان کرده بگوید: تا فاصله دو کمان رسید که بیش از آن لازم یا ممکن نبود: ۱۰- «فَأَوْحَىٰ إِلَيَّ عَبْدِي مَا أَوْحَىٰ». در چنین فاصله و تماس است که عمل وحی و رساندن آنچه باید برسد انجام‌پذیر گردید. خدا وقتی درس نبوت می‌دهد، استدلال‌های اصولی و کلامی و الزامی نمی‌کند، آنچه را که واقع می‌شود و خود او انجام داده است، شرح می‌دهد.

ترجمه رهنما چنین است: «پس به پیامبر نزدیک شد و نزدیک‌تر شد»  
اینکه بعضی از مفسرین (به گفته المیزان) گفته‌اند «جبرئیل سپس نزدیک رسول خدا شد و به دامن وی دست آویخت تا با آن جناب به آسماها عروج کند.» و بعضی گفته‌اند... «جبرئیل از افق بالا پائین آمد و به رسول خدا نزدیک شد تا آن جناب را به معراج برد» و به‌طور کلی این سوره و گروه آیات را در توضیح و تأیید معراج پیغمبر (به مصداق سوره اسراء (۱۷)) گرفته‌اند، به‌نظر نمی‌آید صحیح باشد. چون اصلاً نه تصریحاً و لفظاً و نه تلویحاً و موضوعاً از چیزی جز مسئله نزول وحی و تلفیق و تدوین اخبار و آیات قرآن صحبت نمی‌کند، معراج بالا رفتن و عروج پیغمبر است، درحالی که وحی و تنزیل فرود آمدن و القای کلمات و آیات خدا است. صحیح نیست که قصد خدا از آیات قرآن، مخصوصاً در ابتداء را توصیف و تجلیل شخصی دانسته، کاری به اصل رسالت و دعوت یا به کلام و مطلب و آورنده آن نداشته باشیم. معنای دیگری که «المیزان» برای این آیه احتمال می‌دهد ولی تکذیب یا تأیید نمی‌نماید، این است که اگر «دو ضمیر به رسول خدا برگردد، معنایش این می‌شود که رسول خدا به خدای تعالی نزدیک شد و قرب خود را بازدید کرد.»  
روایات فراوانی که المیزان در این زمینه می‌آورد، نزدیک شدن را به رسول خدا در

۱. المیزان در ترجمه و تعبیر کلمات این آیه می‌نویسد:

«کلمه «دُو» که مصدر فعل «دَنَى» است، به معنای نزدیکی است و کلمه «تَدَلَّى» که مصدر فعل «تَدَلَّى» است به معنای بسته شدن و آویزان گشتن به چیزی است. ولی به‌طور کنایه در شدت نزدیکی استعمال می‌شود. بعضی گفته‌اند به معنای امتداد به طرف پایین است...»

۴۶۲ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن بر حسب نزول) ارتباط با خدا ضمن معراج ذکر کرده‌اند که به نظر خیلی دور از واقعیت است. که به «کل از قفا» بیشتر شباهت دارد. اگر چنین نبود می‌بایستی گوینده کلام که در این گروه صریحاً خدا است، گفته باشد بنده من یا رسول من به من نزدیک شد و جمله را چنین تمام کند: «وَأَوْحَيْتُ إِلَى عَبْدِي مَا أَوْحَيْتُ».

**بند ۳) آیات ۱۱ تا ۱۸- دریافت و دیدار پیام با تعیین محل آن و معرفی آنچه دیده است**

بند ۲ وصف اجمالی از چگونگی انتقال پیام که به ۱۰- «فَأَوْحَىٰ إِلَيَّ عَبْدِي مَا أَوْحَىٰ» ختم شد. حال وارد این می‌شویم که دریافت و برخورد پیغمبر چگونه بوده است. در اولین آیه یعنی در ۱۱- «مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ»، گفته می‌شود که دریافت، دیداری و رؤیت بوده است. رؤیتی از طریق فؤاد که در اینجا حالت مرکز کنترل و تطبیق وسائل حسی را پیدا کرده است. یا به مراکز سنجش و برانداز کردن یا عقل و عاطفه یعنی تمایلات و هماهنگی با نفس آدمی عرضه شده است. فؤاد آن را تکذیب نکرده، مهر تصدیق و تأیید بر آن زده است.

طباطبائی فعل «كَذَّبَ» را هم متعدی دو مفعولی گرفته می‌گوید:

«فؤاد یا قلب تکذیب بیننده یا چشم را در آنچه دیده بود (یعنی ما) نکرد»

و هم لازم گرفته می‌گوید:

«فؤاد در آنچه دیده بود دروغ نگفت»

و خلاصه کرده است به اینکه:

«رؤیت فؤاد رسول خدا در آنچه که دید صادق بود»

و اصرار دارد که:

«رؤیت را که در اصل به معنای دیدن چشم است به فؤاد نسبت داده شود. چون برای انسان یک نوع ادراک شهودی هست که ورای ادراک‌هائی است که با یکی از حواس ظاهری و یا باطنی خود دارد. ادراکی است که چشم و گوش و سایر حواس ظاهری واسطه‌اند و به تخیل و فکر و سایر قوای باطنی مانند اینکه مشاهده می‌کنیم که ما موجودی هستیم که می‌بینیم که در این درک عیانی و شهودی نه چشم ما واسطه است و نه فکر ما و همچنین از خود می‌بینیم که ما می‌شنویم و می‌بوئیم و می‌چشیم و لمس می‌کنیم و فکر می‌کنیم که در هیچ یک از این ادراک‌های شهودی، با اینکه رؤیت و شهود است، نه چشمی در

کار است و نه هیچ حواس ظاهری و باطنی دیگر. ما این را هم درک می‌کنیم که فلان محسوس را با فلان حس درک می‌کنیم و این درک دیگر... ربطی به آن حس ندارد، بلکه کار نفس است که قرآن کریم از آن تعبیر به *فؤاد فرموده*».

خلاصه اینکه طباطبائی خواسته است رؤیت و روابط و عوامل فیزیکی را نفی نموده، پای بدیهیات عقلی و ادراکات و شهود نفسانی یا عقل را در میان بیاورد که در آیه ۳- «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ» نفی شده است. اگر ادراک نفس باشد، از کجا معلوم که از تراوشات نفسانی و شخصی و خاص خود پیغمبر نباشد. یعنی نفی وحی و خدا. ولی از قول مفسرین دیگر می‌گوید «فؤاد رسول خدا چشم آن جناب را در آنچه دید تصدیق کرد.» و این تعبیر را رد می‌کند.

البته طباطبائی صریحاً نظر مفسرین دیگر را که مرئی رسول خدا، خود خدا بوده است و متعلق رؤیت، خدای سبحان است، شدیداً رد می‌کند و می‌گوید «آنچه مرئی آنجناب واقع شده، همان افق اعلی و دنو و تدلی و نیز این بوده که آنچه به وی وحی می‌شود خدا وحی کرده...»

#### ۱۲- «أَقْتَمَارُونَهُ عَلَىٰ مَا يَرَىٰ».

«ممارات» بگومگو و اصرار ورزیدن و جدال‌های انکاری و تردیدی است. ضمیر «ما» به همان «هُوَ» که «إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» بود برمی‌گردد و در سراسر گروه یک مفعول بیشتر وجود ندارد.

اصرار مجدد قرآن بر اینکه این دریافت و تلقی، دریافت دیداری بوده است، و چون سه بار این کلمه بدون توضیح و تمثیل و تعبیر آمده، به صورت مطلق و عادی برای هر دو طرف بیان شده است، چیزی جز دیدار فیزیکی و حسی و چشمی نمی‌تواند باشد.

«نَزَلَهُ» یعنی یک دفعه نزول. یعنی در یک نزول دیگر هم رؤیت نمود و چون تکرار، نشانه بر تأکید و تأیید است، یعنی فقط یک بار نبوده.

مفسرین به گفته طباطبائی فاعل «رَأَى» را رسول خدا و ضمیر مفعولی در آن را به جبرئیل برگردانده‌اند، بلکه اشاره به همان مرئی و مفعول قبلی است یا «ما یرى» است. اگر در نظر بگیریم که مجموعه آیات گروه، بر حول محور واحد، منظور واحدی را تعقیب نموده زنجیروار مرتبط و متصل با یکدیگراند، ضمیرها و فاعل‌ها نیز هماهنگی

۴۶۴ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول) با همان نظام باید داشته باشند. هدف و برنامه گروه اصولاً شناساندن قول و پیام و نباء است. و اول از جنبه منفی وارد شده پس از آنکه گمراهی و فریب خوردگی و خودمحوری او را منتفی نمود، اعلام «۴- إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى» را می‌نماید. «هُوَ» همان محور و هدف گروه و جانشین پیام و کلام و قرآن و اخبار مربوط به انذار و ارشاد است که می‌گوید از مقوله وحی می‌باشد. از این به بعد باید چگونگی وحی را بیان کند. شروع کلام از منبع و معلم است. کسی تعلیمش داده، می‌گوید «۵- عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى» تعلیم دهنده موجودی «شَدِيدُ الْقُوَى» است. ضمیر «ه» در «عَلَّمَهُ» مرجحاً به همان پیام و «هُوَ» برمی‌گردد. چون آنچه مطرح است، پیام است نه پیام‌آور. اما صفات «۶- ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَى» به معلم برمی‌گردد که در جمله برجستگی پیدا کرده و باید توصیف شود. افق اعلی هم به دلیل واو عطف «۷- وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَى» به معلم «شَدِيدُ الْقُوَى» و «ذُو مِرَّةٍ» می‌خورد که جایگاهش باید روشن شود. کما آنکه فاعل «دَنَا فَتَدَلَّى» در آیه ۸ باز هم معلم پیامبر است نه قرآن یا خدا یا خود پیغمبر. فاعل ۱۰- «فَأَوْحَىٰ إِلَيَّ عَبْدِهِ مَا أَوْحَى»، باز به دنبال آیات قبلی رفته فاعلش را روشن می‌سازد. سیستم تعلیم را بیان می‌کند که به صورت او وحی است. البته فاعل اصلی و اولی وحی خدا است، ولی به دست شدیدالقولی. این آیه مجموعه اوصاف پیام‌آور یا پیام‌رسان و پیام‌ساز را می‌بندد و دیگر صحبتی از او نمی‌شود. از این به بعد باید ببینیم پیام‌رسان غایب و اصلی، چگونه پیام یا درس را تلقی کرده است، بحث بر سر جبرئیل نبوده و نیست که موصول «ما» به او برگردد و به پیام برنگردد. به دلیل آیه ۱۲- «أَفْتَمَارُؤُنَهُ عَلَيَّ مَا يَرَى»، که همان «ما» تکرار شده است و هیچ یک از مفسرین آن را اشاره به فرشته وحی نگرفته‌اند (زیرا که در زبان و بیان مشرکین، خودِ وحی و پیام مطرح و مورد تکذیب بوده است نه فرشته وحی).

### ۱۳- «وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَى»

در این آیه هم که موضوع مورد رؤیت به میان آمده است، بدیهی و طبیعی است که همان پیام و کلام باشد که همه دعواها بر سر آن است نه جبرئیل که در روایات گفته‌اند رسول خدا دوبار او را در شکل و شمایل خودش دید. (بار اول به عقیده معراجیون در غار حرا بوده است). طباطبائی هم می‌گوید:

«نزله به معنای یک دفعه نزول است... قهراً منظور از نزله نازل شده  
جبرئیل بر آن جناب خواهد بود. نازل شدنش برای اینکه آن جناب را



به معراج ببرد. و جمله «عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى» ظرف برای رؤیت است نه برای نازل شدن و مراد به رؤیت هم رؤیت آن جناب جبرئیل راست به صورت اصلیش و معنای جمله این است که جبرئیل یک بار دیگر به صورت اصلیش در برابر رسول خدا در آمد تا به معراجش ببرد و این جریان کنار «سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى» واقع شد.

معلوم نیست این آقایان نازل شدن جبرئیل برای به معراج بردن حضرت را در کجای آیه دیده‌اند؟! و رفتن معراج چه ارتباط با محور و منظور اصلی این گروه که شناساندن چگونگی القاء و تلقی پیام وحی است دارد و چه پیام و دانشی به ما می‌دهد؟!

نظریه دیگری که «المیزان» تأیید می‌کند، این است که ضمیر مفعولی به خدای تعالی برگردد و مراد رؤیت هم رؤیت قلبی و مراد به «نَزْلَةً أُخْرَى» هم نازل شدن رسول خدا (ص) در معراج به کنار «سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى» باشد. آن وقت مفاد آیه چنین می‌شود: رسول خدا، یک بار دیگر نزد «سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى» نازل شد و این وقتی بود که به معراج می‌رفت (اگر معراج است و رفتن نزد خدا پس نازل شدن رسول خدا چه صورت پیدا می‌کند؟) و در آن «نَزْلَةً» خدا را مانند «نَزْلَةً» اول با قلب خود دیدار کرد.

آیات ۱۴ تا ۱۶- «عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى. عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى. إِذْ يَغْشَى السِّدْرَةَ مَا يَغْشَى.»  
 «سدر» درخت سدر، «سدره» یک درخت است. منتهی یعنی تا آخرین حد امکان بشر و در مرز میان واقعیات و مادیات این دنیا و حقایق و معلومات آخرت. یا در منتهایه زمین و آسمان که بعد از آن آخرت و آسمان‌ها است.  
 جنة المأوی را طباطبائی می‌گوید یعنی مؤمنین همیشه در آن جایگاه‌اند و منزل دوم آنها است. منزل اول بهشت برزخ است که موقت می‌باشد و تا روز قیامت تمام می‌شود. و به آیات «فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَى نُزُلًا بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»<sup>۱</sup> و «فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَّةُ الْكُبْرَى»<sup>۲</sup> ... «فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى»<sup>۳</sup> استناد می‌نماید.  
 «آن زمان که احاطه می‌یابد به سدره، آنچه احاطه می‌یابد.» قرآن رهنما معنای قابل قبول تری اضافه می‌نماید. به نظر رهنما:

۱. سجده (۳۲) / ۱۹: ... آرامش گاه‌های بهشتی برای پذیرایی شدن دارند.

۲. نازعات (۷۹) / ۳۴: آن گاه که آن هنگامه‌ی بزرگ رخ دهد.

۳. نازعات (۷۹) / ۳۹: همانا جایگاهش دوزخ است.

«بیشتر مفسران گفته‌اند که سدره درختی است در اصل عرش و شاخ و برگ آن بر سر حاملان عرش است... جنت مأوی یا بهشتی که آرامگاه شهیدان و صدیقان و پرهیزکاران است، نزدیک آن درخت خواهد بود (تفسیر کبیر و ابوالفتوح)»

باز هم از ره‌نما:

«يَغْشَىٰ آيُ سِتْرٍ و در اینکه چه یا که «سدره» را پوشاند، مفسران اختلاف کردند. جماعتی گفتند پوشانندگان «سدره» فرشتگان بودند که چون پرنندگان بال گشاده بودند. چشم او یعنی محمد بنگردید و میل نکرد و از آنچه خدا او را فرموده بود تعدی نکرد و همو آیاتی بزرگ از عجایب خلقت و عظمت آسمان‌ها دید (ابوالفتوح رازی- فخررازی- تفسیر طبری)»

#### ۱۷- «مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَىٰ»

اتفاقاً اسباب رؤیت که بصر باشد (چشم رسول خدا) ذکر شده است. بنابر این رؤیت بوده است و رؤیت با چشم و نه با قلب. صریحاً اسباب رؤیت را که منحرف نشده است چشم معرفی می‌نماید.

#### ۱۸- «لَقَدْ رَأَىٰ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَىٰ»

این آیه مانند آیات ۱۰- «فَأَوْحَىٰ إِلَيَّ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ» و ۴- «إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ»، که بحث و جدال را می‌بندد صریحاً دیده شده پیغمبر را معرفی می‌نماید. آنچه تا به حال می‌گفتیم دید، آیاتی از آیات بزرگ خدا بوده است. نه خدا، نه جبرئیل و نه بت‌ها.

همان کلام و پیام بوده است، منتها به صورت آیه و دیدنی‌ها، و به همین دلیل است که جمله‌های قرآن را مانند درختان و میوه‌ها و حیوانات، آیه و آیات می‌گویند. البته بلاها و هلاکت‌های امت‌های تکذیب‌کننده پیغمبران نیز آیه نامیده شده است، ولی هیچ یک از آنها به صفت کبری توصیف نشده‌اند.

آنچه در این مجموعه نیامده و گفته نشده است، زمان انتقال پیام می‌باشد. در حالی که از آورنده آن، از مبداء و محل آن، و تاحدودی از فواصل و ابعاد و چگونگی آن اطلاعاتی آورده شده است (به‌زور خودمان و با رفتن خودمان)، این اطلاع بعداً در سوره قدر (۹۷) خواهد آمد و گفته خواهد شد که در شب بوده است، نزول بوده

نه عروج، شخص پیغمبر نقش درجه یک و فعال نداشته، گیرنده بوده است و اگر نقشی به پیغمبر داده می‌شد، خلوص و اصالت وحی و نبوت را خدشه‌دار می‌کرد.

خرامیدن لاجوردی سپهر همان گرد گردیدن ماه و مهر  
 مپندار کز روی بازیگری است سرافرده‌ای این چنین سرسری است  
 در این پرده یک رشته بیکار نیست سر رشته وانگه پدیدار نیست  
 نه یک رشته را می‌توان تافتن نه سررشته را می‌توان یافتن  
 «أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا»، ... «إِنَّهُ لَقَوْلُ فَصْلٍ. وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ»، ... «كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ».

**بند ۴) آیات ۱۹ تا ۲۲- «أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ. وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ.**

**أَلَكُمُ الذَّكَرُ وَلَهُ الْأُنثَىٰ. تِلْكَ إِذًا قِسْمَةٌ ضِيزَىٰ.»**

لات و عزی و مناة، طبق آنچه از ترجمه‌ها و تفاسیر و توضیحات المیزان فهمیده می‌شود، تمثال‌ها و بت‌های مظهر ملائکه و مورد پرسش مشرکین مکه بوده‌اند، در حالی که مشرکین ملائکه را دختر می‌انگاشتند.

پرسش «أَفَرَأَيْتُمْ» در آیه ۱۹ را اگر به دنبال آیات قبلی آیات: ۱۸- «لَقَدْ رَأَىٰ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَىٰ»، ۱۳- «وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ»، ۱۲- «أَفْتُمَارُونَهُ عَلَىٰ مَا يَرَىٰ»، ۱۱- «مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ.» بگیریم، معنای سراسر است و ساده آن چنین می‌شود: آیا شما (هم مانند پیغمبر که وحی خدا و آیات او را رؤیت کرده و دیده است، به چشم خودتان) لات و عزی و سومی آنها را دیده‌اید و خیالی ساخته و پرداخته ذهن و دل و القانات دیگران نیست؟ اما اگر جدای آن بگیریم و با آیات بعدی شفاعت و مؤنث نامیدن فرشتگان متصل و مربوط بدانیم، «أَفَرَأَيْتُمْ» می‌تواند معنایی را پیدا کند که المیزان معنا کرده است: آیا هنوز هم معتقدید که لات و عزی و سومی رب‌های شما هستند؟ کما آنکه در جزء ج (۳۳ تا ۶۲) مربوط به سال ۳ بعثت در آیه ۳۳- «أَفَرَأَيْتَ الَّذِي تَوَكَّلَىٰ.» ... «أَفَرَأَيْتَ آتَمِدَ بِهِ عَلَىٰ عُنُقِهِ وَنُحِيتُ عَنْهُ الْحَمِيمَ» اشاره به شخص معینی از مشرکین دارد. بنابراین به احتمال قوی «أَفَرَأَيْتُمْ» پرسش دیدار جسمانی است نه پرسش اظهار نظری.

قرآن به صورت استفهام انکاری و قیاسی (یا به قول المیزان، استهزائی) از مشرکین می‌پرسد: آیا شما هم مانند پیغمبر که آیات خدا را به چشم خود دیده است، دیده‌اید؟ مال او حس است و یقین و مال شما لفاظی و نام گذاری از پیش خود. برای اینکه بیشتر بی‌منطق و بی‌مبنا و از پیش خودبودن عقاید آنها را نشان دهد،

۴۶۸ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن بر حسب نزول) نسبتِ دختر دادن به فرشتگان را پیش می‌کشند که اتفاقاً اروپائیان مسیحی نیز در تصاویر خود فرشته‌ها را به صورت دخترک‌های خردسال ملوس و بالدار می‌کشیده و می‌کشند. بعد به طور طعنه و استهزاء و با لُق کردن منطق و معتقدات آنها، اظهار نظر ۲۲- «تِلْكَ إِذًا قِسْمَةٌ ضِيزِيٍّ». آمده است که عقاید آنها را مخدوش نماید.

قرآن رهنما «لات» و «منات» و «عزی» را از بت‌های معروف عرب می‌داند که از سنگ تراشیده بوده‌اند و درباره منشاء و پیدا شدن آنها می‌گوید در تفاسیر مطالب موهومی آورده‌اند که به نقل کردن نمی‌ارزد.

اظهار نظری که بعضی از مستشرقین راجع به قرانیک کرده و گفته‌اند قبلاً چنین آیه‌ای آمده بوده و حالت سازش کاری را داشته است، «تِلْكَ» در تفاسیر قدیم و جدید آورده شده و جدی گرفته نشده است. اصلاً لحن و سیاق و بیان آیات این گروه که در معرفی وحی و اصالت و ارتباط خالص آن می‌باشد و سؤالات: ۱۹- «أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ». که حالت انکار و استهزاء و زور را دارد، با مدهانه و سازش کاری نمی‌خواند. در جای دیگر قرآن می‌فرماید:

«وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ لِتَفْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرَهُ وَإِذًا لَا تَتَّخِذُوكَ حَلِيلًا.

وَلَوْلَا أَنْ تَبَيَّنَّاكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا.

إِذَا لَأَذُقْنَاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا.»<sup>۱</sup> که خود قرآن صریحاً گفته و جوابش را داده است که مربوط به سال ۸ بعثت می‌باشد. قرآن این قبیل احتمالات و شبهات را مسکوت نمی‌گذارد و گفته است نزدیک بود پیغمبر به طرف آنها مایل و منحرف شود ولی خدا جلوی کار را گرفته است ...

### یادداشت‌های تدریجی بعدی

\* آنچه مشترک در قسمت‌های گروه‌های ۱۰ و ۱۶ و ۲۹ می‌باشد، غروب کردن و

---

۱. گروه ۱۱۲، سال ۸ بعثت، اسراء (۱۷) ۷۳ تا ۷۵: به راستی نزدیک بود از آنچه به تو وحی کرده‌ایم غافلت کنند که غیر آن را به ما نسبت دهی، تا در آن صورت تو را به دوستی گیرند. و اگر تو را ثبات قدم نبخشیده بودیم، نزدیک بود اندکی به آنان متمایل شوی. در آن صورت تو را دوچندان در حیات دنیا و دوچندان [پس از] مرگ عذاب می‌چشانیم و در برابر ما برای خود هیچ باوری نمی‌یافتی.

غایب شدن پرتو و حقیقت و وجودی است که یک بار طالع و ظاهر گشته است. وحی خدا به پیغمبر هم شاید همین حال را داشته باشد که یک بار دمید و ظاهر شد یا می دمد و ظاهر می شود و بعد خاطره اش و پیامش باقی می ماند (خاتم النبیین). اشراقها و الهامهای خدا حالت نوسانی و دوری دارد (دورانهای رسولان). پدیده وحی و رسالت چنین است که گاه گاه در گردش روزگار ظاهر می گردد، نورافشانی و برکت رسانی می کند و بعد به مردم و به خودمان واگذار می نماید. پیغمبران و کتابهای آنان حالت ستارگان را دارند که در گردش دورانها می آیند، چیزی می گویند و می پراکنند و بعد می روند.

\* اصرار آشکار دیده می شود که جملهها و تعبیرها (یا ترمهای) مخصوص احساس و اندازههای مادی محسوس و جسمانی باشد. در اندازهها و در مکان و زمانها و با افعال جسمی و مادی و دنیائی بیان شده است که یقیناً تعمودی در این کار بوده و چیزی را می خواسته اثبات و چیزی را نفی و انکار نماید.

\* به وضوح خدا می خواهد این تصور و احتمال و توجیه را از دل مردم در آورد که ادعا و اظهارات پیغمبر، نه تنها جعل و افترا و اغوای دیگران برای جلب مرید نیست و ساختگی نمی باشد، بلکه کمترین تیرگی و تردید و ابهام نیز در آنها برای او وجود نداشته، شخصاً با روشنی و صراحت و از نزدیک آنها را شناخته، «دیده» و یقین پیدا کرده است.

\* راجع به «سدرۃ المنتهی» و «قاب قوسین». نظر دکتر شریعتی (در مقاله «معراج و اسراء»، مجموعه آثار شماره ۲، صفحات ۲۵۷ تا ۲۶۳) چنین آمده است:

«معراج، بیان و رمز حرکت ارتفاعی یا نقش انسان سازی و تکامل وجودی انسان است که پیغمبر آن را انجام داده است و در اسراء و حرکت شبانه «أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى»، نقش تاریخی پیغمبر است و پیوند مابین دو دین توحیدی قبلی با مسجد یا معبد مشترک. بیت المقدس با مسجد الحرام، یا مکه اسلام.

در معراج از خاک حرکت کرده به «سدرۃ المنتهی او آذنتی» رفته است. سدر از جغرافیای عربستان و فلسطین گرفته شده است که در کوههای

عربستان و کویر تک تک می روید و شاخص راه کاروانها و چوپانها و نشانه فواصل است: سدر اول، سدر دوم ... سدر آخر آخری، یعنی به انتهای خط و بالاترین ارتفاع رسیدن. مثل درخت تاق و گز در کویرهای ما. پیغمبر در معراج وجودی خود، در جغرافیای هستی و در کوهستان تکامل صعودی، تا سدر آخری رفته است.

«قاب قوسین» هم معیار و مقیاس اندازه گیری شیانها و شکارچیها است که با تیر و کمان سر و کار دارند. از طریق رفتن به سوی خدا، از زندگی خاکی و آخرین مرحله آن که «سدره المنتهی» است، می گذریم و خاک و ماده و زندگی مادی را پشت سر می گذاریم. یک قوس و دو قوس. قرآن درباره‌ی عمیق‌ترین و عالی‌ترین مسائل فلسفه وجودی با زبان شترداران و گوسفندداران صحبت می‌کند.

دکتر شریعتی، اولاً بنا به تعبیر بعضی از مفسرین، آیات سوره نجم (۵۳) را معرف و مربوط به معراج کرده که در سوره اسراء (۱۷) آمده است (سال ۹ بعثت)، در حالی که در خود سوره اسراء (۱۷) صحبت از «سدره المنتهی» و «جنة المأوی» و «قاب قوسین» خبری نیست،

ثانیاً کلمات سدر و قوس و غیره را تعبیرهای بدوی سمبلیک معرف فواصل متعارف زمینی گرفته مفهوم و منظور دیگری برای آنها قائل نشده است. ثالثاً مسئله وحی و کلام را (که هدف و محتوای اصلی سوره «وَالنَّجْم» (۵۳) است)، اصلاً دخالت نداده، صرفاً تحریک و تقرب و تعالی پیغمبر به سوی خدا را در نظر گرفته است. شاید در سوره اسراء (۱۷) چنین باشد ولی در سوره نجم (۵۳) مطالب به گونه‌ای دیگر است.

روایت قمی: نجم (۵۳) رسول خدا است و منظور از جمله «إِذَا هَوَىٰ»، سوار شدن آن صاحب است در هنگامی که به معراج رفته است. (از صفحه ۱۴/۲۸)

\* آنجا که صحبت از اقوال مختلف مفسرین می‌شود، بحث روایتی المیزان فارسی (صفحه ۶۵، جلد ۳۷) می‌آید که از تفسیر قمی نقل کرده است: «امام علیه‌السلام فرموده نجم رسول خدا (ص) و منظور از جمله «إِذَا هَوَىٰ» سرازیر شدن آن جناب است در هنگامی که به معراج رفته بود.»

از قول حضرت رضا (ع) هم گفته است: «نجم به رسول خدا تفسیر شده» و البته این تفسیر به باطن است نه آنکه معنای نجم آن جناب باشد.

\* در بخش تفسیر آیه به آیه و در مورد آیه ۴- «إِنَّهُ هُوَ الْوَحِيُّ يُوحَىٰ» برای کلمه «وحی» و درک معنای آن دو راه داریم. یکی از خود قرآن که غالب مفسرین چنین کرده‌اند و از مجموع آنها استنباط معنی و محتوای وحی را آن طوری که خدا خواسته است نموده‌اند:

«وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَيْكَ الْتَّحْلُ»<sup>۱</sup>،

«وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا»<sup>۲</sup>،

«يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا».

بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا»<sup>۳</sup>،

«وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ»<sup>۴</sup>،

«فَخَرَجَ عَلَىٰ قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا»<sup>۵</sup>.

راه دوم مراجعه به اسناد و گفته‌ها و نوشته‌های اعراب جاهلیت در زمان رسول اکرم است. باید دید وقتی برای اولین بار خداوند به مردم قریش و مکه می‌فرموده است: ۴- «إِنَّهُ هُوَ الْوَحِيُّ يُوحَىٰ»، آنها و خود پیغمبر چه درک و استنباطی از این کلمه داشته‌اند. مسلماً هم می‌فهمیده‌اند و هم درک معینی داشته‌اند. این مطالعه‌ای است که باید انجام شود.

صاحبان فرهنگ و لغت‌نامه‌ها در پی ریشه و معنای لغوی کلمه رفته‌اند. «قاموس قرآن» از قول راغب می‌گوید وحی در اصل به معنی اشاره سریع است. مثلاً «امر وحی» یعنی کار سریع. فیومی در مصباح گفته وحی به معنی اشاره و رسالت و کتابت است و هر آنچه به دیگری القاء کنی تا بفهمد وحی است... راغب کتابت و رمز و

۱. نحل (۱۶) / ۶۸: صاحب‌اختیارت به زینور عسل الهام کرد...

۲. فصلت (۴۱) / ۵۲: ... و به هر آسمانی برنامه‌اش را وحی کرد؛ ...

۳. زلزله (۹۹) / ۴ و ۵: در آن روز به سبب وحی صاحب‌اختیارت، خبرهایش را بازگو خواهد کرد.

۴. قصص (۲۸) / ۷: به مادر موسی الهام کردیم که: کودک را شیر ده ...

۵. مریم (۱۹) / ۱۱: آن‌گاه از محراب [عبادت] به میان قومش بیرون آمد و به آنان اشاره کرد که: بامداد و شبانگاه [خدای را] تقدیس کنید.

غیره را از اسباب اشاره شمرده و معنای اصلی را اشاره می‌داند: طبری فرموده ایحاء القاء معنی است به‌طور مخفی و نیز به معنی الهام و اشاره است.

ناگفته نماند جامع تمام معانی، تفهیم حقی است و کلام حقی. آنچه ما می‌توانیم بگوئیم و با توجه به اینکه در این آیات پس از نفی تمام احتمالات گمراهی، فریب، بیان هوی و هوس درونی خود، کلمه وحی را آورده است که قاعدتاً در برابر آنها است. اگر از تعقل و تعلیم ذکری نکرده، شاید به این مناسبت بوده است که معاصرین عرب آنها را در آن زمان منتقی می‌دانسته و قبول داشته‌اند که پیغمبر نه با تعقل و استدلال و تحقیق خود چنین مطالب و معانی را دریافت و عرضه کرده است و نه کسی را در حول و حوششان می‌شناخته‌اند که به او چنین درس و اطلاعاتی بدهد. بنابراین عقب جوشش‌های احساسی نفسانی یا القاهای اشتباه کاران و فریب کاران رفته‌اند. در برابر آنها گفته شده است «إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى»، بدون آنکه فاعل یوحی را نشان دهد. فعل، مجهول است و معلوم می‌دارد که خودبه‌خود و در ذات و ضمیر پیغمبر انجام می‌گردد. از او است و از او نیست.

در عین اینکه مخاطب مردم‌اند (منهای آیه ۲۳) و متکلم خدا، ولی هیچ‌گاه به ضمیر متکلم وحده حرف نمی‌زند. «انا» یا «اقول» نمی‌گوید. غیر از پیغمبر، پای جبرئیل را به میان می‌آورد. خدا خواسته است در حین سخن گفتن غایب باشد و از پشت پرده حرف زده جبرئیل و رسول را جلو بیاورد. آنچه را که آنها از قول او گفته‌اند بیان می‌نماید.

جمله کارشناسانه مذکور در سوره مدثر (۷۴) و ضربه‌ای که می‌توانست به آورنده دعوت از طریق مخدوش ساختن اصالت آن وارد آورد، ایجاب می‌کرد که فرستاده صاحب کلام رأساً وارد معرکه گردد. خداوند سبحان بنده برگزیده‌اش را تنها نگذارد. هم کلام در زبانش می‌گذارد و هم به کمکش می‌شتابد.

\* ضمن آنکه خود خدا رسولش و واسط رسالت و وحیش را با ردیف کردن احتمالات و راه‌های توجیه مختلف برای حل مسئله تدوین قرآن، شخص را در بن‌بست می‌گذارد و استدلال و اتمام حجت می‌نماید.

\* آفتاب آمد دلیل آفتاب: خود این آیات و موضوعات، اتکاء به اظهارات و استشهاد به آسمان و زمین و آثار بزرگ خلقت یا به عوامل و جریان‌های گرداننده و اداره‌کننده جهان با عظمت و تحت اندازه و دقت. مطرح کردن و حرف زدن دائم از



مبانی قدرت، هدایت، علم، اندازه، تسویه، و از خود خلقت، یعنی مطالب و توجهاتی که کمترین سنخیت و تناسب و عادت با زندگی و تربیت شخص پیغمبر و با فرهنگ و مشغولیت‌ها یا ذوقیات و معلومات و مسائل ایل و تبار و محیط و دیار او نداشت، آیا به خودی خود حکایت از انزال از جای دیگر و ارتباط پیغمبر با محل و مبداء این اشیاء و ارزش‌ها نمی‌نماید؟

وقتی طرف را در بن بست می‌گذارد که اینها چیزی نیست که از روی شهوت و هوای نفس و سود شخصی باشد، نه در راه و هدفی بوده است که به بیراهه و ضلالت افتاده باشد، یا با کسی بوده است که او را گول زده باشد. همین که حالت سحر و جادوگری نداشته، مثل روز روشن و شب تیره، با شاهد آوردن از مشهودات مسلم و محسوس دنیا، و مرئی همگان، که جاری و ساری در شئون است، مطالبش را بیان می‌کند و به جای نقل کردن رؤیا و ارائه معجزات و پدیده‌های تسخیرکننده و لال و کورکننده‌ی زبان و چشم‌ها، استناد به مشهودات و استمداد از عقل و فکر کرده، توانائی‌های بشر را می‌شمارد، سحر نبودنش مسلم است. جا دارد که معاصرین و آنها که نزدیک و «مصاحب» او هستند در ایمان آوردن تردید و تعلل ننمایند.

**پایان گروه بیست و نهم**



## سی‌امین گروه تفزیل<sup>۱</sup>

آیات ۱ تا ۱۴ و ۲۷ تا ۳۰ سوره فجر (۸۹) (الف)

بسم الله الرحمن الرحيم

شماره آیات	متن آیات	ترجمه (با مختصر توضیح)
۱	وَالْفَجْرِ.	قسم به فجر یا سپیده صبح.
۲	وَلَيَالٍ عَشْرٍ.	قسم به شب‌های دهگانه.
۳	وَالشَّمْعِ وَاللَّوْثِ.	قسم به جفت و طاق.
۴	وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ.	قسم به شب آنگاه که می‌رود.
۵	هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِّذِي حِجْرٍ.	آیا در این (آیات) سوگند (لایق و شایسته) صاحب عقل و خرد وجود دارد؟
۶	أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ	آیا ندیدی پروردگارت چگونه با (قوم) عاد عمل کرد؟
۷	إِزْمَ ذَاتِ الْعِمَادِ.	(با شهر) ارم که دارای ستون‌ها (کاخ‌های ستوندار) بود.
۸	الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ.	چنان ساختمان‌ها و ستون‌ها (یا شهری که) مثل آن در کشورها (و شهرهای دیگر) آفریده نشده بود.
۹	وَتَمُودَ الَّذِينَ جَاءُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ.	و (آیا دیدی یا چه دیدی) قوم ثمود را. کسانی که سنگ‌ها را در وادی (برای کاخ‌سازی) می‌بردند.
۱۰	وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ.	و فرعون صاحب میخ‌ها (یا داغ و درفش قدرت حاصله از وسایل وحشتناک شکنجه)...
۱۱	الَّذِينَ طَعَوْا فِي الْبِلَادِ.	... همان کسانی که در شهرها (و کشورهای متمدن) طغیان و سرکشی (از حدود و آداب و احکام) کردند.
۱۲	فَاكْتَرُوا فِيهَا الْفَسَادَ.	و نتیجتاً در آن شهرها (و اجتماعات متمدن) مرتکب فساد و ناروایی‌های فراوان شدند (یا فساد را شایع و زیاد کردند).
۱۳	فَصَبَّ عَلَيْهِمُ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ.	بنابراین خداوند گارت بر آنها تازیانه عذاب زد.
۱۴	إِنَّ رَبَّكَ لَبَالْمُرْصَادِ.	همانا که خداوند تو همیشه در کمین است.
۲۷	يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ.	ای وجود (یا شخصیت و فرد) مطمئن (و صاحب اعتماد و یقین).

۱. مطالب این سوره از روی دست‌نوشته‌های اولیه مؤلف تنظیم و تدوین شده است (ب.ف.ب).

شماره آیات	متن آیات	ترجمه (با مختصر توضیح)
۲۸	ارْجِعْ إِلَىٰ رَبِّكَ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً.	برگرد (یا روانه شو) به سوی خداوند خودت، درحالی که خشنود و خوشحال هستی و او هم از تو راضی است.
۲۹	فَادْخُلِي فِي عِبَادِي.	و داخل گروه بندگان من بشو.
۳۰	وَادْخُلِي جَنَّتِي.	و داخل بهشت من بشو.

### کلیات و تدبر در آیات

گروه دارای ۲ جزء: الف) و ج) است که جزء «الف» خود قابل تفکیک و تجزیه به ۲ قسمت غیر مستقل و مرتبط است، ۱ تا ۵ سوگندها، ۶ تا ۱۴ انذار تاریخی. کل سوره فجر (۸۹) نیز به چهار جزء تقریباً مستقل (مخصوصاً از نظر قافیه و میزان) قابل تقسیم می‌باشد:

جزء ۱)، آیات ۱ تا ۵: الف) ۱، قسم‌ها با قافیه فجر  
 جزء ۲)، آیات ۶ تا ۱۴: الف) ۲، نوع ۱، با قافیه عاد  
 جزء ۳)، آیات سال ۳ بعثت، آیات ۱۴ تا ۲۶: ب)، نوع ۲، انسان‌شناسی با قافیه ن، م، الف، ی  
 جزء ۴)، آیات ۲۷ تا ۳۰: ج)، نوع ۲، مخاطب بهشتی آن دنیا، با قافیه مطمئنه و عبادی

قسم‌ها حالت و وضع خاص داشته جالب توجه است. اتکاء و اسناد به آثار و مظاهر محسوس طبیعت دارد و منتهی شدن آن به پرسش ۵- «هَلْ فِي ذَلِكْ قَسَمٌ لِّدِي حِجْرًا»، بی سابقه و مهم است، ضمن آنکه ظاهراً نه لفظی و ادبی و نه محتوایی و تلویحی، به جزء ۲ اتصال و ارتباط ندارد.

خدا با صاحبان عقل و متانت، با شاهدگیری از آثار طبیعت در آسمان و زمین و خلقت این گونه صحبت می‌کند، نه از طریق فلسفه و عرفان که انشاءالله در بحث تفسیر آیه به آیه آن را بررسی خواهیم کرد.

به نظر می‌آید این جزء برای خودش استقلال داشته باشد و آیه ۵- «هَلْ فِي ذَلِكْ قَسَمٌ لِّدِي حِجْرًا» جواب قسم باشد. شاید عنایت و اشاره‌ای هم به سوره نجم (۵۳) و طرز خاص تعلیم و تربیت پیغمبر باشد که با مردم دیگر و دانشمندان متفاوت است.

سی‌امین گروه تنزیل، فجر (۸۹) (الف) / ۱ تا ۱۴ و ۲۷ تا ۳۰ \_\_\_\_\_ ۴۷۷  
 اما جزء ۲ یعنی آیات ۶ تا ۱۴ که اندازی تاریخی است و با پرسش ۶- «أَلَمْ تَرَ  
 كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ» آغاز می‌شود، و به لحاظ مخاطب از نوع ۱ به‌شمار می‌رود و  
 به لحاظ تاریخی چهارمین ردیف حساب می‌شود.

قبلی‌ها:

(۱) گروه ۱۵، بروج (۸۵)، آیات ۴ تا ۱۲ و ۱۷ تا ۲۲<sup>۱</sup>:

۴- قَتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ.

...

۱۲- إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ.

۱۷- هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْجُنُودِ.

۱۸- فِرْعَوْنَ وَثَمُودَ.

۱۹- بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي تَكْذِيبٍ.

۲۰- وَاللَّهُ مِنْ ورائِهِمْ مُحِيطٌ.

۲۱- بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ.

۲۲- فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ.

(۲) گروه ۲۰/۲، نازعات (۷۹)، آیات ۱۵ تا ۲۶:

۱۵- هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى.

۱۶- إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى.

۱۷- أَذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى.

۱۸- فَقُلْ هَلْ لَكَ إِلَهِ إِلَّا أَن تَرْكَبِي.

۱۹- وَأَهْدِيكَ إِلَى رَبِّكَ فَتَحْشِي.

۲۰- فَأَرَاهُ الْآيَةَ الْكُبْرَى.

۲۱- فَكَذَّبَ وَعَصَى.

۱. قاعدتاً می‌بایستی این گروه قبل از گروه‌های ۲۰ و ۲۵ که تفصیلاتی دارند آمده باشد. ولی چون در اینجا از سه گروه جمعاً صحبت می‌شود، و قبلاً تک تک یا دو به دو بوده‌اند و از عاد اصلاً حرفی در میان نبوده است، حالت جمع‌بندی برای ارائه یک نقاط مشترک و نتیجه‌گیری مشترک دارد، و به دنبال آنها آمده چالهی عاد را هم پر کرده است.

۲۲- ثُمَّ أَدْبَرَ يَسْعَى.

۲۳- فَحَسَرَ فَنَادَى.

۲۴- فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى.

۲۵- فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْأَخِرَةِ وَالْأُولَى.

۲۶- إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّمَن يَخْشَى.

(۳) گروه ۲۵، شمس (۹۱)، آیات ۱۱ تا ۱۶:

۱۱- كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا.

۱۲- إِذِ انبَعَثَ أَشْقَاهَا.

۱۳- فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا.

۱۴- فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا.

۱۵- فَدَمَدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُم بِذَنبِهِمْ فَسَوَّاهَا.

۱۶- وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا.

درحالی که در گروه‌های قبلی عبرت‌گیری از طغیان‌گران خدا و منکر انبیاء و اشاره به یک یا دو امت طغیان‌گر شده بود، در اینجا جمع‌بندی روی سه دسته رفته و تشریح بیشتری از وضع و کار آنها و عمل خدا انجام شده است. در هر سه گروه، انگشت روی «تکذیب»، در حقیقت تکذیب پیغمبران، گذارده شده و غضب و احاطه و اخذ خدا، به‌عنوان انذار دنیایی یا گذشته تاریخی، یادآوری شده است تا عبرت و پند ترسندگان شود. در اینجا آنچه تازه و مشترک بین هر سه امت است، درجه تمدن و عمران و قدرت است که بهانه یا باعث برای طغیان و فساد گشته و این طغیان و فساد، انگیزه «سَوَّطَ عَذَابَ» و نشان دهنده حضور و عمل خداوند شده است. در اندازهای اخروی روی دو نکته تکیه می‌شود:

(۱) تحول و تداوم طبیعی مادی و جهان محسوس حاضر و عنوان کردن قیامت و آخرت به صورت پدیده‌هایی در دستگاه خلقت و منظومه شمسی، به‌دنبال جریان موجود.

(۲) رنج و خوشی‌های آخرت به‌عنوان نتیجه‌های ضروری و قابل رؤیت تدارکات و اعمال این دنیایی اشخاص.

در واقع اطلاعاتی است که قرآن می‌دهد و پیش‌گوئی‌هایی است که می‌کند تا اگر مردم سود و مصلحت خودشان را در آن دیدند، به اصلاح و اقدام لازم بپردازند. در این اندازها نتایجی که در همین دنیا بر اعمال اعراض کنندگان از تذکرات مترتب می‌شود ذکر شده است. اندازهایی است دنیایی، ولی در رابطه با بعثت پیغمبران، نه منحصرأ به دلیل عمل مردمان. پیغمبران را تکذیب کردند (به‌قرینه گروه‌های گذشته)، رو به دنیا نهادند و راه فساد و فتنه در پیش گرفتند، خداوند همین جا به حسابشان رسید.

در اندازهای اخروی از واقعیت‌ها صحبت می‌شد و «وَإِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ»<sup>۱</sup> گفته می‌شد و «إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ»<sup>۲</sup>، «عَلِمْتَ نَفْسٌ مَّا قَدَّمْتَ وَأَخَّرْتَ»<sup>۳</sup> یا «عَلِمْتَ نَفْسٌ مَّا أَحْضَرْتَ»<sup>۴</sup> گفته می‌شد.

عذاب و ثواب یک واقعیت قابل رؤیت در آینده و محصول خودبه‌خودی اعمال مثبت و منفی شخص بوده در اینجا دخالت و تنبیه و کیفری است که به‌دست خدا صورت می‌گیرد. منتها از طریق اسباب‌های دنیایی. بنابراین مصلحت در این است که هم دست از تکذیب پیغمبران بردارند و هم حضور و نظارت و دخالت خدا را فراموش نمایند. آن کیفر و پاداشی که متکلمین و متشرعین برای اثبات معاد و قیامت بر خدا فرض و تحمیل می‌کردند، در اینجا می‌بینیم، ولی نه به‌صورت محاکمه‌های بشری و به‌قصد عدالت‌خواهی، بلکه به‌خاطر جلوگیری از سرکشی و خروج از نظام خلقت و ازدیاد فساد در زمین و زمان. و مقابله و تکذیب پیغمبران که جلوه‌ی دیگری از مشیت و سیاست الهی است.

گروه ۲۲ (لیل (۹۲)، آیات ۸ تا ۱۲) که در فاصله گروه‌های ۲۰ و ۲۵ آمده و مردم را به‌لحاظ بهره‌مندی از تلاش‌هایشان به‌دو دسته تقسیم کرده بود، بی‌ارتباط با مطالب این سوره و وضع هر سه امت نیست. اینها در نتیجه تمدن و راحتی و ثروت و قدرت، حالت استغنا و سرکشی پیدا کرده، خوبی‌ها و حق را تکذیب می‌کردند (وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى).<sup>۵</sup> بنابراین دچار مشکلات و هلاکت شدند. بدون اینکه مال و حالشان مانع آن شود.

۱. گروه ۶، سوره ذاریات (۵۱) / ۶.

۳. گروه ۱۵، سوره انفطار (۸۲) / ۵.

۵. گروه ۲۲، سوره لیل (۹۲) / ۹.

۲. گروه ۵، سوره طور (۵۲) / ۷.

۴. گروه ۱۶، سوره تکویر (۸۱) / ۱۴.

۴۸۰ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول) در جزء یا در پیام سوم- که بعداً باید به بینیم و بحث کنیم- طرز تفکر بشری نشان داده می‌شود که اگر خیر و شری به او برسد، نشانه معامله‌گری و کیفر و پاداش دینی خدا در این دنیا است. در حالی که هر دوی آنها ابتلا و آزمایش و تربیت است و نتیجه‌ی امساک و اعمال خودشان در تدارک زندگی آخرت را در آن دنیا می‌بینند. در آنجا و در آنروز (يَوْمَئِذٍ) است (که باید برای آن تدارک دیده و پیش‌فرستی کرده باشند) «لَا يُعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ»<sup>۱</sup> یا «وَلَا يُوثِقُ وَثَاقَهُ أَحَدٌ»<sup>۲</sup> نه احدی چنان عذاب می‌کشد و نه کسی چنان در بند و اسارت می‌افتد. برخلاف این دنیا که عذابِ اعمال نیست و آزادی و اجازه طغیان وجود دارد.

در پیام چهارم باز همین مطلب است. منتها خطاب به خوبان، به نفوس اطمینان و اعتماد یافته گفته می‌شود: برخلاف دنیا که دار اختیار بود و امکان دوری از خدا و فرمانبری از نفس و ارباب‌ها وجود داشت، حالا به خداوندتان برگردید، داخل بندگانم بشوید و داخل بهشت گردید.

### ترجمه و تفسیر آیات

پیام یا جزء اول) پنج آیه قسم، آیات ۱ تا ۵:

۱- وَالْفَجْرِ.

۲- وَلَيَالٍ عَشْرٍ.

۳- وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ.

۴- وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ.

۵- هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِّذِي حِجْرِ.

راجع به معنی این آیات و منظور از این سوگندها و ارتباط آن با مطالب سوره فجر (۸۹)، مفسرین اقوال و احتمالات مختلف آورده‌اند، ضمن آنکه روی معنای کلمات اشکال و اختلاف چندان وجود ندارد: «فَجْرٌ» سپیده صبح و صبحدم است. چون صبح، شب تاریک و تاریکی را می‌شکافد. «لَيَالٍ عَشْرٍ» شب‌های دهگانه است که به صورت نکره آمده، «شَفْعٌ» و «وَتْرٌ» جفت و طاق را می‌رساند، در حالی که در واژه

۲. گروه ۵۳، سوره فجر (۸۹) / ۲۶.

۱. گروه ۵۳، سوره فجر (۸۹) / ۲۵.



شفع، مفهوم زوجیت و ترکیب و انضمام هم وجود دارد و «وتر» واحد یا فردی است که پیوستگی با دیگری نداشته باشد. فعل «یسر» و «یسری»، رفتن و زائل شدن را می‌رساند. همچنین شب‌روی کردن. «حجر» و «ذی‌حجر»، خرد و عقل و خردمند، یا دارنده آن است که بعضی‌ها متین و نیرومند بودن آن را هم اضافه کرده‌اند. «پرتوی از قرآن» می‌گوید:<sup>۱</sup>

«بیشتر مفسرین این سوگندها را با روزها و شب‌های خاصی تطبیق و تفسیر کرده‌اند. بیش از همه، تطبیق با روزهای حج و اجتماع و مناسک آن است. چون فجر ذیحجه، فجر روز قربان یا عرفه، ده شب و روز ذیحجه، و همچنین ده شب وسط ماه شعبان، یا آخر زمستان یا اول محرم.»

سپس اضافه می‌نماید که:

«این تطبیق‌ها را نه قرینه‌ای در آیات است و نه شاهی از حدیث معتبر به منابع وحی. و چگونه می‌شود که مقصود از لیل عشر چهار روز انجام مناسک حج در ذیحجه باشد؟!»

و از قول فخر رازی نقل می‌نماید:

«هر کسی هر چه به نظرش آمده که مقامی در دین، یا سودی در دنیا دارد، این آیات را به آن تفسیر کرده است.» ...

راجع به «شَفْع» و «وَتْر» هم نظرهای مختلف داده‌اند. مانند اینکه «الشَّفْع» روز قربان و «الْوَتْر» روز عرفه یا «الشَّفْع» روزهای یازده و دوازده... و «الْوَتْر» روز سیزده آن است. فخر رازی در تفسیرش تا بیست احتمال در معنی و مورد «الشَّفْع» و «الْوَتْر» ذکر کرده است.

به نظر می‌آید تفرق و انحراف مفسرین، نه به دلیل ابهام و پیچیدگی کلمات سوگند، بلکه به دلیل غیرعادی بودن اجتماع آنها و عدم ارتباط ظاهری آن مجموعه با آیات بعدی باشد و یا عدم مشابهت با قسم‌هایی باشد که در مورد قیامت و آخرت یا در مورد اصالت قرآن و وحی در سوره‌های دیگر آمده است.

مرحوم طالقانی و کسانی هم که خواسته‌اند از طریق منطقی و قرینه، مفهوم و منظور قابل قبول برای آن سوگندها پیدا کنند، ناچار شده‌اند با مقابله آیات و موضوعات و با آوردن توضیحات و تعبیرها و تطبیق‌ها، ارتباط و استنباط‌هایی از ریشه کلمات و از

۴۸۲ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول) خودشان وارد نمایند تا به قرائن و نتایجی برسند. به نظر ایشان اولاً سوگندها شواهدی است از آیات آفرینش برای نشان دادن قدرت و اصالت و برتری نور و راهنمایی به این حقیقت که شر و ظلم و طغیان که صورت‌های دیگری از تاریکی است، در برابر خیر و حق و عدل ثبات و دوامی ندارد. آنچه شر می‌نماید، نسبت به خیر بس ناچیز بوده همان نیز مقدمه خیر و وسیله تکامل است و از لوازم این جهان می‌باشد و با آنکه خیر و شر آمیخته به هم و متقارن است و از این آمیختگی و تقارن و تضاد، خیر پدید می‌آید که همان حرکت و حیات و کمال است که بی‌همتا بوده و ضد و قرین ندارد.» در مورد «الشفع والوتر» نیز می‌گوید:

«الف و لام آن به قرینه «الفجر ولیال» ظاهر در جنس است و هیچ‌گونه سابقه ذکر و ذهنی برای تعریف آنها در میان نیست و چون وسعت و اطلاق مفاهیم جنس، بیشتر با آن انطباق و تناسب دارد، هر چه معنای این دو سوگند را وسیع‌تر در نظر بگیریم، به معنا و حقیقت مطلق آن نزدیک‌تر می‌شویم.»

طالقانی نظر مفسرینی را تأیید می‌کند که گفته‌اند مقصود از الشفع، صفات متضاد خلق است. یعنی هستی و نیستی، توانایی و ناتوانی، زندگی و مرگ، عزت و ذلت، علم و جهل و مقصود از «الوتر» صفت خداوند است که ضد و قرین ندارد. بالاخره به این نتیجه می‌رسد که:

«با توجه به تعمیم «الشفع و الوتر» و خصوصیتی که در معانی این دو کلمه می‌توان یافت، شاید که سوگند «الشفع» ناظر به اصل عمومی تقارن و ترکیب باشد و سوگند «الوتر» ناظر به وحدتی است که از تقارن و ترکیب برمی‌آید یا پیش از آن وجود دارد... این دو سوگند تقارن و پیوستگی نور و ظلمت و اصالت و وحدت نور را می‌رساند و به دلالت موارد و جواب این سوگند، اشاره‌ای به پیوستن و در هم خلیدن خیر و شر و نیک و بد و حق و باطل دارد که از این تقارن و برخوردها، قدرت و کمال و حیات، که خالص و بسیط‌اند، ناشی می‌شوند...»

«پرتوی از قرآن»، در مورد سؤال «هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِّذِي حِجْرٍ»، و با توجه به اینکه «حجر» خرد متین و نیرومند را گویند، (از این جهت که انسان را از سرکشی و زشتی و دخالت اوهام در اندیشه مستقیم باز می‌دارد و فکر را در حد تشخیص نگاه می‌دارد). به‌اتکای توضیح و تفصیل و پیچ و خم‌های زیاد، چنین اعلام می‌دارد که:

«مفهوم توجه و تخصیص این سوگندها به ذی‌حجر، این است که فرومایگان و سبک‌سران چنان‌که باید این سوگندها را در نمی‌یابند و اگر دریابند دریافتشان مانع سرکشی و زشت‌کاری آنها نمی‌شود. چون اندیشه و شعاع دید آنها کوتاه است و جز به مقیاس منافع و شهوات محدود خود چیزی را نمی‌سنجند و واقعیات زندگی و جهان را در نمی‌یابند... همیشه هراسناک و گرفته‌خاطر و بدبین و بداندیش می‌باشند. یا سرخورده‌ها و سرگشته‌هایی هستند که در بین دو دیدگاه حیات و... نابسامانی‌ها و تاریکی‌ها به سر می‌برند... اما... خردهایی که از دانش تحقیقی و تجربی نیرو گرفته‌اند، با این آیات هماهنگی دارند و قدرت جبار تکامل و تحول را در سراسر حیات نشان می‌دهند... نیروی نیرومند تکامل و منشاء آن‌را، همان خردمندان اندیشمند (ذی‌حجر) می‌توانند دریابند... استفهام تقریری و انگیزنده «هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِّذِي حِجْرٍ»، هم عظمت و واقعیت این سوگندها و شواهد را می‌رساند و هم برای برانگیختن و به کارافتادن اندیشه‌های سست و کوتاه است تا محکم و دوراندیش گردند. گویا جواب سوگندها و مورد استشهد آنها از این جهت صریحاً نیامده و به فهم شنونده واگذار شده تا هر کسی خرد خود را به کار برد و به اندازه فهم خود آن را دریابد.»

المیزان در مورد این قسم‌ها خبر از کثرت تعبیر و توجیه‌های مفسرین و عاری از دلیل بودن غالب آنها<sup>۱</sup> می‌دهد، از قبیل اینکه:

- الفجر) صبح ذیحجه است، صبح محرم به دلیل اول سال قمری بودن، صبح روز جمعه، شب مزدلفه، نماز صبح، همه روزها از صبح تا شام، شکافته شدن و جوشیدن از لای سنگها.»

- ولیال عشر) ای بسا مراد از آن از اول تا دهم ذی‌الحجه باشد و اگر کلمه لیال را نکره آورده خواسته است به عظمت آن اشاره کند، و آنکه عمومیت آن را برساند. دهه آخر رمضان، دهه اول رمضان، دهه اول محرم و یکی دیگر گفته است اگر مراد از فجر نماز صبح باشد، مراد شب‌های دهگانه هم عبادت در آنها است. همچنین گفته‌اند یکی از معانی اجتماعی و لیال عشر، ده شب آخر و تکمیلی ملاقات و میقات

۱. یعنی خیالی بودن و ساختن از پیش خود.

۲. جلد ۴۰، صفحات ۲۱۴ تا ۲۱۷.

خدا را با موسی است که سی شب قبل با ده شب بعدی به چهل شب رسید و تمام شد.

- والشفع والوتر) «این جمله با روز ترویه، هشتم ذی الحجّه و روز عرفه قابل انطباق هست، مخصوصاً این تطبیق در صورتی که مراد به فجر و لیالی دهگانه فجر ذی الحجّه و شب های دهه اول آن باشد، مناسب تر است.» ولی بعضی گفته اند مراد دو رکعت نماز معروف به شفع و یک رکعت نماز وتر است که در آخر شب خوانده می شود، مطلق نمازها که بعضی شفع دو رکعتی و بعضی وتر یک رکعتی و سه رکعتی است، شفع روز قربان و وتر روز عرفه نهم ذیحجه، تمام انسان ها به دلیل اینکه فرمود: «وَخَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا» و وتر خدای تعالی که یک است، جفت و تاق از هر عدد است و به عدد سوگند خورده شده است، شفع و وتر اشاره به همه مخلوقات می باشد که بعضی جفت اند و برخی تاق، وتر آدم و شفع بیت الحرام، شفع روزگار قوم عاد و وتر شب های آن، شفع درهای هشتگانه بهشت و وتر درهای هفتگانه دوزخ... و از این قبیل اقوال که تا بیست و شش هم رفته اند.

- واللیل اذایسر) یعنی شب در هنگامی که می گذرد و مراد به اللیل مطلق آخر شب ها است. و بعضی گفته اند شب مزدلفه است که صحیح نمی باشد چون شب مزدلفه جزء شب های دهگانه اول ذیحجه است...  
- هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِّذِي حِجْرٍ) «آیا این سوگندها برای هر صاحب خرد کافی نیست؟ یعنی کافی است و صاحب عقل که معنای سخن را می فهمد و حق را از باطل تمیز می دهد که وقتی خدای تعالی به چیزی سوگند خورد با در نظر داشتن اینکه سوگند را به چیزی می خورند که دارای شرافت و منزلتی باشد یقین می کند که آنچه به خاطرش سوگند خورده حق است، آن هم حقی مؤکد که جای هیچ تردید در درستی آن نیست»<sup>۱</sup>

به نظر طباطبایی جواب قسم ها حذف شده و برای اثبات این معنی بوده که اگر خدایتعالی به بعضی از خلایق نعمت می دهد و از بعضی دیگر دریغ می دارد، همه

۱. مرحوم علامه طباطبایی توجه نداشته است که این سوگندها در زمانی و برای کسانی خورده شده که سوگند خورنده و سوگند از نظر آنها شرافت و منزلت نداشته و بنابراین بی فایده بوده است. و اگر بگوییم سوگندها به خاطر مسلمانان به خدا بوده است، آنها احتیاج به قسم و اثبات چیزی که به آن ایمان آورده اند نداشته اند.

برای امتحان است و خلاف این جواب و اشاره به آن به‌طور کنایه، هم رساتر است و هم در باب تهدید و انذار و بشارت مؤکدتر است.

- یک تفسیر و استنباط خاص هم در کتاب «دین ارکان طبیعت» (دفتر اول) دیده می‌شود<sup>۱</sup> که اگر چه دور از ذهن و درک عرب‌های گیرنده این آیات می‌باشد و خود عبارات و سیاق آیات دلالت صریح و مستقیم و حتی اشاره و قرینه‌ای هم نشان نمی‌دهد، ولی از جهت دیگری می‌تواند قابل توجه باشد. نویسندگان کتاب با اعلام اینکه قرآن معرفت انسان را اکتسابی در طریق مشاهده و تجربه دانسته، اصالت و رسمیتی برای تفکر فلسفی که مبتنی بر معرفت قبلی می‌باشد، قائل نیست و با پیش کشیدن آیه شریفه «هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ»<sup>۲</sup> هم اکتسابی بودن معرفت را استنباط می‌کند و هم در زمینه ریاضیات که در رأس علوم تحقیقی و یقینی قرار دارد، آن را تعلیم یافته از گردش و تحول شکلی ماه و خورشید در منازل فلکی (سی روز یا سه ده شب ماه و دوازده ماه سال) می‌گیرد. عدد ده را هم که پایه شمارش و حساب است، مأخوذ از مشاهده انگشتان دست می‌شمارد. سپس در تأیید آن پنج آیه سوره فجر را چنین تفسیر می‌کند:

وَالْفَجْرِ: شب‌های دهگانه، منازل ماه بر اساس شمارش انگشتان.

وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ: قسم به جفت و طاق، اشاره به ماه‌های سی روز و بیست و نه روز.

وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْر: قسم به شب که سپری می‌شود. چیزی که گریز ناپذیر است.

«آری علم حساب دقیقاً بازتاب نظم جهان خارج در ذهن انسان بوده هیچ‌گونه معرفت قبلی سرچشمه آن نیست. آیات اسراء (۱۷) / ۱۲، انعام (۶) / ۹، رحمان (۵۵) / ۵، نیز بدین حقیقت اشاره می‌کند».

عجیب است که ابومسلم نیز در تفسیر خود قسم‌های این سوره را به تعلیم حساب

ارتباط می‌دهد [«پرتوی از قرآن» صفحه ۴۴]

نظر آقای مهندس تاج:<sup>۳</sup>

«قسم‌ها اشاره به آیات مشهود خلقت و استشهاد به پدیده‌ها و آثار آنها

۱. چاپ تهران (ظاهراً حوالی ۱۳۴۵)، فصل روش شناخت از دیدگاه قرآن، صفحات ۱۰۶ تا ۱۱۰.

۲. یونس (۱۰) / ۵: اوست که خورشید را فروزان و ماه را تابان آفرید و برای آن جایگاه‌ها [یعنی] تقدیر کرد تا [با تغییر وضع ماه] شمار سنوات و حساب [ایام] را بدانند؛ ...

۳. از شرکت کنندگان محقق و صاحب نظر در کلاس تفسیر.

می‌باشد. فجر سپیده صبحدم و فراگرفتن روشنایی و پیروزی بر تاریکی شب. «لَیَالٍ عَشْرٍ» شب‌های دهگانه چهارم تا چهاردهم هر ماه و پانزدهم تا بیست و نهم است که مسافرت و کار در آنها در مناطق گرمسیر امکان‌پذیر و معمول می‌باشد. در ده شب اول روشنایی و قرص مرئی ماه رو به افزایش می‌رود و در ده شب بعد رو به کاهش. «وَالشَّفَعُ» افزایش و رشدی است که از جفت شدن و ترکیب نتیجه می‌شود و «وَأَنزَلَ» عکس آن را که تنزل و کاهش است می‌رساند. «وَاللَّیْلُ إِذَا یَسُرُّ» فراگرفتن شبانه تاریکی و پدیده متقابل «وَالْفَجْرُ» مجموعه آنها حرکت موجی یا سینوزوئید را نشان می‌دهد که به‌طور عمومی جریان‌های طبیعت می‌باشد. این سوگندها به‌خاطر اثبات قیامت خورده شده و جواب آنها در «أَرْجِعِ إِلَی رَبِّکِ رَاضِیَةً مَّرْضِیَّةً» آمده است که منتهی‌الیه حرکت بندگان معتقد و مطمئن از عذاب خدا می‌باشد. و صاحبان عقل به‌صحت و اصالت آن پی می‌برند.

#### نظر آقای مهندس عبدالعلی بازرگان<sup>۱</sup>:

«محور اصلی این سوره بیان قانونمندی «حرکت» در پدیده‌های هستی و وجود مقاطع و سرفصل‌های مختلف و متغیر در جریان آن می‌باشد. یکی از این پدیده‌ها خورشید و زمین، و ارتباط آنها از نظر حرکات وضعی و انتقالی و تاریکی و روشنایی ناشی از وضعیت تابش نور است، و دیگری جوامع انسانی و تاریخ اقوام و ملت‌ها می‌باشد که برحسب موقعیت و موضع انسان‌ها در برابر حق و باطل (به‌جای روشنایی و تاریکی)، و فساد و طغیان یا صلاح و تقوی، حالت و سرنوشت مختلفی خواهند داشت.

در هر حال، همان‌طور که وضعیت خورشید و زمین و شبانه‌روز و فصلی که از تفاوت فاصله و حرکت آنها حاصل می‌شود ثابت نبوده و دائماً تغییر و تحول پیدا می‌کند و به‌خاطر آن گاهی در تاریکی مطلق شب بسر می‌بریم (و لَیَالٍ عَشْرٍ)، پس از آن رقیق شدن تاریکی و برچیده شدن تدریجی پرده شب را می‌گذرانیم (وَاللَّیْلُ إِذَا یَسُرُّ) و سرانجام طلوع فجر و انفجار نور و دامن گستراندن صبح روشن را مشاهده می‌کنیم (وَالْفَجْرُ)، وضعیت جوامع انسانی و رژیم‌های ظالم و فاسد حاکم بر آنها

۱. تلخیص از صفحات ۱۰۷ تا ۱۱۲ جلد چهارم کتاب «نظم قرآن»، «انتشارات قلم».

نیز ثابت و دائمی نیست و یکسره در معرض تطوّر و تحول و تغییر قرار دارد.

به این ترتیب طبیعت و تاریخ، الگویی مشترک دارند و هر دو از یک قانونمندی تبعیت می‌کنند. کسی که تغییر و تناوب و طلوع و غروب را در تحولات شبانه‌روزی مشاهده می‌کند، باید از این مدل و مثال محسوس به نظامی عمومی و کلی‌تر که حاکم بر بقیه حرکات هستی، از جمله تحولات جوامع انسانی و جریانات سیاسی اجتماعی آنست پی برده از آن عبرت گیرد و این از مهم‌ترین پیام‌های سوره فجر است.

یعنی در پس هر شب ظلمانی جور و جهلی، طلوع فجر و صبح روشنی در افق اقوام مشاهده شده است و همواره نمرودها و فرعون‌ها و قیصرها و ابوسفیان‌ها با طلوع فجر ملت‌ها و بعثت مردانی مبشر نور و هدایت همچون، ابراهیم، موسی، عیسی و محمد (علیهم‌السلام) در تاریکی ذاتی خود ساقط شده‌اند.

حقیقت چنین است که همچون شب و روز، حق و باطل تناوب دارند. از آنجایی که ما به تسلط طولانی تاریکی (وَلَّيْلًا عَشْرًا)، رقیق شدن و زوال تدریجی تاریکی (وَاللَّيْلُ إِذَا يَسِرُّ) و طلوع فجر خو گرفته و به آن عادت کرده‌ایم، کمتر عظمت و قدرت آن را درک کرده و از آن درس می‌گیریم، این تغییرات که مشهود و محسوس همگان است، از یک طرف حرکت و تغییر و تحول را اثبات می‌نماید و از طرف دیگر اصالت و برتری نور را بر تاریکی نشان می‌دهد. حق و باطل، خیر و شر، صلاح و فساد نیز که صورت‌های دیگری از تضاد روشنایی و تاریکی هستند، هرگز ثابت و لایتغیر نیستند. گرچه اغلب برتری باطل و شر و فساد را شاهد هستیم، ولی تسلط این تاریکی‌ها به دلیل غیبت نور حق از ناحیه حق‌طلبان است. ثانیاً همین ظلم و ظلمت‌ها مقدمه و وسیله بیداری ملت‌ها و ابتلایی برای رشد مردم گشته نفس تضاد و تعارض و درگیری و درآمیختگی موجب پالایش و خلوص و صدق و صفای مؤمنین می‌گردد. آنچه گفته شد اختصاص به این سوره ندارد، گرچه مضامین سوره فجر (۸۹) از زوایا و ابعاد گوناگونی قانونمندی «حرکت و تغییر» را تبیین نموده و جلوه‌های مختلف این اصل کلی را در طبیعت و تاریخ و دنیا و آخرت نشان می‌دهد، اما کسانی که روح قرآن را درک کرده باشند، از خلال آیات و سوره‌های دیگر نیز این حقیقت و انطباق آن را با وضعیت

جامعه خود درک می‌کنند. نمونه آن دست پرورده و تربیت شده پیامبر، یعنی علی (ع) شاگرد اول مکتب اسلام است که قرآن ناطق بود و قول و کردارش از این سرچشمه نشئت می‌گرفت. مضامین سوگندهای ابتدای این سوره و انطباق آن را با تحولات اجتماعی، چه نیکو در گفتار آن حضرت خطاب به منکرین نقش فجرگونه پیامبر و اهل بیتش مشاهده می‌کنیم آنگاه که فرمود:

«بِنَا اهْتَدَيْتُمْ الظُّلَمَاءَ وَتَسَنَّمْتُمُ الْعُلَيَاءَ وَبِنَا أَنْفَجَرْتُمْ عَنِ السَّرَارِ»<sup>۱</sup>

چهار سوگند به: فجر، شبهای دهگانه، (وَأَلْيَالِ عَشْرٍ) شفع و وتر، هنگامی که شب به تدریج سپری می‌شود (وَاللَّيْلِ إِذَا يَأْسُرُ)، به ترتیبی آمده است که با جواب: «هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِّذِي حِجْرٍ» نتیجه‌گیری می‌شود. مراحل فوق که هر کدام اشاره به مقطعی خاص از جریان تغییر و تحول در حرکت شبانه‌روزی است، تنها برای کسانی که پایبند به مدارای بسته به عنوان حریم و حدود الهی هستند پیام‌آور است. «ذی حجر» کسانی هستند که همچون زمین به دور خورشید عالم‌تاب می‌گردند و از او کسب نور هدایت می‌کنند.

اگر می‌خواستیم نظم و ترتیب تحولات شبانه‌روزی را رعایت کنیم، لازم بود آیه اول (وَأَلْفَجْرٍ) را در انتهای سوگندها پس از «وَاللَّيْلِ إِذَا يَأْسُرُ» قرار می‌دادیم. اما به‌نظر می‌رسد برای نشان دادن تضاد «الفجر» با «آیال عشر» و یا به‌خاطر اصالت دادن به فجر، این مرحله مقدم قرار گرفته و حتی عنوان سوره نیز از آن اخذ شده است.

شفع و وتر،<sup>۲</sup> گرچه معنایی عمومی و گسترده دارند و اصل کلی افزایش و پیوستگی و کاهش و جدایی را در پدیده‌ها نشان می‌دهند، در اینجا به‌نظر می‌رسد همان تداخل تدریجی نور خورشید در دل تاریکی و پوشش تدریجی پرده شب بر چهره روز باشد.

۱. (ابتدای خطبه ۴ نهج‌البلاغه): از طریق ما تاریکی‌های جهالت را پیموده به هدایت رسیدید و به مراتب بلند (سیادت) نائل شدید و به واسطه ما از سرار (وایسین لحظات شب - روزهای آخر نظام جهل و جور) انفجار کردید (از تاریکی با طلوع فجر به روشنایی روز و هدایت رسیدید).

۲. معنای دقیق «وتر» را که همان کاهش می‌باشد از آیه دیگری که مشتمل بر این کلمه است می‌توان دریافت کرد: سوره محمد (۴۷) / ۳۵ - «وَاللَّهُ مَعَكُمْ وَكُنْ يَتْرُكُكُمْ أَعْمَالَكُمْ». (... خدا با شما است و اعمالتان را کسر نمی‌گذارد).



به نظر ما:

چیزی که خیلی به چشم می‌خورد، یکی تنوع تفسیرها و نظریات است، که غالباً من عندی و عاری از دلیل و قرینه است و دیگر تکلف‌هایی که به کار رفته است تا هر کس استنباط خود را به زور تأویل و تطبیق به کرسی بنشانند. آنچه به نظر می‌آید:

۱- تعبیر و تفسیرهایی از قبیل اینکه «لَیَالٍ عَشْرٍ» شب‌های ابتدای فلان ماه یا دو شب مناسک حج است، «شفع» و «وتر» نمازهای خاص‌اند، بالبداهه باطل می‌باشند. سوگندهایی که با معتقدات یا مقدسات مذهب برای مشرکین و منکرین یا ایمان نیاورده‌ها خورده شود، نمی‌تواند عقلانی و قابل قبول باشد. از همه نامعقول‌تر آنکه چون بهشت هشت در یا درجه و جهنم هفت در و درجه دارد، و شفیع و وتر را به معنای بهشت و جهنم گرفته‌اند: یعنی برای اثبات و قبولاندن چیزی که مورد اعجاب و انکار است، به درها و درجات آن قسم خورده شود (مثل دم روباه که شاهد روباه شود). از همین قبیل است قول کسانی که گفته‌اند شفیع هر پیامبری است که او را دو نام است. مانند: محمد و احمد یا مسیح و عیسی و یونس و ذوالنون. و وتر هر پیامبری که او را یک نام است. مانند: آدم و نوح و ابراهیم (قرآن ۴ جلدی رهنما، جلد ۴، ص ۵۴۲).

۲- ارتباط مستقیم و مسلم مابین پنج آیه اول و آیات بعدی وجود ندارد. بلکه بند یا پیام مستقل باید به حساب بیاید. چهار آیه اول سوگند است و آیه استفهامی آخر جواب قسم محسوب می‌شود، همان‌طور که در سوگندهای گذشته در گروه‌های ۳-۵-۶-۸-۱۰-۱۲-۱۵ (آیات ۱۵ تا ۱۹) - ۱۷-۲۲-۲۶-۲۸-۲۹، دیدیم، همه جا یک یا چند سوگند به شکل مبتدی جمله ردیف می‌شده است و بلافاصله در همان گروه یا سوره‌ها، جواب قسم‌ها می‌آمده است. ضمن آنکه آیاتِ جواب قسم، سیاق و آهنگ و قافیه‌ی آیاتِ قسم را داشته است...

۳- نظریات استدلالی و استنباطی شخصی مانند اینکه سوگندها برای نشان دادن قدرت و برتری نور بر ظلمت بوده و بی‌ثباتی شر و ظلم در برابر خیر و حق را می‌رساند، منظور از شفیع و وتر صفات متضاد خلایق یا هستی در برابر نیستی است، شفیع چون ازدواج و ترکیب است و ترکیب باعث رشد و فزونی می‌شود، پس شفیع افزایش و بزرگ‌تر شدن قرص ماه است و وتر کاهش و کوچک‌تر شدن، حجر خرد

متین و نیرومند را گویند، حکایت از این معنی می‌کند که تلقی فرومایگان از این قسم‌ها مانع سرکشی و زشت کاری آنان نمی‌شود، لیال عشر شب‌های مهتاب‌دار چهارم تا چهاردهم و پانزدهم تا بیست و نهم است که کاروان‌های مناطق گرمسیری برای مسافرت انتخاب می‌نمایند (درحالی که بیست شب می‌شود نه ده شب)... چون برای هیچ‌یک از این تطبیق‌ها و توجیه‌ها صراحت و حتی اشاره و قرینه‌ای در آیات مربوطه نیست و حالت تکلف دارد و اگر قرینه و ارتباطی باشد، امروزه کشف شده است، تنها از نظر شخصی برای تفسیرکننده می‌تواند اعتبار و ارزش داشته باشد.

۴- این نظر تفسیرکنندگان که در سوگندها اشاره به شواهد و آثار یا پدیده‌های منظم و مشهود خلقت شده است، کاملاً درست و قابل قبول می‌باشد. اما دلیل ندارد به جای مفهوم مسلم روشن و سراسر آنها، چیزهای دیگری را بگذاریم: «الْفَجْر» همان صبحدم و طلوع روز است، «لِیَالِ عَشْرِ» شب‌های دهگانه است که زمین و زندگی در تاریکی به سربرده محروم از آفتاب است. اما چرا ده شب گفته شده است، باید دید در زمان نزول این آیات در فرهنگ و عادات مرسوم مکه و معاصرین رسول اکرم چه شب‌هایی بوده و چه خصوصیت داشته است. «وَالشَّفَعِ وَالْوَتْرِ.» همان جفت و طاق است که در شمارش‌ها و در افراد و اشیاء پیش می‌آید و دعوت‌شوندگان قرآن در آن سال همگان با آن آشنا بوده‌اند. ضمن آنکه بعداً نیز خوانندگان قرآن و دعوت‌شوندگان عام که سروکار با جفت و طاق ارقام و حساب یا نر و ماده موجودات زنده و مثبت و منفی الکترونیک داشته، عمومیت و اطلاق گسترده آن را در ریاضیات و فیزیک و ژنتیک و افکار وسیع‌تر و عمیق‌تر از شنوندگان اولیه آیات قرآن درک می‌نمایند، «وَاللَّیْلِ إِذَا یَسْر.»، مثل «الْفَجْرِ» و در برابر آن، چهره و جریان روزمره و عالم‌گیر دیگری از واقعیات و پدیده‌های طبیعت را اعلام می‌دارد که مؤثر در زندگی و مشهود زندگی ما است.

اینها تماماً جلوه‌ها و آثار و جریان‌هایی از طبیعت و خلقت و زندگی است که قرآن عین آنها یا مشابه آنها را برای تفهیم و تثبیت مطالب و مدعاهای خود به‌عنوان نمونه یا گواه و جلب توجه به کار برده است و می‌برد و حالا می‌خواهد هم نوع سوگندهای خود را که با سوگندهای متداول در بین منکرین و مؤمنین فرق دارد بیان کند، و هم با پرسش اینکه آیا این آثار و گواه‌گیری‌ها صلاحیت و ارزش قسم خوردن، در نظر اهل خرد و دانش دارد یا ندارد، بفهماند که سروکارش و منطق و

مفتاح دعوتش، با اهل تعقل و تفکر و مردم متین و متفکر بوده، انتظار دارد که دعوت شوندگان و غورکنندگان در قرآن، تعقل و تأمل و تدبر به کار برند، شخص پیغمبر هم که ممکن است طرف خطاب اصلی این آیات باشد، و اجرا کننده رسالت و دعوت است، متوجه باشد که راه القاء ایمان و اعتقاد به آخرت و غیره، اکراه و تحمیل نبوده خود مردم باید به عقل و درایت خویش مراجعه کنند.<sup>۱</sup>

### پیام یا جزء دوم: انذار تاریخی، آیات ۶ تا ۱۴ :

۶- أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ.

۷- إِرْمَ ذَاتِ الْعِمَادِ.

۸- الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ.

۹- وَثَمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ.

۱۰- وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ.

۱۱- الَّذِينَ طَعَوْا فِي الْبِلَادِ.

۱۲- فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفُسَادَ.

۱۳- فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ.

۱۴- إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمُرْصَادِ.

از سه قوم و امت یا سرور مطاعشان، یعنی عاد و ثمود و فرعون، نام برده شده است. قوم عادی که اِرم شهر آنها و پیغمبرشان (به طوری که در سوره‌های بعد خواهد آمد) هود بوده است، ثمودی که خانه‌ها یا قصرهای خود را در دل کوه و دره از سنگ در می‌آوردند و فرعون که میخ‌ها (برای شکنجه) یا به گونه استعاره با قدرت استبدادی فوق‌العاده حکومت می‌کرده. پرسش «أَلَمْ تَرَ» که در صدر آیات آمده، به گفته طالقانی:

«استفهامی انکاری و متضمن تثبیت بوده است و مقصود از رؤیت، علم مشهودی است که از وضوح مانند دیدن با چشم می‌باشد و خطاب مفرد برای استشهاد به علم مخاطب خاص یا یک‌یک مخاطبین است.»

---

۱. قرآن می‌خواهد نوع قسم‌ها و سوگند خوردن‌های خود را معرفی نماید و راه استفاده و استناد آنها و متدولوژی دعوت و کفرزدایی را نشان دهد. قسم‌هایی که تماماً مأخوذ از طبیعت مشهود و معرف جریان‌های ساری و عادی در جهان و در زندگی و دانش انسان است.

این نوع پرسش که به صورت‌های مختلف در قرآن آمده و مخاطب آن غالباً خود پیغمبر است، که می‌بایستی قبل از دعوت و ابلاغ و انتقال به سایرین، آگاهی و عنایت لازم کسب کرده باشد. در بیشتر موارد پرسش و دیدار از چیزی و جایی می‌شود که در زمان گذشته یا مکان دیگری وقوع یافته است یا باید واقع شود. بنابراین واژه رؤیت و دیدار به صورت مستعار به کاررفته، مانند کلمات رأی و آراء که همیشه با رؤیت هستند، نظریه و عقیده و عبرت‌گیری شخص را می‌خواهد و می‌طلبد. قاموس قرآن آیه را «آیا ندانستی که پروردگارت با قوم عاد... چه کرد؟» ترجمه نموده است.

اگر به صورت استفهام و پرسش آمده است، که در زبان‌های دیگر و فارسی هم معمول می‌باشد. برای جلب توجه شنونده و دعوت او به نظر انداختن بر امر مهمی است که برای او تازگی داشته و مجهول مانده است. چنین حالت را به صورت‌های مشابه در گروه‌های قبل نیز دیده بودیم («هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْعَاشِيَةِ»<sup>۱</sup> «هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْجُنُودِ»<sup>۲</sup> «هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى»<sup>۳</sup>) و در گروه‌های آینده زیاد خواهد آمد.

در پرسش «كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ»، اشاره خاص به چگونگی رفتار خداوند شده و می‌خواهد مکانیسم عمل یا عکس‌العمل دنیایی خداوند را درباره اقوام سرکش و فاسد (یا تکذیب‌کننده پیغمبران به اعتبار گروه‌های قبلی ۱۵ و ۲۰ و ۲۵ و گروه‌های آینده...) که موضوع این نوع انذار است، بیان نماید: این اقوام، امت‌ها یا سرکردگان مستبد آنها چگونه بوده و چه وضع و زندگی داشته‌اند، چه می‌کرده‌اند و چگونه به هلاکت رسیدند.<sup>۴</sup>

به گفته قاموس قرآن قوم عاد در سرزمین احقاف از یمن که در جنوب جزیره العرب (وادی دهناء از قسمت‌های ربع الخالی) است، سکونت داشته و بت پرست بوده‌اند.

۱. گروه ۹، غاشیه (۸۸) / ۱. ۲. گروه ۱۵، بروج (۸۵) / ۱۷.

۳. گروه ۲۰/۲، نازعات (۷۹) / ۱۵.

۴. اولین قومی که برای اولین بار از آن نام برده می‌شود و در گروه‌های مقدماتی قبلی اسمش نیامده و بعداً به کرات خواهد آمد، قوم عاد است.

در مورد ثمود و فرعون که حالت لشکری داشتند «هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْجُنُودِ» گفته شده بود، در اینجا «أَلَمْ تَرَ» آمده است. شاید به دلیل اینکه آثار خرابه‌های آن نزدیک حجاز و قابل دیدار بوده است و جنبه سندیت و شهادت بیشتر داشته است.

«مجمع‌البیان» و «اقراب الموارد» تسمیه عاد را به مناسبت جدشان «عادبن عوض بن ارم بن سام بن نوح» دانسته‌اند.

«پرتوی از قرآن» اطلاعات بیشتری در مورد قوم عاد، به استناد سوره‌های قرآن و همچنین تورات و قاموس کتاب مقدس داده است<sup>۱</sup>: قوم عاد پس از نوح و پیش از دیگر اقوام سامی بوده است. به جز «هود» پیغمبران دیگری داشته‌اند و سلاطین مستبدی بر آنان فرمانروایی می‌کرده. و صاحب قدرت و غرور بوده‌اند. در تورات که سند مکتوب و قدیمی تاریخ نژاد سامی است، لفظ عاد و پیغمبرشان هود دیده نمی‌شود و در آثار تاریخی نیز تاکنون چنین نامی به چشم نیامده. از نشانی‌ها و داستان‌هایی که در تورات راجع به قوم «ادوم» یا «ادومه» آمده، به نظر می‌رسد که قوم عاد قرآن همان ادوم تورات باشد...<sup>۲</sup>

این گونه اختلاف تلفظ و تعبیر... به خصوص در کلمات عربی و عبری بسیار دیده می‌شود. نام‌های «ادومی رام» و «ادورام» که در تورات ذکر شده، شبیه عاد ارم است... «ادوم»<sup>۳</sup> حدود جنوبی آن از دریای مرداب تا خلیج عقبه و غربی آن از وادی عربیه تا دشت عربستان است که در شرق واقع می‌باشد. طول آن صد و عرضش بیست میل بوده و چندی بعد ادومیان قدری از فلسطین جنوبی و حوالی عربستان (پطریه) را متصرف شدند... ادوم اولی دارای کوهستان بسیار ناهمواری است که بزرگ‌ترین آنها سه هزار قدم مرتفع و در ضمن سلسله کوه‌ها آهک و سرحد دشت عربستان است که دهنه‌اش متدرجاً به آن متصل می‌شود... بصره- وایلت- و معون و عیصون حابر از شهرهای این مملکت‌اند که بصره پایتخت سابق و «سیله» پایتخت لاحقش بوده... نبوت‌هایی که از انهدام ادوم خبر داده‌اند، به‌طور عجیب تکمیل یافته‌اند. چنانکه همه سیاحان و مسافران آنجا نیز شهادت داده‌اند... در این مملکت آثار شهرهای چندی دیده می‌شود و دهات معدودی نیز دارد... احتمال می‌رود که امراء ادوم خیلی شبیه به مشایخ بدوی حالیه و کلیه تحت تسلط و اقتدار سلطان یا امیری بوده‌اند (سفر پیدایش ۳۱:۳۶ - ۴۳ - خروج ۱۵: ۱۵ اعداد ۲۰: ۱۴)... تنبیهات ظلم و مکافات

۱. جزء سی‌ام صفحات ۵۰ تا ۵۲

۲. خدا را با مکذبین و طاغیان و فسادانگیزان ناسپاس، به منظور انداز، برای مردم بازگو کن تا عبرت بگیرند و از خدا و حضور و کیفر دنیایی او که خرابی و هلاک است، حساب ببرند.

۳. به نقل از کتاب هاکس.

جور ایشان بارها توسط یونیل-ارمیا-عاموص-حزقیل و عوبد یای نبی گفته شد)... بخت النصر بعد از گرفتن اورشلیم، تمام ممالک حوالی یهود را زیون و زبردست ساخت... و بالاخره ادومیان قسمت جنوبی یهودا را به تصرف درآوردند و نباتیان که از اولاد نبیوت بن اسمعیل بودند، در ملک خاص ادومیان یعنی کوه «سیسیر» جانشین ایشان گردیدند (پیدایش ۱۳:۲۵) و بدین طور ولایت مابین دره «عربه» و «بحرالوسط» از «ایلات» تا «الوثر» و پوس که در شمال «حبرون» واقع است به «ادومیه» مسمی شد<sup>۱</sup> و نباتیان در ادومیه اصلی عربستان پطریه را تأسیس نمودند و بالاستقلال سکونت ورزیده صاحب سلطان و سپاه و حکمران گردیدند... دو قرنیتان ۲۱:۳۲ در این وقت - «یهودای مکابوس» - که در آن حوالی دم از استقلال میزد، بر «ادومیان» حقیقی دست یافته ایشان را خراج گذار خود گردانید. و «یوحنا-هرکانوس» در سنه ۳۰ قبل از مسیح ایشان را بر تهود مجبور ساخت... رومیان به سرکردگی «تریجان» در سال ۱۰۵ میلادی بر «ادوم» دست یافتند و این مطلب سبب پیشرفت تجارت و ترقی دولت و ثروت آنجا گردید و راهها به جهت تجارت ساخته، ادومیان با هندوستان و ایران و لونت معامله پیدا نمودند بالجمله در پطریه هیاکل و عمارات و مقابر و پله‌های عجیبی در صخره‌های کوه حجاری شده بود. اول سیاحی که در سال ۱۸۱۲ به «ادومیه» رفت «برکهارد» بود. اعراب بدوی و سلحشور این مملکت همواره بر ضد یکدیگرند... و بسیاری بعد از سیاح فوق بدانجا رفته‌اند.»

آنچه از اطلاعات و استنادهای فوق دریافت می‌شود، قدمت و دوام و اهمیت قوم فانی شده عاد (یا ادوم تورات) است و مجاورت جغرافیایی و تاریخی آن با اعراب. اگر بنا بود برای دعوت شوندگان معاصر و اعراب و همسایگان آنها شاهد شناخته شده یا قابل شناسایی و استناد تاریخی و دینی از دعوت شوندگان و اندازندگان پیغمبران گذشته آورده شود، مناسب‌تر از این نمی‌شد.

آیات ۶ تا ۸: «أَلَمْ نَرَكَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ. إِرْمَ ذَاتِ الْعِمَادِ. الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلَهَا فِي الْبِلَادِ.»  
اتصال لفظی آیات ۶ و ۷ ارتباط نزدیک و اتصال اِرم را به عاد می‌رساند. شهر ارم یا

۱. از آنجا به بعد، پس از همسایگی جغرافیایی، ارتباط قومی و تاریخی و مذهبی با اعراب و دلیل استشهدای قرآن ظاهر می‌شود.

خانه‌ها و قصرهایی که دارای ستون‌ها و استوار بر ستون‌ها بوده‌اند، یا خود ساختمان‌ها در اثر ارتفاع قامت و استواری، حالت ستون‌ها را داشته حکایت از هنر معماری و رفاه و تمدن پیشرفته آنان می‌کرده است. عمران و تمدنی که به مصداق آیه ۸، در نوع و زمان خود (و شاید تا زمان نزول آیه) در دنیا بی‌نظیر بوده است. به گفته قاموس قرآن، اصل کلمه ارم سنگ‌های روی هم چیده است که به شکل ستون برای نشان دادن راه در بیابان‌ها برپا می‌کرده‌اند. ارم مذکور در این آیه را عمارت مخصوص یا شهر باشکوهی می‌داند که نظیر آن تا آن روز ساخته نشده بود. سپس اضافه می‌کند:

«در شرح و تفسیر ارم، افسانه‌ای در کتب اسلامی راه یافته که ریشه آن

به «وهب بن منبه» می‌رسد و «کعب الاحبار» یهودی بر آن صحه گذاشته

است.»

به طور خلاصه: «عبدالله ابی قلا»، برای پیدا کردن شتر خود در صحراهای عدی به شهر و قلعه‌هایی رسید با درهای بلند مرصع به یاقوت‌های سرخ و سفید و غرفه‌هایی از طلا و نقره و لؤلؤ و یاقوت و کاخ‌ها با لئالی و مُشک و زعفران و جوی‌های روشن تر از آفتاب... قضیه به معاویه رسید و کعب الاحبار به او توضیح داد که آنجا بهشت شداد است و مردی که بنا به اخبار وارده در زمان تو در طلب شترهای خود به آنجا خواهد رفت، همین «عبدالله ابن ابی قلاء» است ... از مبالغه‌گوئی‌های داستان، ساختگی بودن آن معلوم می‌شود. زمخشری در کشف روایت فوق و تصدیق کعب در محضر معاویه را نقل می‌کند. مجلسی بدون ردّ و قبول ذکر می‌نماید و صدوق آن را قبول ندارد و از مردی که مجهول‌الهویه می‌باشد نقل می‌کند. بعضی از مفسرین اهل سنت مانند ابن کثیر و مسعودی نیز داستان را از اسرائیلیات و خلاف می‌دانند

توصیف قرآنی «لَمْ يُخْلَقْ مِثْلَهَا فِي الْبِلَادِ» نباید مبالغه و خلاف واقعیت‌های تاریخی به نظر بیاید. بسیاری از آثار تاریخی موجود و مشهود نیز که مورد اکتشاف قرار گرفته‌اند، علی‌رغم قدمت و تعلق که به تمدن‌های کهن دارند، با توجه و تحقیقات مفصلی که روی آنها شده است، علاوه بر جنبه‌های هنری، از نظر فنی و تکنیک ساختمان هنوز بی‌نظیر و اعجاب‌انگیز و غیرقابل تقلید به نظر می‌آیند. مانند: اهرام مصر با رموز و عجایب آن، تخت جمشید و کاخ آپادانا و نظائر آن را ستون‌های

۴۹۶ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول) سنگی بلند و قطعات سنگین بدون ملاط روی هم چیده شده و آب انبارهای مکعب شکل بزرگ حفر شده در سنگ زیر کوه ...  
ضمناً صیغه مجهول «يُخْلَقُ» که به کار رفته و عمداً فاعل آن یا خالق ذکر نشده، عنایتی بوده است که صحبت از خدا و مسائل اعتقادی به میان نیامده، اتکاء به واقعیت تاریخی و عمل بشری بشود تا مشهود و مورد قبول دعوت شوندگان باشد. در زبان هنری و صنعتی نیز کلمه خلق کردن (creation) خیلی به کار برده می شود.

\* \* \*

در سه آیه کوتاه و با حداقل اشاره و اختصار و در مقایسه با داستان‌ها و توصیف‌های تاریخی که چکیده‌ای از آنها نقل شد، کلی حکایت و شرح حال ذکر گردیده و تصویر اساسی از قوم عاد و زندگی آنان داده شده است. البته شرح و شناسائی کامل، آن‌طور که در تواریخ و گزارش‌های تحقیقی می آید، نیامده است و عمداً هم نیامده. این شرح و داستان و شیوه بیان که در گروه‌های بعد نیز دیده خواهد شد، ویژگی قرآن و دعوت را می‌رساند.

#### ۹- «وَتَمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ»

پشت سر اقوام عاد و ارم، قوم تمود آمده است که از اقوام سامی و جانشین عاد بوده‌اند. پیغمبر عاد، هود بوده است و پیغمبر تمود که نامش تا به حال نیامده و در گروه ۲۵ اشاره شده، بعداً خواهیم دید صالح بوده است. در آن گروه با دو بار اشاره درباره تکذیب و تخریب آن قوم مختصراً شرح داده شده است و عامل این کار طغیان قوم و شقاوت فردی از آنان ذکر شده است. عذابی که سرشان آمده، ویران شدن شهر و بدفرجامی کار و حالشان بوده است. ولی در گروه حاضر توجه روی محور شرک رفته راجع به فرعون هم با آنکه قبلاً در گروه ۲۰ مختصراً توضیح آمده بود در این مجموعه که متأخر بر آنها است، به عنوان جمع‌بندی و نتیجه‌گیری به اشاره تلگرافی و فهرست‌وار پرداخته شده، تکیه کلام روی آبادی - اقتدار - تمدن (که لازمه اش غرور و استغنا است) رفته است.<sup>۱</sup>

۱. دست‌نوشته اولیه (مسوده) مؤلف فقید برای این گروه، در اینجا تمام شده است از این به بعد تنها یادداشت‌هایی از رئوس مطالبی است که قصد داشته‌اند بعداً تدوین و تنظیم نمایند (ب.ف.ب).



### یادداشت‌های بعدی

- \* پیشرفت و استحکام در آبادی و عمران در جهت تأمین زندگی اجتماعی دنیایی، نتیجه‌اش احساس بی‌نیازی و احساس غرور و ظلم، طغیان و فساد.
- \* بنابراین تکذیب پیغمبران، درافتادن و تخریب رسالت آنها « وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ<sup>۱</sup> - قهر خداوند - واکنش و هلاک - پیام یا جزء بعدی که در سال سوم خواهد آمد، و باید در آن موقع صحبتش را بکنیم، توضیح و تمثیل برای رفع همین اشتباه و انحراف است و نام آن را قرآن ابتلا می‌گذارد: «فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ<sup>۲</sup>»
- \* درباره ثمود فقط یک آیه آمده و من باب مشابهت و مشارکت گفته شده است: «جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ»، که معلوم می‌شود در وادی و دره‌ها و مناطق مرتفع کوهستانی آبادار زندگی کرده تسلط بر طبیعت داشته‌اند.
- \* ۱۰- «وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ». راجع به فرعون هم یک آیه بیشتر نیامده و اشاره به «ذِي الْأَوْتَادِ» شده است که سه معنی می‌تواند داشته باشد.
- (۱) درفش و میخ‌های شکنجه.
- (۲) قدرت نظامی بی‌رحمانه مبتنی بر شکنجه.
- (۳) اهرام مثلث‌القاعده شبیه به میخ و شاید میخ‌های اتصال سنگ‌ها که نشانه کاخ‌سازی و قدرت هنری بوده است.
- \* ۱۱- «الَّذِينَ طَعَوْا فِي الْبِلَادِ»، نقطه مشترک سوم است، همان تذکرات و تعجب فرشتگان درباره انسان است.
- \* ۱۲- «فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفَسَادَ»، نقطه مشترک چهارم است.
- \* ۱۳- «فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ»، واکنش خداوند تو و مشترک برای همگان.
- \* قرآن به‌عنوان انذار دعوت از آن یاد می‌کند که حاضرین و آیندگان بدانند چه بلائی سرشان خواهد آمد.
- \* این داستان و نظائر آن، همراه با توصیف تکذیب و دعوت سایر پیغمبران و امت‌های آنان، زیاد خواهد آمد (ثلث قرآن) و نوع دوم انذار را نشان می‌دهد.

۱. نساء (۴) / ۱۶۷: ... و [مردم را] از راه خدا باز داشتند...

۲. فجر (۸۹) / ۱۵: اما انسان، وقتی صاحب اختیارش او را می‌آزماید...

۴۹۸ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول) مؤمنین و مبلغین آن را تعمیم داده به هر کفر و طغیان یا ظلم و فساد تسری داده و چنین طرز تفکر در کلیه ادیان شایع شده است که خداوند در همین دنیا کافران و گنه کاران و معصیت کاران را کیفر می دهد. درحالی که در این گروه چنین چیزی توصیه نشده است. از گروه های بعدی هم برمی آید که اختصاص به امت ها و دوران های رسالت انبیاء دارد و مقارن با آنها است.

\* ۱۳ و ۱۴ - «فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ. إِنَّ رَبَّكَ لَبَلِيمٌ صَادٍ»

آیات ۱۳ و ۱۴ نظارت و دخالت مستقیم خدا و وارد شدن او در صحنه را نشان می دهد و خودبه خود نبودن یا اتوماتیک نبودن. چون داستان نبوت است؛ «جَزَاءٌ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» یا «يَكْسِبُونَ» گفته نشده است و «رَبُّهُمْ» نیز گفته نشده، «رَبُّكَ» آمده است که عنایت به رب پیغمبران و انبیاء دارد «لِيَذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ»<sup>۱</sup> نیز ندارد.

طرز تفکر و برداشت فوق هم مفید بوده است و هم مضر، مفید از جهت خاصیت انذاری و توبه؛ مضر از جهت انتظار و عدم ابقای به آن و بنابراین تحریف دین و تضعیف ایمان.<sup>۲</sup>

پیام یا جزء سوم) آیات ۲۷ تا ۳۰:

۲۷- يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ.

۲۸- ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً.

۲۹- فَادْخُلِي فِي عِبَادِي.

۳۰- وَادْخُلِي جَنَّاتِي.

\* از آیات انذاری منفی یا بشارتی است. همان طور که در گروه ۹ (غاشیه) (۸۸) به دنبال و بلافاصله بعد از انذار آتش و عذاب انذار منفی ۸- «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاعِمَةٌ» آمده بود، حالا هم باید خوشحالی و بشارت برای دسته غیرمکذب و غیرطاغی، و اندوه و نگرانی برای دسته فاسد مشمول عذاب های دنیایی داده شوند و چون چنین

۱. روم (۳۰) / ۴۱: ... تا [خدا نتیجه] برخی از اعمالشان را به آنان بچشاند، بسا که بازگردند.  
 ۲. در گروه ۲۱ لیل (۹۲) / ۱۰- «فَسَنِّيئِرُهُ لِّلْعَسْرَى» را دیده بودیم، بدون آنکه صحبت از عذاب و نعمت برده باشد. بلکه مشیت و متد دنیا «تیسیر» و «تعسیر» است. و لطف خدا از این راه می رسد و صحبت از سعی و نتایج سعی است.

چیزی در دنیا نیست و پاداش اعمال خوب بیش از «لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى.» و «وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا» داده نمی‌شود و وعده بشارت بعد از مرگ دنیا، یعنی در قیامت و برای آخرت آمده است، به افراد و نفوس مطمئنه گفته می‌شود: ۲۸- «ارْجِعِي إِلَيَّ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً.» در برابر صدمات و مشکلات و مساعی و محرومیت‌ها، راضی از دنیا خواهی رفت و جبرانش را در آن دنیا خواهی دید. با رضایت از گذشته این دنیا و نعمات خدا، وارد آخرت می‌شود و با رضایت خدا روبه‌رو می‌گردد. برخلاف دوزخیان که با خسران و پشیمانی و دست خالی دنیا را ترک می‌کنند و مورد غضب و نارضایتی خدا هستند. چون خدا از تو راضی شده است و از طاعی‌ها و طاغوت‌ها که مورد غضب قرار گرفته‌اند راضی نیست. ولی از تو که تحمل سختی‌ها و ظلم‌ها و محرومیت‌ها و مشکلات را کرده‌ای و اطمینان به آخرت و پاداش داشته‌ای، راضی خواهد بود.

چرا صفت مطمئن به کار رفته است؟ شاید از این جهت که آن دسته اطمینان به وقوع آخرت و کیفر و پاداش نداشته‌اند و تمام هم و غمشان متوجه و مصروف به این دنیا بوده، دلخوش به این دنیا شده‌اند. اما این دسته تکذیب نمی‌کنند و اطمینان به صداقت و وقوع آخرت دارند و با دست پر از این عالم محنت و امتحان به آن عالم می‌روند.

یک نشانه اینکه انذارهای گذشته و دنیایی اختصاص به تکذیب پیغمبران و انکار یا لااقل تردید در گفته‌های آنان دارد، و خدا کاری (اثباتاً یا نفیاً) به غیر آنها و خارج از دوران رسالت انبیاء ندارد، همین است که در برابر «فَصَبَّ عَلَيْهِمْ» (که صَبَّ گفته نشده است) برای تصدیق‌کنندگان صدیقین و صالحین، «فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَحْمَتَهُ» نیامده است و اینجا هم که وعده‌ای داده می‌شود، وعده خروج از دنیا و دخول در بهشت است. آن نفس مطمئنه در جرگه «بندگان» یعنی تصدیق‌کنندگان قرار می‌گیرد که مزد تصدیق و ایمانشان را در آن دنیا می‌گیرند.

ارجعی و کلمه رجوع و رجعت برای اولین بار آمده است (جز در گروه ۱۰، طارق (۸۶) / ۱۱- «وَالسَّمَاءُ ذَاتِ الرَّجْعِ.»)

\* کلمه راضی و مرضی و رضا هم نداشتیم. (جز در گروه ۹، غاشیه (۸۸) / ۹- «لِسَعِيهَا رَاضِيَةٌ.» و در گروه ۱۷، ضحی (۹۳) / ۵- «وَكَسُوفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى.» و در گروه ۲۲، لیل (۹۲) / ۲۱- «وَكَسُوفَ يَرْضَى.»).

۵۰۰ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن بر حسب نزول)  
«رَبِّكَ» که در آیه ۲۸ آمده، دومین بار است که از انحصار رسول اکرم در آمده.  
عباد و عبد و عبادت هم بی سابقه بوده است.

**پایان گروه سی ام**

## سی و یکمین گروه تنزیل<sup>۱</sup>

آیات ۱ تا ۲۵، تمام سوره‌ی انشقاق (۸۴)

بسم الله الرحمن الرحيم

شماره آیات	متن آیات	ترجمه (با مختصر توضیح)
۱	إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ.	و آن زمان که آسمان شکافته شود.
۲	وَأَذَّتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ.	و به فرمان خداوندش گوش دهد و سزاوار باشد (که چنین کند).
۳	وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ.	و آن زمان که زمین کشیده شود (یا کشانده شود).
۴	وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ.	و بیرون افکند آنچه در آن است و تهی شود.
۵	وَأَذَّتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ.	و به فرمان خداوندش گوش دهد و سزاوار باشد (که چنین کند).
۶	يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ. <sup>۲</sup>	ای انسان، همانا که تو (در زندگی دنیا) در تلاش و رنج به سوی خداوندت هستی و او را ملاقات خواهی کرد (یا در تلاش و تعب هستی که به او برسی)
۷	فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ.	پس کسی که کتاب (یا پرونده‌اش) به دست راست او داده شده باشد.
۸	فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا.	پس به زودی حسابرسی آسانی از او به عمل می‌آید.
۹	وَيَتَقَلَّبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مُسْرُورًا.	و شادمان و خوشحال به سوی کسانش برمی‌گردد.
۱۰	وَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ.	و اما آن کس که کتاب (یا پرونده‌اش) را از پشت سر (یا به دنبالش) به او بدهند.
۱۱	فَسَوْفَ يَدْعُو ثُبُورًا.	پس به زودی خواهان هلاکت می‌شود (آرزوی نابودی و مرگ را می‌کند یا وا هلاکا می‌گوید).
۱۲	وَيَصْلَىٰ سَعِيرًا.	و ملازم (یا واصل) به آتش شعله‌وری می‌شود (یا به آتش سوزان در می‌آید).
۱۳	إِنَّهُ كَانَ فِي أَهْلِهِ مُسْرُورًا.	این همان کسی است که در میان کسانش شاد و خوشحال بود.
۱۴	إِنَّهُ ظَنَّ أَنْ لَنْ يَحُورَ.	به درستی که او گمان کرده بود که هرگز (به سوی پروردگار یابه زندگی مجدد) بر نمی‌گردد (یا برگشتی بعد از زندگی و مرگ دنیا وجود ندارد) و می‌تواند در غفلت و بی‌عملی عمری به سر آرد.

۱. این سوره از روی دست‌نوشته‌های اولیه (بدون تنظیم و تدوین بعدی) عیناً حروف چینی شده است (ب.ف.ب).  
 ۲. در گروه ۳، عصر (۱۰۳)، آیه ۲، از انسان به صیغه غایب ذکر کرده بود و حالا با خطاب «يَا أَيُّهَا»، انسان مخاطب مستقیم شده است. به دلیل آنکه روابط گسترده گردیده و بعضی از انسان‌ها اگر نه گیرنده، حداقل شنونده پیام خدا شده‌اند.

شماره آیات	متن آیات	ترجمه (با مختصر توضیح)
۱۵	بَلَىٰ إِنَّ رَبَّهُ كَانَ بِهِ بَصِيرًا.	بلی (همین طور است) به درستی که خداوندش نسبت به او بینا و آگاه بوده است.
۱۶	فَلَا أُفْسِمُ بِالشَّقِيقِ.	پس به شقیق سوگند نمی خورم.
۱۷	وَاللَّيْلِ وَمَا وَسَقَ.	و به شب و به آنچه فرا گیرد.
۱۸	وَالْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ.	و به ماه چون تمام شود.
۱۹	لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ.	حتماً شما حال‌ها (یا تحول‌هائی) خواهید داشت (یا از طبقه‌ای و مرتبه‌ای به طبقه بالاتر - سوار می شوید و صعود می کنید).
۲۰	فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ <sup>۱</sup> .	پس آنها را چه می شود که ایمان نمی آورند؟
۲۱	وَإِذْ أُنزِلَتْ عَلَيْهُمْ آيَاتُ الْقرآنِ لَأَسْجُدُونَ.	و چون قرآن بر آنها خوانده می شود، به سجده و ابراز بندگی نمی افتند؟
۲۲	بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا يَكْذِبُونَ.	بلکه کافران (با قصد و غرض) تکذیب می کنند.
۲۳	وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُوعُونَ.	و خدا (از تو) به آنچه در درون و دل دارند داناتر است.
۲۴	فَبَشِّرْهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٍ.	پس (تو همین قدر) آنان را به عذاب دردناک خبر بده.
۲۵	إِنَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ.	مگر کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده باشند که در این صورت برایشان پاداش بدون منت (یا دائمی بدون بریدگی و انقطاع) در انتظار است (یا وجود دارد).

## بخش اول - تدبر در آیات

این گروه یا سوره، سراسر راجع به قیامت بوده، هم نشانی‌های وقوع آن را اعلام می کند، هم وضع و حال مشمولین ثواب و عذاب را. برای اولین بار آیاتی دارد که حرکت و تحول و تعالی انسان و ارتباط زندگی دنیا با آخرت را بیان کرده و هم به رابطه کفر و تکذیب و عذاب آخرت اشاره کرده، مؤمنینی را که عمل صالح انجام دهند استثناء می نماید.

دو جزء «الف» آیات (۱ تا ۶) و «ب» آیات (۷ تا ۱۵) که مخاطب مشخص نداشته، اعلام کلی به عمل می آید، از نوع ۲ محسوب می شود. مخاطب جزء «ج» آیات (۶ تا ۱۹) مردم معاصر یا انسان‌ها هستند و خطاب جزء «د» آیات (۲۰ تا ۲۵)، پیامبر گرامی بوده تعلیمی است که فرشته وحی به او داده، مأجورین مستحق بهشت را با فرمول سه کلمه‌ای «آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» معرفی می نماید.

۱. یا زبان حال رسول اکرم است یا القای کلام فرشته واسط وحی

انشقاق (۸۴) از سوره هائی است که پا از قیامت فراتر نهاده، وارد وقایع و جریان های جهنم و بهشت می شود: و این ارتحال با داده شدن کتاب و با «فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا» شروع می شود.

به نظر می آید آنچه در پیام این گروه تازگی دارد، ضمن آنکه جزء «الف» دنبال گروه ۱۱ انفطار (۸۲) و ۱۶ تکویر (۸۱) آمده است، هم آهنگ نشان دادن تحولات کیهانی آسمان و زمین با زندگی انسان ها در مسیر به سوی خداوندشان باشد. در حالی که ساختار و طبیعت آسمان و زمین، با انقیاد و اطاعت سزاوارانه خود اجازه انجام امر الهی را می دهند ولی آدمی با اطلاع و زیر نظر خداوند اختیار و امکان انتخاب مسیر را داشته و به خوشبختی و دلخواهش می رسد، یا با تصور اینکه بازپرسی و بازگشتی در کار نیست، و با دروغ انگاشتن انذار انبیاء، در جهت هلاک خود و وصال آتش می رود.

#### مراحل انذار قیامت

غالب گروه های تنزیل سال های نخستین رسالت، به طوری که تدریجاً مشاهده می نمائیم، مربوط به قیامت بوده ضمن تکرار بعضی از آیات و مضامین، تفصیل و توضیح گفته های گذشته در آنها داده می شود و یا از زوایای مختلف به اعلام و انذار یا توصیف و اثبات پدیده قیامت نگاه شده و تکرار و توضیح یا تنوع و تقسیم مطالب و مراحل، به طوری که از جدول به دست می آید، انجام می گردد تا مطالب غامض و غیرمأنوس قیامت و آخرت به تدریج مزکور ذهن پیغمبر و قابل درک و قبول دعوت شوندگان معاصر و آینده قرار گیرد.<sup>۱</sup>

۱. این مطالب در حواشی دستنوشته اصلی توسط مؤلف فقید اضافه شده است (ب.ف.ب):  
در این گروه کلمه ی رب در امور آسمان و زمین، انسان و کافر به کار برده شده است که قبلاً در سوره ناس (۱۱۴) دیده بودیم. تازگی که در این سوره وجود دارد آیات زیر است:

۴- وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ.

۵- وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَخِفَّتْ.

۶- يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ.

۱۰- وَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَٰ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ.

۱۹ و ۲۰- لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ. فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ.

چون تمام مطالب و مناظر و وقایع مربوط به حادثه بی نهایت عظیم و گسترده و ناشناخته قیامت ممکن نبود در یک آیه یا در یک سوره بیان شود و ناچار می بایستی با تعدد و تجدید عنوان گردیده و این عنوان کردن ها تدریجی و مرحله به مرحله باشد تا پیغمبر و دعوت شوندگان و آیندگان در حدود حفظ درک خودشان دریافت موضوع را بنمایند؛ یعنی از دیدگاهها و زوایای مختلف.

۵۰۴ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول)

اعلام قیامت و برنامه انذار قیامت و آخرت در گروه‌های تنزیلی که تا به حال دیده‌ایم، با نظم و نوبت ویژه‌ای در چند مرحله یا چهره ذیل انجام و ارائه شده است:

۱- اعلام ساده و اخطار کلی؛

۲- برخورد انسان‌ها با قیامت و توصیف حال و محل‌ها؛

۳- جدی بودن خیر قیامت؛

۴- مشمولین عذاب و ثواب؛

۵- زمان و مکان واقعه قیامت؛

۶- پیشگیری و تدارک آخرت؛

۷- قبول نهائی پدیده قیامت و آخرت؛

۸- تذکرات تکراری.

جدول، به صف سربازانی می‌ماند که در ستون‌های موازی و به نوبت راه افتاده، هر کدام در جبهه مشترک و با هماهنگی یکدیگر، وظیفه‌ای را پیش برده و به موقع کنار می‌کشند.

## تفسیر آیه به آیه

جزء الف) آیات ۱ تا ۶:

۱- إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ.

۲- وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحَقَّتْ.

۳- وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ.

۴- وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ.

۵- وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحَقَّتْ.

۶- يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ.

آیات ۱ تا ۴ این جزء را که خبر از زمان وقوع قیامت و کیفیت وقوع آن می‌دهد باید به دنبال و در رابطه با گروه‌های ذیل دانست:

گروه ۱۱، انفطار (۸۲)، آیات ۱ تا ۵:

۱- إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ.



- ۲- وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَحَرَتْ.
- ۳- وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ.
- ۴- وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ.
- ۵- عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ.

گروه ۱۶، تکویر (۸۱)، آیات ۱ تا ۳ و ۱۱ تا ۱۴ :

- ۱- إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ.
- ۲- وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ.
- ۳- وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ.
- ۱۱- وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ.
- ۱۲- وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ.
- ۱۳- وَإِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ.
- ۱۴- عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا أُخْضِرَتْ.

گروه ۲۰، نازعات (۷۹)، آیات ۶ و ۷ :

- ۶- يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ.
- ۷- تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ.

گروه ۲۴، معارج (۷۰)، آیات ۶ تا ۱۰ :

- ۶- إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا.
- ۷- وَتَرَاهُ قَرِيبًا.
- ۸- يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ.
- ۹- وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ.
- ۱۰- وَلَا يَسْأَلُ حَمِيمٌ حَمِيمًا.

گروه ۲۶، مرسلات (۷۷)، آیات ۸ تا ۱۳ :

- ۸- فَإِذَا التُّجُومُ طُمِسَتْ.

۹- وَإِذَا السَّمَاءُ فُرِجَتْ.

۱۰- وَإِذَا الْجِبَالُ سُفَّتْ.

۱۱- وَإِذَا الرَّسُلُ أُقْتَتْ.

۱۲- لِأَيِّ يَوْمٍ أُجِّلَتْ.

۱۳- لِيَوْمِ الْفَصْلِ.

گروه ۲۷، نباء (۷۸)، آیات ۱۸ تا ۲۱:

۱۸- يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا.

۱۹- وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا.

۲۰- وَسَيَّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا.

۲۱- إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا.

«انْشَقَّتْ» از مصدر «انْشَقَّاق»، شکافتن و شکاف برداشتن و از هم جدا شدن است، ولی لازم نیست که آسمان فقط یک شکاف خطی سرتاسری بردارد. قطعه قطعه شدن هم می تواند باشد. همین قدر که در پیوستگی و انسجام اجزاء آن- یا نیروئی که آنها را معذب و متصل به هم کرده و صورت فعلی به آن داده است- ضعف و تعطیل یا تغییر رخ دهد و گسیختگی حاصل شود، انشقاق است.

«أَذْنَتْ لِرَبِّهَا»، در بادی امر و ساده ترین شکل اذن دادن آسمان به خاطر دستور یا به خود ارباب صاحب اختیار و سازنده و گرداننده اش می باشد. در «پرتوی از قرآن» همین ترجمه اذن دادن به پروردگار را می بینیم و ثابت شدن و تحقق یافتن امر خدا، و در قرآن رهنما، آیه را «و فرمان برد پروردگارش را که سزاوار آن است» ترجمه کرده است ولی «المیزان» با عبارت معکوس این جریان را گرفته می گوید «و فرمان پروردگارش را گوش می دهد و سزاوار شنیدن و آمین پروردگارش می شود». و توضیح می دهد که کلمه اذن در اصل لغت به معنای اجازه دادن نیست، گوش دادن است و تعبیر مجازی از انقیاد و اطاعت. در نهایت امر، هر دو دید به یک جا منتهی می شود و آن هماهنگی حرکات و تحولات آسمان و ستارگان و میان ستارگان است با مشیت و قرار و قوانین آفریدگار، وجود و آماده بودن و شایستگی داشتن انجام یا تحقق کامل آن. در اصطلاحات فارسی خودمان و در جاهای دیگر قرآن هم که نگاه می کنیم، اذن دادن، بیشتر حالت فعال و قبول را دارد تا حالت اطاعت و اجرا.

بعد از آسمان که بالاسر ما است و دامنه‌اش به بینهایت می‌گردد، صحبت از زمین شده است که زیرپای ما و کوچک و محدود می‌باشد و مع ذلك در مقایسه با کوچکی و محدودیت خود، دربردارنده بینهایت چیزها و اسرار و آثار است. درباره زمین نیز عین جمله «وَأَذِنْتُ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ»<sup>۱</sup> تکرار شده تعلق و تبعیت آن دو را به دستگاه یا نظام و ناظم واحدی می‌رساند. و این حقیقت یا واقعیت را، که قبلاً هم بیان کرده بودیم.<sup>۲</sup> که قیامت پدیده اختصاصی انسان و به خاطر کيفر و پاداش دادن به آدم‌های بد و خوب نبوده و پدیده‌ای جهانی است، در ظرف جهان از ازل تا به ابد و مشیت الهی ما انسان‌ها جزء بینهایت کوچکی از این صحنه می‌توانیم بشمار آئیم.

درباره زمین به جای انشقاق و شکستگی ذکر «مُدَّتْ» و «أَلْقَتْ» شده است، مدَّت که از مدّ و تمدید می‌آید مفاهیم کشیده شدن، گسترش یافتن، هموار شدن، کشانده شدن (مثلاً به طرف خورشید و فضای آسمان) را در بردارد که هر یک از آنها در نزد مفسرین مورد استعمال پیدا کرده است و در هر حال، با آنچه در آیات قبلی آمده بود (گروه ۱۶، تکویر (۸۱) / ۳- وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ، گروه ۲۴، معارج (۷۰) / ۹- وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ، گروه ۲۶، مرسلات (۷۷) / ۱۰- وَإِذَا الْجِبَالُ نُسِفَتْ، و گروه ۲۷، نباء (۷۸) / ۲۰- وَسُيِّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا.) تطبیق و توجیه دارد. طبیعی هم هست که برای جا دادن همه وحوش و نفوس از ابتدای پیدایش تا قیامت باید کشیدگی و وسعت فوق‌العاده پیدا کند.

۴- «وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ»، که بیرون انداختن و خالی شدن از محتویات درون است، ملازمه با همان برنامه دارد. محتویات داخل زمین می‌تواند، هسته مخلوط و مذاب و اجرام و طبقات تشکیل دهنده پوسته جامد زمین با معادن و فسیل‌ها و آثار باستانی تمدن‌ها و حتی خاطرات و مکتسبات و موارد فرد فرد انسان‌ها باشد که دنیای میکروسکوپی و الکترونیکی نطفه‌ها و سلول‌ها و ذرات و الکترون‌ها و

۱. «وَحُقَّتْ» یعنی کائنات فلکی اینطور ساخته شده و به وجود آمده‌اند که طبق طبع و طبیعت یا حال و قالشان از فرمان و مشیت آن کسی که سازنده و سرورشان می‌باشد تمکین نمایند.

۲. در گروه ۲۰ در بحث روایتی «المیزان» به نقل از تفسیر قمی در ذیل آیات ۳ و ۴- «وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ. وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ.» از معصومین روایت شده است که زمین کشیده می‌شود، و سپس می‌شکافد و انسان‌ها از شکمش بیرون می‌آیند و ایضاً به نقل از «دُر منثور»، از رسول خدا روایت شده که زمین در روز قیامت کشیده می‌شود آن‌طور که چرم کشیده می‌شود و تازه آنقدر انسان محشور می‌شود که برای هر یک نفر بیش از جای دو پایش محل نیست.

۵۰۸ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول) کوارک‌های از ذره و الکترون کمتر و ریزتر از آنها، بایگانی و نگاهداری شده در صورت انفجارهای نافذ شکافنده‌ی هسته‌ها و ذرات بنیادی، بروز و ظهور خواهد یافت. تا احیای همه مرده‌ها و سر از قبر ذره‌ای در آوردن آنها امکان‌پذیر باشد. شاید «وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ» در گروه ۱۱، انفطار (۸۲) / ۴، نشانه زمانی، و «وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ» در گروه ۱۶، تکویر (۸۱) / ۱۰ به همان معنی باشد.

آیات فوق در توضیح و تفصیل گروه‌های ششگانه گذشته نیامده، بلکه حالت جمع‌بندی و خلاصه‌گیری تمام آنها است در ظرف آسمان و زمین برای اعلام مطلب تازه، «أَذِنْتَ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ»، که قابل عطف و تعمیم به همه آن رویدادها می‌باشد و رسیدن به اعلامیه مهم‌تر «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ» مرحوم طالقانی تفحص و تطبیق محققانه و قلم‌فرسایی همه‌جانبه‌ای در زمینه نشانی‌های فوق می‌نماید. «سَمَاء» را که در جای دیگر خبر از انفطار یا پاره‌شدن آن داده شده بود و حالا شکافتن و جداشدن از اجرام به هم چسبیده فوق مطرح است، قطعه یا خوشه‌ای از کهکشان محیط بر ما می‌داند که پیوسته با آن است و متضمن ستارگان درخشان و منظومه شمسی می‌باشد که در لبه سطح خارجی کهکشان یا در یکی از بازوهای مارپیچ آن واقع است<sup>۱</sup> می‌گوید:

«هر دو فعل «انْفَطَرَتْ» و «انْشَقَّتْ» چون از باب انفعال و پذیرش است، اشعار توضیح و حال طبیعی موضوع فعل که آسمان است دارد: آنگاه (یا فرمانی رسد) که این آسمان خودبه‌خود و طبیعتاً شکافته و از هم جدا شود».

طالقانی اضافه می‌نماید که:

«بیان و تعبیر و فعل‌های آیتی که از مرحله یا مراحل نهایی آسمان خبر می‌دهند و به صورت‌های مختلف آن را می‌نمایانند دلالت به این حقیقت دارد که این حادثه نهایی، در مسیر اعلای طبیعی جهان و از لوازم آن است (مطلبی که ما در ذیل گروه ۲۰، سوره نازعات (۷۹)، توضیح دادیم) و خود بدون استناد به تصادف یا علل خارج پیش می‌آید. مانند افعال ماضی و محقق و لازم: «كُوِّرَتْ»، «انْكَدَرَتْ»، «كُشِطَتْ»، «انْفَطَرَتْ»، ...»

۱. در این رابطه «پرتوی از قرآن» و «المیزان» روایتی از حضرت امیر(ع) و رسول اکرم(ص) نقل می‌نمایند که فرموده‌اند «تَشَقُّقُ مِنَ الْمَجْرَةِ» و مجره کهکشان است. ابن عباس نیز در تفسیر آیه و یوم تشقق السماء، بالغمام «تشقق السماء الدنيا» گفته است. (صفحات ۲۶۸ تا ۲۷۷، جزء سی‌ام)

و بالاخره به این نتیجه و نظر می‌رسد که:

«مجموعه اختری که با سیارات و خورشید ما و دیگر کواکب آن زمین را فراگرفته و آسمان ما را بنا ساخته است، زمانی به آخرین مرحله تکامل و عمر خود می‌رسد و از پیکر بزرگ کهکشانش جدا می‌شود: إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ».

طالقانی در معنای آیه ۲- «وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ» استشهاد به نظر ملاصدرا می‌کند که در «مفاتیح‌الغیب» گفته است<sup>۱</sup>:

«آسمان در روز خروج، دعوت حق را اجابت نماید و به آن حقیقت وجودی که نزد خداوند دارد، تحقق پذیرد».

و توضیح می‌دهد که:

«بیان حکیم عالیقدر ما در معنای این آیه مبتنی بر نظر عمومی او درباره عالم است از نظر او همه‌ی موجودات این جهان نموداری از صورت‌های واقعی و حقیقی هستند که در اقشار طبیعت و ماده رخ نموده است که اصول و حقایق آن صورت‌های ثابتی در عالم برتر و نزد خداوند می‌باشد. بنابراین منشاء و علت غائی انواع حرکات و تکامل‌ها و اطوار صور ظاهر، همان رسیدن و تحقق‌یافتن به آن صورت‌های ثابت و حقیقی می‌باشد و این کمال مطلوب همه‌ی متحرکات و حرکات طبیعی است... آنگاه که به کمال خود که همان صورت واقعی آن است برسد، صور و اشکال طبیعی و مادی از میان می‌رود. و خود به فعلیت می‌رسد و به آن حقیقت تحقق می‌یابد: وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ»<sup>۲</sup>.

این نظر استخراج شده از ملاصدرا با بیان قبلی اختلاف دارد، مع ذلک چنین ادامه می‌دهد: که در مرتبه ماضی و مورد تصرف است.

طالقانی با تفسیر و تحلیل‌های فلسفی و ادبی، (یا لفاظی - ذهنی) و با چاشنی علمی و تجربی «اذن» را اجازه یا رفع مانع برای انجام کاری می‌گیرد که از مقام بالا و متصرف صادر گردیده، مادون ابراز آمادگی آن را می‌کند و در ادامه می‌نویسد:

«بنابراین هر استعداد که از مستعدی ظاهر می‌شود، در حقیقت آمادگی

۱. تفسیر «پرتوی از قرآن»، قسمت اول از مجلد آخر، ص ۲۷۵.

۲. طالقانی با تفسیر و تحلیل‌هایی که می‌کند، هم توجیه و توضیح برای آیات فوق پیدا می‌کند و هم نظریاتی را اعلام می‌دارد که جمع مابین افکار و اکتشافات و جهان‌بینی علمی جدید با تصورات و توجیهات فلسفی قدیم می‌نماید و از این جهت قابل توجه و تأمل است.

خود را ابراز می‌دارد و خود را در دسترس تصرف مافوق می‌گذارد. همین‌که موجود به آخرین صورت و کمال خود می‌رسد و آماده می‌شود که از تنه و شاخه اصلی جدا شود، به قدرت متصرف اذن تصرف می‌دهد و خود را در وضع دیگر و در دسترس پرورش برتر می‌گذارد و به آن می‌پیوندد... هر گونه ترکیب عنصری آنگاه که به صورت کاملی درآید، از عناصر اصلی خود جدا می‌شود و به صورت مستقل و در دسترس پرورش دیگر درمی‌آید بذر گیاه‌ها و میوه درخت‌ها و نطفه و جنین حیوانات در هر مرحله‌ای تا به صورت کامل و قابل بقاء در نیامده است، از موطن و شاخه‌ی اصلی خود به‌طور طبیعی جدا نمی‌شود و تحقق نمی‌یابد و رسیدن به کمال و قابلیت بقاء خود را اعلام نمی‌دارد. این نظام برآمدن (انشقاق) و رسیدن و آمادگی و جدائی که از لوازم حرکت و تحول می‌باشد، در محسوسات و مشهودات ما و در همه پدیده‌های مادی با اشکال مختلف چون قوانین ثابت نمایان است. از این جهت، در آنچه بیرون از دید ما می‌باشد، نیز باید این قانون جاری باشد: در واقع این کهکشان‌های عظیم مانند شاخه‌هایی از درخت تنومند خلقت است که ریشه‌های آن در اعماق عناصر طبیعت جای دارد و تنه و شاخه‌های آن در اطراف فضا برآمده است و محصول و میوه آنها ستاره‌ها و منظومه‌ها و آنچه دربردارند و می‌پروراند می‌باشد؛ و چون دوره پرورش هر یک یا هر مجموعه از آنها کامل گشت و آماده شد و تحقق یافت، از شاخه اصلی جدا می‌شود: «وَأَذْنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ». بنابراین نظام و قانون طبیعی، گسیختنی (انفطار) آسمان‌ها و منظومه‌ها و جدا شدن (انشقاق) هر یک از پیکرهای اصلی عالم خود نتیجه تکامل صورت‌های مادی و رسیدن به غایات است. به این ترتیب که قوه که اصل جهان است تبدیل به ماده می‌شود و از ترکیبات مادی صورت‌ها پدید می‌آید و در تکامل پیش می‌روند و چون به غایات خود رسیدند، صورت‌های تحقق یافته که از دید و اندیشه و عالم ما بیرون است، مانند میوه و جنین از اصل خود جدا می‌گردند و از قشرها بیرون می‌افتد و به قدرت ربوبی برتری پیوسته می‌شوند».

اشارات و استشادهائی که در این بحث و بررسی به تکامل، غایت، استعداد، آخرین صورت کمال، نموداری از صورت‌های واقعی و حقیقی یا صورت‌های ثابتی

که در عالم برتر نزد خداوند می‌باشد و کمال مطلوب همه حرکات است، از مقوله مضامین و مسلمیات و بدیهیات یا چهره‌سازی‌های فلسفی بوده، فاقد زمینه و پایه علمی (علم تحقیقی) می‌باشد. نتیجه‌گیری‌ها و تبیین و توضیحاتی است که ما برای دل‌خوشی و راحتی خیال دنبال خودمان می‌نماییم. اتفاقاً چنین طرز استدلال و توجیه و تحلیل‌ها، انعکاس روشن و رسا در آیات قرآن ندارد قرآنی که برای گفتن و اعلام مراتب تکامل و تقرب موجودات به ذات خداوندی (اگر چنین مراحل حقیقت می‌داشت)؛ احق و اولی از ما می‌باشد...

این توجیه و طرز تفکر یا قبول این اصل که هر چیز برای رسیدن به صورت یا حالت خلق شده است که مقصد و کمال آن بوده در جهت آن باید گام مشخصی بردارد و چون بدان‌جا رسید از شاخه یا پایه و مبدأش جدا می‌گردد، با آنکه مورد استناد بسیاری از مفسرین و متکلمین و فلاسفه قرار گرفته است، چیزی جز یک اصل ذهنی و احساساتی فلسفی نبوده، نه پایه علمی تحقیقی دارد و نه پایه قرآنی. در تنزیل‌های آینده باید به‌بینیم که قرآن سرنوشت نهائی و مسیر و مصیر انسان‌ها و سایر جانداران و به‌طور کلی عالم و اشیاء را چه چیز و چگونه می‌داند.

\* \* \*

حال می‌رسیم به آیه آخری، با اعلام اصل کلی، ۶- «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ». «پرتوی از قرآن» و «المیزان» آن را بالبداهه جواب شرط ۱- «إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ». و ۳- «وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ». دانسته‌اند. طباطبائی می‌گوید:

«إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ». جمله‌ای است شرطیه که جزائش حذف شده، که با بودن جمله، «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ»، احتیاجی به ذکر آن نبوده و تقدیر آن «إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ»، «لَاقِي الْإِنْسَانَ رَبَّهُ فَيَحَاسِبُهُ» است یعنی وقتی آسمان شکفته شد، انسان پروردگارش را ملاقات می‌کند و پروردگارش طبق اعمالی که کرده به حساب و جزاء او می‌پردازد.»

این حرف دور از امکان و منطق نیست، ولی این احتمال هم وجود دارد که چهار آیه فوق برای خود استقلال و اصالت داشته باشند، یکی از مبتدا و خبرهای آن مجموعه حذف شده و در تقدیر باشد. وقوع قیامت آن روزی است که «السَّمَاءُ انشَقَّتْ». و «وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ». یا زمانی که آسمان شکافته و زمین کشیده شد. واقعه

۵۱۲ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول) موعود رخ خواهد داد. از این قبیل آیات و جمله‌بندی‌های به اصطلاح ما ناقص، و واگذار شده به خواننده‌ی در قرآن زیاد است. در گروه ۳۰ فجر (۸۹) نظیرش را داشتیم. متوجه باشند و در انتظار روزی باشند که آسمان بشکافد، زمین گسترده شود. در این صورت آیه ششم که در خطاب مستقیم رسول اکرم و ارتباط با زندگی دنیائی آدمی داشته و واقعیت و موقعیت آن پیش از «إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ»، «وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ»، و در فرد فرد ما تحقق یافته، یک پیش گوئی دوطرفه است که این هم می‌تواند، در زندگی مصداق داشته باشد. معمولاً به دنبال نشانه‌دهی‌ها و «اذاها»، خبرهای مربوط به قیامت و بعد از مهلت این دنیا می‌آید.

فرازهایی از قرآن در مورد زندگی آدمی، انسان‌بینی قرآن است. نکته‌ای که جهان‌بینی‌های دیگر به آن جواب نمی‌دهند.<sup>۱</sup>

\* \* \*

در هر حال اعم از آنکه آیه مستقل و اعلام یک اصل کلی باشد، یا جواب شرطیه‌های «إِذَا» وار باشد، چهار مطلب مهم اصلی درباره خلقت و زندگی انسان را اعلام می‌نماید:

(۱) آدمی در تلاش و تعب دائم است؛

(۲) انسان در تحول و تحرک دائمی است؛

(۳) این حرکت به سوی خدا است؛

(۴) بالاخره به ملاقات خداوند یا آفریدگارش خواهد رسید.

اعلام این مطلب ناظر به آخرت و دنیا هر دو است و پیوندی می‌باشد که به لحاظ انسان مابین حیات فعلی و آینده یا مسیر کلی او داده می‌شود. همان‌طور که برای آسمان و زمین قیامت چیزی جز تداوم و تکامل جریان‌های این دنیا نیست و به اذن و فرمان رب خودش تحقق پیدا می‌کند، برای آدم‌ها نیز چنین فرمان و جریان و مسیر و سرنوشت پیش‌بینی شده است. با این تفاوت که انسان برخلاف مخلوق‌های بلااراده

---

۱. این مطالب در حواشی دست‌نوشته اصلی آمده است:

به بینید همین یک آیه (آیه ۶)، اگر خوانده و پذیرفته بشود، جوابگوی چقدر پرسش‌ها، اضطراب‌ها، ناامیدی‌ها و مشکلات است و چقدر در صورت ایمان به خدا و قرآن و در برابر دوندگی‌ها و سختی‌های دنیا به انسان آرامش و امید و تحمل و حتی شادی می‌دهد. روحیه‌ها را دگرگون می‌کند!



زمین و آسمان و به‌طوری که در جزء «ب» خواهد آمد، تمکین نمی‌نماید ولی سرنوشتی معین داشته به‌سوی ملاقات رب خودش است.

مخاطب مطلب، انسان است به‌طور عام، همان‌طور که در گروه ۳ (عصر (۱۰۳) / ۱ و ۲: وَالْعَصْرِ. إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ). آمده بود، بدون آنکه مخاطب قرار گرفته باشند. چون خسران و زیان، مربوط و معلول خود انسان و عمل او می‌باشد. اما اینجا عنایت دارد که گوینده، یعنی خدا، آن را مقرر کرده است و شامل همه انسان‌ها می‌باشد<sup>۱</sup> همه انسان‌ها و اصولاً زندگی انسان در دنیا وقتی خوب نگاه می‌کنیم، از ابتدای تاریخ تا به حال، چه وحشی و چه متمدن، چه فقیر و چه متمول، چه عامی و چه عالم، چه مؤمن و چه کافر، از صبح تا شب در فعالیت‌اند. فعالیت در راه صیانت نفس و دفاع در برابر هزاران عامل: معاش، تولیدمثل و خانواده و آنچه مختص انسان است: هوس‌ها و هدف‌ها. ارضاء هر نیاز به‌دنبالش یک درد و یا نتیجه‌ای را به بار می‌آورد و یا یک نیاز دیگری را مطرح می‌کند. و این مخصوص انسان بوده، نباتات و حیوانات از آن آسوده و برکنارند و فعالیت‌هایشان چون غریزی است و تأمین شده از ناحیه طبیعت، همراه با ناتوانی و نارضایتی نیست و تعب و رنج ندارند. فقط انسان است که آگاهانه روزها و عمرش را می‌گذراند. مسئله اختیار که توأم با حیرت و ضعف است، آدمی را در نوسان و اضطراب و آرزو قرار می‌دهد.

بنابر این صرف آدم‌بودن و ممتاز خلق شدن، ملازمه با «کادح بودن» دارد.

اما چرا «کادح» به‌دلیل «إِلَى رَبِّكَ»؟ برای آنکه تلاش و تعب، بی‌جهت و بی‌خاصیت نیست. تمام ترقیات انسان همان‌طور که در جزوه «اختیار»<sup>۲</sup> گفته بودیم، مدیون اختیار است و تلاش‌هایی از نوع تفکر و تشخیص و تدارکات و تعلیم و تکلم و تحریر و اختراع و اکتشاف و غیره، نتیجه «کَدْح» و رشد و تکامل است و تکامل یعنی افزایش استعدادها و سرمایه‌ها و صفات شخص و مخصوصاً بالارفتن علم و به‌طور کلی دانائی و توانائی، در جهت صفات الهی علیم و قدیر بودن. این تلاش و

۱. یک دسته از آنها (مثلاً أَصْحَابُ الْيَمِينِ) هستند در همان جزء و به‌دنبال ۸- «فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا». می‌آید قبلاً گفته می‌شد يَنْقَلِبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ وَيَلْقَىٰ رَبَّهُ.

۲. «اختیار» متن تدوین یافته سخنرانی مؤلف فقید در انجمن اسلامی دانشجویان، در سال ۱۳۲۸ است که در سال ۱۳۳۵ چاپ و منتشر شده و بارها تجدید چاپ گردیده است و اکنون یکی از آثار مندرج در جلد هفتم مجموعه آثار است که با نام «مباحث علمی، اسلامی» در سال ۱۳۷۹ توسط شرکت سهامی انتشار منتشر شده است (ب.ف.ب).

۵۱۴ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول) تعب‌ها به منظور و در جهت خدائی شدن است، همان‌طور که بعداً در تنزیل‌های دیگری تکرار خواهد شد و «إِلَى الْمَصِيرِ»<sup>۱</sup> و «إِنِّي نَارًا رَاجِعُونَ»<sup>۲</sup>، در جای دیگر هم می‌گوید:

«وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»<sup>۳</sup>

یعنی شدن و تحول همه شماها در جهت ما است. و ما شما را به این منظور آفریده و ساخته‌ایم. حال ممکن است در آن جهت حرکت نکنیم یا نکنیم، و اگر حرکت کردیم، برسیم یا نرسیم. آیه جواب می‌دهد، «فَمَلَأْتِيهِ»، ملاقات خواهی کرد. روی کیفیت ملاقات خیلی حرف زده شده است و می‌زنند. در زمان ما ملاقات، رفتن و رسیدن و دیدن و گفت‌وگو کردن است. حتی تماس بدن پیدا کردن را هم گاهی اوقات می‌رساند (ملاقات نجاسات). در همین ماده تلقی و القاء هم آمده است. می‌گوئیم آن مطلب را خوب تلقی نکرد، برخورد درستی نکرد، لقاء صورت است:

«فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أُحَدِّثُ»<sup>۴</sup>

در محاورات و ملاقات‌های خودمان، چون دو طرف یک‌جور هستیم، ملاقاتمان از هر جهت است یا با چشم و زبان مبادله اطلاعات می‌کنیم. این آیه نمی‌گوید ملاقات چگونه است، به معنای تلاقی و تماس تن به تن و کامل است، یا به قول طالقانی درک و دریافت است، رسیدن است (الْتِقَاءُ دو رود یا مُلتَقَايَ رودخانه و دریا) و به قول طباطبائی منتهی شدن به سوی او است، القاء شدن است، به طرف او پرتاب شدن است (مثل زمینی که: ۴- «وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ»)، آنچه در باطن و ذخیره و مکتسبات داریم تحویل او می‌دهیم)... باید تنزیل‌های بعدی راهنمایی کند. در هر حال، ملاقات انسان با خداوندش همان قیامت انسان است و سرنوشت و مسیری

۱. حج (۲۲) / ۴۸ و لقمان (۳۱) / ۱۴: ... و سرانجام در پیشگاه من است.

۲. انبیاء (۲۱) / ۹۳: ... همه [برای حسابرسی] به پیشگاه ما باز می‌گردند.

۳. ذاریات (۵۱) / ۵۶: و جن و انس را نیافریده‌ام، مگر برای اینکه مرا بندگی کنند [و از بندگی غیر من سر باز زنند].

۴. کهف (۱۸) / ۱۱۰: ... و هر که امید لقای صاحب اختیار خویش دارد، باید به اعمال شایسته دست زند و در بندگی صاحب اختیارش احدی را کنار او قرار ندهد.

سی‌ویکمین گروه تنزیل، انشقاق (۸۴) تمام سوره ۱ تا ۲۵ \_\_\_\_\_ ۵۱۵  
است که شامل همه می‌شود.<sup>۱</sup>

### جزء ب) آیات ۷ تا ۱۵ :

۷- فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ.

۸- فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا.

۹- وَيَنْقَلِبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُورًا.

۱۰- وَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ وِرَاءَ ظَهْرِهِ.

۱۱- فَسَوْفَ يَدْعُو ثُبُورًا.

۱۲- وَيَصْلِي سَعِيرًا.

۱۳- إِنَّهُ كَانَ فِي أَهْلِهِ مَسْرُورًا.

۱۴- إِنَّهُ ظَنَّ أَنْ لَنْ يَحُورَ.

۱۵- بَلَىٰ إِنَّ رَبَّهُ كَانَ بِهِ بَصِيرًا.

این جزء را می‌توان مستقیماً و بلافاصله بعد از جزء الف) و آیه ۶- «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ»، به حساب بیاوریم. یعنی آدمی که در طول زندگی در تلاش و تعب بسر می‌برد و حرکتش به سوی خداوند خالق و مدیر خود می‌باشد، نتیجه ملاقات یا مقدمه و دروازه ملاقات که از کدام دروازه یا دسته به ملاقات برود، حسابرسی او است و این حسابرسی بر حسب آنکه «کتاب» یا پرونده ثبت و ضبط فعالیت‌ها و تلاش‌هایش به دست راستش داده شود یا از پشت سرش بیاورند، دو دروازه مختلف دارد. ممکن هم هست ملاقات پروردگار همین حسابرسی باشد.

غالب مفسرین به‌طور طبیعی و قیاس بشری، کتاب را نامه اعمال ترجمه کرده، حساب را هم بازپرسی یا بازجوئی و سبک‌سنگین کردن اعمال بد و خوب ترجمه کرده‌اند. ما ترجیح می‌دهیم کتاب را که مکتوب و ثبت و ضبط شده است پرونده یا کارنامه و گزارش گذشته ترجمه کنیم و محاسبه را جمع‌شدن محصولات و عمل‌کردهائی که در جهت رب بوده است بگیریم.

---

۱. طالقانی خطاب «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ» را اختصاص به انسان‌های خوب که حساب و کتاب سرراست خواهند داشت، می‌دهد که به‌نظر درست نمی‌رسد.

۵۱۶ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن بر حسب نزول)

کلمه «یَمِینِهِ» که کتاب به دستش خواهد رسید، قبلاً برای دفعه اول در گروه ۲۸، مدثر (۷۴) / ۳۹- «إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ». دیده بودیم که به دنبال آیه ۳۸- «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ»، آمده بود. «أَصْحَابَ يَمِينٍ» از دوزخیان و «أَهْلِ سَقَرٍ»، استثناء شده و بقیه در گروهی مکتسبات خود گرفتار سقر و دوزخ بوده و از سقری‌ها پرسش‌ها می‌کردند! حالا روی اصحاب‌یمین توضیح داده می‌شود. یمین و دست راست به مناسبت فعالیتشان می‌باشد. یعنی عملاً قبول «کَدْح» به سوی رب را کرده‌اند و بجای آنکه در گروهی مکتسبات باشند، از زحمات خود شاد بوده و وارد بهشت می‌شوند و در واقع کاتب پرونده، دست راست و اراده و عمل خودشان می‌باشند در حالی که، «مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ»، حالت انفعالی داشته، او هم مثل اولی در حال تلاش و رنج بوده ولی مکتسبات مطلوب به بار نیاورده، پرونده‌اش نتیجه انفعالی اعمال و حالات او است. مثل زندانی یا متهمی که مأمورین او را به جلو می‌رانند، گزارش خود و پرونده تشکیل شده او را از پشت سرش می‌آورند.<sup>۱</sup> در گروه ۲۸، مدثر (۷۴) / ۴۵ و ۴۶ گفته

۱. تنزیل‌های بعدی بهتر روشن خواهد کرد که فرق کتاب به دست راست و پشت سر یا به دست چپ

چيست. از جمله در سوره واقعه (۵۶)، آیات :

۷- «وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً.»

۸- «فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ.»

۹- «وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ.»

۱۰- «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ.»

...

۲۴- «جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ.»

...

۲۷- «وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ.»

۲۸- «فِي سِدْرٍ مَّخْضُودٍ.»

۳۲- «وَفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ.»

۳۳- «لَا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ.»

۳۴- «إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنِشَاءً.»

۴۱- «وَأَصْحَابُ الشَّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشَّمَالِ.»

۴۲- «فِي سَمُومٍ وَحَمِيمٍ.»

۴۳- «وَوَطِّلَ مَنْ يَحْمُومٍ.»

۴۴- «أَلَا بَارِدٌ وَلَا كَرِيمٍ.»

۴۵- «إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُتْرَفِينَ.»

...

سی و یکمین گروه تنزیل، انشقاق (۸۴) تمام سوره ۱ تا ۲۵ \_\_\_\_\_ ۵۱۷  
 شده بود: «وَكُنَّا نَحُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ. وَكُنَّا نَكْذِبُ يَوْمَ الدِّينِ.» کاری انجام نداده،  
 انتظار شفاعت را داشته‌اند که ۴۸- «فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ.» وارد منزلگاه  
 می‌شوند در صورتی که اصحاب راست و فعالان، خودشان به وجود آورده و ساخته‌اند.  
 «فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ.» (به جای سابقون).

در سوره اسراء (۱۷)، گروه فرعی (ب)، آیه ۷۱- «فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ يَمِينِهِ فَأُولَئِكَ  
 يَقْرَأُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا.»<sup>۱</sup> در سوره حاقه (۶۹)، گروه فرعی (الف)، آیه ۱۹-  
 «فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ يَمِينِهِ فَيَقُولُ هَذَا مَا أقرُّوْا كِتَابِيَهُ.»<sup>۲</sup>

آنچه فعلاً می‌توانیم راجع به حساب‌رسی بگوئیم این است که صحبت از ترازو و  
 قاضی و محکمه نشده است و تشبیه معمولی روی قیاس‌های بشری است. در  
 تنزیل‌های بعدی معلوم خواهد شد که خود شخص بازپرس و قاضی است. ممکن  
 است «يُحَاسِبُ» که فعل مجهول است، مفعول آن شخص نباشد، بلکه کتاب باشد.  
 یعنی حساب و محاسبه آمار و گزارش آسان و سریع باشد.<sup>۳</sup>

## ۹- وَيَنْقَلِبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُورًا.

راجع به مسرور حرف و اختلافی نیست. اهل را که بهترین ترجمه‌اش نزدیکان یا کسان

→ ۵۶- «هَذَا نُزِّلُهُمْ يَوْمَ الدِّينِ.»

۱. اسراء (۱۷) / ۷۱: ... آنان که کارنامه‌شان به دست راستشان داده شود، [با سرور] آن را مطالعه می‌کنند و  
 مورد کم‌ترین ظلمی قرار نمی‌گیرند.

۲. حاقه (۶۹) / ۱۹: پس هر که کارنامه‌اش به دست راستش داده شود. [با شادمانی] گوید: بیاید کارنامه‌ی  
 مرا بخوانید.

۳. فعل «يُحَاسِبُ» به صیغه مجهول آمده است، همان‌طور که در انشقاق (۸۴) / ۱- «إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ»، و در  
 تکویر (۸۱) / ۳- «وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ»، و سایر رویدادها به صیغه مجهول آمده، دلالت بر خودبه‌خودی  
 انجام شدن آنها دارد. این مورد هم، فاعل ندارد و خودبه‌خود یا به وسیله خود شخص انجام می‌شود.

نظر طالقانی مشابه است! منظور از یمین، جهت راست یا دست راست، یا قدرت و برکت می‌باشد:  
 کتابشان به دست یا جهت راستشان، یا نسبت و با کمک قدرت فعال و منشاء خیرشان داده شود.

این حساب‌رسی از روی پرونده هم به‌طوری که در تنزیل‌های بعدی خواهد آمد، به وسیله خودشان است:

اسراء (۱۷) / ۱۴: «أَقْرَأْ كِتَابِكَ كَفَىٰ نَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا.» ...

(کارنامه‌ات را بخوان؛ امروز شخص تو به‌عنوان حساب‌رس بر [کار] خودت کافی است.)

در حقیقت مشاهده است و آگاهی از آمار و گزارش‌های رقم خورده. همان‌طور که در گروه ۱۱،  
 انفطار (۸۲) / ۵- «عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ.» یا در گروه ۱۶، تکویر (۸۱) / ۱۴- «عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا  
 أَخْضَرَتْ.» آمده است.

محاسبه و کتابت را قبلاً در گروه ۲۷، نباء (۷۸) دیده بودیم: ۲۷- «إِنَّهُمْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ حِسَابًا.» و ۲۹-  
 «وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَابًا.»

۵۱۸ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول) است، ولی طباطبائی «همفکران» ترجمه و تفسیر کرده و طالقانی می گوید: اهل، اشخاص یا محیط زندگی جور و مانوس است. اگر معنای کس و کار بگیریم، معلوم می شود همگی شان بهره مند از بهشت اند. یا چون مؤثر در یکدیگر بوده اند، منزلگاه مشترک دارند - در هر حال بازگشت به اهل است، جز آنکه با خوشحالی و شادمان به نزد کسان می رود و خانواده ها مجدداً در قیامت تشکیل و مجتمع می شوند. اما اگر همفکر و همکار و همگام در راه به سوی خدا باشند، چون آنها در یک جهت حرکت می کنند و با هم نیستند، پس ملحق شدنشان طبیعی است. آنها دسته دسته یا گروه گروه هم جهت می شوند و به سوی حق رهسپار می گردند.<sup>۱</sup>

\* \* \*

آیات ۱۰ تا ۱۲: «وَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ. فَسَوْفَ يَدْعُو ثُبُورًا. وَيَصَلَّى سَعِيرًا»

از پشت سر آوردن کتاب به حالت انفعالی، مثل متهم یا زندانی است که جابه جا می شود. رهنما ترجمه کرده است: کتابش را از پشت سر به او دهند و از تفسیرهای قدیمی چنین نقل می کند:

«در علت این امر چند قول گفتند: یکی این است که دست راستش را به گردنش بسته اند و دست چپ او پشت سرش باشد. قول دوم این است که چهره ی او جهت خود را عوض کند و در عقب قرار گیرد و این چنین کتاب خود را بخواند. و معنی آیه این است که چون کتابش را از پشت سر به وی دهند، بدانند از دوزخیان است. «ثُبُور» به معنای هلاک است. پس از آن به آتش درآید.»

طالقانی «وَرَاءَ ظَهْرٍ» را چنین تفسیر می کند:

«وَرَاءَ ظَهْرٍ» در مقابل یمین آمده که قدرت و تسلط و فعالیت در جهت خیر و برکت را می رساند. «وَرَاءَ ظَهْرٍ» جهت ضعف و انفعال را می رساند... گذرگاه ها و مراحل گذشته ای است که دوزخ و انواع عذاب ها از آن ناشی می شود... همین انفعال ها است که میدان درک و عمل را محدود می نماید و آن چنان شخص را مشغول می دارد که از خود و عالم و مسیر نهایی خود بی خبر می ماند.»

این همه توصیف و تشریح و ترسیم تابلوی رنگارنگ، آیا ممکن است از ذهن یک

۱. آیات ۱۹ تا ۲۳ بی شباهت به آیات ۳۵ تا ۴۰ و پس از آن ۵۰ تا ۵۳ گروه ۲۸، مدثر (۷۴) نیست.

سی و یکمین گروه تنزیل، انشقاق (۸۴) تمام سوره ۱ تا ۲۵ \_\_\_\_\_ ۵۱۹

فرد بیرون بیاید؟ از استدلال یا از خیال؟ و چقدر ما پوست کلفت و بی خیالیم که ککمان نمی‌گزد.

طالقانی «تُبور» را رانده شدن، نابود شدن، ناامید شدن، یا رسیدن دمل ترجمه کرده است.

فاعل «يَدْعُوا» خود، شخص است؛ یعنی خواهان و داوطلب و آرزوکننده نابودی می‌شود: «ایکاش زنده نبودم»، مرگ و نابودی را بر زنده ماندن ترجیح می‌دهد. ولی واصل به آتش سوزان می‌شود. در این مورد نیز باز فاعل خود شخص است و حالت خودبه‌خود یا اتوماتیک و خودرونده را دارد. گفته نشده است که او را هل می‌دهند، یا می‌رانند، یا به جهنم می‌برند.

حرف تفریع یا تأخیر «ف» که در اول آمده است، مرحله‌بندی را می‌رساند. همان‌طور که در محاسبه هم چنین بود. یعنی برخلاف همزمانی مراحل و مقارنات قیامت، از این به بعد که وارد آخرت می‌شویم، مرحله‌بندی دارد. ولی با سرعت انجام می‌گیرد و به دست خود شخص است و شاید از این بابت است که آنی و همزمان نیست.

آرزوی نابودی و مرگ کردن، یکی دیگر از تعبیر و توصیف‌های قرآنی درباره‌ی آن دنیا است که هر کدام القاء‌کننده دردهای شدید و متنوع آن نشئه است (برخلاف انجیل که فقط یک تعبیر در آن آمده است: چیزی شبیه به دندان‌درد) در گروه ۹، غاشیه (۸۸) شروع شده بود (خطوط صورت و آثار در وجه و رسیدن به آتش داغ و نوشیدن از چشمه گرم).

گروه ۱۱، انفطار (۸۲) و گروه ۱۶، تکویر (۸۱) (آگاهی و اشعار یافتن که خودش وحشتناک و دردناک است).

گروه ۲۰، نازعات (۷۹) (آیات ۸ و ۹ - قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ. أَبْصَارُهَا خَاشِعَةٌ. ، به‌زبان آوردن گرفتاری‌ها و احساس خسران)

گروه ۲۱، مدثر (۷۴) (در آیات ۹ و ۱۰ - يَوْمٌ عَسِيرٌ. غَيْرٌ يَسِيرٍ.)

گروه ۲۲، لیل (۹۲) (آیه ۱۴ - فَأَنْذَرْتُمْكُمْ نَارًا تَلْقَى.)

گروه ۲۴، معارج (۷۰) (آیات ۱۱ و ۱۲ و ۱۴ تا ۱۶: ... يَوْمَذُ الْمُجْرِمِ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابِ يَوْمِئِذٍ بِنَبِيٍّ. وَصَاحِبَتِهِ وَأَخِيهِ. وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ يُنْجِيهِ. كَلَّا إِنَّهَا لَأَطَى. نَزَّاعَةٌ لِّلشَّوَى!)

۵۲۰ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول) گروه ۲۶، مرسلات (۷۷) (آیات ۳۰ تا ۳۳: انطَلِقُوا إِلَى ظِلِّ ذِي ثَلَاثِ شُعَبٍ. لَا ظَلِيلَ وَلَا يُغْنِي مِنَ اللَّهَبِ. إِنَّهَا تَرْمِي بِشَرِّرٍ كَالْقَصْرِ. كَأَنَّهُ جَمَالَتٌ صُفْرٌ). گروه ۲۷، نباء (۷۸) (آیات ۲۳ تا ۲۵: لَا بَشِيرَ فِيهَا أَحْقَابًا. لَا يَدُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَلَا شَرَابًا. إِلَّا حَمِيمًا وَعَسَاقًا). گروه ۲۸، مدثر (۷۴) (آیات ۲۷ تا ۳۰: وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَقَرٌ. لَا تُبْقِي وَلَا تَذَرُ. لَوْ أَحَاطَ لِلْبَشْرِ. عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ).

«سَعِير» اسم مفعول و آتش افروخته شده و شدت و التهاب یافته است (به گفته راغب التهاب و شعله ور شدن آتش است)، به نظر می آید خود شخص و اعمال او است که در وجودش ایجاد آتش می نماید و آن آتش را شعله ور و شدید می سازد. در هر حال، فعل «يَصْلَى» مانند «يُحَاسِبُ» به صیغه مجهول بوده، اگر فاعل آن گفته نشده، شاید از این جهت بوده باشد که خودبه خود انجام می شود و فاعلی غیر از شخص و شرایط حاکم ندارد. یعنی به آتش در می آید و آتش می شود همان طور که در: «وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ»<sup>۱</sup> و «وَأِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ»<sup>۲</sup> آمده است. چرا نگفته است: «يَدْعُوا الثُّبُورَ» و «يَصْلَى السَّعِيرَ»، گوئی که «ثُبُورًا» و «سَعِيرًا» حال باشد. یعنی آرزویش ثبور و نابودی است و وصول و ایصال یا رسیدنش «سَعِير» است. چقدر باید شخص در سختی و نومیدی و بیچارگی باشد که وقتی آرزو می کند، آرزویش نابودی و هلاکت است و یا خواسته اش مرگ و نابودی است و اگر به چیزی می رسد و دست می یابد، آتش است و آتشوار!

مسئله ای که در آیه ۱۱ مطرح می شود این است که در «يَدْعُوا ثُبُورًا»، در آمدن به آتش مشتعل، آیا در اثر راحت و بی خیال بودن در خانواده و عدم احتمال گردش در کار است؟ یا در اثر اعمال مثبت و منفی و حالاتی است که در اثر غفلت و بی باوری تحولات دنیا حاصل می شود؟ از آنجا که اسم کتاب و یمین و ظهر، آمده است، معلوم می شود که عامل «يُحَاسِبُ حِسَابًا يَسِيرًا» و «وَيَنْقَلِبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُورًا»، در نزد اهل یمین و «يَدْعُوا ثُبُورًا» و «وَيَصْلَى سَعِيرًا» در کتاب یک عمل مثبت و ضبط شده است و خداوند اکتفا به نظاره نموده است و از همه چیز آگاه بوده است.

۱. فاطر (۳۵) / ۳۶: انکارورزان آتش دوزخ را [در انتظار] خواهند داشت؛ ...

۲. توبه (۹) / ۴۹ یا عنکبوت (۲۹) / ۵۴: ... و دوزخ بر انکارورزان احاطه دارد.



**آخرین آیات جزء ب) آیات ۱۳ تا ۱۵ :**

۱۳- إِنَّهُ كَانَ فِي أَهْلِهِ مَسْرُورًا.

۱۴- إِنَّهُ ظَنَّ أَنْ لَنْ يَحُورَ.

۱۵- بَلَىٰ إِنَّ رَبَّهُ كَانَ بِهِ بَصِيرًا.

سه تا «إِنَّ» آمده است: در خانه و میان کسانش چه حالی داشته است؟ مسرور و مشغول و دلخوش بوده است، چه گمان می‌برده؟ هرگز گمان نمی‌کرد تغییر و تحول و بازگشت و احیای مجددی در کار باشد آیا خدا از حالش باخبر بوده است؟ اگر او به یاد خدا نبوده ولی خدا او را می‌دیده و همواره ناظر احوال او بوده است.

هم جنبه تعلیمی دارد و هم جنبه تنذیری؛ به لحاظ تعلیم، دلالت بر وجود آزادی و مهلت در دنیا می‌دهد. آزادی لذت و آسایش، و آزادی غفلت و جهل، و به‌طور کلی - و برخلاف آسمان و زمین و مابینهما - اجازه و امکان اینکه تصور و توجهی به رستاخیز و آخرت نداشته باشد و خبر و هشدار آن را هم نشنیده بگیرد، و خدا نمی‌خواهد به جای کسی فعالیت و تدارک برای آخرت بکند.

اما از جنبه تنذیری، هشدار اینکه وقتی در دنیا خوش و خرم هستند، یاد چنین دور و برگشت‌ها را نمی‌نمایند.

تا به حال از گذشته دنیائی دوزخیان با سرنوشت اخروی آنها چیزی گفته و مقایسه‌ای نشده بود. جز در :

گروه ۱۶، تکویر (۸۱)، آیات ۱۲ (و ۱۳) و ۸ :

۱۲- وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ.

۱۳- (وَإِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ.)

۸- وَإِذَا الْمَوْؤُودَةُ سُئِلَتْ.

گروه ۲۲، لیل (۹۲)، آیه ۱۶: الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّى.

گروه ۲۶، مرسلات (۷۷)، آیه ۲۹: انظِلُّوا إِلَىٰ مَا كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ.

گروه ۲۷، نباء (۷۸)، آیات ۲۷ تا ۲۹ :

۲۷- إِنَّهُمْ كَانُوا لَّا يَرْجُونَ حِسَابًا.

۲۸- وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كِذَابًا.

۲۹- وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَابًا.

گروه ۲۸، مدثر (۷۴)، آیات ۴۳ تا ۴۶ :

۴۳- قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمَصَلِينَ.

۴۴- وَلَمْ نَكُ نُطْعِمُ الْمِسْكِينَ.

۴۵- وَكُنَّا نَحُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ.

۴۶- وَكُنَّا نَكْذِبُ بِيَوْمِ الدِّينِ.

جزء ج) آیات ۱۶ تا ۱۹ :

۱۶- فَلَا أُقْسِمُ بِالشَّقِّقِ.

۱۷- وَاللَّيْلِ وَمَا وَسَقَ.

۱۸- وَالْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ.

۱۹- لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ.

این سوگند که با مبتدای خبر مشخص و روشن است، شباهت و تبعیت از آیات ۳۲ تا ۳۸ گروه ۲۸، مدثر (۷۴) دارد. در آنجا حرکت و تحول به طرف صبح و روشن شدن بوده اینجا بالعکس از سرخی به تاریکی و پوشش می‌رود، و ماه بدر روشن می‌شود. آنجا جواب قسم عظمت خبر و انذار قیامت بود، تا هر که بخواهد تدارک نماید. اینجا صعود و عروج است (با لام تأکید و نون تأکید): اما چه تناسب مابین برچیده شدن روز و پهن شدن ماه یا جاخالی کردن ماه و تحویل مجدد دادن به روز وجود دارد؟

فای عطف و لای نفی در «فَلَا أُقْسِمُ بِالشَّقِّقِ»، جواب «إِنَّهُ ظَنَّ أَنْ لَنْ يَحُورَ»، باید باشد. لام یقین در «لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ»، نیز می‌تواند هم جواب سه سوگند باشد، و هم تأکید و توضیح «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ» ...

شاید منظور از «رکوب» از طبقه‌ای به طبقه دیگر، تحولات و ترقی‌های آدمی نباشد که مثلاً در دنیا یا در آخرت صورت بگیرد، بلکه تذکر و تعلیمات وحی باشد که معرفت و هشدار و دید را تدریجاً بالا می‌برد. در این صورت ارتباط با جزء بعدی بهتر می‌شود. در هر دو دسته سوگند، توالی روشنائی و بیداری است. ولی به صورت

جزء ۵) آیات ۲۰ تا ۲۵:

- ۲۰- فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ.  
۲۱- وَإِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لَا يَسْجُدُونَ.  
۲۲- بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُكْذِبُونَ.  
۲۳- وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُوعُونَ.  
۲۴- فَبَشِّرْهُمْ بَعْدَآبِ الْإِيمِ.  
۲۵- إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ.

سؤال‌های ۲۰ و ۲۱ ممکن است زبان حال پیغمبر و درد دل به خدا یا جبرئیل، و یا آنکه پرسش توضیحی و تعلیمی خدا باشد تا اعلام روان‌شناسانه و انسان‌بینانه «بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُكْذِبُونَ» را بنماید. یعنی قاعدتاً بعد از آن همه دلایل و شواهد و آثار، می‌بایستی اگر ریگی به کفششان نباشد، تردید در صحت و اصالت وحی نکرده ایمان بیاورند و به سجده هم بیفتند! در این صورت ترجمه چنین می‌شود: با این دلایل و واضحات و تأکیدات چرا باز ایمان نمی‌آورند و با شنیدن قرآن به خاک عبودیت نمی‌افتند؟ برای اینکه اصرار دارند که جلدی بودن و درستی و صداقت و الهی بودن اندازها را نپذیرند و دروغ پندارند. بنابراین نمی‌تواند اثر داشته باشد. این عکس‌العمل از درون آنان و کیفیت درونی سرچشمه می‌گیرد و خداوند کاملاً می‌داند چه ظرفیت و چه محتوایی دارند، تو آنان را بشارت به عذاب دردناک بده. در گروه ۲۸ سوره مدثر (۷۴) آیات ۴۹ تا ۵۳ مشابه ذیل را داشتیم:

- ۴۹- فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكَرَةِ مُعْرِضِينَ.  
۵۰- كَانَتْهُمْ حُمْرٌ مُّسْتَنْفِرَةٌ.  
۵۱- فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ.  
۵۲- بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُؤْتِي صُحُفًا مُّنَشَّرَةً.  
۵۳- كَلَّا بَلْ لَا يَخَافُونَ الْآخِرَةَ.

همان مطلب است. منتها به مرحله قبلی تذکر و اعراض. گرفتن ژست ترس و فرار، استدلال و استعاره و قسم و تشبیه روی آنها اثر ندارد. می‌خواهند خودشان دریافت

۵۲۴ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول) لوح و نوشته نمایند و اشکال این است که بعد زمانی شان ترقی نکرده، و حساسیت و ترسی نسبت به آخرت ندارند، مثل اینکه دفعه اول باشد که اسم آخرت برده می شود. قبلاً در گروه ۱۱، انفطار (۸۲) / ۵ از «قَدَمَتْ وَأَخَّرَتْ» صحبت شده بود و در گروه ۱۶، تکویر (۸۱) / ۱۴ از «مَا أَحْضَرَتْ.» و سپس در گروه ۲۲ لیل (۹۲) / ۱۳، «وَإِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةَ وَالْأُولَىٰ.» را داشتیم.

در هر حال، پرسش: «فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ.<sup>۱</sup> وَإِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لَا يَسْجُدُونَ.» پرسش کننده و پرسش شونده هر کس می خواهد باشد، این مطلب را می رساند که انتظار و توقع چنان است که تا به حال ایمان (به صداقت و حقیقت پیام و انذار) آورده باشند و با شنیدن قرآن به سجده و اطاعت یا خضوع بیفتند. باید دید مگر چه دلایل و بیناتی آورده شده است که می بایستی شنوندگان و دعوت شوندگان پذیرفته باشند و اعراض از شنیدن ذکر یا تکذیب مانع آنان شده است؟ در فاصله گروه های ۲۸ تا ۳۱ آنچه رخ داده، سوگندها از یک نوع است و مخصوصاً سوره نجم (۵۳) اتمام حجت راجع به کیفیت القاء و دریافت کلام شده است. پس قاعدتاً باید دقت روی نشانه های اصالت پیام برود.

برای اولین بار است که با کلمه ایمان و ارزش و خواسته و انتظار ایمان مواجه می شویم یک بار قبلاً با کلمه ی مؤمنون در گروه ۱۵، بروج (۸۵) آشنا شده بودیم که نقل داستان از ایمان آورندگان به پیغمبری از پیغمبران گذشته بود. ایمان مثل اینکه چکیده و خلاصه و جمع بندی «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا.» (گروه ۱۲، شمس (۹۱) / ۹- هدایت- قبول ذکر «لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيم.» (گروه ۱۶، تکویر (۸۱) / ۲۸)- تزکیه (۲۰- اعطاء و تقوی- تصدیق گروه ۲۲). خودداری از کفر تکذیب، عصیان، ادبار، تولی، اعراض و در هر حال، ایمان آوردن لیک گفتن و پذیرش دعوت است. پشت سرش بعد از چند آیه، عمل صالح می آید و درهم کردن ایمان و عمل صالح لازم و

---

۱. در ذیل یا زمینه «فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ.» : از نظر معاصرین و منکرین پر واضح بوده است که شخص محمد(ص) که خوب او را می شناختند و با سوابق و برخوردهایش در چنان شرایط و محیط و زندگی آشنا بودند نمی توانسته است و استعداد و امکان این را نداشته که آورنده و فراهم کننده چنین مطالب و موضوعات باشد. برای آیندگان و امروزی ها هم که مطالعات تاریخی و اکتشافات علمی می کنند حقیقت داشتن پیام و از خود پیغمبر نبودن و ضمناً جدی و عالی و ارزنده بودن آن، به گواهی دانشمندان ثابت شده است، نفس آیات همچون آفتاب می تواند دلیل و برهان نبوت او و اصالت قرآن باشد و حقاً نمی باید انکار یا بی اعتنائی نشان دهند.

سی و یکمین گروه تنزیل، انشقاق (۸۴) تمام سوره ۱ / تا ۲۵ \_\_\_\_\_ ۵۲۵  
ملزوم یکدیگر شده‌اند.

در آخر گروه ۲۶ نیز پرسش و شگفتی ۵۰- «فَبَأَىٰ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ.» آمده  
بود که ظاهراً مبتنی بر ارائه حالت و نعمات زندگی است یعنی «حدیث زندگی خود  
آدمی».

**پایان گروه سی و یکم**



**گروه فرعی ۳۱- الف**  
**مکمل گروه تنزیل ۳**  
**آیه سوم سوره والعصر (۱۰۳) (ب)**

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شماره آیات	متن آیات	ترجمه (با مختصر توضیح)
۱	إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصُوا بِالحَقِّ وَتَوَّصُوا بِالصَّبْرِ.	مگر کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند و یکدیگر را به حق و به صبر سفارش کردند (یا سفارش می کنند).

### تدبر در آیات

این آیه نسبتاً بلند وحی شده بعدی سوره عصر (۱۰۳) را که استثناء کننده حکم عمومی «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ» در گروه سوم تنزیل می باشد و در تأیید و تفصیل آیه آخر گروه ۳۱ انشقاق (۸۴) آمده است، در اینجا قرار دادیم تا مکمل گروه ۳ باشد. در سوره انشقاق (۸۴) برای اولین بار در دو قسمت (آیات ۶ و ۱۹)، سیر و برنامه زندگی انسان آمده، دو سرنوشت برای او بر حسب روش و راهی که انتخاب نماید، رقم خورده بود. در واقع حکم کلی «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ» گروه ۳ را نقض یا تصحیح کرده و تکمله ای بر آن زده است: آنها که منفعل و بیکاره بوده کارنامه شان از عقب می رسد، و آنها که فعال و فرمان بردار بوده اند به دست خود کارنامه شان را نوشته اند. همچنین بعد از انشقاق (۸۴)/۱۹- «لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ»، در سی و یکمین گروه تنزیل،

۱. شرح این سوره از روی دست نوشته اولیه تنظیم و تدوین شده است. عدم انسجام و استحکام کافی آن ناشی از نامشخص بودن و نواقص موجود در اصل سند است (ب.ف.ب).

۵۲۸ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول) دسته اعراض گران از ایمان و کفرورزان تکذیب گر را داشتیم که باید در انتظار عذاب الیم باشند و استنشادگان «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ»<sup>۱</sup> را. دسته اخیر چون به پاداش بی منت می‌رسند و از فعالیت و انتخاب خود نتیجه و بهره می‌برند، غیر زیان کاران‌اند. حالا موقع آن رسیده است که هشدار و حکم عمومی زیان کاربودن کسانی که هدف و برنامه‌ای جز زندگی دنیا ندارد، در مورد کسانی که از حالت رها شده در سراسیمه‌ی دنیوی، خارج گشته، در جهت مخالف آنتروپی به راه افتاده، هدف و برنامه دیگری انتخاب کرده و در راه آن گام‌های شایسته برداشته‌اند، یا برمی‌دارند، لغو گردد.

در زمان نزول گروه ۳ عصر (۱۰۳)، نه هدفی ارائه شده بود که به آن ایمان بیاورند، و نه کار و برنامه یا احکامی وضع شده بود که به آن عمل نمایند. اینک بعد از دو سال که هم انداز و هم قیامت و منزلگاه آخرت اعلام می‌گردد، توضیحات لازم راجع به وحی و نبوت داده می‌شود و راهنمایی‌هایی برای اعطاء مال و تقوا و خودداری از بخل به عمل می‌آید.<sup>۲</sup> از بخل و استغنی و تکذیب (گروه ۲۲ لیل (۹۲) آیات ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۹، ۲۰، ۲۱) منع می‌شوند و از ایمان نیاوردن مورد پرسش و سرزنش قرار می‌گیرند<sup>۳</sup> و معلوم می‌شود که عده‌ای هم پذیرای این حقایق شده‌اند،<sup>۴</sup> آیه متمم عصر (۱۰۳) / ۳: «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ.» نازل شده است ضمن اینکه تکرار و تأیید آیه ۲۵- «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ.» سوره انشقاق (۸۴) (گروه ۳۱) می‌باشد، با تذکر: «وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ.»، دو شرط تازه بر عمل صالح اضافه نموده و به ایمان به رسالت و دعوت، که تا به حال انفرادی و شخصی بود، جنبه اجتماعی و ارتباطی می‌دهد. فرد مؤمن مورد قبول و غیر زیانکار کسی است که به دیگران نیز نظر و علاقه داشته، حق پرستی خود را سرایت دهد و منتشر سازد. از این به بعد تنها یک مؤمن نداریم، بلکه جماعت مؤمنین پیوسته به حق و پیوسته به یکدیگر را داریم.

۱. فصلت (۴۱) / ۸: [ولی] مؤمنان نیکوکار پاداشی بی پایان دارند.

۲. از قبیل، قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّيْهَا (گروه ۱۲ سوره شمس (۹۱)) یا «فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى. وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى.» «وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى. إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى. وَلَسَوْفَ يَرْضَى.»

۳. «فَبِأَيِّ حَلِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ.» در گروه ۲۶، مرسلات (۷۷) / ۵۰؛ «فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ.» در گروه ۳۱، انشقاق (۸۴) / ۲۰.

۴. «وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى. وَهُوَ يَخْشَى.» در گروه ۳۲، عبس (۸۰) / ۸ و ۹.



لازمه اعتقاد و اطاعت از حق و خالق، علاقه و پیوند با مخلوق‌های مؤمن نیز هست. و چون ایمان و توصیه به حق و عمل به آنچه شایسته و صلاح است، کار ساده بی‌دردسر و بی‌اشکال نبوده، مواجه با سختی‌ها و ناملازمات می‌شود، و محتاج به پایداری و مقاومت می‌باشد، باید به یکدیگر همان توصیه‌ای را بنمایند که خداوند در «گروه ۲» به پیامبرش فرموده بود: «وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ»<sup>۱</sup> رسول تازه برگزیده خدا، به خاطر رب خودش و در راه او باید پایداری پیشه کند، ولی گروندگان رسول، به خاطر جمع و خودشان، و برای رسیدن به «فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ»، احتیاج به پایداری و تحمل سختی‌ها را دارند. خصوصاً که مؤمنین اولیه و تزکیه‌طلبان و متذکرشوندگان از مستکبرها نبوده، بلکه همچون عبدالله ابن ام‌مکتوم، نابینای روشندل و بیدارانی بودند که باید خود را در برابر وسوسه‌های شیطان و کافران و در برابر مستغنیان مکذّب و معاند حفظ نمایند. در واقع نخستین مشمول این آیه و استثناء شده بر زیان‌کاران، همان «عبدالله ابن ام‌مکتوم» می‌باشد و شاید بتوان گفت آیه در شأن او و برای ارشاد روحی‌اش نازل شده است. در ضمن، توصیف‌های: «فَأَمَّا مَنْ أُعْطِيَ وَاتَّقَى. وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى»<sup>۲</sup>، نیز به‌طور ضمنی جنبه دگرنگری و عمل یا ارتباط جمعی را داشته؛ بخشش و انفاق یا تزکیه نفس از طریق احسان و خدمت به غیر انجام می‌شود.

این آیه می‌رساند که مؤمن، خودبین و تنگ‌نظر نبوده و در برابر سایرین متعهد به تعلیم و تربیت می‌باشد. اما نباید انتظار داشت که بلافاصله در گروه‌های آینده دستورهای اجتماعی داده شود. بلکه بنا به روش قرآن، ابتدا یک تذکره اجمالی داده می‌شود سپس تا فراهم شدن زمینه بعدی، مدارا می‌شود.

این امر، الهی بودن و پیش‌بینی معجز‌آسای قرآن را می‌رساند که دستور تعهد و تکفل اجتماعی، وقتی نازل شده است که پیروان پیغمبر انگشت‌شمار بودند و توسعه و تکثیر آنها قابل پیش‌بینی برای هیچ فرد بشری نبوده و هنوز ضرورت صبر و پایداری احساس نمی‌شده است. مضافاً به اینکه پیامبر هم انتظار امثال «ابن ام‌مکتوم»‌ها را نداشته و در برنامه‌اش حفظ و حراست آنها را تصور نمی‌کرده، بلکه توجه به مستغنیان برای دفع خطر و جذب آنها را داشته است.

این پرسش پیش می‌آید که آیا توصیه به حق و توصیه به صبر و تکرار «عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ»، توضیح و تفصیل آن است یا مستقل و مضاف بر آنها می‌باشد؟ کلمه

۱. گروه ۲، مدثر (۷۴) الف / ۷.

۲. گروه ۲۲، لیل (۹۲) / ۵ و ۶.

۵۳۰ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن بر حسب نزول) صبر تا به اینجا فقط یک بار، آن هم در خطاب به شخص پیامبر آمده بود و اینک برای اولین بار است که به مؤمنین توصیه می‌شود که خودشان در ارتباط با یکدیگر آن را انجام دهند. در حالی که در گروه‌های ۱۲ شمس (۹۱)، ۲۰ نازعات (۷۹)، ۲۲ لیل (۹۲)، ۲۶ مرسلات (۷۷) / ۴۱ - «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي ظِلَالٍ وَعُيُونٍ»، ۲۷ نباء (۷۸) / ۳۱ - «إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا...» و ۳۶ - «جَزَاءً مِّن رَّبِّكَ عَطَاءً حِسَابًا.» که همه جا به صورت تلویحی و کلی دستورهای داده شده و راهنمایی‌هایی در زمینه تزکیه نفس و احسان و تقوا به عمل آمده بود، نام از صبر برده نشده بود. عمل صبر هر چند که از ایمان و عشق به هدف سرچشمه می‌گیرد، ولی بیشتر عمل منفی (خودداری از تلافی و تلاطم و ترس و تسلیم و شکایت و ناله و تضرع) است تا عمل مثبت.

همان‌طور که می‌دانیم، این واژه و این خصلت نقش مهمی در ایمان و دینداری و دفاع شخص در برابر دشمنان و شیطان نفس داشته، به کرات در گروه‌ها و آیات آینده خواهد آمد و نقش بزرگی در قرآن و اسلام پیدا خواهد کرد.

در عرف و عادت، معمولاً صبر را در مورد تحمل و نشستن و دم‌زدن و انتظار، همچنین در هیچ کاری نکردن، هیچ نگفتن، انتظار فرج کشیدن به کار می‌برند. در حالی که در لغت و در اصطلاح قرآنی معنای دیگری دارد:

در زمینه تدبیر در قرآن و درسی که می‌توان از دو آیه اول سوره عصر (۱۰۳) و آیه متمم آن گرفت، اولاً اهمیت و نقشی است که این سوره، چه در صدر اسلام و چه در دوران‌های انحطاط داشته است. ثانیاً ارتباطی است که می‌تواند با انسانیت و با مرام و مکتب انسان‌گرایی یا اومانیسیم داشته باشد.<sup>۱</sup> ظاهراً مرام اومانیسیم در یونان قدیم و در مکتب فیلسوفان بزرگی چون سقراط و افلاطون و ارسطو مطرح گردیده از پایه‌های فرهنگ و فلسفه یونان (و بنابراین تمدن جدید و معاصر غرب) به‌شمار می‌رود. رنسانس اروپا در جهات عدیده خود بازگشتی به اومانیسیم بود و از قرون معاصر به بعد که فلسفه و دانش و روشنفکری اروپا پشت به مسیحیت و خدا کرده، رغبت یا نگاهی به طبیعت (ناتورالیسم) یا در انسان و انسانیت می‌کند، اومانیسیم تغذیه‌کننده‌ی بسیاری از ایدئولوژی‌ها در حیطه‌های اخلاقی، فلسفی، اجتماعی و

۱. مراجعه شود به کتاب «بازیابی ارزش‌ها»، جلد سوم، مقاله «چهار ایسم»، صفحات ۳۸۷ تا ۴۴۹، چاپ دوم، تابستان ۱۳۶۴.

این کتاب تاکنون به صورت مجموعه‌ی آثار منتشر نشده است (ب.ف.ب).

گروه فرعی ۳۱-الف، مکمل گروه تنزیل ۳، عصر (۱۰۳) / ۳ \_\_\_\_\_ ۵۳۱  
سیاسی شده و حتی سوسیالیسم و مارکسیسم نیز خود را در قلمرو آن می‌دانند. قبل از  
آنها و بعد از آنها در ایران و مشرق زمین، در بین متفکران و مصلحین و متدینین،  
خوی انسانی و انسانیت و انسان‌دوستی از مکارم اخلاقی محسوب شده مورد تأکید و  
توصیه قرار می‌گرفته است.

درحالی‌که شخص انسان به‌صرف انسان بودن و مفهوم مشخص جامع و ارزنده‌ای  
که بتواند مبنا و مأخذ و میزان برای پندار و گفتار و کردار قرار گیرد، ندارد و  
خصوصیات و صفاتی که روی خوش‌بینی و ایده‌ال‌طلبی به این واژه می‌دهند، نه  
تکیه‌گاه عملی دارد و نه طبیعی.

**پایان گروه سی و یک فرعی**



## سی و دومین گروه تنزیل

آیات ۱ تا ۴۲، تمام سوره عبس (۸۰)

بسم الله الرحمن الرحيم

شماره آیات	متن آیات	ترجمه (با مختصر توضیح)
<b>جزء الف یا ۳۲ - الف</b>		
۱	عَبَسَ وَتَوَلَّى.	چهره ترش کرد و روی برگردانید (عبوس شد و پشت کرد).
۲	أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى.	از اینکه نابینا نزدش آمد! (بنابر روایات مردی به نام عبدالله ابن ام مکتوم).
۳	وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزْكِي.	درحالی که تو چه دانی، شاید او (در اثر دیدار و گفت و گوی با تو) از آلودگی های شرک و کفر تزکیه و پاک شود؟
۴	أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى.	یا تذکر و پندی فرا گیرد و این تذکر و یادآوری به او سود برساند.
۵	أَمَّا مَنْ اسْتَعْجَى.	اما کسی که بی نیاز بود (و مغرور به دانش و دارائی و آینده خود بود).
۶	فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى.	تو به سوی او توجه و ابراز تمایل می کنی (بنابر روایات، امیه ابن خلف از اشراف قریش).
۷	وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزْكِي.	درحالی که تو مسئولیت تزکیه و اصلاح او را نداری!
۸	وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى.	اما آن کس که با شتاب (و علاقه مندی) به نزد تو آمد.
۹	وَهُوَ يَخْشَى.	در حالی که او ترس (خدا) در دل دارد.
۱۰	فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى.	پس تو از او به دیگری می پردازی!
<b>جزء ب یا ۳۲ - ب</b>		
۱۱	كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ.	نه چنین است که تصور می نمائی روش رسالت و دعوت باشد. یا هرگز چنین مکن. همانا که آن (قرآن یا دعوت و پیام یا رسالت و وظیفه تو) فقط تذکر دادن و یادآوری یا توجه دادن است (نه تطمیع و تحمیل).
۱۲	فَمَنْ شَاءَ ذَكَّرَهُ.	پس هر کس خواست متذکر (و متوجه) شود (یا متوجه به آن شد).
۱۳	فِي صُحُفٍ مُّكَرَّمَةٍ.	(این قرآن یا پیام و کلام که بی نیاز از استقبال و گرامی داشتن انسان است) ثبت شده در صفحات گرامی و با ارزش است.

۱. درسی است که خدا به رسولش در مورد انجام رسالت و کتاب رسالت می دهد.

شماره آیات	متن آیات	ترجمه (با مختصر توضیح)
۱۴	مَرْفُوعَةً مُّطَهَّرَةً.	(صحیفه‌هائی) بلند مرتبه و پاکیزه (منزه از هر عیب و نقص و نیاز)
۱۵	بِأَيْدِي سَفَرَةٍ.	(نوشته شده) به دست سفیران (یا فرشتگان و مأموران مخصوص)
۱۶	كِرَامٍ بَرَرَةٍ.	(که) بزرگوار و نیکوکار(اند).
<b>جزء ج یا ۳۲- ج)</b>		
۱۷	قَتَلَ الْإِنْسَانَ مَا أَكْفَرَهُ.	کشته و نابود شد انسان آنچه او را به کفر و ناسپاسی وادار کرد! (یا چه چیز باعث ناسپاسی و کفر او شد؟) (آدمی با چنین کفرورزی و اعراض از تذکر، خود را به نابودی و مرگ افکند!).
۱۸	مِنْ أَى شَيْءٍ خَلَقَهُ.	(چرا توجه به آفرینش و پیدایش خود نمی کند و از خود نمی پرسد) که از چه چیز (آفریننده او را) آفریده است؟
۱۹	مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ.	از نطفه‌ای او را آفرید و سپس اندازه‌ای قرار داد.
۲۰	ثُمَّ السَّبِيلَ يَسْرَهُ.	پس از آن، راه (نشو و نما و تحول بعدی را) برایش آسان ساخت.
۲۱	ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ.	بعد از (مراحل حیات) او را میراند و مدفونش ساخت (در گور کرد).
۲۲	ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنشَرَهُ.	به دنبال آن هر زمانی که بخواهد او را برمی‌انگیزد.
۲۳	كَلَّا لَمَّا بُقِضَ مَا أَمَرَهُ.	هرگز چنین نیست (که تصور می کند حیات و بقا و برنامه‌اش خاتمه یافته، و مرگ پایان وجودش باشد) هنوز آنچه به او امر شده و قرار است انجام گردد منقضی و اجرا نشده است.
۲۴	فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ.	پس آدمی (برای درک این مطلب) جا دارد به خوراک و تغذیه زندگیش نظر کند (یا ببیند که).
<b>جزء د یا ۳۲- د) ۱</b>		
۲۵	أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا.	همانا ما بودیم که آب (یا باران) را بر زمین و مزارع فرو ریختیم، فرو ریختنی مخصوص.
۲۶	ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا.	سپس زمین را (در اثر جریان آب‌ها یا عوامل جوی و رسوبات و حرکات زمین‌شناسی) به شکل مخصوصی شکافتیم.
۲۷	فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا.	و در آن دانه‌ها را رویاندیم.
۲۸	وَعِنَبًا وَقَضْبًا.	و انگورها و سبزیجات (یا گیاهان تروتازه گوارا).
۲۹	وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا.	(و همچنین) زیتون و خرما.
۳۰	وَحَدَائِقَ غُلْبًا.	(و تا برسد) به بوستان‌های انبوه (پر درخت).
۳۱	وَفَاكِهَةً وَأَبًّا.	و میوه‌ها و چراگاه ...
۳۲	مَتَاعًا لَّكُمْ وَلِأَعْمَالِكُمْ.	برای بهره‌مندی شما و برخورداری چارپایانان.

شماره آیات	متن آیات	ترجمه (با مختصر توضیح)
<b>جزء ۵ یا ۳۲-۵</b>		
۳۳	فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاحَّةُ.	پس چون صبحه (و صدای قیامت) در رسد (و بلند شود).
۳۴	يَوْمَ يَرَى الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ.	روزی که آدمی از برادر خود بگریزد.
۳۵	وَأُمُّهُ وَأُيُوبُ.	و (از) مادر و پدرش.
۳۶	وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ.	و (از) همسر و پسرانش.
۳۷	لِكُلِّ أُمَّرٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَانٌ يُغْنِيهِ.	در آن روز برای هر کس کاری و گرفتاری است که کفایتش کرده مشغولش می‌دارد.
۳۸	وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ.	چهره‌هایی در آن روز درخشان‌اند.
۳۹	ضَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ.	خندان و شادان (مژده یافته).
۴۰	وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيَّهَا غَبْرَةٌ.	و چهره‌هایی در آن روز بر آنها گرد (غم) نشسته (و اندوهناک و ماتم زده‌اند).
۴۱	تَرَاهُهَا قَتْرَةٌ.	تیرگی (و پریشانی) آنها را فرا گرفته است.
۴۲	أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرَةُ الْفَجْرَةُ.	اینها همان کافران تبهکاراندا!

### کلیات و استنباطها

این گروه به دنبال گروه ۳۱ انشقاق (۸۴) / ۱۹ و ۲۰ و ۲۵: «لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ. فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ. الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» و گروه ۲۷ نباء (۷۸) آمده و به طور کلی می‌خواهد دعوت شوندگان را برای پذیرش قیامت و آخرت که موضوع اصلی انذار و برنامه رسالت است، آشنا و آماده بنماید. ضمن آنکه خود پیغمبر را هم در خط مأموریت آزادمنشانه و عملی و عقلانی بیندازد و از روش رسالت و کفرزدائی درسی بدهد.

به‌طور وضوح گروه ۳۲ از دو نیم‌گروه مشخص ولی مرتبط تشکیل شده است. نیم‌گروه الف (آیات ۱ تا ۱۶) از نوع ۱ بوده مخاطب آن شخص پیامبر بزرگوار است و می‌خواهد او را در خط مستقیم صحیح انذار آزادمنشانه نگاه‌دارد. نیم‌گروه ب<sup>۱</sup> (آیات ۱۷ تا ۲۴) و ج (۲۵ تا ۴۲) از نوع سوم بوده، اعلام خبر به انسان‌ها می‌نماید و گاه خودش مستقیماً خطاب و تکلم با انسان می‌نماید (مثل سوره نجم) در زمینه

۱. نیم‌گروه ب در ارتباط و به دنبال گروه ۳۱ «فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ. وَإِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لَا يَسْجُدُونَ.» می‌باشد.

۵۳۶ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول) قیامت به صورت مختلط استدلالی و اندازی سخن می گوید. در حالی که شکل استدلال آن در توجه به زندگی انسان تازگی دارد، و در هر حال، در خط راه گشائی برای قبول قیامت است و به طور کلی برنامه انداز تعقیب می شود. در گروه های: ۱۴ اعلی (۸۷)/۴: «وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى»، ۲۶ مرسلات (۷۷) / ۲۰ و ۲۷: «أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ مَاءٍ مَّهِينٍ. ... وَأَسْقَيْنَاكُمْ مَاءً فُرَاتًا.» و ۲۷ نباء (۷۸) / ۶ و ۸ و ۱۱: «أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا. وَخَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا. وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا.» مقدمه این گونه استدلال و شواهد مأخوذ از زندگی خود انسان و مواد تشکیل دهنده بدن او (بجای موجودات بزرگ ولی مشهود انسان) آمده بود. در اینجا جنبه استدلالی و ارتباط منطقی، واضح تر است. هم ارائه وجود و قدرت خدا و خلقت را می نماید، و هم ارائه مکانیسم تحول طبیعت و خلقت و تداوم (Continuite) یا اتصال ارتباطی زندگی و مرگ و رستاخیز را می نماید. در سوگندها و استشهادهای گذشته، قیامت به عنوان یک تحول و پدیده طبیعی جهانی معرفی و ارائه می شد، و در این استدلالها به عنوان یک تحول و پدیده‌ی طبیعی حیات خود آدمی معرفی و ارائه شده است. از ابتدای پیدایش و آفرینش، سروکار انسان با راه و سیل است و برای توقف و اختتام یا رسیدن به بن بست نیامده است. اندازه‌ها یا مقدرات و میزان‌ها از همان نطفه مقرر و مشخص شده است. وجود نقشه و قرار و (Planing) را می خواهد برساند. خداوند می خواهد اراده و نقشه و مقصود خود را درباره‌ی ما اظهار کند. چه ما بپذیریم و تن به آن بدهیم، چه نپذیریم و تن به آن ندهیم، می گوید اگر دست قدرت مرا در این دنیا و در وجود خودتان قبول دارید و می بینید، پس به سختم گوش بدهید و بشنوید چه خیالی برای آینده شما دارم. اگر دست و حضور من در خلقت شما و تغذیه و مرگ شما برایتان مشهود و مسلم است، زبان و حضور مرا هم در بیان و خطاب این مطالب بینید و بپذیرید و وقتی اصالت و ارتباط این مطالب را از ناحیه من منطقی الزامی دیدید، مرحله بعدی را هم که برای آن آفریده شده‌اید و هنوز به نهایت نرسیده است، هم بپذیرید و بدانید که واقع خواهد شد و دروغ نیست.

در این آیات می بینیم که وقتی خبر از قیامت و سختی‌های آن می دهد، که نشانه‌هایش را در آفرینش و زندگی ما ظاهر کرده است و شخصاً با ما راجع به ۲۱- «ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ.» حرف می زند و به دنبال آن: ۲۲- «ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنشَرَهُ.» می گوید.

همه‌ی اینها که بیانش را خدا رأساً به عهده گرفته است، تذکر است، نه تحمیل و



سی و دومین گروه تنزیل، عبس (۸۰) تمام سوره ۱ / تا ۴۲ \_\_\_\_\_ ۵۳۷  
اصرار و اقناع و اقرار گیری. پس رسول هم باید مثل خدا تذکر دهد و کلامش یادآوری باشد، نه اصرار به این و نه اعراض از آن... در آیات نیم گروه «ب» خدا به پیامبر مدل می دهد.

### حواشی کلیات و استنباطها<sup>۱</sup>

سوره حکایت از این می کند که برنامه انذار و ابلاغ به جریان افتاده و سرعت گرفته است، اجابت کنندگان دعوت، پایه پای خود، داوطلبانه رو آورده اند. رسول خدا به دلیل بشر بودن و عملی فکر کردن، و به دنبال اثر و محصول، یعنی مشتری مناسب تر می رود. قبول یک عمل آزاد برای آدمی، اگر چه پیامبر، آسان نیست. بشر به آنچه طالب است یا لازم و مفید می داند، باید هر طور شده برسد. این است که مکرر به او «فَمَنْ شَاءَ ذَكَرَهُ» (آیه ۱۲) گوشزد می شود.

برنامه انذار به جریان افتاده و لازم آمده است که از شاگرد مکتب و مجری مراقبت به عمل آمده و در موضع درست و راست قرار داده شود.

سوره عبس (۸۰)، از سوره های آموزنده ی روش رسالت، و آزادمنشی دعوت و سبک شناسی قرآن است و مثل سوره نجم (۵۳) مهم و پربار محسوب می شود و طالب کیفیت و ارزش است، نه کمیت و مصلحت به شیوه و در منطق بشریت.

در جزء های «الف» و «ب» و «د»، خود خدا گوینده می شود.

[این گروه و جزء الف آن، یک سند تاریخی و قرآن شناسی و شناخت شیوه

رسالت و اثبات اصالت نبوت می تواند باشد]

ناگفته گذاردن نام آن نابینا، نکته قابل توجه دیگر این سوره یا گروه است. در تأیید آنچه در گروه ۲۸ مدثر (۷۴)، درباره شخص مورد اشاره در آیه ۱۱- «وَذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا»، و دنباله آن گفته بودیم و نظیر آن را در گروه های آینده باز خواهیم دید. قرآن عنایت دارد که کمتر نام اشخاص و اماکن و ازمه را به زبان بیاورد و تنها نامدار و جهاندار یگانه وجود و رسولان او را ذکر کند. در این مورد نیز، اگر قلم به دست رمان نویسان می بود، هر چه خواسته باشید با افزودن نشانه ها و شاخ و برگ ها و صحنه نگاری ها، اسم این نابینا و طرف صحبت های آن مجلس را به قلم آورده، از تشریح ماجرا و مشخصات آن مجلس خودداری نمی کردند. فرهنگ

۱. از آنجائی که این متن از روی دست نوشته اولیه مؤلف تنظیم شده است، حواشی آن را نیز برای ادای امانت منتقل می نمائیم (ب.ف.ب).

۵۳۸ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن بر حسب نزول) بشری چنین است. ولی قرآن حواشی را کنار زده می‌خواهد اساس مطلب و پیام مورد نظر داستان مطرح گردیده، توجه دعوت‌شدگان و خوانندگان روی آن متمرکز شود و به سمت حواشی و خصوصیات شخصی و محلی و تاریخی (که برای اطلاعات تاریخی و ادبی و علمی لازم است)، منحرف نگردد. حتی درحالی که قرآن هزاران بار اسم خدا را در تعبیرات مختلف در آیاتش آورده است، نام آورنده‌اش را که محمد (ص) باشد، فقط ۴ بار (و یک بار هم احمد) به کار برده است.<sup>۱</sup> اگر محمد بن عبدالله (ص) برخاسته از خود و برای خود بود، آیا چنین می‌کرد؟

### بخش دوم - تفسیر آیه به آیه

جزء ۳۲- الف) آیات ۱ تا ۹:

- ۱- عَبَسَ وَتَوَلَّى.
- ۲- أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى.
- ۳- وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكَّى.
- ۴- أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى.
- ۵- أَمَّا مَنْ اسْتَعْجَى.
- ۶- فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى.
- ۷- وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزَّكَّى.
- ۸- وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى.
- ۹- وَهُوَ يَخْشَى.

در «مجمع البیان» آمده است که این آیات درباره «عبدالله بن ام‌مکتوم» فرزند شریح بن مالک بن ربیعہ مهری نازل شده است<sup>۲</sup> درباره‌ی مخاطب دو آیه اول که به صیغه غایب ذکر شده و مورد ملامت قرار گرفته است، مفسرین اقوال مختلف ابراز داشته‌اند. غالب مفسرین اهل تسنن و بعضی از مفسرین امامیه (از جمله طبرسی)، این دو آیه را متصل و مربوط به هفت آیه بعدی

۱. خیلی کمتر از رسولات دیگر از جمله ابراهیم و عیسی و مخصوصاً موسی (علیهم‌السلام).

۲. جلد چهارم المیزان فارسی، صفحه ۵۷.

سی و دومین گروه تنزیل، عیس (۸۰) تمام سوره ۱ / تا ۴۲ \_\_\_\_\_ ۵۳۹  
دانسته‌اند که مخاطب آن به طور وضوح، بنا به سیاق آیات و قیاس با گروه‌های مشابه گذشته، شخص پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) دانسته‌اند.  
اصل داستان که مبنا و مرجع سوره می‌باشد و در مأخذ قدیمی به شرح ذیل چنین نقل شده است<sup>۱</sup> و به گفته المیزان از طرق اهل سنت وارد گردیده و از طرق شیعه هم روایاتی به آن معنی اشاره دارد.<sup>۲</sup>

«داستان مرد کوری است به نام عبدالله ابن ام‌مکتوم که مؤذن رسول‌الله بود. نزد پیامبر آمد و هنگامی که او مشغول گفت‌وگو و بیان مبادی اسلام برای گروهی از سران قریش و دعوت آنها به دین اسلام بود. این مرد نایبنا که نه عصائی داشت و نه راهبری و با لمس دست در فضا و حرکت پراحتیاط در قدم برداشتن، راه خود را به محضر پیامبر پیش می‌گرفت، با صدای بلند گفت: ای محمد، ای محمد پیش بیا و به من بیاموز آنچه را که خدا به تو آموخت و او نمی‌دانست که فکر رسول خدا به این رؤسای قریش و امیه بن خلف مشغول است. پیامبر در این پیش آمد ناراحت شد و با خود اندیشید که این سران توانگر قریش حالا که این منظره را دیدند، خواهند گفت که پیروان این مرد همه مانند این کور، سفله و حقیر و نایبنا بند. بدین جهت رو ترش کرد و بدو بی‌اعتنائی نمود و به گفت‌وگوی با سران قریش پرداخت. ابن ام‌مکتوم نایبنا از این اعراض و روگردانی پیامبر ناراحت شد و گمان برد که این اعراض و روترش کردن پیامبر از جهت آن بوده که خدا خواسته است چنین رفتاری با وی شود و خدا بی‌درنگ این آیه را بر پیامبر نازل کرد...»<sup>۳</sup>

بیان متفاوت داستان که «در بعضی دیگر از روایات شیعه آمده این است که:

«مردی از بنی‌امیه نزد آن جناب بوده و او از آمدن ابن ام‌مکتوم چهره درهم کشیده و آیات، در عتاب او نازل شده ...»<sup>۴</sup>

بیان فوق بنا به دلایل ذیل خیلی بعید به نظر می‌آید:

۱. قرآن ۴ جلدی رهنما، جلد چهارم، صفحه ۴۸۲.

۲. جلد چهارم، صفحه ۱۴.

۳. قسمت اخیر روایت که توجه نکرده است شخص نایبنا نمی‌توانسته ترشروئی و اعراض و روگردانی را در چهره پیامبر تشخیص بدهد، به نظر می‌آید بیشتر جنبه استنباط و داستان‌سرائی را داشته باشد. مگر آنکه ابن ام‌مکتوم از نشیندن پاسخ و از بی‌اعتنائی پیامبر ناراحت شده و احساس اعراض و روگردانی کرده باشد.

۴. المیزان فارسی، جلد ۴۰، صفحه ۱۵.

۵۴۰ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول) است، قابل تفکیک از یکدیگر نمی باشد.

ثانیاً مورد نداشته است که خداوند تذکرات و مفاهیم مندرج در آیات ۳ تا ۱۰ را به یک مرد اموی گوشزد نماید که نه مأمور تزکیه و تعلیم کسی است و نه داوطلب و متعهد به آن ...

ثالثاً عکس العمل ابراز شده در برابر مهمان نابینای ناخوانده، از ناحیه یک اشرافی اموی یک امر طبیعی بوده ارزش آن را نداشته است که مورد تعجب و ملامت قرار گرفته، ۱۰ آیه یا یک سوره‌ی مفصل در شأن او نازل شود. علاوه بر آن، روایات چندی از ناحیه امامان اهل بیت و دیگران رسیده است که دلالت روشن بر مخاطب بودن و مورد ملامت قرار گرفتن خود رسول اکرم دارد. از جمله از حضرت صادق (ع) روایت شده که:

«رسول خدا پس از آن هرگاه عبدالله ابن ام مکتوم را می دید، می گفت  
مرحبا مرحبا، نه به خدا سوگند، مباد که دیگر درباره تو خداوند مرا  
عتاب کند، تا آن حد آن حضرت به وی مهربانی و لطف می فرمود که او  
خود آن حضرت را از آن باز می داشت.»<sup>۱</sup>

کسانی که اصرار بر تعبیر دوم داشته نتوانسته اند بپذیرند که نعوذ بالله رسول اکرم علی رغم عصمت خود و مقام و منزلت شامخی که نزد خدا دارد، مرتکب عمل خلاف و مورد عتاب و خطاب قرار گرفته باشد، قیاس به نفس بشری کرده اند. اتفاقاً چون خدا رأساً وارد صحنه و گوینده می شود، برای اقناع انسان که این کلام و اخبار از شخص پیغمبر نیست، فلسفه ملامت و تخفیف ابتدای سوره واضح تر می شود. با آن خطاب عتاب آمیز، شبهه‌ی ابتکار و خلاقیت آیات قرآن از طرف پیامبر ضعیف تر می شود. زیرا که هیچ تدوین کننده و نویسنده و نگارنده و مؤلف نمی آید با زبان و قلم خود خویشتن را سبک و سرزنش نماید. اما به لحاظ تعبیرات به کار رفته:

«عَبَسَ» ماضی مصدر عبوس شدن است، «تَوَلَّى» پشت کردن و روگردانیدن را می رساند و با وجود هم‌ریشه بودن، معنای ولایت و سرپرستی یا محبت را ندارد. فاعل

۱. نقل از «پرتوی از قرآن» جلد سوم، صفحه ۱۲۴.

مرحوم طالقانی به دلائل شخصی و به‌انکای نظریات طبرسی مؤلف مجمع البیان، نظریات بعضی از مفسرین شیعی را که پیروی از سید مرتضی علم الهدی رضوان الله علیه کرده اند، به‌طور تفصیل رد می نماید.

غایب این دو فعل، همان‌طور که گفتیم، شخص پیامبر است و اگر به صورت ابهام و به‌صیغه غایب آمده، خدا نخواست کلام خود را مستقیماً متوجه رسولش نماید. مسلماً خلاف و تعمّدی درمیان نبوده، ظرافت اخلاقی و شرم ادبی و حتی اثرگذاری تنبیهی، اقتضای آن را می‌کرده است. یا تعبیر «وَمَا يُدْرِيكَ» یا «وَمَا أَدْرِيكَ» که مکرر در قرآن به صورت سؤال یا اعجاب می‌آید از ماده درک و ادراک است و معادل فارسی آن در این مورد<sup>۱</sup> «از کجا می‌دانی؟» یا «چه می‌دانی؟» است.

«يَزَكِّي» مضارع وصفی تزکیه، به معنای پاک‌شدن از آلودگی‌ها و یا در حالت تعمیم، خلاصی از خطاها یا اشتباهات و انحراف‌ها از شرک به خدا می‌تواند باشد. معلوم می‌شود آنچه مورد رضا و خواست خدا در رسالت فرستاده‌اش می‌باشد، و مقدم یا مقدمه جهات دیگر است، تزکیه نفوس است و هنوز همان‌طور که در گروه ۱۲ شمس (۹۱) / ۹- «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا.» و برای اولین بار به این واژه برخورد کرده و گفته بودیم توضیح و تفصیلی راجع به تزکیه داده شده است، در نوبت بعدی کلمه و تعبیر تزکیه در گروه ۲۰ نازعات (۷۹) / ۱۸- «فَقُلْ هَلْ لَكُمْ إِلَهٌ آخَرُ سِوَا اللَّهِ الَّذِي يُزَكِّي.» و از گفت و گوی موسی با فرعون به صورت مقدمه و اسباب کار هدایت و رضایت آمده بود. «يَزَكِّي» در گروه ۲۲ لیل (۹۲) / ۱۸- «الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى.»، برای اولین بار از دادن مال به عنوان وسیله تزکیه ذکر شده است.

در گروه بعدی ۲۳ ماعون (۱۰۷) / ۳- «وَلَا يَخْضُّ عَلَيَّ طَعَامُ الْمَسْكِينِ.» ... و ۷- «وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ.» در این مرحله از رسالت، خداوند اظهار خوشنودی می‌کند که یک فرد محروم از بینائی ولی روشن‌دل، صاحب بصیرت و داوطلب تزکیه و تغییر خود گشته است و به این ترتیب به فرستاده خود درس کفرزدائی و دعوت به سوی خودش را می‌دهد.

«يَذْكُرُ» و «ذُكِرَ» همان اسباب کار و برنامه اجرای دعوت و به معنای توجه دادن زبانی و قلبی و یادآوری آزاد است که اینک برای پنجمین بار به آن، و به مفیدبودن آن، برخورد می‌کنیم. اولین بار در گروه ۱۴ اعلیٰ (۸۷) / ۹- «فَذَكِّرْ إِن نَّفَعَتِ الذُّكْرَى.» آمده بود. پس از آن مرتباً در گروه‌های ۱۶ تکویر (۸۱) / ۲۷- «إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ.» و ۲۷- مدثر (۷۴) / ۵۴ تا ۵۶- «كَلَّا إِنَّهُ تَذَكَّرٌ. فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ. وَمَا يَدُكُرُونَ

۱. که ضمناً علم غیب نداشتن پیامبر مانند سایر بشرها بودن او را حکایت می‌کند که خود باز نشانه صداقت و اصالت است.

۵۴۲ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول)  
إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ هُوَ أَهْلُ التَّقْوَى وَأَهْلُ الْمَعْرِفَةِ. با تصریح و تأکید بر آزادی در ایمان  
تکرار می‌شود و همه‌جا اشاره یا تصریح و تأکید روی آزادبودن دعوت‌شوندگان در  
پذیرش آن و گزینش ایمان یا کفر شده است...  
راجع به دو کلمه تزکیه و تذکر که در این گروه آمده است، تفاسیر «المیزان» و  
«پرتوی از قرآن» هر کدام توضیحاتی درباره معنی و منظور از آنها داده‌اند که ذیلاً  
اشاره‌ای می‌نمایم. به گفته «المیزان»:

«کلمه تزکی به معنای در پی پاک‌شدن از راه عمل صالح است که بعد از  
تذکر یعنی پندپذیری و بیداری و پذیرفتن، عقاید حقه دست می‌دهد.  
چون نفع ذکری همین است که آدمی را به تزکی دعوت می‌کند. یعنی  
به ایمان و عمل صالح می‌کشاند».

این تعبیر و ترجمه البته از نظر یک مسلمان قرآن‌خوانده‌ی معتقد و مطلع از احکام  
شرع و عامل به آنها درست است، ولی در زمان نزول این سوره نه هنوز شنوندگان و  
دعوت‌شوندگان معتقد و مطلع به ایمان و عمل صالح بودند و هنوز عقاید حقه و عمل  
صالح، حتی برای مؤمنین، تعریف یا مشخص نشده بود. برای خود پیغمبر هم که  
مخاطب آیات است، تزکیه و تذکر نمی‌توانست جز آنچه از خود واژه‌ها در زبان  
متعارف عرب‌ها برمی‌آمد، و آنچه در تنزیل‌های گذشته بیان شده بود، معنایی داشته  
باشد.

طالقانی در «پرتوی از قرآن»<sup>۱</sup> برای تزکیه مفهوم کامل و عامی را که یک  
جامعه‌شناس و زبان‌شناس و روان‌شناس می‌فهمد که «پاک کردن از آلودگی‌ها و  
کندن ریشه‌های اوهام و خواهی‌پست، به همراه رشد و نمو می‌باشد، و هدف و  
مقصد اولی قرآن است... و نخستین دعوت همه پیغمبران نیز تزکیه نفوس... بوده» در  
نظر می‌گیرد و سپس بحث مفصلی را پیش کشیده و اهمیت تزکیه را چنین اعلام  
می‌نماید که:

«انسان آلوده و ناتوان و گسیخته شده از نیروهای خود و جهان، همین  
که تزکیه شد و عوامل فکری و نفسانی و عملی وی برانگیخته و شکفته  
و بهم پیوسته گردید، از قیود و بندهای عادات و تقلید آزاد می‌شود و  
به صورت قدرت فعال و مؤثر در می‌آید و پایه و مایه‌ی نظام زندگی و

اجتماع، عالی و متکامل می‌گردد، از این جهت که ترکیه، هم پایه و اصل زندگی عالی انسانی و هم نهایت و غایت آن است، پیمبران و داعیان و مصلحین به حق و حقیقت‌بین، انقلاب اصیل و اهداف تربیتی و اجتماعی را از ترکیه و ساختن فرد آغاز می‌کنند و از همین طریق جامعه‌های واژگون را یک‌سره واژگون و در نتیجه، مستقیم و منظم می‌سازند... زیرا هر اصل و قانونی هر اندازه مترقی و بشری باشد، اگر بر پایه شخصیت فکری و نفسانی و مواهب انسانی افراد استوار نگردد، بی‌پایه و مصنوعی است».

اما در مورد «ذِکْرِي» و «تَدْکُر» می‌گوید:

«يَدْکُر (از باب انفعال) پذیرش و کوشش کردن و طلب ذکر است، ذکر مطلق (بدون تعلق به چیزی) همان یادآوری است، یادآوری چیزی که فراموش شده یا از آن غفلت گشته و این غیر از تعلیم است».

ذکر را یکی از نام‌ها و صفات قرآن، نزول قرآن را برای ذکر و از رسالت‌های منحصر رسول اکرم را تذکر دادن می‌داند. سپس با توجه و اتکاء به افکار سقراط حکیم (که تعلیم فقط تذکر و یادآوری چیزهائی است که آدمی بنا به فطرت، پیش از آن، به آنها علم داشته و در جهان دیگر یاد گرفته و بعداً فراموش نموده است) و عقاید اصلاحی «ملاصدراالدین شیرازی» (که مانند سقراط درک حقایق را فطری انسان می‌دانسته ولی معتقد به حدوث نفس انسانی و پدید آمدن آن از جسم بوده، ذات و فطرت انسان را مانند آینه می‌دانسته است که حقایق وجود در آن منعکس می‌شود و سپس دچار حجاب‌هائی می‌گردد) چنین اظهار نظر می‌کند:

«از همه مهم‌تر مسائل شناسائی مبداء و نهایت و چگونگی مسئولیت و خودشناسی است که فطرت و ضمیر انسان به خودی خود، و تا حجاب‌های غفلت و فراموشی عارض نشده، به فهم و درک و عقیده به آنها توجه دارد و همین که با تذکر نافذ انسان به خود آمد و متذکر شد، حجاب‌های عقلی و آلودگی‌های نفسانی از میان برداشته و زودده می‌شود و انسانی ترکیه‌شده و نوساخته می‌گردد و اگر یک باره ترکیه نشود و اگر سراپا دگرگون نگردد، همین تذکر، تذکر یابنده را رو به خیر و اصلاح پیش می‌برد و به وی سود می‌رساند: «لَعَلَّ يَرْکِي. أَوْ يَدْکُرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّکْرِي».

در بیانات مفصل و محققانه فوق که ما آن را به نصف و ثلث رساندیم، اگر غرض یا منظور، بحث علمی و فلسفی و اجتماعی درباره ترکیه‌های اخلاقی و دینی و

در مورد تذکرهاى علمى و وجدانى بود، اشکال نداشت. ولى مسلماً مطالب نه با چنین وسعت و عمق (به فرض درست بودن نظریات ابراز شده) در خاطر این ام‌مکتوم و مشرک قریشی خطور می‌کرده، نه در ذهن و زبان پیامبر گرامی حضور داشته است و نه در آن حال و زمان آورنده وحی مأمور تعلیم یا القاء این معانی و خواص بوده است. مگر آنکه مفسر یا خواننده تفسیر، خواسته‌اند راجع به نقش تزکیه و تذکر، به لحاظ انسان‌سازی یا انقلاب اجتماعى مطالبی را بیان و بررسی نموده باشند. یا خود ما خواسته باشیم موضوعات و اهداف قرآن را از دریچه افکار کم‌ویش منسوخ شده فلاسفه یونان و اسلام سنجدیده، اثبات یا احساس اصالت و برتری برای آن بنمائیم.

اما اگر قضایا را از خط ساده و سرراستی که زبان قرآن است، خارج نساخته عقاید و آداب و سلیقه‌های خودمان را داخل آن نسازیم، بلکه قدم به قدم با برنامه رسالت و نظام دعوت پیش رفته، آیات را به عنوان گزارش وقایع و جریان‌ها و بیان تدریجی درس‌ها و دستورها، تلقی نمائیم، کمتر دچار تکلف یا ابهام و اشکال خواهیم شد.

همان معانی و پیام را بپذیریم و بشنویم که فرستنده قرآن به اقتضای شرایط مکان، و احوال افراد و نیازهای زمان، در نظر داشته و می‌خواسته است برساند. تزکیه و تذکر را خواهیم توانست با استفاده از مراحل استعمال قبلی و متناسب با جو موجود و اطلاعات و افکار آماده شده، درک کنیم. تزکیه را در همان حد پاک‌شدن شخص از آلودگی‌های محیط و مردم و بیراهه‌روی‌های جامعه مکه خواهیم گرفت که نمونه‌های آن در گروه‌های قبلی ذکر شده است. مانند تکاثر و امساک در اموال، فجور در اعمال، طغیان و تکبر در اخلاق که سر از شرک در می‌آوردند. تذکر هم فعلاً برای ما همان معنای مصطلح در فارسی را خواهد داد که توجه دادن بی طرفانه و دوستانه لفظی است یا خبر دادن و اعلام آزاد خالی از فشار و اصرار، که در گروه‌های ۱۴ و ۱۶ و ۲۸ برخوردار بودیم و در برابر آن، مشرکین اعراض و تکذیب می‌کردند. به این ترتیب ترجمه و توضیحی که در جدول آمده بود و معرف حال و مقال افراد حاضر در داستان می‌باشد، کافی به مقصود خواهد شد.

«اسْتِغْنَا» بی‌نیازی و ابراز بی‌نیازی کردن است و دارائی و استعداد فراوان آن را داشتن. یا به طور کلی بی‌نیازی و عدم احتیاج به نصیحت‌پذیری و هرگونه تغییر و تنبّه در زندگی و تفکر می‌باشد که در اثر برخورداری سرشار از تندرستی و آسایش و قدرت و ثروت به وجود می‌آید که بیشتر، و به صورت موقت، صفت اشراف و بزرگان



سی و دومین گروه تنزیل، عبس (۸۰) تمام سوره ۱ / تا ۴۲ \_\_\_\_\_ ۵۴۵  
طوایف می شود که اشراف قریش نیز از آن جمله بوده اند.

چنین معلوم می شود که قرآن، استغنا یا خود را بی نیاز دانستن یا احساس بی نیازی کردن به طور عام را، یک خطا و عیب اولیه و اساسی تلقی می کند که در این گروه برای دومین مرتبه به آن اشاره می شود. استغنا و احساس بی نیازی تعطیل کننده تحرک و تفکر و هر گونه اصلاح خواهد شد و در نتیجه بیماری مرگ زامی باشد. هر حرکت و تلاش انسان به دلیل احتیاج و نیاز، و تمایل و تعقیب یک هدف است. احتیاج و عطش و عشق ما، در تکامل و بقا است. استغنا، بی توجهی به خدا و نگران نبودن از قیامت است. استکبار هم یک پا استغنا است؛ گروه ۲۸، مدثر (۷۴)، آیه ۲۳- «ثُمَّ أَدْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ.» «تَصَدَّى» که مضارع مخاطب از مصدر تَصَدَّى است و عهده دار شدن یک شغل و وظیفه و قبول مسئولیت و مباشرت در کار را می رساند.

### دست نوشته های حاشیه جزء «الف»

در این گروه دو هدف اساسی (آخرت و خداپرستی) ادغام شده اند. آمدن نابینا برای خداپرستی و عبادت است، و بعد متوجه ایمان به خدا و قدرت او در احیاء مردگان می شود. در اینجا منظور اصلی توجهی است که روی مصلحت اندیشی به مشرکین شده است در حالی که نمی بایستی چنین بوده باشد. چرا؟ برای اینکه او مسئول ایمان آوردن و اصلاح آنها نبوده است.

\* \* \*

«وَمَا عَلَيْكَ»، یعنی، بر عهده ی تو و در مسئولیت تو نیست که «أَلَّا يَزَّكِّي»، اینکه خود را از آلودگی شرک و دنیاپرستی پاک نمی کند. طباطبائی در اینجا سه معنی آورده و سومی را ترجیح داده است:

- ۱) اگر او نخواست خود را تزکیه کند حرفی و مسئولیتی بر تو نیست
- ۲) چه چیز و چه مسئولیت و ضرری متوجه تو می شود اگر او نخواهد خود را از کفر و فجور پاک کند؟ تو یک رسول بیشتر نیستی و جز ابلاغ رسالت مسئولیتی نداری.
- ۳) از عدم تزکیه و از کفر و فجور باکی به خود راه نمی دهی.

---

۱. گروه ۲۲، لیل (۹۲) آیات ۸ و ۹: «وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَى. وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى.»

۵۴۶ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن بر حسب نزول)

به نظر می‌رسد اولی و مخصوصاً دومی که لحن ملامت و تعلیم روش رسالت را دارد، مناسب‌تر با روال کلی گروه باشد. مگر آنکه نخواستند ما را در این آیات حالت عتاب و ایراد به عمل رسول مکرم ببینیم.

این تذکر صراحت کامل بر عدم مسئولیت و وظیفه پیغمبر (و پیغمبران) بر مسلمان کردن و ایمان آوردن مشرکین و منکرین و مخالفین دارد و اعلام آزادی عقیده و دین، از ناحیه خدا می‌باشد.

\* \* \*

«یَسْعَى» فعل مضارع از مصدر سَعَى است که هم به معنای کوشش و تلاش است و هم دویدن و با شتاب به جایی رفتن، و همسوی حرکت باد، با کوشش و شتاب دویدن را می‌رساند. مرد نابینا که با عشق و عجله عزم رسول خدا را کرده بود، درست حالت عکس بی‌نیازی و بی‌اعتنائی مشرکین قریش را داشته است. و مهم‌تر و بالاتر اینکه:

۹- «وَهُوَ يَخْشَى.» این شتاب و تلاشش به دلیل خشیت و ترسی است که از خدا در دل داشته است. به این ترتیب سه چیز در مرد نابینا یقیناً یا احتمالاً وجود داشته است: «میل به تزکیه»، «قبول تذکر»، «پروا و ترس از خدا»، یعنی چیزهایی که اساس دین و هدف نخستین دعوت و رسالت است و این سه ویژگی را داوطلبانه داشته است و خواست خدا و خطی که باید پیامبر تبعیت نماید، استقبال از این نوع مهمانان یا همراهان داوطلب است. خلاصه‌ی جزء (۳۲- الف) و ایراد به پیامبر این است که چرا:

۱۰- «فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى.»، «تَلَهَّى» که از ماده «لَهْو» است، یعنی عدم تمایل و ضد واله و شیفته شدن است. می‌بایستی شش دانگ حواست معطوف به سوی او شود. اصل کلمه «تَلَهَّى»، به گفته «المیزان»، «تَلَهَّى» بوده. یعنی «خود را به کار دیگر می‌بری».

تابلوئی و صحنه‌ای و تجربه‌ای بهتر از این برای رساندن و تفهیم درس رسالت و شیوه کفرزدائی و دعوت نمی‌شد نشان داد.

سندی هم بهتر از این، برای اثبات عملی اصالت و صداقت پیام، یا الهی بودن قرآن، ممکن نبود ارائه داد. بدیهی و طبیعی است که درک چنین معنی و قبول چنین برنامه و شیوه ضد منطق بشری، برای اذهان و افکار مشکل بوده و از این طریق منحرف گردند.

\* \* \*

جزء ۳۲- (ب) آیات ۱۱ تا ۱۶:

۱۱- كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ

۱۲- فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ

۱۳- فِي صُحُفٍ مُّكَرَّمَةٍ

۱۴- مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ

۱۵- بِأَيْدِي سَفَرَةٍ

۱۶- كِرَامٍ بَرَرَةٍ.

این جزء در تأیید جزء ۳۲- الف) آمده پس از رد کردن مصلحت اندیشی رسول مکرم و عملی که انجام شده است، تصحیح دلالت می نماید و خود این دلالت که تکرار و تذکر می باشد، از نظر خداوند حائز اهمیت بوده، و چون به اقتضای طبع بشری از آن غفلت شده است، تأکید و تکرار می شود.

«کَلَّا»، ردع عمل گذشته است و مخاطبش رسول مکرم (ص) می باشد. یعنی مصلحت و وظیفه رسالت تو، آن چنان که تصور یا مصلحت اندیشی کرده ای، نیست. بدانکه «إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ». ضمیر «هاء» به قرآن، یا به آیات گذشته قرآن برمی گردد. و اگر به صیغه مؤنث آمده است به گفته «المیزان»، به دلیل خبر آن (یعنی تَذْكِرَةٌ) می باشد که مؤنث است. کار تو تنها تذکر دادن و متوجه ساختن مردم است و دعوت تو دعوت مسالمت آمیز آزاد است که هر کس بخواهد گوش فرا می دهد و توجه می کند و اگر نخواست تذکر را نمی پذیرد.

«پرتوی از قرآن» در اینجا، در تأیید آنچه قبلاً نقل کرده بودیم، درباره «فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ». چنین توضیح می دهد:<sup>۱</sup>

آیات قرآن نخست متوجه به تذکر و بیداری است، همین که آیات وحی با اسلوب ها و آهنگ های متنوع و بلاغت سرشار و بیان نظام عالم و خواست های درونی فطرت و طرح مسائل و سئوال های فطری، در آن نفوذ کند، فروغ خاموش شده اش را برمی افروزد و چون هماهنگ با آنست اوتار آن را به اهتزاز در می آورد و چون آهنگ آن با آیات، منظم و مستقیم شد، قوای فکری و عواطف نیز با آن هماهنگ می گردد،

۱. جزء سی ام پرتوی از قرآن، صفحه ۱۳۵.

آنگاه است که آیات قرآن که نمایانده‌ی آیات و حقایق عالم است، از عمق ضمیر و قلب در ذهن و خارج آن منعکس می‌گردد.

قلب و ضمیر در انسان مانند مغز هسته است که قوا و قشرهای متنوع دارد، چنان که هسته‌ی زنده همین که در ظرف مساعد نفسانی با تابش آیات و تذکر برانگیخته می‌گردد. اگر قلب و ضمیر ناسالم یا فاسد یا در ظرف نفسانی نامساعد باشد، مانند مغز و هسته‌های گیاه فاسد، قابل حرکت نیست بلکه تابش نور و عوامل محرک آن را متلاشی می‌کند: «إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ»،<sup>۱</sup> و «وَمَا يَتَذَكَّرُ إِلَّا أُولُوا الْأَلْبَابِ»،<sup>۲</sup> و «وَلْيَذَكَّرِ أُولُوا الْأَلْبَابِ».<sup>۳</sup>

آنها که آماده‌اند و می‌خواهند متذکر و انگیزته شوند همان‌ها هستند که دارای مغز و ضمیر سالمند: «فَمَنْ شَاءَ ذَكَّرَهُ»

«صُحُفٌ» جمع صحیفه به معنای هر چیزی است که بر آن مطلبی نوشته شده باشد و چون به دنبال دو آیه قبلی آمده است، به قرآن و آیات نازل شده آن برمی‌گردد. صفات مؤنث «مُكْرَمَةٌ»، «مَرْفُوعَةٌ» و «مُطَهَّرَةٌ» هم به صحف برمی‌گردد. به عقیده المیزان: «قرآن به دست ملائکه در صحیفی متعدد نوشته شده» و نظر مفسرین را که گفته‌اند مراد به صحف، لوح محفوظ یا کتب انبیاء باشد، رد می‌کند زیرا که در هیچ جای قرآن از لوح محفوظ به صیغه جمع یاد نشده است و وقتی می‌گوید: ۱۵- «بِأَيِّدِي سَفَرَةٍ»، قول انبیاء بودن باطل می‌گردد. ۱۴- «مَرْفُوعَةٌ مُطَهَّرَةٌ». هم والا و پاکیزه بودن را می‌رساند. دو آیه ۱۵ و ۱۶- «بِأَيِّدِي سَفَرَةٍ. كِرَامٍ بَرَرَةٍ». به فرشتگان و نویسندگان آیات قرآن برمی‌گردد. فرشتگانی که به تعبیر المیزان، ذاتاً نزد پروردگارش بزرگوارند و در عمل نیکو کردار. مفسرین دیگر هم تعبیرهای مشابه دارند. ولی طالقانی توجیه دیگری داشته، لحن این آیات را، که به منظور رفع نگرانی حضرت از خاموش شدن فروغ وحی و نرسیدن آیات و تعلیمات قرآن به انسان‌های تشنه حق و حقیقت نازل شده است، خبر از حال و آینده این دنیا می‌داند. نه گذشته محقق نشده لوح محفوظ و عالم غیب. به عقیده ایشان «صُحُفٌ مُكْرَمَةٌ» و «كِرَامٍ بَرَرَةٍ»، وعده اوراق

۱. رعد (۱۳) / ۱۹: ... تنها خردمندان پند می‌پذیرند.

۲. بقره (۲) / ۲۶۹: ... و تنها خردمندان پند می‌پذیرند.

۳. ابراهیم (۱۴) / ۵۲: ... و خردمندان پند می‌پذیرند.

سی و دومین گروه تنزیل، عبس (۸۰) تمام سوره ۱ / تا ۴۲ \_\_\_\_\_ ۵۴۹  
بی‌شمار و جلدهای بی‌حسابی است که از قرآن بر صفحات درخشان به‌دست عاشقان  
بی‌قرار نوشته و در اقطار جهان برای طالبان تشنه و دلخسته برده شده و در افکار  
صاحب‌دلان ارجمند و در امواج بالا بلند مستقر خداهد گشت.

آنچه از سیاق و ردیف مطالب، یا هدف و نظری که در این آیات تعقیب می‌شود  
برمی‌آید، نازل‌کننده‌ی قرآن خواسته است در چهار آیه آخر جزء ۳۲ ب، مقام والا  
و نیکوی قرآن و رسالت و نبوت را برای پیامبر و آدمیان نشان دهد. اعم از اینکه از  
زمان نزول و قبل از آن، چنین جایگاه و حاملین و رسانندگان را داشته است، یا حالا  
دارد، یا در آینده خواهد داشت. قاعدتاً هم مکرم‌بودن، و مرفوعه و مطهره‌بودن  
صحیفه‌های تحریر آیات از نظر خدا و در نزد خدا است. همچنین «کِرَامَ بَرَرَةٍ» بودن  
سفیران و رسانندگان پیام، شاید صحیح‌ترین تعبیر حد وسط بین آن دو باشد: سزاوار  
قرآن است که بر صفحات گرامی ثبت شود. صفحات «مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ» و به‌دست  
حاملان و سفیران بزرگوار و نیکو‌کردار.

\* \* \*

#### جزء ۳۲- ج) آیات ۱۷ تا ۲۳:

۱۷- قَتَلَ الْإِنْسَانَ مَا كُفَّرَهُ.

۱۸- مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ.

۱۹- مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ.

۲۰- ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ.

۲۱- ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ.

۲۲- ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنشَرَهُ.

۲۳- كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ.

\* \* \*

همان‌طور که جزء ۳۲- ب)، در وصف و در شأن قرآن و آیات آن بود، این جزء  
در وصف مقابله‌کنندگان با قرآن و منکرین آیات خدا است که اصرار بر انکار آیات  
و صداقت، یعنی خدای یکتا می‌ورزند. سراسر آن جنبه استدلالی استفهامی دارد که  
مأخوذ از آفرینش غیرقابل انکار خود کفوروزان، یعنی تکذیب‌کنندگان قیامت و نبوت

### دست‌نوشته‌های حاشیه جزء «ج»

پیامبر گرامی واقعاً در چه تضادی قرار گرفته بود! از یک طرف ارجاع مأموریت رسالت با الزام و اصرار و تأکیدها و تشویق‌های مکرر مانند: «وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ» و «سَنُقَرِّبُكَ فَلَا تَنْسَى»، «وَيُسِّرُكَ لَيْسُرَى»، «وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ»، «إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا»، - آیات و استدلال‌های فراوان تذکرات و تهدیدهای انذارآمیز به مشرکین و این همه تذکر و تأکید و تکرار و استدلال برای جلب توجه و اجابت دعوت، که کاملاً حکایت از اصرار و علاقه خدا به ایمان آوردن و تسلیم شدن مردم است، از طرف دیگر وقتی موقعیتی فراهم می‌شود که آنها را رام کند و به راه بیاورد، چنان ملامت! خداوند از یک طرف او را مرتباً و متداوماً به سوی دعوت و پذیرش مردم می‌راند، از طرف دیگر وقتی قدمی برمی‌دارد که فکر می‌کند مؤثر و مفید باشد، شدیداً منع و ملامتش می‌کند! حقیقت این است که بلی چنین است. خدا تقصیر ندارد قبلاً هم منظملاً وظیفه خاص تذکر دادن را گوشزد کرده بود که چگونه باید باشد، و مکرر گفته بود که کار تو تذکر دادن است و آنها را به حال خود گذاردن و تصمیم خودشان.

گروه ۲۸ مدثر (۷۴)، آیات ۵۴ تا ۵۶:

۵۴- كَلَّا إِنَّهُ تَذَكَّرٌ.

۵۵- فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ.

۵۶- وَمَا يَذْكُرُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ هُوَ أَهْلُ التَّقْوَىٰ وَأَهْلُ الْمَعْرِفَةِ.

گروه ۱۶، تکویر (۸۱)، آیات ۲۷ تا ۲۹:

۲۷- إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ.

۲۸- لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ.

۲۹- وَمَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ.

۱. دست‌نوشته‌های موجود در اینجا پایان می‌پذیرد، متأسفانه ادامه‌ی جزء «ج» و شرح جزء‌های «د» و «ه» در دست نیست و امکان دست‌یابی به آنها فراهم نگردید (ب.ف.ب).

سی و دومین گروه تنزیل، عبس (۸۰) تمام سوره ۱ / تا ۴۲ \_\_\_\_\_ ۵۵۱

یعنی آن هم تازه به دست و به خواست خدا است و به او و به تو مربوط نیست.  
گروه ۱۴، اعلی (۸۷)، آیه ۹:

۹- فَذَكِّرْ إِنْ نَفَعَتِ الذُّكْرَى.

برای اولین بار دستور ذکر داده شده تا مفید واقع شود و قبلاً هم در گروه ۱۲، شمس (۹۱) آمده بود: ۹- «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا»، یعنی باید خود شخص خود را تزکیه و از آلودگی و گمراهی پاک کند.

در گروه ۱۰، طارق (۸۶)، آیه ۱۷: فَمَهَّلَ الْكَافِرِينَ أَمَهُمْ رُؤْيَا.  
در این گروه پیش‌بینی شده بود که در مقابل قول فصل بودن قرآن و هزل‌نبودن آن، کافرها کید و مکر خواهند کرد، ولی توصیه شده بود مختصری مهلتشان بده، چون من هم در برابرشان کید می‌کنم.

\* \* \*

در مورد خودداری از وصف نفس و تجلیل شخصی که مباینت تام با رسم و روش افراد بشر دارد، می‌بینیم بیشتر پیروان پیغمبر و حتی آنها که مدعی عرفان و عشق به حق و فناء فی‌الله هستند، و همچنین در مقابلشان مجتهدین و علمای از فقها و روحانیون، چقدر در توجه و تسمیه و تجلیل و تملق به مرشدها و مرادها و پیران طریقت، یا القاب بخشیدن به حجت‌الاسلام‌ها و آیت‌الله‌ها و مردم را در زیر عنوان و سایه خود بردن، کوشش و اصرار دارند، برای امام‌ها و پیامبران نیز برخلاف روش وجودشان و رسوم اولیه اسلام، چقدر القاب و عناوین و تعارف و تشریفات قائل می‌شوند.

مسئله صلوات که حضرت سجاد(ع) در صحیفه سجاده تنها به آن اکتفا کرده است، قاعدتاً آیه ۵۶ از سوره احزاب (۳۳) است که می‌گوید:

«إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»<sup>۱</sup>

این آیه به احتمال قوی اشاره به این معنی دارد که شما مؤمنین مثل خدا و ملائکه تنها صلوات برای پیغمبر نفرستید، جمله «سَلِّمُوا تَسْلِيمًا» که بعداً می‌آید، نیز به احتمال

۱. احزاب (۳۳) / ۵۶: بی‌گمان خدا و فرشتگانش بر پیامبر توجه و عنایت دارند؛ شما مؤمنان هم به او توجه و انعطاف داشته باشید و تسلیم کامل [او] باشید.

۵۵۲ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول) قوی تسلیم شدن به خدا است که در خود کلمه اسلام آمده است. تسلیم شدن به خدا یا به خواست‌ها و دستورهای خدا که پیغمبر ابلاغ می‌کند؛ نه تعارفات و تشریفات و تواضع و تجلیل‌ها که رسم سلاطین و مستکبرین است، از خدا برایش رحمت بخواهید و به جای تعارف زبانی، به آئین و راهنمایی‌هایی که از طرف خدا و در راه خدا ابلاغ می‌نماید، تسلیم شوید.

\* \* \*

در مورد آیات ۱۳ تا ۱۶: «فِي صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ مَّرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ بِأَيْدِي سَفَرَةٍ كِرَامٍ بَرَرَةٍ» باید در نظر داشت که در زمان‌های قدیم، هر چه قدیم‌تر و در نزد اقوام و فرهنگ‌ها هر چه از تمدن دورتر، بیشتر قید و علاقه و وابستگی به القاب و تشریفات و احترامات زیادتر بوده است، همان‌گونه که دار و مدار اجتماعات و نظام جماعات و کارها، بر روابط آقا نوکری، مولی و غلامی، رئیس و مرئوسی، کارفرما و کارگری، فرمانده و فرمانبری و خلاصه «ربّ و عبد» بوده است، در مراتب و مراحل پایین‌تر از ربّ، که پادشاه و امیر باشد، می‌بایستی باز هم ریاست و مرئوسیت و بالا و پائینی رعایت شود. و این مراتب و شئون و حقوق مدون‌شده، متگی به قوانین و تعهدات و مقررات نبوده است، جز آنکه در لباس، جایگاه و کلام و عناوین و القاب رعایت یا تحمیل می‌شده است. بنابراین احترام و مزایا و عناوین لفظی یا لباسی و اعتباری، خیلی اهمیت و نقش داشته است. در روحانیت ما هم که نگاه‌دارنده‌ی سنت‌ها و قدمت و کهنگی‌ها هستند، وضع به همین منوال است. پیغمبران آمدند و از بالا و از بیخ، ریشه هر ربوبیت و حاکمیت و مالکیت را زدند و به جای آن ربّ‌اعلی و خدا را گذاشتند و همه صفات و محاسن و مقامات را انحصاراً برای او قائل شدند. اما بسیاری از مجریان بعدی انتظار داشتند و دارند که مردم احترام کافی و شئون عالی برای آنها قائل شوند و با القاب و اسامی، مورد اعتنا و احترام و اطاعت قرار گیرند. اما در قرآن آمده است که:

«وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ»<sup>۱</sup>

«وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ»<sup>۲</sup>

۲. گروه ۷، توحید (۱۱۲) / ۴.

۱. گروه ۲، مدثر (۷۴) الف / ۳.



«سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى»<sup>۱</sup>،

«ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ»<sup>۲</sup>،

«إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى»<sup>۳</sup>،

و هم:

«إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ.

ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ»<sup>۴</sup>،

«عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى.

ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَى.

وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَى»<sup>۵</sup>،

«فِي صُحُفٍ مُّكَرَّمَةٍ.

مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ.

بَأَيْدِي سَفَرَةٍ.

كِرَامٍ بَرَرَةٍ»<sup>۶</sup>

اینها جای گزین و معادل درجات نظامی یا علمی دکتری و لیسانس و مقامات اداری رتبه دوم و مصادیق رئیس اداره و مدیرکل و غیره است که مقامات و حقوق را دقیقاً مشخص و بی نیاز از علائم عمامه و تشریفات و تعارفات کرده است.

#### پایان گروه سی و دوم

---

۱. گروه ۱۴، اعلی (۸۷) / ۱.  
۲. گروه ۱۵، بروج (۸۵) / ۱۵.  
۳. گروه ۲۲، لیل (۹۲) / ۲۰.  
۴. گروه ۱۶، تکویر (۸۱) / ۱۹ و ۲۰.  
۵. گروه ۲۹، نجم (۵۳) / ۵ تا ۷.  
۶. گروه ۳۲، عبس (۸۰) / ۱۳ تا ۱۶.



## سی و سومین گروه تنزیل<sup>۱</sup>

### آیات ۵ تا ۱۰ سوره طارق (۸۶) (ب)

بسم الله الرحمن الرحيم

شماره آیات	متن آیات	ترجمه (با مختصر توضیح)
۵	فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ.	پس انسان باید بنگرد از چه چیز آفریده شده است.
۶	خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ.	از آبی جهنده آفریده شده.
۷	يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ.	(که) از بین (قسمت‌های) سخت و نرم بیرون می‌آید.
۸	إِنَّهُ عَلِيٌّ رَجِعِهِ لِقَادِرٌ.	بی‌تردید او بر بازگرداندنش بس توانا است.
۹	يَوْمَ يُبْلَى السَّرَائِرُ.	روزی که پنهانی‌ها آشکار می‌گردد.
۱۰	فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَكَا تَاصِرٌ.	پس برای او هیچ‌گونه نیرو و یاوری نخواهد بود.

۱. سوره طارق (۸۶) در جداول شماره ۱۴ و ۱۵ کتاب «سیر تحول قرآن» از دو بخش: ۱- آیات ۱ تا ۱۰ و ۲- آیات ۱۱ تا ۱۷ تشکیل می‌شد. اما در بررسی‌های تدبری بعدی، مؤلف فقید با توجه به طول متوسط آیات، سوره را به سه بخش به ترتیب ذیل تقسیم کرده است:
- ۱- آیات ۱ تا ۴ (۴ آیه) با طول متوسط ۲/۷۵، جزء اول گروه الف.
- ۲- آیات ۵ تا ۱۰ (۶ آیه) با طول متوسط ۴، گروه فرعی ب.
- ۳- آیات ۱۱ تا ۱۷ (۷ آیه) با طول متوسط ۲/۷۵ جزء دوم گروه فرعی الف.
- گروه الف (آیات ۱ تا ۴ و ۱۱ تا ۱۷) در جلد اول کتاب «پایه پای وحی» ذیل دهمین گروه تنزیل آمده است. برای این بخش (گروه ب، آیات ۵ تا ۱۰) مؤلف فقید تصمیم داشته شرح مستقلاً بنویسد که متأسفانه اجل عمر فرصتی باقی نگذاشته است، یا اگر شرحی نوشته شده باشد تاکنون به دست نیامده است. به این دلیل به خاطر رعایت ترتیب گروه‌های تنزیل فقط آیات و ترجمه‌ی آن را آوردیم تا نظم گروه‌های تنزیل محفوظ مانده باشد (ب.ف.ب).



## سی و چهارمین گروه تنزیل

آیات ۱ تا ۹، تمام سوره همزه (۱۰۴)<sup>۱</sup>

بسم الله الرحمن الرحيم

شماره آیات	متن آیات	ترجمه (با مختصر توضیح)
<b>الف - توصیف مال اندوز طعنه زن</b>		
۱	وَيَلُّ لِكُلِّ هَمْزَةٍ لَمْرَةً.	وای بر هر عیب جوی طعنه زن.
۲	الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ.	آن کس که مال فراوان گرد آورده (یا جمع می کند) و آنها را برمی شمارد. (مال) پرستی که از افزون شدن دارائی های خود و شمارش و مقدار آنها لذت می برد.
۳	يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ.	خیال می کند که دارائی و مالش او را در زندگی جاویدان و پاینده می کند!
۴	كَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ.	نه چنین است (هرگز چنین نیست) مسلماً و به یقین او را در حُطْمَة می اندازند.
<b>ب - آخرت و سرنوشت مال اندوز طعنه زن</b>		
۵	وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحُطَمَةُ.	و توجه دانی که حُطْمَة چیست؟ (یا چه چیز دانایت کرد که حُطْمَة چیست)؟
۶	نَارُ اللَّهِ الْمَوْقُودَةُ.	آتش برافروخته شده ی خدائی.
۷	الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأُفُقِ.	(آتشی) که بر دل ها بالا می رود (یا سلطه بر دل ها دارد) و بر آنها چیره می شود.
۸	إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّوَصَّدَةٌ.	به درستی که آن (آتش) بر آنها گمارده شده است (نزد آنها در بسته باشد).
۹	فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ.	(آتشی) در ستون های سر به فلک کشیده (کشیده شده).

۱. این سوره از روی دست نوشته و یادداشت های اولیه مؤلف فقید حروف چینی شده است. متأسفانه مؤلف فرصت پاکتویس و تنظیم نهائی آن را نیافته است (ب.ف.ب).

## کلیات و استنباطها

به دلیل آیه ۵، گروه از نوع گروه ۱ است و به پیغمبر تعلیم می دهد. از این جهت که دو سوم آن (۶ و بلکه ۷ آیه روی ۹ آیه) وصف عذاب آخرت است و اشاره به دسته خاصی دارد، هم انذار است، هم اختصاص، جزء گروه های مربوط به قیامت و آخرت به شمار می آید در حالی که از خود رستخیز و سوگند و نشانه های پدیده قیامت و زمان آن چیزی نداده، ظاهراً و یک سره متوجه جهنم آخرت شده، قیامت را پشت سر گذاشته است. علاوه بر انذار و خبر عذاب آخرت در آیه ۲، اشاره ملامت انگیز به مال اندوزی و مال دوستی یا مال پرستی دارد. در آیه صدر سوره که حامل نام و عنوان سوره شده است، برای اولین بار نکته ای را اعلام می دارد و انذار می دهد که جنبه اخلاقی دارد. آن هم اخلاق اجتماعی.

اما ملامت مال اندوزی یا مال دوستی که مقدمه مال پرستی می شود با صراحت کمتری قبلاً به صورت تصریحی یا تلویحی در گروه ها و آیات ذیل دیده بودیم: (اگر خواسته باشیم سیر تحول و بیان تدریجی این قضیه مورد علاقه انسان ها را شرح دهیم).

۱- گروه ۴، تکاثر (۱۰۲)، آیات ۱ و ۲: **أَلْهَاكُمْ التَّكَاثُرُ. حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ.** به صورت شیفتگی و پرستش و هدف یا مال دوستی به منظور ارائه به مردم در ازدیاد و تفاخر آن.

۲- گروه ۱۲، شمس (۹۱)، آیه ۹: **قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا.**

تزکیه نفس که بعداً توضیح داده خواهد شد در مال پرستی.

۳- گروه ۱۳، کوثر (۱۰۸)، آیه ۲: **فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَأَنْحِرْ.**

در خطاب به پیغمبر و سفارش مقدماتی نماز و زکات.

۴- گروه ۱۷، ضحی (۹۳)، آیه ۱۰: **وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ.**

در خطاب به پیغمبر و سفارش مقدماتی صدقه و احسان و تعیین عرف آن.

۵- گروه ۲۰، نازعات (۷۹)، آیه ۱۸: **فَقُلْ هَلْ لَكُمْ إِلَهٌ إِلَّا أَن تَزَكَّى.**

به طور مطلق آمده است و به جای اشاره به مال، اشاره به دوری و گمراهی از خدا دارد.

۶- گروه ۲۲، لیل (۹۲)، آیات ۵ تا ۲۱: فَأَمَّا مَنْ أُعْطِيَ وَاتَّقَى. وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى.

فَسَيُسِّرُهُ لِيُسْرَى. وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَى. وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى.

فَسَيُسِّرُهُ لِّلْعُسْرَى. وَمَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى. إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى.

وَإِن لَّنَا لَلْآخِرَةُ وَالْأُولَى. فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى.

لَا يَصِلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى. الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّى. وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى.

الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى. وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى.

إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى. وَلَسَوْفَ يَرْضَى.

۷- گروه ۲۳، ماعون (۱۰۷)، آیات ۲ و ۳ و ۷: فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ.

وَلَا يَحْضُ عَلَى طَعَامِ الْمَسْكِينِ. وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ.

تحلیل اینکه تکذیب آخرت با دور کردن و محروم کردن یتیمان ارتباط دارد. به عبارت دیگر، تدارک آخرت ملازمه با اعطای مال دارد و سهولت تأمین هدف و خواست آدمی دارد.

۸- گروه ۲۴، معارج (۷۰)، آیه ۱۸: وَجَمَعَ فَأَوْعَى.

۹- گروه ۲۸، مدثر (۷۴)، آیات ۱۲ تا ۱۷ و ۴۳ تا ۴۶: وَجَعَلَتْ لَهُ مَالًا مِّمْدُودًا.

وَيَبِينُ شُهُودًا. وَمَهَّدَتْ لَهُ تَمَهِيدًا. ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ.

كَلَّا إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيدًا. سَأَرْهَقُهُ صُعُودًا. قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ.

وَلَمْ نَكُ نَطْعِمُ الْمَسْكِينِ. وَكُنَّا نَحُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ.

۱۰- گروه ۳۴، همزه (۱۰۴)، آیات ۱ تا ۳: وَيَلُ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٌ.

الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ. يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ.

ضمناً برای اولین بار است که اشاره به عملی از دسته مخالف غیر مؤمن می شود که جنبه تجاوز به غیر دارد. تابه حال تکذیب بود و تولی و استغنا و حداکثر منع از ماعون و خودداری از اطعام مساکین. حالا از پا توی کفش سایرین کردن هم خبر داده می شود. همزه لمزه بودن و طعن و توهین دیگران از ناحیه کافران، موازی و مقارن «تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ»<sup>۱</sup> از ناحیه مؤمنان است. آنها غیر خود را با زبان آزار می دهند و کوچک می گیرند، این ها تربیت و تقویتشان می نمایند.

برای اولین بار یک مسئله اخلاقی به لحاظ روابط انسانی مطرح می شود. البته قبلاً در زمینه های بخشش و بخل که هم جنبه مالی داشت و هم اخلاقی و تزکیه ای، هم

۱. گروه فرعی ۳۱- الف، عصر (۱۰۳) / ۳.

۵۶۰ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن بر حسب نزول) دینی و دنیایی، دیدگاه قرآن از جنبه‌های فردی و شخصی تجاوز کرده، وارد ارتباط با دیگر افراد شده بود.

\* \* \*

گروه از جهت اینکه متوجه و مبین عذاب است و منتهی به آخرت می‌شود، دنباله‌ای از گروه‌های قبل می‌باشد، ولی از چند جهت با آنها اختلاف و تازگی دارد: (۱) مطلب به آن صورت با قید قسم و نشانه‌دادن آخرت و توصیف قیامت و استدلال وقوع آن، در جواب منکرین مطرح شده است.

(۲) توجه به دسته یا صنف خاص دارد و حالت تشریحی و حکم دادن را پیدا کرده است و توصیف عذاب دسته‌ای از انسان‌ها را می‌نماید که طعنه‌زن بدگوی مردم‌اند و مشغولیت و کارشان گردآوری مال بوده ایمان و هدفشان به‌جای خدا و بهشت جاودان، مال و خلود در دنیا است.

(۳) مسئله یا خطا و ایرادی را که مطرح می‌کند، یکی مال‌دوستی است، که قبلاً هم داشتیم، دیگر بدگوئی و تلخ‌زبانی و طعنه‌زنی. یعنی یک عیب اخلاقی - اجتماعی که قبلاً به این صورت نداشتیم. ولی در گروه ۲۳ سوره ماعون (۱۰۷)، از جهتی شباهت داشته، تکذیب آخرت و بدرفتاری با یتیم و مسکین و ریاکاری را توأمأ مطرح ساخته بود. و در مجموع از دیدگاه انسان‌بینی وارد مطلب شده، ایمان و آخرت و انسان را پهلوی هم گذارده بود (سه عنصر نفس - مال و مالکیت - دین).

بنابراین ارزش دارد و جالب است سوابق گروه‌هائی را که در رابطه با قیامت و آخرت و مال‌داری است، بررسی نمائیم (گروه‌های ۴، ۱۲، ۱۳، ۱۷، ۲۰، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۸ و ۳۴ که در صفحات قبل ردیف کرده بودیم).

\* \* \*

از هم اکنون می‌توانیم بگوئیم که مال‌داری (مالکیت سرمایه و...) علی‌الاصول و به‌طور کلی و قاطعانه (مانند مارکسیست‌ها) منع و طرد یا تفکیر نشده است. مال‌پرستی است که تقبیح و تکفیر شده. آنجا که مال و مالکیت و دنیا، دکان در برابر خدا باز کرده است، تکاثر (که تجمع مال و توجه به تحسین و تجلیل دیگران است) او را به‌خود مشغول داشته است. و مهم‌تر آنکه اخلاقش را فاسد و شخصیتش را به‌صورتی ضایع کرده که باید از آن تزکیه شود. نمی‌گوید مال نداشته باش، می‌گوید: «يُؤْتِي



سی و چهارمین گروه تنزیل، همزه (۱۰۴) تمام سوره ۱ / تا ۹ \_\_\_\_\_ ۵۶۱

مَالَهُ يَتَزَكَّى»<sup>۱</sup>، از مالت به مردم بده تا اخلاق و شخصیت پاک شود. در حالی که کمونیسم و مارکسیسم و حتی سوسیالیسم می گویند اصلاً مال و سرمایه نداشته باش و مالک نشو، زیرا سرمایه داری و مالکیت منشاء مفاسد و مضار فراوان برای انسان است. و به نیازمندان و به جامعه می گوید بروید مال را از چنگ او در بیاورید. ولی آیه: «وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ»<sup>۲</sup> می گوید سائل و محتاج را با خشونت و بداخلاقی مران و برای مالدار مسئولیت و وظیفه قائل می شود. خلاصه اینکه انفاق و اعطاء مال را در ردیف تقوا و تصدیق حسنی، یعنی همدریف با ایمان و بندگی خدا گذارده است و به طور کلی و خلاصه، برای مال و هر نعمت و مالکیت و مزیت، وقتی ارزش و خاصیت و فایده قائل می شود که در «إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى»<sup>۳</sup> مصرف شود. یعنی مال باید وسیله و اسباب کار و تربیت و تکامل انسان در تقرب به خدا باشد. و آن کس را که چنین نمی کند و درباره یتیم و مسکین و محرومان از مال و نعمت، بی تفاوت و بدرفتار است، تکذیب کننده قیامت و پاداش آخرت می شمارد.

در آن آیات سه طرفه: «نفس - مال - ایمان» هیچ جا مال و مالکیت محکوم نشده، بلکه انتظار و اعتماد و اعتقادی که مردم به آن دارند، محکوم یا مردود شده است مثل:

«وَمَا يُعْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى»<sup>۴</sup>،

«الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ.

يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ.

كَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ»<sup>۵</sup>

«وَجَمَعَ فَأَوْعَى»<sup>۶</sup>

## بخش دوم - تفسیر آیه به آیه

الف) توصیف مال اندوز طعنه زن، آیات ۱ تا ۳:

۱- وَيَلُّ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٌ.

- |                                  |                              |
|----------------------------------|------------------------------|
| ۱. گروه ۲۲، لیل (۹۲) / ۱۸.       | ۲. گروه ۱۷، ضحی (۹۳) / ۱۰.   |
| ۳. گروه ۲۲، لیل (۹۲) / ۲۰.       | ۴. گروه ۲۲، لیل (۹۲) / ۱۱.   |
| ۵. گروه ۳۴، همزه (۱۰۴) / ۲ تا ۴. | ۶. گروه ۲۴، معارج (۷۰) / ۱۸. |

۲- الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ.

۳- يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ.

«وَيْلٌ» که در فارسی وای و افسوس گفته می‌شود، خبر بد و بدبختی را می‌رساند که دامن‌گیر شخص خواهد شد. ولی گفته نشده است که این وای و «وَيْلٌ» برای بدفرجامی دنیا یا آخرت است. قاعدتاً چون در سلسله گروه‌های انذار و قیامت و وصف حال کافران هستیم، باید با آخرت ارتباط داشته باشد.

«هُمَزَةٌ» و «لُّمَزَةٌ»، هر دو را به معنای عیب‌جو و طعنه‌زن و توهین‌کننده‌ی مردم گرفته‌اند. «مجمع‌البیان» می‌گوید<sup>۱</sup> «هُمَزَةٌ» به معنای کسی است که بدون جهت بسیار به دیگران طعنه می‌زند و عیب‌جوئی و خورده‌گیری‌هایی می‌کند که در واقع عیب نیست. اصل ماده به معنای شکستن است<sup>۲</sup> و کلمه‌ی «لُّمَزَةٌ» به معنای عیب است پس «هُمَزَةٌ» و «لُّمَزَةٌ» هر دو به یک معنی است. ولی بعضی گفته‌اند «هُمَزَةٌ» کسی است که پشت سر مردم عیب می‌گوید و «لُّمَزَةٌ» پیش روی طرف خورده می‌گیرد. بعضی نیز گفته‌اند «هُمَزَةٌ» همنشین خود را با سخنان زشت آزار می‌دهد و «لُّمَزَةٌ» با چشم و سر علیه همنشین خود اشاره می‌کند و تقلید او را در می‌آورد. ضمن آنکه هر دو، مبالغه و زیاده‌روی را می‌رسانند.

در پاره‌ای از روایات برای ۱- «وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ»، شأن نزول نیز قائل شده، آن را توصیف «ابی‌ابن خلف» یا «ابی‌ابن عمرو ثقفی» معروف به «اخنس بن شریق» دانسته‌اند، که مردی هرزه‌گو و تهمت‌زن بوده است.

آیه دوم با موصول «الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ» می‌تواند توصیف و معرفی «هُمَزَةٍ» و «لُّمَزَةٍ» بوده این معنی را برساند که هر عیب‌جوی طعنه‌زن شخصیتش جمع‌کننده مال و ثروت و لذت‌بردن از عدد و کمیت آن می‌باشد. یا بالعکس کسانی که در پی جمع‌آوری مال و مکنت هستند، طبعاً طعنه‌زن و آزاردهنده‌ی مردم می‌شوند. ولی توجیه بهتر آن است که جمع بین دو تعبیر را کرده بگوئیم وای بر مال‌پرستانی که دل‌خوش یا متکی و مطمئن به ثروت و دارائی روزافزون خود بوده، ارزش و حقوقی برای دیگران قائل نبوده، از اینکه مردم فقیر یا متوسط‌المال را تحقیر و توهین بنمایند لذت می‌برند.

۲. مثلاً شکستن شخصیت مردم.

۱. به نقل از میزان فارسی، جلد ۴۰، صفحه ۳۸۳.

سی و چهارمین گروه تنزیل، همزه (۱۰۴) تمام سوره ۱ / تا ۹ \_\_\_\_\_ ۵۶۳

آیه ۳- «يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَةٌ.» نیز می تواند دنباله و توجیه آیات قبل باشد. یا به قول «پرتوی از قرآن»:

این سه آیه به ترتیب عکس، پیوستگی سبب و مسببی داشته باشند تصور اینکه مال و دارائی های دنیا شخص را در فراغت و سلامت همیشگی گذارده از خطرات و حوادث مصون میدارد و عمر جاودان پیدا می کند، او را به سوی جمع و شماره آن می کشاند و هر چه ارزش جمع و به حساب آوردن مال، در نظر آزمندان بیشتر شود، ارزش های انسانی در نظرشان کمتر می شود و هر چه به جمع و شماره مال بیشتر اتکاء نمایند، خوی امتیازطلبی و درهم شکستن شخصیت دیگران در نفوسشان ریشه دارتر می گردد.»

اما سیاق سراسر است و ترتیب ساده آیات، خبر از «وَيْلٌ» و بدفرجامی اشخاصی می دهد که با زبان طعنه زن و ایرادگیری و عیب جوئی، مردم را آزار می دهند و این گزندگی و تلخی از یک طرف نتیجه و توأم با مال داری و مال پرستی و عشق آنان به گردآوری و تکثیر و تفاخر می باشد. همچنان که در گروه ۴، آیه ۱- «الْهٰكُمُ التَّكٰثُرُ.» آمده بود، و از طرف دیگر ناشی و توأم با این تصور و توهم است که مال و مالکیت می تواند به آدمی مصونیت از ناخوشی و ناتوانی و نیازمندی و پیش آمدهای بد زندگی داده، تا ابد او را محفوظ و خوش و خرم نگاه دارد. در حقیقت و بدون آنکه تصریح شده باشد، اشاره به شرک و اتخاذ مال و دنیا به عنوان هدف زندگی به جای خدا دارد و تکمیل کننده ی ملامت ها و معایبی است که در گروه های نه گانه قبل به مال دوستی گرفته شده بود. وقتی از این دلخوشی واهی و خواب غفلت بیرون می آیند که به دیدار مرگ و قبور بروند.

جزء ب) آیات ۴ تا ۹ :

۴- كَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ.

۵- وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحُطَمَةُ.

۶- نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ.

۷- الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْفٰئِدَةِ.

۸- اِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّوَصَّدَةٌ.

۹- فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ.

فرق اندازهای فوق با اندازهای کلی و عمومی گذشته در انتساب و اختصاص آن به صنف خاصی از مردم متمول مغرور و شخصیت خردکن دارد.

«كُلًّا» ردع و انکار قاطع ۳- «أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ.» می باشد که با تأکید و تشدید بیان شده است (نه هرگز چنین نیست و اخلاص و مصونیت در نظام خلقت وجود ندارد، بلکه حتماً و با بی حرمتی به زباله دان آتشین حطمه دور انداخته خواهند شد). اگر به صیغه‌ی مجهول آمده و فاعل پرتاب کردن ذکر نشده است، حتمیت و علیت ارتباطی را می‌رساند. «حُطْمَةٌ» از شکستن و شکنندگی می‌آید و مانند «هُمَزَةٌ» و «لُمَزَةٌ» مبالغه را می‌رساند. همان‌گونه که این نوع افراد شخصیت دیگران را می‌شکنند و خرد می‌کنند، در آتشی انداخته می‌شوند که شکننده و خردکننده‌ی ادعاها و مقام‌های تصویری‌شان می‌باشد: ۵- «وَمَا أُدْرَاكَ مَا الْحُطْمَةُ.»، غیر قابل درک و تعلیل بودن آتش «حُطْمَةٌ» را با مقیاس و معیارهای دنیائی می‌رساند. آتشی است برافروخته شده در شأن و اراده و مقیاس الهی، قرآن بدیاری‌ها و سوزش‌ها و دردهای کافران و بدکاران را- همچون پاداش و نعمت‌های مؤمنین نیکوکار- همه جا ساخته و پرداخته و برآورده اعمال و ایادی خود افراد می‌داند، ولی در این مورد که سروکار با اراده و عقیده دارد و از مقوله استکبار و آزار به بندگان و شرک است، منتسب به منشاء الهی می‌نماید. آتشی که ۷- «تَطَّلِعُ عَلَيَّ الْأُقْدَةِ.» یعنی بر دل‌ها یا قلوب و مبادی ارادی و آزادی انسان‌ها اشراف و تسلط خواهد داشت. دل‌ها و خواسته‌های آنان را که به راه غلط رفته‌اند و دل‌خوش و دل‌گرم به موهون و مطعون شده بودند، در تصرف و تسلط خود می‌گیرد. بدون آنکه محدود و کوتاه باشد، به صورت ستون‌های بالارونده سر به فلک کشیده، بروز می‌نمایند.

۸- «إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّوَصَّدَةٌ.» به گفته المیزان، یعنی آتش بر آنان منطبق است و هیچ‌یک از آنها بیرون آتش نمانده، از داخل آن نجات پیدا نمی‌کند... منطبق بودن آتش بر اشخاص، می‌تواند انطباق و سنخیت آن را با خلق و خوی و خواسته‌های درونی برساند.

**پایان گروه سی و چهارم**

## سی و پنجمین گروه تنزیل\*

آیات ۱ تا ۶، تمام سوره کافرون (۱۰۹)

بسم الله الرحمن الرحيم

شماره آیات	متن آیات	ترجمه (با مختصر توضیح)
۱	قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ.	بگو هان ای گروه کافران.
۲	لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ.	من آنچه را شما می‌پرستید نمی‌پرستم.
۳	وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ.	و شما هم آنچه را من می‌پرستم پرستنده نیستید.
۴	وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَّا عَبَدْتُمْ.	و نه من پرستنده آنچه شما می‌پرستید هستم.
۵	وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ.	و نه پرستنده‌اید آنچه را که من می‌پرستم.
۶	لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ.	دین شما برای شما و دین من برای من.

### کلیات و استنباطها

خطاب به پیغمبر است و گروه از نوع ۱ می‌باشد، ولی اولین دستور به نام و انتقال به مردم است که با «قُلْ يَا أَيُّهَا» آغاز می‌شود. - آغاز دومین بند رسالت یعنی دعوت به پرستش خدا است. باز هم نه آنکه خدا به کسی تکلیف پرستش خود را کرده باشد، بلکه از سیاق عبارت برمی‌آید که مشرکین چنین درخواست معامله و قبول پرستش خدایان خودشان را کرده بودند.

آیات این گروه از انداز قیامت خالی است. به طور طبیعی با دو ردیف فاصله به دنبال گروه ۳۲ عبس (۸۰) آمده، در آن گروه تکلیف یکی از مراجعین معین شده

\* این سوره از روی دست‌نوشته و یادداشت‌های اولیه‌ی مؤلف حروف‌چینی شده و متأسفانه فرصت پاک‌نویس و نهایی کردن آن برای نویسنده دست نداده است (ب.ف.ب).

۵۶۶ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن بر حسب نزول) بود که چگونه باید با رسول مکرم معامله نماید. مذاکرات در آن مجلس را افشا می‌نماید و تکلیف یا جواب گروه دیگر را می‌دهد. یا لا اقل موضوع مذاکرات و درخواست قاطع خداوند را که در حکم منشور آزادی دین و عدم تعرض و بلکه تساهل در عقاید می‌باشد. لازم هم بوده است که خداوند جواب پیشنهاد آنها را بدهد، نه آنکه واگذار به مصلحت‌اندیشی پیغمبر نماید. ضمن آنکه عدم اصرار و فشار و ذی‌نفع نبودن پیغمبر در پیشبرد دعوتش را، علی‌رغم عنایتی که خدا و اصراری که قرآن دارد، می‌رساند و تلویحاً به پیغمبر گفته می‌شود که نباید اصرار در خداپرست شدن کافرها داشته باشد و قبول دعوت و ایمان یک امر تصنعی و دل‌بخوایی نمی‌تواند باشد. باید مقتضیات و وسائلش فراهم باشد و در طرف (همان‌طور که در ابن ام‌مکتوم بوده است) میل و طلب به وجود آمده باشد. امری است بیشتر نفسانی تا کلامی تبلیغی و اقناعی و تحمیلی. هنوز شرک هم مورد بحث و ملامت و محکومیت قرار نگرفته، فقط در اینجا امتناع شده است.

قبلاً صحبت ایمان - به صورت عام و کلی، و بدون ذکر خدا - پیش آمده و در گروه ۳۱ انشقاق (۸۴)، آیات ۲۰ و ۲۱ مطالبه یا گلایه: «فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ. وَإِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لَا يَسْجُدُونَ.» شده بود و قبل از آن در گروه ۲۶ مرسلات (۷۷)، آیات ۴۸ و ۵۰: «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ ارْكَعُوا لَا يَرْكَعُونَ. فَبَأَىٰ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ.» را دیده بودیم که مبشر ایمان به قیامت و به صداقت کلام رسول مکرم توجه کرده بود ولی ذکر از رب یا الله و از عبادت و عبودیت او به میان نیامده بود. البته به خود پیغمبر در سوره‌های مخصوص شخصی عنایت به تکبیر و تسبیح و صبر و عبادت خدا را دیده بودیم و دستوراتی هم به او داده شده بود مثل:

گروه ۱، علق (۹۶) (الف) / ۱ - «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ.»

گروه ۱، علق (۹۶) (الف) / ۳ - «اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ.»

گروه ۲، مدثر (۷۴) (الف) / ۳ و ۴ - «وَرَبُّكَ الْكَبِيرُ. وَيَتَّبِعْكَ فَطَهَّرُ.»

گروه ۷، توحید (۱۱۲) / ۱ - «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ.»

گروه ۱۳، کوثر (۱۰۸) / ۲ - «فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَأَنْحَرُ.»

سی و پنجمین گروه تنزیل، کافرون (۱۰۹) تمام سوره / ۱ تا ۶ \_\_\_\_\_ ۵۶۷

گروه ۱۴، اعلی (۸۷) / ۱ - «سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى»

گروه ۱۴، اعلی (۸۷) / ۹ - «فَذَكِّرْ إِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرَى»

گروه ۱۷، ضحی (۹۳) / ۹ و ۱۱ - «فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ. وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ»

گروه ۱۸، انشراح (۹۴) / ۷ و ۸ - «فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ. وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ»

گروه ۱۹، ناس (۱۱۴) / ۱ - «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ»

ولی هنوز به طور مستقیم و صریح، دستوری به مردم صادر نشده و تکلیف پرستش خدا هم تعیین نشده است. تکالیف اختیاری می باشد:

گروه ۱۶، تکویر (۸۱) / ۲۷ و ۲۸ - «إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ. لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ

يَسْتَقِيمَ»

(که تازه به دنبالش «وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ» آمده است).

اگر کلام بشر بود، می گفت:

«قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ. لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ.»

«وَعَلَيْكُمْ أَنْ تَعْبُدُوا اللَّهَ إِلَهًا وَاحِدًا. وَعَلَّمُوا أَنْ دِينَكُمْ بَاطِلٌ وَ دِينِي

حَقٌّ وَأَعْلَىٰ لَوْ لَا تَرَكْتُمُوهُ، وَإِنَّمَا تَعْبُدُوا اللَّهَ إِلَهًا وَ جَمَاعَةَ الْمُسْلِمِينَ

أَعْدَائِكُمْ أَجْمَعِينَ»<sup>۱</sup>

[معلوم است که رسول اکرم در تردید و نیازمند تعیین تکلیف بوده است و شاید خودش اکراه داشته جواب رد بدهد. طبیعی است که در برابر طرح چنین پیشنهاد، خدا باید جواب بدهد.]

پیشنهاد دهندگان حتماً الله را نمی شناختند یا نمی پرستیدند. زیرا اگر خدا پرست و مشرک نبودند، پیامبر به آنها نمی گفت: «لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ»، یا «وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَّا عَبَدْتُمْ»، چون جزو «ما» خدا هم قرار داشت.

۱. با کلام انبیاء سلف در سوره های هود (۱۱) و اعراف (۷) و مؤمنون (۲۳) و غیره تضاد دارد. آن پیغمبران بر امت هائی مبعوث شده بودند که «الله» بر آنها عنوان شده و او را می پرستیدند، اما به تدریج منحرف و مشرک شده، خدایان دیگری را عبادت می کردند. بنابراین به آنها گفته می شد: «إِعْبُدُوا اللَّهَ، مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ وَلَا تَشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا».

۵۶۸ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول) طرف صحبت یا پیشنهاددهندگان را در تفاسیر قدیمی (به نقل از قرآن ۴ جلدی رهنما) از قبیل ولید بن العاص، امیه بن خلف، حارث و غیره نوشته‌اند. در روایت منقول المیزان از دُرِّ منثور: ولید بن مغیره، عاص بن وائل، اسود بن مطلب، امیه بن خلف. ضمناً سوره نشان می‌دهد که هنوز فصل مناقشه‌های خشونت‌بار و آزار و کشتار نرسیده. حتی جدال و تمسخر هم شروع نشده است. متکلمین و مبلغین که نخستین بند اصول دین را توحید می‌دانستند، اشتباه می‌کنند. آنچه قرآن با این گروه آغاز کرده است، تبلیغ و توصیه عبادت است. عبادت تنهای خدا اگرچه هنوز صحبت شرک نشده است. سوره اخلاص یا توحید (۱۱۲) هم ضمن آنکه می‌گوید «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ». الله را به صفت صمد معرفی می‌نماید، «لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ». گفته نفی پدر و مادر و فرزند از خدا می‌کند و با گفتن «وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ»، مشابهت هر معبود یا شیئی دیگر را از او سلب می‌نماید.

### بخش دوم- تفسیر آیه به آیه

سراسر سوره یک بند یا یک جزء بیشتر نیست و از ۶ آیه تشکیل شده که دو تای آن تکراری است.

۱- «قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ»، «قُلْ» امر است از جانب خدا به رسول او، با وساطت فرشته وحی، حتماً هم خطاب به گروه مشخص و حاضر است. نه به کلیه کافرها که به شهادت تاریخ بسیاری از آنها عبادت کننده خدا شدند.

۲- در خطاب «يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ. لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ.» که برای اولین بار به عبارت «يَا أَيُّهَا» برمی‌خوریم، گفته‌اند حرف «لا» مخصوص نفی آینده است، همچنان که حرف «مَا» برای نفی حال است. «لَا أَعْبُدُ» یعنی قصد ندارم که نه حالا و نه از این به بعد، آنچه را که شما می‌پرستید بپرستم و عبادت کنم. حرف موصول «مَا» به بت‌ها و معبودهای آنان برمی‌گردد.

۳- «وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ.» حرف عطف «وَ» و مشابهت کلمات انتخاب شده و ترکیب جمله‌ها حالت متقابله را می‌رساند. یعنی شما هم آنچه را که من می‌پرستم پرستنده نیستید. جمله منفی «وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ» را مانند «وَلَا أَنَا عَابِدٌ» که در آیه بعدی می‌آید، جمله اسمیه می‌گویند که رسائی و عمق بیشتری را در مقایسه با جمله‌های



فعلیه «لَا تَعْبُدُونَ» یا «لَا أَعْبُدُ» می‌رساند. یعنی حالتاً و ذاتاً یا در شرایط و کیفیات موجود، شما در وضعی نیستید که توانائی و تمایل پرستش خدای لا شریک را داشته باشید. همچنان که من هم بنا به دلایل و عوامل و شرایطی که مربوط به خودم می‌باشد و مأموریت و رسالتی که دارم، هرگز پرستنده معبودهای شما نخواهم بود.<sup>۱</sup>

در اینجا این پرسش پیش آمده است که با نفی ابدی و ذاتی پرستنده بودن، یا پرستیده شدن خدای پیغمبر از طرف کفار، چگونه بسیاری از کفار و مشرکین مکه و عربستان و جاهای دیگر در زمان خود پیغمبر و بعدها اسلام آورده و پرستنده «الله» شده‌اند؟ پاسخ داده شده است که مخاطب این آیات عده خاصی از آنها بودند که به نزد رسول خدا آمده و پیشنهاد پرستش مشترک داده بودند، نه کلیه کفار و مشرکین دنیا. خصوصاً مشرکینی که خدا یا الله را علی‌الاصول قبول داشته، شریکانی برای او قائل می‌شده‌اند. این احتمال یا توجیه هم وجود دارد که پیشنهاد سازش فریبنده‌ای که سران قریش در مراجعه و مذاکره با پیامبر داشته‌اند، همراه با سوءنیت بوده و حکایت از خبث طینت و عدم استعداد و آمادگی آنها برای پرستش خدای یکتا، ولو به صورت موقت یا مشارکت، می‌کرده است و با چنان حال و خیال طبعاً نمی‌توانسته‌اند و نمی‌خواستند خدای محمد را پرستند. ولی اشکال نداشته است که در اثر تذکر و تغییر طبع و طینتشان مؤمن به خدای لا شریک و فرستاده‌اش بشوند. کما آنکه دیگران چنین شدند. در حقیقت آن نفی‌ها، نفی‌های مشروط‌اند و مرتبط با حالت و طبیعت شخص، نه نفی مطلق و ابدی. اگر این‌ها هم یک روزی مانند آن ناینای روشن دل، داوطلبانه و از روی خشیت خدا، برای دریافت دانش و ذکر و به قصد پاک شدن از وابستگی‌ها و آلودگی‌ها، رو به رسول خدا بیاورند، بازگشتشان و ایمانشان مورد قبول خواهد بود.<sup>۲</sup>

نکته دیگری که در این آیات مورد پرسش و بحث مفسرین قرار گرفته، به کاربردن موصول «مَا» در مورد معبود رسول خدا است که چون بنا به قواعد عربی ذی‌شعور

۱. چنین منشور آزاد گذاشتن اقوام و افراد مختلف در نپرستیدن خدایان یکدیگر و اختیار داشتن در دین و خدا، نه تنها برای رسول خدا تازگی داشته و باعث شده است که با چنین تصریح و تکرارها بیان شود، بلکه برای مشرکین و مردمان دیگر نیز بی‌مانند و برخلاف معمول اقوام و تمدن‌های جدید می‌باشد که اصرار می‌ورزیدند هر کس و هر ملت مغلوب، به آئین آنها درآید و حتی خلفا و سلاطین (باطناً به قصد کشورگشائی و حاکمیت) به آئین آنها درآید و خدایان آنان را بپرستد و ظاهراً به قصد بسط اسلام.

۲. طباطبائی در «المیزان» و طالقانی در «پرتوی از قرآن» به «إِنِّ الْكَافِرِينَ كَفَرُوا»، و آیه «وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ». سوره یس (۳۶) (که با شماره نزول ۸۸ در سال ۵ رسالت نازل شده است).

۵۷۰ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۱)، پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول) می‌باشد، می‌بایستی موصول «من» به کار برده می‌شد. برای فرار از این اشکال بعضی از مفسرین گفته‌اند کلمه «ما» در دو جمله «مَا عَبَدْتُمْ» و «مَا أُعْبُدُ» مصدریه است نه موصولیه و چگونگی پرستش را می‌رساند. یعنی من به نحوه‌ی پرستش شما و انتخاب معبودهایتان عمل نمی‌کنم و شما هم مانند من عبادت نمی‌کنید. چنین توجیه و این طرز تعبیر، گرداندن کلمات، و از سادگی و سراسری خارج کردن آیات است. بهترین توضیح همان است که بگوئیم منظور متقابله بودن کلمات و رعایت مساوات در محاوره و جدال است یا به قول «المیزان» مطابقت آیه «وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أُعْبُدُ.» با «لَا أُعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ.» در هر حال، خدا و هر انسان اگر اختصاصاً ذی شعور هستند، اعتباراً و عموماً شیئی یا چیزی از چیزها و موجودات می‌باشند و از این بابت با حرف «ما» می‌توانند قابل اشاره باشند.

#### ۴ و ۵- «وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَّا عَبَدْتُمْ. وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أُعْبُدُ.»

در این دو آیه که به صورت جمله‌های مصدریه هستند، مضمون آیه ۲ و عین آیه ۳ تکرار شده است. منظور از تکرار چیزی جز تأکید مطلب قبلی نیست. و اعلام این مطلب که نه رسول خدا مجاز و مایل است که خدایان آنان را پرستند، و نه در سران مشرک قریش چنین رشد و آمادگی برای ایمان و عبادت خدای یکتا وجود دارد. هیچ‌یک از طرفین نباید اصرار و علاقه به کشاندن دیگری به سوی خود و به خدای خود داشته باشند. آنقدر مهم بوده و دور از عُرف و درک بشری تشخیص داده شده است که وحی‌کننده قرآن ضروری دانسته است با تکرار و تحکیم مطلب، منظور خود را مرکوز ذهن پیامبر و پیروانش نماید و اتمام حجّت به مشرکین کند. آنچنان موضوع مهم و دقیق بوده که اکتفا به تکرار گفته پیشین نشده مطلب به صورت مؤجز تر و دو جانبه‌ی منشورمانند، در آخرین آیه سوره نیز اعلام گردیده است.

#### ۶- «لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِيَ دِينِ.»

دروازه‌ها و عبارت آیه، علی‌رغم موجز و مختصر بودن آن، کمترین اشکال و پیچیدگی وجود نداشته، معنای سراسر است و ساده آن «دین شما از شما (یا ارزانی شما) و دین من از آن من است. و به این ترتیب خداوند به هر طرف و به هر کس اجازه و اختیار داده است که در این دنیا آئین و روشی را که خود می‌پسندد، اختیار و به آن عمل نماید. و رسول خدا نیز نه لازم است اصرار به قبولاندن دعوت و پیام خود به مشرکین داشته باشد و نه نگرانی و ناراحتی از عدم قبول آن به دل راه دهد. اما از آنجا که

درک چنین سعه صدر و آزادمنشی در مأموریت، آن هم در مورد ارزنده ترین پیام یا ارمغان، که از جانب خالق جهان برای انسان‌ها فرستاده می‌شود، و آزادی انتخاب دادن به نادان‌ترین و ناشایسته‌ترین مردم روی زمین، برای مؤمنین و مفسرین، به‌ویژه در آن روزگار و دیار، دشوار بوده است، طبق معمول برای ارضای وجدان دینی خود و غیرت ایمانی، در صدد پیچ و خم دادن و وصله زدن به آیات برآمده، تعبیر و توجیه‌های مختلفی را عنوان نموده‌اند. از جمله گفته‌اند: کلمه دین که در آیه آمده، به معنای جزا و پاداش است، نه به معنای مذهب و آئین، و آیه می‌خواهد بگوید جزاء و کیفر شما مال شما و جزاء و پاداش من مال من. به‌زعم آقایان، آیه در تقدیر به صورت «لَكُمْ جَزَاءٌ دِينِكُمْ وَلِيَّ جَزَاءٌ دِينِي» می‌باشد.<sup>۱</sup>

علامه طباطبائی بدون حذف و اضافه در آیه، متوسل به توجیه لطیف تری شده می‌گوید:

«در اینجا ممکن است به ذهن کسی برسد که این آیه مردم را در انتخاب دین آزاد کرده می‌فرماید هر کس دلش خواست دین شرک را انتخاب کند و هر کس خواست دین توحید را برگزیند» و یا به ذهن برسد که آیه شریفه می‌خواهد به رسول خدا (ص) دستور دهد که متعرض دین مشرکین نشود<sup>۲</sup> و لکن معنائی که ما برای آیه کردیم<sup>۱</sup> این توهم را دفع

۱. آیات ۱ تا ۵ جنبه منفی داشته هر طرف، عبادتِ خدای طرف دیگر را نفی می‌کند ولی در آیه ۶ جنبه اثباتی دارد که از نظر تمام بودن مطلب ضرورت داشته است و تنها از طرف پیامبر که آورنده دین خدا است اعلام می‌شود. می‌گوید دین هر کدام ما برای خودمان. نه من شما را وادار به قبول دین خودم می‌کنم و نه شما مرا مجبور به تبعیت دینتان و ترک دین خود بکنید. یعنی نباید جنگ و تعرض برای تحمیل آئین‌های خودمان و اعتراض به آئین دیگری داشته باشیم. به این ترتیب این سوره فرمان لغو جنگ‌های مذهبی را می‌دهد.

۲. مگر آنجا که در گروه‌های گذشته صریحاً اعلام شده بود:

«إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ»

لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ»

وَمَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ» (تکویر (۸۱) / ۲۷ و ۲۸ و ۲۹)

و یا

«إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى»

وَإِن لَّنَا لَلْآخِرَةَ وَالْأُولَى» (گروه ۲۲، لیل (۹۲) / ۱۲ و ۱۳)

و یا

«كَلَّا إِنَّهُ تَذَكُّرٌ»

می‌کند. (دین شما که همان پرستش بت‌ها است مخصوص خود شما است و به من تعدی نمی‌کند و دین من نیز مخصوص خودم است و شما را فرا نمی‌گیرد). چون گفتیم آیه شریفه در مقام این است که بفرمایید شما به دین من نخواهید گروید و من نیز به دین شما نخواهم گروید...  
طالقانی که چند گام جلوتر آمده است، بدون اینکه خود را درگیر با اعلام روشن آزادی دین و عقیده از دیدگاه قرآن بنماید، آیه را چنین معنی می‌کند:  
«چون نه من به معبود شما سر فرود می‌آورم و آن را می‌پرستم و نه شما معبود مرا می‌پرستید، پس همین برای شما باشد دین شما و برای من باشد دینم.»

توضیحاً نیز اضافه می‌نماید که :

«سازش و مسالمت و تفاهم در هدایت و مرام‌هائی راه دارد که با امیال و آرزوهای بشری ساخته شده و مرز مشخص و محدودی ندارند. نه آئین خدائی که حدود و مرزهای آن را وحی تعیین و اعلام می‌نماید...»  
در اینجا اشتباه نشود که وقتی از سعه صدر و آزادمنشی قرآن و عرضه کننده‌ی آن به انسان‌ها، و از آزادی در انتخاب دین و عقیده صحبت می‌کنیم، به هیچ وجه اعلام بی تفاوتی و یکسان بودن انتخاب‌های مختلف، به لحاظ آثار و تبعات مربوطه، یا مجاز و مثاب شمردن هر دین و عقیده، از ناحیه فرستنده قرآن نیست. صرفاً اختیار دادن به انسان در این دنیا و آزاد گذاردن ما در انتخاب عقیده و عمل می‌باشد. ضمن آنکه کار خدا و فرستادگان راستین او، کنار کشیدن و بی تفاوت نشان دادن خودشان در کار بندگان و انتخاب راه و روششان نمی‌باشد. بلکه همان گونه که در گروه‌ها و آیات گذشته دیدیم خداوند به مصداق: «إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ. وَإِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةَ وَالْأُولَىٰ»، بر خود فرض کرده است که بندگان نادان و غافل و ناتوان خود را - با مطلع و مأمور ساختن پیغمبران - راه‌نمائی و رهبری کرده، هشدار و اخطار بدهد و تذکر و تعلیماتی

→ فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ.

وَمَا يَذْكُرُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ هُوَ أَهْلُ التَّقْوَىٰ وَأَهْلُ الْمَعْرِفَةِ.

(گروه ۲۸، مدثر (۷۴) / ۵۴ تا ۵۶)

چیزی غیر از این گفته شده بود؟ و از آن صریح‌تر و واضح‌تر در گروه کهف (۱۸) / ۲۹:

«وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ...»

آمده است. و همچنین در سوره یونس (۱۰) / ۱۰۴.

۱. اتفاقاً این دستور را هم در گروه‌های آینده در تعبیرهای مختلف متعدد ان شاء الله خواهیم دید.

سی و پنجمین گروه تنزیل، کافرون (۱۰۹) تمام سوره / ۱ تا ۶ \_\_\_\_\_ ۵۷۳  
را ابلاغ نماید. ولی در پذیرفتن و نپذیرفتن آن آزادشان بگذارد.  
در این زمینه حساس و دقیق و مهم، خوشبختانه آیات و اشارات فراوان و تصریحات  
و توضیحات لازم در گروه‌های تنزیل آینده آمده است که به موقع خود ان شاء الله  
مورد بررسی و بحث قرار خواهد گرفت.

**پایان سال دوم رسالت**

